بعون نگارین فرمای ریاض صنع و خنده نمای بستان جهان

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن احوال عظمت اشتمال حضرت رسالت پناهی جلد اول

مدارج النبوت

تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی قدس سره

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور بطبع زرین و رونق افزای جهان گردید

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں شائقین کو فہرست مطول سے جو علیحدہ موجود ہے انتخاب کرنے سے مل سکتی ہے اور معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے

ہم صرف کتب تاریخ زبان اردو کی کچھ کتابیں ذیل میں درج کرتے ہیں

کتب تاریخ زبان اردو

تاریخ نادر راجستان با نقشجات و تصویرات نادر مبسوط تاریخ راجپوتان کے یادگار جسکے تصحیح صحیح تاریخی حالات سے شوکت و سطوت قوم راجپوتون کے آشکار ہے قابل دید ہے کاغذ نفیس چھاپہ پاکیزہ بڑے اہتمام سے چھپی —

صولت افغانی — اردو بیان واقعات فرمانروایان ہندوستان و تحقیق انساب افغانان ہر از محمد زر داد خان صاحب بہادر

فتوحات ہند — خلاصہ تاریخ واقعات ہند از عنایت حسین صاحب

اقوام الہند — بیان اقوام مختلف کا نہایت عمدہ ہے —

تاریخ چین — جیمس کلکرت صاحب مرحوم کی تصنیفات سے ہر حالات ملک چین ابتدای طوفان سے لغایت ۱۸۹۱ع شرح حالات اور عجائبات ملک چین کے مندرج ہیں —

تذکرۃ الکاملین — مشاہیر حکما و علماء کا تذکرہ مع تصاویر

عجائبات روزگار — تصنیف جناب ماسٹر رامچندر صاحب بہادر بیان اشیا و مقامات مع تصاویر عجب

طلسم ہند — جسمین احوال تمامی راجگان ہنود از برہما تا راجہ جد شٹر اور بعد اختتام سلطنت جملہ راجاؤن کے احوال سلطنت بادشاہان اسلام کا ہے تا عہد واجد علی شاہ —

تاریخ عہد نامجات و اقرار نامجات و عطائے سند متعلقہ ریاستہای ہندوستان و حدود ہندوستان کل سات جلد۔

جلد اول جسمین عہد نامجات و اقرار نامجات و عطای سند متعلقہ لفٹنٹ گورنری بنگالہ و بہار و جیپور و گورنیاد ستی پور و آسام و کوچ بہار و ملکم و سرحدات جنوبی و مغربی و شمالی و ممالک غیر و مبرہما و ملایا و سنگاپور و ملاکہ ہیں —

جلد دوم جسمین عہد نامجات و اقرار نامجات و عطای سند متعلقہ اضلاع شمالی و مغربی ہندوستان دہلی و رام پور و فرخ آباد و بنارس و اودھ و نیپال و پنجاب و ممالک سرحدی پنجاب و غیرہ میں

جلد سوم جسمین عہد نامجات و عطائے سند متعلقہ خاندان پیشوا و ناگپور اور بدیل کھنڈ

جلد چہارم جسمین عہد نامجات و عطای سند متعلقہ خاندان ملک راجپوتانہ و وسط ہند و مالوہ

جلد پنجم جسمین عہد نامجات و اقرار نامجات و عطائے سند متعلقہ ریاستہای حیدر آباد و میسور و کورگ و احاطہ مدراس اور جزیرہ سیلون یعنی سنگلدیپ

جلد ششم جسمین عہد نامجات و اقرار نامجات و عطای سند متعلقہ پریزیڈنسی بمبئی یعنی ستارا و کولہاپور و ریاست دہاری و جاگیرات و کلایہ و جنجیرا و سورت و بھروچ و باسدہ و بوار و سندھ و بار و کچھ و کمبیتی و کاٹھیاوار و کاٹھیاوار و کچھ و پالن پور و ماہی کانٹا و بوا کانٹا —

جلد ہفتم جسمین عہد نامجات و اقرار نامجات و سند اکے متعلقہ سندھ و بلوچستان فارس و ہرات و عرب و ترکستان فارس و سلطان عرب و افریقہ میں —

تاریخ ہند ولیہ — یہ مشہور تاریخ مولفہ منشی خادم حسین صاحب اکبر آبادی مرحوم کی نامی مقبول ہے کل کو اندر جزو کل کیفیت تاریخی بقید سنہ مختصر مختصر روایت درج ہوئی ہیں —

تاریخ نپولین — بونا پارٹ مشہور شہنشاہ فرانس کی ہے اسکا ترجمہ مولوی مشتاق حسین صاحب مرحوم نے فرمایا —

سفرنامہ — جناب نور سالیمہ صاحب بہادر کمشنر

بعون رنگین فرمای ریاض صنوان خندان انبیای بستان جہان

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت رسالت یعنی جلد اول

مدارج النبوت

تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاہ عبد الحق محدث دہلوی قدس سرہ

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور بطبع زین و رونق افزای جہان گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم این کلمات اعجاز سمات هم مشتمل بر حمد و ثنای الهی ست تعالی وتقدس که در کتاب مجید خطبه کبریائی خود بدان خوانده وهم متضمن نعت و وصف حضرت رسالت پناهی ست صلی الله علیه وآله وسلم که وی سبحانه او را بدان تسمیه وتوصیف نموده وچندین اسمای حسنی الهی جل شانه است که در وحی متلو وغیر متلو حبیب خود را بدان نامیده وحلیه جمال وحلی کمال وی ساخته اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم بتمامه اسماء صفات الهی متخلق ومتصف ست باوجود آن به بعضی ازان بخصوص نامزد و مامور گفته است مثال نور حق علیم حلیم مومن مهیمن ولی هادی رؤف رحیم وجز آن واین چهار اسم اول وآخر وظاهر وباطن نیز ازان قبیل ست اما اول وی صلی الله علیه وآله وسلم اولست در ایجاد که اول ما خلق الله نوری واولست در نبوت که کنت نبیا وان آدم لمنجدل فی طینته واول مجیب در عالم ودر روز میثاق الست بربکم قالوا بلی واول من آمن بالله وبذلک امرت وانا اول المومنین واول من تنشق عنه الارض واول من یؤذن له بالسجود واول من یفتح له باب الشفاعة واول من یدخل الجنة باوجود سبقت واولیت آخر ست در بعثت ورسالت ولکن رسول الله وخاتم النبیین وکتاب او آخر کتب ودین او آخر ادیان ست چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون ودر حقیقت این آخریت وخاتمیت در بعثت موجب اولیت وسابقیت است در فضیلت که

ماحی وناسخ جمیع کتب وادیان شده برهمه غالب وعزیز آمد الظاهر الباطن ظاهرست انوار او که تمامه آفاق را
در گرفته وعالم را روشن ساخته است وهیچ ظهوری مثل ظهور وی وهیچ نوری مانند نور وی نیست وباطن
است اسرار وی که هیچکس مدرک حقیقت حال وی راه نبرده ودور ونزدیک همه در نظاره کمال وجمال وی
حیران وخیره مانده وهو بکل شیء علیم ووی صلی الله علیه وآله وسلم داناست برهمه چیز از شیونات ذات الهی
واحکام صفات حق واسمار افعال وآثار وجمیع علوم ظاهر وباطن اول وآخر احاطه نموده ومصداق وفوق کل
ذی علم علیم شده علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات اتمها واکملها **اما بعد میگوید** بنده مسکین
عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری وفقه الله لما یحبه ویرضاه وجعل آخراه خیرا من اولاه باعث
برجمع وتالیف این کتاب که مسمی است **بمدارج النبوة** ودرجات الفتوة آن بود که سالها شوق
جان وذوق ایمان مرا بران میداشت که کتابی در سیر مصطفوی وشرح احادیث نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده وچاکری کرده است سازد وتکمیل وتتمیم آن پردازد والتماس
فرزند عزیز نور دیده دانش وبینش نور الحق خصه الله تعالی عز وجل بفیضه المطلق موید وموکد آن میشد
ولکن چون امر میسر نمیشد یعنی توفیق نمی یافت جلوه جمال شاهد مقصود در توقف بود وچون از فساد زمان
انحرافی در مزاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راه یافته واز تیرگی آئینه استعداد وتنگی حوصله
ادراک ادراک پایه ارفع ومقام اقدس محمدی را که هیچکس را بدرک ودریافت آن راه نیست نشناخته وتقصیری
در ادای حق اعتقاد نموده واز جاده دین قویم وصراط مستقیم بر افتاده بودند لازم حق نصیحت درین
مسلمانی آن نمود که احوال وصفات قدسیه آن سرور انبیا وامام اولیا ومفخر رسل واستاد کل معدن علوم
اولین وآخرین ومنبع فیض انبیا ومرسلین واسطه هر فضل وکمال ومظهر هر حسن وجمال هم شاهد وهم مشهود
وهم وسیله وهم مقصود چه نگارش نماید واین بیخبر آنرا از حقیقت حال آگاه گرداند وغافلانرا از خواب غفلت
بیدار سازد وطالبان را رو براه آرد وعاشقانرا در ذوق وشوق در آرد پس کتابی آمد شامل احوال مبداء
ومآل وحسن وجمال وفضل وکمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون ناشی از فشار ذوق ومحبت بود در اندک
مدت از مجرای عادت بیرون نمود بوجود آمد وکاتب حروف بتحقیق خبر ندارد که کی آغاز یافت وکی بانجام
رسید والله ولی الرشاد والیه المبداء والمعاد وترتیب کتاب برپنج قسم آمده **قسم اول** در فضائل
وکمالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حسن خلقت وجمال صورت واخلاق عظیمه وصفات کریمه وفضل

وشرف وی صلی الله علیه وآله وسلم که بآیات قرآنی واحادیث صحیحه ثابت گشته وذکر شریف وی در کتب سابقه وذکر کرامت مرحومهٔ وی دران کتب وذکر فضائل مشترک میان وی وانبیاء ودیگر وکمالات مختصهٔ نبوی از معراج وجز آن وذکر معجزات قاهره وآیات باهرهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم وذکر اسامی شریفهٔ وی وفضائل وکرامات ودرجات که در نشأهٔ آخرت مخصوص ذات بابرکات وی خواهد بود از عموم شفاعت وخصوص وسیلت وبیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که واجب ست بر خلق رعایت آن از ایمان وطاعت واتباع وذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه وعادات کریمه که محبوبات الٰهی اند سبحانه وتعالی واین قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر رؤس این مسائل رسم کرده شده است ترتیب یافت

قسم دوم در ذکر نسب شریف وحمل وولادت ورضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وکفالت عبد المطلب وموت وی وامداد واعانت ابوطالب اورا وسفر کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همراه ابوطالب بجانب شام وشناختن بحیرا راهب اورا وایمان آوردن به نبوت وی وتزوج خدیجه وذکر بنای کعبه وبدو وحی وظهور دعوت ووفات ابوطالب واذیت کفار وهجرت صحابه بجانب حبشه ورفتن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجانب طائف وبیعت جن وذکر بیعت انصار وانبعاث باعث هجرت ورسیدن بمدینه طیبه وترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده

قسم سوم در ذکر وقائع سنوات که از ابتدای هجرت تا مبادی مرض ووفات وقوع یافت وچون وقائع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم نیز در معنی مرتب بر ده باب خواهد بود اگرچه بعنوان ابواب مذکور نگشته

قسم چهارم در ذکر حدوث مرض وامتداد آن ووقائعی که در ایام مرض وروز وفات وقوع یافت وذکر غسل وتکفین ونماز ودفن واثبات حیات انبیاء واین قسم مرتب بر سه باب آمد

قسم پنجم در ذکر اولاد طاهره وازواج مطهره وسراری مکرمهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم وذکر اعمام وعمات وجدات واخوات رضاعی وذکر خدام وموالی وحراس وکتاب وامرا ورسل وعمال وخطبه وشعرا ومؤذنین وآلات حروب ودواب وامثال آن وترتیب این قسم بر یازده باب اتفاق افتاد

تکمله در بیان بعضی از صفات کاملهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم بر طریقهٔ اهل معرفت وطریقهٔ توجه واستمداد بجناب اقدس وی صلی الله علیه وآله وسلم

قسم اول در فضائل وکمالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودرین قسم یازده باب است

باب اول در بیان حسن خلقت وجمال صورت وی صلی الله علیه وآله

وسلم اما وجه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم مرآت جمال الهی است و مظهر انوار نامتناهی وی بود در صحیحین از براء بن عازب آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوب روی و خوشخوی ترین مردم صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث ابی هریره آمده ما رأیت شیئاً احسن من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت ندیدم من هیچ چیزی را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ما رأیت شیئاً و نگفت انساناً یا رجلاً مبالغه بیشتر است که خوبی و حسن وی فائق بر همه اشیا بود و گفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در روی وی صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی تو او را گویا میدیدی آفتاب طلوع میکنند

بیت تا شب نیست روز هستی زاد ✤ آفتابی چو تو ندارد یاد ✤ مقصود بیان سطوع و اشراق و لمعان وجه مبارک و روی روشن اوست و در حدیث بخاری آمده که پرسیده شد از براء بن عازب که آیا بود روی روشن آنحضرت مانند شمشیر یعنی در لمعان و تقالت و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر چون در تشبیه بسیف معنی تدویر فوت می شد عدول کرد بسوی قمر از جهت استجماع وی هر دو صفت را و در روایت مسلم آمده که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستدیر بود و اگر چه شروق و لمعان در آفتاب بیشتر است اما در ماه ملاحتی است که در آفتاب نیست و ملاحتی صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند و بدرک آن ذوق است و وصف او به بیان راست نیاید چنانکه گفته اند **بیت** شاهد آن نیست که موی و میانی دارد ✤ بنده طلعت آن باش که آنی دارد ✤ و باین فرق می کنند در میان صباحت که صفت یوسف علیه السلام بود و ملاحت که نعت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود انا املح واخی یوسف اصبح و باید دانست که تدویر وجه مبارک آنحضرت صلعم نه بران وجه است که گرد مثل دائره باشد چه آن از دائره حسن و جمال بیرون است بلکه مراد آنست که در وی نوعی از تدویر بود قلیل و پر دراز نبود و آن در حسن و جمال و عظمت و ابهت داخل است و آمده است که نبود روی مبارک وی مکلثم و نه مطهم و مکلثم مدور الوجه را گویند که سخت مدور باشد و در شفا گفته که مکلثم قصیر الذقن و این مستلزم تدویر وجه است زیرا که طول وجه بطول ذقن میباشد و مطهم بر وزن معظم آماسیده روی پر گوشت در قاموس معنی تدویر و اجماع نیز در وی اخذ کرده و او معنی سمین و نحیف هر دو آید و هر دو متفق است و سهل الخدین نیز آمده و سهل زمین نرم هموار در بعضی روایات اسیل الخدین آمده از سیلان در مواهب لدنیه از ابن الاثیر نقل کرده که اسالة در خدین بمعنی استطالت است و آنکه بلند و برآمده نباشد گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که این است باعث مر کسی را که پرسید آیا بود وجه شریف

وی مثل سیف فافهم و در بعضی احادیث تشبیه وجه شریف بقطعه قمر و شقه قمر که بمعنی قطعه و نصف است واقع شده و در اشعار نیز شاهد آنرا نیز پاره خوانده اند چنانکه گفته است **مصراع** هر دیده جای طلعت آن‌ماه پاره نیست * و گویا که این بلاحظهٔ علو قمر و زیادتی جرم و تدویر اوست نسبت بروی او میان در اغلب و این تشبیه در کلام کعب بن مالک رضی الله عنه که از شعرا صحابه و فصحای ایشانست واقع شده پس لابد آنرا توجیهی باید کرد پس بعضی گفته اند که این تشبیه محمول است بر صفت وی صلی الله علیه وآله وسلم نزد التفات و برگشته نگریستن که درینوقت بعضی روی نمایان می گردد و تائید میکند این را بحدیث جبیر بن مطعم که نزد طبرانی است گفت التفات کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروی که مانند شقه قمر است و احسن آنست که این تشبیه جبهه مبارک اوست چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعة قمر بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون شکن می افتاد در جبهه مبارک وی روشن می شد و میدرخشید گویا که پاره از قمر است **بیت** کسیکه تشنه لب تست بازمیداند * که عین موج حیات ست چین پیشانی * و فی الصراح سر بفتحتین شکن پیشانی جمعه اسرار و جمع الجمع اساریر و فی الحدیث کان تبرق اساریر وجهه و بعضی گفته اند که تشبیه بقطع قمر از جهت احتراز است از سوادی که در قمر ست و این سخن ضعیف ست زیرا که تشبیه بچیزی است که در قمر ست از ضیا و استنارت یا قطع نظر از آن سواد و تیر سواد در قطع قمر نیز واقع است و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود بود روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند دائرهٔ قمر و دائرهٔ قمر هاله را گویند که بفارسی زبان آنرا خرمن ماه خوانند گفت بندهٔ مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود تشبیه بجرم قمر ست و تشبیه به هالهٔ قمر اشارت است باحاطهٔ انوار و اضوا بجوانب اطراف وجه مبارک که حکم هاله دارد و در بیان کمال ضیا و نورانیت وجه شریف و عظمت و ابهت و جلالت اوست در باب که چه چیزی می در آید در نظر شهود از نظر کردن درین تشبیه از جمال و جلال وی صلی الله علیه وآله وسلم که پر میکند دیده را و دل را بنور محبت و عظمت و در حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه بدائرة القمر آمده ست و اظهر و اشهر تشبیه بقمر است لیلة البدر بیهقی از ابی اسحاق آورده است که زنی از همدان بمن گفت که حج کرده ام با رسول خدا گفتم وصف کن روی او را که چه روی بود گفت کالقمر لیلة البدر لم ار قبله ولا بعده مثله صلی الله علیه وآله وسلم و بر طالب مشتاق که همیشه بمراقبه جمال جهان آرای وی مشرف است باد که در لیالی بدر ازین مشاهده غافل و فارغ نباشد

که دیدار نقد است و در حدیث ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر
لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا عظیم بزرگ و معظم و مهیب در نظر نظارگیان گویا میدرخشید روی مبارک وی
همچو درخشیدن ماه در شب چهاردهم و در ترجیح تشبیه جمال آنحضرت بماه بر تشبیه آفتاب چنانکه سابقا اشاره
بآن کرده شد گفته اند که ماه بر می کند دیده را بنور خود وانس می گیرد و لذت می یابد دل بمشاهدهٔ وی و ممکن
است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب که خیره می گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد دل را اتم تشبیه ذات عظیم الصفات
وی صلی الله علیه وآله وسلم با آفتاب در سطوت وجلال و نوربخشی در ظهور وی در ذات عالم و در عدم درک
کنه حقیقت ذات شریف وی و خیره شدن نظر عقول از دور و نزدیک در مطالعه فضل و کمال وی کما قال
شعر اعیی الوری فهم معناه فلیس یری ✤ للقرب والبعد فیه غیر منفحم ✤ کالشمس تظهر للعینین من بعد
صغیرة وتکل الطرف من امم ✤ بجمال خود است ولیکن در مشاهدهٔ حسی عیانی تشبیه بقمر اقرب او خلت
در مواهب لدنیه از نهایه نقل کرده است که چون مسرور می شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نموده می شد
روی وی مانند آئینه و نموده می شد شخص در و دیوار در روی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره آمده
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب و بود بر روی حله حمرا پس نظر میکردم من بسوی
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت
نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود آنحضرت
نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ است بحسن و جمال وی صلی الله علیه وآله
وسلم والا وی احسن ست در واقع نزد همه تنبیه حله جفت جامه را گویند ردا و ازار و مراد بحمرا جامه
که خطهای سرخ دارد نیست تحقیق محدثین و خطا کرده هر که حله را بر جامهٔ قرمز تمین حمل کرد و حمرا را بسرخ صرف
و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روش شعر ست بر حسب عرف
و عادت والا هیچ یکی از مکونات نیست که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم
باشد فسبحان من خلقه وحسنه واجمله واتمه واکمله سبحان الله سبحان الله اما بصر شریف وی صلی الله
علیه وآله وسلم کلام در وی از دو وجه است اول در وصف حدقه و شکل و هیات آن روایت است از علی مرتضی
رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار بود آنحضرت
بزرگ چشم و دراز مژگان و مراد ببزرگی چشم نفی خوردی و تنگی و مغاکی آنهاست نه بسیار بزرگ برآمده

بیان وصف چشم شریف

وکلیه درصفات اعضاء شریف وی توسط واعتدال ست که مدار حسن وجمال وبنای فضل وکمال است
ودرحدیث دیگر آمده است اشکل العینین وشکله بضم شین سرخی که درسفیدی چشم باشد واین محمود است
وآن رگهای باریک سرخ است که درچشم میباشد وشهله سرخی درسواد چشم واین در صفت چشم شریف کمتر
مذکور شده ولیکن درنهایه گفته کان اشهل العینین وگفته الشهلة حمرة فی سواد شهلة سرخی درسیاهی این نیز
نوعی ازحسن است درچشم که دلرباست ولیکن مشهور اشکل العینین ست ودراشعار درصفت جوانان نرگس
شهلا آمده وفی القاموس اشکل چیزی که دروی سرخی وسپیدی مخلط باشد یا چیزی که سفیدیش بسرخی
زند وشکله راسحره نیز گویند اشتقاق آن ازسحر است که چشم جادو وجادوگر نیز گویند که دل میربایند وبعضی
اشکل العینین را بطویل شق العین یعنی درازو باریکی چشم تفسیر کرده اند درقاموس نیز این چنین گفته وقاضی
عیاض مالکی هم اینچنین آورده درشمائل ترمذی نیز اینچنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المومنین علی کرم
الله وجهه عظیم العینین باراده اینمعنی است والله اعلم وادعج العینین نیز آمده وادعج نیک سیاه چشم ودرقاموس
معنی فراخی نیز اعتبار کرده وبود آنحضرت اکحل العینین **بیت** بسان سرمه سیاه کرده خانهٔ مردم ٭ دو چشم
تو که سیاهند سرمه ناکرده ٭ یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگرچه سرمه نکشیده بودی وجه ثانی
درصفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت که میدید درتاریکی شب
چنانکه میدید درروشنائی روز رواه البخاری وبیهقی ازعائشه نیز اینچنین روایت کرده وقاضی عیاض در
شفا آورده که آنحضرت درثریا یازده کوکب میدید ونزد سهیلی دوازده آمده بود نظر او بسوی زمین از نظر او
بسوی آسمان بجهت غایت حضور وحیا وانکه دراحادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان داشتی
بسیار یا احیانا بجهت انتظار وحی بودی وانکه بجانب زمین بود درحالت روزمره است واکثر نظر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشهٔ چشم که درجانب صدغست وانکه درجانب بینی است
آنرا موق وماق میگویند واین ازغایت حیا ووقار بود چون التفات میکردی نگریست بجیب ورااست
بتمام برمیگشت وبدزدیدن نظر وگردانیدن عنق اکتفا نمی نمود که ازعادت سبکساران ومتکبران
است ونظر وی درپیش روی وپس پشت یکسان بود ودراحادیث صحیحه آمده است که بمقتدیان می گفت
سبقت نکنید ازمن دررکوع وسجود که من می بینم شما را ازپیش وپس یکسان وپوشیده نیست برمن رکوع
وسجود شما وحقیقت این روایت را خدا داند که چگونه بود وحقیقت تمامهٔ احوال شریف آنحضرت صلی الله

علیه وسلم اینچنین است که بکنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه حکم تاویل متشابهات دارد وانچه
بقیاس عقل و نظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این روایت بصری است یا رویت قلبی و بهر
تقدیر مخصوص است بحال صلواة که محل انکشاف تمام موجب ازدیاد نور است یا عام است عام احوال
اوقات را و اگر رویت بصری است بهمین چشم ست که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت
بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان
کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد بآن و نمی پوشید آنرا جامها یا صور این
جماعه منطبع می شد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده میکرد افعال ایشان از این دو سخن غریب ست
اگر روایت صحیح ثابت آید امنا و صدقنا و الا محل توقف است و گفته اند که باسناد صحیح ثابت نشده است
و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علمست بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند که صواب آنست
که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و وسعتی در درک و علم معقولات دادند حواس
لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات بخشیدند و جهات سته را در حکم یکجهت گردانیدند و الله اعلم و اینجا
اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم
آنچه در پس این دیوار است جوابش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر یا شد
گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام آلهی و خلق اوست علم را چنانچه
در سائر مغیبات است و دلالت میکند بران حدیثی که واقع شده است که یکباری ناقه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و در نمی یابد که ناقه او کجاست چون این سخن
منافقان بآنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من نمیدانم و در نمیابم مگر آنچه بدانانند و دریابند مرا پروردگار
من و متصل همین گفت که بتحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که وی در موضع است چنین و چنین
بند شده است مهار وی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نمی یابد مگر آنچه دریاباند و یرا پروردگار تبارک و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال

بیان سمع شریف

اما سمع شریف وی صلی الله علیه وسلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من
بینم چیزی که نمی بینید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید شما من می شنوم اطیط آسمان را و اطیط آواز پالان
و آواز شکم تهی و آواز شتر کره و مانند آنرا گویند و فرمود سزاوار است آسمان را که اطیط کند نیست جای

پیغمبر و در روایتی جای چهار انگشت بر آسمان مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و در روایت دیگر
ساجد است یا قایم و بیان ماهیت اذن شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه
در جامع کبیر آورده که بود آنحضرت تام الاذنین ما جبین مبارک وی صلی الله علیه وسلم وصف کرده او
بیان جبین مبارک
علی رضی الله عنه واضح الجبین و در روایتی صلت الجبین فی الصراح صلت پیشانی کشاده و در حدیث
دیگر واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهة و در ذکر وجه شریف از کعب بن مالک گذشت که چون چین در
پیشانی می افگند چنان می نمود که گویا قطع قمر است و گفته اند که از اثر بخت و طالع و نورانیت در جبین
ظاهر می شد و سرنوشت که در شکم مادر می نویسند در موضع جبین ست و گاهی مشاهده ایمعنی در در کعبه
معظمه که عادت بر تطلیه و تمویه وی واقع شده است حاصل می شود که چه آثار نیک بختی و سعادت
بیان ابروان و حواجب شریف
لایح و فایح است از ان اما حواجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الحاجبین
واقع شده است و قرن اتصال موی ابروان است و در حدیث ابن ابی هاله که از وصافان حلیه شریف
بود من غیر قرن آمده و در میان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است
و ظاهر اقتران بسیار نبود که موها سخت بهم چسپیده باشد بسیار فرجه هم نبود اتصال بود بموی چند
خفیف که بدان اطلاق اقتران و عدم اقتران هر دو صحیح افتد و در نظر شهود و خیال نیز همچنین می نماید
والله اعلم و گفته اند که در میان ابروان رگی بود که می جنبانید از غضب و نیز در حدیث ابن ابی هاله آمده است
که ازج الحواجب و تفسیر کرده اند که ازج را بقوس طویل وافر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ یعنی
تمام موی و در قاموس و صحاح زج یعنی باریکی ابرو یا درازی گفته و بفارسی گمان ابرو و بیهقی از بعض
صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم احسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الحاجبین
و دقت با وفور شعر منافات ندارد و مراد بدقت آنکه هر موی هر در حجم نبود یا بوفور شعر آنکه موی پراگنده نبود
بیان انف شریف
اما انف شریف اقنی الانف و اقنی العرنین واقع شده و عرنین بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون
اعلی انف که در تحت مجمع حاجبین ست و تفسیر کرده اند اقنی را بسائل الحاجبین مرتفع الوسط و سائل
از سیلان است بمعنی هموار با نوعی از طول و دقیق العرنین نیز آمده و دقت نزدیک بمعنی سیلان است مراد
نفی غلظت و عرنین انف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان می برد کسیکه نیک تامل نمیکرد که بلند است
و بلند نبود و آن بلندی نور بود که بالا میدوید و آن را نیز نشان نیک بختی و سعادتمندی می دارند اما

بیان فم شریف

فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ضلیع الفم یعنی فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه وسلم و حدیثی دارد طویل در بیان حلیه شریف که مذکور است در شمائل ترمذی و سعت فم ممدوح است نزد عرب و مذموم میدارند صغر فم را در مردان نه در زنان و تنگی دهنی که شعرا و رجوانان اعتبار کرده گویا بجهت بودن ایشان ست در حکم نسا و بعضی می گویند کنایه از کم سخنی و محبوبی ست و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت زیاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهن می کند یفتتح الکلام و یختمه باشداقه یعنی آغازی کرد آنحضرت سخن را و ختم میکرد باشد قهای خود شدق بکسر شین کنج دهان و شدق بتحریک فراخی شدق خطیب اشدق کام کشاده و تشدق فصاحت نماینده یعنی سخن از دهان شریف تام و کامل جهیر بر می آمد و شکسته و ناقص نمی بر آمد پس حاصل این بیان و فصاحت اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صورتی ست که بطریق تکلف و تصنع و بناحق باشد. و بعضی از ضلیع فم قرب شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصراح فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب مفلج الثنایا شنب رونق دندان و آب و شیرینی دی دفی القاموس الشنب بحرکة بارورقة وبرد وعذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه مبلج الثنایا آمده بموحده و جیم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها چون تکلم میکرد دیده می شد که گویا می بر آید نور از میان کشادگی دندان پیش و می رحمه الله البوصیری حیث قال شعر کانما اللولو المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده که بود لبها و مهر دهان آنحضرت احسن و الطف از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و مراد تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای بود مر خستگان و دلدادگان را و حدیث حرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و به شدن آنها در ساعت مشهورست و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلوی از آب پس آب خورد از ان دلو و ریخت آب دهن در وی و انداخت آب را در چاه پس فایح گشت بوی مشک از ان و در خانه انس رضی الله عنه چاهی بود انداخت آنحضرت آب دهن خود را در ان پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از ان و یکبار طفلان شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند و شیر نخوردند در ان روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف

بیان ضحک آنحضرت

خورد او در دهان وی نهاد و بکید آن را تمام آنروز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال آن بسیار است اما
ضحک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت
را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات بفتحات جمع لهاة و بفتح لام گوشت پاره که در اعلای حنجره است
از اقصای فم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبسط الوجه دائم البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده
است که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد نواجد وی یعنی دندانهای پسین که نهایه دندانها اند و آنرا اضراس
عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بیرون آیند مراد از آن مبالغه است در بیان ضحک نه حقیقت آن و آن
مثل نقش شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از نواجد اینجا انیاب یا اضراس است مطلقا
نه آن اضراس مخصوص و اکثر خنده وی صلی الله علیه وسلم تبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک
انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سرور و اگر با آواز باشد و شنیده شود از دور آنرا قهقه گویند و اگر نه
ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و شکور دندانها سفید
کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر می شود از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم و تواند که گاهی زیاده بران کرده بحد ضحک رسانیده باشند
اما قهقه فکلا مکروه است از ضحک اکثار و افراط دران است که می برد وقار را و می میراند دل را و بزاز و بیهقی
از ابو هریره آورده که چون ضحک میکرد آنحضرت روشن می شد دیوارها و می افتاد نور دندانهای او بر آن
چنانکه از آفتاب فتد و بکاء آنحضرت نیز از جنس ضحک بود بلند نمی شد آواز و لیکن میریخت اشک از
چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ مسی بجوش شد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا

بیان صوت شریف

و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت برامت و رحمت برمیت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در
نماز شب بودی و نگاهداشت پروردگار تعالی او را از خمیازه که از کسل و شرمانی است و از تاریخ بخاری و مصنف
ابن ابی شیبه آورده که ما تثاءب النبی قط و در بعضی روایات ما تثاءب نبی قط واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده
و در حدیث آمده که تثاوب از شیطان است اگر غلبه آرد دهن بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان
گرفت و آنکه ها ها یا آه آه گویند بغایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده میکند در روی کسیکه میکند
آنرا اما صوت شریف وی صلی الله علیه وسلم بود احسن اصوات و بود آنحضرت احسن الناس صوتا و
اجملهم و نبود هیچکس خوش آوازتر و شیرین کلام از وی و اصدق الناس لهجة که در وصف کلام شریف

واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین زبانها در تکلم بمخارج
حروف چنانکه باید و شاید و قادر باشد بران هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت آید و روایت کرده انس
رضی الله عنه که نفرستاده است خدایتعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر
شما را صلی الله علیه وآله وسلم خوشروی تر و خوش آواز تر از همه و ازینجا گفته است **بیت** در دل هر امتی
کز حق مزه است ❊ روی و آواز پیغمبر معجزه است ❊ و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجای که نرسید آواز
هیچکس خصوصاً در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میخواند چنانکه می شنیدند مخدرات در پردهای خود و خطبه
خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنیدند هر که در منی بود
از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله
وجهه پیش آنحضرت بود و تعبیر میکرد از ان مراد بآن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از ان

بیان فصاحت آنحضرت صلعم

است نه شنوانیدن صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرائب حکم وی صلی الله
علیه وآله وسلم زیاده بران است که محاسب فکر و اندیشه گرد حصر و احصای آن تواند گشت و ممکن نیست وصف
آن به بیان و بیان آن بلسان و نیافرید پروردگار تعالی هیچ احدی را فصیح تر و شیرین تر زبان از وی صلی الله
علیه وآله وسلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیرون نیامدی
تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی اینهمه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود
پس آورد بر من آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار
من و نیک کرد ادب او علم عربیت را که تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز
فرمود ناشی شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان
افصح عرب بودند و انچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق
کرده است بضاد و اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما
معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که اینحرف مخصوص است
بعرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسیکه حق اینحرف بتمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و مخرج اینحرف از اضراس ایمن و ایسر ست و گفته اند من الایمن الیسر و بعضی از صحابه
عظام از هر دو جانب اخراج میکردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلام مبین منفصل که اگر میخواست

سامع می شمرد کلمات آن از جد اجداد آمده است که اعاده میکرد آنحضرت کلم را سه بار تا فهم کرده شود از وی تحاشی آنست که این در مقام اهتمام و احتیاط در محل الهام و اشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن اینچنین میکرد والله اعلم و از خصایص کلام ختمیه محمدیه است صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام

بیان جوامع الکلم وی صلی الله علیه و آله وسلم

و مراد بجوامع الکلم کلمات است که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند و علما بعضی از آن کلمات را بحسب وسع و طاقت خود فراهم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بدان موشح و مزین ساخته اند و مکاتیب و مناشیر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که بملوک و امرا و عظما وقت اصدار فرموده و بهر قومی بلغت آنها تکلم نموده نیز آورده و شرح و تفسیر کرده اند و چون مدار این باب بر لفظ فارسی ست و مقولات بر بیان حلیه شریف ایراد آن مکاتیب و مناشیر روی نداد اما بعضی از آن کلمات شریف انکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال ست بتصور راقب بر آمدن آن از دهان و زبان شریف ذکر کرده شد **بیت** حرف از دهان دوست شنیدن چه خوش بود یا از دهان انکه شنید از دهان دوست یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین و جامع ترو مفید ترین احادیث و بعضی آنرا ثلث علم دین گفته باعتبار انکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته باعتبار انکه اعمال دو قسم اند اعمال قلب و اعمال جوارح و نیت اجل و افضل اعمال قلب ست پس علم متعلق بدان نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل جمیع اعمال قلبیه و قالبیه و مدار تمام طاعات و عبادات است و باین اعتبار اگر براه مبالغه روند و تمام علم گویند نیز درست افتد من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من

سلم المسلمون من یده و لسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق

المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة والفراغ

نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حبک الشیء یعمی و یصم المرء مع من احب

لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من ابطأ به عمله لم یسرع به نسبه زر غبا تزدد حبا الخلق السیء یفسد

العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم و خضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من دان نفسه و عمل لما

بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه و تمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید من غلب نفسه الندم

ربیع المؤمن القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة والتودد الی الناس نصف العقل و

حسن السوال نصف العلم لا عقل کالتدبیر و لا ورع کالکف و لا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع

الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشد من الجهل

ولا مال اعز من العقل ما جمع شئ الی شئ احسن من حلم الی علم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل وعد

نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة کنوز البر

کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله و یبلیک و هر یکی ازین کلمات گنجی ست مشتمل بر عجائب و غرائب

آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخروی و امثال این بسیار و بی اندازه است آنچه بالفعل

در نظر وقت در آمد نبشت و مر هر یکی را شرحی و بیانی ست اگر ذکر کنند بدفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة

مشتمل است بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی ازان بسر نیاید

و اگر گفته باشند بر اندازه علم و وسعت حوصله دانش خود گفته باشند و نموذجی ازان در رساله فارسی اشارت کرده

اما راس شریف و در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عظیم الهامة بود آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم بزرگ سر و بزرگی سر دلیل ست بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت

آن که حامل جوهر عقل است و مراد نفی صغر و حقارت راس ست و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضا و جوارح

شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده و این قاعده کلیه ست همه جا باید نگاه داشت اما موی مبارک گفت قتاده

پرسیدم از انس از شعر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت بود موی شریف وی رجل رجل بفتح را و کسر

جیم و سکون آن و فتح نیز آمده چنان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی نرم فرو هشته و قطط

بفتح قاف و کسر طا و فتح آن سخت در تاب پیچیده و مثل موی سیاهان که آنرا چگله گویند و در بعضی احادیث

آمده که موی مبارک آنحضرت جعد بود اما نه جعد و قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی تابی و پیچش باشد

و نرم بود یا نباشد ضد سبط و قطط سخت جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد بجعد شدید الجعودة داشته

فی الجعد جعد مرغول و قطط سخت مرغول و سبط موی فرو هشته پس موی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود آنرا هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش

و در روایتی تا گوش و در روایتی تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و وجه جمع میان

روایات آنست که این باعتبار و اختلاف احوال و اوقات است گاهی که تیل می مالیدند و شانه می کردند دراز

می بود و در غیر این حال کوتاه تا بر شتن موی بعد از ستردن که بتدریج زیاده شده می تا انتها میرسید در مواهب لدنیه

گفته و در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع می شد از تقصیر موی دراز می گشت و چون تقصیر

میکرد کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موی قصر میکرد اما حلق

بیان راس شریف

بیان موی شریف

اما موی شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم

خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبود و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت امهانی آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمکه قدوم آورده بود مر او را چهار گیسوی بافته و گذاشتن موی سر سنت است و همچنین ست عادت عرب در زمان قدیم ولیکن باید که تفقد کند مویها به تیل مالیدن و شانه کردن آنحضرت بسیار میکرد و هر کرا ژولیده و تیره سر موی دیدی مکروه داشتی فرمودی گاهی در نظر می آید یکی از شما گویا شیطانی ست و هر کرا دیدی که بسیار تکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن از آن نیز مکروه داشتی و توسط همه حال محمود است و هر کرا نتواند تفقد کرد تراشیدن موی او را بهتر ست و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن داشتم موی سر را ازان بار که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در بیخ هر موی جنابت است و الا آن ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصاً مشائخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد آنست **فائده** و لیکن سنت همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت سدل میکرد موی را و مشرکان فرق میکردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل میکردند و مراد بسدل فروهشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا فرق میگویند یعنی تارک سر و آنحضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی بچیزی بعد ازان فرق میکرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که امر کرده شد بوی پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که روی داد آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلاف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل است کذا قالوا و مختار آنست که میگذاشت مویها را بحال خود اگر خود متفرق می شدند فرق میکرد و اگر نه می گذاشت والله اعلم و اختلاف کردند علما که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده و مذهب محدثین اینست زیرا که نرسیده بود پیری وی بسر حد خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا هژده موی بود و به نسبت نرسیده بود چون ادهان میکرد پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد و گفت انس نبود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر میخواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت خضاب نکرد آنحضرت آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه مویهای شریف را که

ف — حد داشتن موی سر سنت است

ف — بیخ هر موی جنابت ست

ف — اختلاف علما است در خضاب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

نزد وی بودند مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج ومخلوط بود بطیب وچنان می نمود که گویا مخضوبست باخضاب کرده بود واو را انس تا محکم گرد دو دیر ایستند وهمچنین ست کلام در حدیث ام سلمه رض کذا قیل ودر مواهب از صحیحین از ابن عمر آورده که دید آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفرة وگفته اند که مراد زعفران ست ومن از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیراکه مویهای شریف ساده بود وسیاه رنگ نمیگیرد وتنقیه وتنظیف بود که بدان می شست وپاک می ساخت یا رب مگر آن چند موی شریف که سفید بودند آن رنگ میگرفته میباشد اگر این خضاب در وقت پیری بود فقیر از نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که رنگ کرده وقتی وترک کرده اکثر اوقات پس خبر داد هر کس بآنچه دید وهر یک صادق وگفت این تاویل متعین است زیراکه حدیث ابن عمر رض در صحیحین ست وممکن نیست ترک وی ونیست او را تاویل وبدانکه بعضی علما در عدم شیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باوجود آنکه سن مبارک وی متحمل ومتحمل آن بود وجهی گفته اند که زنان مکروه میدارند پیری را غالبا وهر که مکروه پندارد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چیزی را کافر شود ودر روایت متعدده از انس رض آمده که شیب را اینجا عیب انگاشته وگفته ما شانه الله بالشیب وگفته اند عجب ست از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته وحال آنکه در حدیث آمده است که شیب وقار است ونور است وشیب ممدوح است بر زبان نبوت وگفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آنحضرت در خضاب وتغیر مشاهده کرده چنانکه ابو قحافه والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه دید که سر وریش تمام سفید شده مانده است مکروه پنداشت آنرا فرمود تغیر دهید شیب را از شیخ پس چون انس ازین حدیث عیب بودن شیب فهمیده وحدیث دیگر را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث منسوخست باین حدیث حکم کرد بآنچه کرد کذا فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب از حیثیت قوت وقدرت ومهابت در چشم اعدا دین کمالیست که در تقویت دین واظهار شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله وغزا با کفار در ان زمان اغلب او فرمود حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که آنحضرت را الشیب که در صورت ضعف وعجز می نماید موسوم نگردانند وترتیب آنحضرت صحابه را در ترخیص در خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود وحدیث شیب وظهور آن بچند شعرات بجهت خوف وخشیت بود چنانکه فرمود شیبتنی سوره هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون واذا الشمس کورت والقدر نبود که در صورت شباب خللی وفتوری راه یابد واین بودن شیب وقار ونور منافات ندارد چنانکه بر خلیل الله

ف
زیراکه کرده وارد از انحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم
چیزی باین فرق کرده

بیان لحیهٔ شریف

صلوات الله وسلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحاق علیه السلام شیب بر گماشتند و گفته یا هذا یارب خال هذا وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم وبالله التوفیق ❁ واما لحیهٔ شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیار موی و قرد هم وکث در لغت بمعنی کثیف است ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیة وکثیف اللحیة ولحیة کث و در شفا قاضی عیاض گفته کث اللحیة یملأ صدره و در لحیه شریف و طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در روضة النبی گفته که لحیهٔ آنحضرت چهار انگشت بود طبعا یعنی همین مقدار بود از روی خلقت دراز و کم نمی شد و بیشتر ازین یافته نمیشود وارسال در لحیه موجب حسن و جمال میماند خصوصا که کث اللحیه باشد والله اعلم ونیز این سخن مخالف چیزیست که از شفا مذکور شد و منافی ست با نچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت میگرفت از لحیه خود از طول وعرض و می برید شارب را یعنی سبلت را و میفرمود کسیکه نبرد سبلت را وی از ما نیست و در صحیحین آمده که مخالفت کنید در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشها را و کنید و مبالغه کنید در گرفتن سبلتها و مذهب ائمه در گرفتن سبلت مختلف ست و ادنی اینست که اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت ست و نزد بعضی سنت ست و نزد حنفیه احفا است که از بیخ بردارند اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت خود را بر سواک و این بظاهر با حفا منافات دارد کذا قیل و این در یک وقتی بود والا در اغلب اوقات احفا خواهد بود و مشهور در مذهب ما آنست که بمقدار ابرو بگذارند و این در غیر غازیست اما در غازی مستحب طول شاربست تا در چشم دشمنان هیبت نماید اما آنچنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الذخیرة و باکی نیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المومنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند زیرا که وی دهن را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف ست و افضل ترک آنست اما در حلق طرفین عنفقه لا باس به است و در حد توفیر لحیه نیز اختلاف است مشهور در مذهب حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده ست که واجب ست قطع زیاده بران و گفته اند که اگر علما و مشایخ زیاده بران بگذارند نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحیه خود را بقبضه پس انچه زیاده می آمد از قبضه می گرفت و این حدیث در صحیح در آخر کتاب اللباس مذکور ست و لیکن باین لفظ ست که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و باز از نافع از ابن

اختلاف ائمه در گرفتن بروت

عمر حدیث می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکوا الشوارب واعفوا اللحی
یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها و بگذارید ریشهارا بحال خود تعرض مکنید بدانکه کذا فسره الشارحون باز
اشکال کرده اند چون اعفاء لحیه مامور به است پس چون قصر می کرد ابن عمرؓ باوجود آنکه راوی
این حدیث اوست و جواب داده اند که قصر از وی مخصوص و حج و عمره بود و مبنی قصر او سبت خیابکه
فعل اعاجم است و عادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که لحیه امیرالمومنین علیؓ پر میکرد سینهٔ
اورا و همچنین از عمرؓ و عثمانؓ نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیة و عریضا اما عانه مبارک در بعضی
احادیث آمده که حلق میکرد و در بعضی آمده که نوره می کرد و حدیث هر دو جانب ضعیف ست و حدیث حلق
ضعیف ترست، و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حمام نه درآمده و ندیده آنرا و ظهور حمام بعد از رحلت آنحضرت
بعد از فتح بلاد عجم شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن و نهی کرده زنانرا از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت و فصد و
علاج و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قص میکرد شوارب و اظفار را روز جمعه و در بعضی روایات روز پنجشنبه
و در کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت نشده ولیکن اینقدر در آمده که ابتدا میکرد بسبابهٔ یمنی و ختم میکرد بابهام آن
در نظمی که منسوب ست بامیرالمومنین علی رضی الله عنه آمده **شعر** قلم الاظفار بالسنة والادب * یمینها خوابس
یسارها اوخب * و مفارقت نمیکرد از آنحضرت مسواک و شانه و چون ادهان می کرد و شانه می کرد لحیه شریف
و انظر میکرد در آئینه جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای را و نور مطلع نور الهی
و مظهر اسرار نامتناهی ست **بیت** وی ز آئینه حسن ترا جدائی نیست * غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست
صلی الله علیه وآله قدر حسنه و جماله و اما جید یعنی گردن شریف و عنق نیز بمعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله
آمده کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة و دمیه بضم دال و سکون میم بتی که تراشیده می شود از عاج کذا
فی النهایة در قاموس گفت از رخام یعنی سنگ سفید و اگرچه در تشبیه کردن بگردن صنم تحاشی روی مینماید
ولیکن چون آراستگی مینماید در صنعت آن و مبالغه می کنند در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی النهایة و در
حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال و در حاشیه دیگر دمیه آهو بره اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله
اعلم و قوله او فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عنق است و از حدیث دیگر
که در مواهب آورده که قال ابو هریرة کان جید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابیض کانما صنع من فضة
معلوم میگردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم اما منکبین شریف و

بیان عادت آنحضرت در قص لحیه و اظفار

بیان دیدن آئینه شریف

بیان عنق شریف

بیان منکبین شریف

مکنب بفتح میم و کسر کاف مجمع سر شانه و بازو و فی الصراح منکب بن و بازو و شانه و در وصف آن واقع شده
بعید ما بین المنکبین و در مسافتی که میان دو منکب است بصیغهٔ تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بعریض الصدر
کرده اند و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین و این هر دو صفت
لازم یکدیگر اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و رحب الصدر نیز آمده این کشادی سینه محسوس
ست که داخل حلیه و صورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که کریمه الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست
مقامی عالیست که در تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیر او را از کمل
اولیا بر اندازهٔ اتباع و اقتدار بوی صلی الله علیه و آله و سلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید انشاء الله
تعالی و در مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده فقد بر و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین و الکتد نیز آمده
و کتد بفتح کاف و کسر تار فوقانیه و فتح آن مجتمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرها و استخوان نیز آمده
سواء البطن و الصدر برابر شکم و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره معاضن
البطن واقع شده و تفسیر کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر است و بعضی تفسیر کرده بمستوی
البطن مع الصدر و وصف کرده است بطن ام هانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسهاست
که بر هم نهاده شده و ته کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربه بفتح میم و سکون
سین مهمله و ضم را و در حدیث ابن ابی هاله دقیق المسربه و تفسیر کرده اند مسربه را بموهای که از فوق سینه تا ناف
بود و باریک بود و لهذا تعبیر از آن بخیط که بمعنی رشته است و بقضیب که بمعنی شاخ کرده اند و فی الصراح مسربه
بضم را موهای ریزه میان سینه و ناف و ظاهر اشتقاق از سربست بمعنی راه و بر صدر و بطن شریف غیر
ازین موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الثدیین و البطن سوی ذلک برهنه از موی هر دو پستان
جز این موی و شکم که این مسربه است و گفته اند که اشعر الذراعین و الساعدین و المنکبین و اعالی الصدر بود
الساقین و موی دار هر دو ذراع و هر دو ساعد و دوشها و بالاء سینه و ساقها و ذراع از مرفقین تا سر انگشت
میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده اند که بمعنی برهنه از موی است در مقابل اشعر است که تمام بدن
موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سائر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم که بغل از تمامه مردم متغیر اللون میباشد و بسیاهی میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است
قرطبی زیاده کرده است که موی نیز نداشت و لیکن سخن کردند بعضی مردم درینجا که این ثابت نشده است

ف سینه شریف

ف قلب شریف

واز بیاض الطین لازم نمی آید که موی نباشد بغل را و در بعضی احادیث نیف الطیبه نیز آمده یعنی
میکند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موی بغل را واللہ اعلم و در بعضی احادیث عفرة الطیبه واقع
شده و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باززند
و مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کرد مرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسوی خود پس دمید
بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف طهر شریف واقع شده است که گویا از نقره
گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بین کتفیه خاتم النبوة وهو
خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود بدانکه چیزی بود برآمده اجزای بدن شریف مشابه
جسد در لون و صفا و نورانیت که آنرا خاتم النبوت می گفتند بکسر تا ر فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن تا آخر بالفتح
یا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست برانکه نیست بعد از وی پیغمبر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست
که آنحضرت نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین پس وی علامتی است که شناخته می شود بآن که وی
صلی اللہ علیہ وسلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از طرق قدح
وطعن مثل خبر یکه مهر کرده می شود بران تا راه نیابد بدان خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات
الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه
آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم که علامت نبوة در میان کتفین وی بود و لنعم ما قال الشاعر **بیت** نبوت را توی آن
نامه در مشت * کز از تعظیم دار د مهر بر پشت و شیخ حجر مکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در وی اللہ
وحده لاشریک له توجه حیث کنت فانک منصور در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و در بعضی روایات
آمده که خاتم النبوت غائب شد بعد از وفات رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بهمین شناخته شد فوت آنحضرت
گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اشتباه و اختلاف دران یا بجهت آنکه وی دلیل
نبوت بود والآن حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا دانا تر است بآن بجهت آنکه نبوت
باقی نیماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات بین الکتفین آمده و در
بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بنون و غین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و تورپشتی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف مانند

بیان دستهای مبارک

اگر در جانب یسری باشد میان کتفین است و همچنین در روایتی که عند کتفه الیمنی آمده والله اعلم راویان ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کردند باشیا که می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضهٔ کبوتر و در حدیث دیگر آمده که بود غدة احمر و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی که در جسد میباشد و منضاف میگردد بوی شحم گرهی سخت در پی و فی الصراح غده گره گوشت والجمع غدد و مراد آنست که شبیه بغده بود و حمرا بمعنی مائل و حمره است پس منافی نبود با نچه گفته شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و در این روایت هر کسیکه گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی الشمائل و در حدیث دیگر آمده است مثل زر الحجلة و زر بتقدیم زاء مکسوره بر رای مشدده بمعنی تکمه که بر گریبان پیراهن میباشد و حجله بفتح حا و جیم واحد حجال خانه عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله طائریست مشهور و زر بیضه او این موافق حدیث کبیضة الحمامه است ولیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد بزر حجله کذا فی بعضی شروح الشمائل و بعضی گفته اند که در روایت بتقدیم را بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات موییها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بر روی موییها بود پس راوی همان موییها گمان کرد و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند مشت بود و گرد وی خالها بود مانند ثالیل و ثالیل بمد همزه بروزن مصابیح جمع ثالول بروزن زنبور آن دانها که در پوست می بر آید مثل نخود انیمه صورت ظاهر و شکل اوست در رای العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نبوده هیچ یکی از پیغمبر آنرا والله اعلم اما دستهای مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم در شمائل ترمذی در وصف آن گفته طویل الزندین و دراز زند بفتح رای و سکون نون بند دست و فی القاموس الزند موصل الزراع والکف و همازندان صورت درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح نمیگردد و با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع رش دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی بسط الکفین بتقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گستردن بمعنی تام الکفین موافقت روایت رحب الراحة و فی الصراح بسط با دست کشاده و فی قراءة عبدالله بل یده بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر با بمعنی

لین الکفین یعنی نرم کف دستها وسابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فروهشته مقابل جعد وگویا سبط الکفین ازانجاست وسبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامة نیز آمده ودر قاموس رجل سبط الیدین بمعنی سخی ونیز گفته که سخی فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند وشثن بفتح شین معجمه وسکون ثلثه را بغلیظ خشن یعنی ستبر درشت ودر اخذ خشونت ودر معنی شثن سخن کرده اند که در احادیث کفدست شریف را وصف بلین ونرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش که گفت آمدم من آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پس مسح کردم دست شریفش را پس بود نرم تر از ابریشم وسرد تر از برف ودر بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را ونه دیبا را نرم تر از کفدست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیبا نیز نوعی از حریرست نرمتر از همه پس با درشتی چون جمع شود نعم نرمی با ستبری جمع می شود چنانکه سائر بدن شریف وناعم وضخم وستبر قوی بود وهمچنین کفهای دست نرم پر گوشت وبعضی گفته اند که وصف بلین وخشونت کفدست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون عمل میکرد ودر جهاد واستعمال باسلحه وجز آن وعمل میکرد ودر خدمت خانه وکار بار آن درشت می گشت کفدست باین عارضه وچون ترک میکرد آنرا بحال خود می آمد بر اصل جبلت که نرم می بود کذا قیل وآورده اند که چون اصمعی که امام ائمه لغت است تفسیر کرد شثن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی صلی الله علیه وآله وسلم که لین الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد تفسیر نکنند حدیث را مگر بعد از غیظ واحتیاط واین اصمعی بغایت متصف بود بانصاف ورعایت ادب باجناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم یکباری او را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غین وحقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وغین او می پرسیدند می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا دم نتوانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله علیه بادابه وانصافه وقاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است شثن را بغلظ وقصر یعنی به ستبری وکوتاهی وگفته که این محمود ست در رجال ودر نسا ورد کرده شد این قول بآنکه وارد شده ست سائل الاطراف سیلان کننده کرانها اعضا که عبارت ازانگشتان است یعنی دراز وروان ودر شفا گفته طویل الاصابع ودر روایتی شائل الاطراف بشین معجمه این نیز نزدیک بمعنی سائل ست از شول بمعنی کشیدن سنگ وبار از زمین وبرداشتن ناقه دم خود ودر روایتی شائن به تبدیل لام بنون چنانکه جبرئیل وجبرین قاله الابن الانباری واین صفت منافی قصرست صواب آنست که معنی

شثن غلیظ ست بی قصر وخشونت اگرچه از صحاح وقاموس بمعنی خشونت معلوم میشود فقد برو بدانکه صفات
وآثار وبرکات معجزات ید شریف زیاده بر انست که توان نوشت روایت کرده است مسلم که مسح کرد آنحضرت
رخسار جابر بن سمره را گفت جابر پس یافتم مر دست شریف او را سردی وبوی گویا که بیرون آورده است از
طبلهٔ عطار آنرا ونزد طبرانی وبیهقی آمده ست که گفت وائل بن حجر مصافحه میکنم من آن حضرت را تا می ساید دست
من بیدن آنحضرت بعد ازان بوی میکنم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی مشک و یزید بن الاسود گفت
داد مرا آنحضرت دست خود را پس نگاه می یابم دست وی را سردتر از برف وخشبوتر از مشک وگفت سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری بعیادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح
کرد روی مرا وسینه مرا وشکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می یابد سردی دست شریف وی صلی الله علیه
وآله وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب آنحضرت شامل بود تمامه بدن شریف او را حتی عرق
وبول او را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما برودت دست شریف چه معنی دارد
نشان صحت بدن آنست که گرم ومعتدل باشد پس این سردی نه آن سردی است که بواسطه سردی مزاج
وبرودت طبیعت خنک وعرق آلوده می باشد ولمس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج
وعدم غلبه حرارت که بلمس آن راحتی وذوقی دست دهد چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص واحادیث دیگر
معلوم میگردد فافهم وبالله التوفیق واما قدم مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم در وصف وی نیز واقع شده
شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده ولیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین در شارق
هر دو را بمعنی فخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسبد بزمین نزد پای نهادن وی
باریکی کف پای وخمصان بضم خای مردی که اخمص دارد واضافه باخمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص
آنکه پای او بسیار بلندی ماند از زمین کذا نقل من ابن الاثیر مسیح القدمین هموار دو پای یعنی ملسا که چرک و
بارگی وشکست در آنها منبو عنهما الما سیلان میکند وتیز میگذرد آب از آنها از جهت ملاست ودر حدیث ابن ابی هاله
اینچنین آمده واز ابی هریره آمده که چون آنحضرت پا سپر میکرد زمین را راه میرفت بتمام قدم ونمی بود اخمص مراد را
رواه البیهقی واز ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود در او را اخمص پا سپر میکرد زمین را بتمام قدم رواه
ابن عساکر وایشان مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارد وگویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت
گویند که اخمص نداشت والله اعلم وینبو عنهما الما نزد ایشان وصف علیحده است نه تتمه مسیح القدمین ودرین

بیان قدم مبارک

حدیث منافات ظاهر است و غایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری اخمص بود در برابر بود اسفل قدم و بسیار
بلند هم نبود و لیکن چون پای مبارک بر زمین تمام قدم می‌کرد و می‌نشست بر زمین قدم مرفوع می‌بود اخمص کذا نقل عن ابن الاعرابی
و لیکن باین تقدیر اعتبار مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کرده‌اند خوب نیست قد بروا از عبد الله بن بریده آمده که گفت کان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کم گوشت
پاشنه و منهوس ضبط کرده‌اند آنرا اکثر بسین مهمله و صاحب البحرین و ابن الاثیر گفته روایت کرده شده است بمهمله و معجمه و مشارق
نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته بمعجمه بر آمده پاشنه‌ها رگ دار و فی صراح منهوس مرد کم گوشت گفت کاتب الحروف
عفی الله عنه پاشنه‌های پای سیدی الشیخ موسی گیلانی در صفا و لطافت بحدی لطیف بود که رخساره هیچ خوش
شکلی آنچنان نمی‌باشد بوده قدس سره و افرا الخط از حلیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحمة الله علیه در مواهب لدنیه
گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه از
قدمین آنحضرت از سائر اصابع رواه احمد و الطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از پای وی متظاهر بگفته که مشهور شده است بر السنه که سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درازتر از وسطی بود
و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی که گفته است از او و این نیست مگر در اصابع رجلین و در مقاصد حسنه
گفته است که این خطای است که ناشی شده است از اعتماد بر روایت که مطلقه که میمونه بنت کردم کرده است
دیدم اصابع رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم اینچنین و لیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه
گذشت و همچنین است نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبد الحق بن سیف الدین در حدیث آورده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی
را و اشارت کرد بتقدیم بعثت آنحضرت بر قیامت بانقدر تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و
بعضی گفته اند که اشارت کرد بمعیت بعثت و قیامت مبالغه و الا حاجت بضم اصبعین نبود و جواب آنست
که بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آنحضرت برابر بودند و جمعی
میگویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای اظهار معیت و مبالغه و الله اعلم و کان فی ساقیه حموشة
و بود در هر دو ساق آنحضرت باریکی یعنی ضخیم و پر گوشت نبودند و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث نظرت
الی ساقه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم مغز درخت خرما و آنرا شحم النخل خوانند که هموار و صاف و لطیف
و ابیض می‌باشد ضخم الکرادیس سطبر بند های استخوان کردوس بضم دو استخوان که پیوسته باشند در مفصل چ

گفته اند که مراد بآن سطبری و قوت اعضا است و فی الصراح کردوس استخوانهار بمفاصل که دوگانه باشد
چون کتف و زانو ها و جز آن و اما قامت زیبای وی صلی الله علیه و آله و سلم نهالی بود از باغ قدس و سروی
از بوستان انس صلی الله علیه و آله و سلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود آن مائل بدرازی بود و لهذا در حدیث
آمده که کان ربعة من القوم و ربع بفتح را و سکون با و مربوع متوسط القامة و در حدیث دیگر اطول من المربوع
و اقصر من المشذب دراز تر مربوع بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و فتح شین و ذال معجمتین با تشدید
ثانی یعنی بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل الممغط بضم میم
اول و فتح میم ثانی مشدد و کسر غین معجمه و مهمله نیز آمده و بغین مشدده و معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول از
باب تفعیل نیز خوانده اند دراز بنهایت درازی و لا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آنکه در آمده باشد بعضی
اجزای وی در بعضی این عبارت اثبات قصر نیز میکند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن
بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از همه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب
طولا و فوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود باعتبار میل
بطول چون می آمد با قوم میپوشید ایشانرا ازدیت و کوتاه می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده
که چون تنها بودی دربعه بودی و چون در میان قوم بودی از همه بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی
و اگر دو مرد در دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی و چون مفارقت میکردند منسوب بربعه شدی و در مجلس
نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله و سلم و نبود مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر
رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور یکی از
اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب
بر بیاض لون آن صلی الله علیه و آله و سلم و وصف کرده اند اورا بابیض و بعضی گفتند کان ابیض ملیحا و در
روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف به بیاض ملاحت و صفتی آمده برای بیان حسن
و جمال و لذت بخشی و دلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا احتراز است از ابیض
خالص بی نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا بابیض که مخالطت نیست او را حمرة و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق
و روشنائی مثل بیاض روی مریض در همچو رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و سخت سفید روی و سخت
سیاه موی و در شعر ابوطالب آمده که در مدح آنحضرت گفته و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی

بیان قامت زیبای وی

بیان لون شریف وی

عصبة لا ازال و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ابیض مشرب دانه شراب خلط لونی بلونی دیگر است
گویا یک لون نوشانیده شده است لون دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روایت دیگر تصریح نیز آمده
ابیض مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضے ازهر اللون را که حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند وظاهر
آنست که مراد بآن نیر و مشرق است و در حدیث نسائی از ابوهریره آمده که روزی آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم درمیان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده از روی سادگی و محبت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بجمال و
کمال و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال او گوش خلائق را گفتند صحابه
هذا الامغر المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بر مرفق خود بر بالش ناز تکیه زده نشسته است اللهم صلی علی محمد و آله
قدر حسنه و جماله و فی القاموس امغر بغین معجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و
مرتفق آنکه بر مرفق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض امهق و معنی
امهق معلوم شد و فی القاموس الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیر اللون و در وصف لون شریف
اسمر نیز واقع شده و سمرة بضم مرتبه ایست میان سفیدی و سیاهی و هم ار گندم گون را گویند کذا فی القاموس
و در صراح گفته سمرة گندم گونی و گفته اند که این بابیض مشرب جمع میشود و عرب اطلاق میکنند اسمر را بر آن
و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض وی مائل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه
اسمر است و لیکن ادمة صبغی ست که سیاهی در روی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض
الامهق و لا بالادم و از قاموس و صراح معلوم میشود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی اسمر ست و برین تقدیر
بقول وی و لا بالادم ادم شدید الادمة مراد باشد و آنچه گفته شد مبین گشت که مراد بسمرة آنست که مخالط بیاض
بود و مراد به بیاض که اثبات کرده اند بیاض مخالط باین حمرة ست و بیاضی که نفی کردند بیاض خالص که آنرا
امهق خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث
است که در وی ابیض مشرف واقع شده و لا بالادم واقع شده و آدم اسمر ست دوی در وجه جمع میان بیاض
و سمرة گفته که آنچه از جسد اطهر وی بوی آفتاب و باد میرسید چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب
پوشیده بود وی ابیض و این سخن را تضعیف کردند که آفتاب و باد را تاثیر نبود در بدن شریف وی و تغیر لون
آن چنانکه انور المتجرد را که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت بآن داشتند یعنی آنچه برهنه و بیرون

می بود از شباب نیز روشن و تابان و سفید بود نه چنانکه از سائر مردم می باشد بالجمله انس خادم درگاه گاه و بیگاه است پس چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه وآله وسلم پس تاویل و مراد همانست که گفته شد و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمرة بسمرة نیز دو فتد پس اما مشی و رفتار و رفتار در پای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا مشی تکفأ تکفؤا کانما ینحط من صبب و تکفؤ را تفسیر کرده اند میل کردن بجانب مشی چنانکه شاخ گل میل میکند و بپای برداشتن بقوت و سرعت بی استرخا و کسال و نزد بزار از حدیث ابی هریره آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پای سپر میکرد زمین را بتمام قدم میکرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی می کرد مجتمعا یعنی بقوت بی استرخا و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع میکرد یعنی بر میداشت پای از زمین بتمام و کشاده میزد گام را آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود می آمد از زمین منحدر بجانب نشیب و صبب بفتحتین مصبوب یعنی منحدر و انحدار از بالا به نشیب فرود آمدن و ما که این تمثیل است برای قوت و برداشتن پای بتمام نه برای سبکی تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابو هریره آمده گفت ندیدیم من هیچ یکی را شتاب تر در راه رفتن از رسول خدا گویا نور دیده می شد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت می انداختیم نفسهای خود را و میدویدیم تا همراهی توانیم کرد با وی و وی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمیکرد اصلا و این مشی اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام مشی سنت و ارواح هست مر اعضا را و گاهی بنعل رفتی و گاهی بی نعل و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد خصوصا در غزوات **بیت** سرو پیاده خوش بود اندر چمن بناز ✤ آن سرو من بپاده خوش ست و سوار خوش ✤ و چون با صحاب میرفت پیش پیش می برد ایشانرا و خود عقب میرفت و میفرمود بگذارید و خالی دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه بود آنحضرت که میراند اصحاب را پیش خود سوق راندن دابه را از پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجموع صحابه رفتی و ضعفا را تقویت دادی و مانده گانرا سوار کردی و گاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه وآله وسلم **فائده** انواع مشی ده است یکی تماوت که مرده گانه و فسرده گانه چون چوب خشک روند و از عاج که بطیش و خفت و سبک سیری و قلق و اضطراب روند و این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر خمول و مرده دلی و دیگر هون که با حرکت تمام و سرعت اندک بروند و این نوع مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله

بیان رفتار

انواع مشی ده است

بیان طیب رائحت و عرق و فضلات او

وسلم بسکون و وقار بی کبر و تمادت چهارم سعی که مشی با سرعت است پنجم رمل بفتح میم مشی بسرعت بر دا شتن پاها و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عدو است سبک دویدن و سبک رفتن و از سعی سرعت تر است و هفتم خوزی بفتح خاء مهمله و سکون زاء او و زای آخر الف مقصوره و آن رفتنی ست با تامل هشتم قهقری که پس پای رفتن ست نهم جمزی بفتح جیم و آن بر جستن است در راه و ناقه را جمازه گویند باین معنی است و دهم تبختر بمعنی خرامیدن و گردن افراختن که روش متکبران است و ازین جمله اکمل و افضل هون است که مشی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و در قرآن مجید که این قسم مشی را مدح کرده و فرموده عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب ریحه و عرقه و فضلاته صلی الله علیه وآله وسلم یکی از طبقات عجیب آنحضرت طیب ریح است که ذات وی صلی الله علیه وآله وسلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بدان نمیرسد انس رضی الله عنه روایت می کند که نبوییدم من هیچ بوی خوش را و نه مشک و نه عنبر را خوشبو تر از بوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و از ام عاصم امراة عتبه بن فرقد سلمی آمده است که گفت ما چهار زن بودیم نزد عتبه و هر یک از ما کوشش میکرد در طیب که خوشبو تر باشد از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم طیبها را و نمیرسید هیچ یکی از ما بطیب عتبه و استعمال نمیکرد عتبه از طیب مگر همین قدر که مساس میکرد بدست دهن را و مسح میکرد بدان ریحه خود را و بود خوشبو تر از همه با و چون بیرون می آمد بسوی مردم می گفتند بوی نکردیم هیچ طیبی را خوشبو تر از طیب عتبه می گوید این زن که گفتم روزی بعتبه که ما کوشش میکنیم در استعمال خوشبوی و تو خوشبو تری از ما سبب این چیست گفت گرفته بود مرا بثری در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بثری آبله ریزه که بر اندام بر آید پس آمدم من نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شکایت کردم ازین بیماری تا علاج کند گفت جامه از تن برکن پس برهنه شدم و نشستم پیش وی صلی الله علیه وآله وسلم پس دمید آنحضرت بر دست خود و گذرانید دست مبارک را بر پشت من و شکم من پیدا شد برای من این طیب از آن روز رواه الطبرانی فی معجمه الصغیر و آمده است مردی میخواست که دختر خود را بخانه شوهر فرستد طیب نداشت پیش آنحضرت آمد تا چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طلبید و طیب انداخت در وی یعنی پس پاک کرد از جسد شریف خود چیزی از عرق در شیشه انداخت و گفت بفرما که تطیب کند باین پس بود آن زن چون تطیب میکرد بدان می بوئیدند اهل مدینه آن را و نام کردند خانه ایشان را بیت المطیبین و از انس آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی در خانه ما و قیلوله کرد و پس عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد در خواب پس مادر من که ام سلیم است

قاروره بگرفت و عرق آن از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس بیدار شد آنحضرت و فرمود چه کار
میکنی یا ام سلیم گفت این عرق شماست یا رسول الله که می گردانیم در طیب خود و هو اطیب الطیب رواه مسلم و هم
ازانس آمده که چون یکی از اصحاب بقصد ملازمت آنحضرت می آمد و در خانه نمی یافت به نشان بوی خوش
در راهی که آنحضرت ازان راه گذشته بود می رفت و هر که در کوچه از کوچهای مدینه طیبه میگذشت بوی خوش می یافت
و میدانست که آنحضرت ازین راه گذشته است و بدانکه هنوز از در و دیوار مدینه طیبه ارواح فایحست که محبان
بشامه محبت آن را می دریابند و ارشاد که استشمام شمهٔ ازین بشامه ذوق بعضی از جویای مشتاق نیز رسیده
ابو عبد الله عطار در مدح مدینه طیبه گفته است **شعر** بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک و الکافور و
المندل الرطب و شبلی که یکی از علما و صاحب وجد انست می گوید که تربت مدینه را نفحه خاص است که در هیچ مشک
و عنبر نیست و گفته که اینمعنی از اعجب عجایب ست و در حقیقت هیچ عجب نیست **بیت** دران زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ
دوست چه جای دم زدن نافهای تاتاریست و عائشه گفته است رضی الله عنها می دید عرق در روی شریف
آنحضرت مانند لولو اطیب از مشک اذفر رواه ابو نعیم و در وصف بوی شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود
آنحضرت رخساره و ابدست مبارک خود پس یافتم دست او را بردی و ریحی گویا بیرون آورده است آن را از طبلهٔ
عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی خوش از دست خود و هر طفلیکه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر سر وی می نهاد ممتاز و معروف می شد میان صبیان ببوی خوش **فائده** بدانکه
در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در جای دیگر آمده است
گل سفید از عرق من پیدا شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق براق است و نیز آمده
که فرمود بعد از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و رویید ازان گل سرخ هر که خواهد که ببوید بوی مرا باید که
ببوید گل سرخ را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و روئید گل سرخ و اما محدثان از صحت
این احادیث باصطلاحی که دارند سخن ست صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت آنچه
درین احادیث آمده قطره ایست از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه مکرم گردانیده است پروردگار
حبیب خود را و رفیع گردانیده است بدان رتبت و منزلت او را و سخنان محدثان بر حکم صناعتی ست که در تحقیق
و تصحیح اسناد دارند نه بجهت استبعاد و استحالت آن حاشا و درین احادیث که مذکور شدند اضطرابی و اختلافی
هم هست و الله اعلم و چون آنحضرت میخواست تغوط کند یعنی قضای حاجت نماید شگافته می شد زمین و فرو

بول و غائط او را واقع میشد از ان بوی خوش مطلع نمی شد بر انچه بیرون می آمد از وی هیچ بشری و از عائشه
آمده است که گفت مر آنحضرت را که تو می آئی متوضا او نمی بینم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانسته تو ای عائشه
زمین فرو می برد انچه بیرون می آید از انبیا پس دیده نمی شود از ان چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت صحبت داشتم
من آنحضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را در آمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس در آمدم من آن مکان
را که بر آمد آنحضرت از ان پس ندیدم مر او را اثر غائط و نه بول و دیدم در انجا کلوخ پس گرفتم آنها را و یافتم مر آنها را
رایحه طیبه و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت حدثین از آنحضرت
و اینست قول بعضی اصحاب شافعی و اما بول را مشاهده کرده اند بسیاری و نوشیده است او را ام ایمن که خدمت
میکرد آنحضرت را آورده اند که شبها در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که دران بول میکرد شبی دران قدح
بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز انچه دران سفال است پس نیافتند دران چیزی گفت ام ایمن
والله تشنه شدم و خوردم آنرا پس خنده کرد آنحضرت و انکار نکرد و بخشید غم و نهی نکرد از عود و گفت درد نکند شکم تو
هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود او نیز خدمت می کرد آنحضرت را پس بخورد بول را و فرمود آنحضرت

اصحت یا ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نمی شد آن زن هرگز مگر همان بیماری که دران روز از عالم رفت و در
بعضے روایات آمده است که هر که بول آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش میدمید از وی و از اولاد وی
تا چند پشت و در مواهب و شفا این دو روایت مذکور نیست و روایت ست که مردم تبرک می کردند به بول و دم آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اما بول مذکور شد احادیث آن و اما شرب دم نیز مکرر واقع شده است از صحابه خوردن
آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون را و فرو برد او را در شکم خود پرسید آنحضرت چکار
کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آنرا نخواستم که خون ترا بر زمین ریزم پس پنهان بردم آنرا در شکم خود
فرمود بتحقیق حذر کردی و نگاهداشتی نفس خود را یعنی از امراض و بلاء و آمده است که چون عروج آنحضرت
روز احد بکشید جراحت او را مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری رضی الله عنه تا آنکه سفید ساخت آنرا گفتند بینداز
خون را از دهن گفت لا والله هرگز نریزم خون آنحضرت را بر خاک پس فرو برد آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم هر که خواهد که بنگرد بمردی از اهل بهشت بنگرد بسوی این مرد و از عبدالله بن الزبیر آمده رضی الله عنهما
که حجامت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس داد مرا خون را و گفت غائب کن این را جائیکه کس
نه بیند و در ظلمت پس نوشیدم آنرا که پوشیده تر از ان مکانی نیافتم پس گفت آنحضرت [illegible]

فـ در بول وی صلی الله علیه وآله وسلم

فـ در شرب دم وی صلی الله علیه وآله وسلم

ازو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت که او را از آن حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم
شد دوی رضی الله عنه بیعت نکرد به یزید و اقامت کرد بمکه شریف و مجتمع بودند بروی حجاز و یمن و عراق و
خراسان و یونان و گشت ورا حجاج بن یوسف در امارت عبد الملک بن مروان و بردار کشید وله قصة طویلة و در روایتی
آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر عبد الله بن زبیر را وقتی که خورد برد خون را لا تمسک النار الا قسم الیمین یعنی مس نکند
ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده وان منکم الا واردها الآیة و درین احادیث دلالت است بر طهارت بول و دم
آنحضرت و برین قیاس سائر فضلات و عینی شارح صحیح بخاری که حنفی مذهب ست گفته که بهمین قائل است امام ابو حنیفه و
شیخ ابن حجر گفته که دلائل متکاثره و متظاهره بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و شمار کرده اند آنرا
از خصائص وی صلی الله علیه و آله وسلم و اما مباشرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با نساء اگرچه ذکر این وصف
بظاهر بعد از ذکر ظهر و صدر و باطن مناسب بود چنانکه در کتب قوم واقع شده است ولیکن درین کتاب بجهت انسیاق و انجرار
کلام و اتساق و انتظام آن بجهت ذکر بعض مقدمات که در آن کتاب درین مقام مذکور نیست بمورد آخر افتاد و لا باس بلکه این بابا
مناسب تر یافتم چنانکه بر اهل فهم و ارباب طبع روشن خواهد بود اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی نیل
لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب ضعف قوی
و اعضا و انسداد مجاریست و تفاخر و مباهات بقوة باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تقصیر بضد آن
امری مقرر و معروف و عادت مستمره است میان مردان و محبت نسا و نکاح معدود از کمال است و یکی از آن
مواضع که عقل کوته اندیشان از حقیقت کمالیت آن محجوبست مباشرت و جماع با نساست که آنرا در صورت
نقصان تصور می کنند و از باب لهو و لعب می شمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت رهبانیت
است و نظر بحقیقت جامعیت فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درینکار است
در کاری دیگر نیست و فعل سید انبیا و رسل صلی الله علیه و آله وسلم سند و حجت آن بس ست و تتمه این کلام در ذکر
ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده است که آنحضرت می گشت بر تمامه
نساء خود در یکشب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم بانس آیا طاقت داشت آنرا گفت انس بودیم ما که
می گفتیم میان خود که داده شده است قوت آنحضرت را سی مرد رواه البخاری و در بعضی روایات قوت اربعین
مرد از مردان بهشت و آمده است که هر مرد را از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل مرد در

جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسولخدا را صلی الله
علیه وآله وسلم هرگز و در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی آنحضرت وصیت
کرد به علی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو و باید که نظر نیفتد از کسی فرج من که نه بیند هیچ یکی عورت مرا مگر آنکه نابینا شود
گرد و هر دو چشم وی این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آنچنان بود که آسمان از
حرکت باز میداشت بلکه برخلاف حرکتش میبرد چنانکه از رد شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است
ظاهر میگردد و این محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم آنحضرت در مآکل و مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده
و بنان جو قناعت فرموده و قوت و توانائی بدن وی بمرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر
ارباب فهم و ذکا عیانست آنست که بود حسن و جمال و صفا و نورانیت لون و خوبی روی وی بمرتبه که مذکور شد
و مطعم و ملبس بحسب عادت حسن و صفا به تنعم در آن می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم
دیگر بیرون دائره عادت و اسباب صلی الله علیه وآله وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود مرویست از ابن عباس
که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطانست رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است
که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت
و ظاهر ازین عبارت و تقیید بغیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه وآله وسلم جائز باشد و الا استثنا
کردن آنرا فائده نبود و جوابش آنست که بنا را استثنا بر عدم جواز است و این قید اتفاقی است و بیان واقع
است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جائز نیست و اگر نه این معنی باشد لازم آید
که در جنابت باحتلام غسل میکرد و این فاسد است و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جائز نیست
چه احتلام از شیطانست و آنحضرت از آن معصوم بود و مراد باحتلام در حدیث صیام رویت انزال است
بی دیدن چیزی در خواب و این شیطانی است و آنچه شیطانی است دیدن خوابست و قاضی عیاض گفته
که آن از جهت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ماء و بود تکمله در حدیث طویل از طریق ائمه اهل بیت نبوت که
منتهی ست بامامین که امام مجتبی حسن و امام شهید حسین سلام الله علیهم و مشتملست بر بیان حلیه شریف و در
بعضی سیر و عادات کریم آمده ست که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که هند بن ابی هاله است از حلیه
آن حضرت و بود وی وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی از آن چیزی را که متعلق شوم
من بدان و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف در من باشد و خود وی سلام الله علیه متصف بود

وی صلی الله علیه وآله وسلم از احتلام محفوظ بود

بحلیه شریف تا آنکه اگر شخصی در خواب برویت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مشرف می شدی
پرسیدند که بچه صورت دیده است اگر بصورت امام حسن می دید می گفتند راست دیده و بتحقیق دیده
است پس گفت هند بن ابی هاله که کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فخما مفخما یتلالا وجهه تلالا القمر
لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم من هند بن ابی هاله را وصف کن مرا منطق آنحضرت را
و سکوت و تکلم او را صلی الله علیه و آله وسلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همیشه اندوهناک
دائم الفکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمیکرد بی حاجت و دراز بود خاموشی وی و افتتاح میکرد سخن را
و ختم میکرد آنرا باشداق خود شدق بکسر شین کنج دهن یعنی سخن را تمام و کامل و درست از دهان می برآورد نه
شکسته و ناقص و تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه در حدیث آمده اوتیت
جوامع الکلم واختصر لی الکلام و تکلم میکرد به بیان فاصل و مفصول که نبود در وی نقص و نه فضول و بود آنحضرت
نرم طبیعت خوش خلق و نه درشت سخن تند خوی و تعظیم میکرد نعمت را اگر چه کم بودی و نکوهش نمیکرد چیزی را
جز آنکه طعام را چنانکه ذم نمیکرد ستائش نیز نمیکرد چنانچه اهل ترفه و تنعم کنند و نمی ایستاد و تاب نمی آورد کسی
خشم او را وقتیکه تجاوز کرده میشد از حق تا آنکه انتقام می کشید از آن و خشم نمیکرد و انتقام نمی کشید برای حق
نفس خود که متعلق به دنیا بودی و اگر اشارت میکرد بچیزی بتمام کفدست می کرد یعنی نه بانگشت تنها و چون تعجب
میکرد بر میگردانید کفدست را از وضعی که مخلوق ست کفدست بران یا از وضعی که کفدست می شود بران در
وقت تعجب و چون سخن میگفت میزد انگشت نر دست راست را بر کفدست چپ و عادات آنحضرت همه محبوب بوده
ست اینچنین افتاده بود عادات شریف وی لاجرم درینجا سری و نکته خواهد بود که عقل از دریافت کنه آن
قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد میگردانید رو و پهلو شریف را و چون خوشحال میشد ولذت می یافت
از چیزی که میپوشید چشم او بودی اکثر ضحک وی به تبسم صلی الله علیه و آله وسلم و پیدا می شد در تبسم دندان
شریف مانند ژاله که در صفا و لطافت و آب تاب گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم اینحدیث را از ابن
ابی هاله پس پوشیدم از امام حسین زمانی و تحدیث نکردم باوی بالفعل و چون تحدیث کردم باوی یافتم
او را که سبقت کرده بود مرا در سماع اینحدیث و پرسیده بود پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده برین از
مدخل و مخرج و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از آن چیزی پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را
از مدخل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یعنی چون بمنزل می آمد چه کار میکرد گفت چون می درآمد در منزل و جای

میکرد وران سه بخش میکرد آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد دران واگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم
در هر وقت و هر حال در عبادت بود اما مراد اینجا خالصاً لله است که بی مداخلت حق اهل و حق خلق و حق نفس ست
و بخشی دیگر برای اهل و عیال ادای حقوق ایشان از مخالطت و مباسطت و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و ادای
حق وی از استراحت و نوم وامثال آن پس از آن بخش میکرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک میگردانید ایشانرا
دران پس چیز میدادند اورا خواص اصحاب بحاجات عامه میرسانیدند مواید فوائد مجلس شریف را بسوی ایشان یعنی
اول بواسطه فوائد بخواص میرسید و ثانیا بوساطت ایشان بعامه میرسید ذخیره نمی کرد آنحضرت و نگاه نمیداشت
از مردم چیزیرا از فوائد و نصائح یعنی آنچه مناسب حال واستعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کریم
وی صلی الله علیه وآله وسلم ایثار واختیار اهل فضل و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشانرا بدرون
درآمدن و بحضور مجلس شریف مخصوص گردانیدن و قسمت کردن بر قدر فضل و مرتبه ایشان در دین یعنی هر که در دین
مخصوص تر و ممتاز تر می بود و نصیبه وی از عنایت و رعایت وی افزونتر و بیشتر می بود و تشاغل مینمود بقضاء حاجات
مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشانرا در کاری که اصلاح حال ایشان دران بودی و امر میکرد
ایشانرا به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بچیزی که باید و سزد و میفرمود باید که برسانند آنچه می شنود آنکه
حاضر است از شما بآنکس که غائب ست و میفرمود برسانید بمن حاجت کسی را که نمیتواند رسانید وی حاجت خود را
فائده و هر که برساند بسلطان حاجت کسی که نمی تواند خود را رسانید ثابت دارد خدا تعالی قدم اورا روز قیامت
و ذکر کرده نمی شد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بآن در دنیا و دین آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات و
مذکور نمی شد در بزم شریف وی آنچه لا یعنی ست و فائده نیست دران وی در آمدند طالبان علم و خیر و برکت
وی یافتند نصیب خود را از آن بیرون می آمدند از مجلس شریف راه نماینده بر خیر بجهت علمی و ادبی که حاصل میشد
ایشانرا از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از مخرج
آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه می نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را مگر در چیزی
و در سخنی که فائده میداشت و سود می کرد و در لفظ یخزن که از خزن است بمعنی گنجینه نهادن مال را اشارت است
که زبان شریف وی در رنگ کلیدی بود بر خزینه دل وی که بحقائق و معارف مالامال بود در آنچه سود میکرد
امت آنرا می کشاد واگرنه در بسته میداشت و تالیف میکرد آنحضرت قلوب ایشانرا و نگاه میداشت از رمیدن

واین درحقیقت بفضل الٰهی تعالی جلشانه چنانکه فرمود هو الذی الف بین قلوبهم الآیة واحسان وعطا بسیار
مینمود ضعیف ایمانانرا که ایشانرا مولفة القلوب خوانند بزرگ و گرامی میداشت بزرگان هر قوم را و والی میگردانید
بر ایشان وحذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان و میدزدید نفس شریف خود را از اعدا و این سانحه
واین پیش از نزول کریمه والله یعصمک من الناس بود یا قطع نظر از آن درین رعایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد
امت است و درحقیقت این کنایه است از نگاهداشت رعب و عدم انبساط بخلق تا بتر سند و بیباک نشوند و با وجود
حذر و احتراس نمی پیچید از هیچ یکی طلاقت وجه و کشادروی و خوشخوی را و تفقد میمود و باز پرسی میکرد اصحاب را و می پرسید
مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد خوبی و نیکی کند تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تقبیح
نماید و نهی کند از آن و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن را و تقبیح میکرد قبیح را و خوار می داشت از هر که واقع شود
و مبالات نمی کرد بفاعل آن و باک نمیداشت از وی اگرچه عظیم القدر بودی بظاهر و این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر
از غیر تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را بپرسند بقصد اشاعت و تقبیح و این احوال ظاهر مردم بود
که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر در همه چیز یعنی همه افعال و اوضاع
شریف وی معتدل و هموار بود و تمکن بر یک قرار بود در کارهای او پست و بالا نبود و اختلاف افراط و تفریط
راه نمی یافت و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت و همیشه در سیاست و تدبیر کار ایشان بود از جهت
ترس آنکه ایشان غافل نشوند و از کار باز نمانند و التزام میکرد عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده
نشود بر امت و مر هر حال و هر کار را نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم ساختگی و آمادگی بود و مانند سلاحهای جنگ
و آلات حرب و هرچه واقع میشود از امور مصالح آن طیار میداشت و تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز نمیکرد از آن
و همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند فاضلتر و مقربتر نزد وی از مردم
کسی بود که اعم تر و نیرخواه تر بخلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس پرسیدم پدر خود را رضی الله عنه از
مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در همنشینی کردن با مردم گفت نمی نشست و بر نمیخاست آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم مگر بر ذکر خدا یعنی در نشست و خاست همیشه در ذکر خدا می بود و چون در مجلسی در آمدی می نشست
همانجا که میرسید و قصد بالانشینی نمی کرد و جای معین برای نشستن خود نمی گرفت و امر میکرد امت را باین و نهی
میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب از عنایت و توجه و التفات و گمان نمی برد
همنشین وی که هیچ یکی گرامی تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و با هر کس بر اندازه حال و قدر قابلیت

وی عنایت میکرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همنشینی میکرد با آنحضرت یا حاجت می آورد نزد
وی صبر میکرد بران تا آنکس خود بر میگشت و بر نمی خاست آنحضرت تا مدتی که او بر میگشت و بر نمی خاست و
هر که سوال میکرد از آنحضرت و در میخواست حاجتی رد نمیکرد او را مگر بحاجت وی و اگر فرضاً چیزی حاضر
نمی بود بسخن خوشخوی و دلجوی باز میگردانید و شرح این سخن در باب اخلاق شریف و در جود و سخای آنحضرت
خواهد آمد و پر کرده بود مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته بوده اند همه نزد وی در حق برابر
که در حق هیچکس فروگذاشت نمی کرد و بود مجلس او مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد در وی
آوازها و ذکر کرده نمی شد در وی حرام و سخن ناشائسته و ظاهر و شایع گردانیده نمی شد فلات مجلس یعنی اگر فرضاً از
کسی فلتی و ناشائسته و بشریتی واقع می شد میپوشیدند و منتشر نمیگردانیدند و همه اهل مجلس معتدل و متساوی
و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود و هر که متقی تر فاضلتر و متواضع بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را
و رحم میکردند صغیر را و ایثار میکردند محتاج را و رعایت میکردند غریب را صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهم

باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بدانکه خلق بضم خا سیرت باطن را گویند و خلق بفتح خا صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق
بضمتین و بالسکون السجیة والطبع و فی الصراح خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روی و حسن
اختلاط با خلق آید ولیکن معنی آن عامتر است از آن و خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصور بران نبود
بلکه رحیم و رفیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و معنی خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد
با آن افعال بسهولت و آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده است و اختلاف است
در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا مکتسب است که بنده آنرا بکسب و ریاضت
حاصل تواند کرد و بعضی برآنند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق شما را رواه البخاری
و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی بر آمد از خوی خود
قبول نکنید و این مبر است از استبعاد تغیر خلق والا هر دو لامکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که مردم متفاوت
اند دران و بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید نشسته است که متغیر بلکه متعذر است زوال آن و الا آن
مامور است بمجاهدت و ریاضت در آن تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است برياضت قوی میگردد و بعضی از

قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم برای ترتیب
و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغیر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی امر بدان و فرستادن پیغمبران
بران چه بودی و در دعای ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق
لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها و لا یصرف سیئها الا انت و این همه برای تعلیم و تلقین ماست و در
حدیث شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک خصلتین یحبهما الله الحلم و الاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فی
او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق که دوست میدارد آنها را این تردید در سوال
مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی مکتسبی و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب
صحبت و اعتیاد حاصل و حادث شده تغیر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن
متعسر است و با وجود آن از حیطه امکان بیرون نیست والله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات
از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن حاصل ست مر تمامه انبیا و رسل را و ایشان رجح و فایق اند از
تمامه افراد بشری و رتبه ایشان اشرف رتب و درجه ایشان ارفع درجات است و جه عالی و رفیع باشد مقام کسانی
که اختیار کرد و برگزید حق سبحانه ایشانرا بفضل خود و مدح کرد ایشانرا در کتاب خود صلوات الله و سلامه علیهم
و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک
میفرماید که بتحقیق لغزیده است اقدام بعضے اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی و لیکن حق جل و علی
تفضیل داده ست بعضے انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی
عیاض مالکی مذکور است که اخلاق انبیا صلواة الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب و معمول و حاصلست
در اول خلقت و اصل فطرت بی مزخلیت اکتساب و ریاضت و همه باعتبار وجود الهی فیض فضل نامتناهی او سبحانه جل جلاله
شعر تبارک الله ما وحی بمکتسب * و لا نبی علی غیب بمتهم * مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مبادی وحی
و القا و حکمت است و الا اکتساب نفس وحی حاجت به بیان ندارد و در بعضی از ایشان ظهور آن نیز در حالت صباوت
چنانکه در شان یحیی فرمود علیه السلام و آتیناه الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان
بوی گفتند چرا بازی نمی کنی با ما گفت برای بازی پیدا کرده نشده ام و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق
کرد یحیی بعیسے علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد که وی کلمة الله و روح اوست و گفت عیسی علیه السلام
در مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت فتاوی خود نیز صبی بود در میان صبیان

ف هیچ ولی بمرتبه هیچ نبی نرسد لیکن از اعتبار بعضی جزئیات فرموده اند

بیان اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت عائشه رضی الله عنها

وطبری آورده که وی علیه السلام در وقت ایتاء ملک دوازده ساله بود و در تفسیر ولقد آتینا ابراهیم رشده
من قبل گفته اند ای هدیناه الصغیر و بعضے گفته اند در وقت ولادت پیش از ابدار خلق فرشته را بروی فرستادند
که گفت امر میکند ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت و بود وے علیه السلام در وقت
القا در از شانزده ساله و قصه موسی علیه السلام با فرعون و اخذ لحیه وی هم ازین باب ست و وحی فرستاد حقتعالی
بیوسف در وقتیکه افگندند او را برادران در چاه و برداشتن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست و برداشتن سر
مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور ست و فرمود هرگز قصد نکردم بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار
و نگاهداشت مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن و مبغوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت اوثان و شعر بعد از آن تمکین
گردانیده شد امر برانبیا و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی در دلهای
ایشان تا رسیدند در مرتبه قصوی و نهایت درجات ازین کمالات بی ممارست و ریاضت و اینست از قبول وے
سبحانه ولما بلغ اشده واستوی آتیناه حکما وعلما و بعضی اولیا را نیز بر بعضی ازین صفات ناشی میگردانیدند در
کل و عصمت خاصه انبیا ست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن و اجمل و ابهر و اقوی
و اجمع مرتمامه اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عدد بیرون از حیطه ضبط و حصر ذات با برکات
عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم که هرچه در خزانه قدرت و مرتبه امکان از
کمالات متصور ست همه او را حاصل ست و تمامه انبیا و رسل اقمار آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال اویند و لسید البوصیری
فیما قال **شعر** وکل آی اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم + فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها
للناس فی الظلم + وکلهم من رسول الله ملتمس غرفا من الیم او رشفا من الدیم وصلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه وجماله
وکماله و از جهت احتیاج مکارم اخلاق و محامد صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریف وی ثنا کرد
بروی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود انک لعلی خلق عظیم و فرمود کان فضل الله علیک عظیما و فرمود وے صلی الله
علیه وآله وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در روایتے اکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن
در ذات شریف وی جمع بود چون نباشد که معلم وی رب علیم و مودب او قرآن عظیم ست **وصل** در حدیث آمده است
که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی
وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و حماید صفات مذکور ست متصف بود آنحضرت بدان و در شفاے
قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که یرضی برضاه ویسخط بسخطه خشنود می شد آنحضرت بخشنودی قرآن

وخشم میگرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضا او بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنواهی وی و ارتکاب آن بود و
این ناظر در همین معنی ست که گفته و در عوارف المعارف گفته که مراد عائشه رضی الله عنها آنست که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله
علیه و آله و سلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ بیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از آنحضرت
و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذشته شد نفس زکیه وی بر حد نفوس بشری باقی داشته شد صفات و اخلاق
بشری در ان تا ظهور آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای منع آن صفات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته موجب
رحمت خلق و تهذیب اخلاق امت گرامهات آن صفات در نفوس ایشان بمزید ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است
گردد چنانکه فرمود ثبت به فوادک و تثبیت بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس بظهور صفاتش و ارتباطی
که میان قلب و نفس ست چنانچه جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی
مبارک وی و فرمود کیف یصلح قوم خضبوا وجه نبیهم و هو یدعوهم الی ربهم پس فرستاد خدا تعالی لیس لک من الامر شیء الآیه
پس بپوشید قلب نبوی لباس اصطبار و آمد بعد از اضطراب نبوی قرار پس موزع شد نزول آیات و ظهور این
صفات حدا نا در اوقات و مصفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن اینست معنی اول عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن
انتهی اینست کلام شیخ صاحب عوارف و شاید که جمعی دیگر موافق باین نیز گفته باشند در ینمقام بر اندازه علم و دانش
و فهم و قیاس و حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس بحقیقت مقام آنحضرت و کنه حال وی عظیم صلی الله علیه و آله
و سلم چنانکه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه او هست جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چنان وی هیچکس نشناخت و هر که
در درک حقیقت آن تکلم کرد گویا دعوی علم متشابهات کرد و ما یعلم تاویله الا الله **بیت** جز خدا نشناخت کس قدر
تو زانکه کس خدا را همچو تو نشناخته + و چون مقام وی از همه بالاترست دریافت آن فوق افهام باشد **بیت**
ترا چنانکه توی هر نظر کجا بیند + بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک + و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست
که از حیطه ادراک بیرون بود و اگر محسوس ست از حیطه ادراک باصره بیرون بود چنانکه خیل بزرگ که احساس باصره
از احاطه نتواند کرد و اگر معقول ست ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات الهی تعالی و تقدس
پس چون حق تعالی خلق آنحضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را او عظیم گفته احاطه عقل از ادراک کنه آن قاصر باشد
و سابقا مقرر شد که اتفاق ست بر آنکه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفطور
اند و کسب و ریاضت را در حصول اخلاق مر ایشان را سببیت و مدخلی نه خصوصا سید انبیا که بجمیع اخلاق
عظیمه و صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده است **بیت** بتعلیم و ادب او را چه حاجت + که او خود از آغاز آمد مودب

و تغیر و تبدیل را گرد سراپرده عزت وی راه نیست و بعضی احکام و آثار جبلت بشریه ظهور می نمود مگر احیاناً
و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را دائره سائر بران نتواند ساخت و در رب العزت داند جل جلاله
که دران موضع نیز در کدام مشهد و تجلی بود مصرع او برتر از انست که آید بخیال ما و در همین قصه غزوه احد اتفاق
که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و روان شد خون بر روی کریم سخت دشوار آمد بر صحابه
و گفتند ای کاش دعا می کردی بر ایشان تا سزای کار خود می یافتند فرمود فرستاده نشده ام من لعان ولیکن
فرستاده شده ام خلق را بخدا خواننده و رحمت کننده ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و درینجا
کمال صبر و حلم ست درینجا جزع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت
کرد و اضطراب نمود ولی صبری کرد تنزل این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار آمد زبان
حال و قال این مسکین از اطلاق این لفظ متحاشی ست اگرچه بقاعده علم و اساس قیاس راست و درست
نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمه الله علیه که دور نیست که قول عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن دران رمزی غامض
و ایمای خفی بسوی اخلاق ربانیه باشد و لیکن احتشام کرد یعنی میخواست عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق آنحضرت
اخلاق الهی بود و لیکن احتشام کرد عائشه رضی الله عنها از حضرت الهیه را که گوید متخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد ازین معنی بقول خود و کان خلقه
القرآن از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب است رضی الله عنها و این معنی
اوضح ست به بیان عظمت اخلاق و عدم تناهی آن بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر متناهی ست همچنین آثار و انوار و صفات
جمیله و اخلاق آنحضرت غیر متناهی اند و در هر حال از احوال متجدد می شود از مکارم اخلاق و محاسن شیم
و آنچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف و علوم که نمیداند آنرا جز وی تعالی پس تعرض بحصر جزئیات
اوصاف حمیده وی تعرض ست مر چیزی را که نه مقدور انسان و از ممکنات عادیه است و ممکن است که گفته شود
مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات متشابهات که ممکن نیست درک
و تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافت والله اعلم و بعضی از عارفان
را از حدیث انه لیغان علی قلبی پرسیدند که حقیقت این غین و اسناد این شین بحضرت وی چیست پس گفت
آن عارف ان رسالت آن غیر قلب رسول الله و غینه لقلت ما عرفت گفت ای سائل اگر از قلب دیگری و غین
وی غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم آنچه میدانستم اما اینجا که غین بعین است از غین و هم تو دم زدن مج
این حدیث در رساله مرج البحرین کشاده و بینا کرده شده است آنجا باید نگریست نعم بر آنحضرت بتلاطم امواج

بحار قدرت تقلبات و تجلیات وارد می گشت که از حالی بحالی میگردانید و ناسخیت و منسوخیت احکام
نیز فرع آنست و وی در هر حال همیشه در ترقی و کمال بود و نقصان تنزل بحالی عظیم وی راه ندارد

ولیکن بعضی احوال فاضلتر و عالی تر چنانکه انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلنا بعضهم علی بعض
و اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه برای مجرد تعلیم و محض تشریع بود بلکه در نفس شریف وی
صلی الله علیه وآله وسلم از ان انوار و آثار پیدا گردد نعم نبوت و مقامات آنهمه موهبت محض و اصطفا و اجتبا
بود و کسب و ریاضت را در ان مدخلی نه ولیکن بروز اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار مترتب بر اوراد و اذکار و تواتر
و توالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب رحمن و اوامر و نواهی سبحانی
الهی بود اما اثبات خاصیت نفس و بشریت طبع که ناظر باثبات انحطاط و نقصانست خوب نیست اگر
نوعی از آگاهانیدن و خبردار ساختن است بجهت عروض تی بجهت استغراق در مقام عالی از ان چنانچه در استغفار
آنحضرت و طریان نسیان بروی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که بمعنی
از سابقه آلایش نقصان و فساد وارد مناسب نیست فی القاموس هذبه و نطقه و انقاه و اخلصه و اصلحه و فی الصراح
تهذیب پاکیزه کردن جبل مهذب ای مطهر الاخلاق و بالجمله حمل بر اعلی و اکمل مرتبه کمال و اعتراف بعجز ادراک
حقیقت حال اقرب بادب و اجلال است والله الموفق

وصل در چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه (در حاشیه: وصل — در چون بود خلق آنحضرت صلعم)
وآله وسلم اعظم الاخلاق بعث کرد خدای تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصور نگردانید رسالت او را بر ناس بلکه
عالم گردانید جن و انس را بلکه بر جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس هر که الله تعالی
پروردگار اوست و محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است خلق
محمدی نیز شامل آنست اینچنین نقل کرده است صاحب مواهب لدنیه از بعضی علماء عظام و گفت که این مصیر است
از بعض بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرسلست بسوی ملائکه نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند و دلیل ایشان
از کتاب قول حقتعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمامه عقلاست و از سنت حدیث مسلم است از ابو هریره
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ارسلت الی الخلق کافة و بعضی گویند مرسلست ببعض ملائکه و گویا مراد ازین
بعض ملائکه ارضی باشد و وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام ست و قول وی تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس
دلالت بر تخصیص ندارد چنانکه مذهب مختار در مفهوم اللقب آیة است و الا لازم آید که بسوی جن نیز نباشد و این خلاف
اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیة نفی قول تخصیص رسالت به بعض ناس چنانچه زعم یهود است

بتخصیص رسالت آنحضرت بعرب و همچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا والله اعلم میگوید بنده
مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم مبعوث بتمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات لیکن ارسال باهل عقل از برای
تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بنابر افاضه و ایصال بنابر کمالی که لایق حال ایشان باشد و
جمیع عقلا در قول حق تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر طریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بلغات
ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم **ابیات** شکر فیض تو چمن
چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پرورده تست * ای غنچه عروس باغ در پرده تست * آخر ای باد صبا هم
آورده تست * و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن بملائکه کجاست در مواهب گفته
شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات دارد از جهت
نزول ملائکه بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد وجه تخصیص جن بذکر در قرآن از جهت عتو و تمرد
ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی و انذار نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش ندارد و نزول ملائکه جز جبرئیل
بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب وفات النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
بود اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته از ان بصد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة
الکتاب و خواتیم سوره بقره آمده ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر امروز سبحان الله
در اخبار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتعظیم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس در
زمان حیات نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشند **وصل** در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بتحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اصل
و منبع و منشاء آن عقل است که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت رای و جودت فطنت و اصابت
فکر و نظر در عواقب و مصالح نفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اختیار فضائل و تجنب از رذائل اختلاف کرده اند
مردم در حقیقت عقل و کلام دران بسیار است در قاموس گفته عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان
آن و این علم از ثمرات و نتایج عقل است و عقل قوتیست که مبدا و منشاء این علم است و گفت که گفته می شود عقل
بر هیئت محموده انسانی را در حرکات و سکنات و این نیز از آثار و خواص عقلست و حق آنست که گفته اند آن قوه

وصل در بیان عقل کامل و علم

روحانیت که بوی دریافت می شود و علوم ضروریه و نظریه و ابتدا او وجود وی نزد اجتنان و ولادت تا رفته
رفته زیاده می شود و نمو می پذیرد تا کامل می شود نزد بلوغ و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که نرسید
آنرا هیچ بشری جز وی و حیران اند عقول و افکار در بعض وانچه افاضه کرد بروی پروردگار و هر که تتبع کرد مجاری
احوال و حماید صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمائل و بدایع سیر و سیاست انام
و تقریر شرائع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده علم وی بکتب سماویه و صحف منزله و سیر امم خالیه و احوال
ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال او را و تدبیر وی مر عرب را که مثل وحش شارد و صاحب طباع عناد
و عنا بودند و در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقا بودند و چه مقدار تحمل کرد و بر جفا صبر کرد بر ایذای ایشان و بچه
غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدا و مال و چگونه اختیار کردند او را
بر نفسها و خود و گذاشتند در طلب رضای او اوطان و دوستان خود را بداند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم
شامل وی صلی الله علیه و آله و سلم وانهمه بی سابقه تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت کتاب و مطالعه
کتب متقدمین و جلوس با علما و اهل کتاب بود بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت * بغمزه مسئله آموز
صد مدرس شد * و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از ابتدا تا انتها او و ببیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار
و افاضه کرده است بروی علوم و اسرار ما کان و ما یکون بضرورت حاصل شود او را علم به نبوت وی بی شوب
شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه و آله حسب وصله
و بحاله وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بوده گفت هفتاد و یک
کتاب از کتب قدما خوانده ام و یافتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه نداد تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از
عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل
و فاضلترین ایشان در رای رواه ابو نعیم فی الحلیة و ابن عساکر فی تاریخه و در عوارف نقل کرده از بعضی علما
که عقل صد جزو است نود و نه ازان در محمد است و یک جزو ازان در تمامه مومنان گفت بنده مسکین رزقه الله
الثبات والیقین اگر می گفتند که عقل هزار جزو است نهصد و نود و نه ازان در محمد و یکی ازان در تمامه مردم
گنجایش داشت چه هرگاه بی نهایتی کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه حاسدان بسوزد
و دل اهل زیغ بشکند چه توان کرد انا اعطیناک الکوثر ان شانئک هو الابتر ابیات شاه رسل شفیع امم خواجه
دو کون * نور هدی حبیب خدا سید انام * مقصود ذات اوست دگر ها همه طفیل * منظور نور اوست دگر جمله ظلام

هر رتبه که بود در امکان بر وست ختم * هر نعمتی که داشت خدا شد بر و تمام * بر داشت از طبیعت امکان قدم
که آن * اسری بعیده است من المسجد الحرام * تا عرصه وجوب که اقصای عالم است * کانجا نه جاست فی
جهت و نی نشان نه نام * سر نیست بس شگرف درینجا و هیچ آن * از آشنای عالم جان به رس ازین مقام * علیه
افضل الصلوة واتم التحیة واز کی سلام اکنون بعضی از اخلاق شریف وی از انچه در نظر آید درین کتاب
بنویسیم و اکثر آن از کتاب شفا و مواهب لدنیه روضة الاحباب و معارج النبوة ست والتوفیق من الله المتعال

وصل در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این صفات اعظم صفات نبوت است و بار
نبوت جز بقوت این صفات نمیتوان برداشت قوله تعالی ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و
اوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و قوله فاعف عنهم واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات
وعبادات و منبع تمامه خیرات و مبرات است که در هر امر خیر تا صبر از ضد آن نکنند بوجود نیاید بدین وجه صبر تمام ایمان
باشد و آنجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از معاصی داشته اند که اجتناب از آن نصف مقتضای ایمان
است و اتیان طاعات نصف دیگر و مراد اینجا صبر بر ایذای خلق و برداشت بار جفای ایشان و صبر سید انبیاء
صلوات الله وسلامه علیهم بر بلا و ایذا از همه بیشتر و سخت تر بود چنانچه فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و کما
قال زیرا که حرص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر اسلام امت بیشتر بود پس تاذی او از کفر ایشان زیاده تر
بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف وی بحدی بود که اندکی از آن هم بسیاری می نمود **قطعه**
نازک بدنی کش ز گل آزار بود * از سایه سنبل رخش افگار بود * جگر چه رسد بر دلش از غم که رهش * از دست
ستمگران پر از خار بود * روایت کرده شده است که چون کریمه خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین
نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل آن گفت جبرئیل تا بپرسم عالم را یعنی رب العزت را جل جلاله
پس رفت جبرئیل و آمد و گفت یا محمد خدا تعالی امر کند که پیوند کنی با هر که ببرد از تو و بدهی کسی را که محروم گرداند
ترا و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از هیچکس از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و منال و مانند آن مگر آنکه حلال چیزی را که حرام گردانیده است
خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و ابلغ صبر و اشد آن صبر آنحضرت است در غزوه احد
که کافران محاربه و مقابله می کردند با وی و آنچنان آزارها رسانیدند صبر کرد و عفو کرد از ایشان و اکتفا نکرد
بمجرد صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را در ان جهل و ظلم و گفت اللهم اهد قومی

فانهم لا یعلمون و در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله
بر ایشان که هلاک می شدند فرمود من مبعوث نشده ام لعان بلکه مبعوث شده ام داعی بحق و رحمة للعالمین
و درینجا کمال صبر و حلم و عفو است فائده و عجب است از کسیکه گفت نفس نبوی درینجا حرکت کرد و تعجب فایده
نمود و گفت و کیف یفلح قوم الحدیث پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شیء الآیه و نیست در قول
آنحضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزیکه دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است
از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آنحضرت بر آنچه ورزید از صبر و حلم فافهم و این در حق خاصه نفس شریف
وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان
بعذاب دنیا و آخرت و گفت ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا همچنین دعا کرد بر احیا از عرب که تعذیب بر مستضعفین
میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیه درینجا نازل شده است
و همچنین بر آن کفار که فرا گذشته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین
امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کردن آنحضرت
بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه شتر بر پشت شریف وی و یکی از احبار یهود که اسلام آورد زید بن سعنه بود بفتح
سین و سکون عین مهملتین و نون از وی می آرند که گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شناختم آنرا در چهره
محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که نظر کردم بسوی وی مگر دو چیز که امتحان نکردم از وی یکی آنکه نوشته اند در تورات
سبقت میکند حلم او جهل او را و زیاده نمی کند او را شدت جهل بر وی مگر حلم را پس بودم من که تلطف میکردم مر او را
تا مخالطت کنم او را پس شناسم حلم و علم او را پس خریدم از وی تمر را تا اجل معلوم پس دادم او را ثمن پیش از تسلیم
تمر پس آمدم پیش از حلول اجل بدو سه روز و گرفتم مجامع قمیص و ردای او را و نظر کردم بسوی او بوجه غلیظ
و گفتم آیا ادا نمی کنی ای محمد حق مرا و بخدا سوگند که شما ای پسران عبد المطلب حیله کرده اید در تاخیر ادای حق پس گفت
عمر آیا میگوئی این را ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزیکه می شنوم من پس بخدا سوگند اگر نمی بود ترس
بی فرمانی او میزدم به شمشیر خود سر ترا و رسول خدا نگاه میکند بسوی عمر بآرام و آهستگی و تبسم میکند و فرمود من و او
محتاج تر بودیم بغیر این سخن از تو ای عمر که امر میکنی بحسن ادای حق مرا و امر کنی بحسن تقاضای او را ای عمر برو و ادا کن
حق او را و زیاده ده بیست صاع بجای آنچه ترسانیدی او را و تهدید کردی پس کرد عمر آنچه فرمود آنحضرت
پس گفت این یهودی ای عمر همه علامات نبوت شناختیم آنرا در روی محمد مگر این دو خصلت را که الآن امتحان

کردم آنرا پس گواه میگیرم ترا من که اشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله واز ابی هریره آمده که حدیث کرد
مارا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس برخاست آنحضرت وما نیز برخاستیم پس دیدیم اعرابی را که رسید
بآنحضرت و بکشید ردای او را و خراشید مر گردن مبارک آنحضرت را و بود درواردرشت پس نگریست آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت باردار این دو شتر مرا که عیالدارم و تو باردار نمی کنی از مال خود و نه مال
پدر خود پس گفت آنحضرت بر نمیدارم ترا بار تا رها نمی کنی مرا ازین کشیدن که کشیده مرا گفت اعرابی بخدا سوگند
رها نمی کنم ترا تا باردار نمیکنی این هر دو شتر مرا پس خواند آنحضرت مردی را و فرمود بردار بر یک شتر وی تمر و بر شتر دیگر
شعیر رواه ابو داود و روایت کرده است بخاری این حدیث را از حدیث انس باین لفظ که گفت میرفتم من همراه پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و بود بر آنحضرت برد نجرانی غلیظ الحاشیه پس رسید اعرابی و کشید آنحضرت را بردای
وی کشیدنی سخت گفت انس پس نگاه کردم من طرف گردن مبارک او را که تاثیر کرده است در وی حاشیه برد از سختی
کشیدن وی بستر گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس نگریست آنحضرت بسوی وی و خنده کرد
پس امر کرد مر او را بعطا این بیان حلم آنحضرت است و صبر وی بر ایذای در نفس و مال و در گذشتن از جفا کسیکه
میخواست تالیف وی برای اسلام و در وصف آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش و لیکن عفو میکرد و در میگذشت
و در حدیث دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان و فحش از حد در گذشتن از بدی و بیرون آمدن از مقدارش و
می در آید فحش در قول و فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او نبود فاحش و نه متفحش یعنی نبود
فحش خلقت وی و نه مکتسب یا متفحش آنکه تعمد کند و اکثار کند و تکلف کند در آن و فاحش عامتر از آن و اگر گویند
بتحقیق بصحت رسیده است که آنحضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان از
آنها که ایذا کردند او را پس ما انتقم لنفسه چون صحیح ماند جوابش آنست که ایشان جماعه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند و
بعضی گفته اند که مراد عدم انتقام در ایذا است و در غیر سببی که بحد کفر کشد چنانکه در جذب ردا و مانند آن و
حمل کرده است داودی عدم انتقام را بر چیزیکه مختص بمال نه عرض و مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم در گذشتن است از لبید بن الاعصم یهودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که زهر داده بود
او را در شاة و یکبار آنحضرت در قیلوله بودند پس بیدار شدند و دیدند که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است
و می گوید که منع میکند و نگاه میدارد ترا از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی و گرفت آنحضرت او را
و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید و لرزید آن شخص پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد

آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم و آوردند یکی را نزد آنحضرت و گفتند یا رسول الله
این شخص میخواهد که ترا بکشد فرمود مترس و اگر میخواهی که بکشی تو مرا بر گماشته نمی شوی بر من و از جمله
اتساع خلق و حلم اوست صلی الله علیه وآله وسلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایذا میکردند او را چون غائب
می بودند و تملق میکردند چون حاضر می شدند و این از انجمله است که تنفر میکند از آن نفوس بشریه بی تائیدات ربانیه
و هر چند اذن کرده می شد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم می گشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا میکرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم اولا
تستغفر لهم الآیة پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار
را و چون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده می کنم بر سبعین
و این نهایت عفو و اغماض آنحضرت است از جرم و تعذیب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه متفاهم این عبارت تکثیر
و مبالغه است نه تحدید و تعیین عدد و لیکن آنحضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد
وی صلی الله علیه وآله وسلم پسر عبدالله بن ابی را که رئیس منافقان بود به نیکی کردن با وی و چون مرد آن
منافق برکشید آنحضرت جامه را از بر خود و کفن ساخت و نماز گذارد بر وی پس کشید عمر بن الخطاب رض آنحضرت
را بجامه وی و گفت یا رسول الله نماز می کنی بر منافقی که راس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست
عمر و گفت دور شو از من ای عمر پس نازل شد کریمه ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره پس باز آمد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون ممنوع شد از
درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص درگاه بود و درخواست
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که الباس قمیص عبدالله منافق را بجهت آن بود که وی
عباس عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را چون در روز بدر اسیر آورده بودند و برهنه بود و جامه هیچکس
بجهت طول قامت بروی درست نمی نشست پوشانیده بود قمیص خود را و بالجمله درینجا بیان عظیم مکارم اخلاق
آنحضرت است که با منافقان که همیشه از ایشان بد میدید و آزار میکشید مقابله آن نیکی میکرد با مومنان چه حال خواهد بود
و از اینجا فرمود حق جل و علی وانک لعلی خلق عظیم و فرمود وی سبحانه ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله و از جمله رحمت
او صلی الله علیه وآله وسلم بر امت اشفاق اوست بر اهل کبائر از امت و امر کرده بستر ذنوب و ذلات ایشان
و فرمود هر که برسد باین قاذورات یعنی مباشرت کند محرمات را باید بپوشد آنرا و امر کرده امت را که استغفار

کنند محدود آنرا و ترحم کنند برایشان و نهی کرد از سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت
کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگرچه بظاهر خطای و زلتی واقع شود اللهم طهر بواطننا و اصلح ظواهرنا
بحرمت سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت
آمد مردی و استیذان نمود تا در آید بر آنحضرت پس اذن کرد که در آید و چون دید آنحضرت او را گفت مردی است
در قبیله خود چون بنشست کشاده روی کرد آنحضرت در روی وی و انبساط نمود چون برفت عائشه گفت یا رسول
الله وقتیکه دیدی این مرد را گفتی چنین و چنان و چون بنشست تازه روی ورزیدی و انبساط کردی با وی پس جواب
فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی ست که ترک
دهند او را از مردم جهت ترس و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات
شریف خود فرموده در اعتذار تلطف و انبساط نمودن با آن مرد و منع کرد از درشت خوی نمودن و فحش گفتن
تا نه در آیند مردم بروی و گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت بحال آنمرد فرمود بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از شر وی
ترسند و بدی او را بروی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی با وی مدارات نمایند و گفته اند که تلطف آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم با آنمرد بقصد تالف بود تا اسلام آرد قوم و قبیله او که وی رئیس ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
مر او را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبائح و معائب که در امت به بیند و بیاید اظهار کند و مردم را
بران اطلاع بخشد و این از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز
از معلنین مجاهر بفسق و فحش جائزست و با وجود آن چون مجبول گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را
صلی الله علیه و آله وسلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه ست مر امت
را باتقاء سرکشی را که اینحال دارد و بمدارات با وی تا سلامت مانند و از شر و غایله وی مادام که بحد مداهنت
نکشد و فرق میان مدارات و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و در مداهنت
آنکه جلب نفع دنیاوی بود و راجح این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بذل دنیاست برای اصلاح
دنیا با دین یا هر دو و این مباحت و بسا که مستحسن و ممدوح گردد و مداهنت بذل دین ست برای صلاح
دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بذل کرد برای آنمرد از دنیا خود حسن عشرت را و رفق کرد در مکالمه وی با وجود
آن مدح وی نکرد بقول وی تا مناقض گردد مر قول وی در حق وی بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی قاضی
عیاض گفت معلوم نیست که وی درینوقت مسلمان بود یا نبود اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود و اسلام

وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورند از وی کسیکه شناسا نبود
بحال وی و واقع شده است از ینمرد در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از وی اموری که دلالت
میکند بر ضعف ایمان وی پس این قول از آنحضرت اخبار بغیب بود و از علامات نبوت باشد اما نرمی کردن و انبساط نمودن
آنحضرت با وی بر سبیل استیلاف بود اینمرد که با این قباحت مذکور شد عیینه نام او عیینه بضم عین و فتح یا و اولی بن حصن
بکسر حا و سکون صاد بن حذیفة بن بدر بن فزاری بود و او را احمق المطاع میگفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی و مطاع
بجهت آنکه رئیس قبیلهٔ خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر
برادرزادهٔ خود حر بن قیس بن حصین و بود حر بن قیس از آنجماعه که نزدیک بخود میگردانید ایشان را امیر المومنین عمر رضی الله عنه
و بودند اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علما اند پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزادهٔ
خود را ای برادرزاده مر ترا آبروی و جاهی ست نزد این امیر یعنی امیر المومنین عمر پس طلب اذن کن مرا نزد وی و در خواست
کن که در آیم بر وی گفت بکنم گفت ابن عباس پس در خواست کرد حر التماس عیینه را پس اذن داد مر او را عمر پس چون در آمد عیینه
بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب ما را چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمی کنی میان ما بعدل پس
در خشم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصد کرد که بنیاد از داو را از بدی و تقریر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المومنین خدای تعالی
گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو وامر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و گفت اینمرد از جاهلان ست گفت ابن عباس والله
تجاوز نکرد آیت را عمر رض وقتی که خواند حر آنرا بر عمر رض و بود عمر ایستاده گی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته
که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان پس تر رجوع کرد از ارتداد و مسلمان شد و حاضر شد
بعضی فتحها را در عهد عمر رضی الله عنه سر انجام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار و احوال که دلالت دارد
بر شدت جفا و بدخوی وی انشاء الله تعالی **وصل** در بیان تواضع و ادب و حسن معاشرت او صلی الله علیه و آله
وسلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردنی کردن و فی القاموس تواضع تذلل
و ایذاع پست کردن سر شتر تا پای بر گردن وی نهند و اشتقاق وی از وضع است بمعنی فرو نهادن و متواضع فرو
می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از
مرتبه خود میدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر نهد آنرا ضعت گویند و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون در
نفوس آدمیان کبر جای دارد گاهی ضعت را در مقام تواضع میدارند سید الطائفه جنید بغدادی رحمة الله علیه
را پرسیدم که تواضع چیست گفت خفض الجناح ولین الجانب و گفت ان تخضع للحق و تنقاد له و تقبله ممن قاله

وصل در بیان تواضع و ادب و حسن معاشرت

وتسمع منه وگفت من رای لنفسه قیمة فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان گفته اند که نمیرسد بنده حقیقت
تواضع را مگر نزد لمعان نور مشاهده در دل وی که نفس با آن میگدازد و نرم میگردد و در گدازش نفس صفا را وست
از غش کبیر و عجب پس نرم میگردد نفس و منطبع و منتقش میگردد به روی حق و محو می گردد آثار وی می نشیند شورش
وغبار وی و حظ او و فر و رتبهٔ اعلی ازان مر حضرت سید انبیا راست صلی الله علیه وآله وسلم که در مرتبهٔ اعلی از کمال بود
و با وجود آن تواضع میورزید و از تواضع اوست صلی الله علیه وآله وسلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی
ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بحکم من تواضع لله رفعه الله برهمه برگزید حق سبحانه او را و از
همه رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفت آنحضرت مبالغه نکنید و از حد در نگذارید در ثنای من چنانکه
کردند نصاری ابن مریم را گفتند خداست یا پسر خدا و من بنده خدایم پس بگوئید عبد الله و رسوله و از ابی امامه آمده که گفت
بیرون آمد بر ما رسول خدا تکیه کننده بر عصا و پس ایستادیم ما برای وی و فرمودند نایستید چنانکه می ایستند اعاجم
و تعظیم میکنند بعضے از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام میخورم چنانکه میخورد بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده
و از تواضع و حلم وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که زجر و قهر نمیکرد خادم را و نمی گفت چرا چنین کردی و چرا چنین
نکردی و نبود هیچ یکی مهربان تر از وی و با اهل و عیال و گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برائی نفس خود از هیچ یکی مگر از جهت دین خدا
و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود نرم ترین
مردم و بود بسام و ضحاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود و نمی خواند او را هیچ یکی از اصحاب
وی و اهل وی مگر آنکه می گفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که تالیف میکرد ایشان را و
تنفیر نمیکرد و اکرام میکرد کریم هر قوم را و والی میگردانید او را بر ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد همه همنشینان
خود را نصیب ایشان را از التفات و عنایت و گمان نمیبرد همنشین وی که هیچ یکی بزرگتر است نزد آنحضرت از وی
و هر که همنشینی میکرد با وی و می آمد نزد وی مصابرت میکرد با وی و بر نمی گشت از وی تا وی بر میگشت و اگر گوش یکی
میگرفت یکی با وی نمی گردانید سر مبارک خود را از وی مگر آنکه خود وی میگردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت را میگذاشت
دست خود را و وی و نمی کشید تا آنکه وی نمیکشید دست را و حذر میکرد و احتراس مینمود از مردم بی آنکه بپیچد از هیچ یکی
تازه روی و خوشخوی خود را برکرده بود مردم را بسط وی و خلق وی شده بود همه را بجای پدر و گشته بودند همه نزد وی
در حق برابر و بود همیشه تازه روی و خوش خلق نرم جانب و نبود درشت خوی و سخت گو و بلند آواز و فحاش و عیب گوی

گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ یکی خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت انس
خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفت اف مر هرگز و نگفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و گفت
جریر بن عبدالله ندیدم مر آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت دراز کننده پای
خود را پیش همنشین و اکرام میکرد هر که در می آمد در روی و بسا که فراخ میگردانید جامهٔ خود را برای وی و ایثار
میکرد برای وی بالین را که زیر خود میداشت و قطع نمیکرد بر هیچ یکی حدیث او را تا آنکه از حد درنگذرانید پس
قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاه گاهی برای خاطر آینده تخفیف میکرد نماز را وی پرسید او را از حاجت وی و چون
فارغ می شد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه وآله وسلم و عیادت میکرد مساکین را و مجالست میکرد
فقرا را و اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده می شد بنان جو و پیه گداخته بد بو پس اجابت میکرد آنرا و می نشست
میان اصحاب خود مختلط با ایشان و می نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سوار می شد گاهی حمار را و ردیف
می ساخت و سوار میکرد خلف خود کسی را و سوار بود روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن بود و پالان او از پوست
خرما و حج کرد بر شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه کهنه بود مساوی چهار درهم و این در آخر عهد بود که مفتوح
شده بود بر وی ولایات و بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر روزی که فتح کرده شد مکه و در آمد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعا لله بر خلاف
ملوک جبابره که در وقت فتح گردن سرکش و سرفراز باشند روایتی است از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش
از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل ما تشریف آورده بود وقت برگشتن سعد برای
وی حماری پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت مر
که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود اما سوار می شوی یا بر میگردی و در روایتی آمده که فرمود
سوار شو پیش من که صاحب خر اولیٰ است بمقدم وی و همچنین وقت دیگر صحابی بود که سوار میرفت چون آنحضرت
را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه وآله وسلم و او را پیش خود سوار کرد و غریب تر ازین آنست که محب طبری
در مختصر السیر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حماری بی پالان سوار بسوی قبا میرفت و
ابوهریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابوهریره سوار کنم ترا گفت هر چه رضای حضرت باشد فرمود سوار شو پس بجهید
ابوهریره نتوانست سوار شد پس چنگ در حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز سوار شد آنحضرت و فرمود سوار
کنم ترا ای ابوهریره گفت هر چه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابوهریره پس جهید بحضرت

باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نمی خواهم که بیندازم ترا بار سوم
و هم طبری ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را باصلاح گوسفندی پس برخاست
مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست که بر منست طبخ پس آنحضرت گفت
بر منست هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنیم ما ترا ازین کار فرمود میدانم که شما کفایت می کنید اما مکروه
میدارم من که ممتاز و جدا و متمیز بنشینم میان شما و خدای تعالی ناخوش میدارد که به بیند بنده را ممتاز میان یاران خود
و یکبار بند نعال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکسته شده بود یکی از صحابه گفت بده یا رسول الله این را بمن که
اصلاح کنم گفت من نمیخواهم که ممتاز باشم و بکسی خدمت فرمایم و یکبار ایلچیان نجاشی ملک حبشه آمده بودند
آنحضرت بایستاد تا خدمت کند ایشانرا اصحابه گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا ما خدمت ایشان بکنیم فرمود ایشان
خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست میدارم که مکافات کنم ایشانرا و آنحضرت میکرد خدمت اهل خانه
خود را و پاره میدوخت جامه خود را و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسپند خود را و پس میجست جامه خود را و همچنین
واقع شده است در حدیث که و یفلی ثوبه و فلی بمعنی جستن شپش جامه و سر و لیکن گفته اند در بدن شریف وی شپش نبود
و مگس بروی نمی نشست و گویا مراد از یفلی در حدیث صورت فلی ست که نگاه کردنست در جامه تا اگر در وی غباری و خسی و
و خاری در وی بنا شد والله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد با خادم و خمیر میکرد با وی و باری میداد
در خدمات و در مواهب گفته که متعین است حمل این امور بر اوقات یعنی میکرد اینها را گاهی گاهی زیرا که به ثبوت پیوسته
است آنحضرت را خادمان بودند و ده غلام داشت پس گاهی بنفس نفیس خود میکرد و گاهی بغیر خود میفرمود و گاهی
مشارکت می نمود و بر میداشت متاع خود را از بازار و نمیگذاشت تا دیگری بردارد ابو هریره می گوید که در آمدم
بازار را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بخرید سراویل را بچهار درهم و گفت وزان را که وزن میکرد اثمان را بکش و
راجح بکش پس جهید آمد و زان آنگفت من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این حرف بگوید پس ابو هریره گفت او را
بس ترا که نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا بوسه زند دست مبارک آنحضرت را پس آنحضرت
دست بکشید فرمود این کار را عاجم ست که با ملوک و روسا خود میکنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس برداشت سراویل را
و پیش آمدم من تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار ترست ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند
برداشت پس یاری دهد او را برادرش **تنبیه** مراد بسراویل تنبان است که پوشش اعاجم
است و از حدیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شده آنرا و در پوشیدن آنحضرت

سراویل را اختلاف است و ابن قیم جوزی در کتاب الهدی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایتیهم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن وی می پوشیده اند اما این سخن ابن قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و در بعضی طرق باسناد ضعیف آمده که ابو هریره پرسید از آنحضرت که یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم میپوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر ازین جامه چیزی ابن حبان و طبرانی و عقیلی نیز اینچنین گفته حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ازار پای پوشیده اگر مراد جامه ازار پا است پس ازار است که ازار مذکور دیگر در ظاهر است و آن چندان احتیاج بیان ندارد و اگر مراد سراویل است بود در پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که نپوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده و لیکن خریدن آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و این شرا سراویل را در مکه بود و ابو علی موصلی در مسند خود به سند ضعیف از ابو هریره آورده که گفت در آمدم روزی در بازار با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید سراویل را بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که برمیکشید اثمان را پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوی فرمود که بکش و چرب برکش پس آن مرد وزان گفت من هرگز از کسی نشنیده ام که دهد وادن کس این کلمه بگوید پس ابو هریره گفت وای بر تو نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ببوسد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را از وی برکشید و گفت این عادت اعاجم است که بملوک خود کنند من ملک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت سراویل گرفته و روان شد ابو هریره میگوید که خواستم سراویل را از دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار تر است بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادرش گفتم یا رسول الله تو می پوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در سفر و حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر نمی یابم ساتر تر ازین جامه چیزی و ابن حبان و طبرانی و دار قطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند و لیکن باسانید ضعیفه مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جداً بالجمله خریدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی می پوشیدند و بخاری در صحیح خود در ترجمه آورده و گفت باب السراویل و لیکن حدیثی در باب لبس وی نیاورده زیرا که صحیح نشد بطریق و شرطی که نزد وی معتبر بود آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در روزی که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی ساتر ترین ثیاب شماست و حصن و محفوظ گرداننده با آن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی با ایشان مناسب تر و لایق تر است خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا اورده بعض المصنفین رحمهم الله و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المؤمنین علی آورده رضی الله عنه باین لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سوار بر حماری و بود با وی مکاری پس بلغزید حمار و در نشیب زمین بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی گفتند یا رسول الله سراویل پوش است فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نساءکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الادب والدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده و لیکن صواب نکرده و حدیث ترمذی ثابت است بطریق متعدده انتهی والله اعلم ۱۲ شرح سفر السعادت

آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه دران روز که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت
درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت از هیبت وی صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود آسان کن بر خود کار و ملرز من پادشاه نیستم من پسر زنی ام از قریش که می خورد قدید یعنی گوشت
خشک را که طعام فقرا و مساکین است و آمد آنحضرت را زنی که در عقل وی فتوری و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت
است فرمود بنشین در هر کوچه مدینه که خواهی بنشینیم من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد
زن از آن حاجتی که داشت و در روایتی بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را میگرفتند پس روان می شد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر جا که میبردند و درینجا انواع مبالغه است در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و بلکه کنیزک
باشد و هر جا که میخواست می برد اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تبری از کبر متصور نیست و گفته اند
آنحضرت که میرفت با بیوه و مسکین و قضا میکرد حاجت ایشان را و عبد الله بن ابی الحسما گفت خریدم از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت چیزی و باقیماند مرا و را چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که همین جا می آرم
و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من
همین جا ام در انتظار تو سه روز است رواه ابو داود و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از
اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان سنت
نبوی نیز بوجود آمده چنانکه آمده است غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه سال تمام بوعده مردی
منتظر نشسته ماند و آن مرد خضر علیه السلام بود و عادات بود که خادمان مدینه آبها می آوردند در ظروف و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در آب آوردند می انداخت برای شفا بیماران و گاهی بامداد آب سرد می آوردند
و برای خاطر ایشان دست می انداخت و در حسن عشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت میکرد و همراه ایشان تخفیف
میگذاشت دختران انصار را که بازی میکنند با عائشه رض و چون میخورد آب از ظرف می نهاد دهن شریف خود را در موضع
دهن عائشه رض و میگرفت استخوان را از دست عائشه رض و میخورد از همانجا که عائشه رض میخورد حالانکه عائشه رض حائض بود و میداد
بوی مسواک را تا شسته بدهد پس عائشه رض می نهاد مسواک را در دهن خود و میمکید و آنحضرت میگرفت آنرا از دهن وی
و می نهاد در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است بعائشه رض و درین دلیل است به تبرک با آثار بزرگان و
تکیه میکرد در کنار عائشه رض و بوس میکرد او را و حالانکه صائم بود و مینمود او را لعب حبشه و می نهاد عائشه رض رخسار را بر دوش

وی صلی الله علیه وآله وسلم ووی رضی الله عنها دران ایام صغیره بود ویکباره آنحضرت با عائشه مسابقت کرد
یعنی بلاعغت کردند و با یکدیگر بدویدند پس درگذشت عائشه از آن حضرت پیش وقتی دیگر بازدویدند پس درگذشت آنحضرت
از عائشه و این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و تندار شده بود وگفت آنحضرت این پیشی من از تو بدل آن پیشی
تو بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه عائشه بود و ام سلمه طعام فرستادی عائشه دستی بکاسه
طعام زد کاسه بشکست و طعام بر زمین بریخت آنحضرت پارهای کاسه برچید و طعام برداشت و دران نهاد و قصه عذر
را بحاضران گفت غیرت کرد مادر شما و بیتابی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و بروایتی طعامی نیز انداخت از
خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تاوان کاسه و طعام تاوان طعام و درین حدیث دلیلست بر عدم
مواخذه زنان در غیرت زیرا که دران حالت که عقل محجوبست از جهت شدت غضب که اشارت کرده است آنرا غیرت
و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل وادی را از اعلاش یکباری سوده رضی الله عنها
شوربای آنحضرت فرستاد گفت عائشه بسوده بخور ازین طعام وی نخورد وگفت بخور وگرنه می الایم روی ترا بدان وی نخورد
پس بیالود عائشه روی سوده را بالطعام آنحضرت خنده کرد و بسوده گفت تو هم بیالای روی وی را پس بیالود سوده روی
عائشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مواخذه نمیکرد ایشانرا
بر غیرت و مزاح و معذور میداشت و چون اقامت میکرد برایشان میزان عدل و دستور شریعت برفق و نرمی میکرد
و کسیکه تامل کند سیرت آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار بداند که رسیده بود
آنحضرت در رقت قلب و لینی جانب غایتی را که متصور نیست آن هیچ مخلوقی را و باوجود آن شدید بود در حدود خدا و حقوق
دین بحدیکه ممکن نیست رسیدن بدان با خلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات و علامات بود بر نبوت وی که مثل آن از
هیچکس بوجود نیامد صلی الله علیه وآله وسلم و بود آنحضرت صلی الله وآله وصحبه وسلم مباسطت و ملاطفت میکرد و مطایبت
و محادثت می نمود با اصحاب و مزاح میکرد با ایشان و مقصود از آن دلجوئی و خوشخوئی بود و اگر مزاح هم میکرد مضمون کلام
حق بودی و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت حر و عبد و امه و مسکین را و
عیادت میکرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت
و افراط در آنست که اشتغال از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد از آن مباح است و اگر مقصود
از آن تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود مستحب خواهد بود بحقیقت اگر نمی بود تواضع و مؤانست
آنحضرت باخلق و مباسطت وی با ایشان کرا قدرت آن میبود که مجالست و تکلم کردی با وی و بایستادی در

حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند حکمت در آنکه
آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث میکرد با عائشه اگر بیدار میبود و الا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت
بعد از ان بسوی نماز ان بود که اگر بیرون آمدن بر آن حالت که از ابتدای قیام شب و تلاوت قرآن و ذکر رحمن تا انتهای وقت
حاصل میشد بحضرت وی از انوار و اسرار در قرب و تدانی در مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف
و احوال که اکلیل است زبان قال از وصف حال شمه از ان استطاعت نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ بشری
که بملاقات و مباشرت نماید او را و حدیث میکرد آنحضرت با عائشه رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل
شود او را موانست با عائشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی است که فرود آرد از علو آن مقام
که در وی بود و بعد از ان بیرون می آمد بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفق و مهربانی با ایشان و کان بالمؤمنین
رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج در مدخل گفت بنده مسکین ثبته الله علی الطریق
الحق و الیقین که اینجا تخصیص باین مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همیشه در اعلی علیین مقام قرب و
تمکین بود و در باطن با هیچ یکی از خلائق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی تعالی که بدعوت و ابلاغ احکام مامور و بحکم رحمت
و شفقت که بر خلق خدا داشت از عروج مقام احدیت تخصیص بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت فرموده
بمصداق الم نشرح لک صدرک فتحی و گشادی در سینه مبارک وی ایداع فرموده بودند که حضور حق را با دعوت خلق
و بر وجه کامل باین جمع می نمود و وقت سحر و قیام لیل وقتی مخصوص است از اوقات شریف وی و این مقام بر وجه کمال
و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام و غیر او را از اولیاء کرام بقدر تبعیت آنحضرت نصیبه
از ان حاصل است بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد و عد و احصا تا نوبت بجد و اختیار کی رسید
یکبار زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود نزد آنحضرت در آمد و آنحضرت در مغتسل خود بود پس پاشید آب در روی زینب بطریق
مزاح و پیدا شد از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود آبروی شباب و رونق آن تا آنکه عجوز کبیره بود و
محمود بن الربیع که از صغار صحابه است در وقتی که پنجساله بود آنحضرت با خانه ایشان آمد و در خانه ایشان چاهی بود
آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن ابر روی محمود زد پس از برکت آن او را حافظه حاصل شد که آن قصه را
یاد داشت و بهمین جا او را از صحابه شمرده حدیث او مذکور است در بخاری و یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی صلی الله علیه وآله
وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی هدیه می آورد نزد پیغمبر از تره بادیه که خوش می آمد آنحضرت را و آنحضرت نیز در وقت
وداع او را از اشیاء شهر از جامه و مانند آن بوی میداد و دوست میداشت او را و میفرمود زاهر روستای ماست و ما شهری اوئیم پس رفت آنحضرت

روزی جانب بازار پس یافت زاهر را در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی آمده و دست مبارک
بر چشمانش نهاده و او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینهٔ مبارک خود را به پشت او و او نمی بیند آنحضرت را
گفت بگذار کیست این و چون بشناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را بسینهٔ آنحضرت نمی خواهد
که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها فرمود
ولیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهای و از جمله تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نمیکرد اگر خواهش
می آمد میخورد و الا می گذاشت و نمی گفت که این طعام بد است شور است ترش است کم نمک است غلیظ است
رقیق است درینجا معلوم می شود که عیب کردن طعام خطا است و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را فائده
از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است و مال ضائع کرده است رواست اما درین نیز شکست خاطر صانع است
اگر نکند بهتر و از غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شائع است اهانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها عنقریب
میفرمود که دشنام مکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر **فائده** و همچنین نهی فائده
میکرد از سب دهر در حدیث قدسی آمده که لاتسبوا الدهر فانا الدهر و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در و دربان
نبود چنانکه ملوک و دنیا داران را میباشد نعم در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موقوف باذن بود تا کسی در خلوت
بر اهل و عیال وی در آید و مانع از شغل نباید و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لاتفضلونی علی یونس بن متی و لاتخیرونی
علی موسی و امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و مانند آن برای بیان واقع و تحدیث نعمت و امتثال امر پروردگار است
عز و جل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت فضل اوست بر سائر انبیا و رسل نزول وحی بدان و تحقیق
این مبحث در محلش بیاید انشاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که مبادرت به سلام میکرد برای هر که می در آمد
بروی و رد سلام میگفت بروی و درینجا بشارتیست مر زوار قبر شریف او را که چون آنحضرت را بحیات حقیقی درین نشاة
متصف است نخست زائر را که می در آمد بروی به سلام مشرف می سازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب سلام
از ان جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقربان درگاه باشند که بسماع سلام بحاسهٔ سمع بطریق کرامت نیز
مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است امت را در حیات و بعد از وفات **وصل** در جود و سخاوت صلی الله وصل
علیه و آله وسلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است قال فی القاموس الجود السخا و السخی الجواد و در صراح
جود و سخا هر دو بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیست در مقابله وی شحّ است و شح از لوازم نفس است
که از صفی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجب نبود زیرا که جبلی است و اطلاق سخی بر پروردگار تعالی جائز ۶۰

نبود چه آنجا غریزه نبود متقابل جود و بخل آید وجود و بخل راه می یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سخی
جواد است و هر جواد سخی نه وحقیقت جواد آنست که بغرض وبعوض باشد وآن صفت حق سبحانه تعالی است که بی وجه
غرض وعوض تمامه نعم ظاهر و باطن وکمالات حسی وعقلی را بر خلائق افاضه نموده است وبعد از وی تعالی اجود الاجودین
رسول وست صلی الله علیه وآله وسلم وبعد از وی علما امت وی که نشر علم دین کنند چنانکه در حدیث آمده است که
الله اجود جودا ثم انا اجود بنی آدم واجودهم من بعد رجل علم علما فنشره الحدیث وقاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه
درین عنوان کرم وسماحت را زیاده کرده وگفته که جود وکرم وسخا وسماحت معانی اینها متقارب اند وفرق کرده اند
وگردانیده اند کرم را بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدر وی وشرف وی نام نهاده اند آنرا حریت
ونیز بمعنی آزادمردی واین ضد نذالت ست بنون وذال معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن نذل ونذیل لغت
فیه وفی القاموس النذل والنذیل الخسیس من الناس المحتقر فی جمیع احواله وگفت که سماحت تجافی از چیزیکه مستحق
است آنرا غیر او مرد بطیب نفس واین ضد شکاس است بشین معجمه وسین مهمله بمعنی دشوارخوی رجل شکس بکسر شین
وسکون کاف الصعب الخلق وقوم شکس بضم وسکون جمع مثل رجل صدق وقوم صدق کذا قال الشمنی و
گفته سخا را سهولت انفاق وتجنب از اکتساب چیزی که محمود نیست وهو الجود وضد التقتیر بمعنی ضیق در نفقه فی الصراح
تقتیر نفقه بر عیال تنگ داشتن وگفت قاضی عیاض رحمة الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همسری
وبرابری کرده نمی شد باوی درین اخلاق واین صفات وصف کرده است ورا هر که شناخته است ورا صلی الله
علیه وآله وسلم انتهی ودر حدیث بخاری ومسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم احسن الناس
واشجع الناس واجود الناس وسبب درین آنست که نفس وی اشرف نفوس ومزاج او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد
فعل وی احسن افعال باشد وشکل وی املح اشکال وخلق او احسن اخلاق وبود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جامع جمیع کمالات جسمی وروحی وحاوی خوبی صورت وسیرت وبود اکرم واسخی واجود الناس وگفته اند که چرا
چنین نبود که وی مستغنی ست از فانیات بباقیات صالحات ومجرد است از ماسوی الله ومکتفی است بوی تعالی صلی الله
علیه وآله وسلم ودر احادیث صحیحه آمده است که سوال کرده نشد ودرخواسته نشد از رسول خدا چیزی هرگز که گفته باشد
در برابر آن لا یعنی هر کس هرچه از وی خواستی اجابت کردی وبدادی وقال الفرزدق فی نعته صلی الله علیه وآله وسلم
شعر ما قال لا قط الا فی تشهده ۰ لولا التشهد کانت لاءه نعم ۰ ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده وحیف که
آنرا در مدح ظالمی گفته که نه مستحق این وصف است عفا الله عنه ۵ نرفت لا بزبان مبارکش هرگز ۰ مگر باشهدان

لا اله الا الله و اگر فرضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی و بقول معروف دلجوئی سائل کردی و اعتذار نمودی اما بصریح نگفتی نمیدهم و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت منع از عطا نبودی و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در اعتذار آنجماعه که بحضرت آمدند و طلب سواری نمودند تا بادی بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه و با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و اگرچه در باب اشعریین که سوال حمل از آن کرده اند لا احملکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرد و فرمود و الله لا احملکم خصوصیت انتقام اقتضای آن کرده باشد که نبود و سائلان نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ابرام نمودند و گستاخی کردند پس تاکید کرد برای قطع طمع ایشان پس این صورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث کذا قال فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین صواب آنست که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا بر زبان شریف نفی بخل و خست است از ساحت عزت حال وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بخلا و ضعفا کنند و این عبارت کنایت است از نه یعنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغرضی دیگر و نیز آنچه آمده که هر کسی هر چیزی می طلبید دادی مراد از اثبات وجود است که حقیقت معنی آن اعطا ما ینبغی آنست و لیکن بسا بودی که آنحضرت مصلحت وقت با مصلحت سؤال در نادادن دیدی چنانکه عمل و حکومت بطلب نمیدادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حیطه طمع و سوال و ورطه حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگردد چنانکه حکیم بن حزام که مقبول درگاه و همشیره زاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید بدادند و فرمود من خود میدهم اما کدورت و کراهتی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بجای رسید که اگر تازیانه از دست وی بر زمین افتادی بکسی نگفتی که بردار و بده همچنین ابوذر رضی الله عنه طلب عملی کرد فرمود یا اباذر تو ضعیفی هوس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیز بر دونه تازیانه خود را اگر افتد بر زمین و ابوذر از زهاد صحابه و کبرای ایشان بود و بمذهب وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی برای جماعه عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی التماس کرد و گفت هو مومن فیما اعلم یا رسول الله سه بار التماس کرد پس آنحضرت فرمود بسا کس که من دوست میدارم او را نمیدهم صلاح حال وی در آن می بینم و دو بار خود را در برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمودند او مسلم سوم بار چون ابرام از حد درگذشت این را فرمودند و درینجا تخلق باخلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد و از حطام دنیاش نمیدهد و دیگری را میدهد و دوست نمیدارد و نیز احتمال دارد که درین مواد لفظ لا از زبان حضرتش

نیز رفته باشد بوجه دیگر در می گذرانیده باشد امانظر بر معنی باید برگماشت اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سائل را رد نکردی واگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما چون بیاید مارا چیزی
ادا خواهیم کرد یکباری سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برو قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزیرا که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از
عمر رضی پس گفت مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش اقلال پس تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی
مبارک وی تازگی و خوشحالی و فرمود بهمین امر کرده شده ام من ترمذی روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت
نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و رد نکرد هیچ سائلی را تا فارغ شد از ان و در صحیح بخاری
از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید آنرا در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد
و نگاه نکرد جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بران مال و ندید هیچکس را مگر آنکه داد بوی از ان مال و آمد
عباس بن المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام نفس خود را و عقیل
را پس ریخت در جامهٔ او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد آنرا برای من
فرمود لا یا عم هرچه خود توانی برداشت بردار و این برای قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او بود پس برداشت
عباس بر دوش خود روان شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست آنحضرت و باقی
نماند یکدرم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که مال صد هزار درهم بود و فرستاده بود آنرا علای بن حضرمی از
خراج بحرین و آن اول مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور اثر جود و فتح باب کرم
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روز حنین زیاده از حد حصر و قیاس بود بهر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار
هزار گوسفند داد و بیشتر عطا او دران روز برای مولفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بمدد دنیا دین ایشانرا
ثابت دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل بود وی را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مغازی
واقدی نقل کرده اند که بصفوان دران روز وادی داد پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که جوانمردی
نمی کند باین عطا مگر نفس نبی پس فکر کرد باین عطا و رد کفر را که در وی بود و ابوسفیان بن حرب و پسران وی نیز از
جمله مولفة القلوب بودند پس آمد ابوسفیان گفت یا رسول الله امروز مالدار ترین قریش توی ازین مال بما هم عطا کن آنحضرت
تبسم کرد و پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شتر پیش ابوسفیان بداد ابوسفیان گفت نصیب پسر من یزید هم بده و یزید
نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید بن معاویه را بآن نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر دادند گفت

بخش پسر دیگر که معاویه است هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا
سوگند که تو کریمی هم در زمان جنگ و هم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن و حنین
که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید اگرچه مکرر نماید مکرر نیست هو المسک ما کررته یتضوع ورد کرد آنحضرت بر هوازن بندیان
ایشان را که شش هزار کس بودند و مجموع غنایم اینغزوه از آدمیان شش هزار کس بودند و از شتر مانند بست و چهار هزار
و از غنم مانند چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درم است و صاحب مواهب گفته که حساب کرده شد
انچه داد آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که جود
آنحضرت بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست درین انچه موجود بود و این بود اگر صد هزار و در صد هزار مانند این
بودی نیز همین حکم داشت **شعر** فان من جودک الدنیا و ضرتها ۔ و من علومک علم اللوح والقلم ۔ و در تحقیق صفت
سخا و کرم و جود و عطا ربالفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست
آمدی بدادی و جان بدادی که از فقر و نیستی نترسیدی و نه اندیشیدی **بیت** هرچه آمدی بدست بدادی تو پیش
ازین ۔ این جود آنکس است کش از فقر عار نیست ۔ و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج بروی
ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی و از حق و دینی که بر کسی داشتی ابراء ذمه کردی و گاهی صدقه
دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن بها ادا کردی باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و زیاده
از مبلغ ادا کردی و گاهی کالای بخریدی و زیاده از ثمن بدادی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی
زنی طبقی از رطب که بروی خیارها نرم پشم دار که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت آنرا آورد پس
حلیی و طلائی از بحرین آمده بود دست پر کرده بآن زن داد و بهر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات
کردی و بنفس خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف بنفروختندی و بسا که بر بطن مبارک
سنگ بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت نه بجهت تنگی و اضطرار و نیستی بود بلکه بسبب زهد و جود و سخاوت بود و گاهی برای
زنان نفقه یکساله مهیا ساختی اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود
افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در اظهار

وصل

دین و هدایت عباد صلی الله علیه وآله وسلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته **وصل** در شجاعت و قوت
و شدت زور بازوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قد حسنه فی الصراح شجاعت پر دلی و دلیری نمودن در
مخاوف و فی الشفا شجاعت فضل قوت غضب و انقیاد او مر عقل او فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضم ها

الشدید القلب عند الباس وجمال این صفت در آنحضرت بمچو کمال صفت سخاوت بود در روی لیسا که در مواقف صعبه ومواضع شدیده دلاوران ودلیران همه میگریختید وآنحضرت ثابت وقائم می بود واز جا نمیرفت بلکه پیش میرفت وپس نمی آمد ودر روز حنین صحابه را بجهت تیر بارانی کفار یک نوع جولانی وفراری متزلزلی وتزحزحی اما یافته بود جز آن حضرت که از جا نجنبید وبر بغله سوار بود وابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب لجام استرا او را گرفته ایستاده بود وآنحضرت میخواست که بتازد وپیش فرود آید از استر ونصرت خواست از خدا ومشتی از خاک برگرفت وبطرف دشمنان انداخت وهیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد وگفت انا النبی لاکذب انا ابن عبد المطلب ودیده نشد دران روز هیچکس شدیدتر از آنحضرت وآمده است که چون در افتادند مسلمانان وکافران دریکدیگر مسلمانان پشت دادند وآنحضرت بتاخت وابوسفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او را پس ندا درداد ومدد را انصار وگرد آمدند مسلمانان ونصرت یافتند وتمام قصه در محل مذکور گردد انشاء الله تعالی وگفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه تر ودلیرتر وسخی تر وراضی تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وگفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ وسرخ میشد دیدها کنایه است از سختی جنگ وشدت باس پناه می جستیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ونمی بود هیچ یکی نزدیکتر بدشمنان از آنحضرت ومی بود آنحضرت سخت ترین مردم در جنگ وگفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک باآنحضرت می بود از جهة قرب عدو بوی وگفت عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه بود وی صلی الله علیه وآله وسلم اول کسیکه زد بران لشکر

حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخاست وغوغای شد وترسی او را یافت مگر دزدی یا دشمنی در آمده بود شتاب آنحضرت بیشتر از همه برخاست وشمشیری در گردن حمائل کرد واسپ ابوطلحه را که بطی السیر وتنگ گام بود سوار شد وبرسمت آوازی که آمده بود برفت ووقت برگشتن مردم را دریافت که برآمده اند ومیروند وفرمود برگردید هیچ قصه نیست وآن اسپ ابی طلحه که بغایت کمگام بود در زیر آنحضرت چنان تیزگام شد که هیچ اسپی بوی نمی رسید وبرابری باوی نمی توانست کرد واین از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر حقیقت هر کرا وی صلی الله علیه وآله وسلم قوت بخشد ومدد فرماید هر چند سست وضعیف نامراد وناتوان بود همچنان قوی وتوانا وکامگار گردد که هیچکس بوی نرسد وبرابری نتواند کرد **بیت** تو مرا دل ده ودلیری بین ٭ رو به خویش خوان وشیری بین **شعر** ومن یکن برسول الله نصرته ٭ ان یلقه الاسد فی اجامها تجم ٭ وآنحضرت در قوت وزور بازو وسختی چنان بود که کشتی گیران عالم باوی پیش نمی آمدند ومحمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود در کانه نام شدید القوة

که در صنعت کشتی گیری بیهمتا و یگانه بود مردم از بلاد برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افگند
ناگاه روزی در شعبی از شعاب مکه با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وی گفت ای رکانه
از خدای نمی ترسی و چرا دعوت مرا قبول نمی کنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی
گیرم و ترا بیندازم ایمان می آری گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی و آنحضرت
در جامهای خود بود و ردای و ازاری در بر داشت پس آمد نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وی را بگرفت
و بر زمین زد پس حیران و متعجب شد رکانه و درخواست از آنحضرت که رها کند او را و باز کشتی گیرد بار دوم و سوم نیز بینداخت
پس متعجب شد رکانه و گفت که شان تو عجیب است همین مقدار آورده اند از حدیث و بیان نکرده اند که اسلام آورد یا نه
والله اعلم و کشتی گرفته است آنحضرت جماعه دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسد جمحی مردی دیگر بود سخت
زورمند چنانکه بر پوست گاوی ایستادی و ده کس از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از زیر پای وی پس
پوست پاره می شد و وی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیرد و گفت اگر انداختی مرا
بر زمین ایمان می آرم بتو پس زد آنحضرت او را بر زمین و ایمان نه آورد و درین قصه طولیست که در جای خود مذکور است

وصل در حیای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حیا بمد شرم و شرم داشتن و ماده او حیات است و ازینجا است
که حیا بمعنی مطر آید که سبب حیات است لیکن وی مقصور است و شرم نیز از حیات قلب است و بر اندازه او ست هر کرا
دل زنده تر خلق و حیا در وی قوی تر و بیشتر و حیا در لغت تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از خوف
وقوع چیزی که عیب کرده شود بدان و گاهی اطلاق کرده می شود بر مجرد ترک شی بسببی از اسباب و این یکی از
لوازم حیات است و در شرع خلقی است که باعث میگردد بر اجتناب از قبیح و باز میدارد از تقصیر در حق ذی الحق و حیا را
از ایمان داشته اند که الحیاء من الایمان اگرچه غریزت است زیرا که استعمال او بر قانون شرع محتاج است بقصد و علم اکتساب
و بعضی گفته اند که مراد بآن حیا مکتسب است که شارع آنرا از ایمان داشته و تکلیف بدان کرده است و غریزی بود که تکلیف
در آن نبود و لیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را بر مکتسب و در رفته حکم غریزی بگیرد و پوشیده نماند که مثل
این کلام در جمیع غرائز میرود و مثل سخا و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از ضد آن واقع شده است و وعد و وعید در آن
ورود یافته و همه از شعب ایمانند و وجه تخصیص این بیان بحیا ظاهر نیست فافهم و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
هر دو قسم حیا بر وجه کمال بود زیرا که حیات قلب شریف وی و اجتناب وی از مکروهات شرع از همه اقوی و اتم و اکمل و افضل
بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اشد حیاء

من العذراء فی خدرها بود آنحضرت سخت‌تر از روی حیا از زن دوشیزه در پردهٔ خود خدر بکسر خا و سکون دال مهمله پرده
فی الصراح مخدره زن پرده نشین و ذکر فی خدرها بجهت عرف و عادت است که زن بکر در پرده می‌باشد و قید
اتفاقی است و بعضے شراح گفته اند که ذکر این قید بجهت آنست که عذرا سخت‌تر می‌باشد حیاء او در خلوت و در پرده
بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت مظنه وقوع فعل بوی و گفته اند پس ظاهر آنست که قید دیگر
نیز کرده شود که چون کسی بروے در آید و الا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست مگر بسبب توهم دخول کسی اینچنین
ذکر کرده اند از شراح و ذکر این تکلفات درین مقام خالی از بشاعتی نیست و ذکر این تشبیه نیز از ابی سعید خدری
رضی الله عنه بر ذائقه ادب و تعظیم خوش نمی آید ولیکن بقصد مبالغه در بیان مقصود واقع شده است و مشایخ
طریقت را قدس الله اسرارهم در تفسیر حیا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفت حیا وجود هیبت است
در دل با وحشت آنچه پیشتر رفته است از تو بسوی پروردگار فرمود الحب ینطق والحیاء یسکت والخوف یقلق
محبت گویا میگرداند محب را به ثنا و مدح محبوب و حیا ساکت میسازد و بشهود تقصیر در ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد
یحیی بن معاذ رازی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد خدا از وی در معصیت و حیا گاهی از کرم
و خوشخوئی می‌خیزد مانند حیای آنحضرت از آن قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند و دراز کردند نزد وی
مجلس را و آنحضرت شرم داشت که برخیزاند ایشان را و حق تعالی فرمود فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی
النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می آید که لائق کمال عظمت معبود نمی آید و قسم
دیگر حیاء مرد است از خود و آن حیاء نفوس شریفه است در راضی شدن بنقص و راضی شدن بمرتبه دون پس
می باید نفس خود را مستحیی که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است حیا دارد یکی از دیگری و این اکمل
اقسام حیاست زیرا که مرد چون استحیا کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق اولی خواهد کرد کذا ذکر فی المواهب
و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الحیاء لا یأتی الا بخیر و در روایتی الحیاء خیر کله و در حدیث آمده است
که مردی برادر خود را نصیحت میکرد در عدم استحیا گویا برادر وی استیفا نمیکرد حقوق خود را از مردم بجهت استحیا
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگذار او را که حیا از ایمان است و از آثار حیا تغافل و چشم خوابانیدن است
از عیوب مردم و آنچه مکروه میدارد انسان بطبیعت خود و آنحضرت اشد الناس و اکثر ایشان بود درین صفت
روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی که بر وی اثر صفرت بود
گویا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی و جز آن پس نگفت آنحضرت مر او را چیزی و بود آنحضرت که بروے

کسی مکافات انچه ناخوش آید او را اگر لابد می بایست گفت و مضطر می شد بگفتن بطریق کنایه می گفت پس بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگویید باین مرد که بشوید این را و در روایتی آمده که بشوید این جامه را و بنهد از دار بپوشید نماند که این غیر واجب حرام خواهد بود و در اباحت صفرت نیز روایات هست و مرویست که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند بصروی در روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی انچه مکروه آید او را می گفت چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکنند چنین بلکه می گفت چیست حال قوامی که میکنند چنین یا می گویند چنین و نمی بیکرد از ان و نام نمی برد فاعل و قائل آنرا و درین عبارت کلیه استحکم و قاعده نیز مفهوم می شد و در صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاحش و متفحش و نه آواز بلند کننده در بازارها و جزا نمیداد بدی را به بدی ولیکن عفو میکرد و در میگذرانید و حکایت کرده شده است مثل اینکلام از توریت عبد الله بن سلام و عبد الرحمن بن عمرو بن العاص

وصل در بیان شفقت و رافت و رحمت وی صلی الله علیه و آله وسلم

گفت پروردگار تعالی و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی و هو شفیق و مشفق اشفاق ترسیدن و در شفقت نیز همین معنی ست که مشفق بر کسی می ترسد که ضرری با نکس رسد و لهذا التعریف کرده اند او را بحرص ناصح بر صلاح نصوح و رافت اشد رحمت و ارق آن فی الصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برامت تخفیف و تسهیل او ست بر ایشان در شرایع و احکام و ترک او بعضی اعمال را از جهت ترس آنکه مبادا فرض گردد بر امت چنانکه ترک امر مسواک برای هر نماز و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم وصال و مانند آن و درخواستن از حق تعالی که بگرداند سب و لعن او را برحمت و قربت و طهارت گاهی میشنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت و می بود مادر وی در نماز پس سبک میگذارد نماز را تا در فتنه نیفتد مادر او و میفرمود باید که نرساند مرا هیچ یکی از شما از هیچ یکی که مکروه باشد زیرا که من دوست میدارم که بیرون می آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کردند حضرت را قریش و از حد در گذرانیدند ایذای وی را آمد جبرئیل گفت خدای تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها همه در دست تصرف سلطان اوست که هرچه محمد فرماید آن کن پس گفت ملک جبال بفرما مرا یا محمد هرچه میخواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر ایشان اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن آباد است گفت آنحضرت نمیخواهم که هلاک شوند امید میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه

وصل در بیان شفقت و رافت و رحمت

زا قصه درازست که مذکور شد در سال دوم از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم که خدا تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا در هرچه فرمائی آن کنند و هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب اشاید که حقتعالی ایشان را رجوع و رحمت کند بر ایشان گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان تر از آن دو امر این قول را معانی و تاویلات است بسیار و اظهر و اقرب آنست که مراد آسانتر برامت است و گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد و تیمار میداشت ما را به تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه میکرد نه دائم از جهت خوف ملالت و ستوه آمدن ما از آن **وصل** در خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد و تیمار داشتن و تازه کردن عهد مرویست از انس که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم هدیه میفرمود این را ببرید نزد فلان زن که وی دوست خدیجه بود رضی الله عنها و مرویست از عائشه که میگفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه از جهت بسیار یاد کردن مر او را اگر گوسفندی ذبح کرده میشد میفرستاد سوی زنانی که دوست خدیجه بودند و در آمد بر آنحضرت زنی پس شادمانی و سبکروحی نمود آنحضرت بجهت او و پرسشهای خوب کرد از وی چون رفت آن زن فرمود این زنیست که می آمد ما را در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ذوی الارحام را بی آنکه ایشانرا اختیار کند و ترجیح کند ایشانرا بر کسیکه فاضلتر باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که آل ابوفلان نیستند مرا دوستان و در بعضی طرق آمده است که نیست دوستان من جز خدا و صالحان از مومنان جز آنکه مر ایشانرا رحم است که تر می کنم آنرا بتری آن یعنی بقدری احسان می کنم با ایشان چنانکه آبی می پاشد بر زرع کسی گفته اند مراد بآل ابوفلان بنی ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است و می گرفت آنحضرت امامه بنت زینب را و برمیداشت بر دوش مبارک خود در نماز چون سجده می کرد می نهاد بر زمین و چون باز می ایستاد برمیداشت از جهت و فور شفقت و مهربانی بر اولاد و این برداشتن امامه و نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت نبود بلکه خود می آمد و می چسپید و چون سجده میرفت می افتاد بر زمین تا نگویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این نماز نفل بود والله اعلم و روایت است از قتاده که چون آمدند نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشانرا پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بنده ایم بگذار تا خدمت کنیم ایشانرا فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب ما را و من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشانرا و این حکایت در باب تواضع نیز گذشته است و وقتی دیگر خواهر آنحضرت از رضاعت که نام وی شیما بود و تربیت و خدمت میکرد آنحضرت

وصل در خلق وفا

را با مادر خویش حلیمه اسلام آورد ذکر کرده است او را ابن اثیر در صحابیات آمد نزد آنحضرت در بعد بیان هوازن و
شناسانید خود را با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او ردای مبارک خود را و فرمود اگر دوست داری اقامت
کن نزد من مکرم و محبوب تا برخوردار و بهره مند گردانم ترا با مال یا باز برگرد بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم
خود را پس متمتع گردانید او را و ابو الطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و من کودک بودم ناگاه پیش
آمد زنی و نزدیک شد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مر آن زن را ردای خود را و نشست آن زن بر آن پس گفتم من
کیست این زن گفتند که مادر اوست که شیر داده او را و ظاهر آنست که حلیمه باشد و ابن عبد البر در استیعاب گفته که حلیمه بود
و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر داده اند تا این کدام یکی از ایشان بود والله اعلم و از عمرو بن السائب آمده که رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع بیفگند برای وی جامهٔ خود را پس نشست
آمد و بر بستر و پیش آمد مادر وی پس بنهاد برای وی گوشه جامه از جانب دیگر و نشست آن زن بر آن بعد از آن پیش آمد
برادر وی از رضاع پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نشاند او را پیش خود میفرستاد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسوی ثویبه مولاة ابو لهب که مرضعه وی بود صله از طعام و کسوت و چون ثویبه پرسید که هیچکس از
قرابتیان وی باقیست گفتند هیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت را ابشر فوالله
لا یخزیک الله ابدا انک لتصل الرحم وتحمل الکل وتکسب المعدوم وتقری الضیف وتعین علی نوائب الحق صلی الله
علیه وآله وسلم **وصل** در بیان عدل و امانت و عفت و صدق مهجه آنحضرت بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امین ترین
مردم و اعدل و اعطف و اصدق ناس که اعتراف میکردند بدان دشمنان و بیگانگان پیش از نبوت او را محمد الامین
نام میکردند ابن اسحق گفته امین بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شده در وی اخلاق صالحه و در قول حق سبحانه
مطاع ثم امین اکثر مفسرین بر آنند که مراد محمد است صلی الله علیه وآله وسلم کذا قال فی الشفاء و چون اختلاف کردند
قریش که چهار قبیله بودند نزد بنا کعبه در نهادن حجر بجای او که کدام قبیله نهد اتفاق کردند که هر که نخست در آید در حرم
وی حکم کند همه بدان راضی باشیم ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه وآله وسلم گفتند این محمد است این امین است
هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار
کس داد و خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله
عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم والله انی
لامین فی السماء امین فی الارض و روایت است از علی رضی الله عنه که گفت ابو جهل لعنة الله علیه با آنحضرت صلی الله

وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق

علیه و آله و سلم ما تکذیب نمیکنیم ترا در دروغ گو نمی دانیم ترا و نیستی تو در ما مکذب و لیکن ما تکذیب میکنیم چیزی را که آورده تو آنرا
از دین این سخن بیهوده و نامعقول است و متناقض است ازان ملعون چه هر گاه شما صادق میدانید او را در هر چه گوید
تصدیق کنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس فرستاد حقتعالی این آیه را فانهم لایکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله
یجحدون این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران ترا تکذیب میکنند و لیکن این ظالمان
آیات خدا را انکار میکنند یعنی تو فارغ باش و غم مخور کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه
جماعه غلام خواجه را ایذا میدهند و آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذا میکنند
بمن میکنند من دانم و ایشان و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابو جهل را روز بدر و گفت یا ابا الحکم نیست
اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله که وی صادق است یا کاذب پس گفت
آن ملعون و الله بدرستی و راستی محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابو سفیان در آن حدیث
که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم آیا بودید
شما که متهم میداشتید بکذب این مرد را یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه بگوید این سخن را یعنی دعوی نبوت
کند گفت ابو سفیان و الله هرگز دروغ نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق جز راستی نگوید و بر خدا
دروغ بندد و این حدیث هرقل سودمند ترین چیزیست در معرفت امارات نبوت در اول صحیح البخاری مذکور است و
در شرح مشکات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب
ارسال رسل مذکور گردد انشاء الله تعالی و گفت نضر بن الحارث مر قریش را بتحقیق بود محمد در میان شما جوان خورد سال
مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بناگوش
او پیری را و آورد وی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا و الله وی ساحر نیست و این نضر بن الحارث
کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر انرا پرده غلیظ بود و گاهی آن نیز می افتاد و
باز غلیظ تر می نشست و ولید بن المغیره که از رؤسای کفار قریش است بارها قرآن شنیدی و بگریستی و گفتی یقین
دانم که این کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر را نیست ان له
حلاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة بفتح و الضم خوبی و پذیرای دل و حارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب میکرد
آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود می گفت و الله محمد از اهل
کذب نیست و آمد ابو جهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد و گفت و الله بتحقیق

میدانم که محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون میدیدند آنحضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری
خود اعلم بودند برسالت وی و بیقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و پشت به پشت منتظر پیغمبر
آخر زمان نشسته بودند در وقت موت وصیت نامه می نوشتند به پسران که چون دریابند پیغمبر آخر الزمان اسلام
ما رسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام ما بپذیر و ما را از غلامان خود دان آورده اند که چون تبع بضم تاء
و فتح مشدده موحده که از ملوک یمن بود و مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی
بود یا نه بمدینه آمد جماعه که همراه وی بودند بدریافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین بلده مکرمه اقامت کردند و از تبع
درخواستند تا که ایشان را از صحبت خود معاف دارد گفته است بقولی انصار از اولاد ایشانند و چون این نور ظهور یافت بعضی
آبا و کفر در ماندند اعوذ بالله من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف عما لا یحل و
لا یجمل وجود و کمال آن در آن حضرت بچه زبان بیان توان کرد در جائی که عصمت آمده همه آمد در حدیث آمده است
لمس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست هیچ زنی را که مالک نیست و مراد این یک عبارتی است که در
بیان عفت و پارسائی اهل عرف و عادت می گویند والا حقیقت عفت آنحضرت و تمامه اخلاق وی بالاتر است
از آن که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق لهجه مکرر گذشته است و اما عدل خواه بمعنی
عدالت و داد گستری گیرند و خواه بمعنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند مساوی آنچه در ذات شریف آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مالی قسمت میکرد ذو الخویصره
که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت آنچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله علیه وآله
وسلم وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه علم نحو است
گفت قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز باد صالح است برای خواب رفتن و روز ابر برای شکار کردن و روز
باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق بر آوردن و گفته اند بود کسری دانا بسیار است دانای
ایشان درین خود کجا بود ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم تجربه کرد روز خود را سه جزو جزوی برای عبادت
خدای و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود باز این جزو را قسمت کرد میان خود و میان مردم
و حوائج ایشان و بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله
عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار و هر بار حائل شد

خدا تعالی میان من و میان آنچه خواستم من بعد از ان قصد نکردم ببدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی برسالت خود یکبار آن بود که گفتم من شبی بغلامی که گوسفند میچرانید با من گوسفند از آنکه نگاه میدار این غنم را تا من در آیم بمکه را و سمر گویم و بشنوم چنانکه جوانان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و در آمدم نخست سرای را از مکه و شنیدم که نشاط بازی میکنند و دفوف و مزامیر میزنند بجهت عروسی که در خانه ایشان بود پس نشستم من تا بشنوم آنرا پس خوابانید مرا خدا تعالی و بیدار نگردانید مرا مگر گرمی آفتاب پس برگشتم و نکردم چیزی از ان بعد از ان عارض شد بار دیگر مانند اینحال بعد از ان قصد نکردم ببدی هرگز صلی الله علیه وآله وسلم

وصل در بیان وقار و تؤدت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحت و مروت و هدی و حسن سیما و وقار بفتح واو رزانت و آهستگی و تؤدت بضم تا و فتح همزه دال مهمله نیز همین معنی است و صحت بفتح صاد خاموش شدن و مروت بضم میم مردمی و انسانیت و هدی بفتح و سکون بمعنی سیرت و راه روش و حلم و وقار و رزانت و بردباری و آهستگی در حرکات و سکنات آنچه در ذات شریف وی بود صلی الله علیه وآله وسلم در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وقارترین مردم در مجلس و نبود که بیرون آرد چیزی از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن مثلا و اکثر نشستن آنحضرت بر وضع احتبا بود و احتبا بجای مهمله بر سرین نشستن و زانوها برداشتن و میان ظهر و ساقین ضم کردن و این گاهی بجامه بود مثل فوطه و رداء و گاهی بدست و گاهی مربع نیز نشسته و بعد از نماز بامداد باین وضع نشسته ورد میخواندند و گاهی بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و صاد مهمله ممدود و مقصور نیز نشسته و تفسیر کرده اند آنرا بآنکه نشیند بر سرین یعنی مافوق را نهاد و بچسپاند ران را بشکم و احتبا کند به دو دست و بنهد آنرا بر ساقها یا زانوها و بعضی گفته اند که احتبا کند بر کعبتین و الصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفهای دست را در بغلها و این نوع خاص از احتباست و گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون معجمه آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود بر وضع قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف یعنی خوفی و هیبتی از دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرا یافت که بر خود لرزیدم و بیتاب شدم و خشوع فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و خضوع نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند خشوع در بدنست و خضوع در صورت و بصر و در بعضی احادیث خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثیر السکوت و تکلم نمیکرد بیحاجت و روی میگردانید از کسی که تکلم میکرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصیل که در وی فصل بود و نه تقصیر و فصیل رشته مرواریدرا گویند که میان هر دو لولو

وصل در بیان وقار و تؤدت

کشیده باشند و گفت عائشه رضی الله عنها که حدیث میکرد آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصراح ترتیل هموار وارسیده و بیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا ورتل بفتحتین سخن هموار و ترسیل نیز نزدیک باین معنی است و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وآله وسلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریف وی مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند کرده نمی شد در وی آواز و ذکر کرده نمیشد در وی قبیح و چون تکلم میکرد سر فرو می افگندند اهل مجلس گویا که بر سرهای ایشان پرندگان نشسته که اگر سر بردارند پریده میشوند و صاحب شفا این حال بصحابه را مخصوص و مقید بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهن گرفته می نشست تا دم نتواند زد و سخن کرد و نظر بر جمال آنحضرت دوخته رابطه محبت را نگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بیان حلیه شریف معلوم شد که بوقار بی اضطراب و کسل و ملالت بود از مروت آنحضرت بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه پیش اکل است و امر بسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم که بمعنی مفاصل اصابعست که میان اساجع و رواجب اند و رواجب مفاصل اصابع که متصل انامل است بعد از آن براجم بعد از آن اساجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرتها بود و در حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی هدی محمد ﷺ و آنحضرت دوست میداشت طیب را و بوی خوش را و استعمال میکرد آنرا و ترغیب میکرد دیگرانرا بران و وی گفت حبب الی من دنیاکم النساء والطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة و در حدیث است گردانیده شده است بسوی من بوی خوش و زنان یعنی حقتعالی محبوب ساخته است نه من باختیار و کسب آنرا دوست میدارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای چشم من یا سردی و خنکی چشم من در نماز و گفته اند که شادی و سیرت چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز یافتی و ذوقی و شهودی که درینوقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز بغیه است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و براست و چپ ننگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و برجای خود بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و هر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشند تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی

و سردی چشم و لذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند
و آنکه گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشاره کرد بآنکه سرور و آرام وی بمشاهدهٔ حق است که بحکم کانک تراه در
نماز او را حاصلست نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است
اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل و نعمت حق نیز مقامی عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته
فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهدهٔ مفضل و منعم و فرح و سرور باوست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم اعلی و ارفعست و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلتفرح تا خطاب بآنحضرت باشد تنبیه بدانکه این کلمه که مذکور
شد جزو این حدیث است که حبب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث
را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعاً آورده و
همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و در مستدرک نیز آورده الا بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است
بر شرط مسلم و نزد نسائی از انس بطریق دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باین وجه روایت
کرده ابن نعیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام و الشراب
و لا اصبر عنهن گفت سخاوی و اما آنچه مشهور شده است در این حدیث از زیادت لفظ ثلث وقوف نیافتم بر آن
مگر در دو موضع از احیا و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود
مزید تفحص و تفتیش و تصریح کرده باین معنی از کسی گفته وارد شده است در این حدیث لفظ ثلث و زیادهٔ آن مخلست
بمعنی زیرا چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند او را شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج رافعی گفته که مشتهر شده
بر زبانها بزیادهٔ لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در شی از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث
در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث
که اتفاق ائمه بر آنست باین لفظ است حبب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال
است و در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیاکم آمده و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی ازین دو نباشد
نیز اشکال ندارد اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها میگردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی میگویند که مراد بودن
از دنیا بودن و در دنیا و وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز
خوش آمده و از آن از جملهٔ امور طبقهٔ دنیاویه است و سوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که سوم از امور دنیاویه است بسبب
ملالت و سآمت ذکر نکرده و عدول کرد از آن بامر دینی بطریقهٔ تکمیل و دفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب و معاشرت نساء

منهمک و مشغول از حق و مناجات وی ندارد و تواند والله اعلم که امر ثالث که درین حدیث مذکور است نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که لم یکن احب الیه صلی الله علیه وآله وسلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث عائشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نساء و طیب پس یافت از آن دو چیز را و نیافت یکی را یافت نساء و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد والله اعلم

وصل در بیان زهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات آنحضرت بسیار است و بس است در تقلل وی از دنیا و اعراض از زهرت آن با آنکه روی آورده بود بتمامها بوی و بیا بی میرسید فتوح آن که تا وقت وفات زره وی بگرو بود نزد یهودی در نفقهٔ عیال وی صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه دعا میکرد وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اجعل رزق آل محمد قوتا و با وجود اکتفا بقوت و قناعت بدان سلاح جنگ گرو تا وقت وفات بحال انفکاک آن نشد و این بسبب زهد و سخاوت و ایثار بود و از عائشه آمده است که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی از نان گندم تا گذشت ازین عالم و در روایت دیگر آمده از نان جو دو روز پیاپی و اگر میخواست میداد وی را خدا تعالی چیزیکه در خیال نیاید و در وهم نگنجد و در حدیث دیگر آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نان گندم تا آنکه ملاقات کرد خدا را و گفت عائشه نگذاشت رسول خدا درهمی و نه دیناری و نه شاتی و نه بعیری را و در حدیث عمرو بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بغله و زمینی را که گردانیده بود آن صدقه گفت عائشه رضی الله عنها وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود در خانه من چیزیکه بخورد او را جگرداری مگر نصف کیل از جو در طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرا پروردگار من عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من بطحای مکه طلا پس گفتم من لا یا رب نگردان اینچنین گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روزیکه گرسنه می باشم تضرع میکنم بسوی تو و دعا میکنم ترا و روزیکه سیر می شوم حمد میگویم و ثنا می گویم بر تو و در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل فرود آمد بروی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت مر او را که پروردگار تعالی میخواند سلام ترا و می گوید آیا دوست میداری که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس سر فرود افگند آنحضرت ساعتی پس گفت یا جبرئیل دنیا خانهٔ کسی ست که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع میکنند آنرا کسیکه نیست مر او را عقل پس گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا یا محمد خدا تعالی بقول ثابت و از عائشه آمده گفت تحقیق بودیم ما که آل محمدیم درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خرما و آب و از عبد الرحمن

بن عوف آمده صحفه کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه درآمد وگفت هلاک شد رسولخدا صلی الله علیه وآله
وسلم وسیر نشد او واهل بیت او از نان جو گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم
که شب بیکرد او واهل او شبهای بپایی گرسنه نمی یافتند طعام شبانگاه را وازانس آمده که گفت نخورد رسولخدا صلی الله
علیه وآله وسلم برخوان و نه در سکرجه ونپخته نشد برای وی نان تنک و نه دید گوسفند طلبه را هرگز وگفت عائشه رضی الله
عنها سیر نخورد آنحضرت هرگز وشکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزد وی دوست داشته شده تر از غنی وبود که روز
می کرد آنحضرت گرسنه و می پیچید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع ومنع نمیکرد او را از روزه آن روز
واگر میخواست وی از پروردگار میداد تمامه گنجهای زمین را ومیوه های آنرا و فراخ میکرد زندگانی او را وتحقیق می گریستم
من از جهت شفقت ومهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او را و می مالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بوی بود
از جوع و می گفتم روحی فداک یا رسول الله کاشکی پسند میکردی تو از دنیا چیزی که قوت می شد ترا وقوت می بخشید
پس میگفت آنحضرت ای عائشه چکار است مرا با دنیا وچه میکنم من دنیا را برادران من که اولوالعزم از رسل اند صبر
کردند برآنچه سخت تر ازین است پس گذشتند بحال خود وقدوم آوردند بر پروردگار خود پس بزرگ داشت خدا بازگشت
ایشان را وبسیار کرد ثواب ایشان را پس می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس جدا ساخته
شوم من فردا از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عائشه رضی الله
عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد ازین حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واز
عائشه آمده که بود زیر افگندنی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر چیز یکه افگندنی وی پوست درخت خرما بود و مروی است
از حفصه که گفت بود فراش رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم در خانه وی پلاسی که دو ته می کردیم پس خواب میکرد پس یکبار
ته کردیم آنرا شبی بچهار تو تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید
شما برای من امشب گفتیم همان فراش هر شب بود که ته کرده بودیم او چهار ته فرمود بگذارید او را بحال نخست زیرا که نرمی
وی باز داشت مرا از نماز شب و بود که خواب میکرد آنحضرت احیانا بر سریر بافته شده برسنی از برگ خرما تا آنکه تاثیر میکرد
نقش می بست بر پهلوی شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم **وصل** در بیان خوف وخشیت وسختی طاعت
وشدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خوف وخشیت وطاعت وعبادت آنحضرت بر قدر علم ومعرفت
او بود به پروردگار تعالی وتقدس وبحقیقت هر که داناتر وشناساتر بجناب عز وجل است خائف تر ومتعبد تر از جهت
فرمود حق سبحانه وتعالی انما یخشی الله من عباده العلماء در حدیث بخاری آمده که گفت ابو هریره میگفت رسولخدا

صلی الله علیه وآله وسلم اگر بدانید شما انچه میدانم من کم بخندید وبسیار کم می گریید ودر روایت ترمذی این زیادت
آمده که فرمود می بینم من انچه نمی بینید شما ومی شنوم انچه نمی شنوید شما وفرمود اطت السماء وحق لها ان تئط فرمود
آواز میکند آسمان سزاوار است مراورا که آواز کند واطیط آواز پالان ونالیدن شتر گرفته وآواز کردن آسمان بجهت
کثرت انچه در وست از ملائکه وگرانی آنها واین کنایه است ومثلست دربیان کثرت اگر نباشد آنجا اطیط وفرمود
نیست جای چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته جبهه خود را سجده کننده مر خدا یرا ودر روایت دیگر
آمده است که فرمود بخدا سوگند اگر بدانید چیزی که میدانم من کم خندید وبسیار بگریید ولذت نگیرید بزنان بر فراشها
وبرائید بسوی زمینها وبلندیها وراهها وفریاد کنید وبنالید بسوی خدا تعالی وبلند کنید آوازها را بدعا یعنی من
بقوت صبر وتحمل بر میدارم بار انرا واگر شما دانید بر نمی تابید گفت ابوذر رضی الله عنه که راوی اینحدیث است
هر آینه دوست میدارم که من درختی می بودم که بریده می شد ودر روایتی آمده است که گفته اند صحابه چه می بینی
تو یا رسول الله فرمود می بینم بهشت ودوزخ را پس جمع کرد حقتعالی اورا میان علم الیقین وعین الیقین باخشیت
قلبیه واستحضار عظمت الهیه بر وجهی که نبود هیچکس را ودر حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در نماز چندانکه بیاماسید پایهای مبارک او پس گفتند صحابه اینهمه تکلیف ومحنت برای چه میکنی یا
رسول الله وحالانکه آمرزیده است خدا تعالی انچه پیش رفته است از گناهان تو وانچه پس آمده فرمود آیا پس نباشم
بنده شاکر وشکر آن نکنم که آمرزیده شدم وگفت عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همیشه وپیوسته کدام یکی از شما طاقت دارد انچه داشت وی صلی الله علیه وآله وسلم وعوف بن مالک گفت
رضی الله عنه بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی پس بیدار شد آنحضرت ومسواک کرد ووضو
ساخت وبایستاد بنماز پس ایستادم من نیز با وی پس استفتاح کرد بسورهٔ بقره پس نمیگذاشت بآیهٔ رحمت مگر انکه
توقف میکرد وسوال میکرد ودر میخواست از خدا رحمت را ونمی گذشت بآیهٔ عذاب مگر انکه توقف میکرد وپناه میجست
بخدا از عذاب وی پس از ان رکوع کرد بقدر قیام ومی گفت سبحان ذی الجبروت والملکوت والعظمة والکبریاء
پس بر داشت سر از رکوع وایستاد مثل آن وگفت همچنین پس از ان سجده کرد وگفت مثل این ونشست میان
سجدتین مانند آن وگفت مانند آن وخواند بقره وآل عمران ونساء ومائده را وگاهی قیام میکرد وتمام شب بیک آیه و
در روایت آمده است که این آیه بود ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مقصود وعرض
حال امت ودر خواست مغفرت ایشان بود وآمده که آنحضرت نماز میکرد ودر شکم آنحضرت را آوازی میبود همچو آواز جوشیدن دیگ

ودر بعضی روایات همچو آواز آسیا ودر حدیث ابن ابی هاله آمده که بود آنحضرت که پیاپی می آمد بروی غمها و پیوسته
میرسید بروی اندوهها وبود مر اورا آسایش وگفت که من استغفار میکنم خدارا در روزی هفتاد بار ودر روایتی
صد بار واینهمه غم ومحنت واندوه واستغفار بجهت امت بود ووجوه دیگر نیز گفته اند که در رسالهٔ مرج البحرین ذکر
کرده شده است واز علی رضی الله عنه مرویست که گفته پرسیدم رسول خدارا صلی الله علیه وآله وسلم از طریقه
وصال وی فرمود المعرفة راس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر الله انیسی والثقة
کنزی والحزن رفیقی والعلم سلاحی والصبر ردائی والرضاء غنیمتی والفقر فخری والزهد حرفتی والیقین قوتی
والصدق شفیعی والطاعة حسبی والجهاد خلقی وقرة عینی فی الصلوة وثمرة فؤادی فی الذکر وغمی لاجل
امتی وشوقی الی ربی **وصل** در صحیح البخاری از عطاء حدیثی آورده جامع مر اکثر اخلاق آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را گفت وصف کرده شده است آنحضرت ببعضی صفات او که در قرآن مذکور است که یا ایها النبی
انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین آگاه باش ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه بران کسانی
که فرستاده ایم ترا بر ایشان بتصدیق وتکذیب ایشان ونجات وضلال ایشان وبشارت دهنده مر مطیعان را و
ترسانندهٔ عاصیان را وپناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند آنحضرت از قوم ایشان بود فی الصراح حرز جای نیک
استوار انت عبدی ورسولی تو بندهٔ خاص منی که حقیقت انعام وکمال این مرتبه جز ترا نرسد وفرستادهٔ منی بسوی
کافهٔ خلق سمیتک المتوکل نام کردم ترا متوکل که تمام کار وبار خود را بمن سپرده ومطلق از حول وقوت خود برآمده
ودر همه کارها من متولی امر تو شدم لیس بفظ ولا غلیظ اینچنین بندهٔ که نیست درشت خو وسخت گو ولا سخاب فی الاسواق
نه آواز بلند کننده در بازارها قید بازار اتفاقی است که بیشتر در آنجا آوازها بلند میشود ودر معنی مراد اجتناب از
درآمدن بازار است که جایگاه دنیا وکار وبار آنست مگر بضرورت رفتن دروی لایق حال اهل آخرت نیست
ولا یدفع السیئة بالسیئة ودور نمیکند بدی را ببدی یعنی جزای بدی ببدی نمیدهد اگرچه درست است در شرع اگر از اندازه بیرون نرود
ولیکن یعفو ویغفر لیکن درمیگذراند ومی پوشد ومی آمرزد بلکه احسان میکند چنانکه جای دیگر امر کرده است بقول خود ادفع بالتی
هی احسن السیئة ولا یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء ونمی میراند اورا خدای تعالی تا آنکه راست میکند بسبب وی امت کج را
بان یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله راست شدن بگفتن این کلمه است ویفتح به اعینا عمیا ومی گشاید وبینا میگرداند بوی چشمهای
کور را واذانا صما وقلوبا غلفا وگوشهای کر را ودلهای پوشیده در پردهٔ جهل را ودر بعضی طرق این حدیث زیاده آمده که گفت
واسدده لکل جمیل ودرست میگردانم آن پیغمبر را بهر خوبی فی الصراح سداد راست گفتاری وراست کرداری واهب له کل

وصل در بیان بعض صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم در تورات

خلق کریم وی می بخشیم او را بر خوی نیک واجعل السکینة لباسه والبر شعاره ومیگردانم آرام وآهستگی را پوشش
وی ومحیط بوی ومیگردانم نیکی را علامت ومانند جامه درونی که بموی بچسبد والتقوی ضمیره ومیگردانیم پرهیزگاری
نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل میباشد ولهذا فرمودند التقوی ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر
واضمار در دل پنهان داشتن سخنی والحکمة معقوله ومیگردانم حکمت معقول آن وحکمت دانستن احوال اشیا چنانکه
در نفس الامر است ومعنی راست کرداری وراست گفتاری نیز آمده والصدق والوفا طبیعة ومی گردانم راستی را و
بسر بردن عهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه ومیگردانم عفو ونیکوی را خوی وی والعدل سیرته والحق
شریعته والهدی امامه والاسلام ملته ومیگردانم عدل را سیرت وی وحق را شریعت وی وهدایت را پیشوای
وی واسلام را دین وی واحمد اسمه واحمد نام اوست وآنحضرت در امم سابقه محمد واحمد هر دو نام دارد واهدی
به بعد الضلالة وراه راست می نمایم بعد از گمراهی واعلم به بعد الجهالة ودانا می گردانم بوی بعد از نادانی
وارفع به بعد الخمالة وبلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان واسمی به بعد النکرة وبالامی برم و
شناسای گردانم بوی جماعة را بعد از جهل وناشناسای واکثر به بعد القلة وبسیار میگردانم
ایشان را بعد از کمی واغنی به بعد العیلة وغنی وبی نیاز میگردانم بوی مردم را بعد فقر و
احتیاج والف به بین قلوب مختلفة واهواء متشتتة وامم متفرقة وتالیف می کنم بوی میان دلهای مختلف و
رایهای پراگنده وامتهای متفرقه واجعل امته خیر امة اخرجت للناس ومی گردانم امت او را بهترین امتی که بیرون
آورده شده است برای مردم صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین **باب سوم در بیان**
فضل وشرف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بآیات قرآنی ثابت شده وباخبار صحیحه
ثبوت پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر واعلاء شان وتنویه قدر ومدح وثنای آن نبی کریم بتصریح واشارت واقع
شده اول دلیل وشاهد صدق است بر رفعت محل وعلو مرتبت وعظم شان وحفظ ادب وی صلی الله علیه وآله
وسلم ودلالت دارد بر آنکه هیچ مجدی برابر مجد وی وهیچ قدری مساوی قدر وی نیست وچه عظیم بود قدر کسیکه
پروردگار عالم درباب عرش عظیم مدح او کند وثنای او گوید وبحقیقت تفاصیل صفات ومراتب درجات وی
صلی الله علیه وآله وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر واحصا بیرون ست واول آیات که خبر میدهد وبشارت
می بخشد بوجود رسالت وشفقت ورحمت وی برامت این کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بتحقیق آمد شما را پیغمبری از ذاتهای شما واز جنس شما که می شناسید مکان و

باب سوم در بیان فضل وشرف آنحضرت

محل صدق امانت اورا که هرگز متهم نشد بکذب در میان شما و می شناسید پدران و مادران اورا که همه اشرف
و افضل و ارفع عرب و طاهر و مطهر بودند که در ایشان سفاح و اجنات جاهلیت نبود چنانکه فرمود اخرجت من
الاصلاب الطاهرة الی الارحام الطاهرات و می بینید شرف ذات و محامد صفات و عظائم اخلاق
و محاسن افعال اور بعد ازان بعضی صفات کریمه اورا بیان می کند و می گوید سخت و دشوارست بروی آنچه
مشقت افگند شما و زیان کند در دنیا و آخرت شما و غایت حرص و نهایت همت دارد بر رشد و هدایت شما و کمال
رافت و رحمت و شفقت و مهربانی دارد بمومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا
من انفسهم و فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول وی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الآیات و
فرستادن رسول از جنس ایشان ادخل و اقرب ست در تانیس و تصدیق و ایمان و اتباع و امتنان گفت امام جعفر صادق
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام دانست خدا تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود خواست که تعریف دهد
تعلیم کند پس پیدا کرد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید اورا از صفت خود رحمت و رافت را و ساخت
اورا پیغمبر صادق و رسول بحق ناطق و گردانید طاعت اورا طاعت خود و موافقت اورا موافقت خود فرمود من
یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی کلام الامام پس گشت وجود ذات او و شمائل و
صفات او رحمت بر خلق پس آنکه رسید اورا از کتاب رحمت او نصیبے نجات یافت در دنیا و آخرت از هر مکروه
و واصل گشت و فائز شد بهر محبوب کذا فی الشفا و ازین تقریر مفهوم میگردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم رحمت بمومنان آنست که آنحضرت مظهر و مصدر رحمت ست و اگر یکی بعلت انکار و عناد و استکبار
گرفتار بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان
ندارد چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنای عالم پیدا کرده اند و اگر یکی پرده ظلمت بر روی کشد و بدان نور
مستنیر نگردد در پیدا کردن آفتاب برای نور خلل و قصور نبود و این تقریر بر طبق توجیهی است که در قول وی
سبحانه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون گفته اند که پیدا کرد ایشانرا بر صورتی که متوجه است بسوی عبادت
و صالح و مستعد است مرآنرا بجهت ترکیب عقول که مانع است از غلبه شهوت و غضب و ایجاد اسباب و آلات
و اجسام منقاده و سائر اسباب عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مومنانرا بالفعل
و سائر ناس را بالقوة و بعضے عام دارند و بالفعل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بهدایت
و منافق را رحمت است بامان از قتل و کافر رحمت است بتاخیر از عذاب و تعجیل آن در دنیا و قتل و نهب

آنحضرت از ایشان و اهلاک مفسدان نیز رحمت است که سبب نظام عالم و ترتیب مصالح است چنانکه بریدن ناخن و شاخهای
مفسد که سبب صلاح به شاخها و بار دار است ابن عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مومنان را و کافران را
نیز زیرا که سلامت داشته اند از آنچه رسید غیر ایشان را از امم مکذبه و در اخبار آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود جبرئیل را علیه السلام آیا رسید از این رحمت چیزی بتو گفت نعم بودم من که میترسیدم عاقبت را ایمن
شدم از جهت ثنای حق عز و جل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین انتهی و این خوف جبرئیل
خوف درگاه لا ابالیست که هرگز از مقربان درگاه نیز رود و بعضی عرفا گفته اند از آن روز که ابلیس که معلم ملکوت بود و در
عبادت سر آمد آن قوم شده بود رانده شد امن از اهل عالم ملکوت رخت بربست اگرچه بموجب وعد صادق واثق در
امن اند چنانکه از حال خیران از صحابه معلوم میشود که یکی میگفت که کاشکی درختی بودمی که می بریدند و دیگر میگفت
کاشکی گوسفند بودمی که میخوردندی و قول بعضی انبیا صلوات الله علیهم لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء الله و ما کان
لنا ان نعود فیها الا ان یشاء ربی ازین قبیل است و این التحقیق است که از کلام بعضی محققین در رساله تسلیة المصائب
نقل کرده شده است و چه ضعیف است تمسک صاحب کشاف باین آیه در تفضیل جبرئیل بر حضرت محمد صلی الله علیه
و آله وسلم و ندانست که این صفات را بطفیل رحمت آنحضرت حاصل شده و در نیافت که آنحضرت را چندان صفت
کمال است که این صفت در جنب آن مضمحل و متواریست و زیاده بر آنست که احصا کرده شود و نیز افراد احد تشخیص
باوصاف دلالت میکند بر اشتهار آن از دیگری غایت آنکه باقتضاء مقام که بیان فضل قرآن مجید است بوی نسبت
داده شد و چون ثابت شد بنص قرآنی که آنحضرت رحمة للعالمین است و ملائکه از جمله عالمین اند ثابت و واجب شد
که افضل باشد از ایشان و خود جماعه از مفسران رحمة الله علیهم این صفات را بر آنحضرت حمل کرده اند و مراد
برسول کریم او را داشته اند صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی علما در حصول رحمت بوجود حضرت سید العالمین است
صلی الله علیه و آله وسلم در اجزای عالم گفته که خاک بار رحمت با آن رسید که مطهر شد و آب از طوفان ممنوع شد و هوا
از طریق شیاطین سلامت ماند و از اهلاک کفار بصرصر سلامت ماند و آتش از اغراق صدمات باز ماند و آسمان از رسیدن شیاطین بوی
و استراق سمع محفوظ گشت شخصی ازین سکین پرسید که ابلیس را چه چیز ازین رحمت رسید گفتم صدمه صولت و سورت و هدایت
و حقانیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرتبه بود که بحکم جاء الحق و زهق الباطل و قول حق سبحانه تعالی فیدمغه فاذا هو زاهق
جای آن بود که وجود آن ملعون ناپدید و نابود گردد و حکم انظاری که برای وی واقعست متغیر و منسوخ گردد لیس اثر رحمت
بود که باقیماند چنانکه در تاخیر عذاب از کافران گفته اند **وصل** و حق سبحانه او را نور نام و سراج منیر در

غایت انارت خواند که روشن روپیدا گشت بوی طریق قرب و اصول و روشن شد بجمال و کمال وی ابصار
وبصائر چنانکه فرمود قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین وفرمود یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا
وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا وگفته اند که تشبیه بسراج باوجود آنکه مبالغه در تشبیه بشمس و قمر بیشتر است بجهت
آنست که وجود عنصری وی صلی الله علیه وآله وسلم ارضی است ونیز سراج را خلفا می باشد چنانکه از یک صد هزار
سراج میتوان افروخت بخلاف شمس و قمر که خلیفه ندارند **بیت** یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن هر کجا
می نگری انجمنی ساخته اند ۔ بلکه اگر گویند که مراد تشبیه بشمس ست دور نباشد زیراکه حق سبحانه آفتاب را سراج خوانده است
وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وفرمود وجعلنا سراجا وهاجا پس چنانکه شمس در عالم اجسام افادهٔ نور میکند و مستفید
نیست از غیر خود همچنین نفس قدسی آنحضرت افاده انوار عقلیه میکند مر سائر نفوس بشریه را واستفاده نمیکند از
کسی جز از ذات مقدس الهی جل و علی وباین اعتبار اگر تشبیه بقمر دهند نیز راست آید و در تسمیهٔ آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بنور تلمیح هست بقول وی جل وعلا الله نور السموات والارض پس نیست در آسمان و زمین مگر نور الهی
که ساریست در اکوان واوست سر وجود و حیات و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مظهر اتم
آن نور و واسطهٔ ظهور اوست در تفسیر مثل نوره الآیة گفته اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه وآله وسلم
مانند مشکاة است که در وی مصباح است مشکوة مثال صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب وی و مصباح
نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست وفرمود الم نشرح لک صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدرک نعمتی
عظیم است و مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست صلی الله علیه وآله وسلم برای جمع میان مناجات حق
و دعوة خلق یا پر از انوار معارف و علوم و توحید و معرفت و ابداع اسرار و ازاله ضیق جهل و نکرت و اعراض
از حق و تعلق دل بغیر او و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعباء رسالت و ابلاغ چنانکه فرمود ووضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نوریست که در دل بنده می تاباند چنانکه فرمود اذا دخل النور القلب انفسح
وانشرح و عمدهٔ آن پاک بودن دل است از صفات ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درین صفت حضرت سید السادات
است صلی الله علیه وآله وسلم و متابعان وی را بقدر متابعت و محبت نیز ازان نصیبی هست و این سخن را بیانی
شگرف است در کتاب سفر السعادت و در بعضی رسائل فارسیه آنرا شرح و بیان کرده شده است قال الله تعالی و
رفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم ما نام و آوازه ترا در دنیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام
و آوازه ترا در دنیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمهٔ اسلام و در اذان و در نماز وغیره

خطیب و متشهدی و مصلی نباشد که نگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابن ابی سعید
خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آمد جبرئیل و گفت میگوید پروردگار
تعالی میدانی که بچه چیز بلند کردم ذکر ترا گفتم خدا داناتر است گفت بآنکه اذا ذکرت ذکرت معی گردانیدم تمام
ایمان بذکر تو باذکر من لا اله الا الله محمد رسول الله و گفت گردانیدم ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که
ذکر کرد ذکر ترا ذکر کرد مرا و هر که طاعت کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدم
متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی یحببکم الله از جمله اعزاز و تکریم الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم آنست که در وقت ندا ذکر میکند او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول
و انبیاء دیگر را ذکر میکند بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر از آثار غایت
و ملاطفه و مهربانی چیزیست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه و آله و سلم و ابو نعیم در حلیه
از ابو هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا
کرد باذان گفت الله اکبر دو بار و اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمدا رسول الله دو بار الحدیث و نوشته
شده است اسم شریف وی بر عرش و بر هر آسمان و بر هر بهشتها و بر گردنهای حور و نیست در بهشت هیچ درختی
مگر آنکه نوشته شده است بر برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزار از ابن عمر رض آورده که گفت شنیدم از
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون برده شدم بسوی آسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را
نوشته در وی محمد رسول الله و اشتقاق کرد وی تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته است
ع فذو العرش محمود و هذا محمد و تسمیه کرده است حق تعالی او را از اسماء حسنی خود بهفتاد اسم چنانکه در باب
اسماء شریف بیاید انشاء الله تعالی **وصل** و از مناقب جلیله وی صلی الله علیه و آله و سلم سوگند خوردن
پروردگار تعالی است بعظم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون جمهور اهل تفسیر برانند این قسم است از پروردگار
عالم عز و جل بمدت حیات محمد و بقاء او صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت تعظیم و نهایت بر و تشریف چنانکه
محب بمحبوب سوگند میخورد و می گوید بسر تو و حیات تو گفت ابن عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد پروردگار تعالی هیچ نفسی را
گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورد بحیات وی نه غیر وی و گفت ابو الجوزا که از جمله تابعین است
سوگند خدا تعالی بحیات هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده است زیرا که وی گرامی تر و بزرگترین
خلق است نزد وی جل و علا قرطبی گفت قسم یاد کردن حق تعالی بحیات وی صلی الله علیه و آله و سلم بیان

حیرت بحیات ما را که جائز است که حلف می خوریم بحیات وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم **فائدہ** و امام احمد
رحمۃ اللہ علیہ گفتہ کسیکہ قسم خورد بحیات پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منعقد میشود بوی یمین و واجب میشود
کفارہ بحنث از جہت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شہادت و گفتہ اند بعضے از علماء کہ یمین با آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم آمدہ است الی یومنا ہذا و اہل مدینہ ہمیشہ است سوگند ایشان بآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بحق آنکسی کہ پوشیدہ است ورا این قبر و بحق ساکن ہذا القبر یعنی النبی باین عبارت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اما
قسم حق جل و علا بصفت ربوبیت مضاف بحبیب خود کہ گفت فوربک نیز در ذائقہ محبت لذیذ است و در حکم قسم
باو است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در یس و القرآن الحکیم مفسران را اختلاف است اکثر بر انند کہ یس نام آنحضرت
است چنانکہ طہ از امام جعفر صادق سلام اللہ علیہ و علے آبائہ و اولادہ الکرام نقل است کہ مراد بہ یس نام سید است
و خطاب ست بآنحضرت و بعضی گفتہ اند معنی او یا رجل بلغۃ علی یا انسان است و بر ہر تقدیر مراد ذات پاک مصطفی
است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قسم ست بوی یا بندا است مر او را و این نیز متضمن تعظیم ست و تنزیہ است بشان
او و قسم ست بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و شہادت است بر ہدایت وی و بودن
وی بر صراط مستقیم کہ نیست اعوجاج و عدول از حق در وی و گفتہ اند کہ سوگند نخوردہ است وی سبحانہ بہیچ یکے
از انبیاء برسالت در کتاب خود مگر مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در سورۂ لا اقسم بہذا البلد و انت
حل بہذا البلد زیادت تشریف و تکریم است مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مقید گردانیدہ است
قسم را ببلد کہ بلد حرام و بلدہ امین نام اوست و معزز و مکرم است نزد حق تعالی بوقت حلول و نزول وی در آن
و ازینجا گفتہ است شرف المکان بالمکین و تعریض ہست بجہل و ناحق شناسی مشرکان کہ میخواستند اخراج
کنند ذات شریف او را از آن و در قول او و والد و ما ولد اگر مراد بوالد آدم است و ما ولد ذریت است آنحضرت
داخل ست در عموم ذریت و اگر ابراہیم است علیہ الصلوۃ والسلام مراد بذریت آنحضرت خواہد بود صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس درین سورہ دو قسم ست از پروردگار عز و جل بحبیب وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مواہب لدنیہ
میگوید کہ روایت کردہ شدہ است از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ کہ گفت مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بابی انت و امی یا رسول اللہ بتحقیق رسیدہ است فضیلت تو نزد خدا بمرتبہ کہ سوگند خورد خدا تعالی بحیات تو نہ
بحیات سائر انبیاء علیہم السلام و رسیدہ است فضیلت تو نزد خدا تعالی بحدیکہ سوگند خورد بخاک پای تو و گفت
لا اقسم بہذا البلد یعنی سوگند خوردن ببلد کہ عبارت است از زمین کہ پی سپر میکند آنرا سوگند بخاک پای

حضرت رسالت و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که غباری بران و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن
حضرت رب العزت جل جلاله بچیزی غیر ذات و صفات بود برای اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن چیز است نزد
مردم و نسبت بایشان تا بدانند که آن امری عظیم و شریف است نه آنکه اعظم است نسبت بوی تعالی و تفصیل
کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم خورده است باری چند بر امری چند گاهی قسم یاد کرده است
بذات و صفات و گاهی ببعضی مخلوقات که از جمله آیات و دلائل عظمت و ذات و صفات او یند چنانکه سما و ارض
و لیل و نهار که از آیات عظمه و دلائل قدرت باهره او یند و اسمه و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر
اسرار و سبب عمارت عالم و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتداء طرق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها
که دران اسرار قدرت الهی و آثار رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس برکات و خیرات و فضائل و کرامات
ظاهر است چنانکه طور سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است
موجب تعجب و تحیر میگردد که پروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین و زیتون و امثال آن و که میداند
وی جل شانه چه حکمتها دران ابداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است و اینهمه برای اظهار فضیلت و تمیز
این اشیا است نسبت باشیاء دیگر نه که نسبت اعظام اینها بذات و صفات خود داشته است چنانکه در قسم
ادیان که بذات و صفات حق میخورند فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر
اختلاف کرده اند در تفسیر عصر بر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار عصران
شب و روز و دهر نیز باین معنی است و دهر مشتملست بر عجائب و حوادث و وقائع که زبان بیان از حصر و احصای آن
قاصر است و شرف وی بتشریف لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر واقع میشود و در وی سرور و ضرر و صحت و سقم و آفات
و مخافات و حاصل میگردد برکات و کمالات دران و تضییع عمر و تکاسل در کسب کمال و اصلاح حال و تصدیق
و ایمان برسول رب متعال موجب خسران و خذلان است لهذا فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد وی تعالی درینجا بزمان رسول چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله علیه و آله
و سلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در قول لعمرک و در الم نیز بقولی مراد که بالف اشارتست بالله است و لام
بجبرئیل و میم بمحمد و بقول حق تعالی ق والقرآن بقولی که مراد بوی قوت قلب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
از جهت تحمل وی مشاهده و مکالمه را و در والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم قلب محمد است و اذا هوی ای المنشرح
بالانوار و انقطع عن غیر الله و هوی بمعنی سقوط است و در سوره والفجر گفته اند که فجر محمد است صلی الله علیه و آله

وسلم که بیرون آمده است از وی نور و در قول حق سبحانه وما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف او را مراد داشته اند و در همه جای قسم است بوی صلی الله علیه واله وسلم و در سورهٔ نون والقلم وما یسطرون قسم خورده حق سبحانه تعالی بر نفی جنون از آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع مر او را و اثبات واستقرار وی صلی الله علیه وآله وسلم بر خلق عظیم و نون از اسمار حروف است چنانکه الم و مانند آن که اسمار سورند با اسمار الله چنانکه در تاویل مقطعات گفتند و بعضی گفته نون اسم حوت است و مراد جنس حوت است یا آن حوت که زمین بر بالای اوست که آنرا بهیوت نام است و از ابن عباس روایت است که مراد بنون دوات است پس قسم خورد بدوات و قلم و انچه تسطیر مینماید که منفعت آن عظیم است و تفاهم گاهی بکتابت است و گاهی بنطق و بعضی گفته اند که نون لوحی است از نور که می نویسند بدان قلم در وی ملائکه انچه امر می کند ایشانرا پروردگار تعالی و تقدس و در حدیث آمده است که قسم خورد خدا تعالی بکتاب و آلات آن و قلم یکی از آیات الهی است و اول مخلوقات وی تعالی که نوشته بوی تقدیر بر وی **فائده** و این قلم که درین عالم است نمونه از ان قلم اعلی است نیز آیتی است از آیات الهی و منفعت وی بسی عظیم است که نوشته میشود بوی شرع الهی و وحی الهی و در قید آورده میشود بوی دین و ملت و ضبط کرده میشود بوی علوم و اقامت کرده میشود مصالح عباد و تدوین کرده می شود بوی علوم و تقید کرده میشود بوی حکم و ضبط کرده میشود بوی اخبار اولین و مقالات ایشان و نوشته میشود بوی کتب منزله و صحف سماویه و اگر نمی بود قلم استقامت نمی پذیرفت امور دنیا و دین در معاش و معاد و صاحب کشاف در تفسیر سورهٔ اقرأ در بیان علم بالقلم میگوید اگر نمی بود بر دقیق حکمت الله و لطف تدبیر وی دلیلی مگر قلم و خط کفایت بود و خاصه قلمی که بوی حمد خدای و نعت مصطفی بنویسند و تفسیر کتاب الله و شرح احادیث رسول کنند و مقالات اولیا و مواعظ و نصائح این بنگارند که موجب مزید یقین و باعث تقویت و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد از فضول کلام و عقیدیات نفس و خیالات و اوهام بموجب هدایت انام و مقوی احکام اسلام باشد اجتناب نمایند اگرچه بزعم خود حقائق و معارف نام می کنند فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون و یقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون اعاذنا الله من ذلک و بالجملہ قسم خورد وی تعالی بر تنزیه وی از جنون که رمی میکردند او را کفار از غایت جهل و حماقت و عناد و استکبار و چگونه نسبت کرده شود بجنون ذاتی که عاجز آمدند عقلا همه از معارضه وی

وفیه از جناب حق چیزی که راه نمی یابد بعقول تمامهٔ عالم بآن و کتابی آورده که از معارضهٔ وی فصحا و بلغا عاجز آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نهادند و خبر داد از کمال جلالت وی در دنیا و آخرت و گفت ان لک لاجرا غیر ممنون ای اجرا عظیما غیر منقطع الی ابد الاباد و بعد از ان ثنا کرد بر وی بعطای که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عائشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند که خلق عظیم آنکه همت او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام دران در اصل اول باب ثانی گذشت فتذکر **وصل** و از عظائم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی وعده نعما و الاء و وعده باعطاء نعم غیر متناهی اوست تعالی سورهٔ والضحی است که قسم خورد وی سبحانه بلیل و نهار که محل مظهر آیات و آلاء حضرت پروردگار اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود در دنیا و آخرت و فرمود ما ودعک ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو بعد از آنکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند ضحی را بروی عالم آرای وی و لیل را بموی مشکناک وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فترت وحی است بسببی از اسباب یا برای مصلحتی از مصالح که خدا داناتر است بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرده محمد را پروردگار وی و دشمن داشت او را وللآخرة خیر لک من الاولی و هر آینه مرتبها و درجها و نعمتهای که نهاده است ترا خدای تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود بهتر و عالی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی جای وی گنجایش آن ندارد و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یا همیشه نهایت امر تو بهتر است از بدایت از جهت بودن تو هر ساعت در ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود نوال و جامع وجوه کرامات انواع سعادت در دنیا و آخرت این آیه است که فرمود و لسوف یعطیک ربک فترضی وعده است از پروردگار جل و علا بحبیب خود که چندان عطا کنم ترا که راضی شوی تو و بیان این از حد حصر و احصار خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که فرمودند نیست در قرآن آیتی امید داشته شده تر ازین آیه زیرا که آنحضرت راضی نمی شود با آنکه درآید هیچ یکی از امت او در آتش را گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب رجا و مورث امید واریست **فائده** و لیکن مقتصر است بر مغفرت ذنوب و درین آیه امید واری رفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که هیچ یکی از فقرا امت وی بانحطاط و پستی مقام شکسته خاطر گردد و بشری لنا معشر الاسلام + ان لنا +

من الغنایة رکناً غیر منهدم ٭ و عجب از صاحب مواهب لدنیه که گفته اما انچه افترا میکنند جهال که آنحضرت هرگز
راضی نشود که درآید هیچ یکی از امت وی آتش را از فریب دادن شیطان است ایشان را و لعب کردن وی
با ایشان زیرا که وی صلوة الله و سلامه علیه راضی است بهرچه راضی هست خدای عزوجل و وی سبحانه
میدارد عاصیان را در آتش و رسول خدا اعرف است بخدا و بحق وی مبر است از انکه گوید بخدا من راضی
نیستم که کسی را از امت من در آتش در آری یا میگذاری دران بلکه پروردگار تعالی اذن میکند او را بشفاعت
پس شفاعت می کند مر کسی را که میخواهد و اذن میکند و راضی میشود و شفاعت میکند جز انکسی را که اذن دهد
و راضی گردد انتهی کلامه پوشیده نماند که در حدیث شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت میکند طوائف
عصات را بترتیب چنانکه زانیان و سارقان و شراب خواران و امثال ایشان را تا باقی بمانند آنکسانیکه نیست در دل
ایشان بر خردلی ایمان یا چه از ان پس بگوید پروردگار تعالی اینها از ان من اند خاصگان اند من خود شفاعت
می کنم ایشان را بجود پس آمرزیده میشوند و برآورده می شوند از آتش دوزخ بشفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم **فائده** و معلوم است که شفاعت بی اذن حق تعالی و بی رضای او نباشد و لیکن وی تعالی اذن
میکند و رضا میدهد بشفاعت بمقتضای وعده که کرده است یا رضای وی و مراد آن قابل در آمدن در آتش
بطریق ناپیداست و متقرر است که عاصیان دائم در دوزخ می باشند و دراین روایت دو عبارت آمده یکی آنکه
آنحضرت راضی نمیشود که در آید هیچ یکی از امت او در آتش دیگر آنکه راضی نمیشود که بماند هیچ یکی از امت او در آتش
و از عبارت اولی نیز همین مراد است فافهم و بالله التوفیق بعد از ان بیان کرد در بقیه سوره نعمتهای که در سابق
حال انعام کرده تا معلوم گردد که در عاقبت نیز همچنین متتابع و متسع خواهد بود کما قیل لقد احسن الله فیما مضی کذالک
یحسن فیما بقی از تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت بعد از یتیمی و بیکسی جای دادن و بعضی گفته که مراد به
یتیم یگانه است یعنی یافت ذات نفیس ترا بی نظیر و از مضیق جهل و ورطه ضلالت که اهل جاهلیت بران بودند
برآورده در فضای علم و مقام هدایت در آوردن و باعطای اموال و غنائم و بگنج قناعت و غنای قلب غنی ساختن
و چون در حالت صغر و عیلت و یتیمی مهمل و مهجور و محروم نگذاشت بعد از اختصاص و اصطفا به نبوت و رسالت چون
خواهد گذاشت و اما بنعمة ربک فحدث زیرا که اظهار نعمت و تحدیث بان موجب شکرگذاری و قبول منت است
و ابلاغ شرائع و احکام و تعلیم و هدایت انام نیز از جمله تحدیث نعمت است و اما سورۂ والنجم پس بتحقیق متضمن است
آیات او از فضل و شرف مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم چیزیرا که ممکن نیست عد و احصای آن متعذر است و

بیان سورۂ والنجم

وصول بکنه حقیقت آن اول قسم اخورد پنجم که مراد بدان جنس نجوم است یا ثریا که این اسم غالب آمده است یا
نباتات یا قرآن که نجما نجما نازل شده یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج یا قلب محمد
که مشروحست بانوار ومنقطع از اغیار و فرود آمده است از آسمان قدس بر زمین انس بر ثبات آنحضرت وطریقه
هدایت وتنزیه وی از غوایت هوا وصدق درانچه متلو است بروی واراده قلب که محل صدق وهدایت
است بغایت مناسب است مقسم علیه کما لا یخفی ومراد بقول وی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
قرآن است واگر همه کلام وحدیث آنحضرت را مراد دارند که وحی خفی است جز دو سه موضع که آنرا استثنی
دارند که قصه اساری بدر وقصه ماریه وعسل وتابیر نخل از انجمله است وبران تنبیه واقع شده است نیز درست
است وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میگوید نیست نطق او صادر از هوا ونیست نطق او مگر وحی که
فرستاده می شود بروی در مواهب لدنیه میگوید که این بهتر است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بقرآن و
سنت هر دو وحی است قال الله تعالی وانزل علیک الکتاب والحکمة کتاب قرآن وحکمت سنت واوزاعی از
حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسنت
چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد اورا ازینجا معلوم شد که نطق مخصوص بقرآن نیست بلکه تمام
آن حضرت را نیز وحی حق گفته اند بعد ازان خبر داد از فضیلت بقصه اسری وانتهاء بسدرة المنتهی که نهایت
وصول علوم خلق تا آنجاست وتصدیق بصر شریف وعدم زیغ وطغیان درانچه دید وانچه کشف کرده شد
بروی صلی الله علیه وآله وسلم از جبروت لاهوت مشاهده کرد از عجائب ملکوت که محیط نمی تواند شد بآن
عبارت وطاقت ندارد تحمل سماع ادنی ان فهوم وعقول ولهذا اشارت کرد بر فرد ایما وکنایت دال بر تعظیم
بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی ومیگویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود بر سه نوع است یکی بعبارت
لغت عرب که ظاهر آن مفهوم خلق است دیگر باشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را نیست سوم
بجود ابهام که کسی تصور وتخیل آن نتواند کرد چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی ودر رویتی که درین سوره اثبات
آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت حق بفواد یا ببصر وتحقیق قول
اخیر است کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت وکلام را میان محمد وموسی پس کلام کرد موسی را
دو بار ودید اورا محمد دو بار وقول ابن عباس رض واکثر صحابه اینست ولیکن عائشه رض درین مسئله مخالف افتاده والله اعلم
فائده وبر هر تقدیر درینجا دلالت است بر غایت فضل وکمال وی صلی الله علیه وآله وسلم که جز وی هیچ کس بر

را حاصل نشد و در سورهٔ اذا الشمس کورت انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد
بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است که جامع این صفات و تمامهٔ فضائل و کرامات
چنانکه در سورهٔ الحاقه مراد لقول رسول کریم ذات شریف اوست صلی الله علیه وآله وسلم **وصل** گفت
وی سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و مفتتح این سوره قرین یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین ست
وطه را نیز از اسمای شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دارند و بالسان یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را
بر یا سید حمل کنند طه را بمعنی یا طاهر یا هادی دارند و گفته اند طا در حساب ابجد نه است یا پنج و مجموع چهارده معنی
آن یا ایها البدر چنانکه گفته است **بیت** رخت را خوانده طه رام درگاه ✽ چو ماه چارده بل چارده ماه ✽ ولیکن
مفسران که مثال این را از بدع تفاسیر میخوانند وطه را اسم الهی نیز میدارند و هر دو سوره مفید مدح و ثنای حبیب
خدااند صلی الله علیه وآله وسلم ازینجا گفته است **بیت** ترا عز لولاک تمکین بس است ✽ ثنای تو طه و یسین
بس است ✽ و در یس قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر صراط مستقیم و دین قویم
و در طه اعزاز و اکرام اوست بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت و عبادت تعب بسیار میکشید
خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک وی می آماسید گاهی بر یکپای می ایستاد پس
فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم اوست صلی الله علیه وآله وسلم بر وجه قسم اگرچه از
اسمای الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت دارند بر قسم حمل کنند نیز جائز است و در التفاتی که در اینجا از غیبت
بخطاب حاصل میشود شفقتی و تکریمی مفهوم میشود که بر ذائقهٔ محبت لذیذ است می فرماید نفرستادیم ما قرآن را بر تو
برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای یاد دادن حق مر کسی را
که می ترسد از خدا که مراد ذات شریف اوست و در روایتی آمده است که چون آنحضرت قیام لیل میکرد می بست
سینهٔ خود را برسنی تا خواب نیاید و بیداری میبود تمام شب و صاحب مواهب لدنیه این را استبعاد نموده والله
اعلم و بعضی گویند که مراد بآیت کریمه آنست که در مشقت میفگن نفس خود را و عذاب مکن او را باندوه و خشم
بر کفر اینها که ما نفرستاده ایم مر قرآن را بر تو مگر برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمائی هر که ایمان می آرد و صلاح می ورزد
برای خود و هر که کفر میورزد و فساد می کند برای خود نیست بر تو مگر رسانیدن امر و بس چنانکه جای دیگر
نیز بطریق شفقت و مهربانی لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا یا شاید که تو هلاک کنی
نفس خود را در پی ایشان اگر ایمان نیاورند باین سخن که قرآن است و فرمود ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون

وصل

بیان سوره طه و یس

وهر اینه بتحقیق میدانم ما که تنگ می گردد سینه تو بسبب انچه میگویند و دروغ میگویند بر خدا و بر تو که ترا ساحر ومجنون
میگویند و شرک میکنند بخدا و طعن میکنند در قرآن اینجا نهایت اظهار محبت و دوستی است صبر کن که معاملهٔ
کافران با ایشان همچنین بوده است و شاد باش که عاقبت نصرت تراست و نفرستاده ام قرآن را بر تو برای آنکه در
مشقت بیفتی و اندوهگین باشی چنانکه سائر پیغمبران را شد و درینجا شاید که خلجان کند که ضیق صدر با شرح صدر
که بالم نشرح لک صدرک عطا شد چون راه می یابد شاید اینحال پیش ازان بوده با وجود آن تلطف محبت
وتفقد حال از جانب حق باقیست در اقتضای اینحال و صدور اینکلام فافهم و بعضی از ارباب ذوق و وجدان
گفته اند که مشقتے که آنحضرت در عبادت و تکالیف شرعیه می یافت با وجود غایت محبت و عنایت ازان قبیل
است که محبوب قوی و توانا محب ضعیف ناتوان را در کنار گیرد و زور کند ناچار این محب ضعیف ناتوان مشقتی و
تعبے می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من ذاق ع گر نکته
دان عشق خوش بشنو اینحکایت **وصل** و یکی از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلای شان و اظهار فضل و کرامت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم و تنزیه و رفع قدر آنحضرت این آیه است ان الله وملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستی و راستی که خدا و تمامهٔ فرشتگان او درود میفرستند
بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ای آنکسان که ایمان آورده اید درود فرستید و سلام گوئید و اطاعت کنید
پروردگار خود را و موافقت کنید فرشتگان او را در فرستادن درود بر پیغمبر و درود شما و فرشتگان همین است
که دعا کنید و درخواهید از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند بروی و شما را کجا قدرت و قوت که بروی
درود فرستادن توانید و شما کجا می شناسید قدر و مرتبهٔ او را تا براندازهٔ آن بروی درود فرستید چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس می شناسد اللهم صل علی محمد کما تحب وترضی ان تصلی علیه وصل علیه کما ینبغی ان تصلی علیه اللهم
صل علی محمد صلوة انه لها اهل وهو لها اهل وبارک وسلم پس جمع کرد حق تعالی عالم علوی و سفلی همه را بر ثنا
و دعای وی صلی الله علیه وآله وسلم و اعلان کرد بذکر وی در اولین و آخرین و نشر کرد مناقب او را در آفاق
شرقاً و غرباً و براً و بحراً و در آسمانها و عرش و کرسی و نزد مستوی و صریف اقلام و انداخت محبت او را در دلهای
مومنین چنانکه راحت می یابند بذکر وی ارواح ایشان و طرب میکنند به سماع ذکر وی اشباح ایشان و مست
می شود بیاد وی دلها و خوش میگردد بذکر وی زبانها گویا گفت پروردگار تعالی پر میکنیم وجود را همه با تباع تو
که همه ثنا می کنند ترا و درود میفرستند بر تو و پیروی می کنند طریقهٔ ترا و نگاه میدارند سنت ترا و هیچ فرض نیست

وصل در حکایت

از فرائض نماز مگر آنکه باوی سنتی ست پس ایشان متمسک اند در فریضه بامر من و در سنت بامر تو در حقیقت
هر دو بامر من وامر تست و گردانیدم طاعت ترا طاعت خود و بیعت ترا بیعت خود و فریاد میدارند الفاظ
منشور ترا و مفسران تفسیر میکنند معانی فرقان ترا و واعظان میرسانند وعظ ترا و ملوک و سلاطین و فقرا
و غربا ایستاده می شوند بر در تو و سلام میفرستند از بیرون در بر تو و مسح میکنند روی خود را بتراب روضهٔ تو
و امید میدارند شفاعت ترا و شرف تو باقی ست تا ابد الابدین والحمد لله رب العالمین و بعضی از علما تاویل
کردند قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وجعلت قرة عینی فی الصلوٰة برین یعنی بر صلوٰة فرستادن خدا
و فرشتگان بروی و امر کردن حق تعالی مر مومنان را بدان و تحقیق آنست که مراد بآن نماز است چنانکه در بیان
حسن هدی و سیرت آنحضرت گذشت صلی الله علیه وآله وسلم **وصل** واتم و انعم و اکمل کمال از جاه و
جلال و کرامات و برکات که از درگاه عزت وارد و فائض ست بر آنحضرت چیزی است که متضمن ست آنرا
سورهٔ فتح که پروردگار تعالی و تقدس دران خطبه مدح و ثنای رسول خود خوانده است انا فتحنا لک فتحا مبینا
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا
بدانکه فتوح و فیوض صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهر و باطن که از جناب عزت و کبریا بر آنحضرت
فائض ست غیر متناهی است و یکی از آن فتح بلاد و تسخیر عباد و حصول غنائم و تقویت دین و تکثیر است
و شیوع احکام اسلام است و اعظم فتوحات فتح مکه است که بعد از حصول آن تمامه قبائل عرب و طوائف انام
فوج فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم متوجه عالم قدس شد و درین سوره
وعده است بحصول آن فتح که از جهت تحقق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شد و فتح مبین یعنی پیدا و هویدا که
ظاهر و باهر ست عزت و شوکت او و دین و حصول مزید یقین و بمعنی پیدا و هویدا کننده نیز آمده است یعنی
ظاهر کننده عزت و شوکت و غلبهٔ دین اسلام را لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و اقوال درینجا بسیار
است بعضی گفته اند مراد چیزیست که واقع شده در جاهلیت پیش از نبوت او و امام سبکی گفته این قول مردود است
زیرا که نبود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم جاهلیت و وی صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است پیش از
نبوت و بعد از وی و مجاهد گفته ما تقدم در قضیهٔ ماریه وما تاخر ارادت امراة زید گفت سبکی این قول باطل
است زیرا که نبود قضیهٔ ماریه و امراة زید ذنب اصلا و هر که اعتقاد کرد آنرا خطا کرد و زمخشری در کشاف
گفته و بیضاوی نیز درینجا تبعیت وی کرده که مراد جمیع آنچه گذشته از فرطات که تواند که محل عتاب گردد و امام

سبکی رحمة الله علیه گفته که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تحقیق اجماع کرده اند امت در عصمت ایشان در آنچه متعلق است به تبلیغ در آن از غیر صغائر و کبائر رذیله که حط کند مرتبهٔ ایشان را و از مداومت بر صغائر این چهار قسم مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در صغائری که حط نکند مرتبهٔ ایشان را معتزله و بسیاری از غیر معتزله بجواز آن رفته و مختار بعضی منع است زیرا که ماموریم باقتدا بایشان در هر چه صادر شود از ایشان از قول و فعل پس چگونه واقع شود از ایشان چیزی که ناشایسته و ناسزا باشد و امر کرده شویم ما باقتدا در آن و حشویه را تجرد و تجاسر است بر حضرات انبیا در تجویز آن بر ایشان مطلقا اگر نسبت این قول بایشان صحیح است محجوج اند بانچه ذکر کردیم از اجماع و انهای که تجویز صغائر کردند بعضی و دلیلی ندارند بر آن بلکه از همین آیت و امثال آن گرفته اند و تحقیق ظاهر شد جواب از آن و آن جماعت که تجویز کرده اند صغائر غیر رذیله را ابن عطیه گفته که اختلاف کرده اند آیا واقع شده از آنحضرت چیزی از آن یا واقع نشده و صحیح آنست که واقع نشده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک و شبه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود خلاف این در قول و حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صفت اوست و اما فعل اجماع صحابه است که معلوم است از ایشان قطعاً اتباع وی صلی الله علیه و آله وسلم و اقتدا بوی هر چه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر یا کبیر و نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حرص داشتند بر علم بانچه میکرد آنحضرت در سر و خلوت و بر اتباع آن دانند یا ندانند و کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آنچه می شناختند و مشاهده میکردند از وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر شرم دارد از خدای عزوجل که تکلم کند بمثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی و گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نمی بود که گفته شده است این قول و صادر شده است از بعضے مردم حکایت نمی کردم آنرا و تعرض نمی کردم بر آن ما نیز آئیم و داد خواهیم بسوی خدا از زمخشری که گفته است این محمل اول در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول را ما شاء الله پس نیست مگر در یکدو چیز احیاناً نادر امیر حقیر پس مناسب نیست ذکر آن در آیه که مشیر است بتعظیم و امتنان و گردانیدن آن غایت فتح مبین مقرون بتعظیم و حمل بر این مخلست بلاغت اینکلام اما سبکی است در رد مقاله زمخشری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود و ذکر کرده است اقوال دیگر نیز تا رسیده است بیازده و زیاده بر آن و گفته است سبکی در تفسیر خود که بتحقیق تامل کردم در اینکلام یعنی آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و ما قبل و ما بعد وی پس یافتم او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم بی آنکه

درینجا گناهی باشد و گفت سبکی و بعد از آنکه در افتادم من بر همین معنی یافتم ابن عطیه را نیز که افتاده است برین و گفته است که معنی آیت تشریف است باین حکم و نیست درینجا گناهی و بتحقیق توفیق یافته است ابن عطیه را درانچه گفت انتهی و این کلام مجملست بیانش آنست که خواجگان گاهی تشریف میدهند بعضی خواص از بندگان خود را و مینوازند ایشان را و میگویند که بخشیدم ترا و در گذشتیم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش و نه پس ولیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک و فیما تاخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و بتحقیق عد کرده اند بلغا از اسالیب بلاغت در قرآن که کنایت کرده شده است از تخفیفات بلفظ مغفرت عفو و توبه چنانکه در نسخ قیام لیل فرمود علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز نزد نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی رسول فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و نزد نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن و نیز گفته اند جا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرمود در ذکر ذلتی و خطای که از ایشان صادر شده نیز نموده چنانکه در قصهٔ آدم گفته و عصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصهٔ یونس گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصهٔ موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فتح را مقدم داشت بعد از ان ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور داشت و شیخ عزالدین عبد السلام در کتاب وی که مسمی است بنهایة السؤل فیما سنح من تفصیل الرسل گفته که تفضیل داده است خدای عز و جل پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم بر سائر انبیا علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر کرده است آنرا تا آنکه گفت یکی از ان وجوه اینست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه و آله و سلم ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و نقل کرده نشده است که وی تعالی خبر داده هیچ یکی از انبیا را علیهم السلام مثل آن بلکه ظاهر آنست که خبر نداده و لهذا وقتی که طلب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند خطایای خود را و از هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب می کنند خلائق از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین مقام میفرماید این کار منست و بیانش آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای او نخست فتح مبین و بعد از ان ذکر کرده مغفرت ذنوب را و ذکر کرده بعد از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز را

پس یقین شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم و بالله التوفیق ذکر هذا الکلام السیوطی و یتم
نعمته علیک و تمام و کامل گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامهٔ فضائل و کمالات و کرامات و
برکات داخل است درین کلمه و هر چه ذکر کرده شود تصور نموده آید از خصوصیات نعم و عمومات آن از آنچه محیط
اندیشه و خیال از عد و احصار آن عاجز و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال باشد همه در حیطهٔ
اجمال نه در حیز تفصیل از حیطهٔ امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له حد فیعرب عنه
ناطق بفم و قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و لو ان ما
فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله مراد باین کلمات نزد اهل تحقیق
فضائل و کمالات و حقائق و معارفی است که حضرت ذوالجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیا و اصفیا
خصوصاً بر سید انبیا و سند اصفیا افاضه نموده والا آنچه صفت حق و شیون ذات مطلق است منزه و مقدس است
که باین تمثیل و تنظیر نمایند و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن تمامهٔ نعمتهای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بذکر
دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و مثمر فوز و افلاح و هدایت انام که غایت بعث و
ارسال است و دوم دنیوی که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز منهج صلاح عالم و انتظام کارخانه موجود
است و فرمود و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا گفت ابن عطار رحمة الله علیه جمع کرده شد
مر آنحضرت را درین سوره نعمتهای متعدد عظیم از فتح مبین از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانهای
محبت است و اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای ولایت است پس مغفرت
تبریه و تنزیه اوست از جمیع نقائص و عیوب و اتمام نعمت و ابلاغ اوست بدرجهٔ کامله و هدایت دعوت است
بمشاهده و اعلا کرده شان او را بچیزی که فوق آن مرتبه در قرب متصور نیست و فرمود ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله اگرچه این باصطلاح
اهل عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که اینجا رمز است و الله اعلم بعد از آن منت نهاد بانزال
سکینه و طمانینت و آرام یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که تصدیق کردند او را و مدح کرد در آخر سوره بمدح
و ثنای اصحاب کامل النصاب وی بفضیلت معیت وی صلی الله علیه وآله وسلم که نتیجه محبت است و وصف
کرده بشدت و خلاف بر کفار و رحمت و ائتلاف بیکدیگر که انتظام کارخانه دین و ملت بر نیست و گشتند باین
صفت مصدوق یحبهم و یحبونه چنانکه فرمود در سوره مائده اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین الایه و وعده

وصل تمامه فضائل وکمالات

کردهٔ ایشان بمغفرت واجر عظیم در دنیا وآخرت واینهمه موجب امتنان وفضل وشرافت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم **وصل** تمامه فضائل وکمالات وبرکات که فائض شده برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از درگاه عزت درین کلمه که از جوامع الکلم است واخل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بدان خیر کثیر است در دنیا وآخرت واین کلمه باین اختصار وایجاز متضمن اظهار وابراز این راز است واگر تمامه علما وعرفای عالم شرح این کلمه کنند استیفای آن نتوانند کرد والله اعلم بارئ بالفعل انچه در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا مناقب متکاثره که هر یک ازان اعظم است از تمامه ملک دنیا وچون دادیم ترا این نعمتها مشغول شو بطاعت ما وباک مدار بقول بدگویان وعبادت بدنی یا مالی باشد ومالی اشارت کرد باول بقول خود فصل لربک وبثانی بقول وانحر وذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید سنعطیک دلالت دارد بر انکه این عطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفت کنت نبیاً وآدم بین الروح والجسد گویا گفت یا محمد مهیا ساختیم ما اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دائرهٔ وجود پس چگونه مهمل میگذاریم ترا بعد از وجود تو واشتغال تو بعبادت ونداديم ترا این فضل عمیم از جهت طاعت وعبادت تو بلکه بمجرد فضل واحسان از غیر موجب بی سبب که حاصل معنی اجتبا است اگر گویند که همه انبیا را بلکه همه مردم را هرچه دادند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند ونصیب کرده اند پس فضل بآن شود که ایشانرا بیشتر دادند از دیگران نه بیشتر جوابش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت وکمالات وی صلی الله علیه وآله وسلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند وارواح انبیا ازان استفاضه نموده چنانکه فرمود کنت نبیا الحدیث ونبوت انبیای دیگر در عالم الهی بودنه در خارج وآمده است که مراد بکوثر نهریست در جنت چنانکه وصف آن بکوثر در احادیث آمده است از جهت کثرت واردان است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهری را دیدم که بر هر طرف وی گنبدهاست از در مجوف وطینت او مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت این کوثریست که داده است ترا پروردگار تو تعالی رواه البخاری مشهور ومستفیض در میان سلف این تفسیر است ودر حدیث نیز تفسیر بآن واقع شده وبعضی گفته که مراد بکوثر اولاد طیبهٔ اوست زیرا که این سوره نازل شده است در ردّ وی کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را طعن کرده بعدم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی بمانند تا روز قیامت **فائده** وبعضی گفته اند که مراد بکوثر خیر کثیر است وکوثر در لغت مصدر است بمعنی کثرت دهد

فائده

واز انجمله آنکه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم طعنه زد و ابتر خواند ودر عین المعانی میگوید کوثر فوعلت
از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جواهر از جهر و در مقابل او خبر آمدان شانئک هو الابتر یعنی آنکه ترا عیب کند و
بی نسل میگوید آخر ابتر هم اوست و ابتر آنکه اورا نسلی نباشد و در کشاف میگوید که کوثر فوعلت از کثرت و
مبالغه است دران یعنی بسیار بسیار اعرابی را پسرش از سفر باز آمده بود گفتند بچه حال باز آمد پسر تو گفت
جاء بالکوثر یعنی باز آمد بخیر کثیر واز ابن عباس آمده است که وی کوثر را تفسیر بخیر کثیر کرد پس گفت او را سعید بن جبیر
مردم چنین گویند که کوثر جوئیست در بهشت آن ابن عباس گفت وی از جمله خیر کثیر است معنی آنست که دادیم ما ترا
ای محمد از نیکی هر دو سرای آنچه اورا از بسیاری نهایتی نبوده و داده نشده است بر هیچ یکی از غیر تو و دهنده
آن منم که پروردگار جهانیانم پس مر تراست شریفترین و وافر ترین عطاها کریم ترین دهندگان و عظیم ترین
انعام کنندگان فصل لربک پس پرستش کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا بعطای خود و بنواخت ترا و نگاهداشت
ترا از منت خلق برزعم قوم تو که غیر خدارا عبادت کنند وانحر و چون ذبح کنی برای وی و بنام وی کن برخلاف
این قوم که ذبح بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی وراستی هر که ترا دشمن دارد و خلاف ورزد با تو از
قوم خود هو الابتر همین اوست ابتر و بی نسل و بی برکت نه تو چه هر که تا روز قیامت از مومنان بزاید همه اولاد معنوی
واعقاب تو باشند و ذکر تو بلند است بر منابر و بر زبان عالم ذاکر تا آخر و براتبدا که بنام خدا کنند ثنی بنام تو
سازند و ترا در آخرت چیزی دهند که از حیطهٔ وصف و بیان بیرونست هجو توی را ابتر توان خواند ابتر عیب کننده
تست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر برد بلعنت برد ابوبکر بن عیاش گفت مراد بکوثر کثرت امت
وحسن بصری گفت قرآن و عکرمه گفت نبوت و مغیره اسلام و حسین بن الفضل تیسیر قرآن و تخفیف شرائع
مراد داشته و بعضے شفاعت در اکثر امت داشته و بعضی معجزات نبوت اراده نموده و بعضی نبوت و قرآن و ذکر عظیم
و نصرت بر اعدا و بعضی گفته علما رامت فالعلماء ورثة الانبیاء رواه احمد و ابوداؤد و ترمذی و بعضی گفته اند مراد بکوثر
علم است بقرینه ذکر فصل لربک در عقب آن و انچه مقدم است بر عبادت نتیجه علم است و هیچ چیزی در کثرت و
بسطت بصفت علم نرسد و بعضی گفته کوثر خلق حسن و صواب آنست که کوثر مخصوص بچیزی ندانند بلکه شامل تمامه
صفات و کمالات است و خیر کثیر شامل همه معانی ست و در فصل خطاب بعد از ذکر این معانی مذکور ازین قوم
نیز اقوال نقل کرده و گفت ابن عطا گفته دادیم ترا معرفت بربوبیت خود و انفراد بوحدانیت خود بقدرت و مشیت خود
و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم توحید تفصیلے و شهود وحدت

در عین کثرت تجلی انگه یکی است و این تجلی بمنزله جوئیست در جنت هر که از وی آب خورد دیگر هرگز تشنه نشود
فصل لربک یعنی چون مشاهده واخذ کردی در عین کثرت پس بگذار باستقامت نماز تام را بشهود روح و حضور
قلب و انقیاد نفس و اطاعت بدن بقلب در هیاکل عبادات زیرا که همین ست نماز کامل و افی بحقوق جمع و تفصیل
وانحر یعنی ذبح کن شتر و گاو و انانیت را تا ظاهر نشود و این انانیت در شهود تو تلوین و سلب نکند از تو مقام تمکین
را و باش با حق فضای صرف باقی ببقای او تا باید تا ابتر نشوی در وصول خود و حال خود و اتصال امت تو با تو
که ذریت تواند بدرستی دشمن دارنده تو که بر خلاف این طریقه است و منقطع است از حق ابتر او ست نه تو در حقائق
مولانا تاج الملة والدین الصدر البخاری آورده که انا اعطیناک الکوثر هر آئینه ما دادیم ترا نیکی بسیار و انواع فضائل
بیشمار بیرون از حد و بالجمله اقاویل و تاویل ائمه رحمة الله علیهم در کوثر بسیار ست هر کسی بنور باطن چیزی دیده اما علم
خلق بکنه کوثر نرسد و جمیع اقاویل و تفاصیل در جنب این اجمال حرفیست از دفتری و قطره ایست از نهری انتهی کلام
فصل الخطاب والله اعلم **وصل** و از انچه دلالت میکند بر غایت فضل و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بر بودن وی نبی الانبیا و بودن سر انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم امتان وی این آیه کریمه است و اذ اخذ
الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی
و ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبران را که هر آئینه چیزی که دادم من شما را از
کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده است هر چیز را که با شماست و این صفت تمامه انبیاست که
تصدیق یکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آئینه ایمان می آرید شما بآن رسول و نصرت میدهید او را خبر داده
حق تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده است او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله وسلم
جمهور مفسران برانند که مراد باین رسول محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و نفرستاده خدا تعالی هیچ پیغمبری را مگر
انکه ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی اوصاف او را و گرفت بر وی میثاق که اگر دریابد او را ایمان آرد بوی و لابد
چون از انبیا میثاق گرفت از اتباع ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع
اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان و گفت علی بن ابیطالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدا تعالی هیچ پیغمبری
را مگر انکه بر وی میثاق که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که
مراد آنست که گرفت خدا تعالی میثاق را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث گردد ایمان

آید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما بیایند همچنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آنحضرت بودند چون آنحضرت
بمدینه قدوم آورده تکذیب کردند و را یهود یاد داد آنحضرت این میثاق را با ایشان نازل شد این آیه و احتجاج
کرده است این بعض بآنکه آنکسانیکه اخذ کرد خدایتعالی میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان ایمان
بر آنحضرت نزد مبعث و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق
ماخوذ بر امم باشد و مؤید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و این
وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائق است بامت و جواب داده شده است که مراد از آیه بر طریق فرض و تقدیر
است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم نه آنکه اخبار است بوقوع
آن در وجود و بسا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو تقول علینا بعض الاقاویل و من
یقل منهم انی اله الایات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و چون بنا ر کلام بر فرض و تقدیر است قول وی تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست می آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجب است بر ایشان ایمان بر اتباع ایشان نیز واجب خواهد بود
بطریق اولی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت بامم است پس اخذ میثاق بر انبیا در تاکید و تقریر
و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمه الله علیه درین آیه اشارت است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت
و رسالت وی عام شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و
قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس
مخصوص نباشد بمردی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است آن کسانرا نیز که پیش از وی بودند و اخذ
میثاق برای وی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه و آله و سلم مقدم و معظم است بر ایشان
و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم مر این نبی کریم را از پروردگار
وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم و از ینجا ظاهر شود
که در آخرت آدم و جز او تحت لوای او باشد چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در
زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه و آله و سلم در زمان ایشان می بود همه ایمان می آوردند بوی و نصرت میدادند
او را و لهذا فرمود و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت میثاق بر وی و لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان

بر شریعت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی چیزی
و همچنین تمامهٔ انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر امم خود و آن
حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اشمل و اعظم است تامل کن درین
معنی تا گمان نبری که درینجا نفی نبوت و رسالت است از انبیا اینچنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق
و تفصیل کرده است این را زیاده از آنچه کرده شده و گفت بندهٔ مسکین خصه الله بمزید الایمان والیقین پوشیده
نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیر المومنین
علی رضی الله عنه و ابن عباس و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت و نصرت هم که مراد بآن هم موافقت
و توثیق عهد وی یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و بساکس که آنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وآله
وسلم ایمان آورده مثل حبیب نجار و غیره تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت و فضائل و کمالات وی صلی الله
علیه وآله وسلم در زمان سابق مشرف شده بودند و اینقدر کافیست در بودن انبیا و امم ایشان در حکم امت
وی صلی الله علیه وآله وسلم و بودن وی رسول نسبت بایشان و انبیا علیهم السلام و خود در شب اسری در
مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد و همه اقتدا نمودند بوی پس در آنوقت ایمان آوردند و خود اتفاق امت است
بر حیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی دنیاوی و اگرچه در میثاق گرفتن انبیا بر امم خود بایمان و نصرت وی
صلی الله علیه وآله وسلم نیز فضل و شرف آنحضرت است که دیگر از انبیا و لیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه
از انبیا بران اعز و اعظم ست فافهم وبالله التوفیق **وصل** قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض

وصل تفاضل انبیا

وقال ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و این دو آیه نص اند در آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی
افضل اند از بعضی و درینجا رد است بر معتزله که قائلند بآنکه فضل نیست بعضی انبیا را بر بعضی و همه متساوی اند
پس قومی گویند که آدم افضلست از جهت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که سخن در فضل حیثیت نبوت
است نه ابوت و بساکه پسر فاضلتر از پدر باشد در کمالات اگرچه پدر حق ابوت دارد و قومی گویند سکوت درین مقام
اولیست و بعد از نص قرآن که ناطق ست بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفت و تعالی منهم
من کلم الله گفته اند مفسران که مراد باین موسی ست علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه بوی بیواسطه و این آیه
نص نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام و حال آنکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله وسلم در شب معراج بیواسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که وجه تخصیص وی باین

نعت و غلبه اسم کلیم بروی شاید چنانکه میگویند کلام نفسی شنید یا از هر جهت شنیده و هرگاه آنحضرت فوق العرش
رفت و بجای رسید که منتهای علوم خلائق است و بمجلس آنجا رسید آنچه او را حاصل شده باشد از کلام و جز آن
از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود از آنچه دیگران را حاصل شده و ایما کرده باین معنی قول وی جل و علا
ورفع بعضهم درجات که باتفاق مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند که درین ابهام
از تعظیم فضل و اعلای قدر اوست و مخفی نیست بر عارف باسالیب کلام و شهادت ست بآنکه وی بتمیز و متعین
است چنانکه اشتباه نیست دران و علما گفته اند که تفضیلی مراد است اینجا انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم بسه
وجه است یکی آنکه آیات و معجزات وی اظهر و اشهر و اقوی و ابهر باشد با امت وازکی و اعلم و اکثر بود یا در ذات
خود افضل و اکمل و اظهر بود و فضل ذات راجح است بآنچه مخصوص گردانیده او را بدان از کرامات و اختصاص
بمراتب علیه از کلام یا خلت یا رویت و جز آن از الطاف و تحف اختصاص و شک نیست که آیات و معجزات پیغمبر
ما علیه من الصلوة اکملها و من التحیات اتمها اظهر و ابهر و اکثر و اقوی و ابقی است و منصب او اعلی و دولت او
اعظم و اوفر و امت او ازکی و اعلم و اکثر بحکم آیه قرآنی کنتم خیر امة موصوف بخیریت که مفهوم آن شامل جمیع فضائل
و کمالات است و ذات او اکمل و اظهر و خصوصیات و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر و
درجه او ارفع از درجات جمیع مرسلین و ازکی و اظهر و افضل از سائر مخلوقین صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه
واتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت باید نگریست که در محشر تمامه خلائق بطلب شفیع برایند و نزد آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود از ایستادن
درین مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که اینکار مست پس در بارگاه عزت
رود الحدیث و فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدمم و من بزرگترین اولاد آدمم نزد پروردگار
خود آن روز و لیکن این احادیث دلالت کنند بر افضلیت از اولاد آدم و بعضی گویند که ولد آدم و بنی آدم مراد بآن
در عرف نوع انسانست که آدم نیز در آنجا داخل است و لهذا در روایتی انا سید الناس یوم القیمة آمده و اولی
استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است و بعضی استدلال کرده اند بکریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس
چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشانست که تابع اویند
و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی وصف کرده انبیا را باوصاف حمیده پس از آن
گفت مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پس امر کرد آنحضرت را باقتدا

بتمامه ایشان ولابد امتثال امر و بجای آوردن آن واجب باشد و چون بجای آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بجمیع آنچه داده شدند انبیا از خصال و کمال پس بتحقیق جمع شد در وی هرچه متفرق بود در ایشان پس افضل
شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر در وهم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شد
باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد ولیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا پیش از آنحضرت بودند
اطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین ست سخن در امر کردن آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و نیز دعوت آنحضرت
رسیده است باکثر بلاد عالم بیشتر از آنچه از سائر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه و آله وسلم
اکثر و اکمل باشد از انتفاع سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیا و خیر الناس من ینفع
الناس و در روایت کرده شده در فضائل صحابه که پیدا شده علی بن ابیطالب از دور پس گفت آنحضرت هذا سید العرب
گفتند ایا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب **فائده** و حاکم گفته که این حدیث
صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع آن کرده والله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده
لانفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده از ابی هریره لاتفضلوا علی الانبیا و در روایتی لاتفضلوا بین
الانبیا و از ابی سعید خدری لاتخیروا بین الانبیا و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نیز د هر بنده را که بگوید من
بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس علیه السلام بن متی پس بتحقیق
دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز و جل لانفرق بین احد منهم تفریق در ایمان ست که ببعضے
انبیا ایمان آرند و ببعضی نیارند چنانکه فرمود ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الآیة و بحقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمامه رسل ست از جهت اتحاد کلمه
اسلام و برین حمل کرده اند بعضی علما قول حقتعالی را وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک و تسویه در میان
ایشان در ایمان منافات ندارد بآنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند از احادیث بوجوه متعدده بعضے گفته اند
که نهی از تفضیل و تخییر پیش از ان بود که وحی آمد بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل بشر و سید ولد آدم است و
لیکن واجبست برین قائل که اثبات کند تقدیم را بتاخیر اگرچه جواب بطریق منع تمام است والله اعلم و بعضی
گفته اند که تفضیل نکنند بر وجهی که تنقیص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب نور زد بعضے گفته اند که تفضیل در اصل
نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت برحد واحد اند و تفاضیل نیست میان ایشان و تفاضیل بامور
زائد است بران چنانکه بعضی رسل اند و بعضی نبی و اولو العزم و این سخن خالی از خطای نیست و تفصیلش آنست

که بعضی گفته اند تفضیل میکنیم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله درجه او را بخصائص قرب تو همین
نکنیم در تفضیل بر بعضی در سیاست امت و انذار ایشان و صبر بر دین و قیام باداء رسالت و حرص بر هدایت
گمراهان زیرا که هر یکی بذل کرده جهد و وسع خود را تکلیف نکرده است خدا تعالی با کثر از آن فافهم و بعضی گفته اند
که ما اعتقاد کنیم که خدا تعالی تفضیل داده است بعضی انبیا را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را در تفضیل
تفضیل بآراء خود و این سخن ضعیف است زیرا که ما تفضیل تفضیل بآراء خود نمیکنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث رسول
الله میکنیم چنانکه مذکور شد از دلائل فقد بر ابن ابی جمره بفتح جیم و سکون میم که از اعاظم علمای مالکیه است در حدیث
یونس گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت و تحدید و تکییف است از حق سبحانه چنانکه ابن خطیب می گفته است
یعنی امام فخر رازی میفرماید مرا فضیلت نیست بر یونس رضی از جهت آنکه مرا بر آسمان بردند یونس رضی را در قعر دریا فرود
آوردند و باین جهت من قریب بخدا باشم و وی دور تر پس از اثبات فضیلت من بر وی لازم می آید حق سبحانه
را جهت و مکان اثبات می کند پس اگر چه مرا بر سبع طباق بردند و جهت خرق گردید و یونس را در قعر بحر انزال
نمودند نسبت قرب من و وی بخدا برابر است و مرا بفضائل و کمالات دیگر ثابت است فضل بر انبیا و یونس
که فضل مید به جهت لازم می آید و این سخن از امام دار الهجرة یعنی امام مالک نیز مرویست و از امام الحرمین نیز
محکی است و بعضی فضلا را درین سخن مناقشه است که ما تفضیل بجهت اثبات مکان برای وجود حق نمی کنیم
که جهات نسبت بوجود وی برابر ند بلکه بجهت فضل ملأ اعلی بر حضیض ادنی و شرق و شرف آن عالم نسبت
باین عالم میکنیم پس تفضیل آنحضرت بر یونس ع بمکانت میکنیم نه بمکان پس نهی از تفضیل مقید بمکانست که مفهوم میگردد
از وی قرب مکانی خلیتامل **وصل** مسئله فضل بشر بر ملک که جمهور اهل سنت و جماعت بر آنند مشهور است
باین تفصیل که خود خواص بشر که انبیا اند صلوٰة الله و سلامه علیهم افضل اند از خواص ملائکه که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل و حاملان عرش و مقربان و کروبیان و روحانیین اند اینچنین تفسیر کرده است در مواهب لدنیه و
عبارت عقائد اینست و رسل البشر افضل من رسل الملائکة ظاهر اینجا عه که مذکور شد ند رسل ملائکه اند که هر کدام
با طوائف ملائکه تبلیغ احکام الٰهی میکنند و تعلیم می نمایند و عوام بشر که مراد بدان اولیا و صلحا و اتقیا اند فسقه
فائده و عصات تنصیص کرده است برین در شعب الایمان و عبارت او چنانکه نقل کرده اند این است که
سخن کرده اند قدیما و حدیثا در ملائکه و بشر پس رفته اند رونده گان بسوی این که رسل بشر افضل اند از رسل ملائکه
و اولیای بشر افضل اند از اولیای ملائکه انتهی و جمهور اهل سنت و جماعه برای آن گفته اند که بعضی از اشاعره

وصل در بیان فضل بشر

فائده

بتفضیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر باقلانی که عمدهٔ اهل این مذهب و شاگرد شیخ ابوالحسن اشعری است اینست و عبدالله حلیمی نیز باینجانب است و از کلام امام غزالی در بعضی مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی برانند که از حیثیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند و از جهت کثرت ثواب بشر افضل مراد اهل سنت بافضلیت کثرت ثواب است چنانکه در صحابهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم ورضی عنهم گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم علماء شافعیت و پایهٔ بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی را در مدت عمر مسئلهٔ افضلیت مخطور نگردد لا لقیا و لا ایشا تا امید میدارم که مسئول نگردد در روز قیامت و ظاهر این سخن در مسئلهٔ فضیلت ملک و بشر کرده و دلائل طرفین در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضے از ایشان افضل اند از بعضے افضل ایشان جبرئیلست که او را روح الامین خوانند و مظهر علم و حامل وحی است و سه فرشته دیگر افضل اند از سائر ملائکه و در سائر ملائکه نیز فاضل و مفضول خواهد بود و رسل افضل اند از سائر انبیاء و در رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه وآله وسلم افضلست از جمیع انبیاء و رسل فهو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه وآله وسلم افضل ما صلی علی احد من الانبیاء والمرسلین و علی آله واصحابه اجمعین هداة طریق الحق و محی علوم الدین و در عدد انبیاء نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث ابی ذر است نزد ابن مردویه در تفسیرش که گفت گفتم یا رسول الله چند اند انبیاء فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله چند اند رسل فرمود سیصد و سیزده و از انبیاء آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع و زکریا و یحیی و عیسی و همچنین ذوالکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضی انبیاء را بر تو قصه خوانده ام و بعضی را نخوانده ام ازینجا معلوم میشود که قصه همه انبیاء را بر آنحضرت صلوٰة الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین نخوانده اند و در دل این مسکین اینچنین می افتد که این معنی درینوقت است که این آیه نازل شده در اوقات دیگر قصه آنها را که نخوانده اند نیز خوانده باشند و بس و دور است که احوال محبان خود را به حبیب خود نگوید و احوال ایشان از وی پوشیده نماند لا یخفی والله اعلم

وصل اعظم و اعلی آنچه اظهار کرده است حق سبحانه از کرامت و مکانت رسول خود صلی الله علیه وآله وسلم در کتاب مجید قصه اسرا است و دنی فتدلی در سورهٔ سبحان الذی والنجم که منطوی است و مشتمل است بر عظم قدر و منزلت و علو درجت و قرب و مشاهدهٔ آیات و عجائب قدرت و وحی جلی و علامه از انجمله حفظ و عصمت آنحضرت از اعدا خصوصا مشرکان مکه و مدینه بود چنانکه فرمود والله یعصمک من الناس

و بود آنحضرت صلوة الله علیه و السلام که حراست مینمودند اصحاب وی رضی الله عنهم اورا و احتراز و اجتناب
مینمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الهی و مقتضای حکمت بالغه او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شد از
کید اعدا و فسخ نمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک الایة و این در مبادی ایام هجرت
و خروج برای آن بود چنانکه قصهٔ آن مشهور ست و قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله دفع کرد حق سبحانه
از وی صلی الله علیه و آله و سلم درین قصه ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان در هلاک وی و اتفاق آرا
در امر وی صلی الله علیه و آله و سلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب
وی در غار با وجود تفتیش بوجود آنحضرت در ان و صرف همت ایشان از ان و ظهور آیات و نزول سکینه و شهود
معیت حق سبحانه و این از اعاظم معجزات و آیات بینات است که در محل خود مذکور گردد و در حفظ و عصمت الله
تعالی شانه مر حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و مثل این موسی نیز ظاهر شده در
وقتی که با بنی اسرائیل بر آمد و فرعون دنبال وی کرد و ترسیدن بنی اسرائیل که یافت ایشان را فرعون گفت
موسی علیه السلام بترسیدن معی ربی و لیکن گفته اند که فرقست میان شهود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا
و موسی را اول نظر بر نفس خود افتاد بعد از ان بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قربست اول اتم و
اقرب است و مصدوق ما رایت شیا الا و رایت الله قبله و ثانی ما رایت شیا الا و رایت الله بعده اول طریق
جذبست و ثانی طریق سلوک و قال الله تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم مراد بسبع مثانی هفت
سورهٔ دراز که مقدم اند بر سورهٔ قرآنی که اول آن سوره الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند لهذا
فصل کرده نشد میان ایشان به بسمله **فائده** و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت فائده
آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه ام القرآن بمثانی بجهت تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرار نزول وی
و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است اورا خدا تعالی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذخیره کرده آنرا
از برای وی نداد هیچ یکی را جز وی از انبیا علیهم السلام و تسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه معنی مکرر ساخته شده است
قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه یا ثنا کرده شده است بر وی ببلاغت و اعجاز و وجه
تسمیه سور سبع بمثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و قال
قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله تعالی و ارسلنا

من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم پس بتحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم ایشان و فرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان سبزی هست و باحمر عجم که سرخ و سفید می باشند وقال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیک تر است بمومنان از ذاتهای ایشان یعنی امر او نافذ و ماضی است چنانکه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او اعلی است از اتباع رای نفس و این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل واضح گردد و ازواج آنحضرت مادران مومنان اند در حرمت نکاح و بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج او یند در آخرت و در قراءة شاذه آمده است که هو اب لهم وقال الله تعالی وانزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم که ادراک کسی بکنه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحتمال مطاقت رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و کرامت آنحضرت ست بسیار است و در حقیقت قرآن همه بعد از حمد و ثنای الهی مبین اوصاف و کمالات اوست صلی الله علیه وآله وسلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان و اعدای دین نسبت بآنحضرت طعن و تنقیص کرده اند حق سبحانه خود بذات کریم خود متکفل رد و دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی سب و طعن حبیب او میکند خود متصدی جواب و متولی رد وی میگردد و نصرت میکند و در حقیقت رد وی ابلغ رد و نصرت وی اقوی و ارفع خواهد بود چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود تعالی و تقدس ما انت بنعمة ربک بمجنون وان لک لاجرا غیر ممنون وانک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نمیباشد. و چون ولید عاص بن وائل سهمی آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که می برآمد از مسجد و وی می درآمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم و محادثه کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص بمسجد درآمد گفتند با که سخن میکردی گفت بهمین ابتر یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود و مرده بود پس جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر بدرستیکه دشمن عیب گیرنده تو همون ابتر است ابتر ذلیل حقیر بی برکت را گویند چون گفتند لست مرسلا جواب داد خدای تعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون گفت حق تعالی بل جاء بالحق وصدق المرسلین و فرمود وما علمناه الشعر وما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق فرمود وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق و چون استعجا و

گروه کافران که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم
من السماء ملکا رسولا یعنی تجانس مورث تونس است و تخالف موجب تباین باید که مبعوث بملائکه ملک باشد و با
اهل ارض بشر و سائر انبیا مدافعه میکردند از نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة
و قول هود لیس بی سفاهة و امثال این در قرآن مجید کثیر است والله اعلم **وصل** در ازاله شبهات از بعضی
آیات مبهمات و موهمات قرآنی که در بادی النظر زیغ و نادانی مشعر بنقص و انحطاط درجه آن حبیب باری الله صلی الله
علیه و آله وسلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند و علما آنرا معانی لائقه و تاویلات رائقه کرده راجع و آیل بحب
ساخته است و از آنجمله قول حق سبحانه و تعالی و وجدک ضالا فهدی که نسبت کرد سابقه ضلالت بوی صلی الله
علیه و آله وسلم و رفع آن هدایت میکند و باتفاق علماست که آنحضرت صلعم هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از وی متصف
و موسوم بضلالت نشده و نشأ او بر توحید و ایمان و عصمت است و همچنین تمامه انبیاء و مرسلین صلوة الله
علیهم اجمعین بر آن ناشی اند و نقل نکرده است هیچ یکی از اهل اخبار که یکی از انها به نبوت و رسالت و اصطفاء
و اجتبار یافته اند موصوف و معروف بوده پیش از آن بکفر و اشراک و فسق و ضلالت و مستند این باب نقل است
نعم اختلاف درانست که آیا جائز است عقلا یا نه معتزله برانند که جائز نیست عقلا زیرا که آن موجب تبعید و تنفیر است
و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند نیز جائز است که حق تعالی یکی را از چاه ضلالت بر آورده بهدایت
رسانیده بمرتبه نبوت رساند و لیکن نقل و دلیل سمعی بر آنست که این جائز بوقوع نیامده و انبیا همه معصوم اند
پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک در ان و همه معصوم اند از کفر و معاصی و از انچه موجب نقص
و نفرت گردد از ایشان پیش از نبوت و بعد از ان از کبائر مطلقا و از صغائر بعمد و استدامت سهو و نسیان و
استمرار غلط و غفلت و در حالت رضا و غضب و جد و هزل و در انچه تعلق بتشریع ملت و تبلیغ امت دارد خصوصا
سید انبیاء و افضل رسل صلوة الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و
هر که بجناب وی چیزی به بندد و نسبت کند بخلاف ادب دم زند ساقط است در مهواة درک اسفل ضلالت از انجا
که خبر ندارد وی از اول پاک و آراسته و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص به ایدامان عزت و جلال
او مجال وصول نیست بیت به تعلیم و ادب اورا چه حاجت * که او خود ز اغاز آمد مودب * و لیکن تربیت
و تعلیم و تائید قرآن بتدریج از قوة بفعل می آید تا آنکه مواعید که از جناب عزت او را شده و در اوقات مخصوص
بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه و شهود قدرت الهی عز و جل

وصل در ازاله شبهات

میفرمود واشهد انی رسول الله اگر گویند حال تامه اہل کمال همبرین است و درانچه درظرف استعداد ایشان
ابداع یافته است بتدریج وبترتیب ظهور می‌یابد واز قوة بفعل میرسد جوابش آنست که آنجا استعداد است بحسب
تفاوت قرب وبعد که بکسب ریاضت بوجود می آید واینجا همه بالفعل موجود وثابت است ولیکن ظهور آن موقوف
بوقت است ودرپرده دستور وبتقریب نزول قرآن بی سبب کسب ریاضت ظهور می یابد یعنی تادیب وتهذیب
قرآن مراورا صلی الله علیه وآله وسلم اینست نه که از نقص بکمال واز عدم بوجود می آرد وبعضی ازین قوم بقای
صفات بشریت واحکام جبلت جزئیات احکام نفس مرجو هر قدس وی اثبات کنند وآنرا مبدا ومنشاء
صدور بعضی افعال از بی صبری وتزلزل گردانند وحکمت تشریع ودریافت شرف اتباع را باعث آن دانند
ونزول قرآن را تهذیب ازاله آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم وفهم خود سخنی میگویند ودعوی درک
حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه وآله وسلم میکنند بر ذائقه اعتقاد این مسکین این سخنان فروق نمی بخشد
وقیاس حال وی براحوال دیگران راست نمی آید مصرعه او برتر ازانست که آید بخیال + بعضی ازین کلام
درباب اخلاق شریف گذشته است حاجت بتکرار ندارد مقصود اینجا بیان سخن دیگرست که اہل زیغ وضلال
راور شک وشبهه می اندازد وزبان وقت این مسکین از ذکر آن اگرچه بطریق دفع وازاله آن شبه باشد متحاشی
است لیکن چون علما متعرض بآن شده اند ومصلحت دران دیده اند مانیز تبعیت ایشان کردیم امید که عاقبت
بخیر باشد ومتضمن صلاح دین وایمان گردد بدانکه اینجا ادبی وقاعده ایست که بعضی از اصفیا واز اہل تحقیق ذکر
کرده اند وشناخت آن ورعایت آن موجب حل اشکال وسبب سلامت حال است وآن اینست که اگر از جناب
ربوبیت جل وتعالی خطابی وعتابی وسطوتی وسلطنتی واستغنای واستعلای واقع شود مثل آنکه لا تهدی
ولیحبطن عملک ولیس لک من الامر شیٔ وترید زینة الحیوة الدنیا وامثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی وانکساری
وافتقاری وعجزی ومسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم واغضب کما یغضب العبید ولا اعلم ما وراء هذا الجدار
وما ادری ما یفعل بی ولا بکم وماننده آن بوجود آید ما را نباید که دران دخل کنیم واشتراک جوئیم وانبساط نمائیم بلکه
برحد ادب وسکوت وتحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بنده خود هرچه خواهد بگوید وبکند واستعلا واستیلا نماید
وبنده نیز با خواجه بندگی وفروتنی کند دیگری را چه مجال وبارای آنکه درین مقام درآید ودخل کند واز حد ادب بیرون
رود واینمقام پای نغز بسیاری از ضعفا وجهلا وتضرر ایشان ست ومن الله العصمة والعون اکنون بدانکه
اختلاف کرده اند در تفسیر وتاویل این آیت یعنی قول وی تعالی ووجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت

ضال و نادان از معالم نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و موید
اینست قول وی جل سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی بخواندن قرآن
را و چگونه دعوت کنی خلق را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فرائض و احکام است ولا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مومن بود
پیش از وحی بتوحید حق پس از آن نازل شد فرائض که در نمی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرائع یا مراد
بایمان صلوة است چنانکه در قول وی تعالی ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس داشته اند
و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم توحید میکرد خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره میکردند در زمان جاهلیت
و در روایت آمده است که آنحضرت گفت تشرب نکردم هرگز خمر را و پرستش نکردم اوثان را و همیشه می دانستم که آنچه
قریش بر آنند کفر است و نمیدانستم کتاب را و نه تفصیل ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقای دین اسمعیل بودند
مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مرفوعا که فرموده آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر تا نزدیک بود که بکشد مرا جوع پس راه نمود مرا پروردگار
ذکره الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد
بجد خود در راه گم شد و ظاهر مراد امام نیز همین است ثالث آنکه ضلال اینجا از ضل الماء فی اللبن است وقتی که مغمور
و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب در کفار بمکه پس قوت داد ترا خدا تعالی تا ظاهر و غالب
کردی دین او را رابع آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله مینامند گویا میگوید وی سبحانه که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم یگانه
و بی همتا بودی در آن بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان و بار برو اوی میوه ایمان و توحید را و
هدایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره ور گشتند بتو خامس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید قوم
و سر گروه ایشان و مراد بدان قوم اوست یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشانرا بتو و بشرع تو سادس
آنکه مراد بضال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من و تسمیه محب بضال بسیار آمده است که گم میگردد
از خود و از اختیار و قرار خود بر نهج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنراها فی ضلال مبین و انک لفی ضلالک القدیم و
این وجه مرویست از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد ترا و این بر حالت لیلة المعراج
محل میکند که از دهشت و هیبت مقام فراموش کرد که چگوید و چه خواهد و بچه کیفیت ثنا گوید حمد باری سبحانه پس
هدایت کرد او را او تعالی بکیفیت ثنا را گفت لا احصی ثناء علیک کذا قالوا و نشاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو
و نسیان چنانکه در خطاء اجتهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی گفته اند که جائز است طریان بر آن حضرت طاری میشده باشد

و پروردگار تعالی و تقدس آگاهاننده باشد او را بران و تقریر گرداند او را بر صواب و این کریمه با متنان این نعمت نازل شده والله اعلم تا من آنکه مراد انست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید ترا ازان و هدایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک ما این توجیه است که گفته شود که چون آنحضرت در قومی افتاد از اهل ضلال که صحبت ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جهل و اختلال بود اگر نمی بود حفظ و عصمت الٰهی عز شانه چنانکه اشارت میکند بآن قول وی سبحانه وان کادوا لیفتنونک الآیة و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و امثال آن منقسم ساخت وی تعالی او را از جهت مبالغه در امتنان بهدایت و عصمت پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم وی فافهم ج آنکه یافت ترا متحیر در بیان چیزیکه فرستاده بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا مر بیان آنرا چنانکه فرمود ثم ان علینا بیانه و فرمود انا انزلنا الیک الذکر و ثانی توجیه مرویست از جنید رضی الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المومنین علی که گفت فرمود قصد نکرده ام من در هیچ وقت و حال بچیزی از انچه که اهل جاهلیت عمل میکردند بآن چیز دو بار و هر بار بگردانید و باز داشت پروردگار من بفضل خود مرا ازان و حائل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس ازان قصد نکردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه مکرم گردانید مرا خدا تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قوم خویش که گوسفندان میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا درآیم من مکه را افسانه در خوانم و بشنوم در ان چنانکه جوانان در مکه میکنند پس بیرون آمدم از مرعی و در آمدم بمکه و آمدم خانه را از خانهای آن و شنیدم که سرود می کنند در انوقت و مزامیر میزنند و لهو لعب میکنند پس نشستم و نظر کردم در ان پس برگماشت خدا تعالی بر من خواب را و بیدار نگردانید مرا مگر رسانیدن آفتاب بر سر من و یک شب دیگر نیز همچنین گذشت بعد ازان قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد همچنین پروردگار من تعالی برسالت پس مراد از قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی اینست والله اعلم **وصل** و از انجمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک ظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که سبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه احتجاج کردند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز می کنند صغائر را بر انبیا صلوٰة الله و سلامه علیهم اجمعین باین و ظواهر کثیره از قران و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبائر نیز و خرق اجماع و قول بچیزیکه قائل نشود بآن هیچ مسلمانی و صواب آنست که هرچه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و متقابل و متعارض اند احتمالات در مقتضای آن و آمده است در ان اقاویل سلف بر خلاف انچه التزام کردند این جماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان باشد و انچه احتجاج کردند ایشان بآن محتمل و ماول بود دلائل بر خلاف

قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف ظواهر آن شرک بود لازم بود ترک قول بظواهر و رجوع باقوال سلف و
تحقیق اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیة پس بعضی گفته اند که این تمثیل است مر ثقل اقتدار را که می گذشت
بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تخفیف آن باعطاء صبر در ضار بدان و مشهور آنست که مراد تخفیف اعباء
نبوت است که می شکست پشت طاقت او را از قیام بامر آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر ادای حقوق
آن پس سهل و آسان گردانید نصرت و تائید الهی آنرا بروی و فرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر و جمع
کردن حضور حق با دعوت خلق و انشراح صدر مقامیست عالی که بتمامه و کمال جز در ذات بابرکات حضرت
سید السادات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات وجود و ثبوت ندارد و کمل اولیاء را نیز از ارباب تمکین بقدر
ادراک شرف متابعت وی نصیبه ازان حاصل است و ازینجا گفته اند الصوفی کائن بائن نه از فرق در جمع ایشان
خللے چنانکه محجوبان را می باشد و نه جمع را بر فرق غلبه چنانکه مجذوبان را بود و بعضے گفته اند مراد بوزر حیرتیست که مکروه
می پنداشت آنحضرت و گران بود بر ذات شریف وی از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام و قادر نبود
بر منع ایشان ازان تا قوی گردانید او را حق جل و علی ببعثت و رسالت و بامر و توفیق امتثال آن و فرمود
وَاتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيْفًا کذا قالوا مقصود تثبیت و اجرای شریعت و اوامر و احکام الهی است بتوفیق و تائید
و نصرت تقویت وی عز و جل و تخصیص ذکر سنت خلیل بجهت بیان واقعست و بعضی گفته اند مراد حفظ و عصمت
اوست از وزر و ذنب که شان او نقض طهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاد مجازاً
و ظاهرا وضع وجود آنرا می طلبید و عصمت معنی از عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیۀ دیگر واقع
است گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تغنی میکردند و
دف و مزامیر میزدند پس حقتعالی خواب را بروی گماشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذشت
و بعضی گفته اند که مراد ثقل تفکر آنحضرت و حیرت است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد له
حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار را از پشت جلال وی و بعضی گفته اند که مراد تیسیر و تسهیل حفظ امر
شریعت که طلب کرده شد از آنحضرت و حفظ باری و شقتی ست که صعب ست برداشتن آن بر طبیعت و
نزدیک است که بشکند پشت طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم میخورد از امور یکه ارتکاب کرده بود آنرا پیش
از نبوت و حرام گردانیده شد بروی بعد از نبوت پس عد کرد آنرا از اوزار و طلب درگذشتن از آنها را وضع
آن ظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند صغائر را این باشد اما بعد از نبوت و کلام جماعه بران رفته اند و خوض

رفته اند که مراد ذنوب امت است که ازان باری بود بر دل شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه و آله وسلم
پس ایمن گردانید حقتعالی او را از عذاب ایشان درین دنیا بقول خود و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و بوعده
قبول شفاعت دران جهان بقول خود و لسوف یعطیک ربک فترضی والله اعلم و اما قول حق سبحانه لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر این آیه عمده و اشهر است درین مطلب و لیکن و یرا تاویلات است که ذکر کرده اند
آنرا علما و ابن عباس رضی الله عنهما گفته که مراد غفران و ذنوب ست بر تقدیر وقوع و فرض آن بامکان عقلی
نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن بسهو و غفلت است و این تاویلی است که طبری آن را حکایت کرده و قشیری
اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطیه آدم علیه السلام و ما تاخر ذنوب امت حکاه السمرقندی و گفته اند
که مراد بذنب ترک اولی ست و ترک اولی در حقیقت ذنب نیست زیرا که اولی و مقابل او هر دو شریک اند در اباحت
و صواب آنست که این کلمه تشریف و تکریم است بی آنکه درینجا ذنبی باشد و مراد تمامه کلام درین آیه در باب سوم
در ذکر فضل آنحضرت بآیات قرآنی گذشته است فتذکر و اما قول وی جل سبحانه یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین
والمنافقین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر آنست که مراد
استدامت بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جالس را گویند بنشین تا بیایم من ترا و ساکت را بگویند سکوت
کن تسلیم کرده میشود ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند
که آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم زیاده میشد هر ساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشود حال او در ماضی نسبت
بحالی که درو است و در حکم ترک اولی و افضل پس میبود او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی متجدد
و بعضی گفته اند که خطاب بظاهر بانبی است و مراد خطاب امت است و لهذا گفته ان الله بما تعملون خبیرا و
نگفت بما تعمل و مثل اینست در قول وی سبحانه و لا تطع المکذبین و در حقیقت مقصود تقویه
قلب آنحضرت و تشدید او با قوم است و قرار و ثبات بر مخالفت ایشان و هذا ظاهر و عجب از نادانان که این
آیه را بظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور و ذنوب بعلو جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان
کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن
من الممترین و لا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این
کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است یا غیر وی آنها که میگویند که مخاطب آنحضرت است صلی الله
علیه و آله وسلم اختلاف کرده اند بر چند وجه اول آنکه خطاب اگرچه بآنحضرت است و لیکن مراد تعریض بغیر اوست

چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را ا انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله این روش در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشت و میخواهد سلطان که امر کند رعیت را بچیزی توجه خطاب بآن قوم نمیکنند بلکه با میر میکنند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم در ظاهر خطاب با میر میکنند و لیکن مراد قوم را میدارد و در حقیقت خطاب با ایشان میکند تعالی قرار گفته است که خدا میداند که رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود تواریت وحی و تنزیل و لیکن این چنانست که مرد به پسر خود میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن بمن و مولا بغلام خود میفرماید اگر تو بندهٔ منی فرمانبرداری کن مرا کذا قیل یعنی بیقین میداند که وی پسر اوست و بنده اوست و لیکن بصیغه شک میگوید که اگر پسر منی و بندهٔ منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حقتعالی میداند که آنحضرت در شک نیست و لیکن اظهار شک میکند دران برای قصد تعریض و این غیر وجه اولست که مخاطب آنحضرت و مراد غیر از وست فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دلیست و مراد آنست که اگر تنگ می آئی تو از آنچه بپیر سد بتو از کافران از ایذا رو دشمنی صبر کن و بپرس از آنان که میخوانند کتاب را از احوال انبیا را چگونه صبر کردند بر ایذا ر قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی بر ایشان یا این بر سبیل فرض و تقدیر است گویا که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیال انداز د ترا شیطان آنرا فرضاً و تقدیراً در آنچه فرستاده ایم بسوی تو از قصص سوال کن آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه القا کرده ایم بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است هر چیز را که دران کتب است یا مراد تهییج رسول و زیادت تثبیت اوست نه امکان وقوع شک و لهذا در روایتی که نزول کرد این آیه گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا اشک ولا اسال گفت ابن عباس بخدا سوگند که شک نکرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین خصه الله بمزید الصدق والیقین وعصمه عن الشک والتخمین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق و یقین ست بلکه آن حالت است که پیش از معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد می باشد و لهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف تحیی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و رفع درجه خلیل فرمود نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان میطلبی بپرس از اهل کتاب که باحوال و اخبار نبوت تو علم تعینی دارند که حکم عیان و مشاهده دارد و تعاضد ادله را خاصیتی است در حصول یقین و لهذا آنحضرت

دوست بیداشت سوره سبح اسم ربک الاعلی الذی را بجهت کریمه ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی
و قصه اخبار تمیم داری بوجود دجال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود و طلبیدن آنحضرت
صحابه را و اعلام نمودن باین قصه بایشان موید همین معنی است و گفتن آنحضرت بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول
الله نیز ازین باب است فافهم و بالله التوفیق و هو اعلم و اما آنها که میگویند که خطاب در لئن اشرکت مر غیر آنحضرت
راست از سا بجان تواند که اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز اینچنین است و تقریرش آنست که مردم
در زمان شریف وی سه فرقه بوده اند مصدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب
کرد حق تعالی ایشانرا بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک
از آنچه فرستادیم ما بر پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کنند ترا بر صحت نبوت
وی و نسبت انزال ثابت است مراست را چنانکه فرمود انا انزلنا الیکم نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان
چیزیکه ازاله میکند آن شک را از ایشان و تحذیر کرد ایشانرا از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که مکذبان اند و گفت و لا تکونن
من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین و قول وی سبحانه والذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل
من ربک بالحق فلا تکونن من الممترین فی انهم یعلمون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد لمن امتری لا تکونن من الممترین پس
آنحضرت خطاب میکند غیر خود را و موید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد ازین فرموده است
قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی الایة فتدبروا اما قوله تعالی و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من
الجاهلین و اگر میخواست خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیانرا بر هدایت پس مباش تو از جاهلین گفت قاضی عیاض
مراد نه آنست که مباش جاهل بآنکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشانرا بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است
بصفتی از صفات خدا عز و جل و جهل بصفات خدا جائز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه و آله
و سلم بآنکه تشبیه نکند در امور خود بسیمات جاهلان و نیز در آیه دلیل نیست بر بودن او بصفتی که نهی کرده است او را
از بودن بران صفت بلکه امر کرده است بالتزام صبر بر اعراض قوم و مخالفت ایشان و بآن که بیرون نیاید از
صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او بحال جاهلان را بشدت تحسر و جزع حکاه ابوبکر بن فورک و بعضی گفته اند که این
و معنی خطاب بامت است یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و مثل این بسیار است در قرآن مجید
و همچنین در قول وی تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله مراد غیر اوست چنانکه گفته است و ان
تطیعوا الذین کفروا الایة و همچنین ان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن عملک و امثال آن همه جا غیر اوست

ومتوقفان

صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت والله تعالی امر ونهی میکند او را بهر چه میخواهد وحالانکه از وی وقوع ندارد چنانکه گفت ولا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة وحالانکه آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشانرا ونراند از پیش خود ونبود از ظالمان وقول وی سبحانه وان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حق ست بلکه مراد غفلت از قصهٔ یوسف است علیه السلام زیرا که خطور نکرده هرگز در دل او ونزد گوش وی صلی الله علیه وآله وسلم ونداشت مگر بوحی الهی تعالی واما قول وی سبحانه واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این موهم است نزغ ووسوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود ولیکن مراد قصد شیطانست برای وسوسه وصرف الهی تعالی از وی آنرا ومعنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلا که باعث گردد بر ترک اعراض از ایشان وبر اقبال بر ایشان پناه جو بخدا تا محفوظ دارد ترا از آن ونزغ ادنی حرکت است چنانکه گفته است زجاج پس امر کرد خدا تعالی حبیب خود را که چون فرود آید بر وی غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کند شیطان باغرای وی وانداختن خواطر وساوس استعاذه کند بحق تعالی تا کفایت کند امر او را وباشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردانید او را بر وی صلی الله علیه وآله وسلم وقدرت نداد بر وی که مدلول ان عبادی لیس لک علیهم سلطان است وقول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آنحضرت خواهد بود وقول وی تعالی واما ینسینک الشیطان نسیان غیر نزغ است وصحیح نیست که تمثل ومتصور گردد شیطان بر آنحضرت در صورت ملک وتلبیس کند بر وی نه در اول رسالت ونه بعد از آن سبب الهی که بر اظهار صدق رسول رفته است تقاضای این میکند بلکه معلوم میگردد نبی را علیه السلام که آنکه می آید او را ملک است رسول خدا است یا بعلم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا ببرهانی که ظاهر میگرداند نزد وی وتحقیق این بیان در بدو وحی بیاید وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته

وصل واما قول وی سبحانه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است در وی ومشهور است قول جمهور مفسرین که مراد تمنی اینجا تلاوت است والقای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخواطر واذکار از امور دنیا تا را تا در می آرد بر وی وهم ونسیان را در تلاوت وی یا می در آرد بر افهام سامعان از تحریف وتاویل فاسد چیزیرا که ازاله میکند ومنسوخ میگرداند آنرا الله تعالی وکشف میگرداند التباس واشتباه را ومحکم وثابت می سازد آیات او را کذا فی المواهب اللدنیه وکلام قوم درین مقام بسیار است ودر شفا چیزی از آن آورده واما قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه نوم کرد در وادی لیلة التعریس که این وادی ست که در وادی شیطان ست پس معلوم میگردد

وصل در بیان قول وی سبحانه

از ان تسلط شیطان و وسوسه وی بر آنحضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمحافظت فجر تا فوت نگردد نماز پس آمد شیطان بلال را و خوابانید او را چنانکه تفصیل آن در حدیث لیلة التعریس مذکور است و این نیز بر تقدیریکه قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنبیه باشد بر سبب نوم از صلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب اذن رحیل از وادی و بیان علت ترک صلوة در وی پس نیست اعتراض و اشکال و حاجت بدفع آن والله اعلم بحقیقة الحال و اما قول وی تعالی عبس و تولی ان جاءه الاعمی الایة میگویند که ظاهرش موهم است باثبات ذنب مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که ترش روئی نمود و اعراض کرد از ابن ام مکتوم که اعمی بود و بطلب حق آمده محل تذکر و خشیت بود و بکفار که مستغنی از حق بودند پیش آمد و توجه نمود و التفات کرد پس حقتعالی شکایت کرد و عتاب نمود بران وجهی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است اما اثبات ذنب درینجا توهم محض است نعم صورت عتاب بترک اولی و الیق ظاهر میشود با آنکه اگر حقیقت حال این دو مرد معلوم و مکشوف آنحضرت می شد اختیار میکرد اقبال مر اعمی را و لیکن انچه آنحضرت کرد از تصدی و تلقی که بکفار عین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب و اظهار حرص بر ایمان وی بود که مبعوث و مرغب برای آنست نه معصیت و مخالفت امر دین و انچه قصه خوانده و خبر داده حق سبحانه و عتاب گونه کرد بر حبیب خود و مقصود از ان تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت و حرص بر اسلام باینمقدار و باین مرتبه هم نرسد که بسبب آن اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ و اعلام بس است و ما علی الرسول الا البلاغ و بتحقیق ابن ام مکتوم مستحق تادیب و زجر او بود زیراکه وی اگرچه نمیدید و لیکن مخاطبه آنحضرت بکفار می شنید و شدت اهتمام حضرت نبوت بشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ازدحام در مجلس سبب ایذاء آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل ابن ام مکتوم ذنب و معصیت بود و انچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و آله وسلم طاعت و ادای واجب جای آن بود که در زجر و تادیب ابن ام مکتوم نازل میشد قرآن چنانکه در جهر بقول نزد رسول و نداء او از وراء حجرات نازل شد لیکن بسبب عمی و صدق نیت وی معذورش داشتند و رفق نمودند والله اعلم اما قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم نیز بظاهر موهم است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة والسلام زیراکه عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در لم اذنت لهم استفهام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگرچه برای اظهار رعایت و تسلیه و تسکین عفو تقدیم نمود بر انکار اذن و تقدیم عفو پیش از عتاب بسی عزیز و نادر و مشعر بغایت محبت و اکرام است

ومیگویند آنجماعه که کرد رسول خدا دو چیز که امر کرده نشد بانها اخذ فدا از اسرا و بدر و اذن وی مر منافقانرا پس عتاب کرد
اورا خدا تعالی بران و جوابش آنست که عفا الله اینجا نه آنست که بعد از وقوع ذنب میباشد این عبارتیست
دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مردی بیار خود میگوید وقتی که عظیم میباشد نزد وی عفو کند ترا خدا تعالی
چکار کردی تو در حق من راضی باد حقتعالی از تو چه جواب میگوئی از کلام من عافیت دهد ترا خدا تعالی قیاس
حق مراد نیست غرض ازینکلام مگر زیادت تجمیل و توقیر نیز اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی عفویت و تقدیم
آن بر اظهار عتاب مشعر باینمعنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم
عن صدقة الخیل والرقیق عفو کرد حقتعالی مر شمارا از زکوة اسپ و برده و حال آنکه زکوة در وی از نخست واجب
نشده پس مراد آن است که لازم نیست بر شما و امام قشیری گفته که هر که میگوید که عفو نباشد مگر از ذنب نمی شناسد
موارد کلام عرب را و گفته که معنی عفا الله عنک ای یلزمک ذنب کذا فی المواهب اللدنیه و اما جواب از ثانی که
استفهام برای انکار است ان گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضلست و بعضی گفته اند که حقتعالی رخصت
کرده است اورا در اذن اگر بخواهد و فرموده است فاذا استاذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم پس تفویض
کرده است امر را بوی صلی الله علیه و آله و سلم و مخیر گردانیده است او را بالطریق عموم در مواهب از نفطویه نقل میکند
که گفته است رفته اند جماعه که آنحضرت معاتب است باین آیت و حاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخیر
بود و چون اذن کرد مر ایشانرا اعلام کرد وی سبحانه که اگر اذن نمیکرد مر ایشانرا قعود مینمودند از جهت نفاق ایشان
و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشانرا انتهی و اما قول وی سبحانه و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا
قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات الایة نیز موهم است بوقوع میل در رکون رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم بجانب کفار و وقوع عذاب بروی اشد عذاب ولیکن چون حقتعالی نگاه میدارد اورا ازان و این مجوز وقوع
ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم و این توهم ساقط است زیرا که معنی آنست که اگر تثبیت الهی
و عصمت وی نمی بود نزدیک بودی که میل میکردی بحکم طبیعت باتباع مراد ایشان ولیکن دریافت ترا عصمت
ما و منع کرد که نزدیک ای برکون خصوصا که بوقوع آید از تو و این صریحست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان یا قوت داعی اجابت و خود گذشت که سخن در وقوع معصیت است
شرعا از حضرات انبیا صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی حفظ اوست و عصمت
باطل نمیگرداند اختیار را و ممتنع نمیسازد صدور ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی پس ثابت شد مدعا که

ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند در کون نکرود و در آیت مبالغه است در کمال
تطهیر و تحظیر و تقدیس آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی مراد در آنه تهدید و تشدید و عتاب و تحذیر و هذا
ظاهر اما قول وی تعالی در اساری بدر ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
والله یرید الاخرة الی قوله عظیم این را نیز جمعی بر عتاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اسیران
بدر فدا اختیار کرده باشارت ابوبکر رضی الله عنه نه قتل چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این باجتهاد بود یعنی
آنکه امری از جانب حق سبحانه دران باشد و خطا در اجتهاد در شریعت جائز میدارند ولیکن تقریر وی بران جائز
نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار میکنند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که مسلم در
در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون هزیمت داد خدا تعالی مشرکانرا روز بدر و کشته شدند از ایشان
هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشانرا ابناء اعمام و برادران خویش و قبیله تو اند رای من آنست که بگیری
از ایشان فدیه تا باشد مارا آنچه بگیریم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که هدایت
کند ایشانرا خدا تعالی و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا
که تو چه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من نه رای ابوبکر است رای من آنست که بکش مرا ایشانرا
بفرما تا بکشم فلانرا اشارت کردیم بخویشی که مرا بود و بفرما علی را که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه را
که بکشد فلانرا تا بداند خدا تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مر مشرکانرا پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت
رای ابوبکر را و خوش نیامد او را رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا بخدمت او رفتم دیدم که نشسته است
و ابوبکر نزد اوست و هر دو نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و یار ترا تا من
هم اگر بیابم در خود گریه را بگریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور خود را در گریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم گریه میکنم بجهت آنکه عرض کرده شد بر یاران تو از فدا و بتحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شما نزدیکتر
ازین درخت اشارت کرد در درختی که نزدیک بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض
واثخان اکثار و مبالغه در چیزی کردن و مراد اثخان در قتل و جرح است یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران در دست
وی بیفتند بکشد ایشانرا و مبالغه کند دران تا زائل گردد کفر و کم شوند گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز شوند اهل
آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة میخواهید شما دنیا را که غنیمت و اموال است و میخواهد خدا آخرت را که ثواب

درین اسلام و ثوابی که در آخرت بران مترتب خواهد شد لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و
اگر نمی بود حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر خطا نمی گیرد هر آیینه میرسید شمارا در انچه اخذ کردید و اختیار
نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر نازل می شد بر ما عذاب نجات نمی یافت
از ما مگر عمر رض پس میگویند ایجماعه که درینجا عتاب است بر آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن نمی باشد مگر در ذنب صاحب
مواهب لدنیه میگوید که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بلکه درین بیان چیزیست که مخصوص
گردانیده شده است بدان بر سائر انبیا علیهم الصلوٰة والسلام که نیست این هیچ پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم احلت لی الغنائم انتهی وی خواهد که بگوید که اینحکم در غیر آنحضرت است از انبیا علیه وعلیهم
الصلوٰة والسلام واما آنحضرت را درست است که نکشد و فدا گیرد و در ا از جمله غنائم است و میگویند اما قول وی تعالی
تریدون عرض الدنیا بعضی گفته اند که مراد باین خطاب کسی است که اراده میکند دنیا را و میخرد و متمحض است غرض
او برای غرض دنیا تنها و استکثار میکند از ان و نیست مراد باین آیة آنحضرت و غالب اصحاب وی بلکه روایت کرده شده
است از ضحاک که این آیة نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند مردم بسلب و
جمع غنائم و باز آمدند از قتال تا آنکه ترسید عمر رضی الله عنه که برگردند بر ایشان چنانکه در روز احد واقع شد و نازل
شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الاخرة واما قول وی تعالی لولا کتاب من الله سبق اختلاف کرده اند
مفسران در معنی این آیة بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبقت نمیکرد از من که عذاب نمیکنم هیچ یکی را مگر بعد از نهی
هر آیینه عذاب میکردم شمارا و این دلالت میکند که امر اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان
شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست که مستوجب شده اید شما وی عفو و صفح را عتاب کرده می شد بر غنائم یا مراد آنست
که اگر نمیگذاشت در لوح محفوظ که غنائم حلال است و اینهمه نفی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعل چیزی که حلال است
معصیت نمی باشد و لهذا گفت وی سبحانه در آیة اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم و اصحاب رضی الله عنهم مخیر گردانیده شدند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از
علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب
خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند برین شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده هفتاد
کس چنانکه گفتند اصحابه اختیار کردیم فدا را و گو کشته شوند از ما و بتحقیق واقع شد قتل هفتاد کس از صحابه روز احد
و این دلیل است بر اینکه ایشان نکردند مگر انچه اذن کرده شد بدان پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر

مجبر گردانیده شده اند در فدا و قتل ولیکن قتل و اثخان اصلح بود پس عتاب کرده شد بران وبیان کرده شد ضعف
اختیار فدا و تصویب اختیار اثخان ولیکن عاصی و مذنب نیست هیچ یکی والله اعلم واما قول وی تعالی ولو تقول علینا
بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین میفرماید اگر افترا میکرد محمد بر ما بچیزی در اقوال از پیش
خود هر آئینه میگرفتم جانب یمین او را می بریدیم رگ گردن او را و هلاک می گردانیدم او را کنایه است از عذاب چنانکه
می کنند ملوک بر کسیکه غضب می آرند و این مبالغه است در صدق وی و نگاهداشتن حق تعالی او را از کذب و
افترا ولیکن درین عبارت اظهار سطوت و غلبه ربوبیت است و باوجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله واین نا شی
است از کمال محبت و اهتمام بجمال وی و در حقیقت تعریض ست بمفتریان و کذابان تا هوشیار شوند و اصل
قاعده همان است که سابقا گفته شد که ما را بآن نگاه باید داشت در آنچه در عالم محبی و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد
واما قول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان بعضی گفته اند مراد علم به تفاصیل احکام ایمان و
صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و بتحقیق
بشهرت رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از نبوت توحید میکرد خدا را و دشمن میداشت
اوثان و عبادت آنها را و حج و عمره میکرد و هرگز شراب نخورده و باوجود آن نمیدانست شرائع را که تشریع
نموده است حق تعالی بر بندگان خود و اینست مراد بقول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان و مراد
ایمان بمعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت بایمان و احکام است و بعضی گفته اند که این از باب
حذف مضاف است یعنی ما کنت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد آورد از اعمام و اقارب
و این معنی بعید است از سیاق و سباق حدیث والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **باب چهارم**
در ذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامت
وی در توریت و انجیل و اعتراف علمای اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون
الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر الآیة
ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کتب سابقه بسیار است و خاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة و
مجالس ایشان مصروف بودند بذکر حضرت خاتم الانبیا و چون حق سبحانه ذکر ایشان را بحضرت وی کرده
لاجرم ذکر شریف او را بایشان بطریق اولی کرده باشد من احب شیئا اکثر ذکره و این آیه کریمه اول دلیلیست
بر صدق آنحضرت که خبر میدهد بکتابت احوال و صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم در کتاب یهود و نصاری

باب چهارم در ذکر آنحضرت از کتب سابقه و تعظیم و تبجیل و اخبار برسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و اعتراف علمای اهل کتاب نصب

والزام ایشان بدانکه اگر مطابق واقع نمیبود موجب نفرت وتکذیب ایشان میشد مر آنحضرت را وبحقیقت داناتر
وشناساتر باحوال آنحضرت وصدق نبوت وی از یهود ونصاری کسی نبود که در توریت وانجیل وصف
او را خوانده بودند ودر مدینه بهوای دریافت سعادت ملازمت وی ودیدن نشان علامات ظهور وی صلی
الله علیه وآله وسلم درین بلده نشسته بودند وهمیشه منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله
وسلم بودند وبر انصار که معادات ومخالفت داشتند بعثت وی صلی الله علیه وآله وسلم استفتاح واستنصار
مینمودند ومیگفتند که نزدیک رسیده است که در سایهٔ دولت پیغمبر آخر الزمان دمار از روزگار شما برآریم وپدران ایشان
در وقت گذشتن از عالم وصیت نامهای نوشتند وبه پسران می سپردند ومی گفتند که سلام ما با آنحضرت وی
برسانید وبگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم وبا ایمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
می شناسند این کافران آنحضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بوجود آنها علم یقینی مشهودی دارند
بخلاف پدران که علم بآنها بسماع واخبار است ولیکن چون از تو ظهور کرد سابقهٔ شقاوت ازلی ایشان در کار شد
وبه حسد وعناد تکذیب نمودند وکفر ورزیدند ودیده ودانسته براه کتمان حق رفته تحریف وتغیر کتابت دادند و
بمحبت دنیا وحب ریاست بدرک اسفل خسارت وشقاوت وذلت فرو رفتند وباوجود تحریف دلائل نبوت پیغمبر
ما واعلام شریعت وی صلی الله علیه وآله وسلم در کتاب ایشان لائح وفائح است وگفته اند که نام حضرت
بزبان سریانی مشفح ومشفح بمعنی محمد زیرا که مشفح بزبان ایشان بمعنی حمد است وچون حمد میگویند مر خدا را میگویند
سبحا لا یعنی الحمد لله وچون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد واحوال وصفات وعلامات وامارات نبوت
وی مشرح وزمان بعثت خروج وی متعین بود ودر همان روز که حضرت بمدینه منوره قدوم آورده عبد الله بن سلام
که از احبار واشراف یهود واز اولاد یوسف علیه السلام بود آمد وایمان آورد واز همان روز که خروج آنحضرت را
بمکه شنیده بود منتظر حصول سعادت لقای شریف وی بود مدتی بود که مشتاق لقایت بودم لاجرم روی
ترا دیدم واز جا رفتم وچون بلقاء شریف مشرف شد گفت آنحضرت تو ای ابن سلام عالم اهل یثرب گفت
نعم فرمود سوگند میدهم ترا بخدای که فرستاده است توریت را می یابی تو صفت مرا در کتاب خدا گفت نعم گواهی
میدهم که تو رسول خدائی وخدا ظاهر کننده تست وغالب کننده دین تست بر همه ادیان بدرستی
که وارستی من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده وگفته است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا
ومبشرا ونذیرا بدرستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق وتکذیب ونجات وهلاک ایشان وبشارت دهنده

مطیعانرا بثواب و ترساننده عاصیانرا بعقاب و حرز الامیین و پناه مرامیانرا که مراد بدان عرب اند که اکثر
خط و کتابت ندارند تعلیم و تعلم بدانند و وی صلی الله علیه وآله وسلم پشت و پناه تمامه عالم است تخصیص
بعرب بجهت بعثت وی در ایشان و قرب ایشان از وی باشد و یا بجهت غلو و انهماک اینقوم در جهل
و فسادت و بُعد از مقام علم و هدایت و حرز موضع حصین را گویند که نگاه دارد از آفات و مراد از ان حفظ و
تحصین ایشان است از آفات نفس و غوائل شیطان چنانکه فرمود هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم
یتلو علیهم ایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاه داشت
ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال ما دام که در ایشان بود و قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم وانت
فیهم تتمه کلام عبدالله بن سلام وانت عبدی و رسولی تو بندهٔ خاص منی که هیچکس درین صفت با تو برابر
نیست و فرستادهٔ منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کرده ام ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته
و از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی اینست لست بفظ و لا غلیظ نیستی تو درشت خو و سخت دل
چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و آنکه جای دیگر فرموده واغلظ علیهم
جوابش آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم مجبولست بر طبع کریم خود و امر بتغلیظ محمولست بر معالجه خلق
و اوجه آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان است و امر نسبت بکافران و منافقان ست و هر دو صفت
در ذات وی مودع است الحب لله والبغض لله و فرموده انا الضحوک القتول و در باب اخلاق اشارتی
بآن گذشت و لا سخاب فی الاسواق و نه فریاد برارنده در بازارها که عادت نادانان و غافلان ست یعنی
نرم خواست و بلند نمیکند آواز را و بخلق نمی ورزد بمردم نه در خانه نه در بازارها و لا یجزی بالسیئة السیئة و لیکن
یعفو و یغفر و پاداش نمیدهد بدی را بدی بلکه عفو میکند و در میگذرد و لن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء بان
یقولوا لا اله الا الله و از دنیا نمی برد او را خدا تعالی تا زمانی که راست میگرداند باو دین و کیش کج را بگفتن لا اله
الا الله و اثبات توحید و ازالهٔ شرک قبیح و یفتح به اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا یعنی میکشاید بوی چشمهای کور
را که نمی بینند راه راست را و گوشهای کر را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده در پرده را که نمی فهمند و در نمی یابند
حقیقت حال را و در روایتی این زیاده آمده که فریاد نمیکند در بازار و تزئین نمیکند بفحش و گوینده نیست دروغ
را راست و درست میگردانم او را برای هر صفت جمال جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و میگردانم سکینه و
آهستگی و آرامش را لباس وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و صدق و وفا طبیعت

وی و عفو و معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت
وی و احمد نام وی راه راست نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بوسیله وی بعد از نادانی و بلند
آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از درویشی
و الفت دهم بوی در دلهای مخالف و هواهای پراگنده و امتهای متفرقه را و بگردانم امت او را بهترین امتها از
کعب احبار نیز اینچنین آمده و در روایت دیگر آمده که ابن عباس رضی الله عنهما از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم را در توریت گفت اینچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبد المختار مولده بمکة و مهاجره
بالمدینة و ملکه بالشام لا فظ و لا غلیظ و لا سخاب بالاسواق و لا یجزی بالسیئة و لیکن یعفو و یغفر و درین روایت
مدح امت مرحومه وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است که فرموده امت وی شکر گذاران باشند در غم و
شادی و خوشی و ناخوشی و تکبیر گویند در هر بلندی و حمد گویند در هر پستی رعایت میکنند آفتاب را برای نماز
و چون در رسد وقت نماز می کنند اگر چه در خاک روبه باشند ازار بندند بر نصف ساقهای خود و وضو کنند
با طراف اعضای خود منادی یعنی موذن ایشان ندا می کند در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای ایشان
در قتال و در نماز یکسان باشند ایشانرا در شب زمزمه باشد چون زمزمه زنبوران مراد زمزمها و راد شب است
و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون نزول کرد بر موسی توریت
و خواند آنرا یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم در الواح امتی را که ایشان آخرند و سابق یعنی
آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان وی بار دابر بدعای ایشان انجیلهای ایشان
در سینهای ایشانست می خوانند آنرا از بر میخورند غنائم را می گردانند صدقات را در شکمهای خود و این از خواص
این امت است که آسان کرده شد کار بر ایشان و حلال شد بر ایشان غنائم و صدقات برخلاف امم سابق
و چون قصد میکند یکی از ایشان بدی را و نمی کند آنرا نوشته نمی شود بر وی و چون میکند بدی را نوشته می شود
یک بدی و چون میکند نیکی را نوشته میشود ده نیکی و داده می شود مر ایشانرا علم اول و آخر و می کشند ایشان مسیح
دجال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت قریب بهفتاد صفت ازین امت که در
آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا بگردان او را امت من فرمان آمد که یا موسی آن امت را امت تو چگونه
گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا امت محمد پس داده شد موسی را نزد این کلام این
دو خصلت که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس گفت

موسی علیه السلام خداوندا راضی شدم بدان و ابونعیم از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که وی نزد کعب احبار گفت که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی امت وی و دیده شد مر هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود با وی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بود مر هر موی او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان او را دو نور پس گفت کعب و وی در نیافت که آنمرد خبر از منام خود میدهد ترا که تحدیث و خبر کرده است ایمرد باین حدیث گفت سوگند بخدا که دیدت خدا جزوی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست این صفت محمد و امت او و صفت انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا و گویا که در تورات خوانده تو آنرا

وصل اخبار درسبق علم یهود بصدق و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور اینکار مگر کسانی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد بیشمار است همیشه ذکر آنحضرت را در تورات درس میگفتند و تکرار میکردند و اولاد خود را تعلیم می نمودند و حلیه شریف او را بیان میکردند و خروج او و بعث او را تعیین می ساختند و می گفتند که خروج او از مکه و هجرت بمدینه خواهد بود و چون مبعوث شد براه حسد و عناد رفته گفتند که این نه آنکس است که ما خبر میدادیم از وی و در صفات شریف وی تحریف مینمودند و با وجود تحریف و تغییر دلائل و شواهد آن در تورات لائح و واضح بود ابو عامر راهب شخصی بود از اوس هیچکس از اوس و خزرج وصاف تر از وی مر آنحضرت را نبود مؤالفت و مصاحبت مینمود با یهود مدینه و می پرسید ایشانرا از دین و خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه وآله وسلم و میگفتند که این دار هجرت اوست پس از آن نزد یهود تیما رفت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصارا را ایشان نیز خبر دادند بصفت آنحضرت پس بیرون آمد ابو عامر و ترهب نمود و پلاس پوشید و میگفت من بملت حنیفه و دین ابراهیم ام و منتظر خروج پیغمبر آخر زمانم و این ابو عامر مخذول از جهیان نیز صفات و مشخصات آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظهور کرد بر حال خود ماند و بغی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده تو فرمود مبعوث شده ام بملت حنیفه گفت نه بلکه خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بیضا و نقی و صاف و پاک چه شد ای ابو عامر آن اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکردند او را یهود فرمود آنحضرت دروغ میگوئی تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت بمیراناد خدای تعالی دروغگو را وحید طرید غریب پس از آن رجوع کرد ابو عامر بمکه و متابعت کرد دین قریش را و ترک کرد دین

وصل اخبار درسبق علم یهود

و ترهیب را که پیش ازین داشت بعد از ان ملحق شد بشام و مرد طرید غریب وحید بدعای آنحضرت که کرده بود ازینجا معلوم میشود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق و هدایت نباشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و پسر ابن ابی عامر حنظله که او را غسیل الملائکه گویند بملازمت آنحضرت آمد و ایمان آورد و از سادات صحابه شد و قصه تسمیه او بغسیل مشهور است ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که وی نو کدخدا بود و ملکه تازه تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب کفار در روز احد شنید بطاقت شد فرصت غسل جنابت نیافته بیرون آمد و برفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل میدهند و فرمود حقیقت حال حنظله چیست و بچه سبب او را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود مگر جنب بود و بروید از زن او بپرسید او را از زن حقیقت حال را عرض کرد و ازینجاست که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرمایند و امام شافعی و صاحبیه با وی خلاف دارند و میگویند غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نشود و امام این قصه حنظله را دلیل می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در بعضی روایات آمده مگر جنب بود اول دلیلست بران اکنون اخباری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم وغیره در صفت آنحضرت آمده است نقل کنم **وصل** پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات و احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دران کتب در اثبات اینمدعا حاجت بدلیل نخواهد بود ولیکن ایراد آن برای الزام و افحام این کافران معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین میگردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغیر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در ادای این امانت کردند آمده است که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابان شد از ساعیر و آشکارا شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور سینین گویند که تجلی کرد حق سبحانه بروی و کلام کرد بموسی علیه السلام و ظاهر شد دروی نبوت او و نازل شد بروی انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه که در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی شد و آن سه کوه است یکی ابوقبیس که مکه در زیر آن آبادان ست و در مقابل آن قیقعانست تا بطن وادی و در شرقی آن که متصل قیقعانست شعب بنی هاشم و در وی مولد آنحضرت است بقول مشهور و ابن قتیبه که از علما است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که درینجا هیچ غموضی و خفائی نیست برکسیکه تدبر و تامل کند در آن زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است بر موسی

وصل در اخبار تورات و انجیل و غیره

علیه السلام

علیه السلام بطور سینا و اشراق وی تعالی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی و وی علیه السلام سکونت میکرد در ساعیر
بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و بایجهت تسمیه کرده شد تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت شد که مراد از اشراق
حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد بر عیسی همچنین ثابت است که استعلان او از جبال فاران بانزال قرآن باشد
بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین و اهل کتاب در آنکه فاران مکه است
و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است و دور نیست آن از افک و افترا ایشان گوئیم آیا نیست در توریت که ابراهیم
ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران و گوئیم راه نمائید دیگر ما را بر موضعی دیگر که آشکارا شد خدا تعالی از وی و
نام وی فاران است و به پیغمبری که فرستاد او را خدا تعالی کتابی را بعد از مسیح و بنمائید ما را دینی که ظاهر و منکشف
شد و آشکارا گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا میدانید که آشکارا و فاش شد دینی در مشارق و مغارب
مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت بموسی علیه السلام
در سفر خامس که پروردگار تو پیدا میکند و بر پای میدارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو و در روایتی از
برادران ایشان میگردانم کلام خود را در دهان وی پس میگوید مر ایشان را هر چیز که امر کنم او را و هر که اطاعت نکند
چیزی را که تکلم میکند وی انتقام میکشم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه وآله
وسلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابنا اسحق اند و برادران ایشان ابنا اسمعیل و اگر این نبی موعود
از ابنا اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان میشود نه از برادران ایشان و اگر گویند بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل اند
پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر دروغ میگردانید شما توریت را زیرا که مذکور است در توریت
که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل موسی قائم نمیشود در بنی اسرائیل
هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود کفو موسی و مثل
وی بلکه خادم او بود در حیات او و موکد و موید دعوت او و بعد از وفات او پس متعین شد که مراد باین نبی موعود
محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که کفو و مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی بمعجزه و تشریع احکام
و اجرای نسخ بر شرائع سابقه و خود چندین دلائل باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر زمان ست محمد صلی الله علیه وآله
وسلم که در ان شک و شبه را مجال نیست و گفته اند که قول او که فرمود می نهم کلام خود را در دهان وی واضحست که
مقصود بآن محمد است صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که معنی این آنست که وحی میکنم بسوی او بکلام خود و نطق میکند بوی
چنانکه شنیده و فرمود نمیفرستم بسوی او صحف و الواح زیرا که امی است نمیخواند مکتوب را وصل اما در انجیل از

وصل در انجیل از بعض نسخ [illegible] والله اعلم

انچه ذکر کرده است این طفریل که گفته است یوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح می آرد که گفت من
طلب میکنم از پدر خود که بدهد شمارا فارقلیط دیگر را که ثابت ماند با شما تا ابد وی روح حق است و تعلیم میکند شمارا هر چیز
وگفت پسر رونده است کنایت کرد از ذات خود می آید بعد از وی فارقلیط زنده میگرداند برای شما اسرار را و تفسیر
میکند هر چیز را و گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او و من می آرم برای شما امثال را و وی
می آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قرآن است که محتمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب دیگر و فارقلیط که
طاقت ندارند اهل عالم که بکشند او را اگر اجابت می کنید و دوست میدارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من طلب
میکنم پدر خود را که بدهد شمارا فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر و آن تصریحیست بآنکه خدا تعالی میفرستد بسوی
ایشان کسی را که قائم میشود در تبلیغ رسالت پروردگار وی و سیاست خلق بتمام وی و میباشد شریعت وی
باقی و مخلد الدهر آیا هست اینچنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اختلاف کرده اند نصاری
در تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند بمعنی حامد است و بعضی گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشانرا در معنی
مخلص پس رسولی است که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیرا که هر نبی خلاص کننده امت
است از کفر و شاهد است مراین معنی را قول مسیح در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون
ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم است و وی سوال کرده است پدر را که بدهد ایشانرا
فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند براین که اول یکفارقلیط گذشته تا فارقلیط دیگری آید و
اگر تنزل کنم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است باحمد ازین گفت این طفر در انجیل
انچه ترجمه کرده اند آنرا چیزیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا که گفته است که این کلامی
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر منست که فرستاده است مرا باینکلام برای شما اما فارقلیط که
روح القدس که میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شمارا هر چیز و وی ذکر میکند و پند میدهد شمارا چنانکه
گفته ام من آنرا برای شما پس آیا هست بیانی واضح تر ازین که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی
نخداست و وی تعلیم میکند خلق را هر چیز و تذکیر میکند ایشانرا و اما اطلاق پدر این لفظیست محرف ال بهدها
آشنا نیست استعمال آن نزد اهل کتابین و اشارت است به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعظیم است
که خطاب میکنند بوی متعلم معلم را که استمداد میکنند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را
بابا روحانیه و همیشه بودند بنی اسرائیل و بنو عیص که میگفتند نحن ابناء الله از جهت سوء فهم ایشان از خدا و اما

قول وی میفرستد او را پدر من بنام من اشارت است بشهادت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مر او را بصدق
ورسالت و بانچه متضمن است قرآن از مدح وی و تنزیه وی از انچه افترا کرده شده است در یهودی و در ترجمه دیگر از
انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط تا نمیروم من و وقتیکه بیاید فارقلیط توبیخ و تشدید میکند عالم را بر
تخطیه و نمیگوید وی از پیش نفس خود چیزیکه شنیده میشود از وی و کلام میکند ایشان را بدان و سیاست میکند ایشان را
بحق و خبر میدهد ایشان را بحوادث و در روایت دیگر آمده میگوید وی از پیش نفس خود بلکه تکلم میکند بهرچه می شنود یعنی از خدا
که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و
گفته است که وی تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان او و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه محمد صلی الله
علیه وآله وسلم کرده زیرا که وصف کرده است او را برسالت و پاک گردانیده او را از انچه نسبت کرده اند بایشان امهات او
و اینهمه صفات محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ کرده است علماء
بنی اسرائیل را بر کتمان حق و تحریف کلم از مواضعش و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث و بغیوب
غیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد بعیسی که تصدیق کن بمحمد و ایمان آر بوی و بفرما امت
خود را که هر کس از ایشان چون ادراک زمان وی کند ایمان آرد بوی ای پسر بکر بتول بدانکه اگر نه محمد بودی آدم را
و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر عرش نوشتم لا اله الا
الله محمد رسول الله ساکن شد در مواهب لدنیه از بیهقی از ابن عباس رض آورده که چون جارود که نصرانی بود بملازمت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده اسلام آورد گفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق بتحقیق یافتم وصف
ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است بتو ابن بتول و بیهقی در دلائل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن
العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم من و مردی دیگر بسوی هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام
و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل شبی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد مر صندوقی عظیم
را زر اندود و در وی خانهای صغیر بود و هر خانه را بابی صغیر پس بگشاد آن صندوق را و برآورد حریر پاره
سیاه را و بگسترد و در وی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سرین و دراز گردن و در اگیسوها است بافته بهترین
خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم امانمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس
از ان گشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پاره سیاه و در وی پیکر سفید سرخ چشم سطبر سر حسن اللحیة گفت می شناسید
این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بگشاد دری دیگر و بیرون آورد حریر پاره و در وی پیکری

سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله
علیه وآله وسلم پس گریه کردم وبرخاست هرقل ونشست وگفت آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو
دیدی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در آن صورت بیشتر گفت والله این آخر نبوت است ولیکن من شتابی
کردم تا دریابم آنچه نزد شماست از علم ودرین صندوق صورتهای پیغمبرانست ابراهیم وموسی وعیسی وسلیمان و
غیرهم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام درخواست از خدا که بنماید او را انبیارا
از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی وبود نزد اینها در خزینهٔ آدم در مغرب شمس پس بیرون
آورد آنها ذو القرنین از مغرب شمس وسپرد بدانیال واما در زبور چهل وچهارم آمده که حق تعالی خطاب به پیغمبر آخر الزمان
کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فائض شد نعمت دنیا وآخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله لک
الی الابد برای این برکت داد خدا تعالی مر ترا تا ابد فی الصراح فیض فاش شدن خبر وبسیار شدن آب ولبالب شدن
زود وریختن آب حدیث مستفیض ای منتشر وفیاض جوانمرد وبسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمایل
کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بندکار نیکو ساز برهم زن کارها جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخلة جبارة ای
عظیمة فان شرائعک وسننک مقرونة بهیبة یمینک پس بدرستی شریعتها وحکمتهای تو پیوسته است ببزرگی وترس
دست راست تو وسهامک مسنونة وتیرهای تو تیز کرده شده است وجمیع الامم یخرون تحتک وجمیع امتها تمام بر روی
می افتند زیر تو مراد باین زبور محمد است صلی الله علیه وآله وسلم ونعتی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی ست
که میگوید وی وکتابیست که فرود فرستاده شده است بروی وسنتی که نموده وساخته است وی ودر کلام قول وی
تقلد سیفک دلالتست که وی نبی عربی است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حمایل میکنند سیف را
در گردنهای خود ودر قول وی فان شرائعک وسننک نص صریحست که وی صاحب شریعت وسنت است
ووی بر پای می شود بسیف خود وجبر میکند خلق را بالسیف بر حق وبرمیگرداند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه
وآله وسلم ونیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی وتقدس یا رب بفرست پیدا
کنندهٔ سنت را تا بدانند مردم که مسیح بشرست واین اخبار از حال مسیح ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم پیش از
وجود ایشان است ومراد آنست که خداوندا محمد را بفرست تا مردم را بداند وبخواند با آنکه مسیح بشرست نه اله دانست
داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد ونیز آمده است در ذکر داود مر آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم که خدا تعالی برگزیده است مر او را براستی ودرستی در کردار وگفتار وبرگزیده است مر او را وامت

او را داده است و او را نصرت عو داده ایشان را کرامت تسبیح میکنند او را در خوابگاه خود و تکبیر میگویند باوازهای
بلند در دست ایشان شمشیرهاست تیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمی کنند او را بند میکنند ملوک آن امتها
را بقیدها و اشراف ایشان را بغلها و در زبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانیده است از صیهون که
مراد بآن مکه است تاج مرصع محمود مراد بتاج ریاست و امت داشته و محمود و محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در زبور
دیگر آمده است که وی مالک میشود و وجود میکند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزائر
پیش او و برزانوهای خود می ایستند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلسا و خواص خود و سجده میکنند
و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند او را امت بفرمانبرداری و گردن نهادن خلاص میگردانند و مگین ستمدیده را از
کسی که قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکنند بضعفا و مساکین و درود فرستاده
میشود بروی و دعا کرده میشود در هر وقت و همیشه میماند ذکر وی تا ابد **وصل** همچنانکه در کتب ثلاثه توریت
و انجیل و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور و مزبور است در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و
مذکور است حتی در صحیفهٔ آدم ابو الانبیاء سلام الله علیهم نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد بوی
که منم خداوند مکه و اهل آن همسایهای من اند و زایران خانه کعبه و رسیدگان بآن مهمان من اند و در کنف عنایت و
حمایت و سایه و حفظ و رعایت من اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه گروه ژولیده
موی غبار آلوده آواز بر آرنده بتکبیر و لبیک گویان و اشک از چشم ریزان هر کس که بزیارت آنخانه بیاید و مقصود
جز زیادت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مرا زیارت کرده مهمان من گشت سزاوار
و لائق بکرم من آنست که او را اکرام کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را به پیغمبری بسپارم از فرزندان تو که او را ابراهیم
گویند قواعد آنخانه باو بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمهٔ زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرمت آنرا
بمیراث بر وی دهم و مشاعر آنرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا یاد دارند و قصد آنخانه کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه وآله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و وی را از ساکنان
و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با جماعهٔ
ژولیده موی غبار آلوده و فا کننده بنذر روی آرنده پروردگارم و در صحف ابراهیم آمده که ای ابراهیم دعای تو در
شان اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم بروی و نسل وی برکات فائض گردانیدم و از وی میسری بوجود می آرم معظم
و مکرم که نام وی محمد باشد و برداشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حبقوق که پیغمبری بود معلم

دانیال پیغمبر علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من الیمن و التقدیس من جبال فاران و امتلاءت الارض
من تحمید احمد و تقدیسه و ملک ارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشفت السماء من بهاء محمد و امتلأت الارض من
حمده و آمده تضی موزه الارض و یحمل خیله فی البحر و نیز در کلام حیقوق آمد که ستنزع فی قسیک اغراقا و ترتوی
السهام بامرک یا محمد ارتواء و این عبارت کنایت است از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است
باکمال و اتمام کار دین و ملت در عهد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقولست
از وهب بن منبه که گفت خوانده‌ام در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورم بعزت و جلال خود
که فرود فرستادم بر جبال عرب نوری که پر کند ما بین مشرق و مغرب و پدید آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی
امی را که بوی ایمان آرند شمار ستارهای آسمان و شمار زمین همه ایمان آرند بربوبیت من و رسالت وی برآیند
از ملتهای پدران خود و بگریزند از آن گفت موسی علیه السلام پاکی تو خدایا و پاکست اسماء تو بتحقیق گرامی داشتی
تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام می کشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب
میگردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را که مخالفت کند شریعت او را بعدل تربیت کرده‌ام او را
و برای عدل و داد بیرون آورده‌ام او را بعزت من که برسانم بوی اسمها را از آتش آغاز کرده‌ام بنیاد با براهیم
و ختم کرده‌ام بمحمد پس کسیکه دریابد او را و ایمان نیارد بوی و در نیاید در شریعت وی پس از وی خداء بیزار است
وصل در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حقتعالی میگوید که بنده دوست داشته شده
نزد من که شاد است بوی نفس من بنده مختار من خرسندی نفس من افاضه میکنم بروی روح خود را و فرود میفرستم
بروی وحی خود را پس ظاهر میشود بر امتها عدل او خنده نمیکند و شنیده نمیشود آواز او در بازارها می گشاید چشمهای
کور را و می شنواند گوشهای کر را و زنده میگرداند دلهای مرده را و بدهم او را آنچه هیچکس را نداده‌ام احمد که حمد میگوید خدا را
حمدی تازه و تو ضعیف گردانیده نمیشود و مغلوب ساخته نمیشود وی میل نمیکند بهوای نفس و خوار نمیدارد صالحان
که مانند کلک ضعیفند قوی میگرداند صدیقان را و وی رکن متواضعان است و وی نور خداست که هر گز فرو نشنیند
ثابت میشود بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و بتوریت وی منقاد میشود جن و انس و مراد بتوریت اینجا
کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام که عظیم
گردانیده‌ام و قوی گردانیدم ترا بحق و گردانیده‌ام ترا نور امتها تا بگشای چشم کوران را و برهانی اسیران نفس و هوا
را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی برخیز و نظر کن و خبر ده با نچه می بینی

وصل در صحف شعیا

پس برخاستم و دیدم دو سوار را که پیش می آیند یکی بر حمار و دیگری بر جمل میگوید یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان
وی که تراشیده شده اند ابن قتیبه که از علمای امت متتبع و متفحص و متصفح کتب سابقه سماویه است میگوید مراد
بصاحب حمار مسیح بن مریم است باتفاق بیان و نصاری پس چرا مراد بصاحب جمل محمد نباشد صلی الله علیه وآله و
سلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بر دست اوست صلی الله علیه وآله وسلم نه بر دست مسیح و همیشه در اقلیم بابل
ملوک بوده اند که عبادت میکردند تا بزا از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت بر کوب جمل مشهور تر است که از مسیح بر کوب
حمار و در کتاب شعیا آمده است که پر میکنند بادیها و شهرها را از قصور آل قیدار و تسبیح میکنند و از بالای کوه ها ندا
میکنند و ایشانند که میگردانند برای حق سبحانه کرامت و پراگنده می کنند تسبیح او را و در بحر و بر و صفیر میزنند از
اقاصی ارض و شتابی می آیند و میگویند یا بهای خود چنانکه میگویند کلکارکل را بیا بیا مراد آمدن برای حجت و
و شتافتن ایشان برای آن و بانگ بر آوردن تلبیه و رحل کردن و طواف و گفت ابن قتیبه بنو قیدار عرب اند
زیرا که قیدار پسر اسمعیل علیه السلام باجماع مردم و گفت ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر مکه و بیت و حجر اسود است
که استلام میکنند او را گفت شعیا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باشید من پناه کننده ام بصیهون که نام مکه است
بیت خود را و در زاویه وی حجر است که کرامت کرده میشود و بوسه داده می شود او را و گفت پروردگار تعالی مکه را شاد
شو ای عاقر و نطق کن بتسبیح که اهل تو بیشتر باشند از اهل من و مراد باهل خود اهل بیت مقدس را داشته باشد از
بنی اسرائیل و حاج و عمار یکه بیشتر باشند از انها و تشبیه کرد مکه را بزن نازائیده که نبود در وی نخست مگر اسمعیل علیه
السلام و نازل نشد بر وی کتاب بخلاف بیت المقدس که از انبیا در ان بسیار بودند و مهبط وحی بود و نیز در کتاب
شعیا آمده که حق تعالی بمکه گفت سوگند خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق نکنم
اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جبال
همه از جای خود در روند و قلعها پست شوند و نعمت من از تو زائل نگردد ای سکینه آگاه باش بنا می کنم بحصن
سنگهای ترا و می آرایم بجواهر و مکلل میکنم بلآلی سقف ترا و بزبرجد درهای ترا و دور میباشی از ظلم و مترس از
ضعف بر سلاحی که صنعت کند صانعی عمل نمیکند در تو برخیز و روشن شو که نزدیک رسیده است نور تو و وقار
خدا بر تو بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین ذکر کرده حرم را که گرگ و بز یکجا
بچرند و راه های او آبهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و بالجمله صفات آنحضرت و احوال شریف
وی صلی الله علیه وآله وسلم در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در ان خفای و اشتباهی باشد غیر آنکه اعدا

ودین نام شریف او را تغییر و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون وصلی الله علی سید الاولین والآخرین وخاتم الانبیاء
والمرسلین وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین **وصل** مجملا معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله
الله علیه وآله وسلم در کتب سابقه سماویه مذکور ومسطور است واهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی حاصل
بود و بحسد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه استنکاف واستبعاد و ارتداد رفته تحریف وتغییر وتبدیل دادند
واگر اینجا بعضی حکایات وروایات که متضمن بر تبیین وتفصیل آنست آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد
اهل دعت وکسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب مزید علم ویقین ارباب دین وذوق ونشاط
محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین از سر آن نتوانست گذشت
که هرچه میرود سخن دوست خوشتر است * ابوسعید خدری از پدر خود مالک بن سنان که از شهدا احد است
می آرد که گفت آمدم بنی عبدالاشهل را روزی تا بنشینیم با ایشان و خدمت کنم و بودیم ما دران ایام صلح
کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که میگوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است
بیرون می آید از حرم واین بلده یعنی مدینه هجرتگاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب میکنم
از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که میگوید نه تنها یوشع میگوید این سخن را تمام یهود یثرب میگویند
این سخن پس بیرون آمدم تا رفتم بر بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله و
سلم گفت زبیر بن باطا که از روسای یهود بود بتحقیق طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمیکند مگر بخروج
پیغمبر و ظهور وی و گفت باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این بلده مهاجر اوست ابوسعید خدری میگوید
که چون قدوم آورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را باین حکایت فرمود اگر
اسلام می آورد زبیر و یاران او از روسای یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند واز قتاده آمده
که بودند یهود که استفتاح میکردند بر کفار عرب ومیگفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در توریت
تا عذاب کند ایشانرا و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل و چون
مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند واز مغیره بن شعبه آمده که وی در آمد بر مقوقس و وی
گفت مرا او را که محمد نبی مرسلست و اگر میرسید قبط وروم را متابعت میکردند مرا او را گفت مغیره پس از آن اقامت
کردم با سکندریه و نگذاشتم هیچ کنیسه مگر آنکه در آمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط وروم از آنچه می یابند

ایشان از وصف محمد صلی الله علیه وآله وسلم دبود در انجا اسقفی که بزرگترین ایشان بود می آوردند نزد وی
بیاران خود را پس در عامی کرد ایشان او گفتم مراو را خبر ده مرا آیا باقیمانده است هیچ یکی از انبیا که بیرون نیامده است
گفت نعم وی آخر انبیاست نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ یکی و وی نبی است که بتحقیق امر کرده
ما را عیسی باتباع وی و وی نبی عربی امی است نام او احمد نه دراز است نه کوتاه در دو چشم او سرخی است
نیست ابیض و نه ادم انبوه است موی او می پوشد جامهای درشت را و کفایت میکند بهرچه می یابد از طعام
شمشیر او بر شانه او ست باک ندارد از هر که پیش آید او را مباشرت میکند قتال را بذات خود و با وی اصحاب وی که
فدا میکنند خود را بروی دوست میدارند او را سخت تر از پدران و پسران خود و بیرون می آید از زمینی که در وی
درخت سلم است و از حرمی بیرون می آید و بحرم دیگر هجرت می نماید و هجرت می کند بزمین شور خرما زار و می پوشد
ازار بر وسط ساق خود و می شوید اطراف اعضا را و مخصوص میباشد بصفاتی که نبود انبیا را مبعوث شد هر نبی
بقوم خود و مبعوث میگردد وی بتمامهٔ عالم و گردانیده میشود او را تمامه زمین مسجد و طهور هر جا که وقت نماز در آید
تیمم میکند و نماز میگذارد چون باز آمد مغیره ازین سفر و اسلام آورد خبر داد آنحضرت را و اصحاب وی را بانچه شنید
روایت است از سعید بن زید که برآمد پدر او زید بن عمرو در طلب دین پس آمد نزد راهبی که در موصل بود گفت مر
زید را از کجا می آئی گفت از بیت ابراهیم گفت چه میطلبی گفت دین میطلبم گفت برگرد نزدیک ست که ظاهر
گردد آنچه تو میطلبی در زمین تو و ابن زید بن عمرو بن نفیل را موحد جاهلیت گویند و از ذبائح مشرکان نمیخورد
توریت را بر قوم می خواند و در صحیح بخاری ذکر او هست و از ابن مسعود آمده که خدا تعالی برانگیخت پیغمبر خود را از
برای در آوردن مردی در بهشت و قصه اش آنست که آنحضرت در آمد روزی در کنیسه و دید یهودی را که میخواندند
توریت را بر قوم خود و چون رسیدند بر صفت نبی آخر الزمان خاموش شدند و باز ماندند از خواندن و در گوشه
بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندید از خواندن گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بذکر نبی آخر الزمان پس
باز ماندند از آن پس عزید آن بیمار بر مثال کودک که می آمد و گرفت توریت را و بخواند صفت آنحضرت را و گفت
این صفت تست اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله بر همین کلمه جان داد پس گفت آنحضرت اصحاب
خود را تجهیز کنید برادر خود را و از ابن عباس آمده که گفت چون قدوم آورد تبع مدینه را گفت من خراب میکنم
این بلده را و گویند که اهل مدینه کشته بودند پسر تبع را بر سم و غا و بد عهدی پس گفت سامول یهودی و
بود در ان ایام اعلم یهود ایها الملک این بلده است که میباشد بسوی وی هجرت پیغمبری از بنی اسمعیل مولد

مولد او بمکه است و اسم او احمد و این دار هجرت اوست و قبر شریف او هم درینجا خواهد بود پس برگشت تبع بیمن
و محمد بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد پیروی چهار صد از علمای
توریت بوده اند که ترک مرافقت وی گفته عقد موافقت بر اقامت مدینه بآرزوی ادراک سعادت صحبت
نبی آخر الزمان بربستند و تبع برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید و اموال جزیله داده و کتابی نوشت
که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از انجمله این ابیات است **شعر** شهدت علی احمد انه * رسول من
الله باری النسم * فلو مد عمری الی عمره * لکنت وزیرا له و ابن عم * و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین
علما سپرده تفویض نموده وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بخدمت وی برساند والا به اولاد
او اولاد اولاد او تا بوی برسد و سرای برای خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانه ابو ایوب
انصاری که آن سرور در وقت قدوم مدینه مطهره نزول فرمود و دران سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطا که
اعظم یهود بود گفت من کتابی دارم که پدر من مهر کرده است آنرا و در وی ذکر احمد و وی پیغمبری است که بیرون آید
بارض قرظ صفت او چنین است پس تحدیث کرد بآن بعد از پدرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و چون شنید که برآمده است آنحضرت بمکه محو کرد آن کتاب را و پوشید شان نبی و صفت او را
صلی الله علیه و آله و سلم و بودند یهود قریظه و نضیر و فدک و خیبر که می یافتند صفت آنحضرت را نزد خود پیش از آنکه
مبعوث شود و میگفتند دار هجرت او مدینه است و چون متولد شد آنحضرت گفتند که زائیده شد احمد امشب و طلوع
کرد کوکب ولادت او و چون مبعوث شد کافر شدند و منع نکرد ایشانرا از ایمان مگر بغی و حسد و عناد و از هشام
بن عروه از پدرش از عائشه روایت است که گفت ساکن شد یهودی بمکه که میفروخت تجارت خود را پس چون
شب ولادت آنحضرت بود گفته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی بوجود
آمده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید انچه من میگویم زائیده شده است امشب پیغمبر
این امت احمد میان دو شانه او علامتی است که در وی مویهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود و حالانکه
تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بمنازل خود پرسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده است
مر عبد الله بن عبد المطلب را امشب پسری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده
در میان ما مولودی گفت بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفت بریدم را بسوی او پس بردند او را نزد آمنه
و بیرون آورد آنحضرت را پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او و مدهوش افتاد پس با فاقت آمد گفتند چه شد

ترا دادی بتو گفت رفت نبوت بنی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست ایشان و این مولودی است که می کشد
ایشانرا و هلاک میکند احبار ایشانرا یافتند عرب نبوت را شاد باشید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا سوگند
غلبه و سطوت شود مر شمارا که برآید از مشرق بسوی مغرب هر آن و مر این حکایت را تتمه ایست که بیاید در ذکر ولادت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از ابوهریره روایت است که آمد آنحضرت بیت مدارس را و فرمود بیرون آرید
بسوی من آنرا که داناتر است میان شما پس آوردند عبدالله بن سوریا را پس خلوت کرد با وی رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین تو و به نعمتی که داده است بنی اسرائیل را و خورانیده است ایشانرا من و
سلوی و سایه کرده ایشانرا بغمام که من رسول خدا ام گفت اللهم نعم من و قوم من همه میشناسند آنچه من میشناسم و صفت
تو و نعت تو مبین و مسطور است در توریت ولیکن این قوم حسد میکنند ترا و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمیشوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را امید دارم
که متابعت کنند ترا و اسلام آرند و من نیز مسلمان شوم و از طلحه بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت
حاضر شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را در صومعه اش میگوید بپرسید اهل موسم را
آیا هست در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است بمکه احمد گفتم کیست
احمد گفت ابن عبدالمطلب این ایام است که بیرون می آید وی دران و وی آخر انبیاست و مخرج او از حرم است
و مهاجر وی خرمازار و سنگستان و شوره زمین یثرب گفت طلحه پس او فتاد در دل من قول راهب و برآمدم و قدوم
آوردم بمکه و پرسیدم آیا هیچ حادثه سانح شده گفتند نعم محمد بن عبدالله دعوی نبوت کرده است و متابعت کرده
او را ابن ابی قحافه پس آمدم بر ابوبکر و خبر دادم مر او را بقول راهب و گفتم آیا متابعت کرده تو او را گفت نعم پس
برد ابوبکر طلحه را نزد آنحضرت و متابعت کرد و از جبیر بن مطعم آمده که گفت که هنگامیکه فرستاد حقتعالی پیغمبر خود را
و هویدا شد امر او بمکه و بیرون آمدم من بجانب شام و چون ببصری رسیدم جماعه از نصاری آمدند و گفتند مرا از
حرمی تو گفتم نعم گفتند پس میشناسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتم می شناسم
پس گرفتند دست مرا پس در آوردند مرا در دیری که ایشانرا بود و در وی صور و تماثیل گفتند نظر کن آیا می بینی درین
صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را درین صورتها
پس در آوردند مرا در دیری بزرگتر از آن دیر و در وی نیز صور و تماثیل اند بیشتر از دیر نخست پس گفتند نگاه کن آیا می
بینی صورت مبارک او را درینها پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه وآله

وسلم وصورت وصفت ابوبکر را رضی الله عنه وی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفتند شناختی صفت اورا
گفتم نعم پس گفتم خبر دهیم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم گواهی
میدهیم که او اوست گفتند می شناسی اینکس را که زانوی مبارک او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که این
یار اوست وخلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را قریش گفتند والله نمی توانند کشت او را والله وی
پیغمبر آخر زمان است غالب میگرداند او را خدا تعالی بر همه صلی الله علیه وآله وسلم واز صفیه بنت حیی بن اخطب یهودی
که از امهات المؤمنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونزول کرد بقبا رفت پدر
من حیی بن اخطب وعم من ابویاسر بن اخطب نزد آنحضرت پگاه در تاریکی شب باز نیامدند تا در آمد وقت شام شب
چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که بثقل وکسل وغم واندوه که بالاتر از آن متصور نباشد در آمده در خانه افتادند ومن
محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بعادت مألوف پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم واندوه شکسته شده و
محزون بودند که ایشان را فرصت وطاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد در اثنای این حال عم من از پدر
من پرسید اهو هو اما این مرد همان پیغمبر آخر الزمان است که نعت وی در توریت خوانده ایم پس پدر ما با عم میگوید نعم والله
هو هو آری او اوست گفت بیقین میدانی که اوست گفت نعم والله بیقین میدانم که اوست گفت در نفس خود نسبت
بوی چه مییابی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام در عداوت او می کوشم پس هر دو شقی ازلی بعداوت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگرفتار وبال ونکال ابدی گشتند نعوذ بالله من ذلک وبعضی ازین اشقیا حیله
نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی ومتانت صیانت حیات فانی ساخته بدرک اسفل فرو رفتند وبعضی دیگر از
علما واحبار یهود که سابقه رحمت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بود خود بدین اسلام مبادرت
نموده احراز دولت وسعادت نمودند چنانکه عبد الله بن سلام وامثال وی رضی الله عنهم ومخیریق که حبر عالم کثیر المال
وتجمل بسیار داشت وصفت آنحضرت را میشناخت غالب بود وهمیشه بر آن بود وچون روز احد شد گفت ای معشر
یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است دریابید این سعادت را گفتند امروز روز سبت است گفت هیچ سبت نیست پس
گرفت سلاح خود را وبر آمد وایمان آورد وشهید شد ووصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه اموال من برای محمد است بکند هرچه
خواهد وبدهد هر کرا خواهد پس کشته شد وی رضی الله عنه وقبض کرد آنحضرت اموال او را وبود عامه صدقات آنحضرت
از آن اموال صلی الله علیه وآله وسلم وقصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت بشنیدن اخبار بعثت تا سیصد
سال وبروایت دیگر بیشتر از آن ودیدن روی مقصود مشهور است واخبار دیگر بسیار است وهذا المقدار یکفی والله المستعان

باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وآله وسلم که مشترک اند میان وی و انبیا صلوات الله وسلامه

باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وآله وسلم که مشترک اند میان وی و انبیا صلوات الله وسلامه

پس عمل آنحضرت در بنا بیت الله قوی‌تر وکامل‌تر از فعل ابراهیم باشد واما آنچه داده شده است موسی علیه السلام از گردانیدن عصا را مار غیر ناطق داده شده است سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مانند آن از فریاد کردن ونالیدن عربی که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه قصهٔ آن در باب معجزات بیاید وامام فخر رازی در تفسیر خود آورده است که روزی ابوجهل لعین خواست که سنگی بر آنحضرت بیندازد دو خشته گردانید پس دید بر هر دو بازوی آنحضرت دو اژدها و بگریخت از ترس و داده شده است عیسی علیه السلام را ید بیضا و روشنائی آن که میپوشید بصر را و آنحضرت تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیدهٔ خبرت در جمال باکمال وی خیره میشد مثل ماه وآفتاب تابان وروشن بود واگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی هیچکس را مجال نظر وادراک حسن او ممکن نبودی وهمیشه جوهر وی نوری بود که انتقال کرد از اصلاب آبا وارحام امهات از زمن آدم تا انتقال بصلب عبد الله ورحم آمنه سلام الله علیهم اجمعین فائده وقتاده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه آنحضرت گذارد وشب ابر وباران بود وتاریک بود پس آنحضرت شاخ خرمائی بدست وی داد فرمود همراه این را روشن بگرداند از پیش تو پس تو ده گز و چون درآئی در خانه می بینی در گوشه مار سیاهی را بزن آنرا و بیرون کن روایه ابو نعیم و در صحیح بخاری و کتب دیگر مذکور است که عباد بن بشر واسید بن حضیر که در شب تاریک از ملازمت برآمدند و در دست هر یک عصائی بود پس روشن گشت عصائی که در دست یکی از آن دو کس بود در روشنائی آن راه رفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصائی که در دست دیگری بود روشن گشت وخود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عین نور بود و نور از ظاهر شریف اوست وبخاری در تاریخ وبیهقی وابو نعیم از حمزه اسلمی آورده اند که گفت بودیم ما با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان من تا جمع شدند همه دران روشنائی وهلاک نشد هیچ یکی وانگشتان من روشن بود ونیز در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی از صحابه را بدعوت کردن قوم خویش میفرستاد وی نشانی درخواست کرد که حجت باشد او را پس انگشت شریف میان دو چشم وی زد از انجا بیاض و نوری پیدا شد پس عرض کرد آن صحابی وگفت می ترسم که مردم برص خیال نکنند چنانکه در قصه موسی علیه السلام نیز آمده بیاض بیضاء من غیر سوء پس نقل کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بتازیانه وی این احادیث دلیل اند بر نورانیت آنحضرت و سرایت نورانیت وی بخادمان درگاه بمانند عصا و تازیانه ایشان چه جای ذات واعضای ایشان نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء واما شگافته شدن دریا برای موسی علیه السلام شگافتن آنحضرت

قمر اعظم ازانست که آن تصرف است در عالم ارض واین تصرف است در عالم سما والفرق بینهما واضح و در
روایت آمده است که درمیان زمین و آسمان دریایی است که آنرا المکفوف خوانند و دریای زمین نسبت بوی حکم
یک قطره دارد به نسبت بحر محیط و برین تقدیر آن دریا منفلق شد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که گذشت
ازان در شب معراج واین عظیم است از انفلاق بحر برای موسی علیه السلام واما اجابت دعای موسی در هلاک
فرعون اجابت دعوت آنحضرت لا تعد ولا تحصی است وانچه داده شده است موسی علیه السلام از تفجیر انهار از حجر و برآمدن
چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت انفجار آب از انگشتان وی واین ابلغ واکمل است ازان چه حجر از جنس
ارض است که بیرون می آید ازان ینابیع بخلاف برآمدن چشمها از گوشت و پوست واما انچه فرمود حق تعالی وکلّم الله
موسی تکلیما داده شده است سید ما مثل آن در شب اسرا و زیاده بران از قرب و دنو و نیز مقام مناجات مر آنحضرت
را فوق سموات علی سدرة المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات مر موسی را طور سینا است
و مقام مناجات محمد سموات علا واما انچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است
و اخی هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سید ما از فصاحت و بلاغت تا بجایی که غایت متصور زیاده
بران بلکه مانند آن نبود فصاحت هارون غایت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی
افصح منی گفت نه مطلق و بود در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است واما انچه داده شده
است یوسف علیه السلام از شطر حسن داده شده است سید ما تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزی
که منقول ست در حلیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم دریابد که تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال
وی مندرجست در هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود یوسف علیه السلام را یک حسن و جمالی و صباحت و لمعان وجه بود
که دیگر انرا نبود واما این ملاحت و جمال که در صورت و شکل شریف وی بود هیچ جای نبود صلی الله علیه وآله وسلم
قدر حسنه و جماله وانچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رؤیا و تاویل منام مجموع انچه منقول و معلوم است
ازان سه چیز است یکی در روایت کواکب و شمس و قمر و سجده کنند مر او را دوم در رؤیای صاحبی السجن سیوم
رؤیای ملک اما از حضرت سید ما صلی الله علیه وآله وسلم چندانست که از حد عد و حصر خارجست و کسیکه تصفح
کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد ازان اعجب عجائب و سرانجام است که مذکور شود بعضی ازان در محلش واما
انچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید که چون مسح میکرد آهن نرم میشد و چوب خشک سبز میشد در دست
وی و برگ دار میشد و مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که کرگین ولاغر و تر از خشک شده مانده بود و نرم

گشت پستانهای وی و ریزان شد از وی شیر زیاده از مجرای عادت در ین دو صورت نیز نرم ساختن چیزی
سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم
روایت کرده است که چون در آمد آنحضرت غار را مائل گردانید سر مبارک خود را بسوی سنگ تا پنهان کند شخص خود را
پس نرم کرد خدا تعالی سنگ را تا در آورد سر خود را در سنگ و استر داج کرد بسنگ سخت پس نرم شد برای وی اثر کرد
بازوی شریف وی ران وی و گشت صخرهٔ بیت المقدس مثل خمیر پس برلبست بدان وی ابه خود را و تسبیح کرد جبال با داود
تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما آنچه داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر
و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر
شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را داده شد سید نا و سلطان ما صلی الله علیه وآله وسلم مانند
آن و زیادت بر آن اما کلام طیر که فرمود او تینا منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و تسبیح کرد بر دست وی حصی
که جماد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهو و شکایت کرد
با وی بعیر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طائری آمده و گرد سر مبارک گردید و سخنی گفت
فرمود که دردناک ساخته است کسی از شما این طائر را بجهت بچهائی باید باز گرداند بسوی وی بچه های او را او
قصهٔ کلام ذیب با آنحضرت مشهور است اما ریح و اقشده است غدو ها شهر و رواحها شهر می برد تخت سلیمان را
هر جا که میخواست از اقطار ارض و آنحضرت را براق داده شد که سریع تر بود از ریح او بلکه تیز تر از برق خاطف و برد
او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا بر دارد او را و نواحی
ارض وی پیغمبر ما پیچیده شده و گرد آورده شده برای او زمین تا دید مشارق ارض و مغارب آن را و فرق است میان
کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند بسوی وی ارض اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد
شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بر وی و خواست که بر بندد او را بستونی از ستونهای
مسجد تا بازی کنند بوی طفلان کوچه و تیز جن مسخر گردانیده شدند برای سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس سلیمان استخدام کرد جن را و آنحضرت استسلام کرد ایشان را و اما شمار کردن جن و انس و طیر
و از جنود سلیمان چنانکه فرمود و حشر لسلیمان جنوده من الجن آنحضرت را ملائکه تا جبرئیل و میکائیل جنود شدند
و عد طیور از جنود سلیمان عجیب تر آنست قصهٔ کبوتر غار که در ساعت آمد و آشیانه ساخت و بیضه نهاد و نگهبان گشت
او را از اعدای دین و مقصود از جند حمایت و وقایت است بتحقیق حاصل شد باسان ترین طریق و اما عطای

سلیمان ملک را که نسزد بعد وی کسی را سید نامخیر گردانیده شد میان آنکه بادشاه بود یا بنده و اختیار کرد بندگی را که ملکی عظیم است که زوال نیست مر آنرا و میسر نشد کسی را بعد از حضرت وی اینچنین ملکی صلی الله علیه وآله وسلم واما انچه داده شد عیسی علیه السلام از ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه وآله وسلم که رد کرده چشم ابو قتاده را که بیرون افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه بیشتر بود روایت کرده شده است که امرارة معاذ بن افراء برص داشت پس تشکایت آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بران بچوبی که در دست داشت دور کرد حقتعالی برص را از وی نقل کرد این را در مواهب لدنیه از امام فخر رازی و بیهقی در دلائل النبوة قصه مردی آورده که گفت برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان می آرم اگر زنده گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد آنحضرت بر قبر او بایستاد و ندا کرد یا فلانی پس از قبر آواز برآمد لبیک و سعدیک یا رسول الله الحدیث و احیای موتی از آنحضرت متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز تسبیح حجر و حصاة بر کف دست شریف و سلام کردن حجر و نالیدن جذع از فراق وی اتم و ابلغ است از تکلم موتی و اما دانستن عیسی علیه السلام انچه میخوردند قوم وی و ذخیره میکردند در بیوت از حضرت سیدنا صلی الله علیه وآله وسلم زیاده از حد حصر و احصا واقع شده و اما برداشتن عیسی بآسمان آنحضرت را در شب معراج بالاتر از ان بجای بردند که هیچ کس را نبردند مخصوص ساختند بمزید درجات و سماع مناجات در خلوت حظیره قدس بانواع مشاهدات و کرامات الحاصل هرچه تمامه انبیا و رسل صلوات الله علیهم اجمعین از فضائل و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود شعر خوبی و تشکل و شمائل حرکات و سکنات * انچه خوبان همه دارند تو تنها داری صلی الله علیه وآله وسلم و علی آله واصحابه قدر حسنه و جماله وحب فضله و کماله وجوده ونواله

وصل این فضائل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اما فضائل و معجزات دیگر که مخصوص با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آنرا خصائص وی صلی الله علیه وآله وسلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عد و حصر ولیکن انچه ظاهر بود در قید و ضبط علما محصور است مذکور میشود و خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع دیگر قسم صفات و احوال معجزات و بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن ازان بیفائده است و متعلق نیست بدان حکمی الآن و آن امریست که گذشت و صواب آنست که فائده بران مترتب است اول علم بجلال شریف وی و تحقیق آن سعادتیست که نوعی از کمالات است و علیه و مهمتر آنکه تحقیق اتباع اقتدار موقوف است بران تا دانسته شود و عمل کرده شود بدان باز این قسم را چهار قسم کرده اند اول انچه مخصوصیت بوی صلی الله علیه وآله وسلم از واجبات و حکمت دران زیادة قرب درجات

زیراکه تقرب بفرض اکملست از تقرب بنوافل چنانکه منطوق حدیث است واقوی است در برداشتن بار
تکلیف وتعظیم اجرآن وما از هر قسم مثالی چند آوردیم واستیفای آن را بکتب قوم حواله کردیم ذکرها فی المواہب
چنانکه وجوب نماز ضحی بقولی وثواب خلاف آنست اگرچه در حدیث آمده است امرت برکعت الضحی ولکن
تحقیق آنست که سنت موکده است وامر ایجابی نیست ومراد بآن نمازی است که بعد از برآمدن صبح وبرآمدن
آفتاب گذارند که آنرا مردم نماز اشراق گویند وصلوٰة الضحی نماز چاشت را گویند وقول عائشه ما رأیت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یسبح سبح الضحی محمول برین نماز است وچنانکه نماز وتر ورکعت الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده و
در حدیث احمد وطبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سه چیز بر من فریضه است وبر شما
تطوع وتر ورکعتین فجر ورکعتین ضحی وقول باختصاص وتر بر قول امام شافعی است ونزد امام ابوحنیفه بر همه واجبست
وچنانکه نماز تهجد بر آنحضرت فرض بود وبعضی گفته اند که برامت نیز فرض بود لیکن داشته شد از ایشان وبعضی
از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک ودر حدیث آمده است
که آنحضرت مامور بود بوضو نزد هر نماز وچون شاق آمد امر کرده شد بمسواک در هر نماز را واحادیث دیگر نیز در شان
مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حرمت
یعنی احکامی که بروی صلی الله علیه وآله وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوٰة بروی صلی الله علیه وآله
وسلم وهمچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه وآله وسلم انا لا نأکل الصدقة
رواه مسلم وظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد وبعضی گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید
پس توان که از امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهرحال امتناع از اکل صدقه از خصائص است
تحریما او تنزیها وچنانکه تحریم زکوٰة بر آل وموالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است **فائده** واز امام ابوحنیفه
اباحت آن مرویست در زمان وی وچنانکه اکل چیزیکه رائحه کریه داده شد سیر وپیاز چنانکه در احادیث آمده است
وچنانکه تحریم کتابت وشعر وقول بتحریم بر تقدیری صحیح است که میدانست کتابت وشعر را وتحقیق آنست که دو چیز
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمی آید بحکم طبع وجبلت وتحقیق این در قضیه صلح حدیبیه بیاید ان شاء الله تعالی
وچنانکه برکشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال وچنانکه تحریم نکاح کتابیه زیراکه ازواج وی امهات المومنین
اند وزوجات اویند در بهشت وهم وی صلی الله علیه وآله وسلم اعز واشرف است ازانکه نهد نطفه پاک
خود را در رحم کافره وچنانکه تحریم نکاح امة مسلمه واما تسری بامه جائز است باتفاق قسم ثالث انچه مخصوص

است وی صلی الله علیه وآله وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است
انبیارا علیهم السلام و همانا که اختصاص نسبت بامت مراد است و چنانکه اباحت صلوة بعد العصر و چنانکه
جواز وتر راحله باوجود وجوب و چنانکه صلوة جنازه بر غائب نزد حنیفه و نزد شافعی عام است مر همه امت را
و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر با جنبیات و جواز
خلوت با جنبیه و در اینجا کلام است که بیاید در محلش و چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیادت
بر نه پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح بلفظ هبه از جانب امراة که ببخشد زنی
نفس خود را و طلب نکند مهر را بی ولی و بی شهود اما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح و تزوج
و آنحضرت را جائز بود که تزویج کند زنی را بمردی بی اذن او و اذن اولیای او و چنانکه نکاح بی رضای زن
و اگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح زنی که شوهر ندارد و لازم میشد بروی غایت وی
و حرام میشد بر دیگران خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق وی و در ینجا امتحان
ایمان وی بود قال رسول الله صلی الله علیه وآله لایومن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله وولده والناس
اجمعین لهذا واجب بود بر مردی که طعام و شراب دارد و محتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت نزد احتیاج
وی و فدا کردن نفس خود را بروی صلی الله علیه وآله وسلم فان النبی اولی بالمومنین من انفسهم و مصدق
اینست قصه زید و زینب و حاصل این قصه اینست که حقتعالی تزویج کرد زینب را بپیش خود با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس انداخت حقتعالی کراهت زینب را در دل زید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میترسید از اظهار
آن با ضعفاء الایمان تا در ورطه هلاک نیفتند پس وحی آمد که تو از خدا بترس و خلاف اراده کن از مردم چه میترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را و آورد در خانه و بعضی مفسران و ارباب سیر را درینمقام کلامی
است که لائق نیست بمنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام
با امراة عزیز و در قصه داود علیه السلام بزن اوریا مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از ان و گردانیدن عتق
را بجای مهر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است نووی گفت
اصح وجوب است و واجب نبود بروی غایت قسم میان زنان خود و اکثر علماء حنیفه نیز برین اند و آنچه میکرد
بطریق تفضل بود نه وجوب و در حل جمع میان امراة و عمه و خاله وی وجه است نه در اخت و ام و بنت و گفته اند که
وجه جمیع این خصائص همه آنست که نکاح در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم حکم تسری داشت و زنان

وصل در خصائص آنحضرت صلعم

ومردان همه در حکم او وغلام وی بودند ومباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هر چه
خواهد از جاریه وشمشیر ومانند آن ومباح شد مر او را قتال بمکه ودخول مکه بی احرام وتحقیق وتفصیل آن در باب
فتح بیاید انشاء الله تعالی واز خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود وبرای خود وولد خود وگواهی دهد برای نفس
خود وولد خود بود شتم ولعن او قربت ورحمت ومباح بود مر او را که قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود
او را مالک الملک تمام اراضی وممالک را گفت غزالی رحمه الله علیه که وی صلی الله علیه وآله وسلم که قسمت میکند ارض
جنت را وارض دنیا بالطریق اولی صلی الله علیه وآله وسلم **وصل** واما خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که نه از قبیل احکام بلکه از قبیل صفات واحوال است لا تعد ولا تحصی است خصوصاً صفات واحوال باطن
که علم هیچکس بکنه آن نرسد ومذکور از آن بعضی صفات ظاهر است که علما عدد احصای آن نمود ذکر کرده اند و
معجزات همه ازین قبیل است که از هیچ یکی از انبیا ظاهر نشده ولیکن آن را بابی جدا نهاده شد از جهت عظمت و
کثرت آنها وفضیلت اعلی واکمل وی صلی الله علیه وآله وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیشتر از ارواح
خلایق پیدا کرده وارواح سائر مکونات را از روح وی منشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده ووی صلی الله علیه
وآله وسلم نبی بوده وآدم هنوز میان روح وجسد بود کما رواه الترمذی عن ابی هریره رضی الله عنه ودر عالم
ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده شعر وکل ای اتی الرسل الکرام بها + فانما اتصلت من نوره
بهم + فانه شمس فضلهم کواکبها + یظهرن انوارها للناس فی الظلم + تا آنکه آفتاب روح او در پردهٔ غیب بود کواکب
ثواقب حضرات انبیا که منور بنور او بودند ظهور نمودند وچون آفتاب نبوت وی ظهور کرد مجود مختفی شدند بعینه در
رنگ ظهور کواکب در شب واختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم من اول انبیا ام در خلق وآخر ایشانم در بعث واز جمله فضائل عظیمه وی آنست که داده شده است
مر او را جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره واین از خواص کلام ختمی محمدیت چنانکه در
باب حلیه شریف اشارتی بآن گذشت واز انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم اول کسیکه گرفته شد از وی
میثاق در روز الست واول کسی است که گفت بلی در آن روز کما جاء فی الحدیث واز انجمله آنست که آدم وعالم
همه از بهر او پیدا کرده شده اند ومقصود اصلی از ایجاد عالم وجود اوست ونوشته شد اسم شریف وی بر عرش
وابواب جنت وما فیها واز انجمله آنست که حقتعالی گرفت عهد از انبیا در وی که چون مبعوث گردد ایمان بیارند
بوی ونصرت دهند او را وذلک قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقاً گذشت واز انجمله آنست

که واقع شده است اخبار و بشیر بوجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشت و از انجمله آنست که واقع نشده است
در نسبت نسب وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت بوده و ذکر آن در باب ولادت
شریف بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که برانگیخته شد از بهترین قرون بنی آدم قرنا فقرنا و بیرون آورده شد
او را از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که خدای تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام
و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم پس وی برگزیده ترین برگزیدگان و
بهترین بهتران و بهترین مهتران باشد صلی الله علیه وآله وسلم و در وقت ولادت شریف بتان همه سرنگون
افتادند و جن اشعار خواندند و برآمد از شکم امه مختون و نظیف بی حرکت و ناف بریده و در وقت ولادت ساجد و رافع
نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دید مادر او که نوری از و برآمده که روشن شد بآن کوشکهای
شام و جنبید مهد وی بجنبانیدن ملائکه و تکلم کرد در مهد و نوشته اند او را که سخن میکرد با وی قمر در مهد و میل میکرد
بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را در گرمی آفتاب و این همیشه نبود بلکه در
اوقات متعدده واقع شده نخست در زمان صغر که همراه عم خود ابوطالب بسفر برآمده و بحیرا راهب او را بشناخت
و لهذا سایه نداشتن در خصائص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع
آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده سالگی سیوم نزد بعثت چهارم در شب معراج
و از انجمله فشاردن جبرئیل است او را در ابتدای وحی و تصرف کردن در وجود شریف وی این هم از خصائص شمرده اند
و گفته اند که هیچ یکی از انبیاء را نبود و تفاصیل این معانی در مواضعش بیاید و از انجمله آنست که حقتعالی ذکر کرده است
هر عضو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن قلب او را و در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک
و لسان او را در قول خود فانما یسرناه بلسانک و در ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر و ما طغی و وجه
او را در قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق او را در و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم
نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت
حق جل و علی وی را و این مسکین گاهی در وقت خواندن اللهم صلی علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد
و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود میفرستد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاد و از انجمله
آنست که حق تعالی بشگافت از اسم خود که محمود است احمد و محمد و تسمیه کرده نشد پیش از وی باین اسم هیچ
احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته شعر و شق له من اسمه لیجله +

فذو العرش محمود وهذا محمد و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب است کذا ذکر البخاری فی التاریخ الصغیر و از جمله
آنست که پروردگار تعالی میخوراند و مینوشانید او را از طعام و شراب بهشت چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید
انشاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب و تاریکی
آن چنانکه میدید در روز روشنائی روز چنانکه حلیه شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم گذشت و از انجمله است
که چون سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در ان چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر مرفقین آنحضرت
در سنگ مکه مشهور است و اثر حافر بغله شریف در مسجد بنی معاویه در مدینه واقعست و بود آب دهن آنحضرت
که شیرین میگردانید آب شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم سفید بود و موی نداشت نه متغیر اللون مودار چنانکه از مردم میباشد و بعضی این را از خصائص
نشمرده اند و در حدیث استسقا آمده است که برداشت وی صلی الله علیه و آله وسلم هر دو دست خود را در دعا
تا دیده میشد بیاض الطین و بعضی گفته اند از بیاض الطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از بر کندن
موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی باقی میماند و بتحقیق آمده است که آنحضرت نتف میکرد
شعر الطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله بن اقوم خزاعی گفت گذاردم نماز را با آنحضرت و نظر
کردم بسوی عفرة الطین وی صلی الله علیه و آله وسلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض که خالص
نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر کم گردانیده بود مکان را اغفر والا اگر خالی میبود مطلق
از آثار شعر اغفر نمی بود اینچنین گفته در مواهب و گفته که نعم اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آنست که نبود مر الطین شریف او را رایحه کریهه که بود نظیف طیب الرائحه چنانکه ثابت شده است در صحیح
و میرسید آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز و سمع غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب
نمیکرد دل وی صلی الله علیه و آله وسلم رواه البخاری و هرچه نزد وی سخن میکردند می شنیدند و این عجم است
بنا عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی بخواب شامل است تمامه انبیاء را
علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که لیس چ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را
در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب
بود در نیافته شد و وحی نشد بجهت حکمت در شریعت قضا یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم
و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده

تا تثاوب نبی قط هیچ پیغمبری خمیازه نکرد برین روایت این از خصائص نباشد و تائید میکند این را روایت
بخاری در صحیح که تثاوب از شیطان ست و مگس به بدن مبارک وی نمی نشست و شپش در جامهٔ وی نمی افتاد
و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز و همچنین انبیا را دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن
نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کردند که شاید بجهت غلبهٔ باه می شده باشد نه خواب شیطانی
و در موضع دیگر که تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر از مشک و در باب حلیه احادیث درین آن
نقل کرده شده است و نمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را
سایهٔ آفتاب و اینچنین است عبارت علما و عجب از ین عزیزان که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل در عائیکه
خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشائخ میان سنت و فرض فجر خوانند و در خواسته است آنحضرت
از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته واجعلنی نورا و چون آنحضرت عین نور باشد نور را
سایه نمی باشد و چون مشی میکرد با دراز قامتان دراز تر می نمود از ایشان و نمی نشست مگس بر جامه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ذکره الفخر الرازی یعنی بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی مکید خون
او را پشه و ایذا نمیکرد و شپش اینچنین است عبارت قوم و مراد عدم وجود قملست و آنکه در بعضی احادیث واقع شده
که کان یفلی ثوبه مراد بدان حقیقت نیست کذا قالوا و از جملهٔ خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع
کاهنان ست نزد بعث وی و حراست آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله عنهما
محجوب ساخته نمیشدند شیاطین از آسمان های وحی آمدند در آسمانها و می آوردند خبرهای آنجا را و القا میکردند
بر کاهنان که قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و باین علاقه
کسب میکردند علوم را از ایشان و می افزودند در و غبار آن از پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند
و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع شدند و باز داشته شدند
از عروج و ولوج سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بتولد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از تمامه آسمانها و هر که قصد کند که بآسمان بر آید و استراق سمع کند و میکرده شود شهاب که شعله از
نار است و هرگز خطا نمیکند بعضی را میکشد و بعضی را روی میسوزد و بعضی را فاسد و تباه میگرداند اعضا
را و فاسد میگرداند عقل را فائده پس میگردد غول که گمراه میکند مردم را در بیابان و این ظاهر میشود پیش از

زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر نکرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در ابتدای امر وی صلی الله علیه وآله وسلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود و پیغمبر گفت پرسیدم زهری را یا انداخته می شد بنجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن تغلیظ و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و ابن قتیبه گفته که رجم بود پیش از مبعث آنحضرت ولیکن بعد از مبعث وی شدت کرده شد در حراست و بعضی گفته اند که ستاره می افتاد و رمی کرده میشد بدان شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود ذکره البغوی و از انجمله آنست که آورده شد او را براق و شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شدند او را بر پشت و از اینجا معلوم میشود که انبیا را نیز براق بود و در روایت همچنین است ولیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم آوردند یا هر یکی را براقی بود بر اندازهٔ شأن و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ناظر در قول اول است والله اعلم و شبا شب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام بمسجد اقصی و بر آورده شد بمحل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاهداشته شد از نظر بما سوی حتی ما زاغ البصر و ما طغی و حاضر گردانیده شدند برای وی انبیا و امامت کرد ایشان را و ملائکه را و مطلع گردانید او را بر بهشت و دوزخ و برد بجایی که علم هیچکس بآن نرسد و دید پروردگار تعالی و تقدس را بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید ان شاء الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان کلام و روایت و مشرف گردانید او را در یک عالم برویت جمال خویش و هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر نشده و از انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند با آنحضرت آنجا که سیر کرد و مشی میکردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را میفرمودند که پیش روید پس پشت برای ملائکه بگذارید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست که داده شد او را کتاب عزیز در حال آنکه امی بود و هیچ چیز نخوانده و نه نوشته و مشغول نشده بمدارست و نه در آمده بمکتب و از اینجا معلوم میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه وآله وسلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است و بهیچ سببی و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاهداشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری از ملاحده و معطله و قرامطه در تغییر و تبدیل وی راه نیافتند بآن قادر نشدند بر اطفاء نور وی و تغییر کلمه از کلمات وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و یهود و نصاری بر تغییر و تبدیل و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید

این کتاب عزیز مشتمل است بران جمیع کتب و جامعست اخبار قرون سالفه و احوال امم ماضیه و شرائع
و احکام را که نشان آنها پیدا نیست و نمیدانند آنرا مگر یکی و دوی از احبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم
و تعلم آن با اینهمه ایجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید انشاء الله تعالی
و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و امتهای دیگر یاد نمیداشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جای
جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مر اطفال و علما را در مدت قلیل
و منزل گردانیده شد بر سبعه احرف بجهت تسهیل تیسیر و تشرف و ترحم و تفضل و تحقیق سبعه حرف در شرح
مشکات کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان
آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل و ارتق و معجزات انبیا منقرض
شدند و باقی نماند از انها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست او را و همین است سبب
در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و حفظ
توریت و انجیل را بر انبیا و احبار گذاشت لاجرم راه یافت بآن تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را بجمع
کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد برگماشت صحابه را پس گفته نشود
که چون خدا حافظ آن بود احتیاج بجمع آن در صحایف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که درینجا دلیل
قویست بر بودن بسمله جزء هر سورت از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز
شود و جوابش آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل بیان
سور چنانکه بعضی متاخرین کتاب اسمای سور و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب شبهه
گردد و گردانیدن قرآن معجز بیان مباین کلام ناس نیز از برای حفظ اوست تا اگر چیزی زیاده و نقصان
کنند متغیر گردد و نظم او و همه کس دانند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و برگماشتن مردم بر یاد گرفتن آن
و مدار است بدان تا همیشه جماعه را بران داشته که یاد میگیرند و میخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخی مهیب
عظیم و یک حرف یا یک نقطه تغییر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند اینهمه از اسباب حفظ الهی است
مر قرآن را و حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول
از گنجها که تحت عرش است نداد هیچ یکی از پیغمبر آنرا مثل آن و از انجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله
علیه و آله وسلم مفاتیح خزائن و سپرده شد بوی و ظاهرش آنست که خزائن ملوک فارس و روم همه بدست

صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم هست که رزق همه در کف اقتدار وی سپرده قوت تربیت ظاهر
و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب در دست علم الٰهی و نمیداند آنرا مگر وی مفاتیح خزاین رزق و قسمت
آن در دست این سید کریم نهادند قوله صلی الله علیه و آله وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از انجمله آنست
که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین ست و مبعوث است بجن و انس و درینجا هیچ خلافی
نیست و بعضی بملائکه نیز گفته اند و بعضی بتمامه اجزای عالم گفته و لهذا شهادت میدادند برسالت وی صلی الله
علیه و آله وسلم و سلام میدادند بروی اشجار و احجار یا تا که مراد اینجا ایصال فیض وجود وی و اتمام و اکمال
آن خواهد بود و قدم الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اشکال
آورده اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسی
بروی زمین نماند پس ایشان کافه خلق باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت
نوح علیه السلام در بعثت نبود بلکه اتفاق افتاد و بحادثه که واقع شد بدان منحصر شدند خلق درین جماعه اما
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق والیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مر اهل عالم را از شرق
و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بهر احمر و اسود و مراد باحمر عجم اند و اسود عرب
که غالب در رنگ ایشان سیاهی و سبزی است در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده و اما
جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگرچه بعارضه حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع حاصل
کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمامه اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل
سفینه بدعائی وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده میشدند قال الله
تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و بتحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسل است جواب
گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد بتمامه مردم را از جهت طول مدت
بقای وی در عالم و تمادی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العید گفته که جائز است که توحید
عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر
شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر وی نیز مبعوث شده باشد و نوح

دانست که ایشان ایمان نیاوردند بوی پس دعا کرد بر هر که ایمان نیارد و چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی
و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی
نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما ابقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث
است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود نوح و غیر وی در صدد. و آنند که مبعوث نشود پیغمبری
در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی کذا قیل اما پوشیده نماند که این راجع
بعدم نسخ شریعت غرای اوست و این خصیصه دیگر است که نبی خاتم انبیاست صلی الله علیه و آله وسلم
و مقصود درینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فقد برو قول بعضی بود که محمد مبعوث است
بعرب خاصه فاسد است و تناقض است چه هرگاه قبول کردند رسالت او را و صادق دانستند او را چه
رسول کاذب نمیباشد و او خود دعوا کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع این کلام
بآنست که خبر واحد در مقابله نص مقبول نیست فافهم و از انجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت برعب
و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص بیکماه آنست که در بلد وی صلی الله علیه و آله وسلم و بلاد اعدای
مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست مر او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز
این رعب حاصل است و اما این خصوصیت اضافه بانبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و
سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را برعب حاصل میباشد
چنانکه بعد از حرب و قتال میباشد و اما آنکه در دلها رعب و ترس ملاحظه و اندیشه باشد عام است در انبیا و در
ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالله التوفیق و از انجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند در
حروب بجنود ملائکه و این مرتبه هیچکس از پیغمبران نبود و این معنی بتفصیل در بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر معلوم
گردد و از انجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه و آله وسلم و حلال
گردانیده نشد برای هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال بناشد و بعضی را
که اذن در جهاد بود حلال نبود اکل آن جمع میکردند آنرا و آتشی از آسمان پیدا میشد و میسوخت آنرا و این
علامت قبول بود و حلال گردانیده شد در این امت مرحومه را و این فضلیت و توسعه و کرمت و تخفیف ایشانرا
و گفته اند که داده شد آنحضرت را آنچه موافق شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مائل و متلذذ اند بآن بیخ کشیدن ۱۲
و گرفتن آن بقهر و غلبه و تعب و مشقت و مقاسات است پس میخواهند که فوت شود ایشانرا تنعم و تمتع بآن

و از انجمله آنست که گردانیده شد مر او را و مر امت او را تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز دران مخصوص نیست
بسجود بموضعی از ان و از انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شریعتهای دیگر
طهارت جز باب درست نبود و همچنین جائز نبود امتان دیگر را نماز جز در امکنه مخصوصه که کنشت و کلیسای ایشانی
باشد اینجا جای سوال بماند پس در سفرها که ایشان در صحراها و بیابانها می گشتند و از کنشت و کلیسای خود
دور می افتادند چکار میکردند و نماز نمیکردند یا چیزی دیگر بنا می کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا
فائده تصنیفی از علما درین باب نمی یابم جز آنکه در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت
میکرد در زمین و میگذارد نماز هر جا که وقت آن می درآمد و نقل کرده انرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری
از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمی گذارد هیچ یکی از انبیا تا میرسید محراب خود را و درین دو نقل
ذکر امت نیست و بالجمله کلام درینجا خالی از اشکال و اختلال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص
مجموع جعل ارض مسجد و طهور او ست و دیگر ان را این هر دو نبود و مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور است
میان علما است و همچنین انچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشانرا نماز مگر در جای که بیقین میدانستند
طهارت آنرا و این امت را جائز است در انجا که یقین ندارند نجاست آنرا نظر بظاهر حال والله اعلم و از انجمله
آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سائر انبیا علیهم السلام و همین قرآن عظیم که مجموع آن
معجزه است و اقل انچه واقع شود بدان اعجاز کوته ترین صورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر یا آیتی که بمقدار آن
باشد پس باید نگریست که بچه حد از کثرت میرسد و این بیان شافیست که در آخر باب معجزات ذکر کرده شود و از انجمله
آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود قرآن مجید
بیان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان انبیا همچو داستان مردیست که بنا کرد
خانه را و تمام کرد آنخانه را مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم آنخانه را و تعجب
میکردند و میگفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیاام و چون عمارت تمام شد
احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمیت انبیاست و شرع او موبد است
تا روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین را و امت او خیر امم است و بیشتر است از امم تمامه انبیا و اگر
در می یافتند او را انبیا او را اتباع میکردند و تحقیق این در باب فضائل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را خاتمیت وی صلی الله علیه وآله وسلم

مستلزم و ناسخیت نیست بلکه این خصیصه جداست و از انجمله آنست که فرستاد خدا تعالی وی را صلی الله علیه و آله وسلم رحمة للعالمین مراد برحمت اگر هدایت دارند مقصود ازین ارسال بکافه انام است اگرچه همه اہتدا نیافته باشند و در ظلمت شک ارتیاب مانده و اگر عام تر دارند مراد شمول فیض وجودیست در تمامه کائنات را بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب سیوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیا را باسمار ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داؤد یا ذکریا یا عیسے یا یحیی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر بیا ایها النبی و یا ایها الرسل و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و در ندا کردن باین دو اسم ترحم و تحیت ست که مخفی نیست و اہل زبان محبت ازین شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد برامت ندا کردن آنحضرت باسم چنانکه زیاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لاتجعلوا دعار الرسول بینکم کدعار بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضے را یعنی بنام خواندن و آواز بلند کردن و بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و خفض صوت و در تفسیر آمده است که ثابت بن قیس در گوش وی گرانی بود و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آید پیش ما و نمی نماید پس بخواند او را و تفقد نمود و از سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیة و من جهیر الصوتم میترسم که آواز بلند کنم و حبط کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از انها نیستے و راضی شد آنحضرت از وی و فرمود زندگانی بکنی تو بخیر و بمیری بخیر و بشارت داد او را بجنت و کشته شد وی در روز یمامه رضی الله عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبار بیاید انشار الله تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات و حسن ادب در آنست که بیاید و بر در نشیند تا آنحضرت خود برآید و مشرف سازند و در جای خود کلام و در غایت ادب زیاده برین بیاید و از انجمله آنست که سوگند خورد حقتعالی بحیات او و بلد او و عصر او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجمیع اقسام وحی و تحقیق این در باب بعثت بیاید انشار الله تعالی و از انجمله آنست که فرود آمد بروی اسرافیل علیه السلام و پیش از وی بر هیچ پیغمبری نیامد طبرانی از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که فرود فرود آمد بر من اسرافیل و فرود نیامد بر هیچ پیغمبری و نه بر هیچکس دیگر آید و فرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی پیغمبر باش و پادشاه پس نگاه کردم

بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و توجه گوئی پس ایمای کرد جبرئیل علیه السلام بسوی من که تواضع کن و بنده باش فرمود که اگر من میگفتم پیغمبر و بادشاه باشم سیر میکردند با من کوههای زر کذا فی المواهب اللدنیه و نه که اسرافیل علیه السلام یکبار رود و بار آمده باشد بر وی بلکه وی از ملازمان درگاه نبوت بود صاحب سفر السعادت مینویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم بهفت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد عم وی ابو طالب بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که ملازمت وی نماید صلی الله علیه و آله و سلم و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم بهترین اولاد آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انا سید اولاد آدم یوم القیامة و چون روز قیامت از همه مهتر و بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اثر سیادت و عزت و کرامت را آنجا ظهوری خواهد بود که هیچ کسی را در انمقام جای دم زدن نباشد الا او را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین مثل این نکته گفته اند و نزد ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی که وی صلی الله علیه و آله و سلم مر حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیاید چه معرفتی که بحق او دارد کس ندارد و نعمتهای که بوی واصل است بکس نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد یعنی چنانکه وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد کسی نبود روز روز اوست و شان شان او و بقول خود ولا فخر اثبات نکرد بلکه این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خدا و نیافته ام آنرا از پیش خود و نرسیده ام بآن بقوت خود که فخر کنم بآن کذا قالوا و تواند که مراد آن باشد که مراد باین سیادت که نسبت باولاد آدم حاصل است فخری نیست فخر من نسبتی است که بحضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از قوم در تفضیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در حقیقت بفنا و نیستی در احدیت حق است و بانچه از آثار وجود و تحت حیطهٔ تکوین است چنانکه مشهور ست الفقر فخری و الله اعلم و همچنانکه سید اولاد آدم است سید تمامه خلائق ست و کرم ایشانست نزد خدا از تمامه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین از اهل سموات و ارضین و از انجمله آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه و ما تاخر شیخ عز الدین عبد السلام گفته رحمة الله علیه از خصائص آنحضرت ست که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و نقل کرده نشد که وی تعالی خبر داد هیچ یکی را از انبیا بآن این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگر چه همه انبیا مغفور اند و تعذیب انبیا جائز نیست ولیکن تصریح

خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشد بدان و تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد و به شفاعت در مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان میکوشد صلی الله علیه و آله و سلم و کلام درین آیت سابقا گذشت و از انجمله آنست که قرین وی اسلام آورد و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ترا هم اینحال حال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد و یاری داد مرا پروردگار من بروی پس اسلام آورد و پس امر میکند مرا مگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از انجمله آنست که جائز نیست بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را ابا وردی حجازی در مختصر و صنعی و قومے گفته اند که نسیان نیز جائز نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم ابن تخیین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه بی تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کرده اند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و شرایع و وحی است و در جمله اخبار بعضے مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف واقع کذب است و منقصت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه و آله و سلم ازان و معلوم است به یقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بمبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه و آله و سلم در هر باب که باشد در هر چیز که بود مذهب جمهور علما اینست اما نسیان در افعال جائز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از قائل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و ادراک امت سعادت اقتدا او بقای حصه بشریت و احکام جبلیت در وی صلی الله علیه و آله و سلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق دران که موجب نسیان اینعالم و ماسوی حق میشده باشد و اغفال اعضا و حرکات جوارح ازینعالم است والله عالم بحقیقت الحال و اما خطا اگر مراد بان خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در اقتدار اساری بدر کما قالوا اما آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه متردد گردد که دو رکعت گذرانیده شد یا سه و فرمود شک از شیطان است و از انجمله آنست که میت سوال کرده میشود از ان حضرت در قبر گفته میشود که چه میگفتی تو در شخصی که مبعوث شده درمیان شما الحدیث کذا قالوا و ازینکلام معلوم میشود که

ایشان انبیاء دیگر مسئول نمی شدند از ایشان در قبر و استیناس واقع میشود بایکلام بیان قول که بعضے علما
گفته اند که سوال قبر از خصائص امت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم که در عالم برزخ ایشان را تمحیص و تطهیر
از ذنوب کرده در عالم آخرت می برند کذا قالوا والله اعلم و از آنجمله آنست که جائز است سوگند خورده شود برای خدای
عز وجل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه بغیر او از ملائکه و انبیاء و غیرهم شیخ عز الدین ابن عبد السلام گفته باید
که مقصور بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در درجه وی نیست صلی الله علیه وآله وسلم کذا ذکر فی
المواهب اللدنیه و از آنجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج وی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی قال الله تعالی و
ازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن حضرت و از جهت آنکه ایشان ازواج
اویند در بهشت و فرموده و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة الاحباب گفته است
که گویند طلحه بن عبد الله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا برود من عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس
نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که یزید شقی طمع کرد در عائشه صدیقه رضی الله عنها پس خواندند بر وی
این آیت و ممنوع شد از آن و این در مخیرات است که ایشان را مخیر گردانید در آنکه دنیا و زینت آن را خواهند یا خدا
و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و جدا افتاد از آنحضرت در حل او خلاف است و امام الحرمین و
غزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با غیر وی و در جواز نظر دو وجه است
و اشهر منع است و حکم امهات در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکند
این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت اخوات مومنین است بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت سبب
حرمت ازواج آنست که آنحضرت حی اند در قبر شریف و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت وفات و در آنکه
مفارقت آنحضرت را بی تخییر کرد چنانکه آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در تهیگاه او بیاض
پس جدا کرد او را القول است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمة الله تنصیص کرده بر آن و قول دیگر حرام نیست
و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را
در زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد
عمر از رجم او و در روایتی که مفارقت کرد بعد از وطی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت
کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم و حرام نیست
اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن الان فائده نیست جز علم باحوال

شریف چنانکه در خصائص که از قبیل احکام اند گفته اند کما مر سابقا و از انجمله آنست که حرام بود رویت اشخاص
ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیۀ حجاب حرام بود بر ایشان کشف روی و
کفدست برای حاجت مانند شهادت و جز آن چنانکه جائزست سائر عورات را آفتی به القاضی و گفته که فرض کرده شده
بر امهات المومنین ستر بی خلاف در وجه و کفین و جائز نیست مر ایشان را کشف آن در شهادت و جز آن و نه اظهار
شخوص مگر در انچه ضرورتی باشد مثل براز و استدلال کرده است بانچه در موطاست که چون وفات یافت عمر رضی الله
عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و زینب بنت جحش را ساخته شد قبه فوق
نعش وی تا پوشیده گردد شخص وی و صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده که گفت نیست در انچه
ذکر کرده است قاضی دلیل بر انچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و بتحقیق بودند ازواج مطهره که
بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند احادیث را از ایشان و ایشان
مستترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین بمعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه
مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست آیا نفی فرضیت آنست
چنانچه ظاهر کلام اوست یا اظهار او داخل ضرورت سازد و فقد بر و ظهور اشخاص امهات المومنین در حج و طواف
ثابت است در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم ما یعنی گروه نساء می کشادیم
روی و چون میدیدیم که مردمان میرسند می انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المومنین صفیه
در هجوم طواف نمیتوانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر هر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بود و
ارتکاب آنکه مثل قبه و عماری چیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در اسماع حدیث تواند که در پرده
میکرده باشند و از عبد الواحد بن ایمن از پدرش آمده که گفت در آمدم بر عائشه و بر وی درع بود سطبر و ظاهر این در
ولیمت شخص ست و اگر از حجاب این اراده دارند که چیزی که جائز ست بر زنان از کشف وجه و کفین بر ایشان حرام بود
نه ستر شخص اشکال نمی ماند والله اعلم فقد بر و از انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده میشوند بسوی وی فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی کرم الله وجهه بر آمد و در
حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنهما آمده که هذان ابنای و ابنا بنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و در
حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفاطمه زهره رضی الله
عنها میفرمود بخوان نزد من هر دو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را و می چسپانید بخود و در امام حسن فرمود ان

بنی هذا ابیدو و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در مسجد آمده بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر بر نداشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفت مگر وحی آمده به سوی تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شد مرا پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت آیت مباهله ندع ابنانا بر همین ست و از آنجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سودمند نیست روز قیامت مگر نسب من و سبب من و او به نسب اولاد است و بسبب ازدواج و لهذا تزوج کرد امیر المومنین عمر بنت فاطمه را باميد داری اتصال بآنحضرت باین و این قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از آنجمله آنست که تزوج کرده نشود بر بنات وی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح روی باشد نمی باید آنمرد را که بالای وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را که مسلمان شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد صلے الله علیه و آله و سلم و فرمود قوم تو میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر ابی جهل را و شما هیچ نمیفرمائید پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را نام داماد آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید بما و نگاهداشت رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند او را و ایذا کنند فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمیشود دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در حباله یکمرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر فاطمه تا مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که آزار کنی فاطمه را که لازم می آید از آن آزار من و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری علت ایذا است جاری گردانیده شد در جمیع بنات فقد بر و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که مدینه است چپ و راست و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر کرد این کار را با اعتراف بآنکه این محراب در زمان آنحضرت بود مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب که الآن است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تغیر داده شده است از آنکه بود کافر نگردد و در روایت آمده است که دور کرده شد حجابها که در میان

پس بنا نهاد آنحضرت کعبه را و بنا کرد محراب بمشاهدت عین کعبه و ازانجمله آنست که هرکه دید آنحضرت را در خواب دید او را حقا
و بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمثیل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمیتواند برآمد و ننموده او را قدرت نداده اند
که بران حضرت درین باب افترا تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من رآنی فقد رای الحق مراد همین دیدن در خواب است
و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رآنی فی المنام فقد رآنی یعنی اگرچه حقتعالی شیطان را قدرت بخشیده
است که بهر صورت که خواهد برآید ولیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برآید
زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد اند حتی که بصورت پروردگار
تعالی و تقدس تواند برآمد و افترا کرده بازی داد زیرا که وی سبحانه خالق هدایت و ضلالت است هر دو و در آنجا محل
اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمامه انبیا را و شیطان متمثل نمیتواند شد بصورت
هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصائص آنحضرت آورده صلی الله علیه وآله وسلم و در دیدن حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم شرط نیست که بصورت خاص بیند بهر صورت که کسی وی را دید ایشانرا دید و بعضی شک گرفته
و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران صورت
بوده در مدت عمر خود و بعضی تنگ تر ازین گرفته که بصورتی بیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است
عدد مویهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند که کسی که به پیش ابن سیرین که صاحب تعبیر
رویا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده اگر بصورتی وصف
کرد که نبود آنحضرت بران صورت میگفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سند این حدیث صحیح است
والله اعلم و کسیکه با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت
حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی گفته اند
که دیدن بصورت خاص و صفت معلومه وی ادراک حقیقت اوست و بی آن ادراک مثال وصواب آنست که جمهور
محدثان بر آنند که بهر صورت که بیند آنحضرت را دیده است ولیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت
در حال آئینه است هر گاه آئینه خیال صاف تر و بنور اسلام منور تر رویت او درست تر و کلام در تحقیق این مقام
بسیار است و در شرح مشکات جمله ازان آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده که من رآنی فی المنام
فسیرانی فی الیقظة کسیکه دید مرا در نوم سرانجام است که بیند مرا در یقظه این را بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می بیند
در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند وجه تخصیص نیست

در منام چیست مگر که گویند این رای را روایتی خاص قربی مخصوص باشد و تواند که بعضے گناهگاران بشومی گناه
خود محروم باشند از رویت جمال چندگاه و بعضی مواطن بخلاف این رای که حرمان و خذلان محفوظ باشد و وجه
دیگر آنکه مراد برویت در یقظه رویت تاویل رویا و صحت اوست با این مخصوص است باهل عصر وی صلی الله علیه
وآله وسلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت نیز مشرف
خواهد شد و این معنی اظهر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصے بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم آمد و گفت پدر من پیر است بملازمت شریف نمیتواند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرمود من رانی
فی المنام فقد رانی فی الیقظة و تواند که این بشارت باشد بعضے مستعدان مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه و بیگاه
باین نعمت مشرف شده اند حال بجائی رسد که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رویت آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم در یقظه بعد از موت خلاف است و صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است که گفت
نرسیده است بما این از هیچ یکی از صحابه و من بعدهم و بتحقیق سخت شد اندوه فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم تا مرد وی رضی الله عنها باندوه نهانی بعد از آنحضرت به ششماه بر قول صحیح و خانه وی همسایه قبر شریف
بود و نقل کرده نشده از وی رویت آنحضرت در مدت فراق لیکن از بعضی صالحین حکایات از انفس خود چنانکه در
توثیق عری الایمان بارزی و بهجة النفوس ابن ابی جمره و روض الریاحین عفیف یافعی و دیگر تصنیفات وی
شیخ صفی الدین بن المنصور در رساله خود و هم در مواهب عبارت ابن جمره را نقل کرده است که گفت بتحقیق ذکر کرده است
از سلف و خلف از جماعه که تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رانی فی المنام فرانی فی الیقظة که دیدند آنحضرت را در
منام پس از ان دیدند در یقظه و پرسیدند از حضرت وی از اشیاء که مشوش بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را
بگشاد کار و نمود طریقها را که از ان گشاد حاصل شد و همچنین آمد بی زیاده و نقصان و گفت که منکر اما تصدیق دارد
بکرامات اولیا یا نه اگر ندارد با وی بحث نتواند کرد به هر چه اثبات کنند وی تکذیب خواهد کرد و اگر تصدیق دارد
باید گفت این از ان جمله است زیرا که کشف کرده میشود مر اولیاء را بخرق عادت از اشیاء عدید غریب بر عالم علوی
و سفلی که سائر ناس را با آن راه نیست و هم صاحب مواهب گفته که شیخ ابو منصور در رساله خود گفته که میگویند که شیخ
ابو العباس قسطلانی در آمد یکباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مر او را اخذ الله بیدک یا احمد دستگیری
کناد ترا خدا تعالی یا احمد و از شیخ ابی السعود آورده که گفت زیارت میکردم شیخ ترا که شیخ ابو العباس است و مشائخ
دیگر را از صلی عصر پس مشغول شدم و منقطع شدم از همه و فتح کرده شد بر من پس نبود مرا شیخ مگر حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وآله وسلم ومصافحه میکرد مرا آنحضرت بعد از هر کار و گفت شیخ ابو العباس حرار که در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم یکباری دیدم آنحضرت را که مینویسند مناشیر اولیا را بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من که محمد
نام دارد با ایشان منشوری گفتم یا رسول الله نمی نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی فرمود آنحضرت
علیه السلام که او را مقامی است غیر این و امام حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب
مشاهده میکنند در بیداری ملائکه را و ارواح انبیا را و می شنوند از ایشان آوازها و اقتباس میکنند از ایشان انوار
واستفاده میکنند فوائد و حکایت کرده شده است از سید نور الدین الحجی والد سید صفی و سید عفیف الدین که شنید
در بعضی زیارات جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام یا ولدی و در مواهب اللدنیه ازین قبیل حکایات
می آرد که احتمال یقظه و منام هر دو دارد و می آرد که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف
از شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه می آرد که فرمود تزوج نکردم تا آنکه نفرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین ثبته الله فی مقام الصدق
والیقین در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابو الحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبد الله
الازهری الحسینی رضی الله عنهما می آرد که گفت حاضر شدم مجلس شریف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را
رضی الله عنه و بودند در مجلس مانند ده هزار مرد نشسته بود شیخ علی بن هیتی در مواجهه شیخ زیرا که مقری بود پس
گرفت او را اندکی خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده میشد از ایشان مگر
نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی و ایستاد در پیش دو دست شیخ علی هیتی باادب و تیز میکرد
نظر را او روی پس از آن بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس از جهت
آن ادب ورزیدم و فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت وصیت کرد بملازمت تو گفت
شیخ علی بمردم آنچه دیدم من در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند در آن روز هفت مرد
از اهل مجلس و بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشائخ در رؤیة شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در یقظه بر قاعده علم و اقوال علما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت شریف در
یقظه مر او را متواتر شده بدان اخبار و حاصل شد بآن علم قوی است که منتفی است از آن شک و شبهه و لیکن واقع میشود
مر ایشان را آن از غیبت حس و غموض طرف از جهت ورود حال که ضبط نمیتوانند کرد آنرا عبارت و مراتب ایشان

دران روایت تفاوت وسعادت است وگاهی درمنام می بیند یادر غیبت حس و آنرا یقظه خیال میکنند وگاهی خیال می بینند وآنرا رسول گمان می برد بلکه دیدن ان بین النوم والیقظه است نعم ارباب قلوب که همیشه قائم بمراقبه وتوجه وخالص اندازکدورات نفسانیه ومعرض انداز دنیا واهل آن مطلقا ومشتاق وعاشق جمال شریف اویند ودوست بیدار دیگی ازایشان که بیرون آید از تمام اهل وآل خود وبه بیند پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه که متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی وتصور کند در عالم هر که کلام میکند در حالت ذوق وانسلاخ از عوائق جسمانیه وحکایت میکنند از شیخ ابی العباس مرسی که گفت اگر پوشیده شود جمال آنحضرت یک چشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم واین نیز محمول بر دوام مشاهده وحضور است در رعایت سنن وآداب وسلوک مناهج اوست صلی الله علیه وآله وسلم بر طریقه قول وی صلی الله علیه وآله وسلم الاحسان ان تعبد الله کانک تراه وگفته است پدر اغزل در عقب حکایت شیخ ابوالعباس مرسی که این تجویزی است که واقع میشود مانند در کلام مشائخ ومراد آنست که محجوب نیست بحجاب غفلت ونسیان بجهت دوام مراقبه وحضور واستحضار در اعمال واقوال ام اراده نکردی که محجوب نیست از روح شخص آنحضرت بدیده هر که آن مستحیل است والله اعلم این خلاصه واختصار عبارت مواهب است که نقل کرده است در انکار رویت در یقظه بچشم سر گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الصدق والیقین وخلصه من کدورات الظن والتخمین که دوام مراقبه وحضور واستیلای شوق وغلبه محبت ودیدن بچشم خیال وتصور ومثال مرتبه ایست که ارباب طلب واصحاب سلوک بدان متمتع ومحظوظ اند سخن در رویت میرود از صورت ومثال وهمچنانکه جائز است که در منام جوهر شریف آنحضرت متصور ومتمثل گردد بی شوب تمثل شیطان در یقظه نیز حاصل گردد وآنچه نائم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه بیند چنانکه از حکایت بهجة الاسرار ظاهر میشود وچنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل عبا پوشیده حج می آیند وتلبیه میکنند حمل اینحال نیز بر منام ومبالغه در یقین خلاف ظاهر است وتمثیل ملکوتی بصورت ناسوتی امری مقرر است واین مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف بر آمده باشد ولازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند ولیکن در بعضے وجوه حکم صحابی داشته باشند واگر غیبتی از عالم حس باستیلای ذکر اثبات کنند بی ثبوت نوم مانعی نیست ونوم تعطل حواس است بغلبه رطوبت مزاجی بر دماغ واینجا غیبت حواس باستیلای فکر وشهود است ودر یقظه است نه در نوم وبالجمله دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از موت مثالی است چنانکه در نوم مرئی میشود ودر یقظه نیز مینماید وآن شخص شریف که در مدینه در قبر آسوده وحی است همان متمثل میگردد در یک آن متصور بصور متعدده عوام را در منام

وخواص را در یقظه و صاحب مواهب خود گفته که هرکه تصدیق بکرامات اولیا دارد و قابل است باآنکه منکشف
میگردد بایشان اشیا در عالم علوی و سفلی و مشکل و مشتبه میگردد بروی چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هرچه
عامه در خواب می بینند خواص در بیداری یابند و هرچه آنها را به کسب حاصل شود اینها را بوهب الله یقول الحق وهو
یهدی السبیل تنبیه اگرچه رویة آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در منام حق و ثابت است بی شک و شبهه ولیکن
گفته اند که آنچه رای بشنود از احکام عمل بآن نکند و نه از برای شک در رویة بلکه از برای آنکه از رای ضبط مفقود
است در حالت نوم کذا قالوا و مراد احکام شرعیه که مخالف قرار داد دین است والا بعضی علوم که نه ازین قبیل
باشد در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین بتصحیح احادیث که مروی است از حضرت وی نموده
و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم اولا در رویا است
که در یقظه است بعضی مشایخ نیز همچنین استفاده علوم نموده اند والله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت آنست که نام
نهادن بنام شریف وی میمون و مبارک و نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک
رضی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده کرده میشوند دو بنده در درگاه حق پس امر میکند
حقتعالی ایشانرا به بهشت و میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل و مستحق شدیم ما بهشت را و حال آنکه
عمل نکرده ایم که جزا میدهی تو مارا به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند خورده ام
برنفس خود که در نیاید آتش را کسیکه نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی
باآنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام تو و از علی بن ابیطالب
رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود و حاضر شود بروی کسیکه نام او احمد و محمد است مگر آنکه
پاک کند خدای تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دو بار رواه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده
که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در ان و آمده که مجتمع شوند قومی برای مشورت و در ایشان
کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود دران مشورت و آمده که هر کرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت
کند و به بهشت در آرد قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی ۞ محمد و هو اوفی الخلق بالذمم ۰ کاتب حروف
یکباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان بایستاد حاضران مجلس شریف گفتند که محمد عبد الحق
سلام میکند و آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت
نتیجه این تسمیه است که کردند و علما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف و در کنیت آنحضرت که ابو القاسم است

اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه و بعضی از جمع میان تسمیه و کنیت منع کرده اند و برخی افراد را تجویز نموده و
این قول اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است در مذهب امام شافعی رحمة الله علیه منع است
مطلقاً و امام مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقاً و مذهب ثالث جائز است مر کسی را که نامش محمد نیست و بعضی
تجویز کرده است مطلقاً مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هو الاقرب
انتهی و از انجمله آنست که مستحب است غسل و تطییب برای قراءة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت
آواز پست کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه و آله و سلم که مروی و ماثور است بعد از وی در عزت و رفعت مثل کلام او است
که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند مردم بمالک
رحمة الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند مسائل
میخواهیم زود بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد از
درون خواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد مغتسل را پس غسل میکرد و جامه سفید می پوشید و عمامه
بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب می کرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران و تبخیر
میکرد بعود و تحدیث مینمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و میگویند که امام مالک این
روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و بتحقیق مکروه داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر تحدیث بر غیر طهارت و بود اعمش
که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و سماع حدیث
شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراءة حدیث قیام
نکند کسی که در آید زیرا که درین قلب ادب است با آنحضرت و قلب احترام است مر او را و قطع حدیث او ست از جهت غیر او
خصوصاً مر فاسقان و مبتدعان را و بودند سلف که قطع میکردند حدیث را و تحرک نمیکردند و اگر چه ضرری واقع
میرسید در ابدان ایشان و صبر میکردند بران از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که یکبار
حضرت امام مالک را عقرب هفده بار گزید و وی نجنبید و صبر و تحمل کرد آنرا و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر
جناب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه معذور بود دران و حرکت و قیام بی ضرورت خود چه گنجایش
دارد خصوصاً که منضاف گردد با آن ما لا یعنی از کلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از انجمله آنست که ثابت میشد
صحبت مر کسی را که مجتمع میشد و ملاقی میگشت با آنحضرت یک لحظه و میدید جمال مبارک او را که نظر و لحظ این را

در خصائص آنحضرت نوشته اند گویا مراد آنست که صحبت در عرف و عادت با امتداد اجتماع و طول مصاحبت حاصل
میگردد و اینجا بیک نظری و یک لحظه بحصول می پیوست و اینچنین کسی را صحابی میگویند بقول صحیح مختار پس اختصاص
داشتن آن صفت نسبت بمردم دیگر است نه نسبت بانبیا علیهم السلام و چنانکه گفته اند که در تابعی نسبت با صحابی
اینچنین نیست بلکه آنجا بطریق اجتماع حاصل میگردد بقول اصح نزد اهل اصول و چندی از خصائص شریف که ذکر
کرده اند مشترک است میان آنحضرت و سائر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم جواز تمثل شیطان
بصورت و عدم تثاوب و مانند آن کما صرح به بعض العلما و تواند که مراد آن باشد که اثر صحبت و وجود نورانیت
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا میشد چنانکه گفته اند که بمجرد آنکه نظر شریف از آن حضرت بر اعرابی محض امی افتاد
نطق میکرد بحکمت و در قوت القلوب میگوید که بیک نظر که بر جمال جهان آرای مصطفوی افتد چیزی نماید و کاری
کشاید که دیگران را بار بغایت حاصل نگردد و این از معجزات و خصائص سید انبیا باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام
نبود و این را خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصائص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند
از جهت ظواهر کتاب و سنت که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس سخن کرده نمی شود از عدالت هیچ یکی از ایشان
چنانکه از سائر روات و حدیث را بانفراد صحابی فرد و غریب نمی خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم
و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان اگرچه بعضی از ایشان ملابس فتنه شدند و بحسن ظن
میگویند که ملابست فتنه و وقوع ایشان در آن بخطا در اجتهاد و تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و مآثر ایشان
در امتثال و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت و حضور ایشان در غزو و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام
و هدایت ناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و
اخلاق حمیده که نبود در هیچ امتی از امم سابقه و نیز جمهور علما بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت
و افاضل ملت اند و هر که بعد از ایشان است بمرتبه ایشان نمیرسد و بعضے از علما مثل ابن عبد الله که از مشاهیر
محدثین است و غیر وی درین مسئله تکلم کرده اند و گفته که باشد در جماعه که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در
کمالات علمی و عملی از بعضے صحابه که از اهل کبائر بوده کسانیکه زده شد بر ایشان حدود و تمسک کرده باحادیث
که در فضل آخر امت ورود یافته و بعضی از محدثین گفته اند که خیریت و افضلیت مخصوص باصحاب است که ممتد
بود صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه و استفاده ایشان از آن حضرت و مختار قول اول است و حق آنست که فضل
رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل

آنحضرت وارد شده از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب ست چنانکه در یؤمنون بالغیب باین وجه تفسیر کرده اند والله
اعلم واز انجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلے خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بقول
خود السلام علیک ایها النبی وخطاب نمیکند غیر او را اگر مراد باین اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت
بخصوص واقع نشده است پس این معنی موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم
ما چون میگذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می گفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام
علی میکائیل السلام علی فلان وچون برگشت آنحضرت از نماز روی در آورد بجانب ما و فرمود مگوئید السلام علی الله
زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقائص و مخاوف و سلام بخش بندگان است از ان سلام بر وی
که موهم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون بنشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله والصلوات
والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین که چون
این را گفت رسید هر عبد صالح را که در آسمان و زمین ست الحدیث پس درینجا تخصیص واقع شد بسلام بر
آنحضرت و دیگران را بعموم گذاشت واگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص ست
نیز وجهی دارد و وجه این میگویند که چون در اصل شب معراج ورود بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت سلام
آمد بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان هم برین صیغه گذاشتند و در کرمانی شرح صحیح البخاری
گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی میگفتند نه بصیغه خطاب والله اعلم و در بعضی کلام
بعضے عرفا واقع شده که خطاب از مصلے بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت و سریان وی در ذرائر موجودات
خصوصا در ارواح مصلین ست وبالجمله درین حالت از شهود وجود وحضور آنحضرت غافل و ذاهل نباید بود
نامسد ورود فیوض از روح پرفتوح وی صلی الله علیه وآله وسلم واز انجمله آنست که واجبست بر کسیکه بخواند او را
آنحضرت جواب دادن اگرچه آنکس در نماز باشد وشاهد اینحدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس
خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم وگفتم یا رسول الله
من در نماز بودم ازان جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض ست عاصی میشود تارک آن آیا نماز باطل میشود یا نه صاحب
مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه و غیر آن که باطل نمیشود و بعضی بر انند که باطل میگردد واز
حدیث چیزی معلوم نمیشود والله اعلم واز انجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همچو دروغ گفتن بر غیر

او نیست و هر که دروغ بر بندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود روایت وی ابدا اگر چه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند
جماعه از محدثین و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت
علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند ائمه او را درین قول و حق آنست که دروغ بر بستن
بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه اگر صحیح شود
و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت والله اعلم و از آنجمله آنست که آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمداً و سهواً مذهب مختار اینست و همچنین
انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از آنجمله آنست که جائز نیست بر
آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و نه اغمار طویل و همچنین انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تنبیه
کرده است سبکی بر آنکه اغمار ایشان مخالف اغمار دیگران است و از غلبه اوجاع است بر حواس ظاهره نه بر قلب
زیرا که وارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان و نخوابد دلهای ایشان و چون نگاهداشته شده است دلهای
ایشان از نوم که سبکتر از اغماست پس از اغمار بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته است که جائز نیست انبیا را
عمی زیرا که این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب
را حاصل شده بود بر روی پرده و برطرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول حق سبحانه وابیضت عیناه من الحزن گفته است که
غالب شد بروی بکا و نزد غلبه بکا بسیار میشود آب در چشم گویا سفید شده است بسفیدی آن آب و دلیل بر صحت آن
قول آنکه تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند که وی علیه السلام اعمی شده
بود بالکلیه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارک وی انداختند
قوی شد بصر وی و رفت نقصان انتهی پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است مدخول
است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاهای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن تحکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرمود فارتد بصیراً
و مقاتل گفته است که ندید یعقوب شش سال تا گشت کرد او را القمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه بکا
نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر حزن در عمی

نیز باشد مشهور آنست کہ ہیچ پیغمبری اصم نبود اما بعضے از ایشان اعمی بودہ اند واللہ اعلم و از انجملہ آنست کہ ہر کہ دشنام کند آنحضرت را و تنقیص کند بوجہی از وجوہ بصریح یا کنایت واجب است قتل وی درینجا اتفاق است اختلاف در آنست کہ این قتل بطریق حداست و بالفعل باید کشت و طلب توبہ نباید کرد یا بجہت ردت کہ توبہ باید جست واگر توبہ آورد بخشند و مختار قول اولست و این بر تقدیر است کہ مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد در میگذرند و این بحث در آخر کتاب بتفصیل بیاید انشاء اللہ تعالی و از انجملہ آنست کہ آنحضرت تخصیص میکرد ہر کرا بہر چہ میخواست از احکام اینجا دو قول است یکی آنکہ احکام مفوض بود بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر چہ خواہد حکم کند دوم آنکہ بہر حکمی وحی جدا میشد چنانکہ تخصیص کرد خزیمہ بن ثابت را بآنکہ شہادت وی حکم دو شہادت دارد و قصہ اینست کہ آنحضرت خریدہ بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد از تبلیغ حضرت را و گفت گواہ بیار کہ گواہی دہد بر من کہ فروختہ ام و ہر کہ از مسلمانان می آید باعرابی میگفت وای بر تو پیغمبر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمیکرد تا آنکہ آمد خزیمہ و گفت گواہی میدہم کہ تو فروختہ و فرمود آنحضرت با خزیمہ چگونہ گواہی میدہی و گواہ نگرفتہ ایم ما ترا بر آن گفت یا رسول اللہ ما تصدیق میکنم ترا بر خبر آسمان آیا تصدیق نکنیم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شہادت خزیمہ را بجای شہادتین مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل کردہ اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کردہ اند قومی از اہل بدعت بسوی استحلال شہادت مردی کہ معروفست نزد ایشان بصدق بہر چہ دعوی کند و وجہ حدیث آنست کہ آنحضرت علیہ السلام حکم کرد بر اعرابی بعلم خود و جاری ساخت شہادت خزیمہ را مجری تاکید بر قول خود و استظہار بر خصم پس در معنی در حکم شہادتین باشد فافہم و چنانکہ رخصت کرد آنحضرت ام عطیہ را کہ از فضلای صحابیات است بہ نیاحت بعد از نزول آیت مبایعت نسا کہ در انجا واقع شدہ است ولا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول اللہ آل فلان یاری میدادند مرا بر نیاحت در جاہلیت و چارہ نیست مرا کہ من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیہ را در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیہ را و تخصیص است مر او را در نیاحت آل فلان خاصۃ و شارع را میرسد کہ تخصیص کند ہر کرا خواہد بہر چہ خواہد چنانکہ رخصت کرد اسما بنت عمیس را بر ترک سوگواری کردن بر جعفر بن ابی طالب کہ زوج او بود و فرمود سہ روز جامہ ماتم بپوش و سوگ دار بعد از ان ہر چہ خواہی کن و چنانکہ رخصت کرد ابو بردہ نیار را تجویز اضحیہ بر غالہ جذعہ و قصہ اش آنست کہ آنحضرت فرمودہ بود کہ ہر کہ ذبح کند پیش از نماز از قربانی محسوب نیست ابو بردہ گفت یا رسول اللہ من شاقی داشتم کہ شتابی کردم و ذبح آن کردم گفتم کہ امروز روز اکل و شرب است پس خوردیم

اہل وعیال وہمسایہ ہای خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر بزغالہ کہ بہتر از گوسفند گوشت داشت آیا کفایت
میکند از من فرمود کفایت میکند از تو وکفایت نمی کند بعد از تو از غیر تو وچنانچہ تزویج کرد زنی خود را برای وی و
این جابر بود چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ است وان امراۃ وہبت نفسہا للنبی الآیہ آنحضرت را قبول نیفتاد مردی
فقیر ایستادہ بود گفت بمن تزویج کن یا رسول اللہ این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری کہ مہر وی سکنی
گفت ہیچ ندارم مگر ہمین ازاری کہ در تہ دارم فرمود بجوی چیزی اگرچہ انگشتری از آہن باشد گفت ندارم چند سورہ
از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزیکہ باتست از قرآن وتعلیم کن او را و مہر کن آنرا و نمی باشد قرآن
مہر کسی را بعد از تو واز جملہ خصائص آنحضرت آنست کہ تپ کردہ میشد چنانکہ دو کس تپ زدہ شوند از جہت مضاعفت
اجر واز انجملہ آنست کہ فرستادہ شد جبرئیل علیہ السلام در مرض آنحضرت سہ روز برای عیادت و پرسش احوال شریف
وی واز انجملہ آنست کہ نماز جنازہ گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کردہ شد بعد از سہ روز از
وفات شریف وگسترانیدہ شد برای وی در لحد شریف وی قطیفہ کہ می گسترانید در زیر خود واین ہر دو امر جائز
نیست مر غیر آنحضرت را وبعضی گفتہ اند کہ گسترانیدن قطیفہ از شقران بود مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بی علم صحابہ تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترد اند واز انجملہ آنست کہ زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم چنانکہ در محلش بیاید واز انجملہ آنست کہ زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہمچنین
نمیخورد اجساد انبیا را واین از جملہ خصائص شمردہ اند واز بعضے اولیا نیز نقل میکنند چنانکہ قبر شیخ علی متقی را بعد از
چہاردہ سال بتقریبی کشادہ ہمچنان درست با کفن باقی بود وتقریب آن بود کہ میخواستند کہ پسر برادرزادہ ایشان را
کہ جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند ودر مکہ معظمہ عادت است کہ اموات را بیکجا در قبر بزرگان دفن میکنند
وظاہر آنست کہ ناخوردن زمین جسد شریف را کہ کنایت است از حیات واین مخصوص بآنحضرت وحضرات
انبیا است صلوات اللہ علیہم اجمعین واز انجملہ آنست کہ ارث یافتہ نشد از وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جہت بقای
ترکہ وی در ملک وی و بعضے میگویند کہ صدقہ میگردد چنانکہ در حدیث آمدہ است ما ترکناہ صدقہ و صرف کردہ میشود بر مصارف
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ان صرف میکرد از اہل وعیال وفرزندان و فقرا و وصایا و مصالح مسلمین چنانکہ
آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباح است آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ وصیت کند بجمیع مال خود واز غیر وی
جائز نیست مگر بثلث وہمچنین حکم تمامہ انبیا است کہ ایشان را ارث نباشد ومراد در قول حق تعالی وورث سلیمان داؤد
وقول وی سبحانہ رب ہب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت وعلم است واز انجملہ آنست کہ پیغمبر خدا صلی اللہ

علیه وآله وسلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم پیشتر شنیدم اذان و اقامت در قبر برای هر نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر است یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای معین نبود و بعضے گویند که ما جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدرین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست حس جسد شریف وران جوابش آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده میشود در قبر مومن هر هفتاد و جه جای قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که فسحت آن از دائره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکن و استقرار آنحضرت از بقعه قبر جوابش آنکه کدام بهشت بهتر و شریفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت درینجا بود امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند در آن و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب که اذان میشنید از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تائید میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد نبی اسرائیل بحج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و فرمود آنحضرت انی رجل مقبوض و صدیق اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع وارد است بران جوابش اگر آنحضرت چشید درد موت و مرد بعد از آن زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد خدا که بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز و نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده است بحیات جسمانی دنیاوی بدنی که حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی اخروی است و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه در آن عالم یا بنهد در ابدانی که حکم ظروف دارد و نسبت بآنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می چرند در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده میشود در همان ابدان که در دنیا بود و بوسیده نشد و

خاک نگشت وحق تعالی قادر است که نگاهدارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر وچه نماز گزاردن تقاضای جسد حی میکند وصفات مذکوره در انبیا در
شب معراج همه صفات اجسام است ولازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشد بر صفتی که در دنیا بوده
واز وی احتیاج بطعام وشراب وغیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا بلکه آنهارا در برزخ احکام
دیگر باشد واحتیاج بطعام وشراب وامثال آن امر عادی است وحال در انجا بخلاف عادت باشد وتواند
که بروائح ونسائم وامثال آن ارزاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است یرزقون فرحین
واگر از طعام بهشت هم بود عجب نیست چنانکه در حدیث یطعمنی ویسقینی واما علم وسماع شک نیست در ثبوت آن
مر ایشانرا بلکه سائر اموات را اصح به العلما ودر احادیث آمده است نماز میگذارند وتلبیه میگویند وذکر وتسبیح میکنند
اگر گویند که آن دار عمل نیست ودر انجا تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند جوابش آنکه عالم برزخ منسحب و
جاری است بروی احکام دنیا از استکثار اعمال وزیادت اجور وگاهی حاصل میشود عمل بی تکلیف بر سبیل
تلذذ وشوق وذوق چنانکه حال نوافل وتطوعات اینچنین است ولهذا در بهشت تسبیح میکنند وقرآن میخوانند
ودر شان قاری قرآن واقعشده رتل وارتق وازین قبیل است سجود حضرت سید انبیا صلوات الله وسلامه
علیه وعلیهم وقت فتحباب شفاعت وبعضی از علما گفته که مال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باقی است بر
ملک وی قائم است بر نفقه وی وعد کرده این را از خصائص نقلکرده است امام الحرمین که آنچه گذاشت آنحضرت باقی
بود بر ملک وی صلی الله علیه وآله وسلم واتفاق میکرد ابو بکر رضی الله عنه بطریق نیابت وخلافت وی بر اهل و
خدم وسائر مصارف وی وابو بکر میدانست که مال باقی است بر ملک وی صلی الله علیه وآله وسلم واین قول
تقاضا میکند اثبات حیات در احکام دنیا نیز واین زائد است بر حیات شهید وبعضی گویند بزوال ملک وقول
او ما ترکناه صدقة صادق است بهر دو تقدیر والله اعلم واین بحث حیات انبیا جاری شد وانجرا یافته بتقریب
ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر کتاب در باب وفات النبی وهر دو ثابت داشتم اگرچه موجب تکرار بود
است ولا باس تا این مسئله موکد ومقرر گردد واز انجمله آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند
اورا صلوة وسلام زائر وروایت کرده است اینحدیث را احمد ونسائی وحاکم وتصحیح کرده است اورا حاکم بایں
لفظ ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی عن امتی السلام مر خدایرا فرشتگان است که میگردند در زمین
میرسانند مرا از امت من سلام ونزد ابن حبان از عمار اینچنین آمده که خدا تعالی را فرشته ایست که داده است

قوت سمع از همه بندگان نیست پس هیچ یکی از بندگان که درود میفرستد بر من مگر آنکه میرساند آن فرشته مرا درود او را و از انجمله
آنست که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعمال امت و استغفار میکند مر ایشانرا و روایت کرده است
ابن المبارک از سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام پس میشناسد
آنحضرت ایشانرا بسیمای ایشان و اعمال ایشان و در بعضے روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال امت
آنچه بد است می پوشیم و آنچه نیک ست عرض میکنیم بدرگاه مراد بپوشیدن عرض نکردن خواهد بود گویا سنت الهی جاری است
بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت مینماید و آنچه عرض کرده نمی شود محو و ساقط کرده میشود از درجه اعتبار
فافهم و بالله التوفیق و در حدیث کعب احبار آمده است که هر گاه و بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند
و گرد میکنند آنرا و میزنند بازوهای خود را و چون مبعوث میگردد آنحضرت از قبر شریف بیرون می آید میان این فرشتگان
و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل بمعنی بردن عروس بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب
است بپیش محب یعنی بردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدرگاه عزت و از انجمله آنست که منبر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در دیگری
منبر من بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه را تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضے بروضه که بر جای بلند
باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدم من
الآن بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض منست و در حدیث دیگر آمده که من
ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب در حوض از انجا در آید و در تاویل آن بعضے علما گفته اند
که بودن منبر بر حوض کنایت است از آنکه قصد آن و تبرک بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور
شریف وی سبب ورود حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست و بعضی گفته اند که تواند
که این منبر را که سرور انبیا مشرف داشت فردای قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده فرمایند و بر کنار حوض کوثر
که ترعه جنت عبارت از آنست برپا دارند از برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گروهی
بران رفته اند که این اخبار است از منبری که دران روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف
است و این قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من روضه ایست از
ریاض جنت و منبر من بر حوض منست ظاهر و متبادر ازین کلام همان منبر ست که از برای تجدید روضه مقدسه
مذکور است کذا ذکر فی تاریخ المدینه و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی ازین علما در آنکه این بر ظاهر

محمول است واین حق است ومحسوس وموجود است وقدرت صانع وشامل است همه چیز را وهر چه خبر داده بوی
مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن واجب است فتدبر واز آنجمله آنست که میان منبر وقبر شریف وی روضه ایست
از ریاض جنت روایة کرده است این را بخاری بلفظ ما بین بیتی ومنبری ودر اینجا نیز تکلم کرده اند بعضی گفته اند
که مراد تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت وحصول سعادت که از ملازمت خلق ذکر ومجالست آن
حاصل است چنانکه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا نیز تواند اشارتی بآن
می افتد خصوصًا در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم وانوار اذکار مجلس جنت آثار اقتطاف واقتباس
مینمودند وبعضی گفته اند که طاعت وعبادت درین مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده اند الجنة تحت ظلال السیوف
والجنة تحت اقدام الامهات واین هردو قول ضعیف وبعید است چه تشبیه بریاض جنت ونزول رحمت وایصال
بروضهٔ بهشت وترتب ثواب بران شامل تمامه مساجد وکل بقاع خیر است ومخصوص باین مسجد شریف ومنبر منیف
نیست واگر حمل بر رحمت خاص وروضهٔ مخصوص از جنت کنند نیز خالی از بعدی وتکلفی نیست حق آنست که
کلام محمول بر حقیقت وظاهر خود است ومابین حجره آنحضرت ومنبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن
معنی که فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند ودر رنگ سائر بقاع ارض فانی ومستهلک نگردانند چنانکه ابن فرحون
وابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند واتفاق جماعه از علماء باوی نیز منضم ساخته وشیخ ابن حجر عسقلانی
واکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند وابن ابی جمره که از کبار علماء مالکیه است فرموده است که احتمال دارد
که بعین این بقعه روضهٔ از ریاض جنت باشد که از آنجا بدنیا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر اسود ومقام ابراهیم
علیه السلام واقع است وبعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خودش برند ونزول رحمت واستحقاق جنت لازم
مراتب فضل وعلو مرتبت اینمقام است یا چنانچه رتبهٔ جلیله ابراهیمیه بحجری از احجار جنت امتیاز یافت حضرت
حبیبیهٔ محمدیه بروضهٔ ازان اختصاص پذیرفته باشد واگر در چشم ظاهر نسبت سائر اجزای اراضی دنیا در آید چندان
عجب نباشد زیرا که تا انسان درین نشاة محجوب حجب کثیفه طبیعت ومحجوب حجاب عادت بشریت انکشاف
حقائق اشیای ادراک امور آخرت از وی نیاید وتوهم نکنی که چون این بقعه شریفه از وی حقیقة روضه از ریاض
جنت باشد باید که تشنگی وبرهنگی وامثال آن که انتفای آن از خواص ولوازم جنت است در وی نباشد کما قال سبحانه
ان لک الا تجوع فیها ولا تعری الآیة چه تواند که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال وانفکاک
پذیرفته باشد پس در حجر الاسود ومقام ابراهیم علیه السلام چه میگوئی در آنجا نیز این آثار پیدا نیست واگر گویند که

امثال این امور بی سماع و خبر ثابت نمی شود چون در شان رکن و مقام دلائل و شواهد وقوع بطریق تعبد و
تسلیم ایمان آوردن بدان واجب افتاده و در غیر آن نه چنین است گوییم دلیل و شاهد خبر غیر رسول صلی الله
علیه وآله وسلم نیست و همچنانکه حقیقت رکن و مقام باخبار آن صادق و مصدوق معلوم شده که آنکه حال روضه
شریف و منبر منیف نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل آیند در هر دو جای ممکن است و اگر بحقیقت روند در هر دو ثابت
فما وجه الفرق والله اعلم ومنه التوفیق وبیده ازمة التحقیق وهو بافاضة العلوم علی من یشاء من عباده جدیر
و حقیق و از انجمله آنست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که می شگافد قبر او بیرون می آید و مبعوث میگردد
یعنی حاضر میشود در موقف قیامت و نخستین کسی است که میگذرد و نخستین کسیکه میکوبد در بهشت را در حدیث آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آیم من باب جنت را در روز قیامت و استفتاح میکنم پس میگوید خازن
جنت بک امرت لا افتح لاحد قبلک بتو امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت هیچ یکی را پیش از تو و جائز است که باو بک
برای قسم باشد و انیمعنی احسن الذات در لذت محبت و نخستین کسیکه می درآید در بهشت و نخستین کسیکه می گشاید
در شفاعت را و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حشر کرده میشود سواره بر براق و کسوت و خلعت
داده شود از اعظم و انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده میشوند مردم روز قیامت پس میباشم
من و امت من بر تل یعنی مقام بلندی می پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می ایستد آنحضرت براستای عرش
که نمی ایستد در انجا هیچکس در مقامی که رشک برند بروی اولین و آخرین و از انجمله آنست که داده میشود او را مقام
محمود و مجاهد که از ائمه تفسیر است گفته مراد باین جلوس آنحضرت است بر عرش و از عبد الله بن سلام آمده جلوس بر کرسی
و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستاید او را هر که ایستاده است در وی و هر که می شناسد او را و این مطلق است در
هر مقام که متضمن است کرامت را و مشهور آنست که این مقام شفاعت است و کلام در این مقام در فضائل آنحضرت
بباید که در آخرت ظهور یابد انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که داده میشود او را صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت
عظمی عام میان اهل موقف وقتیکه می آیند بوی بعد از انبیا و رسل و در ادخال قومی در بهشت بی حساب و رفع درجات
قومی دیگر را و بیاید تفصیل در مجلس آن و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم لواء حمد در دست روز قیامت و آدم
و هر که جز اوست در تحت لواء او باشند و وسیله که اعلی درجات است در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرت است
و بالجمله آنحضرت افضل و اکرم خلائق است نزد خداوند تعالی و پیشوای ایشان است در روز قیامت چنانکه

فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة وانا اکرم الاولین والآخرین بیدی لواء الحمد ولا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه

براى وى خازن جنة استقبال ميكند براى وى وميكشايد در بهشت وميگويد نميكشايم بر كسى پيش از تو ونمى ايستيم الاو هو تحت لوائى واز انجمله آنست كه چون ميرود آنحضرت در بهشت براى استفتاح ايستاده مى شوند براى كسى بعد از تو ودرين اظهار مزيت ومرتبت آنحضرت ست وخزنه جنة همه خادمان او يند واو در رنگ بادشاه ايشان است بحكم پروردگار عز وجل واز انجمله آنست كه مخصوص گردانيده است او را حقتعالى بكوثر كه سيلان ميكند دران در وياقوت وآب او شيرين است از عسل وسفيد تر است از شير ودر روايتى سفيد تر از برف وكوزه هاى آن بيشتر است از ستارها وبعضى گفته اند كه هر پيغمبر را در آخرت حوضى باشد بر قدر فضل ومرتبت وكوثر آنحضرت عظيم تر وشريف تر است از همه واز انجمله آنست كه حقتعالى چون در كتاب خويش ذكر توبه وغفران انبيا فرمود زلتى وخطاى كه از ايشان واقع شده نيز ذكر كرد در شان آنحضرت عليه السلام فرمود انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر خبر فتح را مقدم داشت وبعد ازان ذكر غفران ذنوب گذشته وآينده كرد وذنب مستور داشت وتحقيق اين مقام در باب دوم گذشت واز انجمله آنست كه هر چه انبياى ماسبق را بعد از سوال عطا فرمود وى را عليه الصلوة والسلام بى سوال ارزانى داشت ابراهيم خليل گفت ولا تخزنى يوم يبعثون ودر شان آنحضرت وامت وى فرمود يوم لا يخزى الله النبى والذين آمنوا معه الاية موسى عليه السلام گفت رب اشرح لى صدرى در شان پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ميفرمايد الم نشرح لك صدرك واز انجمله آنست كه حق تعالى برگزيد آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم بمقام محبت وابراهيم را عليه السلام بمقام خلت ومقام محبت بالاتر از مقام خلت است ودر اول باب ذكر آن گذشته است ودر آخر باب هشتم نيز كلام درين بيايد وبعضى علما رعارفين در فرق ميان خليل وحبيب كلامى لطيف گفته كه خليل از خلت است بمعنى حاجت وابراهيم عليه السلام محتاج ومفتقر بود بسوى خدا پس ازين جهت گرفت او را خدا تعالى خليل وحبيب فعيل است بمعنى فاعل يا مفعول پس آنحضرت هم محب است وهم محبوب بى وساطت غرض وگفته اند كه خليل ميباشد فعل وى برضاى خداى وحبيب ميباشد فعل خدا برضاى او وقوله تعالى فلنولينك قبلة ترضاها ولسوف يعطيك ربك فترضى وخليل گاهى استعجال ميكند براى لقاى محبوب چنانكه آمده است كه چون آمد ملك الموت نزد ابراهيم عليه السلام براى قبض روح توقف كرد ابراهيم وگفت بپرس از پروردگار كه چه حكم ميشود زود مى بايد آمد يا توقفى هست وآنحضرت فرمود اخترت الرفيق الاعلى وميگفت در دعاء خود اللهم انى اسألك النظر الى جلال وجهك والشوق الى لقائك وخليل مغفرت وى در حد طمع است چنانكه گفت ابراهيم والذى اطمع ان يغفر لى خطيئتى يوم الدين وحبيب مغفرت او در حد يقين قال الله تعالى ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و

ما تاخر و یتم نعمته علیک و خلیل گفت و لا تخزنی یوم یبعثون و گفته شد بحبیب یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده مسکین
و زیاده بران فرمود والذین آمنوا معه و خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد بوی و وجدک
ضالا فهدی و خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین گفت مر حبیب را و رفعنا لک ذکرک و خلیل گفت
واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد مر حبیب را انا اعطیناک الکوثر و خلیل گفت واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام
و حبیب گفته شد مر او را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و چون در خلیل که محل خلت
ست و حبیب که محل محبت این فرق باشد در خلت و محبت نیز فرق و فصل خواهد بود و صلی الله علیه و آله و سلم
علی حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و آل کل و سائر الصالحین و از انجمله آنست که نماز نافله که آنحضرت
نشسته گذاردی ثواب آن برابر بودی با ایستاده گذاردن بخلاف دیگر که فرمود من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم
اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص است ازین در حدیث صحیح مسلم
از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که نشسته نماز
میگذارد و گفتم یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حالا تو نماز
نشسته میگذاری فرمود آری من گفته ام و لیکن لست کاحد منکم و از انجمله آنست که همچنانکه از برابر میدید از
قفای خود نیز میدید و در تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین باب اول در ذکر بصر شریف رفته است
و از انجمله آنست که هرچه در دنیاست از زمان آدم تا اوان نفخه اولی بروی منکشف ساختند تا همه احوال را از اول
تا آخر معلوم گردد یاران خود را نیز از بعضے ازان احوال خبر داد از بعضے صلحا از اهل فضل شنیده شده است که
بعضے از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن بظاهر
وصل
مخالف بسیاری از ادله است تا قائل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم **وصل** فضائل و خصائص امت
مرحومه محمدیه هم بیشمار است و این نیز راجع بفضائل آنحضرت است که اینچنین امت و اینچنین تابعان وارد و آنکه
فضائل آنحضرت داخل فضائل امت است که اینچنین پیغمبری دارند و تبع و مقتدی با اینچنین ذوات کامل
الصفات اند بدانکه چون پیدا کرد پروردگار تعالی و تقدس ابراز و اظهار کرد عنصر شریف نبوی را صلی الله علیه
و آله و سلم در عالم عیان در غایت احکام و اتقان ظاهر شدن عنایت ربانیه بامت انسانیه وی اگرچه جن
و انس همه امت اویند لیکن بجهت خصوصیتی و قابلیتی که ایشان راست آنچه در ایشان ظهور گردد در جای دیگر
نگردد و فرمود کنتم خیر امة اخرجت للناس و این خطاب بیواسطه با وائل این امت است که اصحاب رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم اند و سابقان و مقربان درگاه اند و درین صفات که فرموده تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر
که در حقیقت سبب شرط خیریت اند اتم و اکمل و اسبق اند و افضل صحبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و مشاهده جمال جهان
آرای او و اقتباس و استفاضه انوار و آثار وی بواسطه مخصوص اند و ازینجا معلوم شد که اول این امت افضل است
از مابعد خود ترتیبی هم از شارع درین باب واقع شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین
یلونهم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم میشود
که ایشان را اتباع تبع خوانند ثم یفشوا الکذب میفرماید بعد ازان فاش میشود دروغ یعنی آن ضبط و ربط دین و صدق
تقوی و یقین که در اوائل بود نماند و طائفه از صحابه اند که لحظه بدیدار مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند و ایمان
آوردند و رفتند بکار و بار خود مشغول شدند و بامتداد صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه ننمودند آنها که بتفضیل
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مطلق قائل اند میگویند ایشان را نیز کمالی حاصل است که موجب افضلیت است از من بعدهم
و معلوم نمی شود که مقصود اینطائفه چیست اگر میخواهند که ببرکت رویت و مشاهده آنحضرت تمامه کمالات حاصل میشود که
متاخران دارند این محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان صحابه است و خلاف واقعست یا میخواهند
که همان رویت و مشاهده آنحضرت فضیلتی است که اتم و اکمل است از تمامه خصائل و کمالات و هیچ فضیلتی برابری نمیکنند
باآن و بالجمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود افضل از من ورای خود و جماعه از اصولیین اطلاق
اسم صحبت هم مخصوص میدارند بجماعه اولی و این خلاف مذهب محدثین است که در صحبت برویت و ملاقات اگرچه یکساعت
باشد اکتفا کنند و سابقا نیز چیزی ازین باب مذکور شده است و شاید که بعد ازین نیز تقریب افتد و فضائل و خصائص
این امت علی الاطلاق بیشمار است و اخبار و آثار بسیار دران وارد اتم و اکمل فضائل ایشان آنست که امت محمدیه اند
و همچنانکه وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمامه انبیاست سلام الله علیهم اجمعین
و مکارم اخلاق و محامد صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند بکمال دین و اتمام نعمت چنانکه
منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور است چنانکه ذکر شریف
پیغمبر ایشان صلی الله علیه وآله وسلم و نبذی ازان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه گذشت و از ابن عباس رضی الله
عنهما که فرمود صلی الله علیه وآله وسلم گفت موسی علیه السلام یا رب آیا هیچ کس هست در امم گرامی تر نزد تو از امت من که
سایه کردی بر ایشان بغمام و فرود فرستادی برای ایشان من و سلوی پس فرمود خدا تعالی یا موسی ندانسته تو که فضل
امت محمد علیه السلام بر سائر امم همچو فضل منست بر جمیع خلق گفت موسی یا رب پس بنما مرا آن امت را فرمود حق سبحانه

نمی بینی تو ایشان را ولیکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس جواب دادند همه بیک آواز
لبیک اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصلاب آبا و ارحام امهات بودند پس فرمود وی سبحانه صلوتی علیکم
ورحمتی سبقت غضبی وعفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید و هرکه دریابد مرا در حالتی
که گواهی میدهد هر که لا اله الا الله محمد رسول الله می آمرزم مرا ورا گناهان او را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
پس حمد است خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود وی سبحانه وما کنت بجانب الطور اذ نادینا و نبودی تو ای
محمد یعنی در نشار عنصری وقتی که ندا کردیم یعنی امت ترا تا بشنوانم موسی را کلام ایشان روایت کرد این حدیث را
قتاده و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکوست آواز امت محمد پروردگارا بشنوان مرا بار دگر
وابو نعیم در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحی فرستاد حق تعالی بموسی پیغمبر
بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا در حالی که منکر است با احمد در آرم او را در آتش دوزخ گفت موسی علیه السلام کیست احمد فرمود
خدا تعالی احمد کسی ست که پیدا نکرده ام پیدایشی را گرامی تر بر من از وی و نوشته ام نام وی با نام خود بر عرش پیش
از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا در آید در وی او و امت او و ازین حدیث معلوم میشود
که امت او بر جنت او پیش از انبیا و دیگر در بهشت در گشند و چه عجب چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد
اگر چه گفته است جمیع خلق اما آنکه این امت فاضلتر از انبیا باشد یا برابر باشند با ایشان فحاشا و کلا زیرا که هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد فرمود
موسی چه کسانند امت محمد و چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان را پس موسی گفت بگردان مرا خداوندا نبی آن امت
فرمود خدا تعالی نبی امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا خداوندا امت آن نبی و از وهب بن منبه
آورده که گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی امی را که میگشایم بوی گوشهای
کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و مهاجر وی مدینه طیبه و ملک وی بشام است
و ذکر کرده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده شده است
برای مردم امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و یگانه داننده مرا و ایمان آرنده بمن و اخلاص ورزنده مرا و تصدیق
کننده بچیزی که آورده اند پیغمبران من نگرنده بآفتاب و مهتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادت خوشا آن قلوب
و وجوه و ارواح که اخلاص ورزیدند بمن الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات
و سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است گرد عرش ایشان دوستان منند
یاری دهندگان من کینه کشم من با ایشان از دشمنان که بت پرستان اند نماز میکنند برای من ایستاده و نشسته و راکع

وساجد و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم بکتاب ایشان کتابها را و شریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دین ها را و کسیکه دریابد ایشان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و در نیاید در دین و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و میگردانم ایشانرا افضل امم و امت وسط که شهدا اند بر مردم چون مردم در غضب آیند تهلیل میکنند مرا و چون نزاع کنند تسبیح میکنند مرا پاک میکنند رویها را و اندام ها را می بندند ازار تا نصف ساق و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی میکنند بریختن خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است راهبانند در شب شیرانند در روز خوشا کسیکه با ایشان است و بر کیش ایشانست و براه و روش ایشانست این فضل منت میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل عظیم ام رواه ابونعیم این فضل این امت مرحومه است در کتب سابقه پس امت را باید که برین صفات باشد که علت خیریت ایشانست و شک نیست که اتم و اکمل درین صفات اوائل ایشان اند که صحابه اند و من علیهم رضی الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود در کسی امتی را پیش از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز با وے شریک اند در صفات و احکام و بعضے گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشانست نسبت با امم سالفه اگرچه پیغمبر انرا بود و استدلال کرده اند برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء و لیکن گفته اند که این جزا و وضو مخصوص باشد با ایشان در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست آن کافر که نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز بگذارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد و نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو و در روایتے مر مسلم را از ابوهریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست مر غیر شما را و از ظاهر حدیث احمد که در مشکات در کتاب طهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است و در امم سابق چهار نماز بود جز عشا و اول کسیکه نماز عشا گذارد پیغمبر ما بود صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سائر امم و نگذارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و بسم الله نیز بر هیچ امم نازل نشده است پس از این امت مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص امت است نسبت با امتهای دیگر و آمین را نیز از خصائص این امت داشته اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است

که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بر ما بر چیزی چنانکه حسد میبرند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدا تعالی و گفتن
ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد می برند بر سلام و آمین از خصائص این امت است رکوع در نماز روایت است
از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم ما در وی نماز عصر پس گفتیم ما یا رسول الله چیست این رکوع
که هرگز نمیکردی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باین امر کرده شدم و ازین حدیث معلوم میگردد که در اوائل
در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری نبود پس از آن امر شد و در واقع انتقال از قیام برکوع و از رکوع
بسجود و تدریج دران ادخل است در حدوث حضور و وجود خشوع ولیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت
ادامت طاعت است از جهت قول حق سبحانه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام
و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول وی سبحانه وادبار السجود و برکوع خشوع و اجبات و تقدیم سجود
بر رکوع نوعی از قرینه است برین معنی والا ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود بنص حدیث
عدم رکوع در نماز امم سابقه و علما استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بران و تمام نیست این استدلال
فافهم مگر آنکه نظر بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم و از خصائص این امت آنست که صفوف ایشان
در نماز و قتال مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود که تشبیه در
اتمام صف اول است که آنرا تمام کرده صف دیگر بندند و میتواند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت
نیز از خصائص این امت است والله اعلم و از جمله خصائص تحیة سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله
عنها گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه رض سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیة سلام آنست که
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکی ست و سلام نیز فرد آنست که بر ملائکه و قوم میگویند
فتدبر و از خصائص این امت جمعه است که دیگر انرا نیست چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی فرض الله علیهم
فهدانا الله له والناس فیه لنا تبع الیهود غدا والنصاری بعد غد رواه البخاری و این حدیث را بیانی است که در
جای خود کرده شده است و از خصائص این امت است ساعة جمعه که هر چه در وی از خدا تعالی بطلبند بیابند و درینجا اقوال
است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادت آنرا با تطبیق دران نقل کرده ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول
آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر در آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه
زهرا رضی الله عنها برین جانب ست میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بر می گماشت که خبر کند از ان والله اعلم

و از انجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر
کند خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابدا و زینت میدهد و می آراید بهشت را در وی و دیگر دانکه
بوی دهن روزه دار را خوشبوتر نزد خود از بوی مشک و استغفار میکنند مر ایشان را ملائکه هر شب هنگامیکه
افطار میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه و داده شده است این امت را در شهر رمضان
پنج خصلت که داده نشده است هیچ امت پیغمبری را و آمده است که استغفار میکنند بر ایشان هنگامیکه افطار میکنند
و در بند و زندان کرده میشوند مردهٔ شیاطین و از انجمله استحباب سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب
تا فجر و حرام بود بر کسانیکه پیش از ما بوده اند بعد خواب و همچنین در صدر اسلام بر ما نیز پس از ان منسوخ گشت و
از انجمله شب قدر است چنانکه گفته است نووی در شرح مهذب و در روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود
که هزار ماه در راه خدا جنگ کرده و سلاح از بر نکشید صحابه گفتند که ایا طاقت است یکی را از ما که اینچنین تواند کرد
پس نازل شد سورهٔ قدر که شب قدر بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی
کلام درینمقام در محل خود بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امة است یا بر امم سابقه نیز
بود در آیهٔ کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضانست ظاهر در ان است
که بر امم سابقه نیز مکتوب بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سابقه چنانکه
بر ما و در اسناد این حدیث مردی مجهول است و اگر گوییم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع
بر مطلق صیام است و قول جمهور همین است از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که موجب
و مستجلب صلوت و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب ابتدا است مر ایشان را از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق
داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزی که داده نشده است انبیا را مانند آن آن قول انا لله و انا الیه راجعون نزد
مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفت بندهٔ مسکین
ثبته الله علی طریق الحق و الیقین این قول موجب و موهم ترجیح امت است بر انبیا و تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام
فصبر جمیل و الله المستعان و این در معنی استرجاع است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند
داده شد این امت را استرجاع چیزی که داده نشده اند امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت بنسبت
بامم باشد و نسبت با نبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و از انجمله آنست که خداتعالی برداشت ازین امت
اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد عقیفه و رفع تکلیفهای سابق است که بود بر ایشان مثل تعیین قصاص

در قتل عمد و خطا و قطع اعضار خاطیه و قطع موضع نجاست و قتل نفس در توبه و بود مرد از بنی اسرائیل که میکرد گناه در شب و نوشته میافت وقت صبح بر در خانه خود که کفارت این گناه این ست که بر آری هر دو چشم خود را پس می بر آورد و از انجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی است بر ایشان از انچه سخت گردانید بر غیر ایشان و تنگ گردانید بر ایشان در دین از حرج چنانکه اگر ایستاده نتواند گذارد کسی نماز را نشسته بگذارد و مباح گردانید افطار و قصر در سفر و کشاد بر ایشان در توبه را و مشروع گردانید مر ایشان را کفارات در حقوق الله و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت حرج انچه بود بر بنی اسرائیل از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی ازین امت و از انجمله آنست که خدا تعالی رفع کرده است از ایشان مواخذه بخطا و نسیان و بانچه اکراه کرده شوند بران و حدیث نفس که آنرا خاطر و وسوسه خوانند بتحقیق بودند بنی اسرائیل چون نسیان میکردند چیزی را از انچه امر کرده شدند بدان یا خطا کردند تعجیل میشدند بر ایشان عقوبت و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب باندازه آن گناه و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که ان الله تعالی رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه رواه احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه و فرق میان خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق فراموش شده است چنانکه روزه دار روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا یاد دارد و لیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضمضه کرد و آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی را بر کاری داشتن چنانکه ظالمی زور کرد و گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نمیکنی میکشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است زبان ندارد بران مواخذه نیست واما در حدیث نفس بدانکه درینجا چند چیز ست یکی آنکه چیزی ایکایک بی اختیار در دل افتاد و این را هاجس خوانند درینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد از انکه در دل افتاد و جولان کرد و گروید در دل آنرا خاطر خوانند بعد از ان هم است که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است ازین امت بلکه اگر نکرد یک حسنه می نویسند بعد از ان عزم است که بجد است که بکند و لیکن از خارج مانعی پیدا گشت که نمی تواند کرد و اگر مانع نباشد البته میکند درینجا مواخذه است زیرا که این فعل قلب ست و برین محمول است قول وی تعالی و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اما عزم زنا از نا نیست و مواخذه بروی مواخذه زنا نه بلکه گناهی است سر خود و مواخذه کرده میشود آدمی بران و از خصائص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان اکمل است از جمیع شرائع متقدمه و این عیان است که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفا نیست در ان و چون آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و شرائع باشد و این شریعت غرا جامع است میان جلال

وجمال وقهر ولطف در غایت مرتبه توسط واعتدال نظر بشریعت موسی علیه السلام باید کرد که چه تکالیف شاقه داشت
از قتل نفوس وتحریم طیبات وتعجیل عقوبات وتحمیل آصار واغلال واظهار آثار قهر وجلال بود موسی علیه السلام
از اعظم واشد خلق الله در هیبت وغضب وبطش واخذ چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود آورده اند
که از آن روز که وی علیه السلام بشرف تکلم وتجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک میگذاشت تا از تاب قهر وجلال روی
مردم بیتاب نشوند وبود نفوس امت وی نیز شدید وغلیظ ومعوج که جز تکالیف غلیظه واحکام شدیده اصلاح
واستقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة وبود شریعت عیسی
علیه السلام شریعت فضل واحسان ولطف وامتنان که مقاتله ومحاربه در وی نبود وحرام است در دین نصاری
قتال واگر بکنند عاصی شوند وبود نفوس امت وی علیه السلام لین ونرم خود نبود بر ایشان آصار واغلال
واحکام شدیده واوامر غلیظه در انجیل آمده است که هر که طپانچه بر رخسار راست تو زند بگردان تو رخساره چپ را
بسوی وی وهر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده یا آن جامه ردای خود را وهر که تسخره کند ترا تا یک میل
ببرد تو با وی دو میل واین رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند بی آنکه
حق تعالی نوشته وواجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآنست ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم
وبود عیسی علیه السلام مظهر صرف جمال ولطف واحسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال وقهر وسلطان
اما پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم مظهر کمال وجامع میان جلال وجمال بود وقوت وعدل وشدت ولین ورافت و
رحمت وشریعت او اکمل شرائع وامت او اکمل امم واحوال ومقامات ایشان اکمل احوال ومقامات ولهذا آمد شریعت
وی در غایة توسط واعتدال ونهایة جامعیت وکمال گاهی وارد شد بالزام وایجاب وگاهی بندب واستحباب ودر
موضع شدت شدید ودر جای لینت لین ودر جای شمشیر بود ودر جای عطا میکرد گاهی عدل میفرماید وگاهی
فضل مینماید وقتی جزاء سیئة سیئة مثلها میگوید واین عدل است وزمانی فمن عفی واصلح فاجره علی الله واین فضل
است انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم ست وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به هم ایجاب عدل وهم تحریم ظلم است
ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل وحرام گردانید برین امت هر خبیث ضار را ومباح گردانید هر
طیب نافع را وتحریم اینجا رحمت است وبر امم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتباکم وما جعل علیکم فی
الدین من حرج وگردانید ایشانرا شهدا بر ناس واقامت کرد در مقام رسل که شهدا اند بر امم خود وگردانید ایشان
را خیر امة اخرجت للناس ومخصوص گردانید ایشانرا بفضائل وکرامات ومراتب ودرجات الله یختص برحمته من یشاء

وهو ذو الفضل العظیم و از خصائص این امت اینست که اجتماع نمیکنند بر ضلالت و این حدیث مشهور است باسانید کثیره آمده و مر او را شواهد کثیره است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که مجتمع نشوند امت من بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و این دلیل است بر حجت اجماع و اجتماع ایشان حجة است و اختلاف ایشان رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود و در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ است اختلاف امتی رحمة و همیشه بود در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد دیگری بحرمت و عیب نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امة در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب تسهیل امور دنیا و انتظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترخیص و توسعه امر دین است و از خصائص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است ایشانرا و برامم دیگر عذاب بود چنانکه وارد شده است که الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون شهادة لکل مسلم و در روایتی الطاعون شهادة لامتی و رحمة بهم و رجز علی الکفرین و فرار از ان حکم فرار از زحف است چنانکه در حدیث عائشة رض و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام مشبع تر ازین آورده ایم و از خصائص این امة است که نزد شهادت دو کس از ایشان مر عبدی را بخیر واجب میگردد برای وی جنت و در امم سالفه وقتی که شهادت دهند صد کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه بخیر وجبت له الجنة و من اثنیتم علیه بشر وجبت له النار و گفته اند که معتبر شهادت اهل عدالت و صدق است که بی شائبه غرض و کذب باشد و از خصائص این امت است که اعمار ایشان اقصر و اعمال ایشان اقل نسبت بامم سالفه و اجر ایشان اکثر و اوفر چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنها که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل داستان شخصے است که سه اجیر گرفت یکی از بامداد تا پیشین و دیگر از پیشین تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یکیک درهم اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد اجیران بایستادند که چون روا باشد که عمل را تفاوت و اجرت برابر آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم شمارا دادم باقی فضل من است هر کرا خواهم بدهم اول مثال یهود است و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال این امت مرحومه و از جمله خصائص این امت آنست که ایشان را داده شده اسناد را که بان سلسله احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم باقی است و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و این خصیصه فاضله و سنت سنیه است که اکرام کرده است حق تعالی بدان این امت را و تشریف و تفضیل داده ایشانرا بدان که هیچ یکی از امم را نداده بود و صحف انبیاء ایشان در دست ایشان و خلط کردند بدان اخبار خود را که

گرفتند آنرا از غیر ثقات و نیست پیش ایشان تمیز و تفرقه میان توریت و انجیل و میان آنچه لاحق گردانیده‌اند از اخبار و این امت فاضله شریفه زادها الله فضلا و شرفا گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود بصدق و امانت و ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت و بحث و تفتیش کردند تا شناختند احفظ و اضبط در مرتبه و تمیز کردند میان آنکه اطول بود مصاحبت و مجالست وی با شیخ خود از کسیکه قصیر بود و نوشتند احادیث را بطریق متعدده و ضبط کردند حرف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و تنقیح نمودند خصوصاً اصحاب صحاح که عمدهٔ ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و عدالت اند جزاهم الله عن المسلمین خیرا و این فضل خاص خدا است عزوجل برین امت نشکر الله علی هذه النعمة و سائر نعمه و نساله المزید من فضله و کرمه ابو حاتم رازی گفته که نبود در هیچ امتی از امم سالفه از هنگام پیدائش آدم علیه السلام علماء و امنا که نگاه دارند آثار رسل خود را مگر درین امت مرحومه و معرفت تواریخ و انساب هم از خصائص این امت است میگویند که عارف ترین صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما یکروز صرف علم اشعار و تواریخ و انساب و امام عرب بود از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که وصیت میکرد بالتزام و حفظ دواوین شعر و لغات عرب از برای معرفت وجوه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله عنهم و جزاهم خیرا و از جمله خصائص آنست که این امت مخصوص و موفق شدند بتصنیف کتب ایشان در یکار

مصدوق حدیث و لا یزال طائفة منهم ظاهرین علی الحق حتی یأتی امر الله و مجاهدین فی سبیل الله و متمسکین بسنة رسول الله اند و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگرچه کتابت علم و جمع احادیث نه بر وجه تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج نبویت و تفصیل و وضع و اصلاح و تدوین علوم و تعیین موضوع و مسائل و سلوک نبود بعد از ان چندان شد که از حد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب احاطه آن نتواند کرد بارک الله فیهم و کثر سوادهم از خصائص امت محمد وجود اقطاب و اوتاد و نجبا و ابدال است در ایشان و حدیث مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند چون بمیرد یکی از ان مردان و زنان پیدا آرد خدا تعالی در بدله وی مردی و زنی دیگر را روایت کرده است این اخلاو در کرامات الاولیاء و روایت کرده است طبرانی در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام که بایشان قائم است زمین و ببرکت ایشان آب داده میشوند مردم نمی میرد هیچ یکی از ایشان مگر آنکه بدل میگرداند الله تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه با بدال هم ازین جهت است و بعضی مشائخ عظام گفته که بجهت آن تبدیل کرده اند صفات

ذمیمه را بصفات حمیده و منسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتی از صفات کمال که اخص صفات باشد شریک باوی علیه السلام واین ست معنی انچه قوم میگویند که هر ولی بر قدم نبی است نه مثل در جمیع صفات حاشا وابن عدی در کامل آورده بیست ودو کس ازین چهل تن بشام می باشند و هژده بعراق و چون مرا همه بباید مقبوض شوند قائم میشود قیامت و همچنین روایت نزد احمد در مسند و ابونعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعاً آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خیار امت من پانصد کس ست و ابدال چهل اند نه پانصد کم میشوند و نه چهل هرگاه بمیرد یکی دیگری عوض بدل وی آید و ایشان در تمامه روی زمین میباشند و هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهل مرد اند از امت من که دلهای ایشان از بر دل ابراهیم است دفع میکند خدا تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته میشود ایشانرا ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را بروزه و صدقه پرسید ابن مسعود بچه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود بسخا و خیرخواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه شریک اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد نبویسد او را خدا تعالی از ابدال و در حلیه هر روز ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و آمده است که نشان ابدال آنست که زائیده نمی شود مر ایشانرا اولاد و ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از زید بن هارون آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفت ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد خطیب از کتانی آورده است که گفت نقبا سیصد اند و نجبا هفتاد و بدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی مسکن نقبا در مغرب است و مسکن نجبا مصر و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض میگردد امر عامه دعا میکنند و ابتهال مینمایند در برآمدن آن حاجت بعد از آن نجبا بعد از آن ابدال بعد از ان اخیار بعد از ان عمد اگر مستجاب شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده میشود دعای غوث پیش از تمام شدن مسئله و از خصائص این امت آنست که ایشان می در آیند در قبور با گناه و بیرون می آیند بی گناه پاک کرده شوند از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشانرا رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و بآنکه حدیث استیفای حاصل میشود بانچه بعضی از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص امت مرحومه است تا ایشانرا صاف و پاک کرده بآخرت برند و دیگر عقابی بر ایشان نرود و از انجمله آنست که ایشان نخستین کسی باشند که می شگافد برای ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سائر امم و در حدیث آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنی

وعن امتی واز انجمله آنست که خوانده میشود ایشانرا غر محجل از آثار وضوء وغره بیاضی که در روی اسپ می باشد ومحجل
بیاضی که در قوائم اسپ میباشد وغایت تحجیل استیعاب عضدین وساقین است در شستن دست وپا وغرّ شستن مقدم
سر وصفحهٔ عنق وشستن روی واز انجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند در حدیث جابر آمده که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وآله وسلم می باشم من وامت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ یکی مردم مگر آنکه دوست
میدارند که از ما باشد ونیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرده اورا امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید رسالت
پروردگار را ودر حدیث دیگر آمده که فرمود پس میباشم من وامت من بر تل واز انجمله آنست که مر ایشانرا علامت ونشان
میباشد در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود اما این علامت در دنیا است یا در آخرت
دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست ومراد بدان سمت حسن است وسیمای اسلام وخشوع وبعضی گفته اند صفرت
در روی از اثر بیداری پس گمان میبری که ایشان بیمار اند ونیستند بیمار قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود که مواضع
سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان ساجد بودند در دنیا از شهر بن حوشب آمده که میباشد
مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطار خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت
میکند بر نماز پنجگانه واز انجمله آنست که داده میشود کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا
فی المواهب از اینجا معلوم میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است ودر مشکاة نیز
حدیث احمد از ابی الدرداء می آرد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت
بآنکه غر محجل اند وبآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است ومی شناسم بآنکه سعی میکنند ذریت ایشان
پیش ایشان شیخ ابن حجر در شرح مینویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب بدست راست از خصائص امت
محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم وآنچه دلالت میکند بران آیات وبقیهٔ حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر
آنکه داده شود پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشانرا اما سعی ذریت تواند که از خصائص باشد زیرا که یافته
نمی شود چیزی که معارض آن باشد انتهی واز انجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان وجانب راستهای ایشان
چنانکه منطوق کتاب مجید است اخرجه احمد باسناد صحیح واز جمله خصائص ایشان آنست که مر ایشانراست چیزی که سعی
کردند ایشان بذات خود وآنچه سعی کرده شود برای ایشان ونبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی
میکردند بذات خود اینچنین گفته است عکرمه ودر اینجا اشکال می آرند بقول حق سبحانه وان لیس للانسان الا ما سعی چه
این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از آنچه خود سعی نموده وعمل کرده وجواب میگویند ازین اشکال بچند وجه

یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول وی تعالی واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده میشود ولد
طفل در میزان والدین و غرط میگردد برای ایشان و قبول میکند حق تعالی شفاعت آبا در ابنا و شفاعت
ابنا در آبا بدلیل قول وی سبحانه آباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا و قرطبی گفته که احادیث بسیار دلالت
میکنند برین قول و مومن میرسد بوی ثواب عمل صالح از غیر وی و در صحیح آمده که هر که مرد و ماند ذمه وی روزه روزه
دارد از وی ولی وی و فرمود وی صلی الله علیه و آله وسلم برای کسیکه حج میکرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود پس
ازان بگذار از وی و از عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف کرد از برادر خود عبد الرحمن و اعتاق کرد از وی و گفت
سعد بن عباده یا رسول الله مادر من مرد آیا تصدق کنم از جانب وی فرمود نعم گفت کدام صدقه فاضلتر است فرمود آب دادن پس ساخت
سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبد الله بن عمر رضی الله عنه او نذر کرده بود که پیاده رود بمسجد قبا پس مرد و نتوانست وفا کرد پس فتوی
داد ابن عباس رضی الله عنهما پسر او را که برود از جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد باین انسان ابو جهل است و بعضی
گفته اند عقبه بن ابی معیط و بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد انسان اینجا حی ست نه میت و بعضی گفته اند که این از جمله
است از شرائع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت ما که انسان راست سعی وی و سعی غیر وی هر دو و صاحب کشاف گفته است که
غیر خود نفع نمیکند مگر مبنی بر سعی نفس خود ببودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار باشد سعی غیر در حکم سعی نفس از جهت
بودن او تابع مر او را و قائم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمیکند وقتی که عمل کند آن غیر برای نفس خود و لیکن چون نیت کرد
برای وی در حکم شرع نائب و وکیل وی شد و قائم مقام وی گشت انتهی و بتحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قرات
قرآن آیا میرسد بمیت یا نه اکثر برانند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این ست و کثیری از
شافعیه و حنفیه برانند که میرسد و بهمین قائل است امام احمد بن حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام احمد است
که میرسد بمیت هر چیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف و قرات و ذکر و غیر ذلک و لیکن گفته که قرات بر قبر بدعت است
شیخ شمس الدین قسطلانی که صحیح وصول ثواب قرات است از قریب و اجنبی و وارث و غیر وارث چنانکه نفع میکند
صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در تکمله روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ
عز الدین بن عبد السلام را در خواب دیدند که میگوید ما حکم میکردیم در دنیا که ثواب قرات قرآن بمیت نمیرسد و الان معلوم
شد که میرسد بخوانید و ثواب آن برسانید و فتوی داده است قاضی حسین که استیجار برای قرات قرآن بر سر قبر
جائز است چنانکه استیجار برای اذان و تعلیم قرآن باید که دعا کند میت را بعد از قرات زیرا که دعا لاحق میشود و مراد از
دعا بعد از قرات اقرب ست باجابت و اکثر ست از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سالوسی که اگر نیت کرد

قاری بقرائت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیراکه نیت کردن این پیش از حصول تلاوت وی عبادت
بدن است پس واقع نشود از غیر ولیکن اگر قرائت کرد بعد ازان گردانید آنچه حاصل شده است او را از اجر برای میت
واین دعاست بحصول آن اجر مر میت را نفع میکند وگفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است و
میت در حکم حی حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت وحصول برکت وقتی که بفرستد ثواب قاری
را او را و ذکر کرده است صاحب عده که اگر بیرون آورد چشمه را یا کند چاه را یا نشاند درخت را یا وقف کرد مصحف
را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیر وی بعد از موت او میرسد ثواب آن بمیت چنانکه وارد شده است در خبر و مخصوص
نیست حکم بوقف مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقف واین قیاس تقاضا میکند جواز تضحیه را از میت زیراکه آن
نوعی است از صدقه ولیکن در تهذیب گفته است که جائز نیست تضحیه از غیر بغیر امر او وهمچنین از میت مگر آنکه وصیت
کرده باشد بران وبتحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات
وی صلی الله علیه وآله وسلم واز ابی العباس محمد بن اسحاق سراج آمده که گفت تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم هفتاد تضحیه را یا اهدای ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس نمیشناسم دروی چیزی از نص و
وانکار کرده اند آنرا جماعتی وگفته اند که نکرده اند آنرا اصحابه وبعضی از فقهای متاخرین مستحب داشته اند آنرا وبعضی
بدعت میدانند آنرا وگفته اند که آنحضرت غنی است ازان زیراکه آنحضرت را ثابت است بحکم من سن سنة حسنة
الحدیث اجر هر که عمل خیر کرد از امت وی بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزی امام رحمة الله علیه گفته که هیچ
چیزی نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه وآله وسلم اصل است دران و در تحقیق نصرت
گفته جمیع حسنات مسلمین واعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم زیاده برآنچه مر عامل
راست اجر یا مضاعفه که نمیداند آنرا مگر خدا تعالی زیراکه مهتدی وعامل تا روز قیامت حاصل میشود مر او را اجر
ومتجدد می شود مر شیخ ومعلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل وشیخ ثالث را چهار و مر رابع را هشت و
همچنین میرود اجر در هر مرتبه بعد واجور حاصله تا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وباین وجه معلوم میگردد تفضیل
سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مراتب ده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میباشد مر آنحضرت را
یکهزار وبیست وچهار وچون هدایت بعاشر یابد یازدهم میباشد اجر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو هزار و چهل و
هشت وهمچنین چندانکه زیاده میشود یکی متضاعف میگردد ما قبل وی ابدا کما قاله المحققون باین جواب رد میشود
اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بزیادت شرف با علم بکمال آنحضرت در سائر انواع شرف

پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرائت او متضمن است بر معلم او را مثل اجر و همچنین تا آنکه میباشد معلم اول که نبی ؑ است مثل جمیع آن اجور چنانکه تقریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه مشروعست نزد رویت کعبه مطهره که میگویند اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه در مواهب لدنیه و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عملها بعد از ترغیب و تحریص امت بر تسنین سنت حسنه بفضل و کمال خود در اثبات اجور غیر متناهی مر او را صلی الله علیه وآله وسلم و از خصائص این امت است که ایشان میدر آیند بهشت را پیش از سائر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب رض مرفوعاً که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من و از آنجمله آنست که در می آید بهشت را از ایشان هفتاد هزار کس بیحساب رواه الشیخان و تردد بیهقی و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده کرد مرا پروردگار تعالی من که در آید در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را بیحساب پس سوال کردم از پروردگار تعالی مزید را پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار و با آنجمله داده است پروردگار تعالی و تقدس این امت را آنچه نداده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشانرا آنچه نداده است پیغمبران دیگر را شعر لما دعا الله داعینا بطاعته * باکرم الرسل کنا اکرم الامم * وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه وامته اجمعین

وصل در ذکر تخصیص معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

وصل و از اخص خصائص و اشرف فضائل و کمالات و ابهر معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بفضیلت اسرا و معراج است که هیچکس از انبیا و رسل را بآن مشرف و مکرم نگردانید و بجایی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را از آن نرسانید و ننمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت است از مکه بمسجد اقصی ثابت است بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا باسمان بردن که معراج نام است ثابت است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است و ثبوت دیگر از جزئیات عجائب و غرائب احوال باخبار که منکر آن جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علما از اصحاب و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواتر است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه و بعضے بر آنند که بروح بود در منام و جمعی بر آنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام بروح بعضے در مکه بود و بعضے در مدینه باوجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که راه نیست شبهه را در آن و بیدار است دل ایشان در آن و پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میگردد چشم در وقت

حضور و مراقبه تا شاغل نگردد بچیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که وقوع آن در نوم برای توطیه
و تمهید بود چنانکه در بدو نبوت رویای صادقه میدید تا سهل و آسان شود بروی برداشت ثقل وحی که امری عظیم
است و ضعیف و عاجزاست از وی قوای بشریه همچنین معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول
آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضے ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود والله اعلم
و بعضے از عارفین گفته اند که آنحضرت را اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضے سی و چهار گفته و یکی از ان بجسم بود و
در یقظه و باقی بروح در منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج
از انجا تا سموات بروح منامًا و احتجاج می آرند بکریمه مذکوره که در وی مسجد اقصی را از غایت اسرا گردانیده و اگر اسرا
بجسد زیارت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد آنرا که ابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الٰهی جل جلاله و تمدح به تشریف
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و جوابش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع
خلاف و نزاع و انکار قریش ست در ان و پرسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و استخبار و امتحان
نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد و بس است و در احادیث و اخبار صحیحه مشهوره در ان بلکه آیات قرآنی نیز چنانکه
در سورهٔ والنجم واقع شده و اگرچه آنچه در سورهٔ والنجم واقع شده است بعضی برویت جبرئیل و قرب او حمل کرده اما تحقیق
آنست که محمول است بر قصهٔ معراج گفت بندهٔ مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین که اشارت قول حق سبحانه
لنریه من آیاتنا بمعراج است یعنی بمسجد اقصی بردیم تا از انجا بسموات برده آیات را بنماید چه ارادت آیات و ظهور غایت
کرامات و معجزات در سموات بود و مقتصر نبود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی و بردن مسجد اقصے مبدا آنست و از جهت
ذکر کرد مسجد اقصے را و در واقع اگر در منام می بود استبعاد نمیکردند آنرا کفار و در فتنه نمی افتادند ضعفای مومنین و
نیز وقوع وقائع و قضایا خارج از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز اسرا در نوم اطلاق نمیکنند و چون
اسرا در یقظه شد معراج که بعد از ان واقع شد در یقظه باشد و دلیل نیست بر منام بعد از وی و موجب شبهه مر قائلین
را بوقوع آن در منام چند چیزست یکی قول حق سبحانه وما جعلنا الرویا التی اریناک الا فتنة للناس که بعضے مفسرین
آنرا حمل بر قضیهٔ معراج کرده اند و رویا نام رویت در منام است و جوابش آنست که این رویا محمول بر رویای
قضیه حدیبیه یا رویای واقع بدر است و گفته اند که رویا بمعنی رویت بصری نیز آمده و استشهاد می آرند بر ان بقول متنبی
که گفته است و رویاک احلا فی العیون من الغمض و بعضی گفته اند که تسمیه برویا بجهت وقوع آن در لیل است و آنکه در حدیث
آمده است که فرمود فاستیقظت در ینجا نیز دلیل بر بودن اسرا و معراج در منام نیست زیرا که احتمال دارد که مراد

استیقاظ از نوم می باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت در نوم بود که ملک آمد بیدار کرد و بر براق سوار کرد و ببرد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه واقع شده است ثم استیقظت وانا فی المسجد الحرام تواند که استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ از نوم ذکر که بعد از وصول به بیت واقع شده باشد و سری در تمام شب نبود بلکه در بعض شب بود بعضی از محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری و بحال خود آمدنست از انحالت که سخت در گرفته بود آنحضرت را صلے الله علیه وآله وسلم از مطالعه عجائب و غرائب ملکوت سموات وارض و مشاهده ملاء اعلی وانچه دید از آیات کبری الٰهی و اسرار نامتناهی و پوشیده بود باطن او را مشابه بحالت نوم و میگویند که شهود ملکوت اگرچه در بیداری باشد بی نوعی از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند ازین بین النوم والیقظه نمی باشد و در حقیقت آن در بیداری است ولیکن بسبب عروض غیبت و مزج تعبیر آن گاهی بنوم میکنند و در روایتی وانا بین النائم والیقظان نیز آمده است و بعضے گفته اند مراد بنوم هیئة نائم واضطجاع است و در روایتی هم آمده است بینا انا نائم فی الحجر و در یک قال مضطجع با آنکه انس رضی الله عنه اینحال را مشاهده نکرده است و از آنحضرت نشنیده چه قصهٔ معراج پیش از هجرت است و در آمدن انس در خدمت بعد از هجرت و در ان وقت هم صبی بود هفت هشت ساله کذا قالوا و همچنین حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت ما فقد جسد محمد که متمسک آن طائفه است که میگویند اسرا در نوم بود از روی معاینه و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید که متولد نشده باشد بر قول که اسرا در اول اسلام بود بعد از بعثت بسالی یا یکنیم سال اگر باشد اصح آنست که بعد از پنج سال بود والله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه رضی الله عنها راجح نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث کرده اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها واقع شده است ما فقد جسد محمد و این خطا است بی شبهه وانچه آمده است که ما کذب الفؤاد ما رأی دلالت بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که در وهم نینداخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه تصدیق کرد برویت او را و انکار نکرد دل چیزی را که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر وما طغی واما تمسک و تشبث باباطیل و مزخرفات فلسفه و طبیعت که امر ثقیل بجانب علو چون رود و خرق والتیام در افلاک جائز نیست در طریقه اسلام باطل و عاطل است و جماعه دیگر اند از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و براق نفس شریف وی که مرکب روحانیت است که بنجابت خود سرکشی است و رام میگردد مگر بقوت روحانیت و مراد بآسمان مقام قرب و بسدرة المنتهی نهایت مقامات

برقیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و نعلین و وادی مقدس تاویلات کنند این فرقه اگر صور را اثبات کنند و باوجود آن آنرا اشارت بمعانی دارند چیزی است و مرتبه ایست در علم و معرفت برقیاس آنکه جمع کنند میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمه الله نیز در بند این خیال است و اگر بصرف معانی را اعتقاد کنند و بصور قائل نشوند آن خود کفر و الحاد است و مذاهب باطنیه است و بر ذائقه ایمان این مسکین آن طریقه اولی نیز موهوم و مشیر باستبعاد و استنکار است گویا وجود صور را چون از دار امکان عادی دور دیده اند راجع بتاویل گشتند ایمان شنیدن او است و گرویدن چنانچه درهمین قصه ابوبکر رضی الله عنه کرد و از آن روز او را صدیق نام شد و چندان از ضعفای مسلمانان از دائرهٔ ایمان بدر افتادند و اگر باوجود تصدیق و ایمان بقوت کشف و معرفت آن مقام را می شناسند و درمی یابند و علم الیقین بعین الیقین رسیده است ولیکن تکلم کردن و زبان تاویل و اثبات امکان آن بدلائل کلامیه کشادن و گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما ایمانیان از دلیلی ورای قول خدا و رسول خدا نیست هرچه از ایشان شنیدیم گرویدیم و بی شبهه در دل نشست آن فرقه این را تقلید گویند و این را درنمی یابند که این تقلید کیست این تقلید کسی است که ثابت شده است تحقیق او بمعجزات باهره و تقلید محقق عین تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم است مقلد شمائید که تقلید عقل میکنید و بگفتهٔ وی میگروید که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات در راه او است فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند مارا با ایشان چه کار است و پیغمبر ایشان عقل ایشان است و این متکلمان خانه خراب را چه شد که باوجود راه راست گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل افتادند اگرچه نیت ایشان مخالفت فلاسفه و رد بر ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان و گمراه گشتند و دیگران را نیز گمراه ساختند فضلوا و اضلوا والله الهادی **وصل** بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم اجمعین روایت کرده اند بمرتبهٔ تواتر معنوی اگرچه در بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور از آن حدیث طویل است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک بن صعصعه آورده و در حدیث ذکر شق قلب نبوی و شستن آن بآب زمزم در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن آن در سینهٔ شریف علیه السلام نمودن آنست و شق صدر شریف چهار بار شده نخست در عهد طفولیت که نزد حلیمه سعدیه بود دوم در ده سالگی که قریب بوقت بلوغ رسیده بود سوم نزد بعثت چهارم درین وقت که وقت اسرا بود تا بکمال طهارت و صفا مستعد و متهیی دریافت عالم ملکوت شد بر قیاس وضو و تطهر که پیش از نماز کند که نمونهٔ معراج است و اتفاق نیفتاد موسی را علیه السلام این تهیی و استعداد از آن جهت مشرف نگشت برویت حق و این نیز یکی از آن موضع است که طبیعیان آنرا انکار کنند و

وگویند که شق صدر قلب علت موت است و باحیات جمع نمی شود و ارباب عقل تاویل کنند و گویند که مراد تطهیر و تنظیف
باطن آنحضرت از لوث حدوث و امکان و اهل ایمان تصدیق کنند بی تاویل و صرف از ظاهر و گویند که این همه اسباب
عادی است و محال نیست بر خدا هیچ چیز و اما آوردن طشت ذهب و شستن در ان نوع تکریم است بحسب عرف
و عادت و اشارت است بآنکه حضرت وی مکرم و معظم است در جمیع عالم و اما آنکه استعمال ذهب حرام است در شریعت
وی صلی الله علیه و آله وسلم جوابش آن گفته اند که در تحریم ذهب از جهت استمتاع بدانست و درین اراده و امداد آخرت مر
مومنان را خالصاً باشد باشارت قول وی تعالی قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیامة و قول
وی صلی الله علیه و آله وسلم هو لهم فی الدنیا و لنا فی الآخرة و قصهٔ اسرا در حقیقت از عالم آخرت است و نیز استعمال
و استمتاع بآن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از ملائکه شد که غیر مکلف اند بدان بلکه احتمال دارد که این واقعه پیش از حکم
تحریم باشد و واقعه هم همین است زیرا که تحریم آن در مدینه است بعد از قضیهٔ اسرا و بعضے از ارباب معانی مناسبات
استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب از اوانی جنة است و از اثقل جواهر معدنیه و نمیخورد آنرا خاک
و بر نمی بندد او را زنگ چنانکه قلب شریف ثقیل ترین و رزین ترین از هر قلب است و در وے ثقل وحی و نمی خورد آنرا خاک
سفلیات و نمی نشیند بر وی زنگ کدورات کونیه و لفظ ذهب مشعر است بذهاب الی الله و تطهیر از ذهاب رجس و متضمن
است معنی نضارت و بقا و صفا و نداوت را و مراد پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن بچیز است از جواهر نورانیه
که محصل کمال ایمان و حکمت است و احتمال دارد از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید سورهٔ بقره روز قیامت در صورت
ظله و موت در صورت کبش و متمثل ساخته میشود اعمال بصور حسنه و نهاده میشود در موازین و بعضی از عرفا گفته اند
که درین دلیلست که ایمان و حکمت جواهر محسوسه اند نه معانی معقوله و از قبیل اعراض چنانکه مذهب متکلمین است و مشائخ صفت
اعلم و اعرف است بحقائق اشیا و نظر اهل عقل بر ظاهر است که چون دیدند که اینها صادر از جواهر اند حکم کردند بجز
آن و مشاهده کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این واقعه را موجب زیادت و تکمیل یقین و ایمان و عدم خوف از
عادات مهلکه بود آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی و حالاً و مقاماً و اما حکمت در غسل قلب مقدم بآب زمزم آن
گفته اند که آب زمزم تقویت میکند قلب را پس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود بر مشاهدهٔ عالم ملکوت و بعضے علما
استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که شسته نشود قلب مگر با فضل میاه و قول بآنکه آب زمزم
قریب بود و حاضر بود و آب کوثر دور بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و غیبت معقول نیست اینجا یکسان است
والله اعلم بعد از آن آورد جبرئیل علیه السلام دابهٔ سفید را که نام او براق است پست تر از بغل و بلند تر از حمار که می نهاد

گام را در منتهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شدم و بالا برد مرا جبرئیل بآسمان وظاهر اینحدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روند واین نیز خارج عادت است که بشر بر هوا میرود خصوصا که سوار باشد بر چهارپایه وهمه در دست قدرت الٰهی ست ومقید نیست قدرت او بجریان عادت ودر بعضی روایات آمده که مر اورا دو بازو بود که بدان می پرید وبعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود وبعد ازان معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد وآن نیز در روایت آمده است وتطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر نکرد چیزی را که ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق را تا مسجد اقصی وتصریح نگفت که بهمین سواری بر آسمان رفت وراوی دیگر ذکر کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم وحکمت در فرستادن براق تعظیم وتکریم حضرت محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوبانرا اسپ فرستند واخص خواص که محرم وانیس مجلس خاص است بطلب بفرستند ودر شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند وبعد المثل العلی وتعالی وتقدس و حکمت در بودن براق پست تر از بغل بلندتر از حمار نه بر شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم وامن بود نه در حرب وخوف واز برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شدید بدابه که موصوف نیست بدان در عرف عادت وحضرت شیخ میفرمودند که نام او براق است نه فرس ونه بغل واشتقاق براق از بریق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی وقاضی عیاض گفته اورا براق ازان گفته که دو رنگ بوده شاة برقا میگویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه میباشد وصاحب مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد ودر بعضی روایات آمده که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی کرد پس جبرئیل علیه السلام به براق گفت چه شده است ترا سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام پس عرق کرد براق ونشست بر زمین ورام شد پس بنشست آنحضرت بر پشت وی واین سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام وبعضے گفته اند که هر نبی را براقی بود بر اندازهٔ قدر ومرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بلکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام وگویا اشارت جبرئیل بجنس براق است والله اعلم ووجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بروی هیچکس یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر وبعضے گفته اند که این استصعاب براق برای ناز وطرب وانتعاش بود نه بطریق استبعاد وسرکشی چنانکه در جبل حرا فرموده اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان وگویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود وزمام در دست میکائیل علیه السلام ودر بعضے روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آنحضرت بود وشاید

که نخست در رکاب باشد بعد ازان در انتهای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد
که او را برداشته ردیف خود ساخت یا نخست ردیف باشد پس ازان وی رعایت طریقه ادب و تکریم با آنحضرت کرده
فرود آمده باشد والله اعلم پس رسید بزمین نخلستان پس گفت جبرئیل آنحضرت صلعم فرود آ و نماز بگذار که این زمین یثرب است
پس ازان بمدینه رسید و بزمینی که گذشت که مولد عیسی علیه السلام بود درین دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آی فرمود این
چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و برو پس ازان شنید کسی را که از راه یک سوی است و میخواند آنحضرت
را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس ازان گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام
علیک یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد
پس جواب سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوز که دیدی دنیاست و باقی نمانده است از دنیا
مگر همان مقدار که باقیمانده است از عمر آن عجوز و آنکه آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشانرا اختیار
میکردند امت تو دنیا را بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشانرا و آنجماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند
علیهم السلام و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد
در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و چون انبیا زنده اند نزد خدا تعبد میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت
در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن بعد ازان گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف انام از نیکان و بدان که
در عالم برزخ و مثال بآثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد ازان رسید
به بیت المقدس و بست براق را بحلقهٔ باب مسجد که الآن او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت
و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا
گفت بر خدا را و صلوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اعتراف کردند همه بفضل محمد پس اذان گفته شد و
تکبیر برآورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد را صلی الله علیه و آله وسلم و علیهم پس آنحضرت امامت کرد و همه انبیا و ملائکه
اقتدا کردند بوی و اختلاف کرده اند علمای که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و ظاهر
از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج بآسمان باشد پس نماز عشا بود
و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را با تجمع
کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیا نمودند و بخاطر این مسکین گذشته بود که چرا در هر دو حال نباشد
هم پیش از عروج و هم بعد ازان و لیکن از نوشتن این خیال بی ذکر علمای حدیث و روایات ایشان ملاحظه داشت

بعد از ان در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است که نماز گذاردن آنحضرت با انبیا پیش از عروج او بعد از ان در هر دو حال است و گفته که در حدیث چیزی هست که دلالت دارد بر آن و هیچ مانعی نیست از ان والحمد لله اما عجب از شیخ بن کثیر رحمة الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اقامت کرد در آسمان و آنچه متظاهر و متواتر وارد بران روایات آنست که در بیت المقدس کرد و ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چرا نمیگوید شیخ که در هر دو جا بود و در هر دو حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور روایت و درایت والله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مسجد آورد جبرئیل آوندی از خمر و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام را که بخوری اختیار داری پس اختیار کرد وی صلی الله علیه و آله وسلم لبن را و گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و لبن علامت آنست زیرا که سهل و طیب و طاهر و شایعست مر شاربان او و شیر را در انعالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که میخورد تعبیر او آن باشد که بهره از علم و دین یابد الحمد لله که کاتب حروف در بعضی منامات کوزه بود پاک پر از شیر شیرین سرد دیده است و همه را فرو برده بخلاف خمر که ام الخبائث و جالب انواع شرارت در حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت است و لبن بنای خلقت بر درست و نبات لحم و نشر عظم از دست و نخستین چیزی که می در آید جوف مولود را می نگاند امعای او را آنست و نیز مالوف و محبوب آنحضرت بود و خمر اگرچه در ان وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت امر وی حرمت بود یا اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض با آنکه وی حرام خواهد شد در آخر و نیز موافق صواب بود در علم الهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت اصاب الله بک و اگر گوییم که آن از خمر خبث بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت مشابهت و مضاهات و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه میشد امت تو و می افتادند در شرب خمر و امت تو در شرب همین خمر دنیا می افتادند که ماده فساد و ماده خباثت است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما دو قدح آمده یکی از لبن دیگری از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر ذکر عسل نیست و بر هر تقدیر مختار لبن افتاد و اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده صرح به الحافظ عماد بن کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام ثنا گفتند پروردگار را و از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تا گستری در خطبه خوانی بلیغ و بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و تقدس ایشان را از بیان

بکشادند و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وصحبه اجمعین نیز زبان بکشاد و گفت شما ثنا خواندید پروردگار جل وعلا را من نیز ثنا خوانی کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین وبشیرا ونذیرا للناس اجمعین وانزل علی الفرقان فیه تبیان کل شیء وجعل امتی وسطا وجعل امتی هم الاولون وهم الآخرون وشرح لی صدری ووضع عنی وزری ورفع لی ذکری وجعلنی فاتحا وخاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا افضلکم محمد بعد از ان معراجی آوردند از جنة الفردوس و از یمین و شمال وی ملائکه و برآمد بران و برسید باسمان و دید در آسمان ها بعضے انبیا را که مامور شدند بملاقات آنحضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس سلام کرد بر ایشان بروجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجائب حالات و غرائب حکایات که درین باب روایت کرده اند آنست که چون آنحضرت بآسمان ششم رسید و موسی را در یافت از انجا برفت موسی بگریست و گفت غلامی را بعد از من فرستادند و برگزیدند که در می آیند از امت وی بهشت را بیشتر از انچه می در آیند از امت من و گفته اند که این بکا ر موسی علیه السلام معاذ الله نه بر وجه حسد بود زیرا که حسد در ان عالم منتزع است از آحاد مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدا تعالی بکلام خود و رسالت خود و گردانیده است از اولو العزم بلکه این تاسف و تحسر است بر انچه فوت شد او را از چیزی که مترتب میگردد بر وی رفع درجه بسبب انچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضے است بتنقیص اجور ایشان را که مستلزم تنقیص اجر اوست زیرا که هر نبی راست مثل آن که اتباع کرده است او را و بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی حمره که از عرفای مالکیه است گفته حق تعالی نهاده است در دل انبیا رحمت و رافت مر امت خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بران تحقیق گریست پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بر بعضے اموات پس گفته شد مر او را چه چیز در گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است و رحمت نمیکند خدا تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان را و بتحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا نصیبے وافر پس هست رحمت در دلهای ایشان نیز بندگان خدا بیشتر و وافر تر از دیگران پس ازین جهت گریست موسی علیه السلام از جهت رحمت و شفقت مر امتش را زیرا که این وقت افضال و جود و کرم و وقت قدوم حبیب کریم است تا خالص شود خلع قرب و فضل عمیم پس امید داشت درین وقت قبول و افضال که رحمت کند خدا تعالی امت او را ببرکت این وقت و ساعت و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک هست نه بصیغهای دیگر بسبب صغر سن آنحضرت است نسبت بوی و عرب نام میکنند مرد مستجمع السن را غلام مادام که

در وی بقیه از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد بانعام کردن رب العزت جل جلاله
کثیر افضاله استمرار قوت را ناس کهول است و تا دخول در سن شیخوخت و عدم دخول ضعف هرم در بدن شریف
وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اطلاق کردند بروی مردم در وقت قدوم
آوردن آنحضرت بمدینه اسم شاب و برابی بکر رضی الله علیه عنه اسم شیخ با آنکه آنحضرت اسن بود از ابی بکر گفت
بنده مسکین مر از ینجهت بود عدم طریان شیب بر آنحضرت مگر موی چند در راس و لحیه شریف وی تا در نظر مردم
پیر و ضعیف ننماید چنانکه بیان این سخن در باب حلیه شریف گذشت و بتحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی
علیه السلام بر امت مرحومه در تخفیف صلوة که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند که این همه اعتنا و رحمت از موسی بر این امت
مرحومه بجهت آن بود که وی علیه السلام خوانده بود در توریت صفات این امت و آرزو کرده که ایشان را امت
وی سازند فرمود وی تعالی اینها امت احمد خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن

وصل بعد از آن برداشته شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی سدرة المنتهی که بوی منتهی میشود
اعمال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزول میکند امر و گرفته میشود احکام و نزد وی وقوف میکنند ملائکه و حکم
را مجال تجاوز از آن مقام و عروج از آن نیست و بوی منتهی میگردد آنچه صعود میکند از عالم سفلی و نزول میکند
از عالم علوی از امر عالی اعلی و تجاوز نکرد از آن هیچ یکی مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و باز
ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت با جبرئیل آنچه جای باز ماندن و جدا شدن است
این جای نیست که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر بمقدار سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم

نگنجد فراتر مجالم نماند • بماندم که نیروی بالم نماند • اگر یکسر موی برتر پرم • فروغ تجلی بسوزد پرم • در بعضی
روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا
بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که فراخ کنم روز قیامت بازوی خود را بر
صراط تا بگذرند بر آن امت تو و ازین روایت معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر
آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین بانکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای در
آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین بانکه بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان
هفتم و وجه تسمیه بسدره که بمعنی درخت کنار است مفوض و موقوف بر علم شارع است و میگویند که درین
درخت سه صفت منفعت است ظل مدید و طعم لذیذ و رائحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع میکند قول و عمل

وصل رفتن آنحضرت بسوی سدرة المنتهی

وثیت را و ظل بمنزله عمل است و طعم بمثابه نیت و رایحه بمنزله قول کذا قالوا تواند که این درخت نشانده شده باشد
در آسمان چنانکه نشانده میشوند در زمین و نیز در قدرت شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده میشوند این در هوا
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هوا تواند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان وی
و درختان جنت نیز احتمال دارد که مغروس نباشند والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی می برایند چهار نهر
دو در باطن و دو در ظاهر اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریره
معلوم میشود که چهار نهر از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی میگویند که بودن اینها از جنت باین معنی
است که منافع و ثمرات اینها دائم و بیشمار است و بعضی میگویند بجنس از بهشت برآمده اند والله اعلم و در احوال نیل
چیزها نوشته اند از عجائب و غرائب که عقل دران حیران ست و انهار ماء و لبن و عسل و خمر جدا اند که در بهشت جاری
اند چنانکه منطوق قرآن عظیم ست و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون برآمد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزهای یاقوت و زمرد جاری است و اوانی
آن از ذهب و فضه و یاقوت و لولو و زبرجد است و آب وی سفیدتر از شیر و شیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل
این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده است ترا خدا تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری
میشود چشمه که آنرا سلسبیل میگویند منشق می گردد از وی دو نهر یکی را کوثر میگویند و دیگری را نهر رحمت و این نهری است
که چون عصاة از دوزخ سیاه و سوخته برایند چون در وی بغلطند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار
پوشیده مانند ملخ و پروانه از طلا و بر هر برگ فرشته ایست و وصف اینمقام بیرون از حد قیاس و عقل است و
در اینجا نیز آمده برای آنحضرت اوانی از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا
نیز نماز گذارد با انبیا و امامت کرد ایشانرا چنانکه در بیت المقدس بعد ازان نموده شد بیت المعمور و برداشته شد
ازان پرده اینچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را باین معنی گویا میان وی و میان
بیت المعمور عوالم بود و قدرت نبود بر ادراک آن پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و در آورده شد در بصر و بصیرت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است بحذاء کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض کرده شود افتادن
او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از هبوط برداشته شد
بعد از وی بر آسمان و قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است و در زمین طواف میکنند او را و نماز میگذارند ملائکه
چنانکه طواف میکنند کعبه را آدمیان و در آیند بیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند

باز نیگردند بسوی او . بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند و همچنین است ازان روز که پیدا کرده اند تا ابد
واین دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیمتر و بیشتر از ملائکه نیست و در روایت
است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست
هیچ قطره از دریاها مگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که اورا نهر الحیوة میگویند
می درآید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو دمیرود در وی پس تر بیرون می آید و می افشاند پر و بال خود را
و جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها اند که نماز میکنند در
بیت المعمور و باز برنمی گردند بسوی وی و همچنین ست در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی ویخلق ما لا تعلمون که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایة کرده اند
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور مقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت
دریا می درآید در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند در وی و زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود و می افشاند
و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که می افتد از پر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است
که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدای تعالی را و پیدا میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق والیقین که اگر در آسمانها از تسبیحات ملائکه فرشتها پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات
و تهلیلات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خاصگان درگاه و صلحای امت پیدا می شده باشند والله
علی کل شئ قدیر گفت صاحب مواهب که این در ما عدای ملائکه است که برای تعبد اند و ما عدای ملائکه موکل
بر نباتات و ارزاق و حفظ و موکل و بر تصویر بنی آدم و ملائکه که نازل میشوند در سحاب و ملائکه که مینویسند مردم را
روز جمعه و خزنه جنت و ملائکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد
هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و محفوف میگردانند آنرا و آنها که تامین میکنند
بر قرات مصلی و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنهای که دعا می کنند منتظران نماز را و آنهای که لعنت میکنند زنانی
را که مهجوری کنند جامهٔ خواب ازواج را و بر هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که هر طایفه را تسبیح جداست و آمده است
که هر ملکی از حملهٔ عرش را رویهاست در جسد وی که مشتبه نمیگردد بعضی ببعضی و اگر ملکی ازان بگسترانند بازوی
خود را بپوشد دنیا را بیک پر از بازوی خود و حملهٔ عرش هشت فرشته اند باین عظمت که مسافت از نرمهٔ گوش
تا گوش دیگر ایشان دویست سال و در روایتی هفصد سال است و در کتاب العظمة مر ابی و شیخ را چیزها ذکر کرده

که از اعجب العجائب است و از اینجا عظمت و کبریای خالق تعالی باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود فسبحان ذی الملک والملکوت والعظمة والکبریاء والجبروت سبحانه سبحانه سبحانه و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون صعود کردم باسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و باوی قومی اند خوشروی پس سلام کردم برایشان و سلام کردند ایشان بر من و امت خود را دو قسم یافتم جمعی جامهای سفید دارند مثل قراطیس و جمعی جامهای چرکین پس درآمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند بیت المعمور را و محجوب ماندند آنها که جامه چرکین داشتند پس نماز گذاردم در بیت المعمور با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن اعمال است چنانکه در تاویل وثیابک فطهر گفته اند و آمده که فرمود نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی خوشرنگ مانند قراطیس و قومی دیگر که در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس درآمدند این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شد از الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر درآمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل آن قوم سفید روی خوشرنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره رنگان که و کیست این مرد که نشسته است و چیست این انهار که درآمدند دران فرمود جبرئیل علیه السلام این مرد پدر تست ابراهیم علیه السلام و این سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را با اعمال بد پس توبه کردند و رحمت کرد حق تعالی برایشان و این انهار اول آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر وسقاهم ربهم شرابا طهورا بعد ازان بالاتر رفت و بجای رسید که شنوده میشود آواز اقلام که کتابت میکنند بدان ملائکه اقدار الهی را اگرچه قضا و تقدیر الهی قدیم است ولیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ که کائنات در انجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان و زمین است و جف القلم بما هو کائن اشارت بانست ولیکن این کتابت در صحف ملائکه در رنگ فروع منتسخه از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان و ایام لیالی دیگر مینویسند و در وی محو و اثبات میرود یمحوا الله ما یشاء و یثبت عبارت ازانست چنانکه در آثار آمده است و صاحب مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده که گفته است اقلام دوازده اند و متفاوت اند در رتب اعلا و اجل قلم قدر است که نوشته است پروردگار جل جلاله بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت رضی الله عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسولخدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پیدا کرده است خدا تعالی قلم است گفت مرا او را بنویس گفت قلم چه بنویسم گفت بنویس مقادیر خلائق را تا روز قیامت پس این قلم اول اقلام است و اجل آن و تحقیق گفته اند بسیاری از علمای تفسیر که این قلم آنست

که سوگند خورده است حق تعالی بدان ثانی قلم وحی است ثالث قلم توقیع است عن الله و رسوله رابع قلم طب ابدان است که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خامس قلم توقیع است از ملوک و نواب ایشان و باین سیاست و اصلاح کرده میشود امور ممالک سادس قلم حساب است که ضبط کرده میشود بآن اموال مستخرج و مصروف و مقادیر آن و این قلم ارزاق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده میشود بآن حقوق و نافذ گردانیده میشود بوی قضایا ثامن قلم شهادت است که نگاهداشته میشود بآن حقوق تاسع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام و تفسیر و تعبیر اوست عاشر قلم تواریخ عالم و وقائع اوست حاوی عشر قلم نعت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است و آن قلم رد بر مبطلین و دفع شبهات محرفین این اقلام است که بآن انتظام مصالح عالم است و کافی است در جلالت و فضیلت قلم نوشته شده است بوی کتب الله و سوگند خورده است بوی خدای تعالی در کتاب مجید خود انتهی پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل است و حقیقة آن را جز خدا و رسول کس ندانند این قلم دنیاست که نوشته میشود بوی علوم و آنچه ذکر کرده است این قابل معلومات است که متعلقات علوم اند و اگر آنها منحصر است در آنچه قائل ذکر کرده فیها و الا ان شله اند برای آن قدر بعد از آن نموده شد با آنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ بآن صفات منعوت که مذکور اند در کتاب و سنت و دید بهشت را که مظهر رحمت الهی است و دید دوزخ را که محل غضب و تعالی و کشاده داشته شد بهشت و بسته شد دوزخ و غسل کرد در چشمه سلسبیل و شسته شد آلایش کون و حدوث از ظاهر و باطن وی و بخشیده شد ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختی از درختان بهشت که نبود در بهشت درختی احسن و اطیب از آن پس بر خورد از ثمره وی و گشت نطفه در صلب وی که چون فرود آمد بر زمین موافقت کرد خدیجه را رضی الله عنها پس باردار شد بفاطمه رضی الله عنها و اینجا اشکال صریحیست که ولادت فاطمه پیش از نبوت هفت سال و چیزیست و اسرا بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش از نبوت نیز اسرا بود در منام و این حکایت منام است با آنحضرت را پیش از نبوت در بهشت در آورده باشند یا این واقعه در انجاست ولیکن ذکر این قصه درینجا درست نباشد والله اعلم بحقیقة الحال و چون روئیت آیات الهی و نوبت در آمدن در مشهد قرب بحضور و بآخر رسید و از همه انقطاع پذیرفت و تنها ماند و هیچ ملکی و انسی باوی نماند بنور حجابهای نورانی هفتاد حجاب که هیچ حجابی بحجابی دیگر نمیماند و آمده است که سطبری هر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش ماند و همه را بامداد و اعانت صمدانیت حق جل و علا قطع کرد حیرتی و دهشتی و جلال و عزت و کبریا پیش آمد منادی بلغت ابی بکر صدیق ندا در داد که قف یا محمد فان ربک یصلی به تفکر در رفت که این آواز ابی بکر

وصول [illegible]

از کجا آمده بانسی که بدان یافت بیرون آمد از وحشتی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمد ادن یا خیر البریة
ادن یا احمد ادن یا محمد فرمود پس نزدیک گردانید مرا بخود پروردگار من و چنان شدم که فرموده است ثم دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و پرسید از من پروردگار من چیزی پس نتوانستم که جواب گویم پس نهاد دست
قدرت خود در میان دو شانه من بی تکیف و بی تحدید پس یافتم برد آنرا در سینه خود پس داد مرا علم اولین و
آخرین و تعلیم کرد انواع علم را علمی بود که عهد گرفت از من کتمان آنرا که با هیچکس نگویم و هیچکس طاقت برداشتن
آن ندارد جز من و علمی دیگر بود که مخیر گردانید در اظهار و کتمان آن و علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بخاص و عام از
امت من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوحش شدم پیش از قدوم آوردن من بالتو ناگاه ندای شنیدم
بلغتی که مشابه لغت ابی بکر بود که میگوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم ازینکه ابی بکر اینجا از کجا آمد و پروردگار
بی نیاز است از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن برای دیگر و من میگویم سبحانی سبقت رحمتی
علی غضبی بخوان یا محمد این آیه را هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما
پس صلوة من رحمت است بر تو و بر امت تو و اما شنوانیدن من ترا آواز یار ترا که ابی بکر است رضی الله عنه برای آنست
که انس گیری تو و بحال خود بیائی درین مقام پر هیبت یا محمد چون خواستیم ما که کلام کنیم برادر ترا موسی پس گرفت اورا
هیبتی عظیم پس پرسیدم او را ما تلک بیمینک یا موسی پس حاصل شد او را انس بذکر عصا و بحال خود آمد همچنین
تو ای محمد خواستم که انس گیری باواز یار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طینت و وی انیس تست در دنیا و آخرت
پس پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که ندا کند ترا بلغت وی تا زائل گردد از تو استیحاش و لاحق نشود ترا از هیبت
چیزی که باز دارد ترا از فهم آنچه خواستم از تو بعد از ان پرسید و یتعالی چه شد آن حاجت جبرئیل که درخواسته بود
از تو گفتم خداوندا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت اورا و لیکن در حق کسیکه دوست دارد ترا و صحبت داشته
است فرمود پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور بصر من
و نهاده شدم من بران رفرف و برداشته شدم تا برسیدم بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتواند زبانها وصف آن کرد
پس نزدیک شد بمن قطرهٔ از عرش و افتاد بر زبان من پس بچشیدم چیزیکه نچشیده هیچ چشنده هرگز چیزی را شیرین تر
از ان و حاصل شد مرا اخبار اولین و آخرین و روشن گردانید دل مرا و پوشید نور عرش بصر مرا پس دیدم همه
چیز را بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش و رفرف بساط را گویند و در اصل بساطی را گویند که رقیق
باشد از دیبا و جز آن تنبیه باید دانست که آنچه ذکر کرده شده است درین محل رفیع از جا بجا در حق مخلوق است

نه درحق خالق عزوجل وحق سبحانه منزه است که محجوب باشد وبپوشد او را چیزی زیرا که حجاب محیط میگردد بمقدار
محسوس ومحجوب خلق اند از حق تعالی بمعانی اسمار صفات وافعال وبسائر مخلوقات از انوار وظلمات هریکی را
از حجاب مقامی است معلوم ونصیبه ایست از ادراک ومعرفت مقسوم وملائکه مقربین از انها که گرد عرش عظیم اند
وکروبیان که مقربان درگاه اند محجوبند بنور مهابت وعظمت وکبریا وجلال وقدس وقیومیت وصفات حجاب
واتند وملائکه محجوب اند وطبقات مختلفه اند هریکی را از ایشان مقام معلوم ودرجه معین ست ومخلوقات همه محجوب
اند از خالق پس قومی محجوبند برویت نعم از منعم وبرویت احوال از محول وبرویت اسباب از مسبب وقومی محجوبند
بعلم از علم وبفهم از فهم وبعقل از عقل واینهمه در معنی حجابست بنعم از منعم وبمواهب از وهاب وقومی محجوبند بشهوات
مباح وقومی بشهوات محرم ومعاصی وسیئات وقومی محجوبند باموال وبنین وزینة حیوة الدنیا اللهم لاتحجبنا عنک
فی الدنیا والآخرة ذکر هذا الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم اجمعین وباید دانست که این ثم دنی فتدلی که مذکور
شده است ومعبر بقاب قوسین او ادنی گشت ومذکور است در احادیث معراج غیر ثم دنی فتدلی که مذکور است
در سورهٔ والنجم که آن نسبت برویت وقرب جبرئیل است بقول مختار وسباق وسیاق آیة نیز ظاهر است در آن
وبعضے برویت وقرب پروردگار تعالی وتقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور ست واز اتم کمال و
وغایت ادب واجلال جناب ربوبیت ونگاهداشت حد عبودیة ونهایت سکون قلب وطمانینت باطن وعلو
همت ومواطات بصر وبصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات وکرامات بهیچ یکی از انها توجه والتفات نفرموده
میل ورغبت نکشود چنانچه فرموده سبحانه مازاغ البصر وماطغی چنانکه بندگان خاص در حضرت ملوک
میکنند واین کمال است که جز اکمل بشر وسید رسل را صلوات الله وسلامه میسر نیست وعادت نفوس بر آن
است که چون در مقام عالی اقامت کنند مقام اعلی را متطلع ومتشرف می باشند چنانکه کلیم علیه السلام چون
بمقام مناجات وتکلیم رسید طلب کرد رویت را واین نوعی از سکر وانبساط است که در مقام قرب از رعایت
ادب دوری افگند وسیدنا صلی الله علیه وآله وسلم چون در مقام قرب مقیم گردانیده شد وفا کرد حق از او التفات
نکرد ببصر وبصیرت وی جز آنچیز را که اقامت کرده شد در وی واراوت وشهوت ننمود جز آنرا ولهذا رسانیده شد
بنهایة مراوات مراتب ودرجات که اقصے واعلا آن رویت حق است تعالی وتقدس واقامت فیما اقام الله
اعلا مقامات اهل صحو وارباب تمکین است وفرموده ماکذب الفؤاد مارأی بصر وبصیرت هردو متواطی ومتصادق
شدند هرچه بصیرت دریافت بصر ادراک آن کرد وهرچه بچشم دید دل تصدیق آن نمود وهمه حق وصحیح بود پس

رسید آنحضرت بکمالاتی که سبقت کردند آن اولین و آخرین او گشت مغبوط انبیا و مرسلین و مستقیم شد بر صراط مستقیم در دنیا و آخرت و قسم خورد حق سبحانه و گفت یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی تمامه علوم و معارف و حقائق و بشارات و اشارات و اخبار و آثار و کرامات و کمالات که در حیطه این ابهام داخل است و همه را شامل از کثرت و عظمت اوست که مبهم آورد و بیان نکرد و اشارت بآنکه جز علم علام الغیوب و رسول محبوب بدان محیط نتواند شد مگر آنچه آنحضرت بیان کرده یا آنچه از مقابله و محاذات روح اقدس وی بر بواطن بعضی از کمل اولیا که بشرف اتباع وی متسعد و مشرف اند تافته و الله اعلم و آورده اند که چون رسید آنحضرت بعرش دست زد عرش بدامان اجلال وی ندا کرد از زبان حال و گفت یا محمد توئی که مشاهده گردانید ترا حق تعالی بجلال احدیت خود را و مطلع گردانید بر جمال صمدیت خود و من تشنه لهفان متحیرم در نمی یابم که از کدام راه در آیم و بچه طریق گره از کار خود کشایم گردانید مرا اعظم خلق و هستم من اعظم خلق در هیبت و تحیر و خوف یا محمد پیدا کرد مرا پروردگار پس لرزیدم از هیبت جلال وی پس نوشت بر قائمه من لا اله الا الله پس زیادت شد هیبت و ارتعاد و ارتعاش من پس نوشت محمد رسول الله پس ساکن شد قلق من و کم شد اضطراب من و گشت اسم تو سبب آرام دل من و باعث طمانینه سر من این بود برکت اسم تو بر من پس یا چگونه که افتاد بر من نظر تو یا محمد انت المرسل رحمة للعالمین و لا بد مرا نیز نصیبه باشد ازین رحمت و نصیب من ای حبیب من آنست که گواهی دهی مرا براءت من از آنچه نسبت کرده اند بمن اهل زور و افترا کرده اند بر من اهل غرور که من گنجائی دارم کسی را که مثل ندارد و احاطه میکنم بکسی که نیست مر او را کیفیت یا محمد کیست که حد نیست ذات او را و عد نیست صفات او را چگونه مفتقر باشد بمن و محمول باشد بر من چون رحمان اسم اوست و استوا صفت او و صفت او متصل است بذات او چگونه متصل شود بمن یا منفصل گردد از من یا محمد سوگند بعزت وی نیستم من قریب باو بوصل و نه بعید از وی بفصل و نه حامل او و نه موسع او ایجاد کرد مرا بفضل خود و اگر خواهد محق کند مرا بعدل خود من محمول قدرت اویم و معمول حکمت او و جواب داد آنحضرت بلسان حال خود بعرش یکسو شو از من من مشغولم از تو و فارغم از تو مکدر مکن بر من صفات وقت مرا و مشوش مگردان خلوت مرا پس نگاه کرد آنحضرت بسوی عرش بنظر توجه و التفات و میل نکرد بسوی وی و نه خواند بر وی از مسطور ما اوحی الیه حرفی اینست سر ما زاغ البصر و ما طغی و آورده اند که چون رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمرتبه قاب قوسین عرض کرد احوال امت را و گفت خداوندا عذاب کردی امم را بعضی را بحجاره و بعضی را بخسف و بعضی را بمسخ پس بامت من چه خواهی کرد

فرمود وی سبحانه میفرستم بر ایشان رحمت و مبدل میگردانم بدیهای ایشان را نیکیها و هرکه دعا کند مرا از ایشان لبیک
میگویم او را و هرکه سوال کند عطا میکنم او را و هرکه توکل کند بر من از ایشان کفایت کنم او را و در دنیا می پوشم
گناهان ورا و در آخرت شفیع میگردانم ترا در ایشان و اگر نمی بود حبیب تحت معاتبه حبیب حساب نمیگرفتم از ایشان وصل و چون
خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که باز برگردد باین عالم فرمود خداوندا هر قادم از سفر را تحفه میباشد تحفه امت من
ازین سفر چیست فرمود وی تبارک و تعالی من برای ایشانم مدت حیات ایشان و برای ایشانم چون بمیرند و برای ایشانم در قبور و برای
ایشانم در نشور در همه حال معین ایشانم فطوبی لکم یا امة محمد و بشری لکم و صلی الله علی محمد و علی آله و اصحابه اجمعین و چون باز
آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صبح کرد و تحدیث کرد مردم را بدان مرتد شدند جماعه از ضعیف الایمان و دویدند بعضی از
مشرکان بسوی ابوبکر گفتند هیچ خبر داری از یار خود که چه میگوید مرا امشب به بیت المقدس بردند گفت ابوبکر آیا بتحقیق میگوید وی
این را گفتند آری میگوید گفت پس هرچه وی میگوید راست میگوید ایمان آوردم من بدان گفتند تصدیق میکنی
تو او را که شب به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را دورتر از ان و اگر گوید که
بر آسمان رفتم و باز آمدم تصدیق میکنم چه جای بیت المقدس پس از ان روز او را صدیق لقب شد رضی الله عنه پس
آمد ابوبکر رضی الله عنه در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت حدیث میکنی یا رسول الله ایشان را
بخبر بیت المقدس فرمود آری میکنم گفت یا رسول الله وصف کن آنرا بمن که من رفته ام آنجا و دیده ام آنرا پس وصف
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابوبکر اشهد انک رسول الله و تطلب ابوبکر آنرا نه بجهة تطرق شک
و شبهه وی بود و وی رضی الله عنه خود بمجرد شنیدن تصدیق کرد بی آنکه وصف کرد آنرا بشنود و بلکه بجهت اظهار
صدق آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان وثوق داشتند بخبر ابی بکر و تصدیق وی حجت میشود و با وجود آن در
مقام استعلام و استکشاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس را پس جواب داد و بیان فرمود
همه را و در حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضے چیزها حاضر نشد مرا جواب آن پس اندوهگین شدم و سخت
شد اندوه من چنانکه هرگز اینچنین اندوهگین نشده بودم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هرچه پرسیدند
خبر دادم و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را برداشته نزد آنحضرت آوردند چنانکه تخت بلقیس را در طرفة العین
نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثیل کردند آنرا بر آنحضرت چنانکه متمثل ساخته شد بهشت و دوزخ در نماز
کذا قالوا و احتمال دیگر آنست که برداشته شد پرده و در میان جا که بیت المقدس ست نمودند و در روایتی آمده است
که جبرئیل علیه السلام مسجد اقصے را آورد و نزدیک خانه عقیل در نظر من بداشت و در ان میدیدم و از هرچه می پرسیدند

جواب میگفتم و در حدیث ام هانی آمده که پرسیدند که بیت المقدس چند در دارد و فرمود آنحضرت من شمرده بودم درهای
انرا اکنون که مرفوع و مکشوف شد بر من شمردم و خبر دادم آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت واز سفر اسرا گذشت
بقافله از قریش که غله برداشته بودند و در وی دو غراره بود یکی سیاه و دیگری سفید و چون برداشتن مقابل شتر
آوردند شتر برمید و بگریخت پس گرد آورد آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردم بر ایشان گفتند که
این آواز محمد است که می آید پس آمد آنحضرت قبیل صبح و خبر داد قوم را بانچه دید فرمود نشانه اش آنست که گذشتم
شتران شما که در فلان جا می آمدند و گم کردند شتری را پس گرد آورد آنرا فلان مرد و پیش آمد قافله را شتر سیاه و سفید
رنگ که بر وی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا برسند چون آن روز آمد و نرسیدند قوم متشرف شدند
و انتظار بردند و در گفت و گوی باز کردند قریب نصف نهار بود که قافله رسید بران وجهی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم وصف کرده بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت
روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و
نگاهداشته شد آفتاب پس قدوم آوردند **وصل** اختلاف کرده اند قدیماً و حدیثاً از صحابه و تابعین و من
بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را در شب معراج و عائشه رض و جمعی از صحابه و سلف
در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عائشه را ای مادر من آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را
پس گفت عائشه رض بتحقیق برخاست موی بر اندام من از این سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دید پروردگار
خود را پس بتحقیق دروغ گفت بعد از ان خواند عائشه رض این آیه را لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده
که گفت عائشه رضی الله عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی و ابن خزیمه گفته اند که عائشه
رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی می بود ذکر میکرد آنرا و اعتماد نکرده مگر استنباط
ازین آیه و بتحقیق مخالفت کردند آنرا بعضے صحابه و صحابی چون بگوید قولی را و مخالفت کنند او را غیر او از صحابه
نباشد آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات است و ادراک اخص است از رویة و لازم نمی آید از نفی آن نفی رویت
و ادراک معرفت حقیقة است و این منفی ست چنانکه کسی قمر را بیند و ادراک حقیقة و کنه ماهیت آن نمیکند و بعضی گفته اند
که ادراک احاطت است و از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم
نمی آید و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لازم نمی آید ازین عدم ثنا و ابن عباس
رضی الله عنهما و تابعان او اثبات کرده اند و منقولست از ابن عمر رض که گفته فرستاد با بن عباس که آیا دید محمد علیه السلام

وصل در رویت آنحضرت پروردگار را در شب معراج قبل

پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم وگفت داد خدا تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام وکلام برای موسی
علیه السلام ورویت برای محمد علیه السلام واز حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار
خود را واز انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را وروایت کرده است ابن خزیمه از عروه بن
الزبیر که اثبات وجزم کرده است بآن کعب احبار وزهری ومعمر وجز ایشان وهمین ست قول اشعری ومسلم
از حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت هو نورانی کیف
اراه یعنی وی نور است چگونه بینیم او را واین حدیث معارض است بآنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نوراً
واز امام احمد نیز اثبات رویت منقول است وبوی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت
بقول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود رایت ربی وقول پیغمبر اکبر است از قول عائشه رض وحکایه کرده است
نقاش از امام احمد که گفت من میگویم بحدیث ابن عباس رآه رآه چندان گفت که منقطع شد نفس او پرسید مروان
از ابوهریره رضی الله عنه که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم وجماعه از سلف براه توقف رفته
وگفته اند که جزم نمیکنیم هیچ جانب باثبات ونه بنفی وقرطبی این قول را ترجیح کرده وگفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست
ونهایه آنچه استدلال کرده اند بآن هر دو طائفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده شود
دران بادله ظنیه بلکه از معتقدات است وکفایت کرده نشود دروی مگر بقطعیات والله اعلم وقومی برانند که دیدن بدل
نه بچشم ومراد به دیدن بدل نه علم ونه دانستن است که آن همیشه بروجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حقتعالی
سبحانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم کذا قیل پس دانستن بدل دیگر است ودیدن بدل دیگر و
باین تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها وابن عباس و ظاهر در آنست که اختلاف در دیدن بچشم است
نه بدل ودیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل گفت بنده مسکین عبد الحق
بن سیف الدین خصه الله بمزید الصدق والیقین که کلام علما ناظر بدلائل واخبار وآثار همچنان ست که مذکور شد
اما اینقدر خلجان میکند که معراج اتم مقامات واقصے کمالات آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم که هیچ یکی از انبیا
را در انجا با وی شرکت نبود وهیچ بشری وملکی را گنجایش آنمقام نه پس عجب است که در انمقام ببرند ودر خلوت
خاص در آرند وباعلی مطالب واقصے مآرب که دیدار است مشرف نگردانند وآنحضرت باینمعنی رضی باشد اگرچه
بکمال بندگی وادب سطوت کبریای حق برین دارد که سوال نتواند کرد واز ذوق کلام مست گشته انبساط نماید وطلب دیدار
نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد اما بکمال محبت ومحبوبیت که وی را جناب قدس دارد کجا میگزارد که حجابی درمیان ماند

این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیدار موسی راطلب و سوال وانبساط شد کاهی ناخواسته میدهد
واگر خواهند خواسته هم نه دهند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و بیهوش شد
دید انچه ولن ترانی جزای شتابی و بیتابی بود و تحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بجهت آن بود که هنوز رسید
المحبوبین صلی الله علیه وآله وسلم ندیده و باین دولت نرسیده دیگری چه مجال که بطلبد و ببیند و علمار خود همه
متفق اند بر امکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام معراج در حقیقت از عالم آخرت است
و هرچه در عالم آخرت دیدنی و یافتنی بود دید و یافت تا دعوت خلق بحکم عین الیقین کنند چنانکه گفته اند مصرع
از دیده بسی فرق بود تا بشنیده والله اعلم

باب ششم در معجزات آنحضرت

باب ششم معجزات آنحضرت که دلائل و آیات صحت و ثبوت اصدق
رسالت اوینده صلی الله علیه وآله وسلم معجزه امر خارق عادت که ظاهر گردد بدست مدعی رسالت که مقرون باشد
بتحدی و معنی تحدی برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم را و غلبه جستن و تحقیق آنست که در معجزه تحدی
شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تحدی در آنجا نبود مگر آنکه گویند مراد آنست که از شان
وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن مشهور است که انچه از مدعی رسالت
واقع شود آنرا معجزه گویند وانچه از غیر نبی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد
که ولایه عبارت از انست کرامت است وانچه از عوام مومنان از اهل صلاح وقوع یابد آنرا معونت نامند۔
وانچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد سخن در معجزه در علم
کلام بسیار است اگر بهمان اکتفا کنیم و بغرضی که اینجا داریم بیائیم بهتر است و تمامی انبیا و رسل را صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین معجزات است هیچ پیغمبری بی معجزه نیست و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم اکثر
و اوفر و اقوی و ابهر و اظهر و اشهر معجزات است و تعبیر از معجزات در کلام انچه بدلائل و آیات بسیار واقع شده
واز دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اخباری است که واقع شده است در توریت و انجیل و سائر
کتب منزله از ذکر او و نعت و خروج او از ارض عرب چنانکه نبذی از ان گذشت وانچه ظاهر شده است در ایام
مولد و مبعث از امور غریبه عجیبه که ماحی آثار کفر و موهن ارکان شرک است و موید شان عرب و ممود ذکر
ایشانست چنانکه ذکر آن در محل آن بتفصیل بیاید چنانکه قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و سقوط شرفات ایوان
کسری و خشکی آب دریاچه ساوه و رویای معبدان و سماع هواتف صارخه بنوت و صفات وی صلی الله علیه
وآله وسلم وانچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجائب در وقت ولادت شریف و ایام حضانت

وبعد از وی تا زمان بعث وظهور وغلبه تصرف بعد از بعثت وحال آنکه نبود ویرا صلی الله علیه وآله وسلم مالی که
استمالت کند بدان قلوب را ودر طمع افتد مردم دران ونه قوت وعادت که غالب وقاهر گردد بدان بر مردم ونه
اعوان وانصار که بجال ورای مظاهرت نمایند بر دینی که ظاهر کرد وی وخواند مردم را بوی وهمه مجتمع ومتفق
بودند بر عبادت اصنام والتزام ازلام متمکن بر عادت جاهلیت در عصب جمعیت وتعادی وتباغض وفسق
وفساد وصنفک وما والفت وغلو وانهماک در دین جاهلیت وعدم اتفاق در امر خیر وباز نمیداشت ایشانرا
از سوی افعال نظر در عاقبت ونه خوف عقوبت وملاحظه ملامت پس اصلاح کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم واحوال وافعال ایشانرا تالیف کرد وی صلی الله علیه آله وسلم میان اهوای ایشان وجمع کرد کلمه ایشانرا
تا آنکه متفق گردید آرای ومجتمع گشت دلها تا همه منقاد ومسخر گشتند ویکدل ویکرو شدند در نصرت وی وعاشق
شدند بر طلعت وی وگذاشتند بلاد واوطان وخانمان خود را وترک دادند قوم وعشایر خود را در محبت وی وفدا
کردند جان ومال خود را در نصرت وی ونصب کردند ذاتهای خود را در مقابله سیوف در اعزاز کلمه او ونه بنا بر مالی
که بسط کرده باشد برای ایشان ونه با سوالی که افاضه کرده باشد بر ایشان ونه مال ومنالی که در طمع انداخته باشد
ایشانرا در دنیا یافتن وگرد کردن آن یا ملک وشرقی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در پنهان بلکه بود
آنحضرت که تصرف میکرد در ایشان ومیگردانید غنی را فقیر ومیساخت شریف را برابر وضیع آیا جمع می شود
مانند این امور واتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی را که کار او باختیار عقلی وتدبیر فکری باشد ومتکلف
وروز اینها را بسته باشد ووی خود یتیمی بود بی زور وز روفقیری بود بی مال ومنال وتنهائی بود بی مدد ومعاون
وضعیفی بود بی قدرت وشوکت پس داد خدا تعالی عزت وقدرت وکمنت ومدد ونصرت وقوت وشوکت
که بر همه بالا بر آمد کار او وبر همه پیشی گرفت اختیار او ولا والله سوگند بخدائی که مسخر گردانید او را اینهمه امور شک
نمیکند درین هیچ عاقلی وبیقین معلوم میگردد که این امر الهی ست وفیض سماوی ونافذ عادات است که عاجز است
از رسیدن بدان قوت بشر وقادر نیست بران مگر خالق قوی وقد بالا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین
واز دلائل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط وکتابت نمیدانست وکتاب نمیخواند وجاهلی
وناخوانده مولود شد در قومی که همه امی وجاهل ناخوانده بودند الا ماشاء الله ونا شی شد میان ایشان در بلدی
که نبود در وی کسیکه بداند اخبار ماضیه را وسفر نکرد بشهر دیگر که در انجا عالمی باشد وملازمت کند او را وبخواند
پیش وی وبداند اخبار توریت وانجیل واحوال امم ماضیه را وتحقیق رفته بود معالم آن کتب ومندرس

ومصروف شده بود از محال ومواضع خود وباقی نمانده بود از متمسکین بدان جز عالم وعارف بدان مگر قلیل نادر
پس تحدی کرد آنحضرت هر فریق را از اهل ملل که اگر جهاندیده ونقاد عالم جمع شوند برابر آن نتوانند آورد و
این اول دلیل است برآنکه این امریست که از پیش خدا آورده وتصور باید کرد ودریافت باید نمود که بی کسب
وتعلم در چه مرتبه از علم ومعرفت رسید که علوم اولین وآخرین بدان نتواند رسید ولقد احسن ما قال الشیخ السعدی
رحمة الله علیه بیت یتیمی که ناکرده قرآن درست ۞ کتب خانه چند ملت بشست ۞ وباید دید ورسید که چه جماعه
جماعه که بجهل ونادانی ونا پارسائی در اسفل السافلین بودند در صحبت وی وخدمت وی وتعلیم وتربیت وی
در علم وعمل با علی علیین رسیدند وما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه وعلی آله وصحبه حسب قدره وکماله واگر در
اخلاق وصفات وکمالات واوضاع وآداب وی نگرند اول دلیل یابند که هیچ بشری چون وی مخلوق نشده
که دعوی کرد نبوت و رسالت را ونمود معجزات را پس در کجا شک وشبهه ماند واقوی وابهر وابقی واشهر معجزات
قرآن مجید است که باقی ست وپاینده است تا روز قیامت ومشتمل است بر معجزات کثیره باین حساب که واقعست
اعجاز با نصر سوره ازان که انا اعطیناک الکوثر است وچه مقدار مشتملست قرآن بر مقدار این سوره وهریکی از
مقدار او معجزات

وصل وجوه اعجاز قرآن متعدد ات ومعرفت اعجاز آن بتفصیل موصوف بر معرفت
آن وجوه چنانکه مذکور گردد ومعرفت اعجاز علی الاجمال باین طریقه است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تحدی
کرد بدان وخواند ایشان را بمعارضه وایتان بسورتی از مثل آن وفرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا
بسورة من مثله الایة پس باز ایستادند وعاجز آمدند از آوردن بچیزی ازان وانداختند جان واموال خود را در ورطه
هلاک وتلف اول بجنگ خود همین بجدا گرمی آوردند مثل آن نمی افتادند درین مهالک گفته اند بعضے علما آنچه آورد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن بمانند آن عجیب تر وواضح تر است
در دلالت از احیای موتی وابرای اکمه وابرص زیرا که آورد اهل فصاحت وارباب بلاغت ورؤسا ائمه اهل لسان از کلامے
از جنس کلام ایشان که معلوم ومفهوم است لفظ ومعنی آن نزد ایشان پس باشد عجز وا از اتیان بمثل آن عجیب تر
از عجز کسیکه مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد احیاء موتی وابرای اکمه وابرص زیرا که ایشان طمع وتوقع
نداشتند در حصول آن ونبود علم ایشان بطریق وصول بآن بخلاف کلام فصیح وبلاغت وخطابت که کار وپیشه
ایشان بود پس عجز ایشان که مفید صحت رسالت است واین حجت قاطع وبرهان واضحست که شک وشبهه را بدان
راه نیست وابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث وشراح است گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

از اعقل رجال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم وقطع گفت که ایشان نیتوانند آورد مثل
آن پس اگر نمی بود علم وی بآنکه این از نزد خداست و واقع نمیشود خلف در جزوی اذن نمیکرد او را عقل وی که ثبت
او را کند قطع وجزم کند و قول آنکه واقع نمیشود چنانکه ولن تفعلوا ونداکرد آنحضرت وحکم کرد ایشان را بعجز پیش از معارضه
و بتقصیر از بلوغ در مناقضه و فریاد کرد بر روس شهاد و نتوانست هیچ یکی از ایشان که فرود آید بمعارضه و بایستند در مقام
با وجود دواعی وتظاهر وتوافق بواعث گفت لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون
بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شد نفوس ایشان بسفک دمار وشنک حرمت در خبر آمده است که
عتبه بن ربیعه که از اشقیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا معشر
قریش بروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا و باز آید از نیکاره و بگذرد از
سر ما گفتند بلی برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم و بنشست با وی و سخنان
گفت و ترغیب کرد در مال ومنال و هرچه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه را شنید پس ازان فرمود
فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی بشنو گفت بگو ولکن هرچه خواهی پس فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا ونذیرا پس چون
شنید عتبه گوش نهاد بآن و خاموشی گزید و انداخت هر دو دست خود را پس پشت خود تکیه کننده بران پس
میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد بعد ازان فرمود شنیدی یا ابا الولید
گفت شنیدم اینکلام تو مشغول باش بآن و از هیچکس مترس پس عتبه نزد قوم آمد و چون دید اورا بعضے از
ایشان گفت والله آمد عتبه نه بآن روی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت والله شنیدم
من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر وکهانت ای معشر قریش بگذارید او را
با کاری که وی در وست پس بخدا سوگند خواهد شد مر این قول او را شأنی عظیم و چیزی عجیب بخدا و شما سید اید که
چون وی چیزی میگوید دروغ نمی شود و دعای که میکند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب
رواه البیهقے وغیره و در حدیث اسلام ابوذر که پیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بقصد استکشاف
واستخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود و آمده گفت ابوذر والله نه شنیدم و نه دیدم
من شاعرتر از برادر خود انیس مر عارضه شاعران را در جاهلیت شکست داده که یکی از ایشان منم و وی بمکه رفت و خبر آنحضرت
را بمن آورد گفتند چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعرم

وشنیده‌ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر و نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است و ایشان کاذبند
و ولید بن مغیره زعیم قریش و سرآمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنیدی و گفتی والله ان له
لحلاوة وان علیه لطلاوة بخدا سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان اعلاه
لمثمر وان اسفله لمغدق و بدرستیکه بالای او میوه دار است و پایان او سیراب است وما هو قول البشر و نیست قرآن
قول بشر وانه لیعلو وما یعلی و بدرستی وی بلند میشود بر همه و بلند نمیگردد بروی چیزی و میگفت ابن ولید بقوم خود
بخدا سوگند که نیست در میان شما مردی داناتر باشعار از من و نه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمیماند آنچه میگوید بسخنان
ایشان و در جزو دیگر آمده است که موسمی بود که قبائل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب همه حاضر اند
اجماع کنید و متفق شوید بر یک رای و تکذیب نکنید بعضی شما بعضی را و اختلاف نکنید میان خود پس گفتند که همه بالاتفاق
میگوئیم که کاهن است گفت ولید والله نیست وی کاهن و نیست قول وی زمزمهٔ کاهن و سجع وی گفتند پس میگوئیم
مجنون است گفت والله نیست وی مجنون و وی اعقل ناس است گفتند پس میگوئیم که وی شاعر است گفت نیست وی شاعر ما شعر را میدانم و همه اقسام
او را می‌شناسیم رجز و هزج و قریض و مبسوط و مقبوض او و وی شاعر نیست گفتند پس میگوئیم که وی ساحر است گفت
والله وی نیست ساحر و نفث و عقد وی و گفت هرچه شما میگوئید از اینها من میدانم که باطل است رواه ابن اسحاق
والبیهقی و بعضی گفته اند که این قرآن اگر نوشته یابند او را در مصحفی در جای باقی وندانند که نه ساحره است او را و ایجاد که
آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه و افهام مستقیمه که وی منزل است از پیش خدای عز و جل و قدرت نیست
بشر را بر تالیف وی و چون آمد بر دست راست گوترین خلق و پرهیزگارترین ایشان و گفت وی که اینکلام خداست
و تحدی کرد خلق را بدان که سورتی مانند آن بیارند و همه عاجز آمدند دیگر چه جای شک و شبهه است این وجوه اجمالی
است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان است سلوک طریق آن و شریک است در آن عالم و جاهل و مناسب است
بآن مذهب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر
واما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآن بفصاحت و بلاغت و غرائب اسلوب و اخبار غیوب جز آن است
و مناسب است که بمذهب دیگر که میگویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است و ثبوت نبوت بقرآن این مخصوص است
بعلما که معنی فصاحت و بلاغت را ادراک می کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد است اول ایجاز و بلاغت است
چنانکه قول سبحانه ولکم فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد حروف آن ده است معانی کثیره و حکمت
کرده است ابو عبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی و گفت سجده کردم فصاحت

اینکلام را و شنید اعرابی دیگر مردی را که میخواند فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست
بر مثل اینکلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی آمد از امرای
روم و بر سر وی ایستاد در حالی که گواهی میداد بحق و بود وی که نیک میدانست زبان عرب او گفت شنیدم یکی
از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم دران و دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است
بر عیسی بن مریم از احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیه اینست ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک
هم الفائزون و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکند بکلامی که در غایت فصاحت پس تعجب
کرد در فصاحت وی پس گفت آن دختر که اما فصیح می پنداری تو اینکلام را بعد قول الله تعالی واوحینا الی ام
موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع کرده
در آیه واحده میان دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی و اشباه آن از آیات در ایجاز الفاظ
و کثرت معانی و دیباجه عبارت و حسن تألیف حروف و تلازم کلمات و همچنین در سیر قصص طویل و اخبار قرون سالفه
که سست میگردد در عادت فصحا کلام دران و میرود آب و رونق دران مثل قصه یوسف با آن درازی با آن ربط کلام
بعضی و التیام و تناسق عبارت دلائل باهره است مر متأملان را و عبرت و خبرت است مر اولی الالباب را و دریافت
این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشانست و زباندان شدن بکلام ایشان اگرچه علمای عربیت درین
فن علما ساخته و کتبها پرداخته اند اما آنچه جاهلان عرب و زنان و غلام ایشان بذوق و وجدان و سلیقه خود در یابند
علما و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که فواصل
و مقاطع مخالف و مباین سائر کلام عرب و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و اراجیز و اسجاع ایشان که واقفند بدان
و این وصفی زائد است که ممتاز است بدان از کلام ایشان و مختلط و مشتبه نمیگردد بدان با بودن کلمات و حروف از
جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نثر ایشان و این امریست که حائر و واله است دران عقول ایشان و متحیر و متوله است در وی
احلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند معارضه آنرا بظهور دلیل قاهر و سطوع برهان
باهر ربانی و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآنرا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان
پس آمد بروی ابوجهل و زجر کرد و انکار نمود بر وی و همچنین سائر اشقیاء قریش که حاذق و ماهر بودند بفصاحت بلاغت
و فصاحت و عارف بودند باسالیب کلام و طرز سخن متحیر میشدند و معترف میگشتند و در آخر بغلبه سابقه شقاوت بهاویه

در رفتند حکایه کرده شده است از بعضے مغروران و نادانان که قصد معارضه وی کردند و مخذول و محروم باز گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی بتخفیف رای و تشدید آن که بلیغ و فصیح اندلس بود و در زمان خود بی شبهه و بی نظیر بود درین باب قصد کرد که معارضه قرآن کند پس نظر کرد در سورهٔ اخلاص و خواست که بر منوال آن چیزی سازد و بر منوال آن سخنی بافد نتوانست کرد و حاصل شد او را خشیت و هیبت که توبه کرد از ان و ابن مقنع افصح وقت خود بود بساخت کلامی را و گردانید آنرا مفصل و نام نهاد آنرا سور بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بصبی که میخواند در مکتب این آیه را و قیل یا ارض ابلعی ماءک الایه پس باز آمد بخانه و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم بخدا که اینکلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد و نیست اینکلام بشر ثالث از وجوه قرآن تضمن و اشتمال اوست بر اخبار و بچیزها که واقع و کائن نشده پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده مثل قول وی تعالی لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمنین و قول وی سبحانه وهم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره علی الدین کله و قول وی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الایه و قول وی اذا جاء نصر الله والفتح الی آخرها و قول وی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد که هیچ یکی از اعداء از ملاحده و معطله و قرامطه که جمع کردند کید و مکر و حیل و قوت خود را قادر نگشتند بر اطفاء نور وی و تغییر ندادند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک نینداختند مسلمانانرا در حرفی از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الایه و قول وی سبحانه و لا یتمنونه ابدا و قول وی و لن تفعلوا و امثال این آیات و اخبار رابع اخبار وقائع و حوادث کائنات سالفه از آنچه میدانستند ایشان و نمیدانستند مثل قصهٔ اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصهٔ یوسف و برادران وی و لقمن و ابن وی و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه و شرائع دائره و علوم اولین و آخرین از آنچه نمیدانست آنرا مگر بعضے از احبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلیم آن پس آورد آنرا قرآن بر وجه آن و ذکر کرد بنص آن و اعتراف میکردند بدان و صدق و صحت آن و میدانستند که آنحضرت امی بود نخوانده و ننوشته و مشغول نشده بمدارسه و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نشنیده از علما و با وجود آن خبر داده از آنچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاست علیهم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفائی ندارد و محسوس است انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و کائن و ثابت است درغات قرآن و نیست مجال نزاع و شک در ان و وجوه دیگر نیز که از قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند که ممتاز و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در ان و یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلهای سامعان

وسماع ایشان نزد سماع قرآن وطاری میگردد هیبت قاریان آنرا نزد تلاوت آن واین بر کافران ومکذبان بیشتر
وعظیم تر است وعظمت وجلال وقهرمان او برایشان غالب تر فرق آنست که بر مکذبان ومنکران ثقیل می آید
استماع وی وزیاده میکند ایشانرا نفور وتنگ میگیرد سینه ایشانرا ودوست میدارند انقطاع او را ومکروه می پندارند
استماع او را ومومن مصدق زیاده میگردد رعب وهیبت او وی افزاید ذوق وشوق او وحاصل میگردد باطن او را
انجذاب وخفت وارتیاح وانشراح وانجذاب از جهت وجود میل ومحبت قلب وتصدیق قال الله تعالی تقشعر منه
جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله وقال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته
خاشعا متصدعا من خشیة الله واین آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت وطبیعت قرآن عظیم است اگرچه سامع
از اهل علم وفهم نباشد ومعنی وتفسیر آنرا نداند واین حال مشاهده کرده میشود از نسا وجهال وعوام الناس که از شنیدن
آن متاثر ومتنبه شوند وگویند که اینکلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از نصرانی گذشت بر قاری پس ایستاد
وبگریست گفته شد مر او را از چه میگریستی که نمی فهمی گفت میگریم از لطافت این نظم وذوق وطربی که حاصل شد از
شنیدن قرآن عظیم طاری شد جماعه را پیش از اسلام وایمان آوردند فی الحال بی توقف واهمال چنانکه روایت
کرده است از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور وچون رسید باین آیه ام خلقوا
من غیر شیئ ام هم الخالقون تا ام هم المصیطرون نزدیک شد دل من که بپرد وجان من برآید واین اول حالی بود که ریخته شد
ایمان در دل من وعتبه بن ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را ومدهوش ومتاثر شد پس رفت نزد قوم خود
گفت والله کلام کرد مرا محمد علیه السلام بکلامی که نشنیده است گوش من مانند آن کلام وندانستم که چگویم او را ولیکن
ثابت ماند بر کفر وایمان نیاورد جحد او وعناد او از اینجا معلوم شد که ایمان عطای باریتعالی است وعلم ودانش دران کفایه
نمی کند یعرفون ابناءهم وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم دلیل آنست وبعضی از وجوه آنست که قاری قرآن ملول نمیشود
وسامع آن مکروه نمی پندارد بلکه زیادت میگردد حلاوت ونشاط ومحبت وتری وتازگی ولذت گرفته میشود بوی در
خلوت وانس یافته میشود بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف کلامهای دیگر اگرچه در حسن وبلاغت در مرتبه رفیع
باشند نزد تکرار مخل ومکروه میگردد چنانکه تجربه است واینهمه بشرط ایمان ومحبت ست واما کافران ومنافقان واعدا
فلا یزیدهم الا خسارا واز وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم ومعارف را که معهود نبود عرب را واو آنحضرت را نیز
پیش از نبوت معرفت آن وقیام بدان ومحیط نبود بآن علم هیچ یکی از علماء امم ومشتمل نبود بران هیچ کتابی از کتابهای
ایشان پس جمع کرد میان علم شرائع ومحاسن آداب وتقسیم مواعظ وحکم وعلوم وسیر انبیا وامم واخبار وازآخرت

بر وجه اکمل واتم وتنبیه کرد بر طرق حجج عقلیه وبراهین یقینیه وادله مبینه بر صفات کمال صانع وتوحید وی عز اسمه
قال الله عز وجل ما فرطنا فی الکتاب من شیٔ ونزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیٔ ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
من کل مثل وقال الله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون وقال هذا بیان
للناس وهدی الآیة واز عجائب آنکه جمع شده در وی دلیل ومدلول زیرا که احتجاج واستدلال کرده میشود بنظم قرآن
وحسن وصف وبلاغت وی ودر اثنای آن امر ونهی ووعد ووعید اوست پس تالی فهم میکند واخذ مینماید حجت را
وحکم را معا از کلام واحد واز جمله آن وجوه آنکه گردانیده است ورا حق سبحانه ودر حیز منظوم نه منثور زیرا که منظوم اسهل
است بر نفوس آدمی ومر قلوب را واسمع است در آذان واحلی ست بر افهام وامیل است بوی طبایع واسرع است بوی
اهوا واز انجمله تیسیر وی سبحانه حفظ قرآن را بر متعلمین وتقریب آن متحفظین را قال الله تعالی ولقد یسرنا القرآن للذکر
وامتهای دیگر یاد نمیداشتند کتب خود را مگر یکدیگر واز ایشان چه جای جماعه با وجود درازی عمر ومرور سنین وقرآن
مجید آسان است حفظ آن مر صبیان را وغلمان را در اندک مدت واز انجمله متشاکلت بعض اجزای او بعض دیگر را
وائتلاف انواع والتیام اقسام وی وحسن تخلص از قصه بقصه دیگر وخروج از تالی بتالی دیگر با وجود اختلاف
معانی واشتمال سوره واحد بر امر ونهی وخبر واستخبار ووعد ووعید واثبات نبوت وتوحید وترغیب وترهیب وغیر
ذلک بی آنکه امتحان کرود در فصول آن وکلام فصیح چون عارض میگردد او را مثل این اختلاف وانقسام ضعیف
میگردد قوت او وسست میگردد جزالت او وکم میگردد رونق او وتقلقل میگردد الفاظ ومتزلزل میشود عبارات
او واز وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیة باقیه وتکفل حق سبحانه وتعالی بحفظ آن چنانکه فرموده انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان واحبار گذشت لاجرم متطرق گردید بوی تغیر وتحریف فرمود
وتعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه سائر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی ومنتهی گشت باقتضای
اوقات وانتهای ازمان ایشان وباقی نماند از وی جز خبر وقرآن عزیز که باهر است آیات او وظاهر است معجزات
او باقیست تا امروز که هزار وسی وپنج سال بران گذشته وهر عصر بود از اهل بیان وحمل اهل لسان وائمه بلاغت
وفرسان کلام وجهابذه براعت وملاحده واعدای دین ودنیا وار دنگرد هیچ یکی بچیزی در معارضه آن وتالیف
نکرد در مناقضه آن وقادر نشد بر طعن صحیح وقدح صریح بلکه هر که قصد آن کرد در دائره عجز قرآن وجوه کثیره و
اکثر آن را چند بلاغت وفصاحت وواجب نیست که هر کدام او را وجهی شمرده وبابی علاحده ساخته شود مگر
بقصد ذکر فنون بلاغت وحقیقة اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد وما بعد آن از خواص قرآن وعجائب

وصل در معجزهٔ شق قمر

صفات اوست وبالله التوفیق وصل معلوم شد که قرآن مجید اعظم واعلا واتقای معجزات حضرت سید المرسلین وخاتم النبیین است صلی الله علیه وآله وسلم ودیگر معجزات از انشقاق قمر ونبع ماء وتکثیر طعام ونطق جماد وجز آن نیز عظیم اند وبعضی مانع بحد تواتر وشهرت وبعضے اگرچه بحد آحاد اند ولیکن بتعدد طرق مشتهر گشته ومعجزات آنحضرت بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد وآنرا ارهاصات خوانند وارهاص بمعنی بنیاد نهادن گویا در حکم تاسیس نبوت ورسالت اند وبعضے در زمان نبوت وقسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیای است که همه معجزات آنحضرت اند ودلالت دارند بر صحت نبوت وصدق رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم اما شق قمر اظهر وانور معجزات است که تصرف است در عالم علوی واز هیچ پیغمبری واقع نشده وناطق است بوقوع آن قرآن عظیم که فرمود اقتربت الساعة وانشق القمر ومراد وقوع آنست که در دنیا وباین تفسیر کرده اند از مفسران وحمل بر انشقاق روز قیامت رد میکند آنرا قول وی سبحانه وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نمیگویند این را در روز قیامت وبتحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک پاره بالای کوه وپاره دیگر پایان وی وروایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه وگفتند طلب کردند کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیتی را وگفتند که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر دو شق شد ودیدند جبل حرا را در میان وفرمود آنحضرت علیه السلام اشهدوا پس گفتند کفار بتحقیق سحر کرد شمارا ابن ابی کبشه وگفت یکی از ایشان اگر سحر کرد شمارا همه اهل زمین را سحر نمیتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق وخبر دادند از آن پس گفت ابوجهل علیه اللعنة هذا سحر مستمر وابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه وهمچنین روایه کرده اند جمعی کثیر از تابعین وروایت کرده اند از ایشان جم غفیر وهکذا تا رسیده است بما ومتاید شده است بآیه کریمه انتهی وهمچنین مملو ومشحون است بدان کتب احادیث متقدمین ومتاخرین با کثرت طرق وتعداد اسانید ودر مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر است منصوص علیه است در قرآن ومروی است در صحیحین وغیرهما بطرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر وصحت آن وانکار کرده این معجزه را بعضے مبتدعه که موافق اند مر مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق والتیام وعلمای درین اعیان ملت میگویند که انکار نیست عقل را در آن وشمس وقمر مخلوق خدا اند میکند در آن هرچه میخواهد چنانکه در احوال قیامت در نصوص مذکور است واما قول بعضی ملاحده که اگر واقع میبود این نقل بطریق

تواتر شریک میبودند تمامه اهل زمین در معرفت آن مخصوص نمی بودند باهل مکه زیرا که این امری است که صادر میشد و مشاهده و دواعی متوافر است بر رویت امثال آن از امور غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این را صحتی و اصلی میبود همیشه نوشته میشد و اثبات نموده میشد در کتب سیر و تنجیم و جایز نمیبود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت از ان مع جلالت شان و وضوح امر آن جواب داده اند ذوی علمای که این قضیه بیرون نشست از اموری که ذکر کرده اند ایشان این چیزیست که طلب کرده اند قومی خاص از مردم واقعشده در شب و مردم در شب اکثر در خواب میباشند و اگر بعضی بیدار اند درون خانها و زاویها متمکن و مستتر اند و آنکه در صحرا باشند و بیدار باشند نادر است و این امری بود که لحظه واقع شد و شاید که در آنوقت سائر مردم را مانعی از مشاهده آن واقعشده باشد مثل سحاب و جبال که حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشند ایشانرا از ان مثل اسمار و حکایات و مانند آن و مستبعد است که همه نظر بر قمر دوخته باشند چنانکه صلا از ان غافل نباشند مگر همان جماعت که متصدی رویت و مشرف و مترصد وقوع آن باشند و گاهی میباشد قمر در بعضی منازل که ظاهر میباشد در بعضی آفاق نه بعض و ظاهر باشد بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در شهری دیده میشود نه در شهری دیگر و در بعضی شهرها کلی دیده میشود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها نمیبینند آنرا مگر کسانی که دعوی علم آن دارند بحساب و دیدن و نمودن نزد اهل حق در قدرت الهی است هر کرا خواهد بنماید و هر کرا خواهد ننماید و مقصود نمودن بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند و درخواسته بودند این آیه را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نمودند و دیگر آنرا نمودند و خود مسافران از اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را چه در کار است تنبیه در مواهب لدنیه میگوید که آنچه ذکر میکنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب نبی صلی الله علیه و آله و سلم و بیرون آمد از آستین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدر الدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده و الله اعلم و اما رد شمس یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد فرو نشستن آن نیز معجزهٔ آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم روایة کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر گزاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا این بندهٔ تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود بیشتر دیدم که طلوع کرد بعد از غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض و اینواقعه در صهبا بود و تمام کلام درین حدیث در غزوهٔ خیبر بیاید انشاء الله تعالی

وصل و یکی از معجزات مشهورهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مکرر واقع شده است در مواطن عدیده و مشاهد عظیمه و روایة کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمهاست از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمد چشمها از سنگ بر دست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن آب از اصابع ابلغ است در اعجاز از نبع آب از حجر که بیرون آمدن آن از وی معهود و معتاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و پوست و استخوان و بتحقیق روایة کرده اند این حدیث را جماعه از صحابه و مشهور از ان حدیث انس و جابر و ابن مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از ان پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سیصد کس بود و در حدیث ابن شاهین از انس آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک پس گفتند مسلمانان یا رسول الله تشنه شده اند شتران و چاروا های ما فرمود آیا هست چیزی از زیادتی آب پس آمد مردی بچیزی از آب در مشک کهنه فرمود بیارید کاسه را پس ریخت آب در ان کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آب دادیم شتران را و چاروا ها را و برداشتیم باقی آنرا و بیهقی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب قبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدح صغیر را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در قدح و نگنجید دست مبارک او در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را جز انگشت پس در آمد از انگشتان وی آب الحدیث جابر در صحیحین آمده گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو میکرد از ان وزیر کردند مردم گرد وی صلی الله علیه وآله وسلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم آنرا مگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس جوش زدن گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار کس میبودیم کفایة میکرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط که یافته نشد آب مگر قطره چند در مشک پس بفشاندند آنرا در کاسه و تفریق کرد اصابع شریف را در ان پس جوش زد آب از میان انگشتان

شریف پس امر کرد مردم را بآب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس برداشت از کاسه و کاسه هنوز پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح آمده از روایت علقمه که گفت ابن مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نبود با ما آب پس فرمود ما را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجویید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد دست مبارک خود را در آب و اینحدیث اگر چه یکی از صحابه نقل کرد مثل انس یا جابر مثلا در حقیقه گویا همه آن جماعت که حاضر بودند راوی و حاکی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم اجمعین بود و باین نکته خبر واحد اگر در پیش جماعه صحابه مثلا روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه راوی اند فتدبر و حدیث نبع ما را از ابن عباس نیز بطرق متعدده آمده است و سوالی که درینحدیث است آنست که چه حکمت است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از ان دست نهاد و چشمها پیدا شد چرا از نخست چشمها نه برآمد جواب میگویند که این از جهة تادب حضرت خداوند جل جلاله است که بایجاد و ابداع معدومات منفرد است بی اصل و ماده بلکه آب را اصل بود و معجزه و دعای آنحضرت در آن برکت حاصل شد کذا قالوا والله اعلم و ازین قبیل و مشابه این معجزه است تکثیر ماء قلیل و روان شدن آن ببرکت وی و دعوت وی صلی الله علیه وآله وسلم مسلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصهٔ غزوه تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما می آیید اگر خواسته است خدا چشمهٔ تبوک را وقت روشن شدن روز پس هر که بیاید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت معاذ پس آمدیم ما آن چشمه را و حال آنکه بیشتر رسیده بودند از ما دو مرد و چشمه مانند دوال بود که میدرخشید و ترشح میکرد از وی آب پس پرسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کردید و دست زدید آب را گفتند نعم پس دشنام کرد ایشانرا و گفت آنچه خواسته بود خدا عزوجل پس کاویدند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی جدا شد از آب با وی که مراد او را حسی است مثل حسن صواعق پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را باز انداخت آب را در چشمه با آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از ان فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیکست اگر دراز شود ترا حیات که ببینی اینجا را که پر کرده شود به بساتین و عمارات پس همچنین واقع شد و اینخبر دادن نیز از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و اخبار بغیب قسمی اوفی و اوفر از معجزاتست لاتعد ولاتحصی و در قضیه حدیبیه آمده که چهارده کس بوده اند و چاه وی سیراب نمی گردانید پنجاه شاة را پس کشیدند آب را و نگذاشتند در ان یک قطره

پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر کنار چاه وبرآورده شد دلوی از آب ووضو کرد دران وافگند
دران آب دهن مبارک خود را ودعا کرد پس جوشید آب وبلند شد پس سیراب گشتند وسیراب گردانیدند شتران
خود را ودر روایتی آمده که بیرون آورد تیری را از ترکش خود وانداخت در چاه پس بجوشید آب تا آنکه سیراب شدند ودر
حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیبیه برآمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده ودر میان این دو قصه مغایرت است
وجمع کرده اند میان قصتین که هر کدام در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود وچون وضو کردند
وسیراب شدند وبقیه آب که در رکوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه وازابی قتاده آمده است گفت
خبر داد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی اسفار خود وگفت سیر میکنید شما شبانگاه ومیرانید تمام شب و
می آیید بر آب فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل والتفات بیکدیگر ورعایت نکننده حق صحبت
را از جهت اهتمام طلب آب وحرص بران وچون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر خود را تا خواب کند وفرمود باصحابه
نگاهدارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید وخبردار باشید که نماز بامداد فوت نشود پس همه بخواب رفتند واول کسیکه بیدار
شد پیغمبر خدا بود وقتیکه خور تافت بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار
شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد وطلبید از من رکوه را که با من بود وبود در وی چیزی از آب پس وضو کرد ازان
رکوه وباقی ماند در وی چیزی از آب وفرمود نگاهدار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود واذان گفت بلال برای نماز
پس گذارد آنحضرت نماز بامداد وسوار شد تا رسیدیم هنگامی که گرم شد آفتاب وگرم شد هر چیز گفتیم ما یا رسول الله هلاک
شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند رکوه را ونهاد دهن مبارک خود را بر وی ودمید در وی بانچه میداند
والله اعلم پس میریخت آب از رکوه ومینوشانیدم من پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم مکنید وخوش دارید خلق را
همه را میرسد پس همه سیراب شدند وسیصد کس بود وباقی نماند مگر من وآنحضرت پس ریخت آب وگفت بمن اشرب گفتم
یا رسول الله نمیخورم من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من وخود آنحضرت ودر حدیث عمر رضی الله
عنه در جیش عسرت آمده که رسید مردم را عطش تا حدی که نحر میکرد مرد شتر خود را ومی فشرد شکنبه آنرا ومینوشید پس
رغبت کرد ابوبکر بسوی آنحضرت در دعا پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را وهنوز باز نیاورده بود دستها
را که بارید باران وپر کردند انچه با ایشان بود از ظرف وتجاوز نکرد باران لشکر را وآورده اند که یکباری آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ردیف ابوطالب بود در ذی المجاز پس گفت ابی طالب تشنه شدم یا ابن اخی ونیست با من آب پس
آنحضرت فرود آمد وزد قدم خود را بر زمین پس بیرون آمد آب وگفت اشرب یا عماه ودر صحیحین از عمران بن حصین

آورده که گفت بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش پس فرود آمد و بخواند دو کس را از اصحاب کرام که یکی از آن علی ابن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و دو نعید ایشان را که می یابند زنی را که بر شتری که با وی دو مزاده است پس روان شدند آن دو کس و پیش آمدند زنی را که دو مزاده و دو سطیحه دارد از آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شترش و طلبید آنحضرت ظرفی را پس ریخت در وی آب و ندا در داد مردم را که بیائید و بخورید آب و بخورانید و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه میرود و راوی میگوید بخدا سوگند باز گذاشتند او را و حال آنکه خیال میکنیم که بیشتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تمر و دقیق و سویق و گردانیدند آنها را در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند بار را در پیش وی و فرمود آنحضرت بر و میدانی که کم نکرده ایم از آب تو چیزی ولیکن خداست که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن نزد کسان خود و گفت العجب پیش آمدند مرا دو مرد بردند نزد این مردی که گفته میشود او را صابی پس کرد اینچنین و تمام قصه برابر خواند و گفت بخدا سوگند انیم و یا ساحر ترین مردم است یا رسول خدا است حقا و گفت مر قوم خود را آیا هست شما را رغبت در اسلام الحدیث بطوله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و در آمدند در اسلام والله اعلم و احادیث درینباب بسیار است و احادیث استسقا هم ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی

وصل همچنانکه احادیث در تکثیر آب قلیل کثیر آمده در تکثیر طعام یسیر نیز کثیر است و این هر دو اثر تربیت و ولی نعمی آن سید کائنات است که همچنانکه بحسب روحانیت مربی و مکمل قلوب و ارواح است در عالم جسمانیت نیز پرورنده و خورش دهنده ابدان و اشباح است **بیت** شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ٭ که اگر خار و گر گل همه پرورده تست ٭ و مشهور درین باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوهٔ خندق که روایت کرده اند از بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم من آنرا و آس کرد وی جو را و انداختم گوشت در دیگ و آمدم نزد آنحضرت و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام من بزغاله را و طحن کرد زن من پاره شعیر را که در خانه بود تشریف بیار با چندی تن از صحابه آنحضرت فریاد کرد جابر سوری ساخته (سور بضم سین و سکون واو طعامی که بخورانند بآن مردم را لفظ فارسی است که بر زبان مبارک رفته و سور بسکون همزه طعام که باقیمانده باشد) آب ساخته بیائید و فرمود بمن دیگ را فرو دنیارید و خمیر را نگاه دارید

وصل در تکثیر طعام و آب از آنحضرت

حدیث جابر

تا من برسم پس آمد آنحضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم خمیر و دیگ در نظر شریف وی پس انداخت در آن
آب دهن مبارک خود را و دعا برکت کرد و فرمود با زن پز نان را و بخوان با خود زن دیگر را که وی نیز بپزد و کش
از دیگ گوشت را و نگاه نکنید در آن پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را و سیر شدند هنوز دیگ در جوش
بود و خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابوطلحه با ام سلیم بخدا شنیدم آواز

حدیث انس

رسولخدا را ست می شناسم در وی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند
از جو و پیچید در جامه و بمن داد پس بروم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد و بودند با وی مردم
پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابوطلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بودند
برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان و روان شدم من پیش ایشان تا آمدم ابوطلحه را و خبر کردم او را و گفتم
که می آید رسول خدا پس ابوطلحه با ام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه او و نیست نزد ما چیزی
که بخورانیم ایشانرا جز این چند قرص که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفت ام سلیم خدا و رسول وی داناتر
است یعنی بانچه واقع شدنی است گویا دریافت ام سلیم که رسولخدا که آمده است با وجود علم او بحال ما بی حکمتی نخواهد بود
البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابوطلحه تا دریافت رسولخدا را پس آمد رسولخدا و فرمود بیار ام سلیم آنچه
نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را که فرستاده بود پس فرمود کوفت کرده شود نانها و بفشرد ام سلیم ظرفی را
که در وی روغن بود نان خورش ساخت آنرا پس فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در وی چیزی که خواست
خدا یعنی خواند دعا برکت بعد از ان فرمود که اذن کن و بطلب ده کس را پس آمدند ده کس خوردند تا سیر شدند
و بر آمدند فرمود بطلب ده کس دیگر را تا در آمدند همه و خوردند و سیر شدند هفتاد یا هشتاد کس بود و در روایتی
از مسلم هشتاد آمده بی شک و نیز آمده که بستر خورد آنحضرت و اهل بیت ابوطلحه و باقیماند سور و در بعضی روایات هشتاد
هشت کس آمده و ظاهر آنست که آن در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات در صحیحین ده ده است کذا فی المواهب
والله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن نه همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر
ایشان قلیل می در آید و کافی نمینماید و این سوء ظن موجب ذهاب برکت میگردد یا جای تنگ بود گنجایش همه
نداشت یا کاسه یکی بود تناول جماعه کثیر دشوار می آمد و موجب ازدحام میگشت و در روایت است از ابی هریره رضی

حدیث ابی هریره

الله عنه که چون در غزوه تبوک آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و گرسنگی بر مردم غالب آمد عمر رضی الله
عنه گفت یا رسول الله امر کن مردم را که تا بقایای توشهای خود را گرد آرند و دعای کن به برکت در آن فرمود نعم

کنیم پس فرمود تا نطعی بگسترد ند و بقایای زاد آورد ند یکی مشتی از زن آورد و دیگر نان پاره آورد و اعلای ایشان کسی
بود که آورد صاعی از تمر با گرد آمد بر نطعی چیزی اندک و دعا کرد به برکت و فرمود بنید از ید در ظرفهای خود پس نماند در
لشکر ظرفی مگر آنکه پر شد و خورد ند همه تا سیر شد ند و هنوز بقیه از آن مانده بود و لشکر در غزوۂ تبوک بروایتی هفتاد هزار
کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند خدا تعالی

شرح شهید

را با این شهادت هیچ بنده که باز داشته شود از بهشت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین امت که

مسکین

شهادت دهند نزد مشاهدۂ معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین نبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام
در هیچ مقام از کدام عالم است اگر حال حضور و غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت یقین و ایمان است یا برای تنبیه و

روایت انس

تلقین امت است والله اعلم بحقیقة الحال و در روایه است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم عروس بزینت پس فرستاده ام سلیم برای آنحضرت حیس را در کاسۂ کلان بدست من و حیس بمهملتین تحتانیه
در میان نام طعامی است که از تمر و روغن و قروت بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس
این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را مادر من بحضرت تو فرستاده است و بر تو سلام میخواند و عذر قلت
آن میکند پس انس آن را نزد آنحضرت آورد فرمود بنه و فرمود برو فلان و فلان جماعه را از مردان نام برد بطلب و
بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم و بخواندم هر کرا آنحضرت نام برده بود هر که پیش آمد مرا چون باز آمدم دیدم که
خانه پر است از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک بسیصد کس باشند پس دیدم که نهاد آنحضرت
دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پستر بخواند ده ده کس را نزد خود و فرمود بخورید بنام خدا و باید که
هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و سیر شدند همچنین طائفه طائفه می آمدند و میخوردند تا همه خوردند پس فرمود بردار یا

حدیث ابو ایوب

انس پس برداشتم و در نمی یابم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه البخاری و المسلم و در حدیث
حدیث ابی ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله
عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف انصار پس خواند ابو ایوب ایشان را
پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس

حدیث سمره بن جندب

را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب خوردند
ازین طعام من یکصد و هشتاد مرد و مروی است از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم بجدا که نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شب ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و میخوردند گفت شخصی

این برکت از کجا بود پس اشارت کرد بسمره بجانب آسمان وگفت ازینجا بود رواه الدارمی وابن ابی شیبة والترمذی
والحاکم والبیهقی وابونعیم ودر حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم ما با آنحضرت صلی الله
حدیث عبد الرحمن
علیه وآله وسلم صد و سی تن وذکر کرد که خمیر کرده شد یکصاع از طعام وساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد
سواد بطن شاة یعنی جگر ودل وگرده وآنچه در میان شکم باشد وبخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین صد و سی تن مگر آنکه برید
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ان پاره برای وی پس گردانیدند از ان شاة یا دو کاسه بزرگ از طعام پس
روایت ابی هریره
خوردیم ما همه وباقیماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتیم من آنرا بر شتر واز ابی هریره رضی الله عنه مروی است
که امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بخوانیم اهل صفه را پس جستم من ایشانرا وفراهم آوردم پس نهاده شد
پیش ما یک کاسه طعام پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم وفارغ شدیم وکاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر
همین که در وی اثر انگشتان بود ونیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسه شیری
پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است
کاش بمن میداد میخوردم وآسوده می شدم اما از فرموده شارع وامتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت
علیه السلام بیرون آمدم ویاران طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام پس بمن داد
بعد از ان خود خورد وفرمود ساقی القوم آخرهم ومروی است از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند ومیان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را ومی
نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند وسیر شدند وباقیماند چنانکه
بود وطلبید قدحی از آب پس نوشیدند وسیراب شدند وهمچنان باقی بود رواه فی الشفاء واز جابر آمده رضی الله
عنه که ام مالک انصاریه میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عکه که مر اورا بود روغن پس می آمدند
اورا پسران او ومی طلبیدند نانخورش ونمی بود در ان خانه چیزی جز آن پس قصد کرد ام مالک بسوی آن عکه
که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد ومی یافت در وی روغن پس همیشه میبود مر اورا روغن در آن عکه
تا بیفشرد روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبیان کرد صورت حال را
فرمود آنحضرت بیفشردی تو آن عکه را واگر نمی افشردی میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود روغن برای شما در آن
عکه گفت بنده مسکین ازین حدیث معلوم میگردد که هر که خدمت کند مر حضرت سید المرسلین را واتفاق کند بمحبت
وی چیزی را که تواند برکت دهد خدا تعالی در رزق وی وحال وی ودر همه چیز وی رزقنا الله وهم از جابر رضی الله

عنه آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وطعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر و
وسق بفتح واو وسکون سین شصت صاع پس همیشه میخورد وی وزن وی ومهمانان وی ازان تا روزی که پیمانه کرد
آنرا پس آنحضرت آمد وعرض کرد فرمود اگر پیمانه نمیکردی می ایستاد نزد شما ومی خوردید ازان همیشه وگفته اند که
حکمت در رفتن برکت روغن هنگام فشردن عکه ومعدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن
وپیمانه کردن مضاد تسلیم وتوکل بر خدا است عز اسمه ومتضمن تدبیر واخذ بحول وقوت است پس سزا داده شد فاعل
آن بزوال نعمت قاله النووی ومثل این است نکته در نگاه نکردن بدیگ وخمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله
اعلم بالاسرار والحکم وحدیث جابر رضی الله عنه در دام پدرش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است
درین باب مشهور است که گذاشته بود بذل کرد برای غرمای پدر حاصل مال را وقبول نکردند ونبود در تمر نخیل وی
کفاف دین ایشان پس آمد جابر نزد آنحضرت وگفت بتحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد
وگذاشت وام بسیار ومن میخواهم که ببینند ترا غرما فرمود برو وخرمن هر تمر را در یک گوشه بنه پس کردم آنچه
امر کرد آنحضرت وخواندم آنحضرت را وچون دیدند غرما آنحضرت را خسپیدند بمن وچون دید آنحضرت ایشان را گشت
گرد خرمن ها که کلان تر از همه بود ونشست بران وگفت بخوان یاران خود را یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان
تا ادا کرد خدا تعالی از والد من امانت او را ومن راضی بودم که امانت والد ادا کرده شود وهیچ چیزی برای خواهران
باز نماند وجابر را رضی الله عنه نه خواهر بودند که پدر وی گذاشته بود ودیگر خرمنها همه باقی وسالم ماندند ومن می بینم
آن خرمن را که بران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود گویا یک خرما از وی کم نشده پس تعجب کردند غرما
وروایت کرده است ابو هریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پرسید آن حضرت از من چیزی داری
یا ابا هریره گفتم نعم یا رسول الله اندک تمری دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس آوردم دست مبارک خود را
در توشه دان وبر آورد ازان یک مشت تمر ودعا برکت کرد وطلبید مردم را ده کس تا تمام لشکر ازان سیر شدند و
فرمود بمن بگیر آنچه آورده بودی از تمر ودر آر دست خود را در مزاده وبگیر ازان مشتی در وقت حاجت ومشمار و
مریز آنرا پس گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس خوردم وخورانیدم ازان تمر مدت حیات رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وابی بکر وعمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من ودر روایتی
آمده که گفت برداشتم ازان تمر چندین وچندین وسق در راه خدا ووسق نام شصت صاع یا بار شتر وگفته اند
که مجموع تمرات ده دانه تمره بود وبعضی بیست ویک گفته اند والله اعلم ودر روضة الاحباب از ابو هریره رضی الله عنه

حدیث جابر

روایت ابی هریره

در نیباب بیہقی نیز نقل کردہ است بیت الناس ہم ولی فی الیوم ہمان + ہم الجراب وہم الشیخ عثمان + واللہ اعلم ومروی است کہ آنحضرت عمر بن الخطاب را فرمود تا از اندک خرمای چہار صد شتر سوار را زوادہ ترتیب کرد و آن خرما باقی بود گویا یک خرما ازان کم نشدہ بود واحادیث در تکثیر طعام بسیار است وبالا تر از ہمہ حکایت غزوہ تبوک است کہ بقایای زاد را بآن قلت برکتہا بخشید کہ ہفتاد ہزار کس ازان سیر شدند وتمام لشکر ظروف پر کردند چنانکہ گذشت پروردگار تعالی مارا از برکات آن سید کائنات علیہ افضل الصلوات واکمل التحیات محروم ندارد وفقر و فاقہ را از نعم ظاہر وباطن آنحضرت مجبور گرداناد وحکایتہ یاد دارم کہ در بازار مکہ زادہا اللہ تعظیما وتکریما تره فروشی بر

ترہای خود آب می پاشید ومیگفت یا برکۃ النبی تعالی وانزلی ثم لا تر تحلی اللہم صل علی محمد وعلی ال محمد وبارک وسلم

وصل در کلام حیوانات وکلام ایشان مر آنحضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمچنانکہ آدمیان مطیع ومسخر ومنقاد امر دین وشریعت او یند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انہا کہ قرعہ سعادت بنام ایشان افتادہ از اہل ایمان ہمچنین سائر حیوانات را کہ مطیع ومنقاد امر ارادی الٰہی اند سبحانہ بطریق اعجاز وخرق عادت منقاد ومطیع وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ساخت ازینجاست کہ بعضے از ارباب تحقیق واہل باطن گفتہ اند کہ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکافہ خلق از حیوانات ونباتات وجمادات مبعوث است ولیکن چون از دائرہ عقل وتکلیف وامر ونہی بیرون اند از ایشان جز اطاعت وایمان وشہادت بصدق رسالت نیامد وموسوم بمعصیت نشوند چنانکہ آدمیان اما حیوانات را از انجملہ سجود جمل وشکایتہ اوست بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ ہر یکی از اہل بیت انصار را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت وعرض کردند یا رسول اللہ بود مارا شتری کہ آب می کشیدیم بروی اکنون سختی وسرکشی میکند بر ما ومنع میکند از ما پشت خود را ونخل وزرع ما ہمہ تشنہ اند پس برخاست آنحضرت با اصحاب ورفت وروان شد بجانب شتر پس درآمد در بستان وبایستاد وشتر در گوشہ ازان نشستہ بود وگفتند یا رسول اللہ این شتر مانند سگ گزندہ شدہ است وما ترسیم بر ذات شریف تو کہ از وی گزندی رسد فرمود نیست بر من باکی ازان پس چون دید شتر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روی آورد بجانب وی وبسجدہ افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را وبعمل درآورد صحابہ گفتند یا رسول اللہ این حیوان لا یعقل ترا سجدہ کند ما سزاوار تریم بدان پس فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمی باید ونسزد بشر را کہ سجدہ کند بشر را واگر روا بودی کہ بشر سجدہ کند بشر را امر میکردم زن را کہ سجدہ کند مرد خود را بجہت عظم حق مرد بر زن رواہ احمد والنسائی ودر بعضے روایات آمدہ کہ فرمود آنحضرت در ینمقام نیست میان آسمان وزمین چیزیکہ نمیداند

که من رسول خدا ام مگر عصاة جن وانس و در خبر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی بشکایت
در آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک
نهاد و فریاد کرد باواز وی که شتر دارد پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود بصاحب شتر بفروش این را بدست
من گفت یا رسول الله پیش کش تست ولیکن این شتر مر اهل بیت راست که جز این وجه معیشت ندارند فرمود
این شتر گله کرد کثرت عمل و قلت علف را احسان کنید بوی و نگاه دارید حق وی را و اینحدیث بطرق متعدده
بالفاظ مختلفه آمده و صحیح است و از انس آمده که گفت در آمد رسول خدا و ابوبکر و عمر در بستان یکی از انصار و بود
سجده گوسفند — در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت ابوبکر یا رسول الله ما سزاوار تریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت
علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشر را الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود
که این قوم پیش از انکه نماز خفتن بگذارند خواب میکنند و من میترسم که خدا تعالی آن قوم را عذاب کند پس آنحضرت
آن قوم را طلبید و از ان نهی فرمود عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه ما شاتی بود چون آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در خانه ما می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده میبود و چون بیرون میرفت آنحضرت
پریشان میشد و بیقرار و میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد پس دفع میکرد یکی دیگر را
و نزدیک می آمد بحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک
خود را بر پشت گوسفندی بمالید که نر بوی رسیده بود پستان وی پر شیر شد و بدوشید و خود بیاشامید و ابوبکر صدیق
را نیز بیاشامانید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت مشهور است و در باب
هجرت بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و امثال اینحدیث را در تکثیر طعام نیز ذکر میتوان کرد و در انقیاد و اطاعت
سخن گرگ — حیوانات نیز و ازین باب است قصه کلام ذیب و شهادت او مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و حدیث
تکلم ذیب روایه کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایه کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید
خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاتی پس گرفت شاة را پس دوید راعی و کشید شاة را از گرگ پس نشست
گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت از خدا نمیترسی میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی
آنرا بسوی من پس گفت راعی وا عجبا گرگی اقعا نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر بدهم ترا
بعجب تر ازین محمد به یثرب خبر میدهد مردم را باخبار سالفه و مردم نمی گروند بوی پس راعی غنم خود را راهی ساخت
تا در آمد مدینه معظمه را و بگذاشت غنم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خبر داد آنحضرت

را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بانچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد
بیهقی از حدیث ابن عمر رضی و ابونعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایة ابی هریره بسند صحیح آمده که گفت ذئب
عجب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد بانچه گذشته و بانچه می آید و این راعی یهودی بود
پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
آمده گفت گرگ براعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده
هرگز عظیم قدر تر نزد خدا ازوی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنة و مشرف شده اند اهل جنة و اصحاب
وی و منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان و بهشت می گیرند اصحاب ورا و مشتاق اند بایشان
که در آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذئب راعی که نیست حائل
میان تو و وی مگر همین دره و از کوه میروی از کوه در حضرت وی و میگردی از جنود خدا گفت راعی پس غنم مرا
که میچراند گفت ذئب من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و ذبح کرد برای ذئب شاتی از ان و مثل
اینحکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گرگی را دیدند آهوی را گرفته است و چون آهو
بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین آن است که محمد بن عبد الله فی المدینة یدعوکم
الی الجنة وتدعونه الی النار پس ابوسفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر می کنی اینحکایت را بکه بگذاری
حدیث ضب
زنان مکه را بی مردان و از ابوجهل و اصحاب وی نیز روایة مثل این کرده اند و ازین باب است حدیث ضب یعنی
سوسمار و کلام کردن او و اینحدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده
است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در محفلی از اصحاب
خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم که شکار کرده است ضب او گردانیده است او را آستین خود تا ببرد او را در منزلگاه
خود و بریان کند و بخورد و چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفتند رسول خدا است
پس بیرون آورد ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این
ضب و انداخت ضب را پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را و فرمود یا ضب
پس جواب داد ضب بزبان متین که شنیدند قوم همه لبیک وسعدیک فرمود آنحضرت ای زین کسی که آید
قیامت را یعنی زین تمام خلق پس فرمود آنحضرت که را عبادت میکنی گفت خدا را که در آسمان است عرش او
و در زمین است سلطنت او و در دریا است راه او و در جنة است رحمة او و در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت

من کیستم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام آورد
اعرابی الحدیث بقوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب نعت آنحضرت خواند صلی الله علیه و آله و سلم و از انجمله
است حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکند بعض او بعض را ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحرا می گشت ناگاه شنید
آواز هاتفی سه بار یا رسول الله پس آنسو نگریست آنحضرت و دید که آهو ماده بسته در بند افتاده است و اعرابی آنرا در
جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو
آهو بره است درین کوه ها کن مرا تا بروم و شیر دهم ایشانرا و باز آیم فرمود آنحضرت همچنین میکنی و باز می آئی گفت اگر نیایم عذاب
کند مرا خدا تعالی عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و برفت و باز آمد و بربست او را آنحضرت
پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت اینست که رها میکنی این ظبیه را پس رها کرد
اعرابی او را و او میدوید در صحرا از روی خوشحالی و میزد پایهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و بر آبی فرود آمده بودند پس آهو ماده
نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را دوشید و همه را سیر ساخت که مقدار سیصد کس بودند پس برافع که مولی آنحضرت بود
فرمود که این را نگاهدار پس رافع او را بربست بعد از ساعتی دیدند که رفته است فرمود ان الذین جاء بها و هو الذی

ذهب بها و از انجمله است کلام حمار روایة کرده است ابن عساکر که چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیبر
را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من یزید بن شهاب و گفت بیرون آورده است پروردگار
تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار نشده است آنرا هیچ یکی جز پیغمبر و من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده
است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز تو و گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می
لغزیدم عمدا در سواری او و بود آن یهودی که گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت و را نام تو یعفور باشد
و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد او را بدر کسی تا خبر کند و بطلبد او را پس
می آمد یعفور بدر و میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در را اشارت میکرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد
و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بر چاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان را بود و افگند خود را در انچاه بجهة

جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم ازین باب است تسخیر اسد و تعلق او بسفینه که دریا بانی از لشکر
دور افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او را بلشکر و این معجزه از آنحضرت

آنحضرت بود و خود کرامات اولیا معجزهٔ رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم و ابن وهب روایة کرده است
که کبوتران مکهٔ معظمه سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا کرد به برکت بر ایشان و نسج عنکبوت و تبیض حمام بر در غار
هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت
علیه السلام شجره را بعد آدمی که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب
کلام حیوانات و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است و آنچه مشهور بود
از ان و واقع شده در کتب ائمه آوردیم **وصل** همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات
نیز در حیطهٔ فرمانبرداری و طاعت وی بودند و ازینجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و
شهادت رسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم چون وحی فرستاده شد بسوی من میگذاشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک
یا رسول الله و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمکه پس بیرون آمدیم
ما در بعضے نواحی آن پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی
و این همانست که در ابتدای وحی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است در از منه دیگر والله اعلم و
حاکم در مستدرک باسناد جید از ابن عمر رضی الله عنه آورده که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پیش
آمد اعرابی و چون نزدیک با آنحضرت آمد گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کجا میروی گفت میروم
بسوی اهل خود فرمود آیا رغبتی هست ترا در خیر یعنی میخواهی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای خود گفت آن
چیست فرمود شهادت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی
هست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر کرانهٔ
وادی بود پس شگاف میکرد زمین را و می آمد و ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آنحضرت از وی
سه بار و گواهی داد آن درخت بعد از ان بازگشت بجائی خود الحدیث و دارمی نیز روایت کرده مانند این و
در روز احد که کافران متهوران رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم خون آلوده ساختند
و بدندان شریف آزار رسانیدند آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین
یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که بنمایم ترا آیتی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد
جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود گفت بخوان یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت

وصل اطاعت نباتات

را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت بایستاد گفت جبرئیل امر کن که بازگردد بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسبی حسبی رواه الدارمی من حدیث انس واز بریده اسلمی آمده که سوال
کرد اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معجزه را پس فرمود آنحضرت با آن اعرابی بگو با آن درخت که رسول خدا ترا
می طلبد ترا پس میل کرد آن درخت از راست و چپ و پیش و پس خود پس جدا شد رگهائی او پس آمد در حالتی که پاره
میکند زمین را و می کشد رگهای خود را و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن
این درخت را که برگردد بجائی خود پس نشست رگهای او در جائی خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن
ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت پس اذن کن که دست و پای شریف ترا بوس کنم اینجا اذن داد و آورده اند که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بدرخت سدره رسید خواب آلوده آن سدره
دو نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و همچنین متفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه
وآله وسلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت بچه چیز
شناسم ترا که تو رسول خدائی فرمود با آنکه بخوانیم این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس جدا
شد از درخت و افتاد پیش فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود رو برگشت و بجای خود رفت پس اسلام آورد اعرابی
رواه الترمذی وصححه و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و
فی القصیدة **شعر** جاءت لدعوته الاشجار ساجدة ٭ تمشی الیه علی ساق بلا قدم ٭ کانما سطرت سطرا لما کتبت
فروعها من بدیع الخط فی اللقم ٭ و در صحیح از حدیث طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای
کشاده پس رفت آنحضرت برای قضاء حاجت و رفتم من در پس آنحضرت با داده از آب پس ندید که استتار کند
بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی یک درخت و گرفت
شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا عز وجل پس منقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر
که مهار در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت و او را نیز کشیده آورد و گفت بچسپید بر من پس چسپیدند و در روایتی
دیگر آمده که فرمود یا جابر بگو این درخت را که میگوید ترا رسول خدا ملحق شو بصاحب خود که بنشینم در پس شما پس رفتم
من و گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس اینها و بیرون
آمدم من و دیدم و نشستم در جائی دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت
می آیند و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای خود ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده

که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در بعضے مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود می بینی درخت خرمای یا سنگے گفتم می بینم نخلات متقارب گفت برو و بگو باین نخلات که رسول خدا امر میکند شما را که بیائید برای حاجت رسول خدا و بگو بسنگها نیز همچنین پس رفتم و گفتم سوگند بخدای که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب یکدیگر آمده و سنگها را بهم بر بسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو بانها که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیزست که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود بیا ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از عظمای صحابه اتفاق کرده اند برین قصه و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین

وصل همچنانکه نباتات را منقاد و مطیع امر وی صلی الله علیه وآله وسلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم دارند از سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت که هیچ شجری و حجری نبود مگر آنکه سلام میکرد بر من و میگفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در وقتی که بر آمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر خود پیش از بعثت گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را و بیاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که من می شناسم حجری را که سلام میکرد بر من پیش از آنکه مبعوث شوم بدرستی تحقیق من میشناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجر که کدام است بعضے گفته اند که حجر اسود است و بعضے حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله عنها و مسدود است در دیواری و مردم تبرک میجویند بلمس وی و میگویند که این همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگذشت از آن راه شیخ ابن حجر مکی هاشمی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در مقابله وی در دیوار دیگر اثر مرفق شریف اوست که در سنگے نقش بسته است و میگویند که سنگ و آهن نرم کرده برای انبیاء علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی گوسفند چرانی میکرد اثر قدمین شریفین است والله اعلم و صاحب مواهب لدنیه از ابو حفص میانشی آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات کردم بوی از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه و در و دیوارهای خانه وقتی

که دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهما روایت کرده است آنرا بیهقی در
دلائل و ابن ماجه در مختصر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل
مرو از منزل تو و پسران تو تا بیایم من شما نزد زیرا که مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت
بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح کردید
گفتند صبح کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر و بخسپید بیکدیگر پس بپوشانید آنحضرت ایشانرا چادر خود
را و فرمود یا رب این عم منست و صنو پدر من است و ایشان اهل بیت من اند پس بپوش ایشانرا از آتش دوزخ
همچو پوشیدن من ایشانرا باین چادر پس آمین گفت آستانه و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین آمین و یکباری
عقیل بن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت بود تشنه شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود بفرستاد و
فرمود بگو بآن کوه که ترا آب دهد آن کوه متکلم شد و گفت یا پیغمبر خدا بگو که از آن روزی که این آیه نازل شد
واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة چندان گریستیم از ترس خدا که آب در اجزای من نمانده و مشهور درین
باب حنین جذع است فی الصراح حنین آرزومندی و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع بکسر جیم و سکون ذال
تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که مفید قطع و یقین است بدان در مواهب
لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جذع
متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق کثیره متعدده خارج از حد
حصر و احصا و تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که حنین
جذع را و انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع است نزد کسی که
مطلع است بطرق حدیث نه غیر وی که مهارت ندارد درین کار والله اعلم و بیهقی گفته قصه حنین جذع
از امور ظاهره است که حمل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و ابهر معجزات است که دلالت میکند بر نبوت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم و شافعی گفته که نداده است حقتعالی هیچ پیغمبر را آنچه داده است پیغمبر ما را
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم پس گفتند به شافعی که داده است خدا تعالی عیسی ؑ بن مریم را احیای موتی
گفت داد محمد را صلی الله علیه و آله وسلم حنین جذع تا شنیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن بعد از آن
شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و روات و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طولیست روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از آنکه ساخته

شود برای وی منبری ایستاد برای خطبه تکیه زده بجذعی ازان جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
ازان جذع پس شنیده شد مران جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که حنین کرد و لرزید مسجد
باوازوی و بسیار شد بکاء مردم که بجهة آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که بشگافت جذع
و پاره شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نهاد دست شریف خود را بروی و در کنار مبارک گرفت
پس ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهة آنچه گم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم او را
همیشه میبود اینچنین تا روز قیامت از جهة اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس امر کرد آنحضرت
که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میگذارد آنحضرت بسوی وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت
جانب خود پس آمد در حالی که پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت ورا و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در حدیثی
بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در بستانی که بودی دران محل تا بروید دران گیاهی
تو و کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان
خدا از میوه تو بعد ازان گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان مرا
یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا و باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید
این را هر که نزدیک بوی بود پس فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و
بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد باین حدیث میگفت ای بندگان خدا چوبی ناله می کند
از شوق پیغمبر خدا شما سزاوار ترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم **بیت**
سنگی و گیاهی که درو منفعتی هست ✦ به زادمی دان که درو معرفتی نیست ✦ و این حدیث را بالفاظ مختلفه
روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایت است و ازین باب است کلام کردن آنحضرت بجبل و کلام کردن
جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان
رضی الله عنهم اجمعین جبل احد را که کوه مدینه است و در شان او واقع شده است احد جبل یحبنا و نحبه پس
جنبید احد پس زد آنحضرت او را بپای شریف خود و فرمود ثابت و برجای خود باش ای احد نیست بر تو مگر نبی و
صدیق و دو شهید رواه احمد والبخاری والترمذی و ابو حاتم و در حدیث دیگر از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده
که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جبل ثبیر بروزن کبیر که جبل مناست و با وی ابوبکر و عمر و من بودم
پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت کوه را بپای مبارک خود و فرمود برجای خود

باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری و احمد و الترمذی و ابو حاتم و از ابو هریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت صلعم بر حرا بکسر حاء مهمله که جبل مکه معظمه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدای وحی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شد و بود با وی ابو بکر رض و عمر رض و عثمان رض و علی و طلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود آنحضرت آرامیده باش حرا نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابو عبیده بن الجراح والله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آ یا رسول الله زیرا که من میترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت حرا بر من بر آ یا رسول الله و ثبیر و حرا هر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جنس رجفه بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده وقتی که تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود بایشان آن رجفه غضب بود و این رجفه طرب و لهذا تنصیص کرد آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و استقرار جبال اند و ازین بابست تسبیح حصی بر دست آنحضرت صلعم چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت صلعم کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم و شنیدیم ما تسبیح را پستر ریخت آن حصات را در دست ابو بکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایة کرده مثل این ابو ذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر رض و عثمان رض نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده که ولید بن سوید گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که دریافته بود ابو ذر را رضی الله عنه بربذه که مسکن ابو ذر بود روایت میکند از ابو ذر که گفت در آمدم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست نزد وی هیچ یکی از مردم و گویا می بینم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بروی و داد جواب سلام و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا ابا ذر گفتم خدا و رسول خدا داناتر است پس امر کرد مرا که بنشین پس نشستم در پهلوی شریف وی و نمیپرسم او را چیزی و نمیگوید وی بمن چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابو بکر رض در حالتی که مشی میکند تیز پس سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ای ابو بکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که بنشین پس نشست در ریگ بلندی که مقابل آنحضرت بود پستر عمر رض آمد و کرد عمر رض مثل آن و فرمود آنحضرت صلعم مثل آن و نشست در پهلوی ابو بکر پستر عثمان رض آمد همچنین و نشست در پهلوی عمر رض رضی الله عنهم اجمعین پستر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سنگریزها را هفت یا نه یا نزدیک آن پس تسبیح کردند

سنگریزها در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا شنیده شد آنها را چنین مانند چنین نحل در کف
شریف رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس داد آن سنگریزها را بابوبکر و در گذشت از من پس تسبیح کردند در کف
ابی بکر پس تر گرفت سنگریزها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزها بعد از ان داد عمر را
و تسبیح کردند در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس از ان داد عثمان را و تسبیح کردند در دست وی چنانکه
تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر پس تر گرفت سنگریزها را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند
اینحدیث را بزار و طبرانی در اوسط و بیهقی از زهری و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پس تر نهاده شدند در
دستهای ما و تسبیح نکردند با هیچ یکی اینچنین آورده است اینحدیث را در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید
ابو شکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز دران مجلس شریف بود و بر دست وی نیز تسبیح کردند

تسبیح طعام

و از انجمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که گفت بودیم ما که میخوردیم با رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده که
گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آمد او را جبرئیل علیه السلام بطبقی که در وی انگور بود و انار
پس خورد آنحضرت و تسبیح کرد بر دست شریف او و در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم روزی بر منبر این آیت را وما قدروا الله حق قدره بعد از ان فرمود ثنا میگوید جبار ذات خود را و میگوید
انا الجبار انا الجبار انا الکبیر المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم ما که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما
آمده که گفت بودند گرد خانه کعبه سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شد و برصاص و حجاره پس چون آمد آنحضرت
در مسجد عام الفتح اشارت میکرد بچوبی که در دست شریف وی بود و مساس نمیکرد و میگفت جاء الحق و زهق
الباطل پس اشارت نمیکرد بسوی آنها مگر می افتادند بر قفا و اشارت نمیکرد بقفا مگر آنکه می افتادند بر روی و همه
در دست سلطنت وی خوار و نزار بودند و در حکم آنست تکلم صبیان و شهادت ایشان برسالت وی صلی الله
علیه وآله وسلم روایت است از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و درآمدم در سرائی دیدم در وی رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم از وی امری عجیب آمد او را مردی از اهل یمامه بغلامی که همین روز زائیده شده است
پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من انا گفت انت محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت
صدقت بارک الله فیک بعد از ان آن ولد تکلم نکرد هرگز تا جوان شد و می نامیدیم ما او را مبارک الیمامه و از فهد
بن عطیه روایت است که آورده اند نزد آنحضرت غلامی را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت من انا

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رواه البیهقی **وصل** در ابرای ذوی العاهات واحیای موتی یعنی
به گردانیدن بیماران و زنده گردانیدن مرده ها روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر من جنون دارد و میگیرد اورا
چون در وقت طعام چاشت و طعام شام مکدر میسازد بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه
اورا وقی کرد و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که میدوید رواه الدارمی و عدد البوصیری حیث قال
شعر کم ابرأت وصبا باللمس راحته * وطلقت اربا من ربقة اللمم * و آمد آنحضرت را زنی از خثعم و با وی پسری بود
که تکلم نمیکرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس شد غلام
فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز احد زخمی بر چشم قتاده بن النعمان تا افتاد
بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم اورا و می ترسم که پلید
و مکروه در نظر وی در آیم پس گرفت آنحضرت چشم اورا بدست مبارک و بنهاد در پیغوله و فرمود خداوندا بپوشان
چشم اورا حلیه پس بود آن چشم بهترین و زیباترین و بیناترین چشمان او و درد نمیکرد وقتی که بدرد می آمد چشم دیگر
و آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی بود در خدمت عمر بن عبد العزیز آمد پرسید تو کیستی گفت **شعر**
ابونا الذی سالت علی الخد عینه * فردت بکف المصطفی ایما رد * فعادت کما کانت لاول امرها فیا حسن
عین ویا حسن ما خد پس انعام کرد عمر رض اورا و نیک کرد جائزه اورا و روایت کرد طبرانی و ابو نعیم از قتاده که گفت
بودم من که نگاه میداشتم تیرهای را بر روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس در
آخر رسید بمن تیری که افتاد بدان پیغوله چشم من پس گرفتم من اورا بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و چون دید چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاه داشت
روی پیغمبر ترا بر روی خود رسید آفت بچشم وی بگردان این چشم اورا بهترین چشمان او و روایت کرده شده است که
گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک
خود کفی از خاک و انداخت در آن از آب دهن مبارک خود و بآن فرستاده داد و گرفت وی آنرا متعجب و گمان برد
که استهزا کرده شد بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسیده بود وی و لب بحد موت و نوشانیده آنرا پس شفا یافت
و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم اورا بینا شد چنانکه
رشته در سوزن می در آورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر رسید که علی کرم الله وجهه

کجاست گفتند حاضر نیست و درد چشم دارند پس کس فرستاد وطلبید و نهاد سر مبارک او را در کنار شریف خود و تفل کرد
در هر دو چشم وی و دعا کرد پس شد فی الحال گویا نبود بوی دردی و هرگز درد نکرد دو چشم وی رضی الله عنه
و دم کرد سه دم بر ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس به شد در حال و هرگز درد نکرد و در پای زید بن معاذ شمشیری
رسیده بود بپاشنه و قتیکه کشت کعب بن الاشرف را پس تفل کرد به شد در حال و در صحیح البخاری آمده که چون عبدالله
عتیک ابورافع یهودی را کشت شب مهتاب بود چون ماهی بر زینه نهاد پنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد و شکست
ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید و فی الحال شفا یافت و
امثال اینحکایات درغایة کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور واما احیای موتی روایة کرده است
بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آنمرد ایمان نمی آرم بتو تا زنده میکنی دخترک مرا که مرده است
فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او را و در روایتی آمده که گفت انداخته آمده ام من دخترک او در وادی پس فرمود
آنحضرت بنمای مرا آن وادی را پس ندا کرد آنحضرت علیه السلام آن دخترک را بنام او اجابت داد آن دخترک و گفت لبیک
وسعدیک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدنیا گفت لا والله یا رسول الله یافتم من آخرة را
بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند اگر دوستداری باز
گردانم ترا بر ایشان گفت حاجت نیست مرا بپدر و مادر من یافته ام خدا را بهتر و مهربانتر از ایشان و در روایت این حدیث
دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد پسر بزرگ وی بدیدن اینحال پسر خرد را ذبح کرد و چون مادر وی در
دنبال دوید وی ببام برآمد و خود را بر زمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و در شواهد النبوة
بتفصیل مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل
است و لیکن محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضے از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار رسانیده
اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجوز عمیا پس پوشیدیم ما آن مرد
را و تعزیت کردیم آن زن را گفت ایا مرد پسر من گفتند آری مرد گفت خداوندا تو میدانی که من هجرت کرده بودم
بسوی تو و بسوی پیغمبر تو باميد آنکه یاری دهی و فریادرسی کنی در هر شدت و محنت پس منه بر من بار این مصیبت
پس از جای نرفتیم تا دور کردیم جامه را از روی مرده پس زنده شد و طعام خورد با ما روایه ابن عدی و ابن
ابی الدنیا و البیهقی و ابونعیم و این برکت استغاثه آن زن بود بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس معجزه

وی باشد و همچنین انچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود چون تکفین
کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین انچه آمده است که زید بن خارجه انصاری خزرجی
که حاضر شده بود بدر را و بیعة الرضوان را وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد بعد از موت بکلامی
که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد احمد فی الکتاب الاول صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امره فی الکتاب
الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان رض علی منهاجهم
مضت اربع سنین وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید الضعیف وقامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در
مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفته بود زید بن خارجه از سران انصار در اثنای آنکه میرفت در راهی
از راههای مدینه معظمه میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بمرد پس آمدند زنان انصار و گریستند بروی و مردان زنان ایشان
پس ماندند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند ناگاه می آمد
آواز از زیر جامهای پس کشادند روی و سینه او را میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده کان
ذلک فی الکتاب الاول وصدق صدق هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته رواه ابوبکر
بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش بعد الموت انتهی و روایة کرده شده است از عبد الله بن عبید الله انصاری گفت
بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را کشته شده بود بیمامه پس شنیدیم او را وقتی که در آوردیم
او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق رض عمر الشهید رض عثمان بن عفان البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی که مرده است
کذا فی الشفاء و اگر تشکیک کنند و گویند که شاید زنده باشد و غشی واقع شده باشد و نیز این بر دست آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم واقع نشد تا معجزه وی گویند جوابش آنکه مردن مری نیست که پنهان ماند و ذکر آنحضرت و مدح وی صلی الله
علیه وآله وسلم ناظر دران است که اینهمه ببرکت دعوت وی بود و اگر کرامت باشد نیز معجزه اوست و ابونعیم روایت کرده
که جابر رضی الله عنه ذبح کرده بود شاتی و پخته اشکنه ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد پس خوردند
قوم و فرمود آنحضرت بخورید ولیکن استخوان نشکنید بعد ازان جمع کرد آنحضرت استخوانها را و بنهاد دست مبارک
خود را بران و تکلم کرد بکلامی ناگاه برخاست شاة در حالی که می افشاند گوشهای خود را و بعضی از کمل اولیا را که مظهر
قادریت الهی تعالی شانه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پرتوی ازین خارق افتاده که مرغی
خورده و دستی بر استخوانهای آن نهاده نام خدا و رسول او را گفته مرغ برخاست و روان شد و این نیز از معجزات
آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و مانند آن تکلم شاة مسمومه را که در خیبر بود و بعضی از قبیل احیاء موتی میدانند و بعضی

میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدایتعالی در شاة بیته چنانکه در حجر و شجر حروف و اصوات میکند پروردگار تعالی
وی شنوانید از وی بی تغیر اشکال و نقل از هیأت آن و مذهب الشیخ ابوالحسن و قاضی ابوبکر باقلانی همین است
و بعضی میگویند که بطریق ایجاد حیات است دران و ایجاد تکلم ثانیا و میگویند که حقتعالی پیدا کرد دران حیات و
تجویف کرد برای وی دهن و زبان قدرت داد بآن بر کلام و ظاهر قول اول است والله اعلم **وصل** و یکی
از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعاء آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و در شفا گفته که این باب واسع
است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر جماعه را نفعا و ضرا متواتر المعنی است ضرورة
و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعا کردی از برای کسی در می یافت دعا
ولد و ولد ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعاء آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم انس بن مالک را که ده سال خدمت
کرد بانواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورد او را مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله
خادم تو انس دعا کن مر او را دعای دنیا خواست و الا دعای دینی آماده است برای هر که بنده این درگاه است
خصوصا آنکه خادم و حاضر گاه و بیگاه است پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را
و برکت ده او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت می کند عکرمه که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار است و
اولاد من بیشتر از صدتن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ یکی را که رسید رضای عیش و خوشی و زندگانی را
چنانچه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن کرده ام من باین دو دست خود صدتن از اولاد خود و نمیگویم سقط و ولد ولد را
و آمده است که نخیل وی در یکسال دو بار میداد و از انجمله است دعای او مر عبدالرحمن بن عوف را ببرکت پس فرمود
وی رضی الله عنه اگر بردارم من سنگی را امید دارم که در تحت آن یابم زر را و فتح کرده شد بروی ابواب رزق و هجرت کرده بود
فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و حضر کرده شد ذهب او از ترکه وی به تبرها چنانکه شوخ نشست دست ها و صلح کرده شد بزنان
او که چهار بودند بر ربع حق آنها که ثمن است بر هشتاد هزار و در روایتی بر صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد زنی از
آنها که طلاق داده بود او را بر هشتاد و چند هزار و وصیت کرد به پنجاه هزار در راه صدقات عظیمه که در حیات داشت
و آزاد میکرد یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکباری کاروان خود را که در وی هفتصد شتر بود و از هر جنس مال بود در وی
و تصدق کرد شتران را با آنچه بران بود از اموال با اقتاب و اجلاس و باعث بران آن بود که عائشه رضی الله عنها
خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیدم عبدالرحمن بن عوف را در بهشت که می خزید مانند کودک
پس بشکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای معاویه

بن ابی سفیان به تمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث دیگر آمده است که فرمود یا معاویه اذا ملکت فاسجح چون داده شود ترا ملک نرم کن سرشت و خلق خود را گفت معاویه از آنروز مرا طمع و امید داری ملک شد و دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعای نکرد وی رضی الله عنه مر هیچ یکی را بنیک یا بد مگر آنکه مستجاب شد گویا که سداد سهم وی رضی الله عنه از لوازم و آثار سهم این علامت دعا را آن تیر تشبیه داده اند و دعا کرد باعزاز اسلام بعمرؓ یا بابی جهل استجابة کرده شد در عمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد عمر و رسید مردم را در بعضی مغازی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عطش و التماس کرد عمرؓ از آن حضرت دعا را پس دعا کرد آنحضرت و پیدا شد سحاب کہ آب داد همه را و بکشاد دعای آنحضرت در استسقاء در باریدن و کشادن مشهورات معروف و فرمود مر نابغه جعدی را لا یفضض الله فاک نشکند خدا تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی و در روایتی آمده است که فرمود نیکوترین مردم در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی میرویید بجای آن دندان دیگر و زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده بر آن گفته اند و این نابغه از قدمای شعرا است که اسلام آورد و بیاید ذکر او در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت انشاء الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس را اللهم فقه فی الدین و علمه التاویل پس نامیده شد بحبر امت و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبد الله بن جعفر را ببرکت در صفقه پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد مقداد را ببرکت پس بود نزد وی غرایر از مال و دعا کرد بمانند آن برای عروه بن ابی الجعد پس میگوید عروه بودم من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی است تا آنکه سود میکردم چهل هزار درهم را یعنی در یکروز و بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود میکرد در آن و گریخت یکباری ناقه آنحضرت پس دعا کرد و آواز داد ناقه را پس آمد باوی و سپرد با آنحضرت و دعا کرد مادر ابو هریره را باسلام و مسلمان شد در حال بعد از آنکه بد میگفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاهداشته شود از گرمی و سردی پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در شتا ثیاب ضیف را و در صیف ثیاب شتا را و نمیرسید او را گرمی و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن هرگز و درخواست کرد از آنحضرت طفیل بن عمرو آیتی و کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا بخش مر او را نوری پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی برص خیال کنند پس برگشت و آمد آن نور در طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذو النور و دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد بر ایشان پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد و برطرف شد قحط و دعا کرد بر کسری وقتیکه پاره کرد

کتاب آنحضرت را که پاره باد ملک وی پس باقی نماند مراورا هیچ ملکی و باقی نماند فارس را ریاستی در اقطار دنیا و
دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدا تعالی اثر او را پس جا مانده گشت آن شخص و دید مردی را
که خورد و بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمیتوانم بدست راست خوردن دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی
خورد پس نتوانست بر داشت دست را با خود و گفت مر عتبه بن ابی لهب را خداوندا بر گمار بر وی سگی از سگان
خود را پس خورد او را شیر و حدیث دعا آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی در نماز
مشهور است و کشته شدند آن جماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت
بقصد تهکم و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون
قبر کردند او را بیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند دیواری
بحجاره و همچنین دعا بر ابن عامر راهب که بموت طرید او حیدا و همچنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال این بسیار
است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بدان وصل در کرامات و برکات آنحضرت در چیزی که لمس کرد
و مباشرت کرد آنرا در صحیح آمده که بیرون آورد اسماء بنت ابی بکر جبه طیالسیه را و گفت که این جبه را پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم پوشیده است و ما می شوئیم آنرا برای بیماران و شفا می جوئیم بآن و بود کاسه آنحضرت که آب
می انداختند در آن و شفا می جستند بآن و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید و حاضر نشد با آن به هیچ
قتالی را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک نشد و کم نگشت آب
او هرگز و آب دهن شریف انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین تر از وی آب و گذشت
آنحضرت بر آبی و پرسید که نام این چیست گفتند نام وی بیسان است و آب وی شور است فرمود نام وی نعمان
است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن
مبارک خود را در آن پس گشت خوشبوتر از مشک و انداخت آب دهن در دلوی از بیر و ریخت در آن و فایح گشت از وی
بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس مکیدند ایشان و ساکت شدند
و میگریستند پیش از آن از عطش وی و می انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خردان شیرخوار و کفایت کرد ایشان را
تا شب و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را عکه بود که میفرستاد در آن روغن برای
آنحضرت وی یافته همیشه در آن تا بیفشرد و از آنجمله است برکت دست شریف و لمس آن در نشاندن نخیل برای یهود
و بر دادن آنها در همین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند او را یهود بر اربعین اوقیه

ونشاندن سیصد نخل تا بلند شود و بر دهد مگر یک نخل که کسی دیگر نشانده بود و روایة کرده است ابن عبد البر که آنکس
عمر بود رضی الله عنه و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در آن یک نخل را نیز آنحضرت قلع
کرد و نشاند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه دجاجه از ذهب بعد از آنکه گذرانید آنرا بر زبان
مبارک خود پس ادا ازان اربعین اوقیه و باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه وزن اربعین را گویند و حنش بن عقیل
یکی از صحابه است میگوید که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا
پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و می یافتم سیرابی آنرا چون تشنه می شدم و سردی آنرا
چون گرم میشدم و از انجمله برکت دست اوست در شیر گوسفندان مثل قصه شاة ام معبد و شاة انس و غنم حلیمه مرضعه
وی صلی الله علیه و آله وسلم و ناقهای او و شاة عبد الله بن مسعود که نجهیده بود بر وی نر و شاة مقداد و جز آن
و از انجمله است توشه دادن وی اصحاب را مشک آبی بعد از آنکه بست دهان آنرا و دعا کرد در ان و چون حاضر
شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش شیرین است و کفها بر دهن اوست و دست
بر آورد آنحضرت بر سر عمرو بن سعد و دعا کرد ببرکت پس هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم
رفت در شفا میگوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا
کرد او را پس صد ساله شد و تمامه جسد وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنچه دست
مبارک وی بران گذشته بود و پاک کرده بود آنحضرت از روی عابد بن عمرو که مجروح شده بود در روز حنین و دعا کرد
مر او را پس بود غره فرس و نام کردند او را اغر و مسح کرد بر روی دیگری پس همیشه بر روی او نور و مسح کرد بر سر
عبد الرحمن بن زید بن الخطاب او وی قصیر بود و پدر وی طویل بود پس دعا کرد مر او را ببرکت پس سرآمد مردانرا
طولا و تماما و حسنا و جمالا و آب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمی شد در روی هیچ زنی آنچه یافته میشد
در روی وی از حسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روی مزاح و هزل بود و تعالی الله چون مزاح و هزل این
حال بود عزم و جد را چه تاثیر خواهد بود صلی الله علیه و آله وسلم و نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن جذیم و دعا
کرد ببرکت پس بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی
و نهاده میشد بر موضع دست نبی صلی الله علیه و آله وسلم و میرفت ورم و مسح کرد بر سر صبی که آفتی داشت پس
به شد و برابر شد موی سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده نمی شد نزد وی صلی الله علیه و آله
وسلم هیچ یکی که دیوانگی و مس جن داشت مگر دست میزد در سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن فرقد

مردی بود که زنان متعدد داشت و زنان وی تعصب یکدیگر خوشبوها می مالیدند و وی بر همه غالب بود در طیب و نبود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی و پشت وی بجهت عارضه نمله که داشت و از عظایم معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب است در روز حنین و انداختن آن در روی کفار و افتادن آن در چشمان ابن الشر و از هزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند و هزیمت گونه و جولای نیز لشکر اسلام راه یافته بود و پیدا شدن جودت و جلادت در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه بغایت تنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسپی مماشاة و مجازاة نمیتوانست کرد بوی و پیدا شدن سرعت و سبکی در شتر جابر بعد از سستی و ماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را نگهداشت و همچنین رهوار شدن حمار تنگ گام سعد بن عباده را و باز گردانیدن بوی تند و تیز که اسپ کی هیچ دابه نمیتوانست بوی مسابره کرد و جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زد پس گشت فارس ترین عرب و ثابت ترین ایشان و از آنجمله دادن اوست مر عکاشه را شاخ درخت در وقتی که شکسته شمشیر آورد در بدر و گشتن آن در دست وی شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقف و مشاهده تا وقتی که شهید در قتال اهل ردت و نام آن سیف عون بود و همچنین دادن وی برای عبد الله بن جحش روز احد شاخ خرما و گشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما را و روشن شدن آن در راه و خبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی بزن او را باین چوب که وی شیطانست پس رسید بخانه و زد آن سیاهی او بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره نسیان حدیث را و امر کردن او را به بسط ردا و نهادن دست مبارک خود را در ردای وی و امر کردن بضم آن و حاصل شدن حفظ علوم ببرکت دست شریف مشهور است

وصل و از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه و آله و سلم بودن اوست مطلع بر غیوب و خبر دادن بانچه حادث خواهد شد از کائنات علم غیب اصالة مخصوص است پروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هرچه بر زبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعضے از تابعان وی ظاهر شده است بوحی یا بالهام و در حدیث آمده است والله انی لا اعلم الا ما علمنی ربی در شفا میگوید که این باب بحری است که دریافته نمیشود قعر او و معلوم است بالقطع و رسیده است بتواتر و اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمغیبات دو قسم است یکی آنکه ناطق است قرآن مجید که خبر میدهد از اخبار ماضیه و آتیه و احوال امم سالفه و قرون خالیه و احوال خلق در مبدا و معاد شعر
لم تقترن بزمان و هو یخبرنا ٭ عن المعاد و عن عاد و عن ارم ٭ و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنها داده

واما آنچه در قرآن مجید است خبر دادن آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم یوم وقوع معارضهٔ قرآن و عدم اتیان سوره مانند آن چنانکه مدلول کریمه وان کنتم فی ریب مما نزلنا است که فرمود ولن تفعلوا ولا یاتون بمثله وظاهر شد صدق این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت واز انجمله قول وی تعالی است واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده است و قریش را دو قافله بود یکی غنیمت بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری برعکس آن و مسلمانان آنرا میخواستند که غنیمت داشت و شوکت وی کم بود پس خبر داد حقتعالی از آنچه در ضمائر ایشان بود و انجاز کرد وعده که با ایشان کرد و اینهمه پیش از التقای عدو و وقوع واقعه است پس از جملهٔ غیوب باشد و تمام قصه در غزوهٔ بدر بیاید ان شاء الله تعالی واز انجمله قول اوست تعالی سیهزم الجمع ویولون الدبر این نیز در شان کفار قریش است در روز بدر بود عدد ایشان تا هزار و مستعد بودند بمال و سلاح وعدد مسلمانان سیصد و سیزده و نبود با ایشان جز دو اسپ یکی بار بیرو دیگری مامقداد پس نصرت داد خدا تعالی مسلمانانرا و قادر گردانید بر قتل سرداران ایشان و اغتنام اموال ایشان واز انجمله قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب در شان کفار احد که باوجود حصول نوعی از غلبه و شوکت رجوع کردند بمکه و ندا کرد ابوسفیان که سردار گروه مشرکان بود درین غزوه یا محمد موعد ما موسم بدر است در سال آینده اگر خواهی تو فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند و استیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان واز انجمله است قول حق تعالی وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین الی قوله لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیصر است و غلبه کسری و خوشحال شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود و کتاب نداشت و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود و گفتند غالب آمدند برادران ما بر برادران شما زود باشد که ما نیز غالب آئیم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال در سال حدیبیه و بیرون کردند روم فارس از دیار ایشان واز انجمله قول حق سبحانه است ولا یتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را نه بدل نه بزبان هرگز باوجود قدرت ایشان بران پس این از جملهٔ اخبار است بغیب بود همچنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند منقول میشد و مشتهر میگشت و روایه کرده شد مرفوعا که فرمود اگر تمنی میکردند در ان ساعت میمردند و باقی نمیماند هیچ یهودی بر روی زمین و اگر از ایشان تمنی می آمد در ساعت میکردند آنرا از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی میکنند می میرند و همچنین قول حقتعالی در شان یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود اذل کفرا اند در هر مکان و زمان چنانکه خبر داده

از انجمله قول حقتعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
الایة واین وعدیست از خدای عز وجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه میگرداند امت او را خلفای
ارض و ائمه ناس و والی امر و اصلاح می یابد بایشان بلاد و فروتنی می کنند برای ایشان عباد و ایمن میگرداند
ایشانرا بعد از خوف و قوی و حاکم میگرداند بعد از ضعف و بیچارگی و بتحقیق وفا کرد وی سبحانه بوعده خود ومن
اوفی بعهده من الله ولله الحمد والمنة در زمن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عالم تا فتح کرد حقتعالی مکه
و خیبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض یمن را بتمام و گرفت جزیه را از مجوس هجر و از بعضی اطراف شام و هدیه
و پیشکش فرستاد او را هرقل بادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوقس نام شد و ملوک عمان و نجاشی ملک
حبشه ایمان آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم ازین عالم و اختیار کرد خدا تعالی برای وی
آنچه نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفه راستین او وی ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس صلاح
نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شد و پریشان گشت و سست شد بعد از وی و شجاعتی برروی کار آورد
که هیچ یکی از صحابه عظام را مثل آن نتوانست شد و را از آن همه رای در توقف میزدند و او حکم همت و شجاعت بر نسبت
و در تمهید جزیره عرب را و عدل گستری کرد و برانگیخت جیوش اسلامیه را بر بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید
پس فتح کردند طرفی از آن و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت
عمرو بن العاص بجانب مصر و فتح کرد جیش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آن را از بلاد حوران و
توابع آن را پس بمیرانید او را حق سبحانه و اختیار کرد او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن
بالهام کردن او باستخلاف عمر فاروق و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح
کرد وی بلاد شامیه را بتمام و دیار مصر تا آخر آن و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را بنهایت خواری
و گرفت تا اقصی مملکت وی و قصر کرد قیصر را و کشید دست او را از بلاد شام و انجاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد
اموال آنرا در راه خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود بآن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بعد
از آن که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن پس فتح کرده شد بلاد تا اقصی
اندلس و قیروان و سبته از آنچه متصل بحر محیط بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و کشته شد کسری را و هلاک شد و زوال
پذیرفت ملک وی بالکلیه و فتح کرده شد مداین عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان با ترک قتال
عظیم و آمد خراج از مشارق و مغارب و اینهمه ببرکت تلاوت و دراست وی بود قرآن عظیم را و جمع کردن امت را

بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن را عظیم تر و مقدم
تر فتح شد بر وی بلاد اسلامیه اکثر و او فر و بعد ازان خلیفه مطلق و امام برحق علی مرتضی شد کرم الله وجهه ولیکن مردم
قدر و مرتبه او را نشناختند و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کمر بمخالفت او محکم بر بستند پس شد انچه شد فانا لله
وانا الیه راجعون تورپشتی که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب است در کتاب عقاید نوشته است که مخالفان
علی رضی الله عنه سه قسم اند جماعه او را نشناختند و قومی محبت دنیا ورزیدند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته
است در عائشه صدیقه رض و طلحه و زبیر جز این اعتقاد نتوان کرد و از انجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این امری ظاهر است در عیان و دین اسلام
چنانکه خبر داده غالب است بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در نیامد او را حکم
اسلام ولله الحمد و قسم دیگر از اخبار آنکه واقع شده است در احادیث از انجمله است روایة از حذیفة ابن الیمان گفت
خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر
آنکه حدیث کرد آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد کسی و بتحقیق دانسته اند آنرا یاران ما و گاهی می باشد چیزی که
فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی مردی را و غائب
میشود از وی و چون می بیند می شناسد او را و گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران مارا دیده و دانسته
فراموش میکنند بخدا سوگند ترک نکرد و هیچ یکی از فتنه برانگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس با وی باشند
مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیله او را و گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم مارا از انچه می جنبانند پرنده بازوهای خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است مارا ازان علمی و روایت
کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در باب ذکر دجال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و من
میشناسم نامهای ایشانرا و نامهای پدران ایشانرا و می شناسم رنگهای اسپان ایشان را و ایشان بهترین
سواران باشند بر روی زمین و بتحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از انچه دهانیده است آنحضرت امت خود را
و وعده کرده ایشانرا از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن حتی تا سفر میکند
زنی تنها از حیره بسوی مکه نمیترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بمدینه و فتح کردن خدا تعالی بر
امت او دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا نباشد بعد ازان کسری

خطبه خواندن آنحضرت بعصر روزی

ونه قیصر اما کسری منقطع شد ملک وی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی منشور آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و قیصر منهزم شد از شام و درآمد اقصی بلاد اسلام را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهوا و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق امت بر هفتاد و سه فرق و نجات یکفرقه و گسترانیدن اهل تنعم و اتراف از امت فرشها و پوشیدن حله در صباح و مسا و نهادن صحفه و برداشتن و تنعم در اطعمه و پوشش دیوارها مثل پوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون اینچنین کنند پیدا آرد خدای تعالی عذاب و درجنگ میان ایشان و برگمارد بدان ایشانرا از نیکان ایشان و بروند نیکان از میان در پی یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و موت علما و ظهور فتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان رض بود تا واقعه حره و واقعه حره از اشنع شنائع است که در زمان یزید واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینة و خبر داده بقتل مسیلمه کذاب و انذار کرد بردت ایشان و فرمود وای عرب را از شری که نزدیک رسیده است و فرمود درهم پیچیده شد برای من زمین و نموده شد برای من مشارق و مغارب زمین و نزدیک است که برسد ملک امت من بهر چیز را که پیچیده شده است از زمین و همچنین دراز شد ملک در مشرق و مغرب مابین ارض هند که از اقصی شرق تا بحر طنجه که عمارت نیست ورای آن و مالک نشد آنرا هیچ امتی از امم و ممتد نشد در جنوب ونه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشند اهل عرب غالب بر حق تا آنکه برپا شود قیامت و مراد باهل عرب بعضی عرب داشته‌اند زیراکه غرب بغین معجمه و سکون را بمعنی دلو است و عرب مخصوص اند بآب دادن بدلو کذا قیل و بعضی باهل غرب دیار مغرب داشته که غلبه برحق در ایشان بیشتر باشد و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی اخیر است و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشانرا امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه ایشان همبرین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بملک بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود اگاه باش مر انجام است که تو والی شوی امر امت مرا و چون چنین شود قبول کن از نیکان و درگذر از بدان گفت معاویه از آن روز امیدوار شدم که مبتلا خواهم شد بملکداری و در مواهب لدنیه می آرد که ابن عساکر روایت کرده است که آنحضرت فرمود مغلوب نمی شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین میگفت که اگر می شنیدم من این حدیث را قتال نمیکردم من با معاویه والله اعلم و گرفتن بنی امیه مال خدا را دول و گفت بمادر ابن عباس که در شکم تو پسر است

چون بزائی بیار او را نزد من چون زائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و چشانید او را از لعاب شریف خود و نام نهاد عبد الله و گفت ویرا ابو الخلفاء و خبر داد بغالب آمدن ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس بعلمهای سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه مالک شدند و بآنچه وبیند اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان تقتیل و تشدید و تشرید و خبر داد بقتل علی رضی الله عنه و بآنکه بدبخت ترین قوم کسی ست که رنگین گرداند راس و لحیه شریف او را بخون و بآنکه علی رضی الله عنه قسمت کننده جنت و نار است می درآرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این مبنی ست بر آنچه در احادیث دیگر واقع شده است که از وی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته دشمنان علی خارجی و ناصبیه و طائفه اند که نسبت کرده میشوند بسوی وی از روافض و تکفیر کرده اند او را کذا ذکره فی الشفاء و در حدیث دیگر در منقبت وی رضی الله عنه واقع شده که تو در شبهی است از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند او را در مرتبه که نیست مر او را و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند در من دو مرد محب مفرط که مدح میکند مرا بآنچه نیست در من و مبغض که باعث میگردد او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته میشود عثمان در حالیکه میخواند وی مصحف او را و گفت سرانجام است که بچکد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله و خبر داد که وی کشته میشود مظلوم و خبر داد که خدا تعالی میپوشاند عثمان را پیراهنی و ایشان میخواهند که برکشند آنرا از بر شریف وی و در روایتی آمده که فرمود بعثمان رضی الله عنه چیزی که میپوشاند ترا خدا تعالی باید که برنکشی تو آنرا از بر خود و خبر داد عثمان را در بهشت با بیلای که رسید او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر رضی الله عنه و فرمود که وی کشته میشود شهید و خبر داد بمحاربه زبیر مر علی را و پشیمان شدن او از آن و بآواز کردن سگان بر بعضی ازواج وی صلی الله علیه وآله وسلم در جواب که نام موضعی است میان مکه و بصره که کشته میشوند گرد آن کشتگان بسیار و ظاهر شد این حال عائشه رضی الله عنها نزد بر آمدن او بسوی بصره در واقعه جمل و خبر داد عمار بن یاسر را که می کشند او را فئه باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر نزدیک تواتر است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود امر وی بحجاج آنچه بود و گفت ابن عباس را که کم میکنی تو بصر خود را و بازگردانیده میشود بسوی تو روز وفات تو و له قصه و خبر داد بشهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته که در مسافت یکماه بود چنانکه در مجلس بیاید و قزمان بضم قاف و سکون زای مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل آتش است و در واقعه خیبر چندان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که در باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک راه یافته باشد

در پیکر زنگیون جمیله افتاد در دل بیک بیافت و بیاکرد ... اللهم ... بصری ... خشیت ان یکون ... علی النعمة ... تا بیافته ... پس ... محول ... کرده ... بود و آب و ضو ... بیاد ... ان یکون ... بکو ... بازی مشغول بود احتیاج آب وضو ... اندیشه کرده ... اللهم ... جعلت ... نعمة ... ان یکون علی ... اللهم ... انقضیه ... بیاد ... عنه ... سفید ... بود ...

آخر زخمهای سخت خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله
و انی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که درمیان ایشان ابوهریره و سمره بن جندب و حذیفه بودند آنکه آخر میرد
از شما در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود و آتش افروخته بود تا گرم شود پس
سوخت دران و خبر داد در غزوهٔ احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود از زن او پرسید که حقیقة حال چیست گفت
جنب بود چون شنید که کار بر آن حضرت سخت است فرصت غسل نیافت و رفت و کشته شد ابوسعید خدری رضی
الله عنه میگوید یافتیم سر او را که آب ازوی میچکید و خبر داد که در ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند دو کس باین
دو صفت کذاب مختار ابن عبید را گویند و مبیر یعنی مهلک و قتال حجاج بن یوسف و قصهٔ مختار از کتب اسماء الرجال
باید جست و فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سر انجام است که صلح دهد خدا تعالی بوی میان دو گروه
از مسلمانان و مصدوق این قصهٔ مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمهٔ زهرا را رضی الله عنها که
وی نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود زود ترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب رضی الله
عنها بود که دستش در کار و بار و تصدیق دراز بود الحدیث و خبر داد بقتل امام حسین بالطف و نشان داد که خواهد گشت
او را کلب ابقع یعنی شک نیست که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و بیرون آورد بدست خود خاکی را که در مضجع وی
خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از ان ملک و در روایتی ملک گزنده فرمود ابتدای این
امر نبوت و رحمت است پس از ان رحمت بر خلاف پستر ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد و خبر داد باتیان
اویس قرنی و نشان داد بامرای که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سر انجام است که پیدا شوند در امت من سی
دجال کذاب و میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول او و آخر ایشان دجال
کذاب یعنی آنکه در آخر زمان بر آید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک است که بسیار شوند در میان
عجم بیخورند میان شما و میزنند گردن شما و بر پا نمی شود قیامت تا آنکه میراند مردم را به عصای خود مردی از قحطان
یعنی بادشاه و حاکم بود بر شما و فرمود خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین
و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و از یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک
بعد از ان فاش میگردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه گرفته شوند و خیانت
میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و فرود نمی آید هیچ زمانی مگر آنکه زمانی که بعد از وست بدتر از وست

واین را نقض کرده اند بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از جماعه سابق از بنی مروان آمد و جواب داده اند که این حکم
اعتبار اغلب است و فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود ابوهریره که راوی این حدیث
است میگفت اگر خواهم ذکر کنم ایشانرا نام بنام و می گفت ابوهریره اعوذ بالله من امارة السبعین پس گذشت
وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که بادشاهی یزید بود و خبر داد آنحضرت بظهور قدریه و مرجیه و رافضه
و خوارج که فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون می آیند بر بهترین فرقه و مراد علی و اصحاب اویند رضی الله عنهم اجمعین
و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه گویند یکبازوی وی مانند پستان زن است که می جنبد و حرکت
میکند و سیمای ایشان تحلیق ان باشد و کشته ایشانرا امیر المومنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر آمده است
که فرمود آنحضرت که اگر دریابم من ایشانرا بکشم مانند عاد و ثمود و خبر داد بسبب آخر این امت اول را چنانکه رفضیه
کنند و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانکه ملح در طعام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد مر ایشانرا
جماعه و باشد بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امرا و ولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و اختیار کنند در ولایت
و حکومت و رعایت که بدیگران بکنند با ایشان نکنند شمنی در شرح شفا از نمیری نقل کرده که این اثره در زمان معاویه
بود و خبر داد که در آخر زمان مردم اراذل و گوسفند چرانان برهنه تنان و برهنه پایان تطاول کنند در عمارتها و برآید
در ربه خود را یعنی مهتر خود کنایت است از کثرت تسری و خبر داد بعد ازین قریش و احزاب غزا نکنند آنحضرت را و وی
غزا کنند ایشانرا و این در غزوهٔ خندق فرمود که بعد ازین کافران بر سر ما بجنگ نیایند و همچنین واقع شد و خبر داد
بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بضم میم و سکون واو و بفتح نیز لغت است و مراد بآن وبا و طاعون است
و اکثر استعمال موتان در موت مواشی است و ظاهر مراد طاعون عمواس است که در زمان امیر المومنین عمر رضی الله عنه
افتاده بود و میگویند که در سه روز هفتاد هزار کس مردند والله اعلم و وعده کرد بسکونت بصره و خبر داده که صحابی غزا
میکنند در بحر چنانکه ملوک بر سریرها می نشینند گفته اند که وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان خلافت امیر المومنین
عثمان رض خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم این را حمل بسلمان فارسی رض
و امثال وی میکنند و بعضی بر امام ابوحنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس اند فرود می آرند و در روایتی
رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعالم مدینه جمعی از علما بر آنند که مراد بآن امام
مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالمست که در مدینه باشد و حجت بوی در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بر آن این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم فرمود لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما وامام احمد وغیره بر آنند که مراد بآن شافعی است
وجورقانی از حدیث انس آورده که یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة هو سراج امتی ودر تنزیه الشریعة گفته در
اسناد این حدیث احمد جویباری است وراوی وی مامون سلمی است ویکی ازین دو وضع کرده این حدیث را وصاحب
سفر السعادة میگوید که در باب فضائل شافعی وابی حنیفه وذم ایشان چیزی صحیح نشده وهرچه درین باب است موضوع
ومفتری است والله اعلم وخبر داد که همیشه خواهند بود طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت و
خبر داد که خدا تعالی بر انگیزد در این امت بر سر صد سال کسی که تجدید میکند دین را وخبر داد بذهاب الامثل فالامثل
وحاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر وتصحیح نموده آنرا ودر بعضی غزوات بادی وزید تند فرمود وزیده است این باد از
جهة موت منافقی که در مدینه مرده است وچون رسیدند همچنین یافتند وخبر داد از مردی که خیانت کرده در غنیمت مهره
را از مهرهای یهود پس یافته شد در جای باش او وهمچنین وزدید شخصی گلیمی را پس خبر داد ویافته شد در متاع وی
ویکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر داد که در فلان وادی است وپیچیده است مهار وی در
شاخ درختی وخبر داد ایشانرا از کتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود ونشان داد که زنی چنین وچنین در فلان وادی آن
کتاب را می برد پس رفت امیر المومنین علی رضی الله عنه ویکدو کس دیگر دنبال آن زن ویافتند در همان جای که
نشان داده بودند وقصه این مذکور ومسطور است در کتب احادیث وسبب نزول سوره ممتحنه این قصه است وخبر داد
بمالی که گذاشته بود آنرا عم وی عباس رضی نزد زن خود ام الفضل وخبر نداشت هیچکس الا وی وزن وی پس اسلام آورد چنانکه
در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی وفرمود مر سعد بن ابی وقاص را در وقتی که آرزوی موت کرد وی شاید که تو پس
گذاشته شوی وباقی داشته شوی تا نفع یابند بتو قومی یعنی مسلمانان وزیان یابند قومی دیگر یعنی کافران وبشارت
داد اورا بطول عمر وبود وی رضی الله عنه آخر عشره در موت ومرد در خمس وخمسین یا سبع وخمسین وبعضی گفته اند در
ثمان وخمسین وخبر داد که کشته میشود ابی بن خلف بر دست من وگفت در عتبه بن ابی لهب که میخورد اورا کلب الله پس
خورد اورا شیری وخبر داد از موضع هلاک اهل بدر وتعیین کرد موضع هریک او وخبر داد بموت نجاشی روزی که مرد وی در
حبشه بود وبیرون آمد بمصلی ونماز گذارد بروی بچهار تکبیر وخبر داد فیروز دیلمی را وقتی که آمد برسالت از جانب کسری
بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام آورد وخبر داد اباذر را براندن مردم ویرا از مدینه و
دید اورا روزی خواب کننده در مسجد گفت چگونه باشد حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده میشوی ازین مسجد گفت
سکونت میکنم مسجد حرام را فرمود چون از انجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی الحدیث وخبر داد بزندگانی کردن وبودن

تنها و بردن او تنها و قصه ابوذر و رفتن او بربذه که جای بودن او بود و رفتن او از عالم مشهور است و مذکور است در
کتب سیر و بیاید ان شاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او بجبل که ثابت باش نیست بر تو مگر نبی و صدیق
و شهید بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان رض نیز مشهور است و گفت بسراقه که چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری
را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوارها هم در آن بود بپوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی
برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت حمد مر خدای را که برکشید اینها را از دست کسری و بپوشانید سراقه
را و خبر داد بنیاد شهری میان دجله و دجیل که مراد بدان بغداد است و فرمود پیدا خواهد شد در این امت شخصی که
او را ولید خواهند گفت و وی بدتر است مر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که قائم نمی شود قیامت تا آنکه قتال
میکنند دو گروه که دعوی هر دو یکی ست یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین واقعه صفین است و قاضی
ابوبکر بن العربی گفته که این اول امری است که ناگاه در آمده در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام
بعد موت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقطع
شد وحی و ظاهر شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان رض پس شد از قضا و قدر
الهی آنچه شد و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحابه وی رضی الله
عنهم اجمعین میکرد چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که دندانهای او را بکنم
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا وی یا عمر و آنچنان بود
که وی بعد از اسلام در مکه بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گرداند
دلهای مسلمانان او روشن گرداند بصائر ایشان او گفت ثابت بن قیس بن شماس را بتعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته
شد روز مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را هنگامی که فرستاد او را باکیدر و بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که
نصرانی بود بدرستیکه می یابی تو او را که شکار میکند گاو را از او هر وجه خبر داد آنحضرت از اسرار و بواطن و مطلع شد بر
از اسرار منافقین و مومنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه می گفتند
بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد نزد وی کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزهای بطحی و اعلام کرد آنحضرت
بصفت سحری که کرده بود مر او را لبید بن اعصم یهودی و در موهای آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود
در دعا ر شکوفه نخل بزیر روز سر روان یافته شد بهمان صفت و بر آورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که
نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد همچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را

وقتیکه تکذیب کردند قریش او را در لیلة الاسراء و رسیدن قافلهٔ ایشان در ذکر معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات قبیحه در امت در آخر زمان از رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد اقران و قلت رجال و کثرت نسوان و خبر داد نقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و زلازل و ظهور نار حجاز و قصهٔ آن در تاریخ مدینه معظمه مذکور است و اخبار از اشراط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم ست که کتابی جدا می طلبد و وقوع آن منتظر و متوقع است و در آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله علیه و آله و سلم وصل و یکی از ابواب ظهور معجزات عظیمهٔ آنحضرت حفظ و عصمت الهی ست عز اسمه و جل جلاله مر او را صلی الله علیه و آله و سلم از شر مردم و کید اعدای دین قال الله تعالی والله يعصمك من الناس واصبر لحكم ربك فانك باعيننا و قال تعالى انا كفيناك المستهزئين الذين يجعلون مع الله الها آخر و قال و اذ يمكر بك الذين كفروا الاية و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حراست مینمود بنفس نفیس خود را و پاسبانی مینمودند صحابه رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه والله يعصمك من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت بر دمی که حراست میکردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که بدرستی نگاهداشت مرا پروردگار من عز و جل و احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون اول واقع میشد در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله میکرد در سایهٔ آن پس اعرابی آمد و بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و باز دارد ترا از من فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی می زد سر را بشمشیر تا روان شد دماغ او پس نازل شد این آیه و بتحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم خود و گفت آمده ام شما را از پیش بهترین مردم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست وی و فرمود ترا که نگاه میدارد از من و برانداو را و آمده است مثل این حکایت در غزوه بدر که جدا افتاده بود آنحضرت علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر کرد مثل این و در غزوهٔ غطفان نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد آنمرد چون رجوع کرد بقوم خود و بود وی سید قوم و اشجع ایشان گفتند چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن هم شد ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید روی بلند قامت زد در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته ایست و اسلام آوردم و در روایتی آمده که آمد و شمشیر آهیخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند کفایت کنی مرا

از شر وی بهر طور که خواهی پس افتاد بر روی خود بجهت وردی که در کمر وی پیدا شد و در اینجا نازل شده است قول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمؤمنان بجهت آنست که نفع و ضرر آنحضرت بحقیقت بایشان راجع است و آورده اند که چون سورهٔ تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابی لهب لعنة الله علیهما ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان بود که حمالة الحطب در شان اوست آمد تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد که ابوبکر رض صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی زنی بغایت بیحیا و بی ادب و بد زبان است اگر از اینجا برخیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابوبکر رض صاحب تو مرا هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید و هجو نمیکند پس آن زن لعین خائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که هم درین جا نشسته بود ندید و آنحضرت فرمود که حقتعالی ملکی فرستاد تا مرا بجناح خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود و گفت ای ابوبکر اگر میدیدیم من محمد را میزدم باین سنگ دهان او را و ذکر کرده است در شفا که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد چشمان او و ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز داد ندا و را و نه دیدن و نشناختن قریش آنحضرت را در قصهٔ ابتدای هجرت که آنحضرت از درون خانه برآمد و با ایشان سخن کرد و بگذشت ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته بر آمد هم ازین باب است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باینحال است و روایت است که از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کرده و اتفاق نمودم من با ابوجهم بن حذیفه شبی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس آمدیم ما در منزل پس شنیدیم ما او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة و ما ادراک ما الحاقة تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گریختند هر دو و فرار نمودند و بود اینحکایت از مقدمات اسلام عمر رض و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجائب و احاسن قصص است چنانکه در محلش مذکور گردد انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک جعشم در حین هجرت که اهل مکه او را طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم برگماشته بودند و رسیدن وی بآنحضرت و فرو رفتن پایهای اسپ وی در زمین و بر آمدن بدعای شریف و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چوپانی شناخت آنحضرت را و ابوبکر را و بدوید تا بداند قریش را چون بمکه رسید زده شد بر دل وی و در نیافت که چه کند و چه گوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود و آورده اند ابن اسحق و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود ابوجهل لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگر میدیدند خواست که بیندازد سنگ را بر آنحضرت پس بچسپید سنگ بدست وی و خشک شدند هر دو دست

وی نا کردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و درگذرد پس گشاده شد
هر دو دست و بار دیگر شتری را دید بزرگ که هرگز بآن بزرگی شتر ندیده بود پس قصد کرد آن شتر که بخورد او را فرمود آنحضرت
که آن جبرئیل علیه السلام بود بآن صورت برآمده اگر نزدیک می آمد بخورد او را و یکباری آنحضرت در زیر دیواری
نشسته بود یکی از اشقیا سنگ آسیا بگرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بیندازد پس خشک شد دستش و بجانب خانه
برگشت و ابوهریره روایه کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر به بینم محمد علیه السلام را در نماز پامال کنم گردن او را
پس بنماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد و چون نزدیک رسید بگریخت در حالی که اتقا و پرهیز میکند بهر دو دست
خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم هولی عظیم و آواز اجنحه که پر کرده است
زمین را و فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد میربودند اعضای او را و پاره پاره میکردند و
نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایه کرده شده است
که شیبه بن عثمان حجبی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه بشرف اسلام مشرف
گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رسید و حمزه بن عبدالمطلب پدر و عم او را کشته بود گفت امروز کینه
خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون درهم افتادند مردم برداشت شمشیر خود را تا بزند بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانه عظیم از آتش سریع تر از برق پس
گریختم از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین مردم
است نزد من پس نه برداشت دست را مگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان
رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالی میزنم شمشیر و اگر پیش می آمد در آن ساعت پدر خود را میزدم او را بشمشیر در
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از فضاله بن عمر و آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت
در طواف بود چون نزدیک شدم از آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن میکردی با نفس خود میخواهی که بکشی رسول خدا
را گفتم لا یا رسول الله پس خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس آرامید
دل من پس بخدا سوگند بر نداشت دست مبارک را تا پدید آنکه خدا تعالی چیزی را محبوب تر نزد من از وی صلی الله
علیه و آله و سلم و از مشاهیر اخبار درین باب خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت
و گفت عامر به اربد من مشغول میدارم از تو روی محمد را و بزن تو بروی شمشیر خود را پس ندید عامر اربد را که کاری کند
پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان خود و

میان او و آیا میخواهی که بزنم ترا از عصمت حق است عزوجل حبیب خود را که بسیاری از یهود و کاهنان خبر
دادند قریش را و ترسانیدند ایشانرا از وی و تعیین کردند او را بالغلبه و سطوت وی بر ایشان و در غلانیدند ایشانرا
بر قتل وی صلی الله علیه وآله وسلم و نگاهداشت وی را او وی سبحانه تا رسید در وی امر باریتعالی یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم
ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکفرون

وصل

و از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف است که جمع کرد
حقتعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وآله وسلم و مخصوص گردانید او را بدان که مشتمل اند بر تمامه
مصالح دنیا و دین و معرفت او بامور شرائع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح است و احوال و اخبار امم سالفه
و قرون ماضیه از زمان آدم تا وقت خود و حفظ شرائع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلاف آراء و مذاهب
ایشان و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان و حجت کفار هر امت و معارضه هر فرقه از اهل کتب بانچه
در کتب ایشان بود و اعلام باسرار و مخفیات علوم آن اخبار آنچه پوشیدند و تغیر دادند از ان و احتوا بر لغات عرب
و غریب الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت و حفظ ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهة تقریب فهم
غوامض و تبیین مشکلات آن باشتمال شریعت غرای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول در حفظ انفس
و اعراض و اموال که مستحسن است نزد ارباب عقول حتی نزد کفار و جهال و ملاحده که عقل سلیم و انصاف داشته باشند
مگر معاند مخذول مخالف معقول و تکلم بجوامع کلم محتوی بر ضروب علوم و فنون معارف مثل طب و تعبیر و فرائض
و حساب و غیر آن و از علوم که نمیدانند بعض آنرا مگر کسیکه ممارست کرده درس او عکوف کرده بر کتب و مجالست کرده
با اهل کتاب و ریاضت کرده دران و آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسیکه صفت او این باشد و ناشی
نشده میان قومی که ایشانرا علم باشد بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و غایت و
معارف عرب علم انساب و اخبار اوائل و شعر و بیان است و حصول آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب و مباحثه
و مجالست با اهل آن فن است و این فن قطره ایست از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه وآله وسلم
شعر کفاک بالعلم بالامی معجزة + فی الجاهلیة والتادیب فی الیتیم + و از دلائل نبوت و علامات رسالت وی صلی الله
علیه وآله وسلم ترادف و تواتر اخبار از رهبانان و احبار و علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسماء او
و علامات وی چنانکه حلیه شریف و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قیس
بن ساعده و سیف بن ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده امر او را زید بن عمرو بن نفیل که او را موحد جاهلیت
گویند و ورقه بن نوفل که تنصر و تدین میکرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سالفه و اعتراف علمای یهود بدان مگر آنها

که براه حسد و عناد رفتند و جمله از ان در ابواب سالفه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از هواتف جن و
ظاهر شده بر السنهٔ اصنام و ذبائح نصب و اجواف طیور و دیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت وی در
احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسی که مشاهده کرد آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت ولادت
شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در محلش مذکور گردد انشاء الله تعالی و از جمله خصائص و
کرامات و آیات اخبار آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم از ملائکه و جن و امداد حضرت عزت مر او را بملائکه و طاعت
جن و دیدن بسیاری از اصحاب وی مر ایشان را چنانکه در غزوهٔ بدر و جز آن ظاهر گشته و یکی از ان صور دیدن جبرئیل
است که از برای معنی اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دید ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت
دحیه و دید سعد بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید
است و دیدند بعضی از ایشان راندن ملائکه اسپان خود را روز بدر و دیدند بعضے بریدن سرهای کافران و نمیدیدند
ضارب او و دید ابو سفیان بن الحارث مردان سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند
ملائکه عمران بن الحصین را که از مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحمزه جبرئیل را در کعبه
پس بیهوش افتاد حمزه و دید عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در لیلة الجن و شنید کلام ایشان را و اینها
همه از معجزات آنحضرت است و روایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گرفت رایت
را ملکی بر صورت وی پس ندا کرد آنحضرت و فرمود پیش آی مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت
که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ناگاه پیری آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز
جن است فرمود تو کیستے گفت من هامه بن الهیم بن الاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وی است
و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دید ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده از طعام صدقه فطر که حوالهٔ او
بود دزدید و تعلیم کرد ابو هریره را آیة الکرسی و ذکر کرده است واقدی که دید خالد نزد هدم کردن عزی زنی سیاه را
که بر آمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را به شمشیر خود و فرمود آنحضرت که این عزی بود و در حدیث
تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت بستن او را باستون مسجد و یاد کردن
دعای سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان را مشهور است **وصل** آنچه ظاهر شد از معجزات
و آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامهٔ زمان

عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصا است و اگر خدا خواسته باشد چیزی ازان
در محلش مذکور خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه تحقیق آوردیم درین باب چیزی
از معجزات واضحه و از جمله از علامات منیفه که دران کفایة است و بی نیازی است از زیادت و تحقیقت معجزات
پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنهاست اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبری معجزه نیاورد مگر مثل آن یا
ابلغ ازان از سید ما ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن عظیم تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع میشود
بدان اعجاز نزد بعضی ائمه محققین سورهٔ انا اعطیناک الکوثر است یا آیتی که مقدار اوست باز اعجاز قرآن چنانکه سابقا
گذشت بر دو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد دو معجزه
باشد پس مضاعف شود عدد ازین وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجازات است از اخبار بعلوم غیب و تواند که سوره
واحد ازین تجربه خبر باشد از اشیا متعدده و هر چه معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که
سابقا ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعفت بحد کثرت کشد این در حق قرآن است بیشتر احادیثی که وارد است و
اخباری که صادر است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجال خود است و اما وضوح معجزات آنحضرت از جهة
آنکه اکثر معجزات رسل بقدر همم اهل زمان ایشان می باشد و بر اندازه وقتی که آن قرن دران سامی و فائق میباشند
و چون زمن موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه چیزی بود که
دعوی میکردند اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت ایشان را و نبود
در قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمن عیسی صنعت طب در قدر و مرتبه بسیار بود و اهل
آن تفاخر میکردند دران پس آورد وی علیه السلام بامری که قادر نبودند بران و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند
آنرا از احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بمعالجه و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس فرستاد خدای تعالی
محمد علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت
پس فرستاده شد بر وی قرآن که خارق این چهار است که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط
کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب اوزان منهج آنرا
و بر اخبار از کوائن حوادث و اسرار و خفایا و ضمائر که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق
آن و ابطال کرد کهانت را که گاهی یکی ازان صادق می برآمد و ده کاذب و از بیخ بر کند آنرا بمنع شیاطین که القا
میکردند بر ایشان اخبار را برجم شهب و رصد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بر وجهی

که عاجز آمد کسیکه منفرع و منفرد بود بدان از بعض آن وجوه بعد از ان ماند این معجزه جامعه مر این وجوه را ثابت و باقی تا
روز قیامت بر هر امت که بیایند و نظر کنند دران و تاویل نمایند در وجوه اعجاز پس میگذرد هیچ عصری و زمانی مگر آنکه
ظاهر میشود در روی صدق اخباری که خبر داده است بدان متجدد میشود ایمان و متظاهر میگردد برهان و لیس الخبر
کالمعاینه و مشاهده را تاثیری است در زیادت ایقان و نفس اشد است طمانینت وی بعین الیقین از علم الیقین
هر چند حقانیت و یقین در هر صورت حاصل است و سائر معجزات رسل علیهم السلام منقرض شد بانقراض ایشان
و معدوم گشت بعدم از زمان ایشان و معجزه سید ما صلوات الله و سلامه علیه هلاک نمی شود و منقطع و مضمحل نمیگردد
و متجدد است آیات او کما قال البوصری **شعر** دامت لدینا ففاقت کل معجزة من النبیین اذ جاءت و لم تدم ✣
و ظهور و وضوح معجزه پیغمبر ما را وجهی دیگر نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در روی تخییل و حیله
و تشبیه چه غیر او را از معجزات رسل طلب کردند معاندان و مکابران اشیای که طمع کردند بدان و تخییل و تمویه بر ضعفا
و حمقا چنانکه سحره فرعون حبال و عصی را انداختند و بحیله گری و ساحری چنان نمودند که مار اند که می جنبند و
شاید که نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی است که نیست حیله و سحر را در تخییل و تشبیه بدان علی الخصوص چنانکه ممکن
نیست و حاصل نمی شود غیر شاعر و خطیب را که بتکلیف و حیله خود را شاعر و خطیب گرداند و بدانکه کافه علمای سنت برآنند
که اتیان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجود آمدی با وجود قوت دواعی و بواعث و مذهب معتزله و بعضی از علما
ما آنست که مقدور بود ولیکن قدرت الهی صرف بیکرد همت ایشان از قصد آن و نمیگذاشت که از ایشان بوجود آید
اگر چه وجود اعجاز و وضوح آن برین مذهب نیز حاصل ست زیرا که در منع کردن حق سبحانه ایشان را از اتیان بانچه از جنس
مقدور ایشانست بهر آیه و اظهر دلالت است بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این است که منع کند
خدا تعالی قیام را بر مردم با قدرت ایشان بران و عدم امانت و این مجرد احتمال است و توهم ست ناشی از آنکه
چون از جنس کلام ایشانست چرا قدرت نباشد بران قول اول اقوی و احکم است و الله اعلم بحقیقة الحال **وصل**
بدانکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت وی صلی الله علیه و آله
و سلم و محبت آل و اصحاب و قرابت و عشیرات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده است
مقصد ثامن در طب و تعبیر رویا و اخبار بمغیبات وضع کرده در نظر کاتب حروف این وضع چندان بموقع و مناسب حال
ترتیب نمود اخبار بمغیبات را و پیش از وصول بانمقام در باب معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را بر حسب ترتیبی که
اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز درهمین باب یعنی باب معجزات بنهاد و نزد امعان نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از

آنحضرت و همچنین تعبیرات رویا از قبیل معجزات و خارج از حیطه عادات ست و در حقیقت تمامه افعال مستقیمه و اعمال
قویمه و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم و بدائع حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر انام خارج
از طاقت بشر و حیطهٔ عادت ست صلی الله علیه و آله و سلم **مقدمه** آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیمار از عیادت
میکرد و نزدیک میشد به بیمار و می نشست نزد سر وی و دست می نهاد بر جبهه وی و گاهی می نهاد بر جای درد و می پرسید
حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج است با دخال سرور در دل بیمار و تصرف
کردن در باطن وی **بیت** گر قدم رنجه کند یار بپرسیدن ما * باز دارد سر پرسیدن بیمار غمش **مصرع** خوش
طبیب ست بیا تا همه بیمار شویم * در تفریح نفس مریض و تطییب قلب وی و ادخال سرور بر وی تاثیری عجیب است در
حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح و قوی قوت میگیرد از ان و مساعدت میکند طبیعت را در دفع موذی خصوصاً
از اغره و کبرا و اخیار از ینجا گفته اند که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت را صلی الله علیه
و آله و سلم ناگاه بیمار شد پس آنحضرت بپرسیدن وی آمد و نشست نزدیک وی و عرض کرد بروی اسلام را پس مسلمان
شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم و بیهوش گشتم
پس آمد آنحضرت و وضو کرد و بریخت آب وضوی خود را بر من هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد در روی من پس صحت
یافتم در دم و فرمود عودوا المریض و این عام است هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از ان رمد و دمل و درد دندان را بجهة
اثری که بیهقی روایة کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق است در هر زمانی و بعضی گفته اند عیادت بعد از سه روز است
و از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همچنین روایت کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنة است
و اصل آن از یهودی طبیب ست که بادشاهی که بیمار شد و امر کرد او را بالتزام خدمت و خواست یهودی که برآید برای
سبت خود و افترا کرد که بیمار روز شنبه نباید در آمد بعد از ان شائع شده در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است
در شتا در شب و در صیف در روز از جهة تضرر مریض بطول لیل در شتا و بطول نهار در صیف و مکروه است تطبب باعدای
دین مگر نزد ضرورت و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع است
مرض قلوب و مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسولخدا است صلی الله علیه و آله و سلم و ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب
وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل میگردد و حصول آن از آنحضرت بطریق تبع و طفیل است و اصل مقصود از بعثت
وی صلی الله علیه و آله و سلم طب قلوب و اصلاح آنست از دوا و امراض و ضرر ذنوب بر قلوب مثل ضرر سموم است
در ابدان باختلاف درجات آن در ضرر و نیست و نمیرسد به بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر

غلامی یهود از یهود ناگاه دم کرد و بیمار شد ۱۲

عیادت مستحب است

ذکر عیادت در شتا و صیف

مرض دو نوع

اگر سبب او معاصی است اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل است قلب را و بدن را و از جمله آن حرمان علم است
که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمیگردد و للامام الشافعی رحمة الله علیه شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشدنی
الی ترک المعاصی ✶ وقال اعلم بان العلم نور من الله ✶ و نور الله لا یوتی لعاصی ✶ و از انجمله حرمان رزق است و در حدیث
آمده است که عبد محروم گردانیده میشود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق است قوله تعالی ولو ان اهل القری
آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض الآیة و چنانکه وارد شده است که نوم الصبحة تمنع الرزق و اینجا محل
خلجان است که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم از دیگران مرزوق تر اند و منعم تر اند
جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان است پس درینجا خوف آنست که بیخ ایمان ازین حال ایشان
کنده شده است یا مکر و استدراج است و ظلمتی و وحشتی که در قلب نیز از ارتکاب معصیت یافته میشود محسوس و مقطوع است
و گاهی این شآمت و سواد بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان است و وحشتی قلب و بدن نیز از آثار معاصی است
و نیز معصیت سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادة آنست و بعضی این را حمل بر محق برکت و وجدان کنند
و موجب قل و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم است و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ مواد فاسده
و اخلاط ردیه است حال قلب همین است و استفراغ آن بتوبه و حمیه باجتناب از نواهی و در حدیث انس رضی الله
عنه آمده که رسول خدا فرمود صلی الله و آله وسلم آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای شما درد شما ذنوبست و دوا استغفار پس
ظاهر شد که معرفت طب قلوب و معالجه آن از جانب رسول است صلی الله علیه و آله وسلم و طب قلوب بواسطه وحی
است و طب اجساد غالبا راجع بتجربه است و گاهی بوحی نیز باشد چنانکه از رخصت افطار در سفر و مرض و شرعیت تیمم
نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر میگردد و نیز معالجاتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی
باشد و اگر بتجربه و قیاس باشد دور نیست در تجویز علاج اثبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع
و عطش باکل و شرب و دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین ست صلی الله علیه و آله وسلم که با وجود آن توکل او
میکرد و مباشرت اسباب مینمود و فرمود نفرستاده است خدا تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در
روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر است در وی موت و در بعض احادیث امر است بدوا و تداوی و اشارتست که نظر
در معالجات بر حکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید پنداشت و اتفاق است بر آنکه امر برای وجوب
نیست و ملابست با ثقه بر تقدیر الهی منافی توکل نیست نعم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحصیل
مقام توکل و باین است اشارت در قول وی صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر

حساب هم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون ودر روایت دیگر ولا یکتوون نیز زیاده کرده وگفته اند
که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد واعتقاد علیت نمیکنند ودر مواهب لدنیه از حارث محاسبی رضی الله
عنه درباب هل یتداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهته وجود آن از سید المتوکلین صلی الله
علیه وآله وسلم پس گفته شد مر حارث را که در خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من استرقی
واکتوی بری من التوکل پس جواب داد که مراد برائت از توکلی است که ذکر کرده است ایشان را در حدیث یدخل
الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب الحدیث وفرمود توکل بعض وی افضل است از بعضے دیگر انتهی واز تمهید
آورده که مراد برائت از توکل است وقتیکه استرقا کند برقاهای مکروهه شریعت ومخالف آن واکتوا کند ورغبت وی
متعلق باشد در شفا بوجودگی وجزم کند بآن ومعرض باشد از فضل الهی واز آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز
استرقا بالقرآن وفاتحة الکتاب چنانکه بیاید وتحقیق درین باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب یقینیه است
که رعایت آن بحکم الهی وتقدیر وی واجبست چنانکه مضغ لقمه وبلع آن در اکل ونهادن کوزه در دهان وصب
آن در شرب وترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اثم است دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه صحیح مدخلیت آن ثابت
شده است مثل استعمال ادویه حاره وبارده در تحریر وتبرید مزاج وملابست این قسم نیز منافی توکل نیست مگر
برای تحقیق حال نفس در تحصیل مقام توکل که بعضے ازین قوم کرده اند وباوجود آن در فتوای شریعت محل عتاب
شده ودیگر اسباب وهمیه است که نه چنین است وارتکاب واستعمال آن منافی توکل ست باتفاق وعلاج آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اجساد را بر سه نوع بود یکی بادویه طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی ونباتی وحیوانی
دوم بادویه الهی روحانی که ادعیه واذکار وآیات قرآنی است سیوم بادویه مرکبه ازین دو قسم وباید دانست که شفای
اعم وانفع واعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین وقرآن تمام شفا است از
امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده واخلاق ذمیمه واعمال قبیحه است وقرآن مشتمل است بر دلائل
واضحه قطعیه بر اثبات عقائد حقه وبر بیان وارشاد اخلاق فاضله واعمال محموده واما بودن وی شفا از امراض
جسمانیه بجهت آنست که تبرک وتیمن بقرائت وی نافعست در بسیاری از امراض وعلل ومزیل ودافع است مر آنها را
وچون از خواندن ودمیدن افسونهای مجهوله که مفهوم نمیگردد از ان معانی وارد است از قبیل اهل فسق وفجور
که ثابت است بحس بصر نجاست وکثافت آنها آثار عجیبه در جلب منافع ودفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل
است بر ذکر جلال کبریای الهی وذات وصفات وی وتعالی وتقدس وی ثابت شده است از قبیل کسیکه ثابت شده است

صفا و نزاهت و عظمت و کمال او بعیان و معجزات قاهره چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه نجوید شفا بقران شفا ندهاد و یرا خدا تعالی هرگز و آمده است که فاتحة الکتاب دوا است مر هر درد و رقیه لدیغ مجنون و معتوه بفاتحة الکتاب مری مقرر و ثابت است در احادیث و در حدیث امیر المومنین علی کرم الله وجهه نزد ابن ماجه مرفوعا واقع شده که خیر الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر قول وی تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء آیات شفا را ذکر کرده و چلپی در حاشیه خود آن آیات را تعیین کرده و در کتب معتبره مثل مواهب لدنیه و غیر آن حکایت در باب این آیات از امام طریقت ابو القاسم قشیری آورده اند که بیمار شده بود ولد وی بیماری سخت تا مشرف گشت بر موت و شدید شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام از حال ولد فرمود آنحضرت این انت من آیات الشفا کجایی تو از آیات شفا و چرا تمسک نمیکنی و شفا نمیجویی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یافتم آن آیات کریمه را در شش جا از کتاب خدا عز وجل یکی ویشف صدور قوم مومنین و شفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء گفت پس نوشتم این آیات پس از آن حل کردم در آب و نوشانیدم آنرا ولد را پس شفا یافت در حال گویا بند از پای وی گشاده شد و از شیخ تاج الدین سبکی رحمة الله علیه که از اعاظم علمای شافعی است نقل کرده اند که گفت دریافتم بسیاری از مشایخ را که مینوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب حروف از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیماران میکردند و لیکن در ینجا سخنی است که باید دانست و دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه کرده میشود بآن و استشفا نموده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنها است و لیکن صلاحیت محل قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر وی شرط است در آن و هرگاه تخلف کند شفا یا از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول یا در ینجا مانعی قوی است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت است مر دوا را و گاهی از جهت وجود مانع از وصول اثر دوا است بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بالقبول تام انتفاع بدن بوی بر حسب قبول خواهد بود همچنین قلب چون بگیرد رقا و تعاویذ را بالقبول تام و همت قوی از نفس فاعله تاثیری میکند در ازاله علت و همچنین دعا از اقوی اسباب است در ازاله مکروه و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن گاهی تخلف میکند اثر وی یا از جهت ضعف وی در حد ذات وی چنانکه دعای باشد که دوست نمی دارد آنرا خدا تعالی بجهت آنچه در وی

آیات شفا

تجاوز از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال او بر جناب حق تعالی و تقدس حضور و جمعیت او بروی وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالات مثل اکل حرام و عروض ظلمت دین بر قلب داعی و استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است که حقتعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لاهی تباهی غافل و دعا رد عدو بلاست مدافعه و معالجه میکند آنرا و منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند در آن و دعا سلاح مؤمن است اگر با حضور قلب و جمعیت کلیه بر مطلوب مصادف گردد و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار و ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدای بحمد و صلوٰة و بعد از توبه و استغفار و صدق و الحاح و تملق و توسل باسمار و صفات الٰهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم و سائر شروط و سائر بر مثال رمی که تیر و کمان راست و درست بود و زور بازو بکمال بود و هدف مقابل باشد و قابل تاثیر و صالح آن بود و حاجب و مانع وصول در میان نبود و علم بصنعت تیراندازی تمام از شرائط و آداب آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات و غیر آن از اسمای الٰهی نیز از قسم طب روحانی ست اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اقویا بتوجه تمام و همت تمام ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب جسمانی زده از آن فارغ و غافل نشستند و مراد از معوذات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدمید بنفس کریم خود را بمعوذات قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا ایها الکفرون نیز مراد دارند یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و آنها از قرآنست و درینباب که سخن میکنیم عامتر از آن مراد است و اذکار و ادعیه در باب استعاذه بسیار وارد است و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسمار و صفات وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میدانند معنی آنرا و با اعتقاد آنکه مؤثر حقیقی خداست عز اسمه و تاثیر رقیه بتقدیر اوست تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است که پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغیر میدهد تقدیر خدا را تعالی شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الٰهی ست و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیها خود را بر من اگر در آن شرکی نبود بکنید باکی نیست و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که برای عقرب میکردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت صلعم فرمود نمی بینم درین باکی بکنید و فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت

افسون برای عقرب

آن اگرچه معلوم نباشد معنی آن ولکن احتیاط دران است که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این
در غیر ماثور است والا آنچه ماثور باشد چنانکه در رقیه حمة عقرب آمده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا جائز خواهد بود
بی شبهه و بتحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک که هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین دعوات
و اسما بزبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در حکایات مشایخ آورده اند که شخصی دعای
میخواند شخصی دیگر در انجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن
کلمات این بود و آن شخص نا دانسته میخواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد از ثقات معلوم نشده است خواندن آن
و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و مانند آن میخوانند والله اعلم و در حدیث
ابو داود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
ان الرقی والتمائم والتولة شرک است و تمائم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا در جاهلیت برای
دفع آفات میکردند و توله بکسر تاء و فتح واو و لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان میکنند و این نوع
از سحر است و دعا و حرز و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو به بندند بعضی علما از آن
نیز منع میکنند و لیکن آنرا از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت او را از برای دفع
فزع و وحشت و بیخوابی این کلمات که اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین
و ان یحضرون آموخته بود پس وی رضی الله عنه تلقین میکرد آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد و کسی که عاقل
نبود مینوشت آنرا در صکی و می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ که در احادیث واقعست مثل تعویذ الطفل بکلمات
الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آنها بیاید بمعنی استعاذه و پناه طلبیدنست از شر بخدا عز و جل و از
زینب امراة عبد الله بن مسعود آورده اند که دید عبد الله در گردن من رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتم این خیطی
است که افسون کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبد الله و پاره کرد و گفت شما ای آل عبد الله
بی نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم گفت ان الرقی والتمائم والتولة شرک است
گفتم چرا چنین گوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چرک او را و اشک زار پس رفتم نزد
فلان یهودی پس خواندی افسونی و همه دردها بیرون رفت و آرام یافتم گفت عبد الله این دردی که در چشم تو بود
عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو که میگفتی
چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه و آله وسلم اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک

شغار لا ایغاد در شمار رواه ابو داود وگفته اند که این همه را از شرک بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد مؤثریت آن داشتند
و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه وارد
شده در آن احادیث و اخبار صحیحه صریحه و خلاف نیست در مشروعیت فزع و التجا الی الله سبحانه در هرچه واقع
شده یا متوقع است و بعضی گفته اند که نهی از آن رقی است که میخوانند آنرا اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند
بامور مشتبه مرکبه از حق و باطل که جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استغاثه
میکنند از ایشان و پناه میجویند با ایشان و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع بانسان دارند با شیاطین
دوستند و چون خوانده شود عزایم باسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ
چون آن نیز گاهی اثر جن میباشد بتمثیل وی بصورت مار هرگاه که رقیه خوانده شود باسمای شیاطین سیلان میکند
سموم آن از بدن ایشان ازینجهة مگر دست رقیه که باسماء الله و ذکر وی خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند علمای
است بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن آمد که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه و حدیث
است گفته که رقایا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشد بوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجبست اجتناب
ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشرک گردد دوم آنچه بکتاب الله و اسماء اوست تعالی و تقدس
و این جائز است و اگر ماثور باشد چیزی از آن مستحب بود سیوم آنچه باسماء غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح
یا معظم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهت وجود التجا
بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حلف بغیر خدا عزوجل گفت بنده مسکین
عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و اسمای ایشان میکنند بسبب قرب ایشان بدرگاه حق و درگاه
رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشانرا بهمین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول می کنند نه باستقلال و استبداد
این را قیاس بر حلف بغیر خدا عزوجل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه جهال و عوام الناس
کنند حکم صلوة دارد اللهم صل علی محمد و آله کما لا یخفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی
را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله گفتم آیا درست است که رقیه
کنند اهل کتاب مسلمانان را فرمود نعم وقتی که رقیه کنند بچیزیکه معروفست از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست
که مراد بکتاب الله قرآن باشد والا چون در توریت و غیره تحریف و تغیر واقع شده است اعتماد بران نتوان کرد
مگر معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است و مطابق قرآن امام مالک در موطای می آرد که ابو بکر رضی الله عنه

فرمود یهودیه را که رقیه میکرد عائشه را رضی الله عنها رقیه کن او را بکتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده
است در قول مالک رحمة الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم را بجواز قایل است امام شافعی رحمة الله علیه
و روایة کرده است ابن وهب از مالک کراهیة رقیه بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه مینویسند از خاتم سلیمان علیه السلام
گفت نبود آن از امر ناس در قدیم الزمان یعنی بدعت است و مکروه است تنبیه بیشتر پای لغز عوام الناس از آنست
که این افسونهای باطله و شگونهای جاهلیت را تاثیرات عجیبه می یابند که حیران میشوند که از غیبها مشروع گاهی ظاهر
نمیگردد از ینجا در مزلقه انکار و ورطه حیرت می افتند چنانکه از قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر میگردد که گفت من چه کار
کنم همین ساعت چشم من از درد بیرون می افتاد فلان یهودی افسون کرد درد همه بیرون رفت و نمیدانند که معنی
فساد و بطلان آنست که شارع از آن نهی فرموده و حکمت و فائده آن نزد اوست و ظاهر آنست که مقصود اخراج از
ورطه کفر و اشراکست پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است ارتکاب نمیکنند آنها را اگرچه سبب
هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که سعادت ابدی و حیات باقی در امتثال امر شارع است و آنهای که مطمح نظر
ایشان حیات دنیاست از مقام استقامت می لغزند و در ورطه کفر و معصیت می افتند اعاذنا الله من ذالک و در
دیار ما افسونی ست که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره می کنند که مردم بدان مشغول شوند
و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشغوف تر و مفتون تر میگردند و در وی اسماست که متعارف زبان هندوانست
اجتناب از آن لازم مینماید و الله اعلم بصحتها **وصل** رقیها از آنحضرت در هر باب مروی است خصوصا در عین
و حمه بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کنید در چشم زخم و از حمه و از نمله یعنی ریشها
که بر پهلو ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمة یعنی نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمه و مراد بنفس
عین است یعنی چشم زخم و در روایتی اللدغة زیاده کرده و مراد بحمه نیش زهردار است از عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن بدندان چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص نیست
بآنها بلکه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسنون ست چنانکه در تپ و درد سر و درد دندان و امثال آن فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود و ثابت است و نفس الامر و حق تعالی این خاصیت
در بعضی نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرمود
لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین اگر چیزی می بود که پیشدستی میکرد و غلبه مینمود قضا و قدر را هر آئینه سبقت
میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردان آدمیان بعد از قضا و قدر

وصل ذکر رقیه چشم زخم

الهی بچشم زخمست واکثر علمای دین برانند که عین حق است وجماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال وهرکه بر طریقه ایشان
میرود منکر شده اند آنرا وچون مخبر صادق بدان خبر داده اعتقاد آن واجب وانکار آن باطل باشد وآنکه گویند همه بتقدیر
الهی است چشم زخم چه اعتبار دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الهی است وعین را تاثیر ذاتی نیست وهرکه بر طریقه اهل
سنت است میگویند که آن از اسباب عادی است باینمعنی که عادة الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد مقابله
شخصے شخصی را ونظر کردن این بسوی وی بروجه استحسان واما آنکه چیزی از چشم عاین می برآید وبمعیون میرسد جزم
بهیچ جانب اثبات ونفی نمیتوان کرد وهر دو جانب محتمل ست وبعضے از اصحاب طبائع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئیه
منشعب میشود از عاین ومتصل میگردد بمعیون ودر می آید درون مسامات چشم وی پس پیدا میکند باری تعالی هلاک ن منبعثه
را نزد آن چنانکه پیدا میکند هلاک را نزد نوشیدن زهر واین محتمل است اما دعوی قطع وجزم خطاست ونقل کرده است
از بعضے کسانیکه منسوب بوده اند بعین که میگفتند که چون می بینم من چیزیرا که خوش می آید مرا یابم حرارتی که بیرون
می آید از چشمان من وبعضے گفته اند که منبعث میگردد از چشم عاین قوت سمیه که متصل میگردد بمعیون که باعث هلاک
وفساد میگردد مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد واز بعضے افاعی بوساطت نظر نیز زهر میرسد وبالجمله بر مثال
تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه میگردد اگر مانعی که حفظ ووقایه وی کند درمیان نبود میرسد و
وکارگر می افتد واگر مانع درمیان بود که عبارت از حرز وتعوذ ودعاست وماتند سپر است وصول ونفوذ نیابد
واگر سپر سخت وقوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس وعلاج نبوی صلی الله علیه وآله وسلم درین
علت یعنی چشم زخم را به تعویذات بود یعنی بآیاتی وکلماتی که دران استعاذه است از شرور مثل معوذتین وفاتحه ن زخم
وآیة الکرسی وگفته اند که بزرگترین رقیها قرات فاتحه وآیة الکرسی ومعوذتین ست واز جمله تعویذات نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر از تعویذات
وباسماء الله الحسنے ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما برا ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها نبوی است
ومن شر ما ذرا فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا
یطرق بخیر یا رحمن واز جمله کلماتی که دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است واگر عاین که می ترسد
برسیدن ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند ودر حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف
را دید که غسل میکرد وبود وی رضی الله عنه ابیض حسن الجسم پس عامر از حسن بدن او تعجب کرد واستحسان نمود
وگفت والله من مثل این پوستی ندیده ام در مردان ونه پوست زن مخدره سهل بساعت بسر در آمده بزمین افتاد

خبر بحضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تهمت میکنید کسی را گفتند عامر را که دید بدن وی و تحسین کرد پس عامر را
طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود هرچه میکشد یکی از شما برادر خود را وقتیکه دیدی او را در نظر تو خوب آمد چرا نگفتی
اللهم بارک علیه پستر فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عامر روی خود را و هر دو دست
خود را و مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخله ازار را در قدحی پستر ریخت آب را بر سهل از پس او بر سر او پس
به شد و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند در
مواهب لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در نهایه گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم بیکی از کسی
می آوردند قدح آبی نزد عاین پس بر میداشت بکف دست راست خود آب از قدح و مضمضه میکرد و پستر میریخت آب
در قدح پستر می شست روی خود را در قدح پستر می درآورد دست چپ را در قدح و بر میداشت آب را از قدح
و میریخت بر دست راست پستر می درآورد دست راست را در آب و میریخت بر دست چپ پستر می درآورد دست
چپ را و میریخت آب بر مرفق ایمن پستر می درآورد دست راست را و میریخت بر مرفق یسری پستر می درآورد
دست چپ را و میریخت آب بر قدم یمنی پستر می درآورد دست راست را و میریخت بر قدم یسری پستر می درآورد
دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست پستر می درآورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پستر می شست
داخله ازار را و نمی نهاد قدح بر زمین پستر میریخت آن آب مستعمل را بر سر معیون از جانب پس به میشد باذن
خدا انتهی پوشیده نماند که این اثر عادت قوم را ذکر کرد و ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نیز همچنین کردند والله اعلم و بر هر تقدیر سر آنرا از راه عقل در نمیتوان یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف
کند درین متشرعی باید گفت او را الله و رسوله اعلم تایید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متفلسف
توقف کند رو بروی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضے ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و کار میکنند
بخاصیت خود این نیز از ان قبیل است و حدیث کهربا و آهن ربا نیز ازین قبیل است بدانکه مراد بداخله ازار
چیست بعضے گفته اند که فرج است قوم را انکه طرف ازار است انکه ببدن او رسیده است از جانب است و قاضی
عیاض گفته که مراد جسد اوست که متصل است بازار یا موضع ازار جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که مقعد
ازار است و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قران بنویسند و بمعیون بنوشانند مجاهد میگوید که باکی نیست
که بنویسند قران او بشوید آنرا و بنوشاند بیمار را مطلق قران را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر اسما و صفات
علا باشد و هو الانسب و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که زنی در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از

قرآن فرمود که بنویسند و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا مذکور شد از حکایت شیخ امام ابوالقاسم قشیری در آیات شفا نیز موید آنست حکایت از ابوعبد الله بناجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان همراهان شخصی بود منسوب بچشم زخم زدن بر هرچه نظر استحسان انداختی تلف شدی ابوعبید الله بناجی را گفتند شتر خود را از شر او نگاهدار بناجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست بعاین این خبر رسید نگاهبان شد تا بناجی از منزل غائب شد پس عاین بمنزل بناجی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون در خیمه که از بیخ برکنند بناجی را خبر کردند که عاین شتر را چشم زد بیامد و چون عاین را دید این رقیه برخواند بسم الله حبس حابس و حجر یابس و شهاب قابس رددت عین العاین علیه و علی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر چون بناجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد از محل خود و شتر تندرست شد و برخاست و این نیز از رقیهای چشم زخم است و در مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت و از جمله علاج عین احتراز و اجتناب از آن و ستر محاسن از کسی که ترسیده میشود از عین وی بچیزی که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنة آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودک خوش روی را و فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد بنون گوی است که میباشد در زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که در سیاه کردن نون از کودک ستر جمال او نیست فقط آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد والله اعلم و آنحضرت در خانه ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین اینچنین است که جاریه دید که در روی وی سعفه است یعنی صفرت فرمود آنحضرت صلی الله و آله و سلم افسون خوانید برای این کنیزک که بوی نظر جن است از اینجا معلوم میشود که همچنانکه از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است و بعضی از شراح حدیث نظر را تردد ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه درآمد و در وی کودکی صفرة را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و گفته اند که اصابت عین بجهة اعجاب و استحسان میباشد اگرچه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف و باید که عاین که خوش آمده است او را چیزی مبادرت بدعا و تبریک کند و این بمنزله رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مداخلت مردم و الزام کند او بیت را و اگر فقیر است رزق دهد او را آن قدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم که

منع میکرد اورا عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و اشد است از زیان سیر که منع کرده شده است اکل او و از حضور جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث است گفته اگر تلف کند عاین چیزی را ضامن گردد آنرا و اگر بکشد بر وست قصاص یا دیت اگر مکرر شود از شخصے چنانکه عادت وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست اینکار و مخصوص است ببعضے ناس و در بعضے احوال ست و واقع نشده است از وی فعلی بلکه بخاصیت است و مکروهی که میرسد از وی متعین نیست در قتل و اهلاک در زوال حیات و گاهی حاصل میشود مکروه بی آنکه برساند باهلاک انتهی و اقوال مشائخ حنفیه درینجا معلوم نشد ملتمس از ناظران آنکه اگر معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافه امراض جسمانی مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت و بیخوابی و سموم و هموم و الم و مصائب و احزان و اندوه و غم و شدت والم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و حریق و درد دندان و حبس بول و خراج و رعاف و عسر ولادت و تمامه امراض و الآم و سائر محن و بلاو شدائد و تمامه آن رقیه و ادعیه و تعاویذ در کتب احادیث مذکورست از انجا باید جست و همچنین تعرض بعلاج جسمانی از ادویه حسیه نیز واقع شده اکتفا و اقتصار علی المقصود ازین بیان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتمال وی بر قصه یهود در سحر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و طول کلام دران واقع شد **وصل** فی الصراح سحر فسون و جادوی کردن

وصل ذکر سحر

و سحر حرام است و از کبائرست باجماع و گاهی کفر میباشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر به نیت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلافست چنانکه زندیق و زندیق آنرا گویند که منکر دین و بعث و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقة سحر اختلاف است بعضی گویند که مجرد تخییل و ایهام است و حقیقت ندارد یعنی آنچه حاصل میشود در مسحور از احوال و افعال مجرد وهم و خیال ست و حقیقتے ندارد و اختیار ابوجعفر استرابادی از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و طائفه دیگر این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقة است و جمهور علما برین اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت دارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و قلب حقیقة یا نه کسیکه میگوید که وی تخییل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند باآنکه مراورا حقیقة است اختلاف کرده اند در آنکه مراورا تاثیرست فقط چنانکه تغیر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا منتهی میشود باحالت چنانکه جماد حیوان میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر

ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند که
زیاده نیست تاثیر وی بر آنچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون بین المرء و زوجه و اگر زیاده می بود ذکر میکرد آنرا و
صحیح از جهة عقل و نقل آنست که واقع میشود اگر از آن و آیة دلالت ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصه هاروت
و ماروت واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر نکرد آنرا و سحر از جبل صناعیه است که حاصل میشود باعمال
و اسباب بطریق اکتساب و عد آن از اقسام خارق عادت مسامحه است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و
فساد است و شرط است که جنب باشد و اگر جنبت از وطی حرام بلکه با محارم بود ادخل است کذا قیل و میگویند که حبال
و عصی که بر دست سحره فرعون می پیچیدند و موسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال
از چرم بود محشو بزیبق و در ته آن آتشها کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و زیبق چون گرم گردد بجنبش در آید و این سخن
غریب است و حقتعالی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضے مواضع سحر عظیم خوانده و کنندگان آنرا سحره گفته
پس حمل آن برین تمویه و تخیل بعید مینماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی اخری است که عجب است و حمل بر حقیقة سحر
ادخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود والله اعلم بحقیقة الحال و بنقل
صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل وی صلی الله — یهود سحر کردن آنحضرت
علیه وآله وسلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخیل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از
حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال
حافظ ابن حجر گفته که این روایت صحیح معتمد است و غالبا زور و قوت آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقای آن از اول
تا آخر مدت مدید بامتداد کشیده تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بودند دعا کردند و بسیار کردند پس فرمود یا عائشه
آگاهی داری تو با آنکه خدا تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم او را در آنچه یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم اتی
فرمود آمدند دو مرد و نشست یکی از آن نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی از آن دو مرد یار خود را چه حال است
این مرد را و درد وی از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت
لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشط بالضم شین شانه و مشاطه بالضم موییها
که می افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعاء شگوفه نخل و گفت کجا نهاده اند آنرا گفت در بیر ذروان بذال
معجمه مفتوحه نام چاهی است که در آنجا پنهان کرده بودند و در روایتی بیر اروان بالف گفته اند که این صحیح تر است
پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با چندی از صحابه بر آن چاه فرمود همین چاه است که نمودند مرا و آب

وی سرخ بود گویا حنا در آب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل روس شیاطین پس آن در دفن آن چاه آن سحر را اینچنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نمیکنی آنرا یا رسول الله و رسوا نمیکنی آنکس را که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را خدا تعالی مرا شفا داد دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس بیهقی در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند گرهی از آن کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمدند در وی و یافت طلعه نخل را در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از موم ساخته و در وی سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گرهی کشاده میشد و هر سوزنی که میکشیدند المی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آیتی گرهی کشاده میشد و بعضے از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین قضیه مسلک تفویض و تسلیم مرامر پروردگار را و صبر کرد و طلب اجر برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن که ضعیف گردد از فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت تبداوی و معالجه بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که منزل شد بروی معوذتین و حسی آن بود که حجامت کرد در سر مبارک و صاحب سفر السعادة گفته است که کسی که از دین و ایمان خللی ندارد هر آئینه ازین علاج انکار میکند یعنی میگوید که حجامت که قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و میگوید که اگر از کفار اطبا چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون ایشان حکم کرده اند لابدی وجهی و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب است بعد از آن اشارت میکند معقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان بخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد این تصرف است از ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خباثت نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدنیه از آن تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که از آن وجه است که بعد از انضمام آن

تحویل قلب بخاری لطیف به بطون دماغ متصاعد گشته حایل قوای دماغیه میگردد و به تاثیر و تصرف سحر مزاج
آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت
حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو رتبه شریف اوست و موجب تشکیک در رسالت و هر چه مودی
بآن باشد باطلست و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال دارد برین تقدیر که تخیل کرده باشد که وی می بیند
جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر در ناقصان میباشد
نه در ارباب کمال و این سخن مردود است زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه وآله وسلم
در دعوی نبوت و در آنچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ و معجزات باهره شاهد اند بران و آنچه متعلق است
ببعضے امور دنیاویه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت برای آن و در آن عرضه است مر چیزی که عارض
میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بسوی وی در امری از امور دنیا چیزی که حقیقة نیست
مر آنرا با عصمت وی از مانند آن در امور دین و لازم نمی آید از آنکه وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده
است که جزم کند بکردن آن بلکه از جنس خاطرات است که خطور میکند و ثبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحده
حجت و بالجمله نقل کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی را بر خلاف چیزی که خبر داده است
بدان و آنکه گویند که موجب منقصت باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه وآله وسلم از دلائل
نبوت و صدق اوست زیرا که کفار او را ساحر میخوانند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی
برای این حکمت و مصلحت است و قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بناقصان است کلیه نیست شاید که در کاملان نیز
بجهة مصلحتے و حکمتی ظاهر گردد و احادیث درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند والله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذات
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرونست از جهة اولی
تعداد امراض مجملا اکتفا کرده شده اما طبع تبرک آنها یکباره نیاسوده قرار بدان یافت که جمله از آنجمله ابتلا بدان اکثر الوقوع است
تبرکا و تیمنا مذکور گردد و بالله التوفیق و از آنجمله اشهر و اکثر رقیه عین است و رقیهای این هم بسیار است بزرگترین رقیها
برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قرأت فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است و این دعا که اذهب البأس رب الناس
واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما کلیه دعوات آنحضرت بود برای جمیع امراض و الام و اوجاع
و از آنجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و از آنجمله اللهم

انی اعوذ بک بوجهک الکریم وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم
انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک واز انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات
الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وما ذرأ وما
برأ ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم واز انجمله اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم واز انجمله تحصنت بالذی
لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت به وهو ربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر
بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرزاق من المرزوق
حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله
مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم وگفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن
بداند واز انجمله رقیهٔ جبرئیل است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرده ودر صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک
من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیهٔ وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان
بن العاص ائمه است که وی رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم دردی را که مییافت در تن خود
از آن باز که اسلام آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنه دست خود را بر آنجایی که درد میکند
از جسد تو بگو بسم الله سه بار وبگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیهٔ فزع وارق یعنی ترس
وبیخوابی وشکایت آورد خالد بآنحضرت وگفت یا رسول الله خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیایی
بخواب خود بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا
من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک رقیهٔ دار الکرب الهم روایة
است از ابن عباس رض که آنحضرت صلی علیه وآله وسلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش
العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الکریم رواه الشیخان روایت کرده است ابو داود از ابی بکر
صدیق رضی الله عنه که رسولخدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی
طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت ودر مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود

هیچ بنده را هم وحزن وبگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی
قضاءک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک وانزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به
فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی دور کند خدا تعالی
حزن وهم او را وبیارد در بدل آن فرج وکشاد واز ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدا تعالی او را از هر هم فرج واز هر ضیق مخرج ورزق دهد او را از انجا که
گمان ندارد ونیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لاحول ولاقوة
الا بالله ودر صحیحین آمده که وی کنزیست از کنوز بهشت وترمذی آورده که وی بابی است از ابواب جنة ودر بعضی
آثار آمده که فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان وبر نمیرود دیگر بلاحول ولاقوة الا بالله ومشائخ گفته اند که نیست هیچ چیزی
اعون بر عمل ازین کلمه وآمده که هر که بخواند آیة الکرسی وخواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدا تعالی
ودر حدیث سعد ابی وقاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی وراستی هر آئینه من میدانم
کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه کشاده دهد او را خدا تعالی از ان آن کلمه برادرم یونس است که ندا کرد در ظلمات
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ونزد ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا
نکند بآن مرد مسلمان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابت کرده شود مر او را ودر روایتی آمده اسالک تمام العافیة واسالک
دوام العافیة واسالک الشکر علی العافیة اسالک الغنی عن الناس لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم رقیه
فقر روایة است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا رسول الله پشت داد
وروی گردانید دنیا از من فرمود کجائی تو از صلوة ملائکه وتسبیح خلائق که بوی داده میشود ایشانرا رزق بگو نزد طلوع
فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار ورام پس رفت آن مرد ودرنگ
کرد مدتی وباز آمد وگفت یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمیدانم که کجا نهم آنرا واین کلمه را در سلسله کبرویه میان
نماز سنت فجر وفرض فجر میخوانند واگر ختم کنند با وی لاحول ولاقوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت
جمیع گناهان گردد واین سبب وسعت رزق است ولهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب ضیق رزق
وهم وغم است چنانکه گذشت واینجا وردی است که آنرا کیمیای مشائخ نام است ومجرب است بعد از سلام
نماز جمعه پیش از آنکه بگرداند پاها را از وضعی که در تشهد نهاده است بخواند فاتحة الکتاب هفت بار وقل هو الله
احد هفت بار وقل اعوذ برب الفلق هفت بار وقل اعوذ برب الناس هفت بار اینقدر در حدیث واقع

نسخه صحیح

شده است برای غفران ما تقدم من الذنوب وما تاخر و مشایخ بعد از ان این دعا را که در آثار آمده است میخواندند
هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک
وبفضلک عمن سواک رقیه اطفاء الحریق طبرانی و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم (رقیه اطفاء الحریق)
فرمود اذا رایتم الحریق فکبروا چون ببینید شما آتش را که در گرفته است تکبیر بر آرید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر میراند
آنرا مجرب و در وجه اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است ازان و هست در وی
از فساد عام که مناسب شیطان و فعل اوست و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت
میکند بدان و میخواهد هلاک بنی آدم را پس او و شیطان هر یک میخواهد در زمین فساد را و کبریای حقتعالی دفع میکند
شیطان را و فعل او را پس ازین جهت تکبیر را اثر است در اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریای حق هیچ چیز پس چون
تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و بتحقیق تجربه پیوسته است این عمل رقیه صرع گفته اند صرع
یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و درین قسم ثانی تکلم کرده اند اطبا و اما علاج صرع (رقیه صرع)
از ارواح خبیثه بر تقی میباشد و معالجه این محاربه است و محارب را باید که سلاحش صحیح باشد و ساعد قوی
تا آنکه از بعضی معالجان کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه ما یقول بسم الله ما یقول ولا قوة الا بالله و بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی معالجه میکردند بآیة الکرسی و امر میکردند
مصروع را بکثرت قرائت آیة الکرسی و بقراءة معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله والذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر سوره و سوگند بحضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم در دفع آن تجربه کرده اند رقیه صداع روایت کرده
حمیدی در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که تعوذ میکرد از (رقیه صداع)
صداع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار
رقیه وجع الضرس بیهقی آورده که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درد دندان را
پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخساره او که دران جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه ما یجد و (رقیه درد دندان)
فحشه بدعوة نبیک المکین المبارک عندک پس شفا داد او را خدا تعالی پیش از آنکه بر دارد و روایت کرده است حمیدی که
فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که شکایت میکند درد را که مییافت از دندان
پس آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سبابه یمنی خود را و نهاد بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله و بالله اسالک
بعزتک و جلالک و قدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت خدیجة من الضر

کله پس آرام یافت درد وی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرایبی که شایع و ذایع است از شیخان
محب طبری امام مقام الخلیل بمکه دیدم او را که کرد بارها و نهاد دست خود را بر سر شخصی که درد میکرد دندان
وی و بپرسید از وی نام او را و نام مادر او را و پرسید از مدتی که میخواهد که درد نکند دران مدت دندان وی یعنی گفت
در چند ساله ترا ببندم پس میگوید آن شخص پنجسال یا هفت سال یا نه سال مثلا و ترا یعنی عدد طاق پس بر میدارد
دست خود را مگر آنکه ساکن شد الم وی و مکث میکرد مدت مذکوره که درد میکرد و این امر شایع و مشتهر است از وی انتهی
اما هیچ دعای معین ذکر نکرد و ظاهر همین دعا ماثور مذکور خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعای میخواند والله اعلم
بحقیقة الحال و گفت صاحب مواهب و از آنچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخساری که در جانب درد است
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی انشاکم و جعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون و اگر
خواهد بنویسد وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم رقیه عسر البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء
که آمد او را مردی و گفت پدر او را حبس شده است بول و رسیده است و را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء
رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک
فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا ذنوبنا وخطایانا انت رب الطیبین
انزل شفاء من شفائک و رحمة من رحمتک علی هذا الوضع فبری و امر کرد او را که رقیه کند او را باین پس رقیه کرد
بوی و به شد و این رقیه در شکوی عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیة الحمی روایت است
از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تپ زده بود و دشنام
میکرد تپ را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دشنام مکن تپ را که وی مامور است ولیکن اگر خواهی بیاموزم ترا
کلمات که چون بگوئی آن کلمات را ببرد آنرا خدا تعالی از تو فرمود پس بیاموز مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق و
عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس ولا تنتنی الفم ولا تاکلی اللحم ولا
تشربی الدم وتحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم من این کلمات را که آموخت
مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس رفت تپ از من صاحب مواهب میگوید مجربست این رقیه چنانکه دیدم من بخط
شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الدقیق وجلدی الرقیق واعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت
آمنت بالله والیوم الآخر فلا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری علی الفم وانتقلی الی من یزعم ان مع الله الها
آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و بنویسد برای حمی مثلثه چنانکه ذکر کرده است صاحب المد

بر سه ورقه لطیف بسم الله خرت بسم الله قلت وبگیر در هر روز یک ورقه را و بیندازد آنرا در دهن و فرو برد بآب و دد
کتابت قرآن و شرب آن برای شفا از سلف رخصتی است چنانکه گذشت واز ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ
ابو محمد مرجانی همیشه می نوشت اوراق برای حمی و جز آن و میگذاشت بر در زاویه پس هر که می بود بوی الم می
میگرفت ورقه را از آن و استعمال میکرد و شفا می یافت باذن الله عز و جل و میبود مکتوب ازلی لم یزل ولا یزال
یزیل الزوال وهو الا یزال ولا حول ولا قوة الا بالله وهو العلی العظیم وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
رقیه خراج بفتح خارش ودمیدگی بر روی پوست صاحب زاد المعانی گفته که بنویسد بر روی این آیه را ویسالونک

رقیه ریش

عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجربست رقیه عسر ولادت واز
آنچه مجربست مر عسر ولادت را چیزی است که روایت کرده شده است از عبدالله بن امام احمد حنبل گفت دیدم پدر
خود را می نوشت وقتی که دشوار می شد بر زن ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا اله الا الله

رقیه عسر ولادت

الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة
من النهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحها خلال گفت که خبر داد مارا ابوبکر مروزی که آمد امام احمد را
مردی وگفت یا ابا عبدالله بنویس چیزی مر زنی را که سخت شده است بروی ولادت دو روز گفت بگو مر اورا که
بیارد جام واسع و زعفران گفت خلال دیدم اورا که مینوشت بسیار کسی را و در مدخل گفته که بنویسد در او خرجه
اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی سعة هذه الدنیا اخرج بقدرة الله الذی جعلک فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا
هذا القران علی جبل لرایته الی آخر السورة وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین و بنوشد آنرا زن و بیفشاند
بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و نوشتم آنرا مر هیچ احدی را مگر رستگاری
یافت در ساعت بفضل خدا آورده روایت کرده شده از ابن عباس رضی الله عنهما گفت گذشت عیسی علیه السلام
بر زنی و حال آنکه معترض بر من افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله دعا کن برای من
که خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس و یا مخلص النفس من النفس
و یا مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد را و برخاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار
گردد بر زن ولادت بنویس این را برای وی رقیه رعاف واز آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود بر

رقیه رعاف

جبهه مرعوف وقیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر و جائز نیست کتابت آن بخون راعف
چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد

رقیه برای دفع و رد بلا

وبلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایه کرده اند که گفت شنیدم رسولخدا را صلی الله علیه وآله وسلم
میفرمود کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام
نرسد اورا هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد اورا بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی
پس رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در روی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس
گفت ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ نه بسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش
کردم که بخوانم آنرا رواه ابوداؤد والترمذی وقال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل گردد بوی معافات از هفتاد بلاء آمده
است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم ده مرات پاک گردانیده میشود از گناهان همچو روزی که زاییده است اورا مادر و عافیت داده میشود

بسیار لاحول ولا قوة الا بالله

از هفتاد بلا از بلاهای دنیا که جنون و جذام و برص و ریح از انهاست و ترمذی از ابوهریره آورده که فرمود رسولخدا صلی الله
علیه وآله وسلم بسیار گوئید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کنز جنة است گفت مکحول کسیکه گوید لاحول ولا قوة
الا بالله ولا ملجأ من الله الا الیه دور گرداند ازوی خدا تعالی هفتاد باب از ضر که ادنای آن فقر است و روایه کرده است
طبرانی از ابوهریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال لاحول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة
وتسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابوموسی کسیکه بگوید لاحول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد اورا
فقر هرگز و نیز آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لاحول ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن

رقیه غنا

امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین آمده که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد اورا امان از فقر و انس از وحشت قبر و کشاده
شود بروی باب غناء و کشاده شود در بهشت و بعضی رواة اینحدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث
تا چین بسیار نباشد ذکر کرده است این را عبد الحق در کتاب الطب النبوی رقیه درد طعام روایه کرده است
بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر
الاسماء فی الارض والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء ضرر نکند اورا هیچ چیز رقیه ام الصبیان
از امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که زاییده شود مر اورا فرزندی
پس اذان گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ زیان نکند اورا ام الصبیان ام الصبیان اراده اند بسی و ذکر

عبد الحق فی الطب النبوی صلی الله علیه واله وسلم وام الصبیان ریحی است که تعرض میکند باولاد و لب که
پیوسته شد ایشان را می افتد بر ایشان و سر در تاذین آنست که تا اول انچه بگوش وی آید کلمه شهادت باشد و کبریای
عظمت وی پس این گویا تلقین است مر او را شعار اسلام را نزد در آمدن در دنیا چنانکه تلقین کرده میشود کلمه

توحید نزد خروج از دار دنیا و نیز شیطان میگریزد از کلمات اذان رقیه حفیظ رمضان لا الا الا الا ذکر با الله انک

سمیع علیم بالله محیط به علمک یعلمون وبالحق انزلناه وبالحق نزل الی اخرها صاحب سفر السعادة میگوید گفت شیخ ما
مشهور شده است ببلاد یمن و مکه و مصر و مغرب و جمله بلدان که این حفیظ رمضانست نگاه میدارد از غرق و
حرق و شرق و سائر آفات و نوشته میشود در آخر جمعه از رمضان و جمهور مردم مینویسند آنرا در حالی که خطیب خطبه
میخواند بر منبر و بعضی بعد از صلوة عصر و گفته است که این بدعتی است نیست اصل آنرا اگرچه واقعشده در کلام
غیر واحد از اکابر بلکه اشعار میکند کلام بعضی از ایشان بورود آنرا در حدیث ضعیف و بود حافظ ابن حجر انکار میکرد آنرا

جدا تا آنکه در اثنای خطبه بر منبر ایستاده بود و میدید کسی را مینوشت آنرا میگفت قبحک الله بانه والبدعة و فصل
واما طب آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بادویه طبیعیه طبیه بسیار است و در اکثر امراض واقعست وظاهر آنست
که طب آنحضرت بوحی باشد و اگر در بعضی مواضع بقیاس و اجتهاد و تجربه باشد نیز دور نیست واما اقتصار بر ادویه
روحانیه کردیم از جهت بودن ایشان اتم و اعلی و اخص و اکمل ولیکن حدیثی در باب علاج اسهال بعسل واقع
شده است که در انجا کلامی است نقل کنم بدانکه در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم و گفت برادر من شکایت میکند از شکم خود و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد
آنحضرت علیه السلام او را بنوشانیدن عسل مر او را پس نوشانید او را عسل پس زیاده شد استطلاق پس فرمود
آنحضرت راست گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو و در روایة مسلم آمده که سه بار امر کرد آنحضرت بنوشانیدن
عسل پس آمد آنمرد بار چهارم پس فرمود آنحضرت بنوشان او را عسل پس زیاده شد استطلاق و در روایة احمد
آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان او را عسل پس نوشانید پس به شد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم در رابعه صدق الله وکذب بطن اخیک و گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را در جای خطا کذب
سمعک میگوید یعنی لغزید و در نیافت حقیقة انچه گفته شد مر او را پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت نداشت
قبول شفا را بلکه لغزید از وی کذا قیل و امام فخر الدین رازی گفته رحمة الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم دانست بنور وحی که عسل ظاهر می شود نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا جاری

شد مجری کذب ازینجهة اطلاق کرده شد بروی لفظ کذب انتهی وبعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا وگفته
که عسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مرکسی را که واقعست او را اسهال وجواب داده شده است که این
سخن صادر از جهل است از قایل آن ومصدوق بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطبا
که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن وعادت وزمان وغذای مالوف وتدبیر وقوت طبیعت
واسهال حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام که ناشی میگردد از بدهضمی واتفاق دارند که علاج این
بترک طبیعت بافعل اوست پس اگر محتاج است بسوی مسهل امداد واعانت کرده شود بآن مادام که در علیل
قوت است وگویا ایمرد استطلاق بطن وی از بدهضمی بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مر او را عسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در نواحی معده از اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را و معده
در روی ریشها وبزرهاست چون بچسپید بوی اخلاط لزج فاسد میگرداند معده را وفاسد میگرداند غذای را که واصل
میگردد بوی پس دوای آن باستعمال چیزی باشد که جلا دهد وپاک گرداند آن اخلاط را ونیست چیزی نافع
تر درین باب از عسل خصوصا اگر آمیخته شود بآب گرم ودر تکرار امر بنوشانیدن عسل نکته لطیف است چه
دوا می باید که اثرا مقدار وکمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بکلی مرض را زائل نگرداند واگر از ان
زیاده آید قوی را ساقط گرداند ومرض را زیاده کند وضرری دیگر پیدا گردد وچون در هر نوبتی چندان عسل میدادی
که مقاوم مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد وامر باعادت شرب عسل میکرد تا بحد خویش رسید لاجرم
فرمود صدق الله وکذب بطن اخیک که عبارت است از کثرت مادهٔ فاسده وچون در آخر آن قدر دادند
که در اخراج ماده ودفع مرض کافی ووافی بود نفع آن ظاهر شد پس قول وی صلی الله علیه وآله وسلم کذب
بطن اخیک اشارت است بآنکه این دوا نافع است وتقاعد او نیست از جهة قصور دوا در شفا بلکه از جهة کثرت
ماده فاسده است پس ازینجهة امر کرد بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ وبعضی گفته اند که عسل گاهی
جریان میکند شتاب بسوی عروق ونافذ میگردد با وی اکثر غذا او ادرار میکند بول را پس قابض میگردد وگاهی باقی
میماند در معده پس بر می انگیزد معده را ومیگرداند او را تا آنکه دفع میکند طعام را واسهال میدهد بطن را پس انکار
وصف عسل باسهال مطلق از قصور عقل منکر است وبعضی گفته اند در وصف کردن آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم عسل را برای این مسهل چهار قول است یکی حمل آیة بر عموم در شفا وباین اشارت کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفاء للناس پس چون تنبیه کرد برین حکمت

بلغمی کرد آنرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله ثانی آنکه وصف مذکور بنا بر الف عادت ایشان بود در تداوی بعسل در جمیع امراض ثالث آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد امر بطبخ عسل بود پیش از شرب زیرا که وی عقد میکند بلغم را پس شاید که نخست بی طبخ خورد و قول ثانی و رابع ضعیف اند و تائید میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل والقران اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعا و اخرجه ابن ابی شیبه والحاکم موقوفا و رجاله رجال الصحیح و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون آشکار کند و در روایتی چون طلب کند شفا را یکی از شما باید که طلب هبه کند از زن خود از مهرش چیزی و بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه و بشوید آنرا باب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد خدا اورا و بعضے علما در حدیث آن گفته اند که حقتعالی فرموده است وننزل من القران ما هو شفاء و فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ماء طهورا و فرموده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر بدهند زن شما بخوشی نفسی خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گوارنده و فرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون اینهمه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا بحق القران العظیم و ببرکة نبیک الکریم اللهم صل وسلم علیه

وصل در تعبیر رویا از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعبیر بمعنی تفسیر ست عبرت الرویا بتخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است و رویا بضم را و سکون همزه آنچه به بیند شخصے در خواب و بیان حقیقة رویا بر طریقه متکلمین و حکما در شرح مشکاة ذکر کرده شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابوبکر بن العربی که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رویا ادراکاتی ست که پیدا میکند خدا تعالی در دل بنده بر دست ملکی یا شیطانی بحقائق آن یا تعبیرات آن و حاکم و عقیلے روایة کرده اند که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنهما و گفت یا ابا الحسن مرد می بیند رویا پس بعضی از آن صادق آید و بعضے کاذب می افتد گفت نعم شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم میگفت نیست هیچ عبدی و نه امتی که خواب میکند پس پر میگردد بخواب مگر آنکه بیرون می آید روح او بسوی عرش پس پیدا میگردد بآن عرش آن رویاست که صادق می آید و آنکه پیدا میشود پایان عرش کاذب می آید و ذهبی این حدیث را صحیح نمیداند و ابن القیم حدیث آورده که رویای مومن کلامی است که میکند او را پروردگار تعالی و تقدس و حکیم ترمذی گفته که بعضے از اهل تفسیر در قول حقتعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام و رویای انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وحی است بخلاف غیر ایشان پس

نسخهٔ شفا

وصل در تعبیر خواب

وحی نبی در آید آنرا خللی زیراکه وحی محروس است بخلاف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد او را شیطان و در
بخاری از حدیث انس آورده که رویای حسنه از مرد صالح یک جزو است از چهل و شش جزو از نبوت و گفته اند که مراد
غالب رویای صالحین است و اگر نه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث را و لیکن نادر است از جهة قلت تمکن شیطان از صلحا
بخلاف غیر صلحا که صدق در وی نادر است از جهة غلبه تسلط شیطان بر ایشان و درینجا اشکال کرده اند که بودن
رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و جواب داده اند که اگر از نبی است
صلی الله علیه و آله و سلم پس جزء است از اجزای نبوت حقیقتاً و اگر از غیر نبی است پس وی جزء است از اجزای نبوت بر سبیل
مجاز باعتبار تشبیه رویا به نبوت از افادهٔ علم و بعضی گفته اند که مراد اخبار علم نبوت است و نبوت اگرچه منقطع شد علم او باقی
است از امام مالک پرسیدند که آیا تعبیر بکند رویا را هر کس گفت آیا به نبوت بازی میکند بعد از ان گفت الرویا جزء من النبوة
مراد وی همان تشبیه رویاست به نبوت از جهة اطلاع بر بعضی غیوب و بعضی گفته اند که جزو شی مستلزم ثبوت وصف کل را
و کسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله با آواز بلند میگویند او را موذن و این سخن حقیقت باعتبار معقول زیرا که جزو غیر کل است و
نبوت مجموع این اجزاست و هر جزو نبوت نیست و این ظاهر است ولیکن فضل از انست که در نبوت داخل است و نبوت عبارتست
از مجموع آن اجزا و فافهم و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم باقی نماند بعد
از من مبشرات مگر رویا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
برداشت پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت ازین عالم و مردم صف بسته ایستاده بودند در پس
ابی بکر رضی الله عنه و گفت یا ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده میشود
برای او و تعبیر بمبشرات باعتبار غالب است و الا بعضی رویا منذر هم می باشد و صادق هم مینماید حقتعالی آنرا برای
مسلم بجهة رفق با استعداد کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای
نبوت نمیداند حقیقة آنرا مگر ملک یا نبی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی علیه و آله و سلم همین مقدار است که رویای
جزوی از اجزای نبوت است فی الجمله زیراکه در وی اطلاع است بر غیبی از غیوب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص
است بمعرفت او درجه نبوت و امام رازی رحمة الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بداند هر چیز را جمله و تفصیلاً و
بتحقیق گردانیده است حقتعالی مر هر عالم را حدی که واقف است نزد آن پس بعضی از ان چیزی است که دانسته میشود
مراد با آن جمله و تفصیلا و بعضی از ان آنست که دانسته میشود جمله نه تفصیلا و رویا ازین قبیل است و در حدیث نیز
روایات مختلف آمده و در بعضی جزء من خمسة و اربعین و در بعضی جزء من سبعین و در بعضی ستة و سبعین و در

بعضے ستہ وعشرین و در بعضے اربعہ وعشرین پس وثوق بصحت آن نماند ومشہور ستہ واربعین است وبعضی از برای عدد روایت مشہور کہ ستہ واربعین است مناسبتے پیدا کردہ اند وگفتہ کہ حقتعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبر خود ششماہ در منام بعد از ان وحی فرستاد در یقظہ باقی مدت حیات و دور نبوت ہمہ بیست وسہ سال است ونسبت ششماہ بہ بیست وسہ سال نسبت یکجز است بہ چہل وشش این وجہ مناسب ومعقول است اگر ثابتہ شود کہ وحی در ابتدای نوبت ششماہ در منام بود خطابی گفت کہ از اہل علم در تاویل این عدد قولی گفتہ اند کہ نزدیک نیست کہ ثابت گردد ونمی شنویم ما در ان خبری واثری ونہ ذکر کردہ مدعی در ین باب چیزی وبمجرد ظن چیزی گفتہ والظن لا یغنی من الحق شیئا ولازم نیست بر ما کہ ہر چہ خفی باشد علم آن بدانیم ما آنرا مانند اعداد در کفارات و ایام صیام ورمی جمار وجز آن ونیز این بر مناسبت در اعداد کہ در روایات دیگر آمدہ جاری نیست پس اولی بلکہ واجب تفویض است بعلم شارع واللہ اعلم دیگر بدانکہ در حدیث آمدہ است کہ اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین ویا رویای است کہ وقت سحر بیند رواہ الترمذی والدارمی ومسلم از حدیث ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آوردہ کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہو قتیکہ متقارب شود زمان دروغ نمی شود رویای مسلم وراست ترین شما در رویا راست ترین شماست در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمدہ یکی آنکہ معنی او تقارب زمان لیل وزمان نہار است وان وقت استوای انہاست در ایام ربیع کہ وقت اعتدال طبائع اربع و استوار لیل ونہار است ہمچنین است عبارت قوم وظاہر آنست کہ ایام خریف را نیز گویند کہ وقت تحویل میزان نسبت و وقت استوار لیل ونہار است ومعبران نیز بر انند کہ اصدق رویا نزد اعتدال لیل ونہار است و در ینجا بحث کردہ اند کہ برین وجہ فائدہ تقیید بمسلم چیست زیرا کہ اعتدال طبائع در ینوقت مخصوص بمسلم نیست وجوابش آنکہ حال کافر خارج از دائرہ اعتبار است اطلاق صدق بر رویای او ممنوع قول دیگر آنکہ مراد باقتراب زمان انتہای مدت اوست نزدیک قیام ساعت وتائید میکند این را حدیث ترمذی کہ بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب رؤیا المومن آوردہ این مسکین از بعضے مشائخ خود شنیدہ است کہ مراد اقتراب زمان موت است وبعضے گفتہ اند کہ مراد زمان مذکور زمان مہدی است کہ زمان بسط عدل وکثرت امن وبسیط خیر ورزق است زیرا کہ آن زمان کوتاہ خواہد بود از جہۃ وجود لذت وطیب عیش وبعضے گفتہ اند کہ آن زمان طائفہ است کہ باقی ماندبا عیسے بن مریم علیہما السلام بعد قتل دجال واہل این زمان احسن اند در احوال از میان این امت بعد از صدر اول واصدق اند در اقوال واز ین جہت گفت وآخر این حدیث واصدقکم رؤیا اصدقکم

حدیثاً و وجه اعتبار صدق قول در صدق رویا ظاهر ست چه هر که صدق میورزد روشن میگردد دل او
و قوت می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی بر وجه صحت و سداد و هر که بیداری وی صحیح و سالم ست
خواب او نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخلط که فاسد و مظلم است قلب او پس نمی شد مگر کاذب و
اضغاث احیانا می بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح ولیکن اکثر و اغلب همچنان ست که گفته شد و نیز در حدیث
آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزیرا که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدایرا عزوجل
و تحدیث کند بآن و دیگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن
و ذکر نکند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایة مسلم آمده که خواب بد از شیطانست و خبر ندهد کسی را
بآن و باید که تفث کند بجانب دست چپ سه بار و تعوذ کند از شیطان و در روایة دیگر آمده که بخسپد از پهلوی
به پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم از ناصح را
و بخواند آیة الکرسی را و نیز آمده است که رویا برپای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر
کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رویا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هرچه نخست
تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و صواب
کند در تعبیر و اگر صواب نکند پرسد دیگری را کذا قالوا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر انجانب کند از عائشه
رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد زوج من غائب است
گذاشته است مرا حامل در خواب می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودک کار چشم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی صحیح سالم و برائی تو غلام نیکوکار را و این زن یکبار دیگر آمده
و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را پرسیدم پس گفت خواب خود را و گفتم من در تعبیر خواب او که
اگر این خواب تو راست است بمیرد زوج تو و بزائی تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آمد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود باز مان ای عائشه و این چنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و
حمل کنید بر آن زیرا که رویا واقع میشود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که معابر پیش از تعبیر گوید خیر لنا
و شر لاعدائنا بعد از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز انچنین میکرد و گفته اند که از آداب عابران
است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه در شب انچنین آورده است صاحب
مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نکرده و اگر گویند که این اوقات اند که نماز در آنها

معابر پیش از تعبیر
گوید

مکروه است پس وقت استوا هم باید ذکر کرد مگر بذکر نزد زوال اشارت بآن کرد وجه منع در لیل چیست و تحقیق ثابت شده است در حدیث صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز بامداد برمیگشت می پرسید از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی صلی الله علیه وآله وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از طلوع آفتابست منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیلی بران جز کراهیت نماز دران اوقات ظاهر نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقعست و آنکه بعضے گفته اند که مستحب آنست تعبیر کنند بعد طلوع شمس تا رفیعه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رویت رؤیا آن گفته اند که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بود میخواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند و ظاهر آنست که مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشائخ طریقت که معاملات مریدان و واقعات ایشان را میپرسند و علاج میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم و بعضی علما گفته اند که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقربست نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب عهد بآن و گاهی عارض میگردد نسیان و از جهت حضور ذهن عابر در آن وقت بجهت طیب هوا و نورانیت قلب و قلت شغل وی بفکرت در امور معاش و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بروضو بخسپد و بر پهلوی راست چنانکه سنت است در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سوره والشمس و اللیل و التین و سوره اخلاص و معوذتین

از جمله آداب رائی است

و بگوید اللهم انی اعوذ بک من سیء الاحلام و استجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة و المنام اللهم انی اسألک

رؤیا صالحة صادقة نافعة حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا بعلت جهل و باعث عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمامه رؤیا منحصر در دو قسم است یکی اضغاث احلام و آن خوابهای پریشان و کاذب چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی خس و خاشاک درهم آمیخته و فی الصراح ضغث دسته گیاه در آمیخته خشک و تر اضغاث احلام خوابهای شوریده و ضغث الحدیث در آمیختن سخن و احلام جمع حلم بالضم خواب که بالغ بیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطان است تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمانرا چنانکه کسی بیند که بریده شده است سر او و او در پی آن میرود یا مرده است یا در جائی هولناک افتاده و خلاصی ندارد از ان روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد و گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و

سن دربی آن بیروم پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبر مده ملعبت شیطان بتو در منام و چنانکه به بیند که فرشته لو میکند او را الفعل حرام و مانند آن از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس و از روی محال وارد همان را در خواب می بیند یا انچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلاً موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین ایشان از صالحین و گاهی غیر ایشانرا نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و در ینجا دو عبارتست رویای صادقه و رویای صالحه و ظاهر آنست که بر دو یک معنی و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود بر حسب دلخواه نماید و این در رویا انبیا و صالحین نسبت بامور آخرت یکی باشد و اما نسبت بامور دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز احد دید که گاو را ذبح میکند و در شمشیر خود دید که رخنه افتاده است تعبیر کرده ذبح بقره را بانچه رسید اصحاب او را در آن روز و رخنه شمشیر نگشته شدن کسی از اهل بیت وی یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از ان عاقبت مرتقیا نزاست و فتح و نصرت بر خلائق اجمعین و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوا صدق و کذبست و فسقه و غالب بر ایشان اضغاث است و نادر است بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایة نادر است و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رویای صاحبی السجن با یوسف علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرویا بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که رویای اول لیل و رنگ می افتد تاویل آن و از نصف ثانی بتفاوت اجزای او و شتاب و اسرع از همه رویای سحر است خصوصاً نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نهار مثل رویای لیل است و نسا را حکم مردان دارند و بعضی گفته اند که زن چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او و همچنین رویای طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم **وصل** رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی است بسیار است از انجمله رویت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود در اثنا آن که من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از ان شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که بیرون می آید از ناخنان و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم اثر او که روان میگردد در رگهای من میان پوست و گوشت پس تر دادم انچه زیاده ماند از ان مر عمر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله

وصل

گفت بعلم و شیخ ابن ابی حمزه گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبن را بجهت اعتبار بچیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را در اول امر یعنی در شب معراج هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد اختیار دارد پس اختیار کرد آنحضرت لبن را پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوع تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبن است در غذای بدن صلاح آن و گویند که مثال علم در عالم لبن ست والحمد لله این مسکین در بعضی منامات صدقه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم باین سعادت و بشارت مستسعد و مستبشر گشته می بینم که سبوچه نو و پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده است امیدوار است که نصیبه از علم دین مشرف و محظوظ گردد و بار دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله علی ذلک و از انجمله رویت اوست صلی الله علیه وآله وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و بر بدن ایشان پیراهنهاست بعضی از آن پیراهنها میرسد پستانرا و بعضی دون آنست گذشت بر من عمر بن الخطاب و بروی پیراهنی است که می کشد آنرا یعنی دراز تا زمین و دون دو احتمال دارد یکی آنکه کوته تر از آن چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر آنکه پایان تر از آن بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر تخت خواهد بود و موید این احتمال است روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص میپوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و حاجب میگردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حقتعالی است ولباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر میکند عورت جهل را چنانکه میپوشد قمیص عورت بدن را پس آنرا که رسیده است تا سینه میپوشد دل او را از کفر اگر چه ارتکاب معاصی میکند و آنرا که پایان تر است و فرج او ظاهر است و پایهای او ناپوشیده مشی میکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای رسیده کسی است که پوشیده است بتقوی از جمیع وجوه و آنکه می کشد قمیص خود را زیاده بر آنست بعمل صالح کامل و مراد بناس یا تمامه مومنان باشند یا خصوص امه مرحومه محمدیه بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از حرص بر امتثال اوامر و اجتناب مناهی بود عمر را رضی الله عنه درین باب مقام عالی و از حدیث معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند در دین بقلت و کثرت و قوت و ضعف و این از اشکال آنست که محمود

در منام و مذموم است در یقظه و آن جز قمیص ست که مذموم است شرعا از جهة ورود وعید در تطویل و عالم منام وار تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب معراج قلب شریف را در طشت طلا شستند و از انجمله رویت سوارین در دستهائی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و تعبیر آن بکذابین ابوهریره روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خزاینها زمین کنایه است از خزاین کسری و قیصر و غیرها که فتح کرده شد بر امت وی و احتمال دارد که مراد معادن ذهب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران و مکروه آمدند بر من واندوهگین ساختند مرا پس وحی کرده شد بمن که نفخ کن این سوارین را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی پریدند پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که من میان ایشانم یکی صاحب صنعا دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عنسی که در یمن دعوی نبوت کرد و کشت او را فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت و وحی آمد بوی صلی الله علیه و آله و سلم بقتل وی در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی و فرمود فاز فیروز دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرد در یمامه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدّیق و قصه او مشهور است و در وجه کذابین و سوارین گفته اند که کذب وضع شئ است در غیر محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبودند اینها از لباس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که اینها حلیه نساءاند و آنست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز در بودن از ذهب که منهی عنه است مرد را از پوشیدن آن دلیل است بر کذب و نیز ذهب مشتق از ذهاب است بمعنی رفتن پس دانست که آن چیزیست که میرود و زائل میگردد و موکد شد این باذن کردن حق سبحانه مر او را بنفخ کردن آنها را پس رفتند و پریدند پس دانست که ثابت نمیماند امر آنها و کلام وی صلی الله علیه و آله و سلم بوحی که آمده است از ازاله میکند آنها را از جای آنها و قرطبی گفته که مناسب تاویل مر این رویا را آنست که اهل صنعا و اهل الیمامه اسلام آورده بودند و بودند مساعد مر اسلام را پس چون ظاهر شدند در آنجا دو کذاب پس تاسری کردند بر اهل این دو بلد بآرایش دادند کلامهای خود را و دعاوی باطله خود و فریب خوردند اکثر آنها پس گویا بدین بمنزله بلدین شدند و سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب اشارتست بآرایش دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب است انتهی و بعضی در وجه تاویل سوارین بکذابین گفته اند که سوار در دست مشابه است بقید مر دست را چنانکه در پای میباشد و قید منع می کند دست را و در تمتع

از عمل و تصرف گویا کذا این گرفتند هر دو دست شریف را و نگذاشتند که عمل و تصرف کند بهر دو دست کذا ذکر الطیبی و از انجمله رویت زن سیاه ژولیده موی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن منتقل وباء مدینه بجحفه روایت کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امراة سوداء ژولیده موی را که بیرون آمده است از مدینه و اقامت کرده بمهیعه بفتح میم و سکون ها و فتح تا و غین معجمه نام جحفه است بضم جیم و سکون حاء مهمله و فا که نام موضعی است میان مکه و مدینه مکرمه و ساکن بودند در وی یهود پس تاویل کردم آنرا که وباء مدینه نقل کرده شد بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وباء و تپ بسیار بود پس آنحضرت او را برآورد و در دیار کفر فرستاد و در وجه تعبیر و تمثیل وباء بامراة سوداء گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگرفت از لفظ سوداء سوء را که بمعنی بدی است و دار را که بمعنی ورد است پس تاویل کرد بیرون رفتن او را به برآمدن معنی چیزی که جمع کرده است آنرا اسم او که سوداء است و تاویل کرد ثوران راس او را که آن بدی که می برانگیخت شر را بدر رفت و زوال گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب است بروی سیاهی در روی وی مکروه و مذموم می باشد و گفته اند که ثوران راس تاویل کرده میشود به تپ زیرا که وی می برانگیزد ابدان را بلرزیدن و گردیدن خصوصا که تپ سوداوی که بیشتر وحشت می آرد و از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن سیف و باز آمدن بحال خود در روایة ابی موسی آمده است رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم در منام که من جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از انچه بود تاویل کردم آنرا بانچه آورد حق تعالی از فتح و اجتماع مومنین و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کرد از صحابه سیف را زیرا که جمله زور و غلبه وی صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکسته شدن شمشیر بوقوع هزیمت بر ایشان و بجنبانیدن بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت مر ایشان را و این منام در قضیه غزوه احد است و در مواهب صاحب دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی نخیل ست پس خیال کردم که آن ارض یمامه باشد یا هجر بفتحتین که در آنها نخیل بسیار ست پس از ان دانانیدند که یثرب ست و در روایة امام احمد و غیر وی از جابر اینچنین ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم من که گویا در درع حصینه در آمده ام و دیدم گاوان را که ذبح کرده می شوند ناگاه آورد خدا تعالی خیر و ثواب و صدق را پس تاویل کردم درع حصینه را بمدینه و تاویل کردم ذبح گاوان را بکسانی که کشته شدند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

وتاویل کردم بانچه آورد خدا تعالی از فتح وثواب در صبر بر جهاد وقتال روز بدر تا آخر فتح مکه در مشکوٰة ذکر
هجرت وابهام موضع آن وتعیین یثرب وشهر سیف وانقطاع آن وعود آن بحالت اصلی در یکحدیث جمع
کرده وذکر لقر بحران در حدیث نکرده فقد بروائد انجمله روایت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که بر چاهی است وآب میکشند
روایتست از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام وبران
چاه دلوی است پس کشیده ام ازان چاه آب آنقدر که خدا خواست پس ازان آمد ابن ابی قحافه وکشید ازان چاه یکدلو و
دلو آب ودر روایتی آمد ابوبکر وگرفت دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا ودر روایتی پس ندیدم هیچ کس را از عجب
ترازوی که عمل کند همچو عمل او پس گشت آن ذنوب غرب وغرب بفتح غین معجمه وسکون را دلو بزرگ وذنوب بفتح ذال
بمعنی دلو پر آب ودر کشیدن وی آب ضعفی است وخدا بیامرزد او را پس ازان آمد عمر رضی ابن الخطاب پس ندیدم هیچ
عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن ابن رضی خطاب تا سیراب شدند مردم وعبقری از قوم سید وبزرگ
وقوی وتوانای ایشانرا گویند وعبقر در اصل زمین پریانرا گویند وعرب هر چیز از مردم وجامه وفرش وجز آنرا
که در غایت قوت وحسن ولطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح وفی القاموس العبقر موضع کثیر الجن
العبقری الکامل من کل شی والسید والذی لیس فوقه شی والشدید ودر روایتی آمده پس میکشید غرب را تا آنکه
سیراب شدند مردم وپر شد حوض وروان شد در مواهب میگوید گفته است نووی این تمثالی است که جاری شده است
مراین دو خلیفه را از ظهور آثار صالحه ایشان وانتفاع خلائق با ایشان واینهمه ماخوذ است از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم زیرا که صاحب امر اوست پس بایستاد در امر دین اکمل واتم از همه وتقریر کرد قواعد دین ومحکم ساخت
اساس ملت را صلی الله علیه وآله وسلم پس خلیفه شد او را ابوبکر رضی وقتال کرد اهل ردت را وقطع کرد آخر ایشانرا
تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر رضی پس فراخ شد دائره اسلام در زمان شریف وی پس تشبیه
کرده شد امر دین اسلام را بجای که در وی آبست که در وست حیات ایشان وصلاح کار ایشان ودر قول آنحضرت
که فرمود گرفت ابوبکر دلو را از من تا راحت بخشد مرا اشارتست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت
راحت است از کد دنیا وتعب آن پس قیام نمود به تدبیر امر امت ومعاناة احوال ایشان وآنکه فرمود در کشیدن
وی ضعف است اخبار است از قصر مدت ولایت وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم
بایستاد تا ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ناس بوی واتساع یافت دائره اسلام
بکثرت فتوح ومصر امصار وتدوین دواوین ونیست در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم ویغفر الله که در بعضی

روایات مذکور است نقصے و اثبات ذہنی بلکہ این کلمہ الیست کہ در مقام تحسین و ادای شکر میگویند و از انجملہ آنست

کہ روایہ کردہ است مسلم از انس و گفت شنیدم رسولخدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب

از جمله رؤیت

کہ خانہ عقبہ بن رافع کہ صحابی است رضی اللہ عنہ ابن خالہ عمرو بن العاص یک طبق رطب ابن طاب پیش ما آن

آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینہ منورہ است و ابن طاب شخصے بود کہ این نوع از رطب بوی منسوبست

کہ پیدا کردہ و نشاندہ بود آنرا یا خوش میداشت خوردن آنرا رطب ابن طاب و تمر ابن طاب میگویند بامداد تعبیر فرمود

کہ عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت این معنی را از عقبہ گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آوردہ

کہ رفعت و عافیت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع گرفت و دینی کہ اختیار کردہ است مرا ایشانرا خدا تعالی

شیرین و خوش آمد ایشانرا این را از لفظ رطب ابن طاب گرفت اینہا جملہ از مناماتست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم خود دیدہ و تعبیر نمودہ است ولیکن پوشیدہ نماند کہ تعبیرات آنحضرت نہ بمجرد استنباط مناسباتی است

کہ ذکر کردہ اند و نہ چنانکہ اہل تعبیر بمناسباتی کہ ایشانرا روی دہد اعتبار نمایند بلکہ ہمہ بوحی و الہامند و اگر رعایت

مناسبات ہم باشد دور نیست چنانکہ درین حدیث رویت رطب ابن طاب معانی از اسما گرفتہ تعبیر فرمودند و

عادت شریف بود کہ از اسماء و معانی اخذ کردہ تفاول مینمودند چنانکہ در حدیث بریدہ اسلمی کہ در طریق مدینہ در ہجرت

پیش آمد کہ پرسیدم نام تو چیست گفت بریدہ فرمودند برد امرنا باز پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم امرنا

باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سہم فرمود اصبت سہمک و غیر ان و لہذا تعبیر کرد سیف را بہ مومنین و حال

آنکہ سیف را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد و اخ و زوجہ و لسان و ولادت و امثال آن چنانکہ ذکر کردہ است

وصل

طیبے واللہ اعلم **وصل** انچہ گذشت بیان رویای آنحضرت بود کہ بذات شریف خود دیدہ اما انچہ صحابہ دیدند

و آنحضرت تعبیر کرد و نیز بسیار است و عادت شریف چنان بود کہ چون از نماز بامداد برگشت روی می آورد بصحابہ

و میفرمود ہر کہ دیدہ است از شما امشب خوابی را باید کہ بخواند قصہ آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر نمی گفت

ہیچکس خود انچہ دیدہ بودی فرمودی یک بامدادی ہمچنین پرسید کہ از شما کسے خوابی دیدہ است گفتند ندیدہ است

از ما ہیچکس خوابی فرمود اما من مے بینم امشب دو مرد را کہ آمدند مرا و گرفتند ہر دو دست مرا و بیرون آوردند

مرا بسوی ارض مقدسہ ناگاہ مردی نشستہ است و مردی دیگر ایستادہ بود در دست وی انبور ست از آہن

کہ می در آرد انبور را در کنج وی و در کلہ میکند تا برسد قفای او را و ہمچنین میکند بکلہ دیگر مانند آن باز بہم می آیند

کلہا و درست میشوند باز می در آرد انبور را در کلہا ہمچنین ہر بار میکند گفتم با آن دو مرد این چیست گفتند

روان شو یعنی پیش رو دیگر چیزها هم دیدنی است پس روان شدیم تا آمدیم بر مردی که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر وی سنگ در دست که می شکند باین سنگ سر او را پس چون میزند او را می غلطد سنگ پس میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا و چون باز می آید می بیند سر او را که بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده است باز می شکند سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بسوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ است و اسفل او فراخ و دران مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش افروز است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش بر میگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم به نهری که از خون است و در وی مردی است ایستاده در میان نهر و بر کنار نهر مردی است که پیش وی سنگهاست پس روی می آرد بسوی کرانه مردی که در نهر است و چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ در دهن وی پس باز میگرداند او را همانجا که بود و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد چنانکه بود پس گفتم من این چیست گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیری است و کودکانند و ناگاه مردی است نزدیک بدرخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا سرای را که میان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای و در وی مردانند پیرانند و جوانانند و زنانند و کودکان پس تر بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزون تر در حسن از اول در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را به تحقیق بسیار گردانیدید مرا امشب اکنون خبر دهید مرا از انچه دیدم من گفتند نعم خبر بدهیم اما مردی که دیدی تو او را که پاره کرده میشود کله وی پس وی دروغگوی است که سخنان دروغ میگفت و نقل کرده میشد از وی تا میرسیدند آفاق عالم را پس کرده میشود بوی انچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته میشود سر وی مردیست که تعلیم کرد او را خدای تعالی قرآن را پس خواب کرد از قرآن در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز بقرآن کرده میشود بوی انچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها را که دیدی تو که در تنور اند آنها زانیانند و آنها را که دیدی در نهر رباخوارانند و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد اویند اولاد مردم اند و آنکه می افروزد آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عامه مسلمانان است اما این سرای سرای شهدا است و من جبرئیل و این میکائیل ست پس بردار سر خود را پس

پس برداشتم سر خود را ناگاه می بینم مانند ابر و در روایتی مانند ابر سفیده که می بارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید
مرا تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز باقی ست مر ترا عمر که تمام نکرده است آنرا و چون تمام بیکنی عمر را می آئی منزل
خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و هر دو روایت در مشکات
مذکور اند و از غرائب انچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنست که زراره عمر ابن نخعی قدوم آورد بر رسول خدا
صلے الله علیه وآله وسلم در وقد نخع پس گفت یا رسول الله من دیدم در راه که می آمدم خوابی می بینم که ماده خری که
گذاشته ام اورا در قبیله زائیده است بزغاله را که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا
واهی که گذاشته اورا در خانه که حامله شده باشد گفت نعم داهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد
فرمود آنحضرت بتحقیق زائیده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس سبب چیست که سفید و سیاه زائیده
فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست بتو برصی که می پوشی از مردم گفت نعم سوگند بخدای
که فرستاده است ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی و سیاهی
در بدن آن بچه این است که اثر برص تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره و دیدم نعمان بن المنذر را در
خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که بروی دو گوشوار است و دو بازوبند و دو سوار
که زیورهای زنان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بحال خود در زینت
و بهجت و پوشش و هیئت نیک گفت زراره و دیدم گنده سر پیر را دو موی که سفیدی موی وی بسیاهی در آمیخته
است بیرون می آید از زمین فرمود این تعبیه دنیاست و گفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین پس
حائل شده است میان من و پسر من که اورا عمرو میگویند و دیدم آن آتش را که میگوید لظی لظی و لظی زبانه آتش
نام دوزخ است و میگوید بینا و نابینا میخورم من شمارا و اهل شمارا و مال شمارا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آن فتنه ایست که می باشد آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود فتک میکنند
مردم را با امام ایشان و فتک ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و فاتک دلیر را نیز گویند پس تر اختلاف و اشتباک میکنند همچو
اشتباک اطباق راس یعنی استخوانهای که بهم مشتبک اند در یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است
و در هم آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انگشتان خود را و فرمود یحسب المسی انه محسن یعنی گمان می برد در ان فتنه
بدکار که وی نیکوکار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک می پندارند و دم المومن عند المومن احلی من
شرب الماء یعنی خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تقاتل و تعادی ست گفت صحاح

مواهب پس نظر باید کرد باین تعبیر رویا زراره از مشکات نبوت محشو بجلاوت حق مکسو بطار صدق محلو بانوار وحی
وازین عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمجرد اخذ مناسبت ومشابهت وظن وتخمین
نیست واگر ازین راه بهم باشد احتمال تخلف وخلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار این را درین
تعبیر راجع ببشارت ساختند وفرمودند تعبیرش آنست که ملکی عرب عاید بزینت وبهجت خواهد بود وسابقا گذشت
که دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوار ها را در دست خود گران ومکروه آمد بروی جوابش آنکه نعمان بن المنذر پادشاه
عربی بود از جانب اکاسره وایشان سوار می پوشانیدند ملوک را ومتحلی می ساختند بحلی وسوار لباس نعمان بود منکر
ومکروه نبود درحق او وموضوع نبود در غیر موضع عرفا واما آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده است لباس ذهب
برای احاد امت پس جای آن بود که اندوهگین سازد او را که از لباس وی نبود پس استدلال کرد بآن برامری
موضوع در غیر موضع ولیکن محمود شد عاقبت برفتن وبریدن آن واز قیس بن عباد بضم عین وتخفیف موحده در صحیحین
آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که دروی سعد بن ابی وقاص وعبدالله بن عمر بود رضی الله عنهم پس
گذشت عبدالله بن سلام ودر روایتی درآمد مردی که برروی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند این
مردی است از اهل جنة پس گذارد دو رکعت نماز وسبک گذارد وبرآمد ورفتم من در پی وی وگفتم بوی که هنگامیکه در
آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی ست از اهل جنة گفت نمی باید کسے را بگوید چیزی که علم ندارد بآن ودر روایتے
نے باید مر ایشانرا که بگویند چیزی که نیست مر ایشان را بدان علم ودرین سخن تواضع است از وی رضی الله عنه وترس
از عجب وترس آنکه مشار الیه باصابع نگردد ویعنی نمیدانم که ایشانرا از کجا علم حاصل شد بانبعث چیزی که هست این ست
که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که گویا مرغزاری است سبز در غایت فراخی وسبزی
دروی ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است واعلای وی در آسمان ودر اعلای آن عروه ایست وعروه
دسته کوزه ودلو ومانند آن استعاره میکنند او را مرچیزی که محکم بگیرد آنرا میگویند پس گفته شد مرا بالا برآ گفتم نمیتوانم
وطاقت ندارم که برآیم پس برآمد مرا خدمتگاری وبرداشت جامهای مرا از پس من پس برآمدم بالای عمود وگرفتم
عروه را وگفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم وحال آنکه عروه در دست من بود پس عرض کردم این خواب را
بر پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم فرمود این روضه اسلام است وآن عمود عمود اسلام وآن عروه عروه وثقی ومی میری
تو وحال آنکه مستمسکے بعروه وثقی واین قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تلمیح ست بقول حق سبحانه فمن یکفر بالطاغوت
ویومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی ودر روایتے دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی وگفت برخیز وگرفت دست مرا پس

رفتم بوادی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال وخواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرا باین راه که این راه اصحاب
الشمال است وتو از اهل آن نیستی پس راهی پیش آمد از جانب یمین پس گفت بگیر این راه و پیش آمد مرا کوهی و
گفت برآ برین کوه پس خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم برآمدن را پایان افتادم و نتوانستم برآمد و چون عرض
کردم این خواب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که منهج محشر است واما جبل پس آن منزل شهدا است نمی یابی
تو آنرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که عبدالله بن سلام شهید نمرده است و بر
فراش خود مرده در اول امارت معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم وانموذجی است والا از آنچه منقول است از لطائف تعبیر و غرائب تاویل مجلدات حصر آن نتواند کرد و چون تامل
کنی بدانی که هرگز امتی که داده شده است آنرا یکی از افراد امت در علم یا عمل همه از آثار معجزات پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم
و برکات تصدیق وی و از ثمرات اهتدا بهدی و طریق اوست و پر شده است زمین بآن از روی صدق و صواب و عجب و عجاب و
بحر عباب و اگر استحضار کنی آنچه داده شده است بامام محمد بن سیرین از لطائف تعبیر آنچه شائع و ذائع است و پر شده است
بآن اسماع حکم میکنی بآنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از علوم و معارف احاطه نمیتواند کرد بآن
عبارات و نمیرسد بحقیقه و کنه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این امت است نقل کرده شده است از وی در فن
تعبیر از آنچه خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد بود زاد الله فضلا و شرفا و مدداوافاض
علینا سحائب علومه و معارفه و تعطف علینا بعواطفه **وصل** روایه کرده است بخاری و ترمذی از سمره بن جندب که گفت — وصل
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی پس عرض میکرد هر که دیده
بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن ترک کرد سوال کردن را اگر خود کسی
خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک
کردن آنحضرت سوال را از دید بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابوداؤد است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت
روزی کیست که دیده است از شما رویا پس گفت مردی من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن کرده شدی
تو و ابوبکر پس راجح آمدی تو و وزن کرده شده است ابوبکر و عمر رض پس راجح آمده است ابوبکر و وزن کرده شده عمر رض و عثمان پس راجح
آمد عمر رض پس برداشته شد میزان پس آمد این خواب اندوهگین گردانید آنحضرت را و دیدیم ما کراهت در روی مبارک وی انتهی — آنحضرت عم گفت
پس بعد از این پرسیدی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را از رویا و گفته اند که سبب کراهیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اینخواب را ایثار و اختیار اوست ستر عواقب و اخفاء مراتب را هرگاه که بود این رویا کاشف منازل و مراتب و مبین فضل بعضی بر بعضی

ترسید که متواتر و متوالی گردد چیزی که امنع است در کشف ازان و مر خدا را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت
نافذ است کذا فی المواهب یعنی انچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما کشاده شدن این راه خوب نیست
که بکشف اشاعت میکند و اگرچه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر و عمر رض کرده و لیکن ظاهرا
غرض رای دخل در خلافت ایشان و ترجیح و تنقیص آن بوده و لهذا در مشکات در آخر حدیث آورده که فرمود
آنحضرت علیه السلام خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آنحضرت از برداشتن میزان این فهمید
که خلافت صرف که مشوب نیست در وی از طلب ملک و خلاف و نزاع منتهی و منقضی میشود بانقضاء خلافت عمر رض و انتهای
مرجوحیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت وی و برانکه در زمن علی مشوب بملک و باوجود آن
خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان رض و علی رض خود ملک عضوض است و بعد ازوی خلافت نبود کذا قال فی مجمع البحار
والله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مساءت و کراهت آن بود والله اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه
امر دین در زمان قائم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رعایت موازنت در اشیای متقاربه میباشد و چون متباعد
گردد موازنت نباشد اینچنین گفته اند شراح حدیث والله اعلم و از ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رؤیا حدیث
ابن رمل است که گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذارد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دوتا کننده است
هر دو پای خود را سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار و میفرمود هفتاد برابر است و مجزی
است بهفتصد بار خیر نیست مر کسی را که باشد گناهان وی در یکروزی بیشتر از هفتصد بعد ازان میکرد روی مبارک
خود را بجانب مردم و میفرمود آیا دیده است هیچ یکی از شما چیزی را از رؤیا گفت ابن رمل پس گفتم یکروزی من دیده ام
یا رسول الله فرمود خیر تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا والحمد لله رب العالمین بخوان قصه رؤیای خود را
گفت دیدم تمامه مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف
گردانید آن راه ایشانرا بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و میدرخشد آن چراگاه درخشیدنی
و میچکد تری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب می چکد ازوی و دران چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا من
ملتبس و ملاقی ام بگله شتر علکه که اوست و اول آن که نخست در آمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل گله
بران چراگاه تکبیر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نضارت آن پستر سر داده اند رواحل خود را در راه و کم
نکرده اند راه را چپ و راست بعد ازان آمدند گله دوم و اینها بیشتر از نخست چند چندان ایشان و مشرف شدند
بر چراگاه تکبیر آوردند پستر سر دادند رواحل خود را در راه پس بعضی ازیشان چرانیدند و بعضی رفتند و

برداشتند دستهای گیاه را وگذشتند بر همین حال بعد از ان قدوم آوردند عظیم وکثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر بر آوردند وگفتند این بهترین منازل است یعنی خوش کردند آنجا را مقام و منزل ساختند پس میل کردند وگشتند در چراگاه چپ و راست پس هنگامی که دیدم من این را لازم گرفتم راه را و نه ایستادم آنجا وتا آمدم نهایة چراگاه را پس ناگاه من با توام یا رسول الله بر منبری که هفت درجه دارد و تو در اعلا درجه آنی و بر دست راست تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن میکند بلند میگردد نزدیک است که بالا رود از مردان در درازی و بر دست چپ تو مردی میانه قد فربه پر گوشت سرخ خالهای بسیار بر رو چون تکلم می کند گوش میدارند بسخن وی بجهت اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش منبر پیری است بزرگ گویا شما اقتدا میکنید بوی و اتباع میکنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان سال گویا که تو می انگیزی و بر میخیزانی یا رسول الله گفت جای این رویا که ابن زمل است چون شنید آنحضرت برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه وآله وسلم ساعتی پس تر کشاده شد اینحال گویا وحی شد که در انوقت آنحضرت را حال پیش آمد پس تر کشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر اینخواب فرمود اما آنچه دیدی از راه فراخ نرم پس آن راه راست است که نموده ام بشما و شما بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو آن زاد دنیا و نضارت و غضارت عیش اوست که بخشیده ایم ما باو نخواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما کلمه ثانیه و ثالثه و خواند آنحضرت فانا لله وانا الیه راجعون کلمه ایست که نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن انجماعه است در فراخ شهوات دنیا و افراط و تفریط و استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنانکه ملوک و امرای امت کردند اما تو این زمل بر طریقه صالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی بمن چنانکه گفته من با توام یا رسول الله و اما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیا است که عمر وی هفت هزار سال است و من در الف آخرم که پایه اعلا است اما مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی است علیه السلام تکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدا عز و جل با وی بیواسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ روی عیسی است علیه السلام تکریم می کنیم او را بزیاده مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که بر من و بر امت من قائم میشود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازین قصه هیچ یکی را از رویای وی مگر آنکه می آورد مردی رویا را پیش خود پس تحدیث میکرد برویا او را روایت ابن قتیبة والطبرانی والبیهقی فی الدلائل وسند وی ضعیف است والله اعلم باب هفتم در اسمای شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله

گذاشتند

فی حدیث ابن زمل الرؤیا وغضارة عیشها ای طیبها ولذتها نهایة

وسلم از اعاظم کرامات ومجامع فضائل کمالات اسمار شریف اوست کہ بنی از محامد اخلاق ومحاسن افعال وجامع جمال وجلال اند بدانکہ حق جل وعلا تسمیہ کردہ است حبیب خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن عظیم وغیر وی از کتب سماویہ وبر زبان انبیا ورسل علیہم السلام باسمار کثیرہ وکثرت اسمار دلالت میکند بر شرف مسمیٰ کہ اشتقاق اسمار از صفات وافعال است وہر اسمی مشتق از صفتے وفعلی است واشہر واعظم اسمار شریف محمد ست بر مثال اسم اللہ کہ اسم ذات است وباقی اسمار صفاتند کہ محمول اند بر وی وتسمیہ وی سبحانہ او را باین اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبد المطلب کہ او را شیبۃ الحمد گویند وگفتند عبد المطلب را چرا تسمیہ کردی پسر خود را بمحمد وحال آنکہ نبود از پدران تو وقوم تو ہیچکس را این نام گفت از جہت آنکہ امید میدارم کہ حمد گویند وستائش کنند او را اہل عالم ہمہ وآوردہ اند کہ عبد المطلب در خواب دیدہ بود کہ گویا از پشت وی سلسلہ از فضہ بیرون آمدہ کہ یکطرف او در آسمان است وطرف دیگر در مشرق ودیگر در مغرب وبعد از ان گویا آن سلسلہ درختی شدہ است کہ بر ہر برگ او از نوری ست واہل مشرق ومغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودی کہ از صلب وی برآید ومتابعت کنند او را اہل مشرق ومغرب وحمد گویند او را اہل آسمان وارض از ینجہت او را محمد نام کرد یا آنچہ حدیث کرد عبد المطلب را والدہ آنحضرت آمنہ کہ گفتہ شد او را یعنی در منام کہ تو باردار کردہ شدہ سید این امت وچون نہی وبزائی او را نام کن محمد وگفتہ اند کہ از اعلام نبوت آنحضرت است کہ نام کردہ نشد پیش از وی ہیچ یکی از وی بمحمد از جہت حفظ وصیانت حق تعالی این نام معظم را بروی ورفع وقوع اشتراک واشتباہ دران ولیکن چون قریب شد زمان خروج وظہور آنحضرت علیہ السلام وبشارت دادند اہل کتاب بقرب زمان وی وخبر دادند بنام شریف وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام نہادند قومی پسران خود را بدان امید کہ وی باشد واللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء ودر حدیث شیخین از جبیر بن مطعم آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ان لی خمسۃ اسمار انا محمد وانا احمد وانا الماحی الذی یمحو اللہ بی الکفر وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب فرمود بدرستی مرا پنج نام است من محمد ام ومن احمد ام ومن ماحی ام کہ محو میکند خدا تعالی بمن کفر را یعنی کہ مکہ وبلاد عرب را از انچہ پیچیدہ شد از زمین ونمودہ شد بآنحضرت ووعدہ کردہ شد کہ میرسد ملک امت وی آنرا چنانکہ در حدیث آمدہ است وبعضے گفتہ اند کہ محو عام است بمعنی ظہور وغلبہ چنانکہ فرمودہ است وی سبحانہ لیظہرہ علی الدین کلہ ودر حقیقت محو کردہ نشد کفر بہیچ یکی از انبیا علیہم السلام انچہ محو کردہ شد بآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مبعوث شد درحال کہ اہل زمین ہمہ کفار بودند از بت پرستان وکواکب پرستان

عبد المطلب خواب دیدہ بود

و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند پروردگار را تعالی و تقدس و قائل نبودند
بمبدا و معاد و فلاسفه که نمی شناختند انبیا را و قائل نبودند بایشان و اعتقاد و اقرار نداشتند بدین ایشان پس
محو کرد خدای تعالی آنرا برسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان و رسید دین او آنجا که رسید شب
و روز و شائع و شارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده بود
اگرچه در مدت حیات بگنجایش اوقات در عرب که قریب ترین دیار و مولد و مبعث آن سید ابرار بود اظهار
آن نمود و لیکن قواعد و قوانین اکمال و اتمام دین و اوامر احکام شرع متین خود تمهید و تاسیس نمود که بعد از وی
اصحاب اتباع وی در اکناف و آفاق عالم رسانیدند و روز بروز در ترقی و تزاید است و اگر محو کفر از سینه مومنان و اهالی
که گرویدند بوی و در ربقه اطاعت و انقیاد در آمدند مراد دارند در اطلاق این اسم کافی است و موافق است باین معنی
آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شد بوی سیئات کسیکه اتباع کرد او را و غایت
آنکه اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبه وی و کمال و تمام آن والله اعلم و قوله و انا الحاشر الذی
یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشر است که برانگیخته میشوند و گرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این
عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر از همه مبعوث و محشور گردد و مردم همه بر قدم وی یعنی بعد
از وی و در نظر وی و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من تنشق الارض عنه پس
حشر کرده میشوند مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در حشرگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند
مردم بر زمان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از من پیغمبری نیست تا در زمان وی و عهد وی محشور شوند پس مضمون
آن راجع باشد ببودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان پس
رو یا ایشان قدام وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی بر آنست که حشر مغایر بعث است
بعث برانگیختن از قبور و حشر گرد آوردن و پراگنده کردن در عرصات قوله و انا العاقب عاقب پس آینده یعنی خاتم الانبیاء اگر
رجوع حاشر به بعضی وجوه بمعنی خاتم انبیا است و لیکن لفظ عاقب بهمین معنی است و خاتم مستلزم این معنی است و معنی قول
وی لی خمسة اسماء آنست که این اسماء موجود اند در کتب متقدمه مذکور نزد علماء امم سابقه بعضی گفته اند که لفظ خمسه از لفظ
راوی است و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله و سلم و صواب آنست که لفظ حدیث است و شاید که اعلام باسماء دیگر وحی
بآن بتدریج باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم و روایت کرده است نقاش که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم مرا در قرآن هفت اسم است محمد و احمد و یس و طه و المدثر و المزمل و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا هادی و در یس یا سید حکایت

کرده است آنرا اسلمی از واسطه و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده خمسه که در حدیث اول گذشت و دیگر فرمود انا رسول الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحم جمع ملحمه بمعنی حرب با شدت حرب و جهاد هیچ کس در راه خدا کرد هیچکس نکرد صلی الله علیه و آله و سلم و انا المقفی بکسر فا و فتح آن از قفا بمعنی عاقب و بعضی بفتح فا و از قفاوت بمعنی کرم و لطف داشته و قفی کریم لطیف را گویند مقتفی بزیادهٔ تا بعد از قاف نیز آمده و انا قیم بتحتانیه مشدده بمعنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قثم است بضم قاف و فتح مثلثه و گفته است که حربی روایت کرده است که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع للخیر و این اسمی است که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم است و لیکن قیم هم نزدیک باین معنی است و در کتب انبیا آمده است که داود علیه السلام فرمود خداوندا برانگیز برای ما محمد مقیم سنت پس قیم باین معنی میتواند بود و نبی الملحمة و نبی المرحمة و الراحة و الرحمة و الرحمة و الراحة نیز آمده قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود بالمؤمنین رؤف رحیم و در صفت امت او واقع شده امة مرحومة و فرمود حق تعالی در شان ایشان و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة ای یرحم بعضهم بعضا و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء و فرمود الراحمون یرحمهم الرحمن و ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء پس رحمت را نسبت خاص است با آنحضرت و امت او و نبی التوبه نیز واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کردند و ببرکت او توبه کرد حق سبحانه برامت و بر آدم صفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او این بود که الهی بحرمت محمد و آله و بتحقیق آمده است از القاب و اسمای او در قرآن مجید نور و سراج منیر و منذر و نذیر و مبشر و بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و الامین و العزیز و الحریص و الرؤف الرحیم و قدم صدق قوله و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم و طه و یس و النجم الثاقب الکریم و النبی الامی و الحق و البرهان مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم اوصاف کثیره و سمات جلیله است و در کتب متقدمه و در احادیث چنانچه مصطفی و مجتبی و ابو القاسم و الشفیع و المتقی و المصلح و الطاهر و المهیمن و الصادق و المصدوق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و صاحب الشفاعة و صاحب المقام المحمود و صاحب الوسیله و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق و الناقة و النجیب و صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة و صاحب الهراوة و النعلین از اسمای شریف او و در کتب متقدمه

المتوکل والمختار ومقیم السنة والقدس وروح الحق واین است معنی الفارقلیط که در انجیل واقع شده وگفته اند که فارقلیط آنکه فرق کند میان حق وباطل واز اسماء شریف او در کتب سالفه ماذ ماذ معنی او طیب و حمطایا معنی حامی الحرم واسم شریف او بزبان سریانی مشفح والمنحمنا واسم او در توریت احید و معنی صاحب القضیب صاحب السیف واقع شده است تفسیر در انجیل بچوبی که در دست شریف او می بود خلفای عباسیه آنرا در دست داشتندی وهراوت در لغت بمعنی عصا است وصاحب شفا میگوید که گمان دارم والله اعلم که مراد آن عصا است که در حدیث حوض آمده است که فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش او بیایند مراد بتاج عمامه است ونبود در زمان پیش مگر برای عرب ودر حدیث واقع شده است العمائم تیجان العرب این اسماء است که در شفا ذکر کرده وگفت قاضی عیاض القاب وسمات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم ما تقنع وکفایت است انشاء الله تعالی وکنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است ودر روایتیست از انس رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام وگفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انتهی وبعضی ابو الارامل وابو المؤمنین نیز گفته اند ونیز اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابو طالب آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل وصاحب مواهب لدنیه گفته که اسماء شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده وشمار کرده اند آنرا بعضی درسانیده اند بعدد مخصوص پس بعضی بنود ونه رسانیده موافق اسماء الٰهی واین وجیه در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه وقرآن وحدیث میرسد بسیصد ودیده ام در کتاب احکام قرآن قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی وتقدس را هزار نام است ومر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم نیز هزار نام است ومراد اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی مختص است بوی وغالب است بروی صلی الله علیه وآله وسلم نیز هزار نام است وبعضی مشترک وچون از هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد وبلکه بیشتر

وصل صاحب مواهب عد کرده بعد اسمای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر چهار صد وذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف معجم چنانکه بیاید واعظم واشهر اسماء آنحضرت احمد ومحمد است که بمنزله اسم ذات اند ودیگر اسماء صفات واین هر دو اسم در حقیقت یک اسم است مشتق از حمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت دوم باعتبار کمیت پس وی حمد گوینده است مر خدا را بافضل محامد وحمد گفته شده بر وی بکثرت محامد در دنیا وآخرت واحمد الحامدین واحمد المحمودین وافضل من حمد وبا اوست لواء حمد روز قیامت

وصل

اشهر اسماء اعظم

تا تمام شود مر او را کمال حمد و مشہور گردد در ان عرصات بصفت حامدیت و محمودیت و برانگیزد او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حقتعالی محامدی که ہیچکس را نکرده و تسمیہ کرده است وی جل و علا امت او را حمادون پس سزاوار است که تسمیہ کرده شود باحمد و محمد باین تقریر ظاہر شد که احمد بمعنی حامد تر است اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب است در استعمال و تواند که بمعنی محمود تر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود بیان محمودیت باشد ہم بحسب کمال و ہم باعتبار کثرت و بعضے گفته اند که تسمیہ باحمد متقدم ست که موسی علیه السلام بدان خواندند و در کتب متقدمه مذکور ست و تسمیہ بمحمد در قرآن و حق آنست که ہر دو نام قدیم است و لیکن عیسی و موسی علیہما السلام بجہت کثرت تعظیم احمد خواندند که صیغه تفضیل است و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته **اشعار** اغر علیه للنبوة خاتم + من الله من نور یلوح و یشہد + و ضم الاله اسم النبی الی اسمه + اذ قال فی الخمس المؤذن اشہد + و شق له من اسمه لیجله + فذو العرش محمود و ہذا محمد و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را با ابو طالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیہ کرد حقتعالی او را باین اسم پیش از آفرینش بہزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسر که من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بعماد تقوی و عروۂ وثقی و ہرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر ساق عرش و حال آنکه من میان روح و طین بوده ام بعد از ان طواف کردم سمٰوات و ندیدم در ان ہیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بران بدرستی پروردگار من ساکن گردانید مرا در بہشت و ندیدم در بہشت ہیچ قصری را و ہیچ غرفه را مگر آنکه نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگہای درخت طوبی و بر برگہای سدرة المنتہی و بر اطراف حجب و در دیدہای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی ہریره آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم چون برده شدم بالای آسمان نگذشتم بہیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی نوشته محمد رسول الله و ابو بکر رضی الله عنه پس من و در روایت آمده است که آدم علیه السلام نزد مصیبت خود گفت اللہم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدای تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت دیدم در ہر موضعی از بہشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده است عبدی و رسولی پس دانستم که وی اکرم خلق ست بر تو پس توبه کرد خدای تعالی بر وی و این ست تاویل قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضے مفسرین و در کتاب شفا از عجائب و غرائب نوشته که دلالت دارند بر ثبت اسم شریف

در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء
الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی البشر عن
عن الزهری مشاهده کرده شده در بعضے بلاد خراسان مولودی که زائیده شد و نوشته شده است بر پهلوی وی
لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی است که نوشته شده است بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله
و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبد الله بن صوحان که گفت و زید بر بادی تند و ما در موجهای بحر
هند بودیم پس لنگر کردیم کشتے را در جزیره و دیدیم در وی گلی سرخ نیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید
لا اله الا الله محمد رسول الله و گلی دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براۃ من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله
الا الله محمد رسول الله و در تاریخ ابن العزیم از علی بن عبد الله هاشمی شرقی آورده که یافته شد در بعضے قری هند
گل بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق گفت پس شک
کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نگشاده است و بود در وی
نیز همچنین خط نوشته و دیدیم در شهر چیزی بسیار از ان و اهل آن قریه عبادت می کنند سنگها را و نمی شناسند خدا را
جل جلاله و گفت ابو عبد الله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم بمدینه که او را نمیله بنون یا تمیله بتا میگویند
پس دیدیم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه بیرون آید
از ان ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند بآن و استسقا
مینمایند بدان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقا بن صافی در منسک خود و در کتاب
روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضے علما مثل این و گفت حدیث کردم این را یعقوب صیاد گفت بودم
من که صید میکردم بر نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را که نوشته است بر پهلوی
راست او لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در وی آب از جهت تعظیم
و احترام و بعضے مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد سمکه پس دیده شد
در یکی از شحمے اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان یافتند خربزه زرد
در وی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده بعربی در یک پهلوی وی الله و در دیگری احمد و شک
که شک نکنند در وی دانا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمانمائه دانه انگور که نوشته است بخط ظاهر برنگ
سیاه محمد و در کتاب بطن مفهوم مر ابن ظفر بل سیاف نقل کرده از بعضے که دید در خریزه درختی بزرگ را که مر او را برگ

کلمات خوشبو نوشته است در وی بسرخی و سفیدی در سبزی کتابه بینه واضحه بطریق خلقت که ابتداع کرده است او را خدا تعالی در برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام

وصل (وصل مشرف گردانیدن حبیب خود را باسماء حسنی خود)

وصل در مشرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسماء حسنی و صفات علیا خود گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیاء خود را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بکرامت خلقت وی تعالی بر ایشان از اسماء خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور است و اسمعیل را صادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین به بسیاری از اسماء خود و ما تحریر کردیم به تعلیم الهی نحو ثلاثین اسم و امید داریم که زیاده بران فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی

بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع است کمالات اسماء و صفاتی حضرت رب العزت را تعالی و تقدس و متخلق است بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضی از عرفا تفصیل آن را بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن اسماء است که در کتاب مجید و احادیث صحیح ازان مذکور شده چنانکه سیاق کلام وی رحمه الله ناظر است دران یکی ازانجمله اسم حمید و معنی او محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را در کلام قدیم به بث آیات و دلائل دال بر کمال وی علی الاعلا در نفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و تواند که حمید بمعنی حامد باشد که عائد است مر ذات خود را و عمال طاعات را پس وی تعالی هم حامد است و هم محمود و تسمیه کرد حبیب خود را بمحمد که بمعنی احمد و محمود است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و تحقیق واقع شده است در زبور داؤد علیه السلام و قد سبق بیان معنی هذا الاسم الشریف و ازانجمله اسماء الهی است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و بعضی گفته اند که رأفت شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین و ازاسماء الهی الحق المبین حق موجود ثابت که متحقق است امر وی و مبین آنکه آشکارا است امر الوهیت وی و برهان حقانیت او بان و ابان بیک معنی می آید و بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدأ و معاد ایشان نیز جائز است و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم نیز تسمیه کرد بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءکم الحق و رسول مبین و قال انی انا النذیر المبین و المراد محمد و قیل القرآن و معنی حق اینجا ضد باطل است یعنی متحقق است امر صدق او و مبین است امر رسالت او و مبین است از خدا و نبی را که فرستاده او را بان کقوله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق گفته اند ای بمحمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله

روح محمد ثم خلق منه العرش والکرسی والسماء والارض وجمیع الموجودات واز اسماء الٰهی تعالی نور است و معنی او
ذو النور و خالق النور یا منور السموات والارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة والاسرار و آنحضرت
را صلی الله علیه و آله وسلم هم فرمود قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله علیه و آله وسلم
و سراجاً منیراً تسمیه کرد او را بدان از جهت وضوح امر او و بیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان و عارفان بآنچه آورد
از دین و از اسماء الٰهی الشهید ست قال القاضی معناه العالم و قیل الشهید علی عباده و آنحضرت انیز شاهد و شهید
خوانده و ما ارسلناک الا شاهداً یعنی عالم و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و یکون الرسول
علیکم شهیداً و چنانکه در حجود امم ارسال انبیا را و شهادت امت محمد بر آن و شهادت و تزکیه آنحضرت امت را آمده است
و از اسماء الٰهی الکریم است و معنی او کثیر الخیر والفضل والعفو کذا قال القاضی و در حدیث در اسماء الٰهی اکرم نیز
آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تومنون ولا بقول
کاهن قلیلا ما تذکرون مراد محمد ست صلی الله علیه و آله وسلم نه جبرئیل بقرینه قول وی و ما هو بقول شاعر و لا بقول کاهن زیرا که
وصف نمیکردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت است نه جبرئیل و این در سوره
الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبرئیل است و بعضے گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم از جهت
صدق این صفات بر وی و صواب آنست که محتمل است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده انا اکرم اولاد
آدم معانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که چون وصف کردند یکی را بکرم وصف کردند
بجمیع صفات خیر و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا و باطناً ذاتاً و صفتاً صلی الله علیه و آله وسلم و از اسماء الٰهی است
العظیم و معنے وی جلیل الشان از هر چیز که دون اوست و گفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام وانک لعلی خلق
عظیم و واقع شده است در اول سفر از توریت برای اسمٰعیل و ستلد عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم ست و بر خلق
عظیم ست و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام گذشته
است و از اسماء الٰهی الجبار است و جبار بمعنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و متکبر آید و تسمیه کرده شده است
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مزامیر داود در زبور جهل و چهارم گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک و
شرائعک مقرونة بهیبتک یعنی در گردن انداز ای جبار شمشیر خود را زیرا که راز تو و شریعت تو مقرون است بهیبت تو
قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه و آله وسلم فی الکتب السالفة و معنی او در حق نبی صلی الله علیه و آله وسلم صادق
است از جهت اصلاح او امت را بهدایت و تعلیم و قهر او اعدای دین را و علو منزلت و عظم خطر و کبر شان او

بسیاری افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر تکبر است که لائق نیست بحال او و فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسمای الهی الخبیر ست و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقة آن و برین تقدیر در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبیر است بهر دو وجه زیرا که وی عالم ست بغایت از علوم بانچه دانا شده است حق تعالی او را از مکنون علم و عظیم معرفت خود مخبر است مر امت خود را بانچه اذن کننده است وی تعالی او را باعلام و اخبار آن و تسمیه وی صلی الله علیه و آله و سلم باسم خبیر درین آیه است الرحمن فاسئل به خبیرا امر او بخبیر حضرت رسول احد است صلی الله علیه و آله و سلم بر یکی از وجوه که مذکور ند در آیه و از اسمای الهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و کشاینده کارهای بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی عالیه و غیر وی از ابی هریره آمده و گفت و جعلناک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بجای شکر نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه و آله و سلم حاکم و فاتح ابواب رحمت است برامت خود فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و نصرت دهنده بدین و ایمان و از اسمای الهی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند مثنی بر مطیع و بتحقیق وصف کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار عارف بقدر آن ثنا گوینده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خود را بشکور باذن و امر الهی ست و از اسمای وی تعالی العلیم و علام و عالم الغیوب و الشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بالعلم و مخصوص گردانیده است او را بخیریت و فضیلت در ان و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفت و یعلمکم الکتاب والحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسمای وی تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فنای و تحقیق این آنست که نیست مر او را اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول انبیا است در خلق و آخر ایشان است در بعث و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم الآیه زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرمود آنحضرت نحن الآخرون السابقون و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیره و فرمود انا اول من ینشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسمای الهی القوی ذو القوة المتین است و معنی او قادر

و وصف کرده است اورا حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام
و بعضے گفته اند جبرئیل است با مشترک نهایتش که این صفت مخصوص نباشد بآنحضرت و از اسمای الهی صادق است
و در حدیث آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از اسمای الهی ولی و مولی و گفته است و تعالی
انما ولیکم الله و رسوله و فرمود آنحضرت انا ولی کل مومن و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب و ناصر است و از
اسمای الهی عفو است و معنی آن صفوح و درگذرنده از گناهان و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن
و توریت بعفو و صفح و فرمود خذ العفو و امر بالعرف و گفت فاعف عنهم و اصفح و گفته است در توریت و انجیل در صفت
او لیس بفظ ولا غلیظ و لکن یعفو و یصفح و از اسمای وی تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده مرکسی را که خواهد از
بندگان خود و هدایة بمعنے راه نمودن و خواندن و الله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و فرمود
وی تعالی و انک لتهدی الی صراط مستقیم و فرمود داعیا الی الله باذنه و لیکن معنی اول مخصوص است بحق تعالی
و ثانی مشترک است میان وی و پیغمبر وی و از اسمای وی تعالی المومن المهیمن است بعضے گفته اند این هر دو اسم بیک معنی
است پس معنی مومن در حق تعالی مصدق وعدهٔ خود است که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود که حق است و
مصدق بندگان مومن و رسل خود و بعضے گفته اند موحد ذات و شاهد بر الوهیت خود و بعضے گفته اند امان دهنده بندگان
خود را در دنیا از ظلم و شدت مومنان را در آخرت از عذاب خود و بعضے گفته اند مهیمن بمعنی امین است مصغر مومن پس
قلب کرده شد همزه را بها و گفته اند که مهیمن بمعنی شاهد و حافظ است و آنکه امین کند دیگری را از خوف و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم امین است و مهیمن و مومن است و تسمیه کرده است اورا حق تعالی امین و گفته مطاع ثم امین و آنحضرت معروف و
مشهور بود بامین پیش از نبوت و بعد از وی و تسمیه کرده است اورا عباس عم او مهیمن در شعری که مدح کرده است
آنحضرت را بدان و گفته است وی تعالی و یومن بالله و یومن للمومنین ای یصدق و فرمود انا امنة لاصحابی و صاحب
مواهب در قول حق سبحانه و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه از مجاهد نقل کرده که مراد
آنست که جعلناک یا محمد مهیمنا علیه و اسمای وی تعالی مقدس است و معنی او منزه است از نقائص مطهر از سمات حدوث و
واقع شده است در کتب انبیاء در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه و صفات دنیه تا آنکه مقدس و مطهر میشوند مردم باتباع وی چنانکه گفت
و یزکیهم و از اسمای وی تعالی العزیز است و معنی آن ممتنع غالب یا آنکه نظیر ندارد یا معز است مر غیر را و گفته است و
استدلال کرده است قاضی برین بقول خدا تعالی و لله العزة و لرسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت

مر خدا را و رسول خدا را و خدا عزیز است و معز پس رسول خدا نیز عزیز و معز باشد و صاحب مواهب گفته که عزت مر مومنان را نیز اثبات کرده اند که فرموده است وللمومنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و غرض اثبات اختصاص است و عجیب است از قاضی که چگونه پوشیده ماند از وی این نکته انتهی گفتم من بخدا توفیق است اثبات آن مر مومنان را بتبعیت و طفیل است نه باصالت و استقلال پس منافی باختصاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و بتحقیق قائل شده است وی بثبوت بعضے صفات و اسمای الهی و بعضے انبیای دیگر چون شکور بنوح و علیم و حلیم باسمٰعیل و ابراہیم و حفیظ و علیم و کریم بیوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر در اثبات اسم عزیز بر آنحضرت استدلال بآن آیة کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الآیة بوقف عزیز چنانکه قرائتی است واضح و بی تکلف باشد و گفت قاضی وصف کرده است حقتعالی نفس خود را به بشارت و نذارت چنانچه فرموده یبشرهم ربهم و فرموده ان الله یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مبشر و بشیر و نذیر ظاهر است و از اسمای وی تعالی بر قول بعضے مفسرین طه و یس است و بعضے گفته اند که قول بودن آن اسمای محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشهور است که قاضی عیاض رحمة الله علیه بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وآله وسلم باخلاق الهی حاصل است و او را و بعضے اکمل اولیا را که تابعان وی اند و لیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن بذکر اوست در کتاب و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه اینکلام از آنچه در شرح اسمای حسنے نوشته اند باید جست والله اعلم تنبیه قاضی رحمة الله علیه بعد از ذکر اینکلام تنبیه کرده نکته که آنرا ذیل اینکلام ساخته گفت آگاه باش و بدانکه من ذکر کرده ام که تذییل میکنیم بدان این فصل را و ختم میکنیم بوی این قسم را و ایضاح و ازاله میکنیم اشکال و اشتباه را از هر ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص میکند او را از وسوسه تشبیه و دور می اندازد او را از شبهه تمویه و آن این است که اعتقاد کند الله عز اسمه در عظمت و کبریای خود مشابه نیست بچیزی از مخلوقات و اسمای حسنی و صفات علی خود مشابه نیست چیزی او را و آنچه از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقے زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق منفک میگردد از اغراض و اعراض و وی تعالی منزه است از ان لیس است درین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیئ و خدا خبر دهد آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین التوحید اثبات ذات غیر مشتبه الذات و لا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته را که مقصود ما است و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتے و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت

لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محال است که باشد مر ذات محدث را صفت قدیمه و اینهمه مذهب اهل حق و سنت و جماعت است رضی الله عنهم و بتحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مراد را بیان گفته است که این حکایت مشتمل است بر جوامع مسائل توحید و چگونه تشبیه دهد ذات او را بذات محدثات و ذات او بوجود خود مستغنی ست از همه و چگونه تشبیه داده میشود فعل او بفعل خلق را و حال آنکه از غیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل شده نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه بمباشرت و معالجت ظاهر گشته و فعل خلق بیرون نیست ازین وجوه و گفته اند مشائخ چیزی که توهم کرده آید باوهام خود و ادراک کرده آید بمعقول خود محدث است مانند شما و گفته است امام ابو المعالی جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام پذیرفت بموجودی که منتهی ست بوی فکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شده بنفی محض وی معطل است و کسیکه قطع کرده بموجودی که معترف بعجز از درک حقیقت اوست وی موحد است و چه خوش است قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرته معانی فی الاشیاء بلا علاج و صنعه بها بلا مزاج یعنی باکتساب و مزج آلات و اسباب نیست و علة کل شئ صنعه و لا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل اوست و نیست علت مر صنع او را حقیقة توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاج و صنع او مر اشیا را بی مزاجست و علت هر چیز صنع اوست و هیچ علت نیست مر صنع او را ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در وهم تو خدا بر خلاف آنست و اینکلام عجب یقینی ست و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذو النون ما تصور فی وهمک فالله بخلافه تفسیر است مر قول لیس کمثله شئ و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شئ صنعه و لا علة لصنعه تفسیر است لقوله لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و فصل ثالث تفسیر ست مر قول او را انما قولنا لشئ اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت دارد خدا تعالی ما را و ترا بر توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایه از تعطیل و تشبیه بکرم خود و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی است درین فصل و اینکلام اصل اصول دین ست انتهی و در مشکات در فصل اسماء الله زیاده برین از کلام مشائخ نقل کرده شده است والله اعلم

وصل صاحب مواهب لدنیه اسمای شریفه از آنچه در کتاب و سنت و کتب قوم مذکورات زیاده بر چهار صد آورده بترتیب حروف معجم ذکر کرده است ما نیز تبرک بدان جستیم اگرچه طولی دارد و بعضی اسماء مکرر نیز می افتد اما آنجا که ذوق و خلافت مسمی است طول و تکرار در نظر محبت طالب مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الآمر بالله الابطحی التقی الناس الاجود اجود الناس الاحد الاحسن احسن الناس احمد احید الاخذ بالحجزات آخذ الصدقات الآخر الاخشی لله

وصل
اسمای شریفه زیاده بر چهار صد آورده

اذن خیر ارجح الناس عقلا ارحم الناس بالعیال الازہر الاسلم اسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی اللہ الطیب
الناس ریحا الاغر الاعلم باللہ اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس اکرم ولد آدم المص امام الخیر و امام الناس امام
المتقین امام النبیین الامام الامر الامن امنۃ اصحابہ الامین الامی انعم اللہ اول شافع اول المسلمین اول مشفع اولی
للمسلمین اول من تنشق عنہ الارض ب البار الباسط الباطن البر البرہان بشیر بشری بشر البصیر البلیغ بانع البیان
البینۃ ت التالی التذکرۃ التقی التنزیل التہامی ث اثنین ج الجبار الجد اجواد الجامع ح حاتم حزب اللہ الحاشر الحافظ
الحاکم بما اراہ اللہ الحامد حامل لواء الحامد لاتہ عن النار الحبیب حبیب اللہ الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حماد حمطایا او حاکی
حمیاطا معتق الحمید الحنیف خ الخبیر خاتم النبیین خاتم المرسلین الخاتم الخازن لمال اللہ الخاشع الخاضع الخاص
خطیب الانبیاء و الامم خطیب الوافدین علی اللہ الجلیل خلیل الرحمن الخلیفۃ خیر الانبیاء خیر البریۃ خیر خلق اللہ خیر العالمین
ط اخیر الناس خیر ہذہ الامۃ ذخیرۃ اللہ د دار الحکمۃ الداعی الی اللہ دعوۃ ابراہیم دعوۃ النبیین دلیل الخیرات ذ الذاکر الذکر
ذکر اللہ ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط المستقیم ذو القوۃ ذو مکان ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام
المحمود ذو الوسیلۃ ر الراضع الرضی الرافع راکب البراق الراہب راکب البعیر راکب الجمل راکب الناقۃ راکب النجیب الرحمۃ
رحمۃ الامۃ رحمۃ العالمین رحمۃ مہداۃ الرحیم رسول الراحۃ رسول الرحمۃ رسول اللہ رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع
المراتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق روح القدس الرؤف رکن المتواضعین ز الزاہد زعیم الانبیاء الزکی زین العباد
الزمزمی زین من وافی القیمۃ س السابق السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل اللہ السراج المنیر السعید سعد اللہ
سعد الخلائق السمیع السلام السید سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین سید الثقلین سیف اللہ المسلول
سید الفریقین ش الشارع الشافع الشفیع الشاکر الشاہد الشکور الشکار الشمس و الشہید ص الصابر الصاحب
صاحب الآیات صاحب المعجزات صاحب البرہان صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجہاد صاحب الحجۃ صاحب الحطیم
صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم صاحب الخیر صاحب الدرجۃ الرفیعۃ صاحب الرداء صاحب الازواج الطاہرات
صاحب السجود للرب المحمود صاحب الرایا صاحب السلطان صاحب السیف صاحب الشرع صاحب الشفاعۃ الکبری
صاحب العطایا صاحب العلامات الباہرات صاحب العلوم والدرجات صاحب الفضیلۃ صاحب الفرج
صاحب النقیب صاحب القضیب الاصغر صاحب قول لا الہ الا اللہ صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء صاحب
المحشر صاحب المدینۃ صاحب المظہر المشہور صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعیم صاحب المقام المحمود صاحب
المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین صاحب الہراوۃ صاحب الوسیلۃ الصادع بما امر الصادق المصدوق

صراط اللہ صراط الذین انعمت علیہم الصراط المستقیم الصفوح عن الزلات الصفوۃ الصفی الصالح ض الضارب بالحسام المسلول الضحاک الضحوک ط طالب الطاہر الطیب طس طسم طہ الطیب ظ الظافر الظفور الظاہر ع العابد العائذ العادل العظیم العافی العاقب العالم علم الایمان علم الیقین العالم بالحق العامل عبداللہ العبد الکریم عبدالجبار عبدالحمید عبدالمجید عبدالوہاب عبدالغفار عبدالغیاث عبدالخالق عبدالرحیم عبدالرزاق عبدالسلام عبدالقادر عبدالقدوس عبدالقہار عبدالمہیمن العدل العربی العروۃ الوثقی العزیز العطوف العفو العلیم العلی عین الغرغ الغالب الغفور الغنی بااللہ الغیث الغوث الغیاث ف الفاتح الفائح الفارقلیط الفارق فارق الفتاح الفخر والفرط الفصیح فضل اللہ فاتح النور ق القاسم القاضی القانت قائد الخیر قائد الغر المحجلین القائل القائم القتال القتول قثم القثوم قدم الصدق القرشی القریب القمر القیم وکنیتہ ابوالقاسم لانہ یقسم الجنۃ بین اہلہا ک کافۃ للناس الکفیل الکامل فی جمیع امورہ الکریم کہیعص ل اللسان م الماجد ماذ ماذ والماحی الماسول المسانح المبارک المنہل المبر المبشر مبشر الیا سین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المبل المتربص المخصوص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیہ المتہجد المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرص المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخیر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالغر المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینۃ العلم المذکر المذکور المرتضی المرتل المرتجی المرسوم المرفع الدرجات المر المردۃ المزکی المزمل المسیح المسعود المستغفر المستغنی المستقیم المسلم المسلم المبادر المشفع المتفوع المسفح المشہود المسیر المصباح المصارع المصافح مصحح الحسنات المصدوق المصطفی المصلح المصلی علیہ المصلح المطہر المطلع المطیع المظفر المعزز المعصوم المعطی المعقب المعلم معلم امۃ العلم المعلن المعلی المفتاح مفتاح الجنۃ المفضال المفضل المتفضل المقدس المقوی المقسط المقصوص علیہ المقفی مفضل العشیرات مقیم السنۃ بعد الفترۃ المکرم المکتفی المکفی المکین المکی الملاحمی ملقی القرآن المنوح المنادی المنصر المنحی المنذر المنزل علیہ المنہا المتصف المتصور المنیب المنیر المومن المولی جوامع الکلم الموحی الیہ مودود والموصل الموقر المولی المؤید المومن الموسر المہاجر المہتدی المہدی المیمن المبشر ن الناہد الناجد الناس الناسخ الناشر الناصح الناطق الناہی نبی الاحمر نبی الاسود نبی التوبۃ نبی الحرمین نبی الراحۃ نبی الرحمۃ النبی المصالح نبی اللہ نبی المرحمۃ نبی الملحمۃ نبی الملاحم النبی المنجم النجم الثاقب نجی اللہ النذیر النسیب نصح ناصح النعمۃ نعمۃ اللہ النقیب النقی النور النور الذی لا یطفاریہ الہادی ہدی ہدیۃ اللہ الہاشمی و الوجیہ الواسطہ الواسع الواصل الواضح الواعد الواعظ الورع الوسیلۃ الوافی الوفی الولی ولی الفضل ی یثرب یٰسین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و

علی آله واصحابه واتباعه اجمعین نقل عن کعب الاحبار انه قال اسم النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند اهل الجنة
عبد الکریم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد الحمید وعند الملائکة عبد المجید وعند الانبیاء عبد الوهاب
وعند الشیاطین عبد القهار وعند الجن عبد الرحیم وفی الجبال عبد الخالق وفی البر عبد القادر وفی البحر عبد المهیمن
وعند الحیتان عبد القدوس وعند الهوام عبد الغیاث وعند الوحوش عبد الرزاق وعند السباع عبد السلام
وعند البهائم عبد المومن وعند الطیور عبد الغفار وفی التوراة موذ موذ وفی الانجیل طاب طاب وفی الصحف عاقب
وفی الزبور فاروق وعند الله طه ویس وعند المومنین محمد صلی الله علیه وآله وسلم قال وکنیته ابو القاسم لانه یقسم
الجنة بین اهلها کذا نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتاب شوق العروس وانس النفوس بدانکه هیچکس را خلاف نیست
درانکه وی صلی الله علیه وآله وسلم اجل خلق واکرم بشر وسید ولد آدم وافضل انبیاست روایت است از ابن عباس
رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم وگردانید مرا بهترین
این دو قسم واین است قول وی سبحانه اصحاب الیمین واصحاب الشمال ومن از اصحاب یمینم وبهترین اصحاب یمینم
پس گردانید این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة والسابقون پس من از سابقانم پس این اقسام
را قبائل ساخت وگردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست واین است قول حق سبحانه وجعلناکم شعوبا وقبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی واولاد آدم واکرم ایشانم بر خدا عز وجل ولا فخر پس گردانید قبائل
را بیوت وگردانید مرا در بهترین بیوت واینست قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ودر
حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را وبرگزید از اولاد اسمعیل
بنی کنانه را وبرگزید از بنی کنانه قریش را وبرگزید از قریش بنی هاشم را وبرگزید از بنی هاشم مرا ودر حدیث انس آمده
که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر ودر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده انا اکرم
الاولین والآخرین ولا فخر واز عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل
وگفت گردیدم وتفحص کردم مشارق ارض ومغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد وندیدم پسران هیچ
پدری را فاضلتر از پسران هاشم وازابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هنگامی
که پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود افگند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود افگندند من در صلب وی
بودم وگردانید مرا در صلب نوح در سفینه وانداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از اصلاب کریمه بسوی
ارحام طاهره تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشاره کرده است باین معنی

عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ورضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت فصاحت وبلاغت واورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین گویا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت بآنحضرت از طعن وتنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس بر خاست آنحضرت و برآمد بمنبر و گفت با مردمی که نشسته بودند من کیستم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بدرستی وراستی پیدا کرد خدای تعالی خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق وگردانید خلق را دو فرقه یعنی عرب وعجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی عرب وگردانید ایشانرا قبائل وگردانید مرا در بهترین قبیلها وگردانید ایشانرا بیوت وگردانید مرا در بهترین بیوت پس من بهترین خلقم از روی ذات وبهترین ایشان از روی نسب واز عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از آن قلب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم پس برگزید اورا برای خود وفرستاد اورا برسالت وآمده است از ابن عباس که گفت خدا تعالی فضل داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل سما و بر انبیا صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم وگفته است مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر یعنی اهل سما همه در معرض خوف عقاب وعتاب اند ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم مغفور ومامون ومجموع است گفتند پس چیست فضل او بر انبیا گفت مر سائر انبیا را وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه وگفت مر محمد را وما ارسلناک الا کافة للناس وکمالات وکرامات آنحضرت بعضی از آن قبیل است که آثار انوار آن درین عالم ظاهر وباهر است ودوم آنکه ظهور وبروز آن در آخرت وروز قیامت باشد وبحقیقه در آنروز ظاهر گردد که وی صلی الله علیه وآله وسلم محبوب الهی وسرور کائنات ومظهر فیوض نامتناهی اوست جل وعلا وخلیفه رب العالمین ونائب مالک یوم الدین اوست ومقامی که اورا باشد هیچ یکی را نباشد وجاهی که اوراست کسی را نبود روز روز اوست وحکم حکم او بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی وچون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز شذری از قسم ثانی نیز مذکور گردد وبالله التوفیق

باب هشتم در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضائل وکمالات ودرجات عالیات وانفراد او بسود وبرکات در آن مقامات صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم چنانکه فضل داد پروردگار تعالی وتقدس اورا در بدء خلق وابتدای امر وگردانید اورا مبدأ ومنشأ آفرینش واول انبیا در عالم ارواح واول خلق در اجابت در روز الست شکست بوی مهر فضل وکمال را در معاد وآخر کار پیش گردانید اورا اول کسیکه شگافته شود بوی زمین وبر انگیزد

بحشر واول شافع ومشفع واول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین وخلق همه محجوب باشد دران هنگام واول نبی که
حکم کرده شود انامت وی واول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود واول کسیکه درآید بهشت را وامت او اول امتها باشند
در درآمدن در بهشت وعطا کند او را لطائف تحف ونفائس طرف خارج از حد عد واحصا ودر روایتی است از انس بن مالک
گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من نخستین مردمانم وقتی که برانگیخته شوند از قبور ومن خطیب ایشانم وقتی که در
آیند بپروردگار ومن بشارت دهنده ام وقتیکه ناامید شوند لواء حمد در دست من است ومن اکرم اولاد آدمم بپروردگار
خود ولا فخر ودر روایتی آمده که قائد ایشانم وقتیکه گرد آیند وخطیب ایشانم وقتی که خاموش شوند وشفیع ایشانم وقتی
که حبس کرده شوند لواء کرم در دست من است میگردند گرد من هزار خادم گویا مروارید ناسفته اند ودر روایتی از ابی هریره
آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت پس ترمی ایستم در راستای بهشت ونیست هیچ یکی از خلائق
که بایستد در آن مقام جز من ودر روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بهترین اولاد
آدمم روز قیامت ودر دست من است لواء حمد ولا فخر ونیست هیچ پیغمبری در آن روز از آدم وهر که جز اوست مگر آنکه در زیر
لواء من است ودر روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بردارنده لواء
حمدم روز قیامت واول کسی ام که می جنبانند حلقهای بهشت را پس گشاده میشود برای من ومی درآیند با من فقراء مومنین
ومن اکرم اولین وآخرینم ولا فخر وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من بهترین مردمم روز قیامت وی در یابید شما
که آن بچه جهت است جمع کند خدا تعالی اولین وآخرین را پس از آن ذکر کرد حدیث شفاعت که بیاید ذکر آن واز ابی هریره آمده است
که فرمود آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیا از روی اجر روز قیامت ودر حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خرسند نیستید شما که باشد
ابراهیم وعیسی در میان شما بعد از آن فرمود که ایشان داخل امت من اند روز قیامت اما ابراهیم میگوید تو دعوت منی وذریت منی پس بگردان مرا از
امت خود وعیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی است ومادر ایشان متعدد وفرمود عیسی علیه السلام برادر من است ونیست میانم
ومیان وی پیغمبری ومن قریب ترین مردمم بوی وآنکه فرمود من سید اولاد آدمم روز قیامت وحال آنکه وی صلی الله علیه وآله
وسلم سید ایشانست در دنیا وآخرت تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد وعلاوه
جهت آنکه دران روز منفرد ویگانه باشد در سودد وقتی که روی آرند همه بوی وپناه گیرند بوی نباشد سیدی برای
وی سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی در حوائج خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان بشر که مزاحمت نکند اورا
هیچ احدی وادعا نمیکند آنرا بر مثال قول حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار وملک خدا راست جل جلاله
در دنیا وآخرت ولیکن در آخرت منقطع میشود دعوی مدعیان که در دنیا بحسب ظاهر ادعا می نمودند همچنین محمد صلی الله علیه وآله وسلم

پناه میجویند بوی تمامهٔ مردم در شفاعت پس می باشد سید ایشان در آخرت بی دعوی شرکت ذکر ذلک
صاحب الشفاء رحمة الله علیه در مواهب لدنیه از حدیث ابن عمر رض آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
من اول کسی ام که می شگافد برای وی زمین پس از آن ابوبکر پس از آن عمر پس تر می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند
بعد از آن انتظار می برم اهل مکه را تا آنکه حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح است و روایت
ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی از ابن عمر رض آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی
از منزل بر یمین او ابوبکر و بر شمال او عمر رضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته میشوم روز قیامت و
آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر کرده میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صالح بر ناقهٔ خود
و حشر کرده میشوند هر دو پسر فاطمه بر دو ناقهٔ من که عضبا و قصوا است و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای
بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمی کند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان
و گرد می گیرند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و میزنند بازوهای خود را و درود میفرستند بروی
صلی الله علیه وآله وسلم چون شام میکنند عروج میکنند بآسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا
روزی که شگافد زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه وآله وسلم با هفتاد هزار فرشته که می برند او را
ببارگاه عزت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره آمده که فرمود من اول
کسی ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله و ظاهر این روایت آنست که انشقاق و کسوت هر دو ثابت است
مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلائق که کسوت داده میشود مر او را ابراهیم است
علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسیکه پوشانیده میشود از خلق ابراهیم است که پوشانیده میشود از حلهٔ جنت
و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش پس از آن آورده میشود مرا و پوشانیده میشوم حله از جنت
که قیمت نتوان کرد او را بشر و نشانده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم
باولیت کسوتی که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم با جامهٔ خود از قبر شریف
بر آمده باشند و حله که او را پوشانیده بجهت تکریم و تعظیم است نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند
پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به بقیه خلق باشد و جواب داده است حلیمی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام
اولا بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه ظاهر خبر است لیکن حلهٔ پیغمبر ما اعلی و انفس
و اعز باشد از آن خبر کرده میشود بنفاست آنچه فوت شد از اولیت گفت بندهٔ مسکین ثبته الله فی مقام التمکین

که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت است که آباء و در مثال این امور مقدم و سابق
میباشند بر اولاد و این فضل جزئی است در امور حسیه و فضائل دیگر معنویه در انجانب است و لهذا آنحضرت را بر کرسی
نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن نمرود است او را در وقت نهادن
در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرل میباشد چنانکه در حدیث بخاری از ابن
عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حقتعالی کما بدانا اول خلق نعیده هم بدانست ولیکن ابوداود و ابن حبان
روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله
علیه و آله و سلم که میفرمود میت برانگیخته میشود در جامهای او که مرده است در ان و صاحب مواهب لدنیه از حارث ابن
ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیارت می کنند یکدیگر را در ان و گفته
که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است باآنکه بعضی مبعوث شوند عاری و بعضی کاسی
و بعضی گفته که مراد بر ثبات اعمال است که برانگیخته میشوند بران و ابو سعید در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی
از اصحاب اند از اهل زواهر که در نمی یافتند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و اسود را در صیام
کذا قال التورپشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکات زیاده برین کرده ایم والله اعلم تنبیه مراد بلواء الحمد انفراد و
شهرت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد و عرب وضع
میکنند لوا را موضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء و تواند که مر آنحضرت را لوای در دست باشد و او را لواء الحمد
نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضرة حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم گفت بعلی رضی الله عنه آیا ندانسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم من
جانب راست ای عرش در سایه وی و پوشانیده میشود حله سبز از حلهای بهشت بعد از ان خوانده میشوند انبیای دیگر
در پی یکدیگر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت دانا و آگاه باش امت
من اول امتهاست که حساب کرده میشوند روز قیامت پیشتر بشارت میدهم ترا که تو اول کسیکه خوانده میشود ترا و داده
میشود لوای مردان لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه میجویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی لوای
مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنان وی یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سپید است و بن وی
مروارید سبز او را سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا مکتوب
است در وی سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله

درازی هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس سیر میکنی تو یا علی با آن لوای و حسن جانب راست تست
و حسین جانب چپ تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده میشوی حله از بهشت و روایت
کرده است ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبد الله بن سلام رسولخدا را صلی الله علیه و آله و سلم از لوای صفت لوای حمد
حمد که چیست صفت وی پس فرمود آنحضرت طوله مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است
حافظ قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محب بن البهائم که این حدیث موضوع است و ظاهر است در وی
آثار وضع و خدا دانا تر است بحقیقة لواء الحمد گفت بندهٔ مسکین عفا الله عنه قول او خدا دانا ترست بحقیقت لوا ء حمد
حق است و لیکن در احادیث تعبیر حقائق بامثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است
که از زبر جد است یا از یاقوت است و در جملهٔ عرش واقع شده است که اوعال اند که از گوش تا زیر گوش مسافت
دو صد سال و در روایتی هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم بانچه بصحت رسید و به ثبوت پیوسته است
نقل آن از شارع و بدانچه مراد وست از آن اگر آنرا تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم
عقل کوته اندیش را که باستحاله و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقه امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن کنند
آن دیگر است و اگر معانی آنرا استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید والله اعلم و صاحب مواهب گفته
که در عرف عرب نگاه نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن
وی و تابع باشد مر او را و متحرک بود بحرکت وی و مائل گردد بهر جانب که وی مائل ست و در استعمال عرب نزد
حروب نگاه نمیدارد او را مگر صاحب او و منع میکند او را از قتال بلکه قتال میکنند با وی اشد قتال و لهذا لائق نیست
نگاه داشتن او هر کس چنانکه مر علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدهم رایت را فردا مردی را که دوست میدارد خدا
و رسولخدا را او دوست میدارد خدا و رسول خدا او را کذا قال صاحب المواهب و در غزوهٔ موته آمده است که گرفت
رایت نخست جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد و کشته شد بعد از ان گرفت عبد الله بن رواحه پس جنگ کرد و
کشته شد و گرفت بعد از ان خالد بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائد
و رئیس جیش می باشد والله اعلم بحقیقة الحال **وصل** در تفصیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله وصف حوض کوثر
و سلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم حوض من
مسافت یکماه است و کنجهای آن برابر است و آب او شیرین تر از عسل و مجری بر در و یاقوت است و سفید
تر از شیر و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید تر از برف و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او

مانند ستارهای آسمان و گرداگرد وی قبهاست از لؤلؤ و در تحدید مسافت حوض مواضع عدیده در احادیث
ذکر یافته بهر جماعه از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشند
در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه ازان باشد بطریق تخمین
و تقریب نه تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر
و این طریق مسلوک شارح کرمانی ست اینچنین توجیه میکند در مواضع عدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر
داده شد اولا بمسافت یسیر بعد ازان اعلام کرده شد بمسافت کثیر و تفصیل کرد حق سبحانه بروی بانساع
آن شیأ فشیأ پس اعتماد بر مسافت طویله باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف بجهت اضطراب رواة آنست
در روایت و لیس کذلک والله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ است
و آمده است که هر که بنوشد ازان تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند که ظاهر ازین کلام آنست که شرب از وی بعد از
حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسیکه تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود بآتش
چه تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نار است و احتمال دارد که هر که مقدر است بروی عذاب کرده شود
بی تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم دو حوض ست یکی در موقف دیگر درون بهشت
و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری است داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض
را کوثر میگویند از جهت آنکه مدد کرده میشود ازان و در بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را حوض ست بر
قدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم آن کوثری است
که ریخته میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن مر غیر را او صلی الله علیه و آله
وسلم و واقع شده است امتنان بدان بروی در سورهٔ انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض مخصوص
آنحضرتست و از قرطبی نقل کرده شده است که واجبست بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث
صحیحه شهیره که حاصل میشود بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده
برسی نفر و واقع شده است در صحیحین زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین است و روایت کرده از صحابه تابعین
مانند آن و بعد از تابعین اضعاف اضعاف آن و اجماع کرده سلف و خلف بران و در روایت مسلم از
ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد میشوند بر من امت من بر حوض من و من میرانم مردم را از روی

عرض و طول حوض کوثر

گفته اند که حکمت در راندن آنحضرت مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند همه امت را بحوض پیغمبر خود پس این از جمله انصاف آنحضرت ست در رعایت برادران خود نه طرد و دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست وآنحضرت اجود الاجودین رحمة للعالمین است و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حوض مرا چهار رکن است اول در دست ابی بکر صدیق رضی الله عنه و ثانی در دست عمر فاروق رضی الله عنه و ثالث در دست عثمان ذی النورین رضی الله عنه و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و مبغض است عمر را آب نمی نوشاند او را ابوبکر و هر که محب علی است و مبغض ست مر عثمان را نمی نوشاند او را علی روایت کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة والغیلانی کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهند بود و فرمود وی رضی الله عنه که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز نه نوشانم او را از آب وی والله اعلم **وصل** در تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی افاده ایجاب میکند زیرا که عسی از برای اطماع است و در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از ان نقص و عار است و حق سبحانه اکرم ست از انکه در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز نهد از آن و محروم گرداند از ان و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت است و گفت آن ایستادن اوست از یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در ان هیچ یکی از غیر او و رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت میکنم امت خود را و در ان فرمود که مخیر گردانیده شدم من میان آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اشمل است و فرمود آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و مراد باین شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر انکه مقام محمود مقام شفاعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر آیه مذکوره فرمود هو المقام الذی اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که مراد بدان امام فخر الدین رازی است نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر است بآن زیرا که انسان که محمود میشود وقتی است که حمد گوید او را حامدی و حمد نمی باشد مگر بر انعام و مقام شفاعت مقامی است که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت بر خلائق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بروی اگرچه آنحضرت

وصل در تفضیل آنحضرت بشفاعت و مقام محمود

محمود بود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین موطن غریب حمد کامل نافع عظیم میرسد زیرا که سعی در تخلیص از عقاب اعظم است از سعی در زیادت ثواب احتیاج ایشان در دفع ضر فوق احتیاج اوست در جلب نفع و اینهم مخفی نماند که مشهور تفسیر حمد است به ثنا بر جمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر است که مفسر است بتعظیم منعم از حیثیت انعام نعم حمد را یک فرد شکر است مراد امام اینجا آن حمد است یا حمد پیش وی مخصوص بانعام است ولیکن آنکه بزبان باشد واگر حمد مراد ف شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است میرسد او را که اصطلاح کند بر هرچه خواهد ولیکن آنچه آمده است که الحمد راس الشکر دلالت دارد برآنکه حمد فردی است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس همان سخن آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم محمود و مثنی علیه است در مواطن بفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار وی جل و علا در ان روز چنانکه آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی بیمین عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی و میسپارد بوی کلید جنت و میدهد بدست وی لوا حمد و شفاعت یکی ازین کمالات است که میرسد در وی نفعی عظیم مر خلائق را پس اگر مراد بمقام محمود مقام آنحضرت دارند در روز قیامت و علو درجه او و افاده او بر خلائق شامل شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت را باخود بر عرش و مراد بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول ردی و موحش و فظیع است هم از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی برانگیختن و فرستادن است و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاما محمودا گفته است نه مقعدا محمودا و اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس رب العزت تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم باوی مستلزم مکان و حد و جهت است گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین مخفی نماند که اگر صحیح باشد اینحدیث از متشابهات خواهد بود و ماول بآنکه در تاویل استوی علی العرش گفته اند در معنی عندیه است که در عند ربک و عند ملیک مقتدر و جز آن گفته اند که آن از حیثیت درجه و رتبه و مرتبه است نه در مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد بجلسه ربه معه علی العرش مرفوع نیست از جهت نقل و نه از جهت نظر اشارتست بآنچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشیند محمد علیه السلام روز قیامت بر کرسی پروردگار در پیش دو دست وی این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است و حاصل مقام آنست که حقتعالی حبیب خود را در مقام میدارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم مر خدا راست و به نیابت خلافت وی مر محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه

فرق حمد و شکر

ایستاده میکند آنحضرت را پروردگار بر عرش

حدیث شفاعت

و مذکور است در کتب ستہ و غیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من سید آدمیانم روز قیامت می دریابید
که از چیست این جمع میکند خدا تعالی اولین و آخرین را روز قیامت پس میرسد مردم را از هم و غم و اندوه که طاقت
نیارند و بر نمی توانند برداشت یاران را پس میگویند آیا نمی بینید که در چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی
را که شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضے از ایشان مر بعضے را آنکس آدم است که پدر شماست
می آیند بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیانی پیدا کرد ترا خدا تعالی بدست خود و دمید در تو روح
خود و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای هر چیز شفاعت
کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه شدت و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو
ما را ازینجای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبے که هرگز نکرده است
مانند آن غضب پیش ازین و نمیکند بعد ازین و نهی کرد ما را از خوردن درخت و بیفرمانی کردم نفسے نفسی بروید
و فریاد کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسلی که فرستاده
شده بزمین و بتحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد الشکور آیا نمی بینی بحالی که ما در آنیم آیا نمی بینی چه
خبر رسیده است ما را از شدت آیا شفاعت نمی کنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که
پروردگار من غضب کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیه خود را که سوال
کرده بود پروردگار را بی علم در نجات پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید بسوی
ابراهیم که خلیل الله است پس بیایند نزد ابراهیم و گویند که تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل ارض شفاعت
کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب
کرده است امروز غضبے که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم سه دروغ که ذکر کند آن دروغها را نفسے
نفسے بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی با او و نزدیک گردانیده است
او را در راز گفتن پس بیایند موسی را و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی ترا برسالت
خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید
موسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و نیستم من اهل شفاعت
و کشته ام نفسے را که امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که وی
روح الله و کلمه اوست بیایند عیسی را و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه او که القا کرده است او را بسوی مریم

و روح وی و کلام کرد می مردم را در جہد می بینی کہ در چہ محنت افتادہ ایم پس میگوید عیسے علیہ السلام کہ پروردگار
من غضب کردہ است امروز غضبے کہ ہرگز نکردہ بود و نخواہد کرد و ذکر نکرد عیسے خطیہ را و در حدیث ابن عباس
رضی اللہ عنہما آمدہ کہ گفت من گرفتہ شدم الہ از غیر خدا و گفت نیستم من اہل شفاعت نفسی نفسی بروید
بسوی محمد علیہ السلام و لازم گیرید او را کہ وی بندہ ایست کہ آمرزیدہ شدہ است او را گناہ او را ہرچہ متقدم
و ہرچہ متاخر است پس بیایند خلائق آنحضرت را و بگویند می بینی کہ در چہ حال افتادہ ایم ما شفاعت کن
برای ما بسوی پروردگار خود پس بفرماید آنحضرت انا لہا و من میکنم اینکار را پس میروم من و می آیم در بہشت
و در روایتی در دار رب العزة تعالی زیر عرش پس افتم در سجدہ برای پروردگار خود پس میکشاید خدا تعالی بر من
از محامد و حسن ثنا کہ نکشادہ است بر ہیچ یکی پیش از من بعد از آن گفتہ میشود بردار محمد سر مبارک خود را بخواہ
ہرچہ خواہی دادہ شود ترا شفاعت کن قبول کردہ شود شفاعت تو پس برمیدارم سر خود را و میگویم یا رب امتی امتی
پس گفتہ میشود در آر از امت خود کسی را کہ نیست حساب بروی از در راست از درہای بہشت و ایشان شریک اند
مردم را در غیر آن از درہای دیگر و در روایتی آمدہ کہ حکم میشود با آنحضرت کہ برو و ہر کہ ہست در دل وی مقدار دانہ از
گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس میروم و میکنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم بہمان حامد و
ذکر کرد مثل اول و گفتہ در وی مقدار دانہ خردل پس میکنم آنرا یا رجوع میکنم و ذکر کرد در وی آنچہ گذشت و گفت
مقدار ادنی ادنی دانہ خردل و در بار چہارم آمدہ کہ میگویم یا رب اذن دہ مرا در حق کسیکہ گفت لا الہ الا اللہ
میگوید خدا تعالی نیست اینکار تو اینکار منست و شفاعت میکنم نزد خود و سوگند میخورم بعزت و کبریا و عظمت
خود کہ بیرون می آرم از نار کسی را کہ گفت لا الہ الا اللہ پس باقی نمیماند در نار مگر کسیکہ قرآن حبس کردہ است او را قرآن
یعنے واجب است بروی خلود و اینحدیث بروایات متعددہ باختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمدہ و
احادیث درین باب بسیار است و از ہمہ ظاہر میشود کہ شفاعت آنحضرت علیہ السلام از اول وقوف مردم
بمحشر تا دخول نار برای دفع عذاب از دخول جنت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است تنبیہ اشکال
کردہ اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل من اہل الارض زیرا کہ آدم علیہ السلام نبی مرسل است و ہمچنین
شیث و ادریس علیہما السلام پیش از نوح و جوابہا گفتہ اند ازین اشکال یکی آنکہ مذکورین نبی بودند نہ مرسل دیگر آنکہ
اولیت مقید ہست بقولہ من اہل الارض زیرا کہ مذکورین رسل باہل ارض نبودند و رسالت آدم بسوی پسر انش
بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم کند ایشانرا شریعت خود را و ہمچنین شیث و ادریس و نوح علیہ السلام رسالت

بکفار بود که دعوت میکرد ایشانرا بتوحید **فائده** گفته اند که مواطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف
از شدت وقوف و حبس مردمان مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب
و در آمدن در بهشت بی حساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند در رفع عقاب از ایشان
رابع در اخراج قومی که آورده شدند در آتش بیرون آوردند ایشان از ان خامس در رفع درجات کسانی که در آمدند
در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم و بعضی شفاعت سادسه نیز ذکر کرده اند
و آن شفاعت آنحضرت است مر عم خود را ابی طالب در تخفیف عذاب و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن
شفاعت مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلا و ای مدینه یعنی بر شدت و
محنت وی صبر نکند بدان مگر آنکه باشم او را شهید و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت
خالی نیست از پنج قسم اول و اگر این را جدا بشمارند اقسام دیگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول
کسیکه شفاعت کنم من او را اهل مدینه و پس تر اهل مکه پس تر اهل طائف دیگر شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است
قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دیگر کسی را که اجابت کند موذن را بعد از ان درود فرستد بر رسول
صلی الله علیه وآله وسلم دیگر در تجاوز از تقصیر صلحا دیگر کسیکه برابر است حسنات و سیات وی که در آید جنت را
منقول است از ابن عباس که سابق در می آید بهشت را بغیر حساب و می در آید مقتصد برحمت خدا تعالی و
ظالم نفسه و اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و ارجح اقوال در اصحاب اعراف آنست که
ایشان قومی اند که برابر است حسنات و سیآت ایشان والله اعلم **وصل** روایت است از انس رضی الله عنه وصل
که گفت سوال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آنحضرت بکنم
انشاء الله گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم و نیابم ترا آنجا
فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من
این سه جا را و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع اماکن مواطن آخرت حاضر و
قائم است امداد و اعانت و شفاعت کند امت را و میرهاند و خلاص میگرداند از شدائد و مزالق اما صراط در حدیث
ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زده میشود صراط بر پشت دوزخ پس میباشم من و
امت من اول کسیکه بگذرد از او و دعای رسل در آن آنست که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر تمام
قائم است بر صراط میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای طلب سلامت امت خود بود

از رسل دیگر نیز همچنین و تواند که در آن روز بر مقربان نیز خوف و حول درگاه لاابالی راه یابد که طلب سلامت کنند و در روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند و دعا کنند یارب سلم سلم و این بر عادت ایشان است که همیشه برای مومنین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط پانزده هزار سال است پنجهزار صعود است و پنجهزار هبوط و پنجهزار برابر و هموار میگذرد دار وی شخصی که لاغر و نزار از ترس خدا نباشد و مشهور است که صراط تیزتر است از شمشیر و باریکتر است از موی و در حدیثی آمده است که بر بعضی مردم این چنین آید و بر بعضی مثل وادی وسیع و این انچنان است که میگویند که طول وقوف محشر بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال است و بر بعضی مقدار دو رکعت نماز و این بنابر تفاوت اعمال و انوار ایمان است و آمده است که چون امت بر صراط بلغزند و در افتند فریاد کنند وا محمداه پس آنحضرت از شدت اشفاق باواز بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمیکنم ترا امروز نفس خود را و نه فاطمه را که دختر منست و این مبالغه و غایت اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان و ازین حدیث معلوم میشود کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث ابی هریره آمده است که کسیکه نیک و هر صد قدم امیگذرد بر صراط و در حدیث دیگر کسی که مسجد خانه اوست ضامن است او را خدای تعالی بروح و رحمت و گذشتن بر صراط او اما میزان که مدار سوال و حساب بدانست در حدیث آمده است که نهاده میشود بهشت راست پای عرش و دوزخ در چپ پای وی بعد ازان آورده میشود میزان و نهاده میشود کفه حسنات مقابل بهشت و کفه سیات مقابل نار و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا میکنند کجاست محمد علیه السلام و امت وی و در روایتی کجاست امت امیه و پیغمبر ایشان پس ایستاده میشوم من و پیروی میکنند مرا امت من غر محجل از اثر وضو یکسو گردانیده میشوند انتها از راه ما و چون می بینند مردم فضیلت و درجه این امت را میگویند که نزدیکست که این امت همه پیغمبران باشند و بصحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده میشود قضیه خون است رواه البخاری و نیز به ثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود تطبیق میان دو حدیث آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول انچه حساب کرده میشود بنده را نماز است و اول انچه کرده میشود بوی حکم میان مردم دماست و در مضمون اینحدیث اشارتی بوجه تطبیق که نظر بالا راجع است بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردم است اگرچه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقتصر بذات بنده است و میان بندگان بیکدیگر نیست فافهم و آمده است که زائل نمیشود قدم بنده از جایش تا آنکه پرسیده میشود

از چهار چیز از عمر وی که در چه چیز فانی ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار کهنه کرد او را رواه الترمذی وقال حدیث حسن صحیح و نیز آمده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان دیوانی که در وی عمل است و دیوانی که در وی گناهان اوست و دیوانی که در وی نعمتهای خداست که بروی انعام کرده و قرطبی گفته که نمی گذرد هیچ یکی صراط را تا آنکه سوال کرده میشود در هفت قنطره اول سوال کرده میشود از ایمان که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است اگر این مخلصا بجا آورد گذشت پس سوال کرده میشود قنطرهٔ ثانیه از نماز اگر آنرا باهتمام بجای آورده است گذشت سوم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم از غسل و وضو هفتم مظالم مردم است که از همه صعبتر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردی را باشد که فرض گذارد ثواب هفتاد پیغمبر باشد و خصومت برود به نیم دانگه در نمی آید به بهشت تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته میشود به یک دانگه هفتصد نماز مقبوله و داده میشود مر خصم را در روز قیامت هیچ درماندگی و اضطرار پیش نمی آید بنده را برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضی میکند که راضی میسازد خصم خود را و بیرون می آرد ازین ورطه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کلمهٔ طیبه باشد چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث بطاقه درین باب مشهور است و از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود می باشم من ایستاده در میزان وی اگر راجح آمد والا شفاعت میکنم مر او را و در اخبار مشائخ آمده است که یکی را در خواب پرسیدند که خدای تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره در کفه حسنات و راجح گردانید آنرا پس بگشادم صره را ناگاه دیدم در وی کف خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر مسلمانی و از غرائب حکایات است که در مواهب لدنیه آورده که برابر آمده دو کفه میزان مر مردی را پس گفته شد مر او را نیستی تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و بنهد آنرا در کفه میزان و نوشته شده است در وی اف پس راجح می آید کفه سیئات بر کفه حسنات از جهت بودن آن کلمه عقوق پس فرستاده شود آنرا به دوزخ پس در خواهد آمد که باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیارند پس بگوید حقتعالی ای بندهٔ عاق بچه سبب درخواستی تو که باز آئی نزد من پس بگوید آن بنده خداوندا من عاق بودم مر پدر خود را و پدر را دیدم که میرود بجانب دوزخ مانند من خداوندا پس دو چندان کن بر من عذاب او و برهان پدر مرا از عذاب پس می خندد حقتعالی و میگوید عاق بودی در دنیا و بازشدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و بروید شما هر دو در بهشت و نیز می آرند که تحقیق برابر آید هر دو کفه میزان شخصی پس گوید خدای تعالی برو در مردم و التماس کن از کسیکه بدهد ترا حسنه

درآرم بدان در بهشت پس نیابد هیچ یکی را که بگوید اینکلمه را باوی مگر آنکه بگوید من محتاج ترم از تو پس نومید شود این شخص پس بگوید جوانمردی بتحقیق ملاقات کرده ام من پروردگار را و نیافته ام من در صحیفه خود مگر یک نیکے وگمان ندارم که فائده کند آن نیکی چیزی هبه کردم بتو آنرا بگیر و برو شاید فائده کند ترا پس می برد آن شخص نیکے را فرحان و مسرور پس میگوید حقتعالی چه کردی تو و چه حال داری و وی تعالی داناتر است بحال وی پس میگوید یارب اینست حال من پس ندای کند وی تعالی صاحب وی را که بخشیده است بوی حسنه را و میگوید کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر خود را و برو ید هر دو مان در بهشت و بعضے علما گفته اند که رجحان کفه میزان آخرت برعکس میزان دنیاست که در دنیا کفه راجح پایان میرود و در میزان آخرت بالا و این سخن خالی از غرابت نیست و استشهاد کرده است بقول حقتعالی الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی بمجرد این آیت بی وقوع چیزی در ینباب مشکل است نعم اگر چیزی باشد این آیه موید و مشیر بدان تواند شد و آنکه بعضے گفته اند که این مصادم و منافی قول اوست فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة نیز محل بحث است زیرا که تواند که مراد به ثقلت رجحت باشد و رجحان در آنجا بصعود است نعم مقصود آنست که ثقیل مائل بسفل میباشد ولیکن تواند که مقتضای ثقل و خفت در آن برعکس اینجهان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنهما روایت کرده شده که صاحب میزان روز قیامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را در ان روز رواه ابن جریر فی تفسیره و این همه احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم متعال خواهد بود و مخلص و نجات همه بشفاعت و رعایت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اما حوض شریف و ورود بران ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت وقوف و سوال و حساب و تجاوز از صراط و نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شرب منه لا یظماء ابدا و بعد از ان دخول جنت است و اول کسیکه درآید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من قرع باب الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میرود خازن جنت میکشاید در را و ایستاده میشود در خدمت چنانکه خدام در خدمت ملوک و میگوید مرا حکم است که نکشایم در بهشت را بر هیچکس پیش از تو و نه ایستم برای کسی بعد از تو و آمده است که مومنان چون بیایند بر در بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح را و ابراهیم را و موسی عیسے را علیهما السلام بترتیبی و روشی که کرده بودند در عرصات نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن و روایت است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حرام است درآمدن در بهشت بر انبیا همه تا آنکه درآیم من و حرام است بر امم دیگر تا درآیند امت من و آمده است

که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که امت من از ان

در می آید پس گفت ابوبکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت آگاه

باش بدرستی تو ای ابابکر اول کسیکه می آید بهشت را از امت من و ازین حدیث معلوم میشود که این امت را ابواب بهشت

مخصوص که می آیند از ان باب سائر امت اما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است که

می در آیند از ان چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان گویند

و دری را که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از ان در آید باب الرحمة و باب التوبة گویند و در حدیث ابی هریره

آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من اول کسی ام که کشاده میشود برای وی در بهشت لیکن زنی می آید

که مبادرت میکند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من زنی ام که صبر کردم و نشستم بر یتیمان

یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابو یعلی و رواته لا باس بهم و

قال المنذری اسناده حسن انشاء الله تعالی و معنی مبادرت کردن یعنی می درآید با من یا می در آید در پی من

و گواهی میدهد مر این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة هکذا و اشار باصبعیه السبابة والوسطی رواه البخاری من

حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد

رفیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت و کدام منزلت و رتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه تشبیه

گفته اند که شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را و تعلیم میکند

و تحسین میکند ادب و را اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جنت بوسیله و فضیلة و درجه رفیعه چنانکه واقع

شده است در دعای اذان اللهم آت محمد الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایت کرده است مسلم از حدیث

عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چون بشنوید موذن را بگوئید آنچه او میگوید بعد از ان درود

بیفرستید بر من و هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بر وی خدا تعالی ده بار پس سوال کنید خدا را برای

من وسیله زیرا که آن منزلتی ست در بهشت که نمیرسد و نمی سزد مگر یک بنده را از بندگان خدا و امید میدارم که

باشم من آن بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام

اعلی منزلتی است در بهشت و آن منزل رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم و سرای وی ست در بهشت و وی قریب

ترین بهشت است بعرش و گفته اند که وسیله فعیله است توسل الیه اذا تقرب توسلت الی الله تقربت الیه و اطلاق کرده

میشود بر منزله علیه چنانکه در حدیث و این نیز راجع بمعنی اول است زیرا که واصل بآن منزله قربت از جناب

عزت جل جلاله پس گویا عبادتی است که تقریب جنت میشود بوی و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف تر و داناترین مردم است بحق سبحانه و سخت ترین
ایشان در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل و عظیم تر باشد بخدا و درجه وی اعلی باشد در بهشت کذا قالوا
گفت بنده مسکین خصه الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت سبب و دست آویز بود وسل نزدیکی جستن بچیزی
یقال وسل الی الله و توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد سبب و دست آویز باشد
که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت و باعث فتحباب شفاعت گردد چنانکه سیاق حدیث مشعر بآنست
و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می درآید در بهشت و در روایتی زیر عرش و در روایتی در دار رب تعالی
و امر امت بسوال وسیله برای آنست که تا بیابد اهل این دعا و سوال ثواب جزیل و قرب جمیل و زیاده ایمان و
رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را برای آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم باسباب که یکی از ان دعای امت است مر او را بوسیله بمقابله چیزی که یافته اند بر دست وی
از هدی و ایمان کذا قال صاحب المواهب و حق همان سخن اول است و کمالاتی که نهاده حقتعالی برای حبیب خود و عده
کرده است او را بدان موقوف و مسبب بسوال و دعا امت نیست و فائده دعا و سوال ایشان هم بایشان
راجع است چنانکه در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه وآله وسلم اینکلام در وسیله بود اما طلب
فضیلت پس آن مرتبه زائده است بر سائر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه درجه
رفیعه بیان آنست و در حدیث ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وسیله درجه ایست
نزد خدا که نیست فوق آن درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند و روایت کرده است ابن
مردویه از علی رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وآله وسلم که گفت وقتی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله
گفتند یا رسول الله که سکونت میکند با تو در ان گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله
عنه آمده که گفت بر منبر کوفه ایها الناس در بهشت دو لولو است یکی سفید و دیگر زرد و مقام محمود از لولو سفید است
مر او را هفتاد هزار غرفه است هر بیت از وی سه میل است و اسم او وسیله است و آن برای محمد است صلی الله
علیه وآله وسلم و اهل بیت وی و لولو اصفر مانند آن است و این برای ابراهیم و اهل بیت اوست علیهم السلام
و از ابن عباس در تفسیر کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی آمده که فرمود در بهشت هزار قصر است و در هر قصر
چیزی است که می باید او را از ازواج و خدم رواه ابن جریر و از ابن عباس آمده که گفت نشستند جماعه از صحابه

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منتظر برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون می آمد وی صلی الله
علیه وآله وسلم وچون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که مذاکره میکنند وبعضے میگویند که عجب که خدا تعالے
پیدا کرد از خلق خود خلیل وگرفت ابراهیم را خلیل ودیگری گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم
وکلام کرد باوی وگفت دیگری عیسے روح الله ودیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان
وگفت تحقیق شنیدم من کلام شما را وتعجب از آنکه شما را گرفت خدا ابراهیم را خلیل وهمچنین ست که میگوئید شما
وگرفت موسی را کلیم همچنین است که شما میگوئید وعیسے را روح الله وهمچنین است وآدم صفی الله وهمچنین است
دانید آگاه باشید که من حبیب الله ام ولا فخر من بردارنده لواء حمدم روز قیامت ولا فخر ومن اول شافعم واول
مشفعم ولا فخر ومن اول کسی ام که بجنبانند حلقهای بهشت را پس بی کشاید خدا تعالی برای من وی در آرد
مرا در بهشت وحال آنکه با من فقراء مومنان اند ولا فخر ومن بزرگتر وگرامی ترین اولین وآخرینم ولا فخر رواه الترمذی
بدانکه از ظاهر این حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است ومخصوص باوست علیه السلام ومحبت صفت
محمد وخاصه اوست صلی الله علیه وآله وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است
خلت او بوجه اکمل وافضل است از خلت ابراهیم پس محبت علاوه وزیادت بران باشد یکی آنکه فرمود لو کنت
متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی خلیل اوست وغیر خدا خلیل او نه
وخلت نسبت ست بین الجانبین چون خدا جل وعلا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وآله وسلم در
حدیث دیگر آمده است که فرمود وان صاحبکم خلیل الله واز طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وقد اتخذ الله صاحبکم خلیلا وآنکه در حدیث سابق فرمود انا حبیب الله اشارت بمرتبه اعلی کرد
چنانکه گویند خلیل یعنی محب وحبیب محبی که بمرتبه محبوبیت برسد وچون صاحب مقام اعلا شد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود
وودر حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود خدا تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی من
گرفته ام ترا خلیل ونوشته ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه
اختلاف کرده شده است در تغیر خلت واصل اشتقاق وی خلل ست خلیل منقطع بسوی الله که نیست در انقطاع
او بسوی حق تعالی ومحبت او مرا ورا خللی واختلالی وبعضے گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد بالکس واختیار کرده اند
این قول را بسیاری از مردم وبعضے گفته اند اصل خلت استصفا واخلاص است ونام کرده شد ابراهیم خلیل الله
زیراکه وی خالص بود برای خدا دوست میداشت از بهر خدا ودشمن میگرفت از بهر وی وخلت خدا مر او را نصرت

او و گردانیدن او را امام مر کسی را که بعد از وی آمده و بعضے گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از خلت
بفتح خا بمعنے حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم علیه السلام زیرا که وی قصر کرد حاجت خود را بر پروردگار خود و منقطع شد
بهمت خود بسوی وی و نگردانید هم خود را بجانب عز و یتعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل و حال آنکه وی در منجنیق
بود تا انداخته شود در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر ابن فورک
خلت صفای مودتست که موجب اختصاص است و تخلیل اسرار و بعضے گفته اند اصل خلت محبتست و معنی
او اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود و قالت
الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی مر محبوب را که مواخذه
کرده نشود بگناهان او و محبت اقوی است از بنوت زیرا که بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است
ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة
و السلام بجهت انقطاع ایشان باشد بسوی خدا و وقف حوائج خود بر وی تعالی و انقطاع از ماسوای
وی و اضراب از وسائط است و اسباب یا بزیادت اختصاص از وی تعالی مر ایشان را و خفی الطاف وی نزد
ایشان و در آمدن اسرار الهیت و مکنون غیب و معرفت در خلال بواطن ایشان یا باستصفای وی تعالی
مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از ماسوای خود تا در نیاید در دل وی ماسوای حق و این ست نزد
ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام
باقیه ذکر کرد اینهمه را قاضی عیاض و مشترک گردانید خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لا بد این صفات
که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک آنرا در میان ایشان و رسید ما غطیته و قویتر و کاملتر خواهد بود با وجود
اشتراک از جهت فضیلت وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک ست
میان سائر انبیا و رسل و لکن فضلنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما از
ارباب قلوب که درجه خلت ارفع است یا درجه محبت پس گردانیده اند بعضے هر دو را برابر پس نمی باشند حبیب
مگر خلیل و نمی باشد مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در ذکر و تسمیه
است نه در حقیقت و اتفاقی ست و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضے
گفته که درجه خلت ارفع و اتم ست و احتجاج کرده بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم لو کنت متخذا خلیلا غیر
ربی پس نگرفت غیر را خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران شریف او و اسامه و جز ایشان

آمده واکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت زیراکه درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وآله وسلم ارفع است از درجه خلیل علیه السلام واصل محبت میل است بسوی چیزی که موافق است محب او لیکن این در حق کسیکه صحیح است میل از وی وانقطاع برفق بوی واین درجه مخلوقست اما خالق جلشانه منزه است از اغراض پس محبت او مر بنده را تمکین اوست از سعادت وی وعصمت وی وتوفیق وتهیه اسباب قرب وافاضه رحمت و نهایة آن کشف حجب ست از قلوب وی تا به بیند او را بقلب خود ونظر کند بسوی او به بصیرت خود پس باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ومی منزد که فهم کرده شود ازین غیر از تجرد برای خدا وانقطاع بسوی وی واغراض از غیر وی سبحانه وصفا وسلامت قلب وی واخلاص حرکات واعمال مر خدارا عز وجل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله علیه وآله وسلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای وی وناراضی بود به بی رضای وی وازینجا تعبیر کرده اند بعضے بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی وبهذا سمے الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی واذا ما سکت کنت غلیلا گمش برای تو باشم سخن برای تو گویم وطن برای تو گیرم سفر برای تو جویم ومزیت خلت وخصوصیت محبت هر دو حاصل است سید ما را صلی الله علیه وآله وسلم به دلالت اخبار صحیحه وآثار صریحه منتشره ومشتهره وکافی است درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیة

باب نهم در آنچه واجب است از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی وایمان آوردن وی را واطاعت وی در امر ونواهی وامر بدانچه آورده از درگاه الهی واتباع سنت واقتدا بسیرت وی واجتناب از بدعت وتغییر سنت ووجوب محبت ومناصحت ورعایة ادب با وی وحکم صلوة و سلام بر وی واین ثمره ونتیجه ابواب سابق است چون مقرر شد بانچه گذشت ثبوت نبوت وصحت رسالت واجب شد ایمان آوردن وتصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا وقال انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الآیات پس بمحمد واجب ومتعین است وتمام نمیشود حقیقة ایمان وصحیح نمیشود اسلام وحصول نجات مگر بایمان بمحمد وشهادت برسالت وی وآنکه در بعضے احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بجزو اول واعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه میپرسند چه میخوانی گوید الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله ویؤمنوا بی وبما جئت

باب نهم در آنچه واجب است از حقوق آنحضرت

به واین سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد واکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت ایمان تصدیق است به نبوت ورسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا وگفته ومطابق این تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست وچون جمع گردد تصدیق بقلب ونطق بشهادت تمام میگردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله ومراد آنست که تصدیق کنند وشهادت دهند ولیکن برای اهتمام بوجود شهادت وبیان کفایت وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کردند بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله ومقصود از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان است که شهادت است وتصدیق ولیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق وشهادتست مانند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت است کافی است ولهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا مومن است بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان اولی وافضل باشد وتفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق باقرار جمع شود واین حال محمود وتمام وکامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب سوم ومردود که در وی اصلا ایمان نیست واین را نفاق گویند که اقبح واشنع واخبث انواع کفر است وصاحب آن در درک اسفل از نار است حالت سوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت واین دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند پیش از اتساع وقت مر شهادت را جان دهد درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف خودند وقول آنکه تمام ایمان بتصدیق واقرار است ویافته نشد اقرار وبعضی مومن مستوجب جنت می دارند از جهت قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است وجائی دیگر این را فرمود هلا شققت قلبه وفرمود حق سبحانه ولما یدخل الایمان فی قلوبکم پس محل ایمان قلب داشت وصاحب اینحال مومن است بقلب خود غیر عاصی وغیر مقصر وترک شهادت باختیار او نیست ونزد انصاف حال این شخص محل اختلاف نیست واگر ابکم باشد وبحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد آنجا خود اتفاق است بر قبول عذر وفرقی که مفید باشد در دو صورت ظاهر نیست واگر این مردم درینجا هم بایستند وقائل بوجود ایمان نشوند چه چاره نیست ولیکن خلاف قول اهل حق است وحالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند ومهلت وفرصت یابد وعلم بلزوم شهادت داشته باشد ونطق نکند وشهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند جمعی میگویند که وی

مومن است زیرا که مصدق است وشهادت از جملهٔ اعمال است پس وی عاصی باشد بترک آن چنانکه سائر اعمال
بر مذهب حق وایشان میگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است واقرار شرط اجرای احکام ایمان
است نه جزو ایمان ونه شرط صحت آن غایتش ما حکم نکنیم از جهت عدم خبر تصدیق اما در واقع مومن است
از جهت وجود تصدیق وعمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان وچه عمل ارکان وپوشیده نماند که این بر تقدیر
خواهد بود که منافی تصدیق چیزی سر بر نزند وباوجود منافی حکم بایمان صورت ندارد از چه عدم تحقیق تصدیق
وبعضے گویند که صاحب اینحال مومن نیست تا مقارن نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت
اشعار عقد است والتزام ایمان است ومرتبط است بعقد وتمام نمی شود تصدیق باوجود فرصت ومهلت
مگر بشهادت وزبان ترجمان قلب ست وفرق است میان فعل لسان وسائر افعال نعم حالت عدم قدرت
دیگر است وگفته اند که صحیح همین قول است کذا قال فی الشفاء والله اعلم ودرینجا قسمے دیگر ست که تصدیق
واقرار دارد ولیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شد زنار وسجدهٔ صنم اگر امارت بودن آن
بدلیل قطعی از شارع ثابت شده وارتکاب آن بیقین وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع بدان
ودر کلام بعضے منصفین واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر وبعضے آنرا کافر شرعی گویند وبعضے کافر حکمی
خوانند واین سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود وکافر باشد حقیقت مگر آنچه
ثابت شود که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقے فتدبر تنبیه جماعه از فقهاء رحمة الله علیهم خصوصاً حنفیه
نفعنا الله ببرکاتهم وبرکات علومهم بعضے از افعال وکلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا مانند پدر وجز آن
یا گوید این ماتم سخت است یا گوید چیزی برای خدا بده وامثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است وصواب
درینباب آن مینماید که گویند اینها مظنه کفر وموهم آنند وکفر ازینجا لازم می آید اگر آن معنی متوهم ومظنون را التزام
میکنند کافر گردد بر مثال اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند وتاویل نمایند کافر
میشوند واگر آنرا تاویل کنند وبجهت اسناد بدلیل وشبهه که دارند ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس
منع از تکفیر اهل قبله مبنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال واقوال از قبیل امارات کفر ثابت
حکم بکفر بنا بران باشد نه بجهت لزوم کفر والله اعلم بالصواب وکلام در ابواب ایمان واسلام وقبول
زیادت ونقصان بسیارست وکلام قوم مذکور است وتحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان ونقصان
آن بزیادت عمل ونقصان اوست وهر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول بزیادت ونقصان ایمان

ازوی متصور و معقول نه و مجرد تصدیق آنرا قابل نه چه زیادت در عدد و ورود نعم کمال و نقصان در تصدیق
از جهت اختلاف صفات و تباین حالات از قوة یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام اعتیاد و
حضور قلب جاریست اما زیادت و نقصان نه و از انچه تنبیه بران واجبست بیان بطلان قولی که در بعضی مردم
شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است و در جا
که از کلام محدثین خبریست آن مفهوم میشود مراد ایمان کامل است چنانکه تصریح کرده است بآن مثل بخاری
و اضراب وی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب از زمان قدیم راه یافته چنانکه قاضی
عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان و مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق
بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان کامل
است چنانکه مذهب اهل سنت است و حاشا که مذهب اهل سنت و جماعت برخلاف مذهب سلف بود و مذهب
محدثین برخلاف اهل سنت و جماعت باشد و چه حاجتست که اینچنین گفته شود باوجود تصریح و تحقیق علمای
و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب و تحریص بر تحصیل ایمان کامل است و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین
اینکلام بدلائل و اعلام کرده شده است فتدبر و الحق احق ان یتبع وصل در وجوب طاعت و اتباع سنت
وصل در وجوب طاعت و اتباع سنت
و اقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اگر اطلاق
طاعت و فرائض و واجبات عبادات و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب و عادات شریف
نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را در یک فصل ذکر
کنند نیز درست است چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و رسوله و قال و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع
باذن الله و قال و من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و
مقارن گردانید طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بروی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت
آن بسوی عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را از حیثیت
رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقت طاعت نکرد مگر خدا را و درین آیت دلیل ست بر آنکه
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم معصومست در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند در چیزی
و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شده سهیل بن عبدالله تستری از شرائع

اسلام گفت وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وگفته اند اطیعوا الله فی الفرضة والرسول فی السنة
وقیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم والرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بر ربوبیت او ورسول
را بشهادت بنبوت او واین طاعت دلیل محبت است ومحبت مورث معیت چنانکه در فصل معیت بیاید وقال
سبحانه وتعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم واین آیه کریمه شریفه را آیة المحبة نامند
گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید
شما خدا را متابعت کنید وطاعت کنید مرا که آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت
من کنید محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید ووارث من گردید در مقام حبیبی وتواند که معنی آن باشد که اگر دوست
میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا وبالجمله محبت خدا مشروط است
باتباع رسول خدا ومشروطی شرط وجود نگیرد وباز اتباع مورث محبت است وعلت اوست پس اتباع هم
شرط محبت است که انتفای او مستلزم انتفای اوست وهم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست و
لابد این محبت که معلول متابعت است وموجود میگردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است مر او را و
مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر وبزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان است فافهم وقال
تعالی فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا ورسول وی ومتابعت کنید
رسول را باشد که هدایت یابید بصراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای اهتدا را اثر دو چیز ساخت ایمان
برسول واتباع وی تنبیه برآنکه کسی که تصدیق کرد او را واتباع نکرد بالتزام شریعت وی در ضلالت است تنبیه
اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول وفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب باشد بر ما مگر
آنچه تخصیص کرده است بدلیل وقال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند میخورد پروردگار
تعالی بذات پاک خود ومیفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی که مخالف
ومختلط است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در خود تنگی وشک وشبه از آنچه حکم کرده
ویسلموا تسلیما منقاد شوند برای تو بظاهر وباطن این اشارت بمرتبه اعلی از اطاعت وتبعیت وانقیاد است
که راضی باشد بحکم رسول بظاهر وباطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آن که بیقین داند که آنچه حکم
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم احق است وبعد از آن در باطن خدشه وخلجان نماند واین را مقام رضا وتسلیم
گویند که قول وی سبحانه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان است ودر مواعظ نبی اهل

صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است برشما باد که لازم گیرید ومحکم گیرید سنت مرا وسنت خلفاء راشدین مهدیین را و دور دارید خود را از محدثات امور زیراکه هر محدث بدعت وهر بدعت ضلالت است و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که ضلالت در نار است و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چیزی را وعمل کرد دروی برخصت پس تنزه کردند و دوری جستند ازان قومی و ترفع نمودند که عمل برخصت کنند پس رسید این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ثنا گفت برخدا وگفت چیست حال قومی که تنزه میکنند از انچه من میکنم پس بخدا سوگند بدرستی من داناترین ایشانم بخدا ورضای او وسخت ترین ایشانم از روی خوف وخشیت یعنی من با وجود این علم وخشیت عمل برخصت میکنم پس بدانید که حق همین است ومقتضای حکمت همین و در مصلحتهاست که متضمن صلاح کار دین ودنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او واگرچه عمل بعزیمت افضل وارفع است ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محبوب ومرغوب می افتد وبلاحظه ترفیه وترخیص وتیسیر الهی حکم عزیمت میگیرد و در حدیث دیگر آمده است والله انی لاخشاکم بالله واتقاکم له لکنی اصوم وافطر واصلی و ارقد واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گرداند سنت مرا پس تحقیق زنده گردانده مرا وکسیکه زنده گرداند مرا باشد بامن و نیز آمده است که کسیکه تمسک کند بسنت من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شهید و آمده است که تمسک بسنت بهتر است از احداث بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیاء آداب خلاء وقیلوله مثلا چنانکه در سنت واقع شده است بهتر است از بنای رباط ومدرسه ومیرسد فاعل آن باعلی مقام قرب ووصول ببرکت اقامت سنت وحصول رضای حق ومقرر است که مذموم ومردود بدعتی است مغیر سنت است وانکه بچنین نباشد بلکه مقوی ومروج سنت بود آنرا بدعت حسنه میگویند وآن جائز است از جهت رعایت مصلحت وحکمت و گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند تعلم صرف ونحو وعلوم الهی که نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط ومدارس وبقاع خیر ومباح مثل سیری وترفه باقی مکروه وحرام واقامت سنت اگرچه قلیل و صغیر بود اعلی وارفع است از بدعت اگرچه کثیر وکبیر بود منفعت ومصلحت دران بالله التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود وکثرت لصوص دران آیا بگیریم ایشانرا بمظنه یا برداریم ایشانرا به بینه چنانکه سنت است پس نوشت عمر بایشان بگیرید ایشانرا به بینه وبدانچه جاری شده است بران

سنة و اگر اصلاح نکند ایشان را آنچه حق است اصلاح بکند و شان را خدا و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت والله میدانم که تو حجری نفع و ضرر نمیکنی اگر نمیدیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بوسه میکرد ترا بوسه نمیکردم ترا پس از ان بوسه کرد او را و دیده شد عبد الله بن عمر رضی که میگردانید ناقه را در جانبی پس پرسیدند از سبب آن گفت نمیدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میکرد من نیز میکنم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد و در انجا نهالی بود میگشت گرد وی انداخت آب را در بیخ وی از کوه و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که کرد اینچنین من نیز کردم و آمده است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعه که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و گفت سهیل تستری اصول مذهب ما سه چیز است اقتدا به نبی صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق و افعال و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی با جماعت پس برهنه شدند ایشان و در آمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که در نیاید حمام را مگر بمیزر و برهنه نشدم پس دیدم دران شب داعی را که میگوید یا احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنه و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل **وصل** و از جمله حقوق رعایت ادبست با آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مجید مملو و مشحون است بآیات که ارشاد میکند بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و قال یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و قال یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه و قال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و قوله تعزروا ای تجلوا و تبالغوا فی تعظیمه و تنصروه و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سوء ادب بسبقت کردن در کلام یعنی نگوئید پیش از فرمودن وی و چون فرماید گوش نهید و نهی کرد از شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از ان تحذیر کرد و گفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در مواهب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت بامر و نهی و اذن و نه بتصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فرموده است وی سبحانه درین آیة و این حکم باقی است تا روز قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش سنن و احکام وی بعد از وفات وی همچو تقدم است پیش وی در حالت حیات بی فرق مجاهد در تفسیر این آیة گفته تفوق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچیزی تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی و ضحاک گفته حکم نکنید بامری بی حکم رسول خدا و گفته اند که نظر کنید بادب صدیق

رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تقدم کرده پیش وی در نماز چگونه تاخر کرد اگرچه آن تقدم باذن وامر آنحضرت بود گفت نمیرسد ابو قحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا و بکار رسانید او را این ادب و قائم مقام وامام گردانید بعد از وی و بجای رسانید که هیچکس نرسد و از جمله ادب ست با آنحضرت که بلند کرده نشود آواز با مر او را چنانکه جهر میکنند بعضے مر بعضے را و بلند میکند آواز را چنانکه ندا میکنند بعضے مر بعضے را و نخوانید بنام بلکه تعظیم کنید و توقیر نمائید و بگوئید یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در وفد بنی تمیم یا در قومی غیر ایشان که آمدند و بایستادند بر در آنحضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشانرا خدا تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون و بعضے گفته اند نزول کرده است آیت ادنی در شان ابی بکر رضی الله عنه که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آواز ها را و بعضے گفته که نازل شد در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهای وی گرانی بود و بلندی کرد آواز را پس بنشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده نشود اعمال وی پس طلبید او را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بشارت داد بشهادت و دخول جنت پس کشته شد در یوم الیمامه و تمامه این حکایات در مواضع خود بیاید انشاء الله تعالی و روایت کرده شده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نمیکنم با تو بعد ازین مگر مانند شخصے که راز گوید و عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم و روایت کرده شده است که ابو جعفر امیر المومنین مناظره کرد امام مالک را در مسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود ایشانرا امام مالک رحمة الله علیه پست کن آواز خود را یا امیر المومنین در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه و مدح کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذین یغضون اصواتهم الآیه و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین ینادونک من وراء الحجرات الآیه و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در حالت حیات شریف پس زاری کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از ان گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در دعای رو بقبله آرم یا برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدر تو آدم صفی الله روز قیامت و روی آر بوی و شفاعت طلب کن از وی قال الله تعالی ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیه و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت موجب

حبوط اعمال گردد چه گمان میبری برفع از او نتایج افکار بر سنن و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه
عادت ارباب معقول و اهل تفلسف است و از جمله ادب به آنحضرت است که استشکال نکنند در قول آنحضرت
بار الملک استشکال کنند در آراء القول او و معارضه نکنند نص را بقیاس بلکه تایید کنند قیاس را بنص و خود شرط صحت
قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص و تحریف و تغیر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف
اوست که اصحاب آن فنون آنرا معقول خوانند و ما او را شک و شبهه میدانیم و موقوف داشته نشود قبول ما جاء
به بعدم موافقت این معقول که موجب سوء ادب و جرأت است نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن بمحکمات بشروطی
که مذکور است در محلش مقرر است ولیکن بعد از وصول بمرتبه استحالت نه مجرد استبعاد و خلاف عادت و مذهب
سلف دران جا نیز تسلیم و تفویض است و این روش در تفسیر و حدیث که بیضاوی و اشباه وی کرده اند بسیار است
حاجت بذکر آن نیست تاب الله علیهم و غفر لهم و نسال الله العافیة و بالجمله تحکیم و تسلیم و خضوع و استکانت
و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا دو توحید
است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر
توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب عن
مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعا را او خواندن او را مانند دعای
بعضی از ما مر بعضی را قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این آیت مر مفسر را
دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه میخوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه بگوئید یا رسول الله
یا نبی الله با توقیر و توضیع و بر این معنی مصدر مضاف بمفعول است و دوم آنکه نگردانید خواندن او مر شما را چون
خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب ندهد اگر خواهد بدهد بلکه بر تقدیر خواندن او مر شما را البته جواب
باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گنجائش ندارد چنانچه مضمون کریمه یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم است و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل است و شاهد این حدیث ابن المعلی که در
نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود
آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله وللرسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد
نزد شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی **وصل** در لزوم محبت آنحضرت و اجبیت از تمامه خلق بدانکه محبت حیات
قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات از رضا و در احوال از محبت بالاتر و فاضلتر نیست و

شخص و وقت سالک بی محبت جسد بی روح را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن
مختلف آمده و فی الحقیقة اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع بثمرات و نتایج محبت
است نه حقیقت او و در مواهب لدنیه از بعضے محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است
که تعریف و تحدید نتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قائم است بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر
از ان و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود او است انتهی و اینکلام در ذوق و محبت و وجدان است والا
بحسب وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مرغوب است و آنرا مراتب درجات و آثار
و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بران واقع است پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوبست
در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضے گفته اند که محبت محو شدن صفات
محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و درنمی یابد آنرا مگر کسیکه
فانی گردانیده است ورا و آزاد محبت و گرفته است ورا از وی تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم پنداشتن
بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران
کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که
ببخشے تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ما سوای
محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و تا در دل بقیه ایست مر غیر را و محبت غیر را چه جاست محبت مدخول
و معلول است و بعضے گفته اند محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تهیج لسان بذکر او
علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است بسوی
چیزیکه موافق است انسان را یا استلذاذ اوست با دراک حس ظاهر همچو حب صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه و روائح
و اشباه آن و با دراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه همچو محبت صالحین و علماء و آنها که ماثور و معروف اند بسیر
جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مائل و مشغوف است بامثال ایشان یا حب از جهت احسان و انعام
است و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند بایشان و بالجمله سبب محبت
حسن است یا احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات
و اکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این معانی را که موجب محبت اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل
و کمال و اخلاق باطن گذشت چیزی از ان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت است و اما احسان و انعام

وی صلی الله علیه وآله وسلم بر امت از رافت و رحمت و شفقت و تعلیم کتاب و حکمت و هدایت بصراط مستقیم
و انقاذ از نار جحیم و کدام احسان و انعام اجل و عظیم است از روی قدر و اغز و اکرم است از روی خطر از احسان
این رسول کریم بجمیع مومنین و کدام افضال و اکرام اعم و اشمل است از روی منفعت و افادت از انعام
آنصاحب فضل عظیم بر کافه مسلمین که وسیله ایشان است بسوی هدایت و منقذ است از غنایت و داعی
است بفلاح و کرامت و شفیع و شاهد است مر ایشانرا نزد پروردگار و موجب بقای دائم و نعیم سرمد یوم القرار
پس ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستوجب محبت حقیقت است شرعاً و جبلةً و چون جاری
است عادت آدمی زاد بر آنکه دوست میدارد کسی راکه احسان کرده یکبار و دو بار نعمتی راکه فانی است خلاص
کرد اورا از مهلکتی و مضرتی که زائلست پس چگونه کسیکه رسیده است از وی نعمتهای دائمی ابدی نگاهداشته است
از بلیتهای سرمدی و چون هست مرد که دوست میدارد کسی راکه چیزی از صورت جمیله و صورت حمیده دارد
پس چگونه کسی که جامع تمامه انواع حسن و جمال و حاوی جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس مستحق موجب آن شد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که محبت مر اورا او فر و اکثر و اولی و اعلی از محبت مال نفس و اهل و اولاد و اموال
خود را باشد و هر که ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی ازین محبت
ولیکن بعضی حظ او فر آن یافتند و بعضی کمتر و مدار بر ترک شهوات و عدم احتجاب غفلت است اعاذنا الله
و شک نیست که حظ صحابه درین معنی اتم و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت است و معرفت ایشان آنحضرت
عیانی است چنانکه از آثاری که منقول است معلوم میگردد و قال الله تعالی قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم
و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله
و رسوله و جهاد فی سبیله الآیة و قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من
والده و ولده و در روایت نسائی بتقدیم ولد بر والد و در روایتی والناس اجمعین و در حدیثی من اهله و ماله
و در روایتی من نفسه نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت یا
رسول الله تو محبوبتری نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایمان نیارد یکی از
شما تا آنکه باشم من محبوبتر نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند میخورم بخدای که فرستاده است بتو
کتاب را تو محبوبتری نزد من از نفس من پس گفت الآن یا عمر و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت
علیه السلام دستی در سینه عمر زد و تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی و گفته است سهیل تستری کسیکه

نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بر خود در جمیع احوال ونه بیند نفس خود را در ملک او نه بخشد حلاوت
سنت او زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث
وگفته اند بعضی زهاد یعنی تا ایثار کنی رضای مرا بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو از اینجا معلوم شد که
محبت جزو اعتقاد وعظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعاً صاحب مواهب لدنیه گفته که وقوف
عمر رضی الله عنه در اول امر استثنای او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبیعی است وجهت
اختیاری بتوسط اسباب موجبات علم بمنافع ومصالح وفوائد آن میباشد واراده حضرت در عمر محبت اختیاری بود
زیرا که راه نیست بقلب طبائع وتغیر جبلت وبرین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود بعد از آن تامل کرد وشناخت
باستدلال که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب
نجات وی از مهلکات دنیا وآخرت پس خبر داد بانچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را وجواب دادی انچه واجبست
انتهی ونزد این مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود وانچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم را انکه باشم من محبوبتر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود وقول بانکه قلب طباع و
تغییر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع وغرائز که بریاضیات ومجاهده تغیر پذیرفت وبتصرف وهمت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از نفوس صحابه زائل شده وتهذیب یافته وظلمت بنورانیت بدل
شده خصوصاً از محل قابل ومستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه ومؤید این ست انچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از عمر رضی الله تعالی عنه پرسید که حال چیست جز مرا دوست میداری تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من مشترک است میان اهل ومال وولد ونفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد وفرمود الآن
چگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل ومال وولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد و
گفت همه ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله ونیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد مر عمر رضی الله
عنه از جهت ظهور آن ومطلوب مر وی رضی الله عنه ازین قول طلب وتمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی ست
خواهد بود ومعلوم شده است که غلبه محبت بجای میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب لی من اهلی ومالی ونفسی ومن الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد اگر در محبت نفس شائبه اختیار
باشد اما در محبت عطشان ماء بارد را اختیار اصلا دخل ندارد فافهم وبالله التوفیق وگفته است علی بن ابی طالب

رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محبوبتر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و مادران
ما و از آب سرد بر تشنگی وصل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت معنوی روحانی

فصل

اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و گفت متی الساعة کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت چه آماده کرده تو از اعمال
برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عملی کن که روز قیامت بکار تو باید گفت آماده نکرده ام برای قیامت
از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از
صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و آمدم او را و گفتم یا رسول الله بده مرا دست مبارک
خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب
و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده
که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین را رضی الله عنهما و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را
باشد با من در درجه من روز قیامت و درینجا غایة مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من با ما که مراد غایت قرب
و معیت است نسبت بدیگران که آنجا اکتفا بمطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت
و گفت یا رسول الله تو محبوبتری نزد من از اهل و مال من و من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و
نظر میکنم بجمال مبارک تو و من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می درآئی تو بهشت را بر داشته
میشوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر می درآیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی و من یطع الله
والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین الایة پس خواند آنحضرت آنمرد را و خواند
این ایة را بر وی و ذکر کرده اند بعضے مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بود
سخت محبت مر آنحضرت را کم صبر از وی پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ روی و
شناخته میشود در روی او اندوه پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه حال داری و چرا شکسته
شده رفت رنگ تو و گفت یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا متوحش
میشوم وحشت شدید تا می آیم و می بینم جمال جهان آرای ترا پس تر یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که
که شما بالا برده میشوید با پیغمبران علیهم السلام و من اگر درآیم در بهشت در مرتبه پایان ترا زمرتبه تو خواهم بود و
اگر ندرآمدم نمی بینم ترا ابدا پس فرود آمد این ایة و در بعضے تفاسیر در شان بعضے از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

وصل در آثار محبت آنحضرت

آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بجمال مبارک میدوخت واصلا بجانب دیگر نگاه نمیکرد فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مند شویم بجمال مبارک تو و ذوق میکنیم بدیدار تو اما غم ازان دارم که چون روز قیامت شود بر میدارند ترا حقتعالی پس حقتعالی این آیه فرستاد و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد بمعیت مساوات در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه و آله وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و چون زائل گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصلست و ارباب محبت را مشاهده میسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این ست مراد بمعیت والا معیت قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که سیر نکردید شما سیری را و نزول نکردید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند محبوس داشته است ایشانرا عذر پس معیت معنوی بروح است نه مجرد دیدن بقلب و نه بقالب لهذا بود نجاشی قریب تر همدم با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و حال در حبشه بود و بود عبد الله بن ابی ابعد خلق ازوی با آنکه میبود با وی در مسجد و لیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری در قیامت بجهت علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشارت داد ایشانرا که اگر در دنیا چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آنعالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ پرده در میان نماند والله اعلم وصل در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سخت ترین امت من در محبت من مردمی اند که می آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی میدید مرا در مقابله اهل و مال خود یعنی همه مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت است که اگر باین تمنا بوهم حاصل میشد میگردد بدین معنی مراد دیدار آنحضرت ست در زمان شریف آنحضرت و این بطریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه سائر صلحای امت را میباشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا را می باشد نیز دور نباشد یعنی چنان مشتاق جمال

او و لقای شریف او بیند که اگر آنرا بیدل اهل و مال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فافهم وبالله التوفیق روایت است از ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او روز احد با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه دوست میداری گفت بنمائید مرا تا به بینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک قلیل بر منصب بعد از سلامت تو خود آسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز برخاست روز احد که دشمنان آنحضرت کشته شد و بسیار شدند و در مدینه زنان فریاد کنند بیرون آمد زنی از انصار پس پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر و پدر خود را که همه کشته شدند و در نمی یابد آن زن که بکدام یکی از ینها پیش آمده است و هر کرا می بیند از ایشان افتاده بر زمین می پرسد این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات نمیکند بآنها و میگوید پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش ست تا رفت و رسید بآنحضرت و گرفت طرف جامهٔ مبارک او را وگفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم وقتیکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان بجای تو می بود که بزنیم ما گردن او را و تو در اهل خود می بودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در جای خود باشد و نمیخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در اهل خود باشم گفت ابو سفیان ندیدم من از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام از بغض زوج و نفرت وی برغبتی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا را و رسول خدا را و چون محتضر شد بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی وگفت واحزناه و در روایتی واکرباه گفت بلال واطرباه غدا القی الاحبة محمدا وحزبه زهی خوشی و شادی فردا ملاقات کنم دوستان را که محمد و گروه او بیند و لنعم ما قال الشاعر بیت

در غربت مرگ نیم تنهائی نیست ✤ یاران عزیزان طرف بیشتر اند ✤

و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد که جای میکرد بجانب خواب خود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و نام می برد ایشان را و میگفت هم اصلی و فصلی ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزوی میکند دل من دراز شد شوق من بسوی ایشان زود کن ای پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود گریه میکرد و می نالید و میگفت این کلمات را و غلبه میکرد او را خواب و روایت کرده شده است از ابو بکر صدیق رضی که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است

ترا بحق که اسلام ابوطالب خنک و روشن کننده تر ست چشم مرا از اسلام وی یعنی ابوقحافه که پدر من است زیرا که
خنک کننده است چشم ترا و همچنین میگفت عمر بن الخطاب بعباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوبتر
است نزد من از اسلام خطاب زیرا که محبوبتر است نزد رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم و روایت است از زید
ابن اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه شبی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی پیزد پشم
را وی گوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه الطیبون الاخیار قد کنت قواما بکا بالاسحار یا لیت شعری والمنایا
اطوار هل تجمعنی وحبیبی الدار و یاد میکند آنحضرت را و اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر رض و گفت اعاده
کن قول خود را پس اعاده کرد بصورت حزین و گریه کرد و درین حکایت دراز است. روایت کرده شد است که عبدالله بن عمر رض خواب کرد پای
او پس گفته شد او را یاد کن محبوبترین مردم را نزد تو تا برود این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس نیک شد پای او و روایت کرده شده است
که آمد زنی نزد عائشه والتماس کرد که بکشای برای من قبر شریف رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم پس بکشاد عائشه قبر شریف را
گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبدالله انصاری صاحب الاذان آمده است که کار میکرد در بستانی که
مر او را بود پس آمد پسرش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خداوندا ببر بصر ما تا نه بینیم بعد از محبوب خود
هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور است

وصل علامات محبت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا باو و استعمال سنت و سلوک طریقه و اهتدا بهدی و
سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا و محبت
خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابوسعید خرازی می آرد که گفت دیدم آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم در منام و گفتم یا رسول الله معذور دار مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو یعنی
محبت من با تو چندان است که اصلا بغیر تو نپردازم و یاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت
حق اصل و مقدم است و تو نیز فرموده بدان مرا داربوده ست فرصت را و گنجائش محبت دیگری نگذاشته است
بمقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی است و سکر حال است و در مرتبه جمع و اجمال
ببین که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی یعنی کسیکه دوست میدارد خدا را
پس بتحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند ولیکن از جهت غلبه سکر
و عدم تمیز اطلاع بر حقیقت حال از دست نظر بصیرت میرود و این ست سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که

وصل علامات محبت رسولخدا

حق را از وساطت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفارق میدانند و بر هر رخنه وی واقف نمی شوند واین
معنی در رساله جدا آورده وبعضی از مدعیان را شرح تر ازین گفته ایم و تواند که اینکلام تعجب فرد باشد بر ابوسعید
که این که تو میگوئی معنی ندارد و خطا و نقص است باز گرد این خیال مگرد و این سخن مگو ولیکن چون ابوسعید از
صادقان راه و خاصگان درگاه و محبان آگاه است ندا کرد به یا مبارک و معذور داشت ومنع کرد برفق
ونرمی ونمود عنف وشدت بتوقع آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه والتباس نمود ومثل این از
رابعه بصریه نیز نقل میکنند والله اعلم بحقیقة الحال وآن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود وبعضی هذا وفی الحقیقة
محبت علت متابعت وباعث بر آن است پس متابعت دلیل وعلامت محبت باشد وگفته اند که محبت ناشی
میگردد از مطالعه نعمت وبقدر اطلاع بر نعمت میباشد قوت محبت واین بملاحظه احسان است وبمشاهده
حسن وقدر آن نیز پیدا میشود وبمتابعت میکشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق واتحاد است وچون متابعت
ناشی از محبت است ثقلی وتعبی در طاعات وعبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب ونعیم روح وسرور خاطر و
قرة عین خواهد بود واعظم خواهد بود از لذات جسمانیه خصوصاً بتصور معیت آنحضرت چنانکه آمده است من احب
سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة ودر حقیقت محبت نور است ومعصیت ظلمت ونور مزیل ظلمت است
وگفته اند که نیست هیچ مقامی اشرف وافضل از متابعت حبیب ولیکن باید دانست که این اقوی واکمل انواع
محبت است وهر که متصف است بصفت متابعت کامل المحبة وعالی مرتبت است وهر که مخالف است در بعضی امور
ناقص المحبة ودنی الدرجة است ولیکن از اصل اسم محبت واتصاف بدان بیرون نیست ودلیل آن قول آنحضرت است در حق
آن شخص که حد زده است در شرب خمر ومکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود
لا تلعنوه فانه یحب الله ورسوله وآن شخص از اهل بدو زاهر نام نزد آنحضرت می آمد وچیزی از اشیای بدو مثل
تره وسبزی ومانند آن می آورد وآنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جامه وزر ومانند آن بوی عطا میفرمود
ومیفرمود زاهر روستائی ماست وما شهری اوئیم واز بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبدالله است
ملقب بحمار وزاهر دیگر است والله اعلم واینجا معلوم میشود که اصل محبت همان میل وانجذاب است اگرچه در متابعت
تقصیری رود ونیز معلوم میشود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت وجماعت است ولیکن باید دانست
که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط ومقید است بآنکه نادم باشد بر وقوع معصیت یا اقامت
کرده شود بروی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت از وی وترس آن نیست که بتکرار

ذنوب واصرار بران مرتبه طبع درین وختم کشند وسلب کرده شود ازوی ایمان والعیاذ بالله واز علامات محبت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب شیئاً اکثر ذکره
وبعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب واین سعادت در خدمت علم حدیث ومطالعه کتب علم سیر حاصل
است واصحاب علم حدیث را نسبتی خاص واشنای مخصوص بآنجناب ست که دیگران را نیست که همیشه احوال و
صفات شریف ذکر زبان وورد جان ایشان است ومعرفت صفات وشناخت احوال تعینی وتشخصی مر ذات
بابرکات او را نزد ایشان حاصل وهمیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر ونصب العین ایشان باشد وپیوند باطن
بصورت خیالیه وی قوی ومتصل شود وچون نام شریف مذکور گردد لذت آن در دل بیابند وعظمت مسمی
در دل مشاهده کنند ومستحضر یابند وهمیشه حاضر درگاه باشند وایشان را درین باب مشارکت ومشابهت
است بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال وافعال واقوال آنحضرت ومخصوص اند
بمصاحبت ومجالست ومکالمت شریف غیر آنکه ایشان از صحبت معنوی است واز صحبت صوری مهجور اند و
این یکی از فوائد عظمی ست که حاصل میشود مر زائران قبر شریف او را وحاضران لقای منیف را ودر واقع چون
شب وروز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بقضیه فاذکرونی اذکرکم ایشان را نیز ذکر
کنند وصلوٰة که اقرب وسائل است جز این علم شریف است واز بزرگی نقل است که میگفت اشد بواعث
واقوی دواعی مرا بر تحصیل حدیث وخدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم واز علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر وتعظیم اوست نزد ذکر شریف وی صلی الله
علیه وآله وسلم واظهار خشوع وخضوع وانکسار وسماع اسم مبارک وی وهر که دوست میدارد کسی را خضوع
میکنند مر او را وبودند صحابه بعد از وی وقتی که ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند وخشوع می نمودند وبر میخاست
بر تن ایشان موی از جهت غایت تعظیم هیبت وجلالت وی صلی الله علیه وآله وسلم وهمچنین تابعین ومن بعدهم
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب ست بر هر موی من هرگاه ذکر کنند آنحضرت را یا
ذکر کرده شود نزد وی که خضوع وخشوع نماید وساکن گردد از حرکت خود وبگیرد او را هیبت او وجلال آنچنانکه اگر
در حضور شریف می بود وتادب کند بآنچه ادب کرده است ما را حق سبحانه وبود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد
آنحضرت نزد وی گریه میکرد تا رحم میکردند بر حال وی مردم وبود جعفر بن محمد کثیر المزاح والتبسم وچون ذکر کرده
میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زرد می گشت رنگ وی وبود عبدالرحمن بن القاسم رضی الله عنهما

در علامات محبت آنحضرت صلعم

چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیگرگونه میشد رنگ مبارک وی وخم میگشت پشت وی تا سخت می آمد آن بر همنشینان او روزی گفتند بوی این چه حالست که ترا پیدا میشود گفت اگر می دیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید بدین را بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القرا نزدیک نبودیم ما که می پرسیدیم ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بر وی و بتحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ وی می گویا کشیده شده است از وی خون خشک میشد زبان وی در دهان وی از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود عامر بن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها و بود زهری رحمة الله علیه از گوارا ترین مردم و نزدیک ترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنان که میگشت گویا نمی شناسی تو او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم از متعبدان و متزهدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میگریست تا آنکه بر میخاستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و بود قتاده رضی الله تعالی عنه چون میشنید نام شریف آنحضرت را میگرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجبست انصات نزد قرائت حدیث وی چنانکه واجبست نزد سماع قول وی و صلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامیست که بیاید در آخر خود انشاء الله تعالی و از علامات محبت وی صلی الله علیه وآله وسلم کثرت شوق است بسوی لقای وی زیرا که هر حبیب دوست میدارد لقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی المحبة هی الشوق الی الحبیب و لهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت ایشانرا سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفا می جستند بمشاهده جمال جهان آرای وی و لذت میگرفتند به همنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و صحبه و بتحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد بن معدان و غیر ایشان آنچه مناسب این بابست از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محبت داشتن کسیرا که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسیکه عداوت دارد با ایشان و دشنام میکند ایشانرا هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را و دشمن میدارد دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن و حسین رضی الله عنهما

واز علامات محبت حضرت

شوق محبت

خداوند امن دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و فرمود کسیکه دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت خدارا و کسیکه دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا و کسیکه مرا دشمن داشت دشمن داشت خدارا و فرمود در فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها وی گوشت پارهٔ من است در غضب می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد او را و فرمود عائشه را در اسامه بن زید دوست دار ای عائشه او را زیرا که من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب نگیرید ایشانرا هدف و کسیکه دوست میدارد ایشانرا پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا و کسیکه ایذا کرد مرا ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدارا و هر که ایذا کرد خدارا نزدیک است که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان نفاق دشمن داشتن ایشان است و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشانرا و کسیکه دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشانرا و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت برامت و التزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیز را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی در مباحات و شهوات نفس چون دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را از قصعه همیشه دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر می آمدند نزد سلمی که خادمهٔ آنحضرت بود تا بسازد ایشانرا طعامی که خوش میداشت رسول خدا الی آخر الحدیث و از انجمله دوست داشتن علما و صلحا و متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و استقبال هر که مخالف شریعت او ست قوله تعالی لاتجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم و این جماعهٔ اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفت عبد الله بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را و چون گفته بود این منافق لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد با عز خود را داشته بود و با ذل اصحاب آنحضرت را و رجوع کرد بمدینه این پسرش شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمد و بایستاد و گفت به پدر بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب محمد اعز الناس و اگر نمی برم سر ترا گفت راست میگوئی و میکنی همچنین گفت میکنم پس از زبان او این اقرار گرفت و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده بود

و از علامات محبت

و از انجمله دوست داشتن علما و صلحا

و آنحضرت علیه السلام او را بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو مردی را که پیه شکم ما از آثار نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرمایند که ترا بکشم ترا همین ساعت بکشم پس آن برادر از جای درآمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن ست که آورده است از نزد باریتعالی و مهدی و هادی و متخلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت تلاوت است و عمل بوی و تفهم و تدبر وی و وقوف نزد حدود وی سهیل تستری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت قرآن ست و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت پیغمبر محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه که برساند او را بآخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نمیگردد از قرآن و چگونه سیر گردد محبت از کلام محبوب وی غایت مطلوب وست و این صفت دلهای پاک است که روشن ست بنور ایمان بیت

جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید + که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا +

و در حقیقت مصداق و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوبست و حیف است که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشائخ گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت قرائت آنست که بحسن صوت و بی آن مساوی باشد و آنکه بی صوت ذوق نیارد و با لصوت زیاده گردد در حقیقت ذوق صوتست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست والا صوت حسن زینت و زیور قرائت است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه را رضوان الله علیهم سماعها بود از قرآن اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش خوانان بودند که صبر از دل میربودند و جانی در قالب ایمان افزودند خصوصاً ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و امثال ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً صوت عرب نیست شبی ابوموسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق میگرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود بوی شب چه خوب میخواندی قرآن را من می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر ازین بیت

دلم را شادی رو داده از نالیدنم امشب + رجای یار گویا گوش بر آواز من دارد +

و آنحضرت بعبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبدالله

و از علامات محبت

قرآن خواندن بآواز خوش

گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو و حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبد الله و چشمان مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه شریف میجوشید چنانکه دیگ مسین جوش شد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی براهی میگذشت از درد خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یکدو روز در خانه تا مردم او را بیمار می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابوموسی اشعری رضی الله عنه میبود میگفتند یا ابوموسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابوموسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیر وی روایت کرده اند که خداتعالی گوید مر داود را علیه السلام روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا میکردی پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بردی تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من باز رد میکنم بر تو آن صوت را پس بایستد داود نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون مضاعف شود بآن رویت وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند در آن شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه فرمود این سماع قرآن این سماع است که مختلف نیستند در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار است بالحان موسیقیه طائفه آنرا موصل و مقرب دانند و قومی ملحق بفسق گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان فوق همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قران است یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا و از علامات تمام محبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و کمال آن زهد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان است و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فقر بسوی کسیکه دوست میدارد مرا سریعتر است از جیل که از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود هشدار و بیندیش که چه میگوئی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مر فقر را بر خود و دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگوئید الفقر افضل من الغناء اول از ما بر افضلیت فقر اقرار گرفتند بعد از ان مرید ساختند و ازینجا باطل شد زعم بعضی مدعیان و متصوفان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل است و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس ظاهر است آنکه در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی

وصل در وجوب مناصحت

ویقولون سیغفر لنا تاب الله علیهم وعلینا انشاء الله تعالی **وصل** در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه وآله وسلم واخلاص در ادای حقوق وی در سر وعلانیه از واجبات دین واسلام است ودر حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت است قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله ولرسوله ولکتابه ولعامة المسلمین وخاصتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا را ومر رسول خدا را وکتاب او را وعامه مسلمانان وخاصهٔ ایشان را ودر روایتی وائمة المسلمین وعامتهم واین حدیث از جوامع الکلم است وتمامه علوم دینی در حیطهٔ اجمال وی مندرج است وجوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت ایجاز واختصار لفظ قلیل جامع وحاوی معانی کثیره آید واین قسم سخن از شرائف کلام محمدی وی ودلائل وشواهد کمال اوست چنانکه فرموده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام اختصارا چنانکه در وجه جمیل وی اجناس فائق حسن وجمال بیرون از حد حصر واحصا ابداع نموده در کلام جلیلش انواع اسرار وحقائق خارج از قصور افهام تضمین فرموده ونصیحت در لغت خالص وصاف شدن است عسل ناصح میگویند آنرا که از موم صاف وخالص شده باشد ومراد اینجا صفا وخلوص است در ادای حقوق وارادهٔ خیر مر منصوح له را پس نصیحت لله صحت اعتقاد است به وحدانیت او ووصف اوست بچیزی که اهل آنست وتنزیه وتقدیس ذات وصفات وی از آنچه نه لائق کمال اوست وامتثال اوامر ونواهی شرعیه وتسلیم احکام ارادیه اوست ونصرت دین بجهاد وتحصیل اسبابی که موجب بقا وتقویت دین وملت است بعلم وعمل واخلاص در عبادت ونصیحت لرسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت واطاعت او در اوامر ونواهی وابوبکر گفته نصیحت رسول موازرت ونصرت وحمایت اوست حیا ومیتا واحیای سنت او بطلب وتائید ودفع کردن وباز داشتن مخالف را از آن وتخلق باخلاق کریمه وآداب جمیله وی واسحاق یحیی گفته تصدیق وی بآنچه آورده از پیش خدا از دین واعتصام بسنت ونشر آن وبرانگیختن ودر غلانیدن مردم بر آن ودعوت کردن بخدا وکتاب وی ورسول وی وسنت وی وعمل بر آن وابوبکر آجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات است ودر ممات ودر حیات نصح اصحاب اوست مر او را بنصر ومحامات وی ومحبت احباب ومعادات اعدای وی وسمع وطاعات مر او را وبذل نفوس واموال وبعد از ممات التزام اجلال وشدت محبت با وی وبا دوست ومواظبت بر تعلم سنت وتفقه در دین ومحبت اهل بیت واصحاب وی وبغض ومجانبت از کسی که برگشت از سنت او واعتراض نموده از آن وشفقت بر امت وی وتحقیق وتفتیش بر تعرف اخلاق وسیر وآداب وی صلی الله علیه وآله وسلم وصبر نمودن بر آن وکوشش کردن در آن واز جمله نصیحت رسول الله محبت وتعظیم وآداب جناب عالی اوست وتنزیه ساخت عز وجلال او از هر

عیب و معصیت که نه لائق مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاهداشت آداب آنجناب آنست که هر چه
ورای مرتبهٔ الوهیت و صفات قدس حق ست عزّ و علا از هر کمال منقبت که باشد او را ثابت ست و محبت هر که و
هر چه منتسب است بوی از علمای و صلحای بلاد و دیار و جز آن خصوصا صحابهٔ اکرام و مودت اهل بیت و قرابت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا بازو و قوی دولت
بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت روزی بر بلندی کوهی
بودم و نظر کردم و مستشرف شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو کردم که کاشکی حاضر
میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم او را پس شکر گفت مرا خدا تعالی و آمرزید مرا و در بعضی حکایات
از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربه امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر میبودم و مخذول و
مقهور میگردانیدم یزیدیان را از وی اما نصیحت لکتاب الله ایمان آوردن بآن و عمل کردن بآنچه در وست و تدبر آیات
و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق ست بدان و ملازمت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحسین صوت
و حضور قلب و تعظیم آن و تفهم و تفقه در آن و وضع کردن تاویلات اهل زیغ و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و
نیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت
شرع شریف چنانکه بعضے از جاهلان بو الفضول این روزگار کنند و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر القرآن
برایه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک و اما نصیحت عامه مسلمانان از رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان
بمصالح و معونت در امر دین و دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تبصر جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات
و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاهداشتن و بچشم حقارت در
مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایذای ایشان بازداشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت
عامه است تکلم بر قدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق و حقائق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و
اختلافات ایشان بر غیر علما نیز همین حکم دارد و من الله العصمة و العون و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد
بخواص امرا و سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در روایت دیگر آمده است که و لائمة المسلمین طاعت ایشان است
در حق نصر و معونت ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان بدان بر احسن وجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه بر آنچه
غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغرای مردم و افساد
قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت و انتظام مهام خلق در آن باشد و صبر کردن بر آنچه از

جانب ایشان از شدت و مکروه رسد و دعای خیر کردن مر ایشان را و بعضی از علمای صوفیه از مشائخ مغرب رحمة الله علیهم خواص را سه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته که مرد در خانهٔ خود امیر ست و معلم بر شاگردان امیر و پدر بر اولاد امیر و هر حاکم و رئیس بر تابعان و فرودستان که در حوزهٔ حکم او باشند امیر است دوم علما و تعظیم علما و تصدیق ایشان واجبست در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت نمایند نه در آنچه مخالف دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا حیله آموزی و فتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص مشائخ طریقت را داشته که بعد از علم و عمل و تحقیق ورع و اتباع سنت و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر حق سبحانه و ترک دنیا و تجرید از ماسوای بعد از رسوخ در شریعت و طریقت بانوار و اسرار حقیقت رسیده بصفت کمال و مزیت ممتاز شده اند تصدیق محققین متمکنان ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه درین باب آنست که هر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف در آن لازم و اگر قائل و فاعل مردی است که امام است در علم و عمل مستقیم است در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول وی لائق و اگر مصلحتی شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد روا و جائز و باید دانست که عصمت خاصهٔ انبیاست و خطا بر هر کس جز ایشان است جائز می آرند که معاذ بن جبل که از علمای صحابه و عظمای ایشان بود در وقت رحلت خود میگفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید کائنا من کان هر چه گوید و هر که باشد والله الموفق تنبیه آنچه در باب مناصحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامت از علامات آن بود چنانکه سابقا معلوم شد ولیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بابی علیحده بمقتضای قول حقتعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الدین النصیحة الحدیث ذکر کرده ما نیز براه بعیت وی رفتیم و از تکرار بحکم هو المسک ما کررته یتضوع اندیشه نکردیم و ذوق شرح اجمالی حدیث نیز برین داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عامه مذکورست همه متضمن تعظیم و محبت و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه و آله و سلم

وصل در تعظیم و توقیر و اجلال صحابه شان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی صفات رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که گفت که نبود هیچ یکی محبوبتر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه بزرگتر و عظیمتر در چشم من از وی و بود

من که طاعت نداشتم که پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه توانم کرد بسوی وی و اگر پرسیده شوم که وصف کنم
آنحضرت را قدرت ندارم زیرا که من بر نمی توانستم کرد چشمان خود را از وی و ترمذی از انس آورده رضی الله عنه
بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان
نشسته میبودند در میان ایشان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پس نمیداشت هیچ یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت اجلال
عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان
ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گرد وی بودند گویا بر سرهای ایشان
پرندها نشسته اند یعنی در غایت سکون و وقار که حرکت نمیکردند و سر بر نمیداشتند چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته اگر
حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و میرود و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند و خاموش میبودند همنشینان
وی گویا بر سرهای ایشان پرندها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه
بسوی رسول خدا و دید از تعظیم صحابه وی آنچه دید و دید که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مبادرت
میکنند و می افتند بر آب وضو او نزدیکست که قتال میکنند بروی و نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آب دهن و آب بینی و حلق را مگر آنکه پیش می آیند و میگیرند آنرا بکفهای دست خود و میمالند آنرا بر رویهای خود و بدنهای
خود و نمی افتد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرک و چون امر میکند ایشانرا
شتابی میکنند بامتثال و چون تکلم میکند پست میکنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت
نظر انداختن بسوی وی از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشانرا گفت
یا معشر قریش من آمدم کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی
پادشاهی را در قومی مانند محمد در اصحاب وی و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب او
چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب وی و در روایت آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم و سرتراش می تراشید موی سر او را و گرد میگردند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت مویهای سر مبارک خود را میان اصحاب خود در حج در محلش بیاید ان شاء الله تعالی
و از غایت ادب آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قریش فرستاد و

بدعوت اسلام وتمهید قواعد صلح اذن کردن قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس اباآورد عثمان رضی الله عنه وگفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسولخدا پس عثمان رضی الله عنه عظیم دانست رعایت ادب ابا حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از طواف والحق چنین باید بهیچ عملی وهیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب ابا آنحضرت کنند صلی الله علیه وآله وسلم وآمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بدو کسی بیاید وچیزی پرسد از آنحضرت وفائده کند ایشانرا در دین خود ها مجال نداشتند که بپرسند از جهت هیبت وجلال وی ودر حدیث قیله آمده که رسولخدا را دیدم نشسته بر وضع قرفصا پس لرزه بر اندام من افتاد از جهت هیبت وعظمت الحدیث واز مغیره آمده که گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در آنحضرت را بناخنان تا آواز کوفتن سخت نگردد ومشوش وقت شریفش نشود وگفت براء بن عازب بتحقیق بودم من که میخواستم که سوال کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از ان تا چند سال وباوجود انکه بود آن حضرت مهربان ترین مردم وخوش خلق ترین مردم با اصحاب خصوصًا با فقرا ومساکین چنانکه در باب اخلاق شریف گذشت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم وسنت وی گفت عمرو بن میمون آمد ورفت کردم بسوی ابن مسعود یکسال ونشنیدم اورا که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وچون تحدیث کرد یکروز پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس درگرفت اورا کرب تا دیدم عرق را که میریزد از جبهه وی ودر روایتی خاک گون شد روی او وپر شد باشک هر دو چشم او وآماسیده رگهای گردن او وگذشت مالک بن انس روزی بر ابی حازم ووی تحدیث میکرد پس گذشت از انجا مالک گفت نیافتم من جای را که بنشینم دران ومکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه ایستاده ام وگفت مالک آمد مردی نزد ابن المسیب وپرسید اورا حدیثی ووی بر پهلوی خفته بود پس بنشست وحدیث کرد وگفت آنمرد دوست میدارم که رنج نمیکشیدی وبرنمی نشستی گفت مکروه می پندارم که تحدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه بر پهلوی افتاده ام واز محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد وچون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خشوع مینمود وفرو میرفت وابو مصعب گفت که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه وضو میداشت وحکایت کرده است آنرا مالک از جعفر بن محمد وگفت مصعب بن عبد الله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسولخدا وضو میکرد وساخته میشد ومیپوشید جامهای خود را بعد ازان تحدیث میکرد پس پرسیده شد ازان گفت این تحدیث رسولخدا است

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه وسلم

صلی الله علیه وآله وسلم یعنی آسان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرب گفته است که چون می آمدند مردم
بر مالک بیرون می آمد جاریه او وی گفت که میگوید شیخ مر شما را که حدیث میخواهید یا مسائل اگر میگفتند مسائل
میخواهیم بیرون می آمد علی الفور و جواب میداد مسائل ایشانرا و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد غسل گاه
خود را و غسل میکرد و خوشبوی می مالید و جامهای نو می پوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز می پوشید و عمامه عع
بر سر می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون آمد و می نشست بران بخضوع و خشوع و بخور میکردند تا فارغ
میشد از تحدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و
مکروه میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف مکروه میداشتند تحدیث را بر غیر وضو و از
اعمش نقل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث میکرد ما را پس نیش
زد کژدم اورا شانزده بار و تغیر میشد رنگ مالک و زرد می گشت رنگ وی و قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ
شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبدالله دیدم از تو امروز امری عجیب گفت آری صبر کردم
از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی مماشاه کردم روزی با مالک بسوی عقیق که نام
وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا وادی مقدس
خوانده پس سوال کردم اورا از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر ازین که سوال کنی از حدیث
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه ما در راه میرویم و جریر عبد المجید القاضی که قاضی شهر بود پرسید
مالک را از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود و پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی
سزاوار تر است که آداب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد
اورا بیست تازیانه بعد ازان شفقت کرد بروی و روایت کرد اورا بیست حدیث پس گفت هشام دوست میداشتم
کاشکی زیاده میزد تازیانها را تا زیاده میکرد احادیث او گفته است عبدالله بن صالح بودند مالک و لیث که
نمی نوشتند حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل
میکرد و دوگانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضے گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد و دوگانه در مقام وصل
ابراهیم علیه السلام میگذارد والله اعلم **وصل** و از جمله توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و ذریت او
که جگر گوشهای اویند و ازواج وی که امهات المومنین اند چنانکه تخصیص و ترغیب کرده است بران رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزید حقتعالی حبیب خود را صلی الله

علیه وآله وسلم بهر که ماسوای اوست ومخصوص گردانید اورا بفضل عام مشتمل شد برکت او وهر که منتسب است
بوی نسباً ونسبة وصحبة وقربة قریباً وبعیداً ودر حقیقت دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم چنانکه اهل بیت وی لبیان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم لبیان
دوستی خداست تبارک وتعالی وهمچنین عداوت وبغض نسبت بایشان پس هر که دوست میدارد کسی را دوست
میدارد هر کس وهر چیز را که متعلق است بوی ودشمن ومکروه میدارد هر کس وهر چیز را که بیگانه ومخالف اوست قال الله تعالی
لاتجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله پس حب اهل بیت واصحاب واولاد وازواج
از واجبات متعینه باشد وبغض ایشان از موبقات مهلکه کمال حب وبغض چیزی در آنست که سرایت کند بمتعلقات
وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وقال وازواجه امهاتهم ودر تفسیر اهل بیت
اقوال واطلاقات است گاهی بمعنی کسانیکه حرام است برایشان صدقه آید وآن آل علی وآل جعفر وآل عقیل وآل عباس اند
رضی الله عنهم اجمعین وگاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت وازواج مطهرات وگاهی مخصوص آید بفاطمه وحسن وحسین وعلی سلام الله
علیهم اجمعین جهت زیاده فضل ایشان وتطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب وبیت سکنی وبیت
ولادت پس اولاد عبدالمطلب اهل بیت نسب اند وازواج مطهره اهل بیت سکنی اند واولاد کرام اهل بیت ولادت وعلی
اگرچه از اولاد نیست ملحق است بایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنها ودر حدیث آمده است که من گذاشته ام
در شما چیزی را که اگر بگیرید وتمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله وعترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید مرا
درین دو چیز وفرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش دوزخ وحب آل محمد گذشتن
است از صراط وولایت مر آل محمد را امان است از عذاب ومراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه ومنزلت ایشانست
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وچون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آنچه وجوب اجلال
وحرمت ایشان را به سبب وی واز عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة واین در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را وحسن وحسین را
وگفت خداوندا اینها اهل بیت منند وپوشانید ایشان را بکسا وعلی پس پشت آنحضرت ایستاده بود ودر روایتی
آمده که حسن وحسین را در کنار گرفت وعلی را بیکدست گرفت وفاطمه را بدست دیگر وچسپانید هر دو را بخود وفرمود
خداوندا ایشان اهل بیت منند پس دور گردان از ایشان رجس وپاک کن ایشان را واختلاف است در آنکه مراد
باهل بیت درین آیه کریمه کیست اکثر بر آنند که مراد بآن فاطمه وحسن وحسین وعلی است سلام الله علیهم اجمعین

چنانکه اکثر روایات دال بر آنست و انصاف آنست که نساء مطهره نیز داخل‌اند از جهت ندای سیاق و سباق کلام
و ران و نزول آیت در ایشان چنانکه امرأة ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله علیکم و برکاته اهل البیت و چنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دشمن ندارد ما را که اهل بیتیم هیچ یکی مگر آنکه در آرد
او را خدا تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چهار تن پاک را و نشاندن ایشان در کنار
مبارک و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم ان هولاء اهل بیتی الحدیث منافات ندارد
با دخول نساء مطهره و ران و شمول فضل اذهاب رجس و ثبوت تطهیر مر ایشان را نیز و در روایت جریر از ام سلمه آمده است
که گفت گفتم من انا یا رسول الله من اهلک پس فرمود آنحضرت و انت من اهلی و در روایتی و انت علی خیر و همچنین
اختلاف است در کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و روایت کرده شده است که چون نازل شد
این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هولاء علی و فاطمة و ابناهما و صواب آنست که شامل است
تمامه مردم را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این چهار تن عمده و نخبهٔ آن جماعت‌اند
و امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه گفت که درینجا قضیه کامل است صحابهٔ عظام را که نسبت قرابت معنوی
دارند با جناب رسالت رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و گفت مر او را رضی الله عنه لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و گفت انت منی بمنزلة
هارون من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه مبهم است و قول وی
صلی الله علیه و آله و سلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه غیر آنست و آن خلافت است
و هارون خلیفه موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهت موت هارون قبل موسی و دلیل برین گفتن
آنحضرتست این کلمه را بعلی در وقت نصب غزوه تبوک و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت
قوله تعالی و اذ قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الآیة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم امام جماعت ابن ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بعلی در قول او من کنت مولاه ولاء اسلام است
نه ولایت حکم و گفته‌اند که مولی در لغت بیست جا معنی دارد بیان مواضع آن و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة
منی یؤذینی ما آذاها و یریبنی ما رابها و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فاطمة و احب الرجال زوجها علی [illegible] ایت انصاف عائشه است رضی الله
عنها در اظهار و اکثر [illegible] از فاطمه می پرسیدند میگفت کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز

صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم وبالله التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم
انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که
میکشاد دهن مبارک امام حسن را پس تری در آورد زبان شریف خود را در دهن وی میفرمود خداوندا من دوست میدارم
او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست میدارد
مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر ایشانرا باشد با من در درجه من روز قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را و شفقت
او را و بودند این هر دو امام اجل اشبه ناس برسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشانرا نیز اثبات مشابهت با آنحضرت
کرده اند مثل جعفر بن ابیطالب و پسر او عبدالله بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب
وغیرهم که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و چون درآمد از در سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و
انقطاع کرد مرغاب را بکسر میم و سکون او و غین معجمه که نام موضعی است برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از
اهل نبوت که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع
خاتم النبوة مشابه بود مر او را مقدار بیضه الحمام مشابه خاتم النبوة و بود وی چون می درآمد در حمام وی می دیدند او را و مردم
درود میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و ازدحام مینمودند بروی و می بوسیدند و میداشتند او را تبرکا
و مراد شبه در بعضی امور خواهد بود و الا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام حسن شریکی ندارد شعر منزه عن شریک
فی محاسنه + فجوهر الحسن فیه غیر منقسم + وغیر ذلک الاحادیث و فرمود مر عباس را سوگند بخدای که بقای من در دست
قدر شادوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شمارا بجهت خدا و رسول وی و فرمود من اذی عمی
فقد اذانی و انما عم الرجل صنو ابیه و فرمود مر عباس را بیا فردا بر من ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشانرا و پوشانید
چادر مبارک خود را که کسا از سیاه مخطط بحمره بود و فرمود اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لاتغادر
ذنبا اللهم احفظه فی ولده رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و
عبدالرحمن و فرمود هذا عمی و صنو ابی و هولاء اهل بیتی و عترتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه
و درو دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته و گفت بخدا سوگند بتحقیق قرابت
رسولخدا محبوبتر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در عائشه و
همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دار عائشه را بدوستی من و برمیداشت ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت

بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که اورا عبد الله محض
خوانند گفت آمدم من بر عمر بن عبد العزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست
و بنویس برای من که من شرم دارم از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که نماز گذارد زید بن ثابت
انصاری کاتب وحی بر جنازه مادر خود پس تر نزدیک گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس
رکاب او را پس گفت زید بگذار رکاب مرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابن عباس
اینچنین امر کرده شده ایم تا که کنیم باهل بیت پیغمبر خود و در روایتی بشرفای خود و اوزاعی گفت که در آمد بنت اسامه
بن زید بر عمر بن عبد العزیز و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی و برفت
بسوی وی پس بگردانید دست او را میان دستهای خود و برد او را تا بنشاند او را بر مجلس خود و نشست
پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی مگر آنکه بر آورد هرگاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب
رضی الله عنه پسر خود را عبد الله بن عمر سه هزار درم اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبد الله مر پدر
خود را بچه سبب فضیلت دادی تو بر من او را بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت
امیر المؤمنین عمر او را از برای آنکه زید پدر او بود محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو و بود اسامه
محبوب تر بسوی وی از تو پس ایثار کردم و فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده
که مالک رحمة الله علیه چون زد او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیخود و بیهوش در آمد
بر وی مردم و چون بهوش آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل
کردم او را و چون پرسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و
شرم دارم که در آید بعضی از اولاد او و آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای
مالک پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله و الله برنیداشته شد تازیانه از وی از جسم من مگر آنکه بحل
میکردم آنرا از جهت قرابت او برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است
میگفت که اگر بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی هر آینه میکنم بحاجت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا
و اگر بیفتم من از آسمان بر زمین محبوب تر است نزد من از این که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف
تعهد میکرد و عطاهای میفرمود ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد و می گفت عائشه رضی الله
مر پسر عبد الرحمن بن عوف را بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنت و بودند ابوبکر و عمر که زیادت میکردند

امین را که مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وآله وسلم و میگفتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیارت میکرد او را و چون
امد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت او را و چون وفات یافت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس اکرام کردند وی را چنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

فصل

و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان است و معرفت حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع جریان بر سنن
و آداب و اخلاق و عمل با فعال ایشان و آنچه منقول است از ایشان و حسن ثنا در رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار مر ایشان را
و حق رسیده کسی را که ثنا کرده حق تعالی بر وی و راضی است از وی که ثنا کرده شود بر وی و استغفار نموده شود مر او را گفت
عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را روایت کرد مسلم
پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است چنانکه قذف عائشه کفر است والا بدعت و فسق است کذا قال فی المواهب
اللدنیه و همچنین امساک کند نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقایع که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب
از اخبار مورخین و جهله رواة و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معایب و قوادح و زلات ایشان
کنند که اکثر آن کذب و افترا است و طلب کند در التماس مخرج در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات
با حسن تاویلات و وجوه مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی و عیب بلکه ذکر
حسنات و فضائل و محامد صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن از جهت آنکه صحبت ایشان
با آنحضرت یقینی است و ماورای آن ظنی است و کافی است درینباب که حقتعالی برگزید ایشان را برای صحبت حبیب خود
و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جز آن واقع شده است امید است که هم بشفاعت آنحضرت
از آن درگذرند طریقه اهل سنت و جماعت درین باب اینست در عقائد نوشته اند و لا نذکر احدا منهم الا بخیر و
احادیثی که در فضائل صحابه عموما و خصوصا واقع شده است درینباب کافی است قال الله تعالی محمد رسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة و قال السابقون الاولون من المهاجرین والانصار
الآیة و قال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و قال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه الآیة و قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة و قال صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به الحدیث و قال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم الحدیث و قال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا الحدیث و قال

اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و قال اذا ذکر اصحابی فامسکوا و در حدیث جابر آمده ان الله
اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوای النبیین والمرسلین و اختار لی منهم اربعة ابابکر و عمر و عثمان و علیا
فجعلهم خیر اصحابی و اصحابی کلهم خیر و در ذکر اربعه درین حدیث و در احادیث دیگر ذکر اربعه و عشره باین ترتیب
دلیلی روشن است بر ثبوت ترتیب میان ایشان و گمان آنکه راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کرده اند و عبارت حدیث
را تغیر داده اند فاسد است لائق نیست بحال محدثین نعم در بعضی احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده
بر عثمان رضی الله عنه و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب عمر فقد احبنی و من ابغض عمر فقد ابغضنی
و احادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است و امام مالک گفته کسیکه بغض دارد صحابه را و دشنام
دهد صحابه را نیست مر او را در فئ مسلمین و غنیمت ایشان حق و کشیده است وی رحمة الله این معنی را از آیة سورهٔ حشر
والذین جاؤا من بعدهم الآیة و گفته است وی رحمة الله علیه کسیکه در خشم و در غضب در آرد او را اصحاب محمد وی
کافر است لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار و گفته اند که همه اقسام مسلمانان درین آیات تقسیم یافته اند بسه قسم مهاجرین
و انصار و آنها که بعد از ایشان آمدند و وصف آنها خود داخل این است که میگویند ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا
بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و شیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند و در فصل الخطاب
از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما
بدیاد کردند و چیزی از ایشان گفتند پس از آن زود بید گوئی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را گفت خبر
دهید مرا که شما از مهاجرانید که خدا تعالی در حق ایشان فرمود للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا آنجا
که فرمود اولئک هم الصادقون گفتند نه از ایشان نیم فرمود پس شما از جماعهٔ انصارید که در شان ایشان آمده والذین
تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفته اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نیایم گفت گواهی میدهم من
که از آن جماعت نیز نباید که در شان ایشان فرموده والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین
سبقونا الآیة گفت بر خیزید از پیش من خدا تعالی هیچ یکی را از شما قابل رحمت خود نسازد و شما صورت اسلام الباس خود ساخته اید
و لیکن در معنی نه از اهل اسلامید انتهی و عبدالله بن مبارک گفت دو خصلت اند در هر که باشند نجات یابد صدق
و حب اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست دارد ابوبکر را پس بتحقیق بر پا داشت
دین او کسیکه دوست دارد عمر را پس بتحقیق روشن گردانیده راه را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس بتحقیق منور شده
بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را پس بتحقیق گرفت عروة وثقی را و کسیکه نیک کند ثنا را بر اصحاب محمد پس بتحقیق

بیزار شد از نفاق وکسیکه بغض کند یکی از ایشانرا پس وی مبتدع منافق مخالف سنت وطریقه سلف صالح است ومیترسم که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشانرا وباشد قلب وی مر ایشانرا سلیم ودر حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قدوم آورد بمدینه از حجة الوداع برآمد بمنبر وخطبه خواند وفرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض عن عمر وعن علی وعن عثمان وعن طلحة والزبیر والسعید وعبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک واین مثل حدیث عشره است که دروی بشارت داده ایشانرا بجنة ولیکن درین ذکر ابو عبیدة بن الجراح نیست وامیر المومنین عمر نیز در وقت شوری گفت که اینها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عالم وحال آنکه وی راضیست از ایشان وفرمود ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی واصهاری واحبابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا وفرمود آنحضرت نگاهدارید مراودر اصحاب من واختیار من زیراکه کسیکه نگاهدارد مرادر ایشان نگاهدارد اوراخدای تعالی در دنیا وآخرت وکسیکه نگاهدارد مرادر ایشان میگذارد وی را اندو اوراخدای تعالی وکسیکه ترک دهد وبرانداوراخدای تعالی نزدیک است که بگیرد اوراو عذاب کند وفرمود کسیکه نگاهدارد مرادر اصحاب من باشم من نگاهدارنده وی روز قیامت نیز فرمود کسی که نگاه دارد مرادر اصحاب من بیاید برمن حوض مراو کسیکه نگاه ندارد مرادر اصحاب من نمی درآید برمن حوض مراو نمی بیند مرا مگر از دور وبیرون می آمد آنحضرت در دل شب بسوی بقیع ودعا میکرد اصحاب را واستغفار میکرد مر ایشانرا وباین امر کرد اوراخدای تعالی وامر کرد مارا بحب ایشان وموالات ایشان ومعادات کسیکه عداوت دارد با ایشان واز کعب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه مراورا شفاعت است روز قیامت وطلب میکرد کعب از مغیره بن نوفل که شفاعت کند اورا روز قیامت وسهیل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسیکه توقیر نکند اصحاب ورا وعزیز ندارد اوامر اورا واورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی راپس نگذارد بروی نماز وفرمود وی بغض میداشت عثمان راپس بغض داشت اورا خدا عز وجل وکلام درین باب یعنی درباب فضل اصحاب وتفاصیل ایشان طویل ست در غایت طول در شرح مشکات خصوصا در منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم وبالله التوفیق وهو اعلم

وصل واز جملهٔ اعظام واکبار آن حضرتست صلی الله علیه وآله وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق ست بوی از مشاهده اماکن ومعاهد وآنچه دست تشریف وی بدان رسیده وبوی شناخته

آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود چنانکه چون می نشست وفرو میگذاشت آن
مویها را بر زمین میرسید گفتند چرا دراز میداری این مویها را و نمی تراشی گفت نمی تراشم از انجهت که وقتی دست
شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن رسیده پس نگاه میدارم آنها را تبرکاً و در کلاه خالد بن الولید موی چند بود
از مویهای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم تبرکاً و افتاده کلاه وی در بعضی جنگ گاهها پس محکم بربست کلاه را
تا باز نیفتد و زمانی بران کشید که چند کس از مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم
من این را بسبب کلاه بلکه بجهت مویهای شریف که دران بسته بود نگاهداشته ام تا ضائع نشود و در دستهای مشرکان
نیفتد و برکات آن از من مسلوب نگردد و دیده ابن عمر که نهاد دست خود را بر جای نشستگاه آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بعد ازان نهاد دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دابه خود و گفت
شرم میدارم از خدا که پی سپر کنم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دران خفته بسم اسپ خود و نهاده است
آنحضرت پای مبارک خود را بران و بخشید اسپان خود را که داشت همه را بشافعی پس گفت شافعی نگاهدار برای
خود نیز اسپی پس جواب داد بمانند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد و بود وی رحمة الله
از غازیان و تیر اندازان گفت مساس نمیکنم من کمان را بدست خود مگر بطهارت ازان باز که شنیده ام که آنحضرت
کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت مدینه مقدسه ردی است
بزدن سه دره و امر کرده بحبس وی و بود مر آنمرد را قدری و منزلتی در مردم و چه عجب که زده شود گردن مردی که
بگوید خاکی را که دفن کرده شد دروی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ردی است و غیر طیب و یکی از اسمای گرامی
اسمای این بلده کریمه طابه و طیبه است از جهت طهارت او از انجاس شرک و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهت
طیب رایحه بلکه طیب تمامه امور او و گفته اند که ساکنان این بقعه شریف از تربت و در و دیوار و روائح طیبه و طیبه می یابند
که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت و شاید که استشمام شمه ازین معنی بشامه ذوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان
مشتاقان نیز راه یافته باشد ابو عبدالله عطار گفته است بیت بطیب رسول الله طاب نسیمها * فما المسک والکافور
والسندل الرطب و اسیلها * که یکی از علمای صاحب وجدانست میگوید که تربت مدینه را نفحه خاص است که در هیچ
مشک و عنبر نیست و گفته که ازین معنی از اعجب عجائبست و در حقیقت هیچ عجب نیست بیت دران زمین که نسیمی وزد
ز طره دوست * چه جای دم زدن نافهای تاتاریست * و آمده است که جهجاه غفاری گرفت قضیب آنحضرت را
از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بزانوی خود پس فریاد کردند بران مردم پس گرفت خوره

در زانوی وی پس برید زانو را و مرد بهمدران سال و فرمود آنحضرت کسیکه بخورد سوگند بدروغ بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و ما بین قبر شریف و منبر وی روضه ایست از ریاض جنت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات این بلده مطیبه و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت در آن و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه

وصل در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن آن و جز آن از آنچه متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدانکه حقتعالی درین کریمه اسناد کرد صلوة علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوة متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوة خدا بر نبی ثنای او بر وست و تعظیم وی نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بروی دعا کردن ایشان و درخواستن از درگاه عزت آن را و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت در آن نه اصل او و از ابن عباس آمده که صلوة الله مغفرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و ضحاک گفته که صلوة الله رحمت اوست و در روایتی از وی مغفرت و صلوة ملائکه دعا یعنی دعا بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مر مومنان را قوله تعالی و یستغفرون للذین آمنوا و در باب قاعده بعد الصلوة منتظر صلوة دیگر آمده که دعا می کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه رقتی است که باعث میگردد بر استدعاء رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوة بر انبیا ثنا و تعظیم که لائق است بحال هر یک خصوصا بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود و از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر آنحضرت است و بر سائر مومنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و ظاهر است که آنچه لائق است بحال شریف آنحضرت اعلا و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیه از تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا میکنند او را و لهذا در صلوة بر مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم اوست و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقای شریعت وی و در آخرت باجزال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر مراد بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم ادعو ربکم

بالصلوة علیه وصلوة بر آل وازواج وذریت بطریق تبع وطفیل است واختلاف است در جواز صلوة در غیر انبیا مگر به تبعیت وگفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله است بامتثال امر وی تعالی وقضاء حق نبی صلی الله علیه وآله وسلم که بر ماست وشیخ عز الدین عبد السلام در کتاب خود مسمی بشجرة المعارف گفته که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت ما مر اورا در درگاه خدا عز وجل زیرا که مثل ما شفاعت نمیکنند مثل اورا ولیکن حقتعالی امر کرده است مارا بمکافات وشکر گذاری کسیکه احسان کند بما وجه عظیم آنست احسان واعطا که کرده است آنحضرت بما وچون عاجزیم از مکافات پس ارشاد کرد مارا خدا تعالی چون دانست عجز مارا از مکافات کردیم بدعا که در خواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة ورحمت وبرکت وتعظیم را چنانکه لائق بجناب عظمت وکبریای وی وبجمال عزت وکرامت حبیب اوست نزد وی وقاضی ابوبکر بن العربی گفته که فائده صلوة بر آنحضرت رجوع میکند بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت وخلوص نیت واظهار محبت ومداومت طاعت ومعرفت حق وساطت واحترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه وآله وسلم که دعا کردن مر آنحضرت را واستدعای فیض وخیر وبرکت مر اورا در حقیقت دعاست مر خلق را در حکم آب انداختن در ناودان که نازل میگردد از وی آب ومیرسد از وی فیض وهذا دعاء شامل البریة

فائده اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوبست ولیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم پس واجب چیزی باشد که ساقط میشود بوی حرج بی تخصیص بعدد وحین وبعضی گفته اند که واجبست اکثار آن بی تقید بعدد معین زیرا که حقتعالی فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوة وسلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه وآله وسلم ونگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار فرستند وغافل نگردند از آن ومذهب ثالث آنست که واجبست هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند که مختار همین است ودر مواهب گفته که باین قائل است طحاوی وجماعه از حنفیه و حلیمی وجماعه از شافعیه وگفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه که همین است احوط کذا قال الزمخشری و استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات فدخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی هریرة وحدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریره وصححه الحاکم وحدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر زیرا که وعید بر ترک از علامات

وجوب ست ونیز فائده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکافات احسان اوست واحسان وی صلی الله علیه وآله وسلم مستمر ودائم است پس متاکد شود وقتیکه ذکر کرده شود ونیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور کرده شود وی صلی الله علیه وآله وسلم وصلوة فرستاده نشود بروی باشد همچو احاد الناس وجواب داده اند آنهای که واجب نمیگردانند آنرا بجوابهای متعدد یکی آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب وتابعین پس این قول مخترع است واگر بر عموم خود باشد لازم میشد موذن او سامع اذان را ولازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که دروی ذکر شریف آنحضرتست صلی الله علیه وآله وسلم ولازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت وحال آنکه اینچنین نیامده ونقل کرده نشده است ونیز درین مشقت وحرجست وخلاف وضع شریعت مطهره سمحه است ونیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست وآن احق ست بوجوب وحال آنکه قائل نشده اند بدان وگفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوة هر بار که ذکر رود مخالف اجماعست که منعقد شده است به پیش ازین قائل زیراکه محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را ومی گفتند یا رسول الله که صلوة میفرستادند ونیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر وجواب داده اند از احادیث که ورود آنها بر سبیل مبالغه وتاکید است وودر حق کسی دارند که عادت کرده ترک صلوة را وخوی گشته وبالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرر ذکر اسم شریف در مجلس واحد وبعضے در هر مجلس یکبار گفتند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد حکاه الزمخشری وبعضی گفته اند واجب است در دعا واکثر بر آنند که مستحب است وامر نیز استحبابست گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که اگر گویند یکبار فرض ست واکثار آن واجبست وهر بار مستحب نیز صورتی دارد ولائق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را بمنزله واجب داند وبتقصیر دران از خود راضی نباشد نزد اطلاع بر فوائد عجیب آن عجب از طالب که غایت بذل مجهود دران نکند وبعضے گفته اند واجبست در نماز بی تعیین محل ومنقول است این قول از امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهم وبعضے گفته اند واجبست در تشهد واین قول شعبی واسحاق بن راهویه است وقول عاشر آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد وقبل السلام واین قول امام شافعی است واستدلال کرده باینکه حق تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن ونیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد آمده است پس جائز نیست که تشهد را واجب گوئیم نه صلوة را واین حکم را انکار کرده اند شافعیه وگفته اند که موافقت نکرده است او را درین قول سلف و

وارد نشده درین باب سنتی که اتباع کرده شود مرآنرا و اجماع دارند جمله علما که پیش از وی بودند بر عدم وجوب آن در نماز و بعضی شافعیه نیز مثل خطابی وغیره انکار و استبعاد این قول کرده اند از وی و تضعیف کرده اند احادیث را که تمسک کرده بوی بعضے و این وجوه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه تعلیم کرد سوره قرآنی را و نیست در وی ذکر صلوة صاحب مواهب لدنیه توجیه مذهب شافعی رحمة الله علیه و انتظار وی کلامی آورده و بیانی طویل کرده از انچه دیگر نقل کرده والله اعلم و بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده اند بصیغهای مختلف آورده شده است و اگر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایتست کذا سمعت من بعض المشائخ و اگر در اول گوید و صل علینا معهم و در ثانی و بارک علینا معهم چنانکه در بعضے طرق آمده است بهتر باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت بحکم قاعدهٔ اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می آرند و جواب میدهند از ان بوجوه اظهر آنکه شهرت مشبه به کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ما سبق و وجوه دیگر نیز مذکورست و اکثر توجیهات از انچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر برانند که همین صیغه است که در نماز میخوانند که افضل حالات است تا آنکه اگر کسی نذر کند یا یمین خورد که صلوة فرستم افضل صلوات و باین صیغه بفرست از عهده برآید و بعضے گفته اند که هر چه مشتمل باشد بر زیادت کمیت و فضل کیفیت و بعضے گفته اند که این صیغه را گوید اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن و در رساله صلوة اصلیه وضیع آن انچه حاصل شده ذکر کرده شده است و بالله التوفیق وصل از مواطن که وارد است دران صلوة بر رسولخدا صلے الله علیه وآله وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی و بعضے ائمه دیگر و نزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعاء و در وجوب آن در تشهد اول دو قول ست اظهر سنیت از جهت بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین تشهد آنچنان زود برمیخاست چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول است و در وجوب آن در اخیر نیز دو روایت است اصح آنست که سنت تابعه است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد حنیفه صلوة آخر در تشهد ثانی سنت است و اگر در تشهد اول سهواً بخواند سجدهٔ سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد سجدهٔ سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل وآله و در کفایه باعادهٔ علی و در حدیث فضاله بن عبیده آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردیرا که دعا کرد در نماز خود

وصل
از مواطن که وارد است
صلوة بر رسولخدا
صلی الله علیه
وآله وسلم

درود نفرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت او را
و مر غیر او را وقتی که بگذارد نماز یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدا تعالی و در روایتی به تمجید و ثنا بروی پس تر
باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا دعا کند بهرچه خواهد و مرویست از عمر رض گفت دعا و صلوة معلق میماند میان
آسمان و زمین و صعود نمیکند بسوی خدا چیزی از آن تا آنکه درود نفرستد بر پیغمبر صلعم و روایت کرده شده است از
علی مثل آن اینحدیث در دعاء نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه در غیر آن از مواطن صلوة
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم از اقوی آداب و ارکان دعاست از ابن مسعود آمده چون خواهد یکی از شما که سوال
کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند بحمد خدای و ثنائی او بانچه اهل آنست پس از آن درود فرستد بر پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پس از آن سوال کند زیراکه بدرستی این احق و اجدر است به پیروزی بر آمدن حاجت فائده
و درود فرستد در اول دعا و اوسط و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان است
و اجنحه و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق شد اجنحه میپرد بسوی آسمان و اگر
موافق شد مواقیت پیروزی می یابد و اگر موافق شد اسباب نجح و میرسد بمقصود ارکان دعا حضور قلب است
و رقت و فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از ماسوی و اجنحه دعا صدق و مواقیت
دعا اسحار است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی
درود باشد رد کرده نمی شود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محجوبست زیر آسمان چون درود فرستاده شود بر من حجاب آن
صعود میکند بر آسمان و اوکد صلوة بعد از دعاء قنوت است و سند آن حدیث و تعلیم آنحضرت صلعم مر ولد خود را
حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت را اللهم اهدنی فی من هدیت و در آخر وی آمده و صلی الله علی النبی محمد و این
نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم
خطبه جمعه و جز آن از خطب زیراکه خطبه عبادتست و ذکر خدا عز و جل شرط است در آن پس واجب بود
ذکر رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این مذهب شافعی و احمد است
و از مواطن آن عقیب اجابت موذن چنانکه در حدیث احمد از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گفت که چون بشنوید موذن را بگوئید مانند آنچه میگوید وی پس تر درود بفرستید بر من زیراکه
هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بروی ده بار پس تر سوال کنید برای من وسیله را الحدیث
و بباید ذکر این در باب الاذان و در بعضے کتب نزد مرور مسجد نیز زیادت گردد و در بعضے کتب عقیب اذان

واقامت واجابت نیز آمده است ودر اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی ونزد دخول مسجد
وخروج ازان روایت کرده است فاطمه زهرا که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد درود میفرستاد بر
محمد پس میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک وچون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس
میگفت اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک ومثل این نیز آمده است از ابابکر بن عمرو بن حزم وابواسحاق
بن شعبان گفته هر که در مسجد درآید می باید که درود فرستد وترحم کند وبرکات وسلام فرستد بروی وآل وی
گفته است عمرو بن دینار در قول وی سبحانه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام
علی النبی ورحمة الله وبرکاته وگفته است ابن عباس رض مراد به بیوت اینجا مساجد است وگفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد
بگو السلام علی رسول الله واگر در خانه هیچ کس نباشد بگو السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین واز علقمه آمده چون
می درآیم من در مسجد میگویم السلام علیک یا ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وصلی الله وملائکته علی محمد ومانند این
آمده از کعب در درآمدن مسجد وبرآمدن ازان وذکر کرده صلوة را در نماز جنازه ودر مواهب میگوید که سنت آنست که بخوانی
فاتحه را بعد از یکی تکبیرات وبعد اولی ودرود فرستی بعد از ثانیه ودعا کنی میت را بعد از ثالثه وبگوئی بعد رابع اللهم
لاتحرمنا اجره ولاتفتنا بعده ودرین حدیثی است که روایت کرده است شافعی ونسائی واین بر طریق شافعی
خواهد بود ونزد ما در نماز جنازه قرائة فاتحه نیست ومیگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعای است نه بطریق
قرائت وباوجود در مذهب ما درود نیز میفرستند در تکبیر ثانی ودر تلبیه که در احرام حج وعمره میخوانند وبر صفا ومروه
چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب رض آمده که فرمود چون قدوم آرید مکه را طواف کنید به بیت هفت شوط وبگذارید نزد مقام
ابراهیم دو رکعت بعد ازان برآئید صفا را وبایستید بروی چنانکه ببینید بیت را وتکبیر بگوئید میان حمد وثنائی بر وی تعالی
ودرود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ودعای خیر برای نفس خود بر مروه نیز همچنین چنانکه در رساله مناسک ذکر کرده شده است
ونزد اجتماع وتفرق برای امن از غیبت چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابوهریره که رسول خدا فرمود ننشیند قومی در
مجلسی که ذکر نکنند خدا را دروی وصلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان
در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را واگر خواهد بیامرزد ودر حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که
بنشینند پس برخیزند ودرود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگرچه درآیند در بهشت از جهت
آنچه ببینند از ثواب ونزد صباح ومسا روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی درداء مرفوعا که من صلی علی حین
یصبح عشرا وحین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة ونزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد روایت کرده

لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر عبارت آنست که در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم و تکلم بشهادتین در غسل اعضاء وضو نیز آمده است و عمل کاتب حروف چنین واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد و میخواند بعد از ادعیه که در اعضاء وضو واقع شده و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدا تعالی به نیکی کسی را که یاد کرد مرا به نیکی و این بنا بر آنست که میگویند آواز کردن گوش دلیلست بر آنکه کسی او را به نیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را درود بفرستد آنچیز یاد آید این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث ابی موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا فصلوا علیّ تذکروه ان شاء الله تعالی و نزد عطاس چنانکه جماعة بآن رفته اند و جماعة دیگر نزاع دارند بآن و گفته اند که این موطنی است که منفرد است در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و وقاع و در مشکات از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد در پهلوی ابن عمر رضی و گفت والحمد لله والسلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر رضی من میگویم الحمد لله والسلام علی رسول الله و لیکن تعلیم نکرده است ما را همچنین رسول خدا صلعم تعلیم نکرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرا سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند باید کرد شارع هر چیز را محلی و موطنی خاص تعیین کرده همانجا باید گفت و کرد چنانچه در قرائت قرآن در رکوع نهی کرده اند کذا فی المواهب و در شفا گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است سحنون درود فرستادن در تعجب فائده و گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بر طریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ از ابن القاسم آورده است که گفته است دو موطن است که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز و جل ذبیحه و عطاس پس مگو در آنها بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید و نشاید که گردانیده شود در صلوة علی النبی در وی سنت و عادت گفتم من و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله در آخر اذان میگویند ظاهرا آنست که همین حکم دارد و نزد قبر شریف که اولی و اقرب مواطن صلوة است و در حدیث ابی داود از ابو هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدا تعالی بر من روح مرا تا رد کنم سلام او را بر وی و در این حدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی علیّ عند قبری سمعته و از اشهر و اظهر مواطن

صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم نزد ذکر شریف وی و شنیدن اسم یا کتابت وی بحدیث رغم انف
رجل ذکرت عنده فلم یصل علی وحدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت واز بواطن صلوة که گذشت وثابت
شده است عمل امت بدان وانکار نکرده آنرا هیچ یکی رسائل است وانچه نوشته میشود بعد از بسمله ونبود این
در صدر اول واحداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گذشت بران عمل مردم در اقطار زمین وبعضی ختم بصلوة هم
کردند وگویا ابتدای رساله وختم آن بصلوة در حکم ابتدای دعا وانتهای او بصلوة شد وحدیثی روایت میکنند
که هر که صلوة فرستد بر من در کتابی همیشه استغفار میکنند او را ملائکه مادام که اسم من در کتابت ثابت وباقی ست
این مواطن ومواضعست که درین دو کتاب یعنی شفا ومواهب مذکورست ودر رساله فاکهی که در زیارت نبوی صلی
الله علیه وآله وسلم تصنیف کرده است زیاده برین مواضع نیز مذکورست وانها را نیز ذکر کردیم تا نوعی از شمول واستیعاب
اوقات حاصل گردد بعد از نماز واین فقیر را از بعضی فقرا سلسله شریفه قادریه اجازت است که بعد از هر نماز وجمیع
بالفعل سه بار درود بگوید وبالله التوفیق فائده ونزد قیام از منام از برای صلوة لیل عقب وضو وحمد وبعد
از تهجد ودر روز جمعه وشب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه ودر روز پنجشنبه روز شنبه ویکشنبه ودر هر یکی ازین ایام احادیث
وارد شده ودر وقت سحر ونزد دیدن کعبه زادها الله شرفاً ونزد استلام حجر اسود ودر طواف والتزام ودر همه افعال
حج ونزد مشاهده آثار نبویه ومواطن حضور وی صلی الله علیه وآله وسلم مثل مسجد قبا ووادی بدر وجبل احد
ومساجد نبویه وجز آن ونزد بیع وشرا ونزد کتاب وصیت وارادت سفر ورکوب راحله ونزول منزل ونزد در آمدن
ببازار ودر آمدن در وی ونزد طریان شغل وغفلت ونزد حضور دعوت ووقت برگشتن از دعوت ونزد در آمدن
خانه وبرآمدن از خانه ونزول حاجت ونزد خوف واحتیاج ونزد گریختن داه وغلام بلکه گم شدن هر چیز
ونزد غم وشدت ورفع طاعون وخوف غرق ونزد خواب کردن پای ونزد خوردن ترب تا بوی بد نیارد وحدیثی
درین باب نیز می آرند ونزد خوردن آب از ظرف ونزد نهیق حمار ومشهور در وی استعاذه است از شیطان ودرود
نیز بخوانند تا دفع شر وجلب خیر هر دو واقع شود بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود ونیز نزد ملاقات برادر
مسلمان بامصافحه ودر اجتماع که برای خدا واز شعائر اسلام بود ونزد ختم قرآن ودر دعای حفظ قرآن و
نزد افتتاح کلام خیر منهی عنه ودر ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث ونشر علم ووعظ قرائت حدیث اولاً
وآخراً نزد استحسان چیزی وبعضی علما در مقام تعجب مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح وتهلیل نزد
مشاهده امری محترم فائده وباید که در لفظ وکتابت سلام را با صلوة ضم کند وامام نووی مکروه داشته وافراد

صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کنند و سلام نفرستند اصلا اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال ما با متثال امر ندارند کذا فی المواهب و نقل کرده است از ابو محمد جوینی که سلام اینجا بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایت و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی و گفته شود بوی سلام علیک و السلام علیک برموز که متعارف اہل ذکر شده است راضی نباشد که بسیار مستقبح و مستشنع است تنبیه صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مستحسن خصوصاً در روز جمعه و شب جمعه که افضل ایام اسبوع است و در وی امر باکثار آن واقع شده است و بوصول آن بجناب نبوت و قبول از آن حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة و بسیار فرستید درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء و الیوم الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه و روز جمعه است و احادیث درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة امت بروی همیشه معروض میگردد و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در آنجناب میرسانند و لیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه شوق احادیث ناظر در آنست و صاحب مواهب از ابن القیم وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة بروی در وی مزیتی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر خیری و نعمتی که رسیده است امت را در دنیا و آخرت هم بر دست مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود حور و قصور و جنت و دیدار مولی تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است که در روزی نعمت حق زیاده میشود بر اہل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب الجمعة بیاید انشاء الله تعالی و روز عید است مر امت را در دنیا و روز مزید است در آخرت و روزی است که جمع شده است در وی خلق عالم و اسعاف میکند خدا تعالی در وی مطالب و حوائج ایشان را و رد نمیکند سائل را و قبول میکند دعا را و اینهمه حاصل نشده ایشان را و نشناختند آنرا مگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر دست وی پس از شکر

وحق نعمت شناسی وادای قلیلے از حق وی صلی الله علیه وآله وسلم آنست که اکثار صلوة کنند بر وی در روز وشب والله اعلم

وصل در بیان فضائل صلوة علی النبی

وصل در بیان فضائل وفوائد وثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم واما فضائل وفوائد ونتائج وثمرات صلوة خارج از حد حصر وبیانست وجمیع خیرات وبرکات دنیا وآخرت را شامل ومتضمن است واصل آن امتثال امر الٰهی تعالی شانه وموافقت وی وملائکه وی عز شانه که فرموده ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما ودر حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا او چه بالاتر وعظیمتر از آنکه حضرت عزت جل جلاله وعم نواله بر کسی صلوة ورحمت وبرکت فرستد ودرینجا اشکال می آرند که چون روا باشد که صلوة بر آن حضرت یکی باشد وبر مصلی ده جوابش آنست که واحد که در حدیث واقع شده است فعل بنده است که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزاء عمل خود یکی به ده بیابد وازینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی باشد صلوة میفرستد هر مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة والسلام دعا کرد وگفت خداوندا من عاجزم در ادای این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لائق است بجلال تو وجمال وی پس حقتعالی میفرستد هر چه لائق است بکمال رحمت ورافت خود چنانکه مناسبت بعزت درجت حبیب وی نزد وی وهذا ظاهر ونیز ممکن است که یک درود فرستد وکاملتر باشد بصد هزار درجه از ده درود که بر مصلی میفرستد که قلت در کمیت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یکجوهر بیست بصد هزار فلس واز ابو طلحه آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی وحال آنکه دیده می شود اثر سرور در بشره مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور تابان ترست سبب چیست گفت جبرئیل آمد وگفت آیا راضی نمیگردانند ترا یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بر وی ده صلوة وسلام ودر روایتی مطلق آمده که هر که صلوة فرستد وسلام فرستد بر تو صلوة وسلام فرستد خدا تعالی بر وی گویا مقصود ازینجا بیان مطلق واقع شده ودر حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که کسیکه صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدا تعالی بر وی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش ودر روایتی صلوة میفرستد بر وی خدا وفرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین حققه الله بمزید الیقین که منحصر در هفتاد هم نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعف بسیار است هفتصد بلکه از آن هم بیشتر آمده است باندازه تقوی ومحبت واخلاص ودر تخییر بیان قلت وکثرت نوعی از تهدید است زیرا که تخییر بعد از اعلام بوجود خیر در غیر بمتضمن تحذیر است از تفریط وتقصیر در تحصیل آن ودر حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت

یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعای که میکنم برای خود فرمود
هرچه میخواهی گفتم ربع فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هرچه خواهی اگر
زیاده کنی بهتر ست مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر ست مر ترا گفتم بگردانم برای تو تمام
دعای خود را فرمود اذاً یکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده کسیکه صلوة فرستد بر من یک صلوة
صلاة فرستد حقتعالی بروی ده صلوة و حط کند از وی ده خطیه و بلند گرداند او را ده درجه و این حط ده خطیه و
رفع ده درجه مخصوص جزای عمل صلوة و مزیت و فضیلت آنست بر اعمال دیگر که جزای یکی ده است و در اینجا
حط و رفع مزیت و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هرکه بگوید اللهم صل علی محمد و انزله المنزل
المقرب و فی روایت المقعد المقرب عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است از روی فرستادن
صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از احوال و شر در روز قیامت بیشترین شماست
در صلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهانرا از آب سرد کننده مر آتش و سلام بروی فاضلتر ست از عتق رقاب
درینجا نکته ایست که چون حکم اینچنین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوة ست ظاهر آنست که بهر چه از
کمیت و کیفیت و مبالغه که مشتمل است بران صلوة وی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بهمان وجه بروی
فائض و نازل شود از حضرت رب العزت و لیکن بنوعیکه مناسب و لائق بحال اوست کما لا یخفی و بالجمله صلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح تمامه ابواب خیرات و سعادات است و اهل سلوک را
در آمدن ازین باب موجب فتح عظیم و مواهب شریفه است و بعضی مشائخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل
مکمل که تربیت و ترقیب کند التزام صلوة بر رسول خدا صلعم طریقی ست وصلت مر طالب را و همین صلوة و توجه بآنحضرت
ترتیب او با حسن آداب نبویه و تهذیب او باشرف اخلاق محمدیه خواهد کرد و ترغیب او باعلای ذروه کمال و ایصال
او بمحل اسنی از حضرت کبریا اشتغال خواهد نمود و بوصول بدرگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله وسلم مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند بعضی مشائخ بقرأت قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر
رسول صلی الله علیه و آله وسلم و میفرموده بقرأت قل هو الله احد شناختیم خدای واحد احد را و بکثرت صلوة
صحبت داشتیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هرکه بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلعم به بیند او را در خواب

وبیداری کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی المشروع وبعضے متاخرین مشائخ
شاذلیہ قدس اللہ اسرارہم فرمودہ اند طریق سلوک وتحصیل معرفت وقرب الٰہی درزمان فقدان وجود اولیائے
مرشد متصرف التزام ظاہر شریعت است عادات وذکر وکثرت صلوة برحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کثرت
اشتغال صلوة نوری درباطن پیدا شود کہ بدان راہ بپاید وفیض واعانت وامداد از آنحضرت بیواسطہ برسد وبعضے
ترجیح وتفضیل کردہ اند صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل واستمداد اگرچہ حیثیت ذات ذکر اشرف وافضل است وخلاصہ
طریقہ شاذلیہ کہ بحقیقت از شعب طریقہ قادریہ است استفاضہ انوار از حضرت نبویہ است بوسیلہ التزام متابعت
ودوام حضور بدان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وشیخ اجل واکرم قطب الوقت عبد الوہاب متقی رحمۃ اللہ علیہ ونفعنا
ببرکاتہ وبرکات علومہ میفرمود باید دریافت کہ در حین خواند صلوة درکدام بحار فضل ورحمت خوض وغوص مینمایند
اللہم کہ گفتند در دریای رحمت الٰہی درآمدند ومیفرمودند کہ حسن بصری گفتہ است کہ چون بندہ اللہم گفت گویا خدا تعالے
را بتمام اسماء الٰہی یاد کرد وچون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خوض نمود وبہ علی
آلہ واصحابہ در بحار فضائل وکمالات ایشان افتادہ وآخر بعد خوض وغوص درین بحار نامتناہی محروم ومایوس
آمدن چہ صورت دارد ووقتی کہ این فقیر را بسفر مدینہ مشرفہ وداع کردند فرمودند بدانید کہ درین سفر بعد از ادای فرض
عبادتی بالاتر از صلوة برآنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست وچون از تعیین عدد پرسیدہ شد فرمودند اینجا عدد
معین نیست چندان بخوانید کہ بدان رطب اللسان شوید وبرنگ وی مصبغ گردید واز غیر اینوقت میفرمودند کہ طالب
را باید کہ ہر روز از صلوة وردی معین داشتہ باشد از ہزار کم نباشد واگر نشود پانصد بار چنانکہ بعد از نماز ہی الصد بار
بخواند وکمتر از سیصد خود اصلا تجویز نکردہ اند ودر وقت خواب رفتن ہم البتہ خالی نباشد واز مطالب سینہ وغوامض
علیمہ آنکہ صلوة وسلام امت میرسد بحضرت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وروایت کردہ است ابوہریرہ کہ گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام نیفرستد ہیچ یکی برمن مگر آنکہ باز میفرستد خدا تعالی برمن روح مرا تا آنکہ
رد می کنم بروی سلام او را وجواب سلام وی میگویم ودر حدیث دیگر از ابی ہریرہ آمدہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کسیکہ درود میفرستد برمن نزد قبر من میشنوم وکسیکہ درود میفرستد برمن از دور رسانیدہ میشود
بمن یعنی ملائکہ میرسانند ودر حدیث ابن مسعود آمدہ کہ گفت آنحضرت بدرستی وراستی کہ مر خدا تعالی را فرشتگانند
سیاحت کنندہ در زمین میرسانند مرا از امت من سلام را ودر بعضے روایات آمدہ کہ نام او را ونام پدر او را نیز می برند
ومیگویند یا رسول اللہ فلان بن فلان مثل کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین دہلوی میسلم علیک

ویقربک السلام شعر لک البشارة فاخلع ماعلیک ٭ ذکرت ثمه علی مافیک من عوج بیت جان میدهم در
آرزوای قاصد آخر باز گو ٭ در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود ٭ و از اعظم استحضار محاسن نبویه است
در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی الله علیه وآله وسلم در عین که لازم کثرت صلوة است بصفت توجه حضور
شعر لوشق عن قلبی تری وسطه ٭ ذکرک فی سطر والتوحید فی سطر ٭ و از فوائد آن معادله عتق رقاب و عشرین
غزوات و استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حصول قرب
بوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و لحوق و اتصال بآنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متولی جمیع امور در از روز بر شدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوائج
و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیآت و بقول از فوائد و فرائض نیز و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن
صلی الله علیه وآله وسلم و تفریج کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و جوع و اظهار برائت متهم و نصر بر اعدا و
حصول رضای الهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملائکه وی عز و علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات
و صفای قلب و اقبال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد اولاد تا طبقه رابعه
صلی الله علیه وآله وسلم فائده و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا
و مضائق روزگار و تذکیر منسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اتسام بخل و جهاد از دعا برغم انف
و تطییب مجلس و غشیان رحمت و توفیر نور نزد مرور بر صراط و تثبیت قدم در آنحال بر اقامت و مرور و نجات از آن
در طرفة العین برخلاف حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و مصافحه آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه و ترغیب ایشان در کتابت صلوة
وی باقلام ذهب بر قراطیس فضه و دعا ایشان او را بزیادت خیر و استغفار و از اعظم فوائد و اتم رعایت حصول
شرف رد سلام که سنت مستمره بلکه فرض متقرر است و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت
شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار دست دهد موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان برکات است بیت
بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب ٭ که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو ٭ بیشتر از سلام کردن بر وی سلام
از ینجانب بر عادت مرضیه آنحضرت که واقع شده است کان یبادر بالسلام مشرف شده بعد از سلام کردن
بر و سلام نیز مشرف گرداند فائده از فوائد صلاة بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باز داشتن ملکین سیئات از
نوشتن گناهان تا سه روز و منع اغتیاب در مجلس را و در آمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت و گرانی

ترازوی وی بر اعمال و امن از عطش و تکثیر ازواج در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و تمامها
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ذکر الهی عز اسمه و تضمن وی شکر نعمت وی عز و علا و معرفت حق و
نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است اینهمه را فاکهی رحمة الله علیه در رساله آداب زیارت که در جذب القلوب
از انجا نقل کرده شده و ازینجا درین کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فوائد زوائد نیز مذکورست که وقت بدان
اتساع نیا ورد یکی از ان حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رواد صوفی محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین
فیروز آبادی اسانید وی که او راست روایت میکند در نجاشت میکرد و باسید آنکه طالبی آنرا در وجود ساز دمی آرد
که روزی شبلی قدس سره بر ابو بکر مجاهد که از علمای وقت و ائمه عصر خود بود آمد ابو بکر بجهت اکرام وی بر پای
ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران گفتند که یا سیدی این را شبلی میکنی
و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند او گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی الله علیه و آله
و سلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم بدیدن او با یستاد و او را در کنار گرفت میان هر دو چشم
او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این را بشبلی میکنی فرمود نعم وی بعد از نماز این آیه میخواند لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیه و عقب آن صلوة بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع در صلوة
متعارف مجالس مواليد اهل حرمین است زادهما الله تشریفا و تعظیما و بعد از ان این آیه را نیز میخوانند ان الله
و ملائکته یصلون الآیه بعد از ان بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم
وصل شک نیست که بر اندازه فضائل و فوائد صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مدح و ثواب فاعل آنکه
وارد شده قبائح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت و ثواب آن
عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بر ان شدید تر و قوی تر و در حدیث علی بن ابیطالب رضی الله
عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ان البخیل و در روایتی البخیل من ذکرت عنده فلم
یصل علی میفرماید که بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی کند و لیکن بخیل سخت تر
و کامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و باینقدار صرف وقت و استعمال زبان در محبت
من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافر تر از صرف مال و افضل از عتق رقاب است و آسان تر از انست
و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر آمده
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستاد بر من پس بتحقیق

وصل
در ذکر وعید و تهدید کسانی که درود نفرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابو هریره آمده که گفت ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه فراموش کرد صلوة بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه ذکر کرده شوم من نزد مردی و درود نفرستد بر من پس بتحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نشینند قومی مجلسی را پس متفرق شوند در درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانست که گویا متفرق شدند از مجلسی که گنده تر است از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نشینند قومی مجلسی را که درود نفرستند درودی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب آن دریابند ولیکن بجهت ثواب صلوات بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوة علی النبی هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد بر من و خوار باد مردی که در آمد بروی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی در رمضان باید که کارها کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرتست و خوار باد مردی که دریافتند پدر و مادر یا یکی از ان دو پیری را و در نیاوردند او را به بهشت یعنی باید پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد ایشانرا خصوصا در کبر سن تا مستوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آمد بر بالار منبر و گفت آمین باز بر آمد گفت آمین معاذ بن جبل گفت یا رسول الله اینها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شوی تو نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید در آتش و دور می اندازد او را خدا تعالی از درگاه قرب و رحمت خود پس بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی و کسیکه نیکی نکرد با مادر و پدر خود و آمده است که هر که در مجلسی بنشیند و درود گوید آمرزیده میشود هر چه واقع شود از وی دران مجلس تنبیه گمان نبرند که مراد بذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مجلس همین نام شریف وی بردن است بلکه عامتر و شاملتر از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال سنیه وی صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه بصریح نام شریف وی مذکور نگردد اگرچه علما موضوع مسئله ذکر اسم شریف را ساختند هذا ظاهر و بالله التوفیق

وصل اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین و صلی الله علیه وآله وسلم و سائر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم میشود از کلام قوم سه قولست جمع بر آنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت در شفا میگوید که روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما که

وصل در اختلاف صلوة بر غیر

گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت از
ابن عباس رض و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس رض که گفت نمیدانم صلوة را
که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه وسلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام مالک
نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیاء جز محمد صلی الله علیه وآله وسلم و از عمر بن عبد العزیز
نیز همچنین آمده ولیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک نه اینست بلکه وی رحمة الله علیه در مبسوط گفته است
مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمیرسد و نمی سزد مارا که تجاوز و تعدی کنیم از آنچه امر کرده شده ایم بدان
و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که در حدیث آمده که فرموده
صلوة علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است بانبیا و غیر ایشان جائز نیست و از
ابو سفیان ثوری نیز همچنین منقولست و از ابن عباس رض در روایت دیگر آمده گفت لا ینبغی الصلوة علی احد
الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بنده
خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده است این تحقیق
گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل
علیهم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان در وقتی که می آوردند صدقات را نزد وی
صلعم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر
آمده است اللهم صل علی عمرو بن العاص و آنحضرت میفرمود که وی خوب می آرد صدقه را و در حدیثی که آنحضرت
تعلیم صلوة کرده است و علی آله و ازواجه و ذریته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر رض آمده است که وی صلوة
میفرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و بر ابی بکر و عمر رض ذکر کرده است این را مالک در موطا و ابن وهب از انس
روایت کرده که گفت ما دعا می کردیم یاران خود را که غائب بودند اللهم اجعل منک علی فلان صلوة قوم ابرار الذین
یقومون باللیل و یصومون بالنهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته و در مواهب میگوید جمهور
علما بران رفته اند و اختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آنست که جائز نیست افراد غیر انبیا بصلوة بلکه
این چیزیست که مخصوص اند بدان و انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابو بکر صلی الله
علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه و به تنزیه

وتقدیس پس گفته نشود قال محمد عز وجل اگرچه عزیز وجلیل است وانچنین واجبست تخصیص نبی وسائر انبیا به صلوٰة وسلام وشریک گردانیده نشود باایشان وانچه در کتاب وسنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه شعار ولهذا جائز نیست مثلاً در آل ابی اوفی وغیر وی که شعار ساخته بود مرایشان را وهر جا که ذکر ایشان رود صلوٰة فرستاده شود وذکر کرده شود ماسوی انبیا واز ائمه وغیرهم بغفران ورضا چنانکه در قول وی سبحانه ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان وفرمود رضی الله عنهم ورضوا عنه وگفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه پیدا کرده اند این را بعضے از اهل بدعت در بعضے ائمه خود وشریک ومساوی گردانیده اند ایشانرا باپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وواجب است اجتناب از طریقه ایشان وذکر آل واز دواج وذریت بروجه تبعیت واضافت است نه بر طریق استبداد واصالت ولا کلام فیه وتحقیق گفته است پروردگار تعالی لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجب که باشد دعا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم مخالف مر دعاء ناس را وهمچنین کلام در سلام وشیخ ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوٰة ست پس استعمال کرده نشود در غائب وافراد کرده نشود در غیر انبیا واما حاضر خطاب کرده شود بآن وگفته شود سلام علیکم وعلیکم السلام وگفته است که این امر مجمع علیه ست وگفته اند که این طریق اسلم واقرب ست باحتیاط ورعایت ادب بجناب نبوت ودر مواهب لدنیه میگوید که بتحقیق اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوٰة وسلام که آن حرام است یا مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است نووی در کتاب اذکار وگفته صحیح آنست که مکروه است کراهیت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم تنبیه معلوم شد که این مبحث در صدر اول نبود بلکه مومنان مامور بودند بصلوٰة وسلام بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وبحکم آنحضرت که فرمود وصلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنے بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند وشیعه درین مسئله مخالف افتاده بر اهل بیت نبوت صلوٰة وسلام میفرستند اصالة والا بروجه تبعیت جائز ست بی خلاف ودر کتب قدیم سلام نسبت باهل بیت بمعنی که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده میشود والله اعلم ودر مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شد واما در دیار عرب رضی الله عنه ورحمة الله علیه میگویند جمله مشائخ را وصاحب هدایه براوی خود میگوید قال رضی الله عنه ودر طریقه صوفیه مینویسند قدس سره العزیز یا قدس سره بتفاول که درین باب دو عبارتست وبعضے قدس الله روحه وبعضے کلمه صلی الله علیه وآله وسلم مینویسند واین بقاعده مشهوره نحویه که در اعاده جار است موافق نیست وبعضے در صلوٰة بر انبیا علی نبینا علیه وعلیهم زیاده

میکنند تا صلوٰة بر ایشان بر تبعیت و طفیل واقع میشود و در اکثر متعارف در دیار عرب و هر که در حکم ایشانست
در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت بآنحضرت علیه السلام بسیار واقع
است و اولی علیه الصلوٰة والسلام و لفظ صلی الله علیه و آله وسلم در غایت ایجاز و سلاست واقعشده است باب
دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شک نیست که مقصود از آفرینش عالم عبادت است
بقوله تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و راه راست بقرب و وصول بحق عبادتست چنانکه میفرماید ان الله
ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک و
کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین موت است از جهت بودن وی امر متیقن و سبب
زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم بعبادت آنست که چون مشتغل شد انسان بعبادت منکشف میگردد بروی
انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت حقیر در نظر وی و چون حقیر نمود سبک و
آسان شد بر دل فقدان و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان و مترشح نگردد و بوجدان آن پس زائل گردد
حزن و غم و نیز چون نازل شد بر بنده مکاره و گریخت از آن بسوی طاعت مولی گویا میگوید واجب است
بر من عبادت تو خواه بدهی تو مرا خیرات یا بیفگنی در مکروهات پس خوش میگردد مکروه و فراخ میگردد بآن امید
و قال الله تعالی فاعبده واصطبر لعبادته و درین روا است بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را
محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از که عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده
مسافر است بسوی درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیاتست و محتاجست به توشهٔ راه که
عبارتست از عبادت و مستغنی نیست از آن و هر چند وی اقرب و عبادت وی اعظم و اوفر و شخصی در مجلس جنید
حرفی میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر بدتر است و اختلاف کرده اند
علما در تعبد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی از شرائع که پیش از وی
بود جمهور بر آنند که متبع نبود بچیزی از آن بلکه عبادت میکرد بهر چه انداختند در دل وی از عبادت و حکم میکرد
عقل او بدان و بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آن که بذکر بود و
اگر هر دو باشد نیز محتملست که بنورانیت ذکر فکر صاف میشد و در می یافت علوم و حقائق را والله اعلم
چنانکه مولانا در مثنوی گفته است مثنوی اینهمه گفتیم و باقی فکر کن + فکر گر جامد بود رو ذکر کن + و پایه ذکر
اعلاست که بواسطه اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد و در فکر تعلق به نفس است و

بعلوماتی که در ذهن موضوع است و ترتیب آن بر وجه مخصوص مجهول حاصل میگردد و بعضی علما قائلند که عمل بشرائع انبیا خصوصا ابراهیم علیه السلام میکرد و حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده وقال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهداهم ایمان بالله و توحید و اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرائع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع دران از جهت اختلاف و دران نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس درینجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرائع انبیا سابق علی نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب است و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم و درینجا نکته ایست که متوهم میگردد که چون آنحضرت مقتدی و متبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامهٔ ایشان چگونه بود و دفع این توهم میکنند بآنکه چون مقتدی و متبع همه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کاملتر از همه بود فافهم وبالله التوفیق صاحب مواهب مقصد عبادات را بر هفت نوع ترتیب داده ما نیز بهمین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در وی چند وصل است **وصل اول** در وضو و مسواک و مقدار آب وضو و وضارت بمعنی حسن و نظافت است و وضو بضم مصدر و بفتح آب وضو بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آیند گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند وجوب وی بمدینه است بقول حقتعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیة و این آیة در سورهٔ مائده است که مدنیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در ابتداء وحی نماز و وضو را آموخت و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز بر آنکه آنحضرت نماز نگذارد هرگز مگر بوضو و گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم شیخ ابن الهمام عسقلانی گفت که این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسیکه منکر است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو ثابت

وصل در بیان وضو و مسواک و مقدار آب وضو

مذکوره باشد واین منافات ندارد بآنکه وضو پیش ازان باشد ولیکن واجب نباشد وخلاص نیست ازین اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بود نه واجب لیکن بر تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جائز باشد واین خلاف اجماعست وممکن است که گفته شود که نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة وانتم محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضے گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود نزد قیام مطلقاً و در آخر منسوخ گشت ومقید بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده سخن است فقد بر وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای هر نماز وضو ساختے ودر بعضے اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است مسلم از بریدهٔ روایت کرده که گفت بود رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز وگذارد در روز فتح چند نماز ودر روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمداً کردم یا عمرؓ یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود وبخاری وابو داؤد وترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث نمی شد وازینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت ودر روایت احمد وابی داؤد از حدیث عبد الله بن حنظله عامر غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر وچون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز ونهاده شد از وی وضو مگر از حدث واما مسواک مشتق ست از سواک بمعنی مالیدن ومالیدن دهن وسواک بالکسر چوب دندان مال مسواک نامند واحادیث در فضیلت واستحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف مشقت بر امت امر میکردم وواجب میکردانیدم بر ایشان مسواک را برای هر نماز وفرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن وموجب رضا حق است تعالی وتقدس وفرمود نیامد مرا جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که بسایم ولیت کنم پیش دهن خود را ودر روایتی لثه را ولثه بکسر لام وتا ر ثلثه مخففه گوشت بن دندان وظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن در صحت این حدیث سخن است وخصائص ثابت نمیشود مگر بدلیل صحیح ودر حدیث طبرانی وبیهقی که از عائشهؓ آورده اند که آنحضرت فرمود سه چیز اند که بر من فرض اند وبرای ایشان سنت اند وتر ومسواک وقیام لیل ودر حدیث دیگر آمده که آن حضرت فرمود امر کرده شده ام من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من واین صریحست در عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما بر امت اجماعست که واجب نیست بلکه سنتی ست موکده نزد وضو باتفاق وارادهٔ صلوة نزد شافعی

ونزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون برمیخاست از خواب شب میمالید وپاکیزه میکرد دهن را بمسواک وظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد مسواک برای وضو نماز است ووضو نزد برخاستن از خواب برای نماز شب سنتی علیحده است وبرای قرائت قرآن ودر وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد ونزد تغیر فم خواه تغیر رائحه یا تغیر لون اسنان ونزد درآمدن در منزل در حدیث عائشه رضی آمده که چون می درآمد آنحضرت درخانه نخست کاریکه می کرد مسواک میکرد وظاهر آنست که وضو ونماز نیز میکرد وکذا قیل وآنحضرت مبالغه میکرد در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت میکرد ند مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُعْ اُعْ بضم همزه وفتح آن وعین مهمله گویا که قی میکنند در بعضی روایات بغین معجمه ودر روایات نسائی اعا اعا ودر روایت ابو داود اَه اَه ودر بعضی روایات اخ اخ بمعجمه و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد وآنحضرت نیز همچنین میکرد وامر نیز فرمود بدان وبانگشت کفایت است خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر واگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است وشافعیه که برای هر نماز میکنند بیشتر همین جامه می کنند وابو نعیم وبیهقی آورده که استیاک میکرد آنحضرت بر عرض یعنی عرض دندان ودر مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک همین کند یا بشمال بعضی گفته اند از جهت حدیث کان یعجبه التیمن فی ترجله وتنعله وطهوره وسواکه بنا نهاده اند برآنکه آیا استیاک از باب تطهیر وتطیب است یا از باب ازالهٔ قاذورات اگر گوییم که از باب اول ست مستحب است که بیمین باشد واگر از باب ثانی ست پس بشمال بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای طهور وطعام ودست چپ برای خلاء وهرچه بود از اذی رواه ابو داود باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد تیمن در سواک آنست که ابتدا بجانب راست کند چنانکه در ترجل وتنعل پس استدلال بآن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بدست راست نقل باید فقد بر وگفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازالهٔ اذی است چنانکه امتخاط وماند آن پس تیسری باشد وقرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیراکه از باب ازالهٔ قذر است این تمام کلام مواهب است وپوشیده نماند که مشهور ومعارف استیاک بدست راست است ودست چپ که متعین است برای ازالهٔ قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود بی وساطت آلتی چنانکه در امتخاط ومانند آن وکراهیت استیاک در مسجد بر تقدیریکه چیزیکه خارج میگردد از دهن در وی بیندازد نعم اگر استیاک بدست بود انیکلام جائیست دران واگر بچوب ومانند آن بود واستحباب ابتدا بجانب یمین بحال

امتخاط یعنی پاک کردن ۱۲

خودات، بر ہر تقدیر و بالجملہ ازین کلام معلوم میشود کہ اختیار بعضے بر اشیاک بدست چپ ست واللہ اعلم اما مقدار
آب غسل و وضوء آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ اند کہ غسل بیک صاع کردی کہ پنج مدہ است و وضو
بیک مدہ در حدیث دیگر آمدہ کہ وضو بدو رطل کردی و بتحقیق مقدار صاع و رطل بزبان عرف این دیار خالی
از تفسیری نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقہ فطر در بیان آن تقصیری نرفتہ است
و گفتہ اند کہ مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست فائدہ چنانکہ اکثر یا اقل ازان وقوع یابد نیز جائز است و اصل
آنست کہ ہرچہ کفایت کند بکار بردنا دام کہ اسباغ کند و بحد اسراف نکشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغہ فرمودی و امت را تحذیر و منع کردہ است از اسراف در وضو و بسیار
ریختن آب و میفرمود در امت من کسانیکہ پیدا آیند کہ در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند
و میفرمود وضو را شیطانیست نام او ولہان کہ آدمی را در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس
پرہیزند و پرہیز از وسواس و دفع آن بآن بود براہ تغافل زدن و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و در پی آن خاطر
نروند ہم برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دہد گوید کہ این عمل کہ تو کردی ناقص و نادرست است
و پذیرای درگاہ حق نہ بزعم او بگویند کہ تو برو از دست من زیادہ برین نمی آید و مولی من کریم ست تعالی و تقدس
ہمین قدر بپذیرد فضل و رحمت او واسع است و ہمچنین در نماز دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس و نقصان
و اختیال و اختلال آن خیزد و شیطان در میان راہ یابد استعاذہ و لاحول در دفع آن بغایت موثر است
کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجہ از عبداللہ بن عمرو بن العاص آمدہ کہ یکبار آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بر سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گذشت و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء
و در روایتی ما ہذا السرف یا سعد گفت سعد و ہل فی الماء اسراف یعنی در آب کہ چیزی کیاب و عزیز نبود و نیست
اسراف چہ باشد فرمود آنحضرت صلعم نعم و ان کنت علی نہر جار یعنی در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوئی
روان و این مبالغہ است در منع و تحذیر اسراف و از تنبیہ است بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چیزی از این
باب احساس فرمود تا برای دفع آن این مبالغہ نمود و در مسائل فقہ مذکور ست کہ اگر متوضی بر لب جوی بود در
ریختن آب اسرافی نیست چہ ہر قدر آب ریزد باز ہم در جوی افتد مگر آنکہ غسالہ را بیرون نہر اندازد و در حقیقت
فرق میان نہر جاری و غیر وی آنست کہ آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کنندہ نیست و نزد اکثرین پاک
ہم نیست پس او را در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادہ از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد و در

نہر جاری کہ غسالہ ہم در وی افگند تضیع نبود و نیز آب مستعمل در وی نماند ولیکن مبالغہ فرمود کہ در انجا نیز
تجاوز از حد مناسب نبود و گفتہ اند کہ اگر در بسیار ریختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت
باقیست و نزدیک باین معنی است آنچہ بعضے گفتہ اند کہ مراد باسراف در حدیث اثم است یا نی اگر در اکثار آب
در نہر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی ہست واللہ اعلم **وصل** گاہ بودے
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعضای وضو را از یکبار زیادہ نشستے از جہت تعلیم امت کہ اینقدر کافی است
واقتصار بر مقدار فرض کہ وضو بی آن درست نبود چنانکہ فرمود ہذا وضوء لا یقبل اللہ الصلوۃ الا بہ و در روایت
ابوداؤد از حدیث ابن عباس آمدہ کہ گفت آیا خبر دہم شما را بوضوء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس وضو کرد مرۃ مرۃ
وگاہ ہر عضو را دو بار شستے برای مبالغہ در تطہیر و آنرا نور علی نور خواندہ است و سبب مزید ثواب و مضاعفت
اجر داشتہ چنانکہ در حدیث رزین از عبداللہ بن زید کہ راوی حدیث وضوء رسول اللہ است صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم آمدہ است کہ گفت کہ وضو کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتین مرتین وگفت ہو نور علی نور وگاہ سہ بار
شستے واین نہایت مرتبہ تطہیر و مبالغہ در آن واسباغ وضو کہ در احادیث امر بدان واقع شدہ نزد اکثر علما ہمین است
واحادیث صحاح وحسان درین باب بسیار و بیشمار آمدہ کہ بیشک چون عزیمت وفضیلت درین است عمل آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وصحابہ رضی اللہ عنہم در اکثر احوال ہمچنین بودہ واز عثمان رضی اللہ عنہ آمدہ کہ گفت
وضو کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہ سہ بار و فرمود ہذا وضوئی ووضوء الانبیاء من قبلی و در روایتے
و وضوء ابراہیم خلیل الرحمن وگاہ بعضے از اعضا را سہ بار شستے وبعضے را دو بار چنانکہ در روایت بخاری
ومسلم از عبداللہ بن زید بن عاصم انصاری آمدہ کہ گفتہ شد مر او را کہ وضو کن برای ما چنانکہ وضو کرد رسول خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس طلبید اناء را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست ہر دو دست را سہ بار
پس در آورد دست خود را در اناء و بیرون آورد پس مضمضہ واستنشاق کرد از یکدست وکرد آنرا سہ بار پس
در آورد دست خود را در اناء و بیرون آورد و بشست روی خود را سہ بار پس بشست ہر دو دست را دو دو بار
ومسح کرد بسر خود باقبال و ادبار و بشست ہر دو پای خود را و مانند این آمدہ در روایت موطا و نسائی و در بعضے
نیز ہمچنین آمدہ کہ در شستن پای حد مذکور شد و در روایتی از نسائی آمدہ کہ بشست ہر دو پای خود را دو بار و در
بعضے احادیث غسل اعضا مطلق واقع شدہ بی ذکر عدد ظاہرش در یکبار خواہد بود یا مقصود راوی در
انمقام بیان اصل شستن بودہ واز بیان عدد ساکت ماندہ و در ہیچ حدیثی در صفت وضوء آنحضرت صلی اللہ

علیه وآله وسلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نهی کرد از زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسیکه زیاده شست
بر سه بار یا نقصان کرد بد کرد و ظلم کرد ولیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص است از ثلاث وجواب
میگویند که این امر نسبی است و اشارت متعلق بنقص و ظلم بزیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست و
همین قدر است که هر که زیاده کرد برین بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و این صحیح تر است و ابن خزیمه برادر صحیح
خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص است از ثلاثه
و نه اینچنین است و بعضے گفته اند که در کلام تقدیر ست و مراد من واحده است و در بعضے روایات صریح آمده است
من نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطأ واز امام شافعی نقل کرده که گفت دوست نمیدارم که زیاده
کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد مکروه نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدارم آنرا و اصح آنست
نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه و حکایت کرده است دارمی از قومی از شافعیه که بزیادت بر ثلاث
باطل میگرداند وضو را چنانکه بزیادة رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول است از امام احمد که
فرمود جائز نیست زیاده بر ثلث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه آثم گردد دشمنی از فتاوی ظهیریه می آرد
که هر که بیکبار شستن اکتفا کرد آثم میگردد و نزد بعضے از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضے آثم نگردد از جهت
اتیان مامور به و صحت حدیث وارده در آن و امام محمد در موطای خود میفرماید که شستن سه بار افضل است و
دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابوحنیفه این است
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مضمضه و استنشاق گاهی بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه
در غسل اعضای دیگر و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق در سه صورت همین وصل فرمودی
و جمع میان مضمضه و استنشاق مذهب شافعی است و آن بر صور متعدده متصور ست و صحیح همین ست که بیک
غرفه مضمضه کند و استنشاق باز بغرفه دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت
میگوید که در هیچ حدیث صحیح فصل و استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار بآب جدید کرده
باشد وارد نیست انتهی و ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم در اکثر احادیث اینچنین واقع شده است که نخست
هر دو کف دست را شست پستر مضمضه و استنشاق کرد پستر روی شست پستر دو دست تا مرفقین این عبارت بسیار است
در احادیث و ظاهرش دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق کند اگرچه قطعی نیست و در بعضی هر دو دست شست
پستر مضمضه پستر استنشاق کرد پستر روی شست و این ظاهر در فصل است چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور

این در فصل بیشتر از ظهور آنست در وصل و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق
کرد سه بار بسه غرفه و این نیز محتمل دو وجه است فصلاً و وصلاً و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع
شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب مشهور از امام شافعی اینست بر وجهی که مذکور شد و مشهور
از مذهب ابو حنیفهؒ فضلیت بیان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی
علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سائر اعضا و باینوجه در حقیقت برای ترجیح حدیث
فضلیت بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقرر است در اصول فقه تعلیل در مقابله نص چنانکه خصم
توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف از اعلام ائمه و ثقات
تابعین ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق کرد سه بار
و گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که اینحدیث از جهت اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه مجهول است
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول
میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب
است و شمنی در شرح نقایه میگویند که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که از
کبار ائمه محدثین و در درجه مشائخ امام احمد بن حنبل ست گفته جد طلحه عمرو بن کعب او را صحبت است و در
سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دیده است
و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت وی عا
ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در ان قادح نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد
طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال
الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه نیز جائز است که وصل
کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی بفصل ساختن مضمضه و استنشاق به آبهای جدید نیز روا بود
و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نکرده و اگر جدا جدا کنند محبوبتر است نزد ما
پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت وضو هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق
سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض ست نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم استنشاق
بدست راست کردی و استنشاق یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس اختلاف است در قدر

واجب و دران امام شافعی رحمة الله برانند که واجب دری چیزیست که اطلاق کرده شود بروی مسح اگرچه
یکموی و بروایتی سه موی باشد و امام مالک و جماعه برانند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابیحنیفه ربع
راس و مسح تمام سر سنت است و دلائل این مذاهب مذکور اند در محلی خود و در شرح سفر السعادت در
استقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده شده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف درین مسئله که مسح بدست
مالک است کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمة الله علیه والله اعلم و مسح تمام سر سنت است
کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را بجانب قفا بستر و کند هر دو دست را تا باز آرد
بهمانجا که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر در مذهب امام اعظم یکبار است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل میکند که
سه بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت است و امام شافعی گوید مسح تمام سر سه بار بآبهای جدید سنت است
و در روایتی غریب از ابیحنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح بار واحد در هدایه گفته که آن مشروعست و مرویست
از امام ابیحنیفه و در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند
مسنون باشد و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح
مطلق آمده بی تقیید بعدد و مفید بمرة واحد نیز آمده و آنچه بصحت رسیده از احادیث این ست و در بعضی احادیث
مرتین نیز واقع شده و این بآن معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بمؤخر برد باز از مؤخر بمقدم آورد و
نیز این احادیث موسوم بضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد
یکبار و دو بار و سه بار و وضو شامل غسل و مسح است و قول شافعی تثلیث مسح باین دلیلست و قیاس
مسح بر غسل و جوابش آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در حدیث آمده محتمل است و بروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح
آمده بیان کرده تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله و بنا مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل
که مبنی بر مبالغه و بر اکمل و اسباغ است قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ
طریقی از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما همبرین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابو داود
گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحد است و ابو عبیده
مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن درین قول
نظر ست چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان آنرا نقل کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان
تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول و در روایتی از حدیث عثمان آورده که وی مسح راس ثلثا

ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رضی الله
عنه ولیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده که
ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هرچه ازین باب آمده اگر بصحت رسیده محمولست بر تکرار بآب واحد نه
بآب جدید کما قال فی الهدایة و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم
درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش درآوردی و مسح گوش بآب جدید است نزد ائمه
ثلاثه و نزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد به بقیه آب سر و در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض
باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست بآب سر اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین
آب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله
روایت مسح اذنین بآب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطریق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام
و اما غسل رجلین در اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد اما بقیه تنقیه و تنظیف و لهذا بعضی قائل نیستند تثلیث
غسل دران کذا فی الشرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو بار و در بعضی سه بار
نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار بعد ازان شست پای چپ را سه بار ظاهرا در هر وقتی بطریقی واقع شده
والله اعلم و در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت
آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابیحنیفه و شافعی نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف
و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که چون وضو میکرد و میگرفت کفی از آب و می درآورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد لحیه خود را و میفرمود بهذا امرنی
ربی و کیفیت تخلیل انیست که درآرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث انست
که بآب جدید بود و بعضی گفته اند که بآب وجه است و در وقت وی نزد شستن روی ست و نزد امام محمد مخیر است که در وقت
شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر رضی آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
چون وضو میکرد میمالید عارضین خود را بیشتر می درآورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن و اما تخلیل انگشتان
دست و پا گاه گاه کردی کذا فی سفر السعادت و آن نزد امام ابیحنیفه و امام شافعی سنت است و نزد امام احمد
تخلیل اصابع رجل مسنون است بخلاف و در اصابع یدین دو روایت است اشهر سنت است و بروایتی
نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص به اصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر

ترک کند تا بکی نیست ولیکن تخلیل اطیب است مرنفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند وگفته اند زیرا که خدمت با صابع
مناسب تراست وکیفیتش آنست که تخلیل بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری
بجهت رعایت تیامن و اصابع بدین را بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواظبت برین
کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست واما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده
و در مذهب حنفی آن را از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک خاتم اگر فراخ
بود سنت است واگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسح رقبه نیز حدیث آمده که فرمود که هر که مسح کند
بر قفا همراه سر نگاهداشته شود از غل روز قیامت اینحدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر رض روایت کرده و بروایتی
دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار
بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن حجر نیز آورده
که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمر یامی بروایت ابو داود و وانه
صلی الله علیه وآله وسلم مسح الرقبة مع الراس و گفت که نزد بعضی بدعت است و صاحب هدایه آنرا در سنن و مستحبات ذکر
نکرده واما مسح حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب و ضو بر دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر
و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیحه درینباب آمده و در آن دلیل است بر جواز استعانت مرد بغیر خود در
ریختن آب بر دست بی کراهیت و احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن ازینجا جواز اعانت بمباشرت لازم
نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن ابار بدست خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان رعایت ادب است که
تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را ردیا کی نبود که بدان اعضای بعد از وضو پاک کند و میگذاشتی خود خشک
گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است فائده و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود مر آنحضرت را
جامه پاره برای چیدن آب که میچید بدان آب را بعد از وضو اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث مسح بطرف
ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده و گفته
که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درینباب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه
و تابعین و غیرهم درینباب رخصت کرده اند و بعضی مکروه دارند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب نور است
و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است اینقول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب
حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر نبود کراهیت ندارد و در بعضی از شروح مشکات از از هار نقل

کرده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی
مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند
آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم والحمد لله
علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی
علما رغسل اعضا روضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو
بقوله صلی الله علیه وآله وسلم لاصلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابوداود والحاکم عن
ابی هریرة و در آخر وضو گفتی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و در حدیث
صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید گشاده شود بروی هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی
و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک
اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در کاغذ پاره و
مهر کرده میشود بر آن و گشاده نشود مگر در روز قیامت تا خواند سوره انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است در سنن
الهدی برای آن از ضعف نقل کرده است ثابت نشده است والله اعلم **فائده** شیخ ابن الهمام در شرح
هدایه آداب وضو را جمع کرده بشته است ترک اسراف در آب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح
موضع استنجا بخرقه و استیفار آب وضو بنفس خود و مبادرت به ستر عورت بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی
نام خدا یا اسمه یا نام پیغمبر صلعم در حالت استنجا و بودن اناء از سفال و شستن دسته ابریق سه بار و نهادن
آن بر دست چپ و اگر اناء باشد که اغتراف میکند از وی بجانب راست نهند و نهادن دست بر دسته
وقت شستن نه بر سر اناء و ساختگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو
و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن
از آن و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضوی و طپانچه نزدن بر روی با آب و گذرانیدن دست
با عضای مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن آنها بدست خصوصا در شتا و تجاوز
کردن حدود وجه و یدین و رجلین تا متیقن گردد و شسته شدن آنها و اطالت غره و خواندن دعا سبحانک
اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و

شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جائز ست و گذاردن دو رکعت بعد از وضو
و پر کردن اناءی برای استعداد نماز آینده و نگاهداشتن جامهای از تقاطر و افشاندن مینی بدست چپ نزد
استنشاق و مکروه است بدست راست و همچنین مکروهست انداختن بزاق در آب و زیاده سه بر در غسل اعضا
وضو ساختن باب گرم کرده در آفتاب و اگر شک کند در بعضے اعضا وضو پیش از فراغ بکند انچه شک دارد در وے
و اگر اول شک است والا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه
حدیث از کتب سته و غیرها بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم در سفر
و حضر مسح بر موزه کشیدی و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین بتواتر ثابت شده است
که شک و شبهه را بدان راه نیست و بعضے از علما رواة آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل
ایشانند و سلف همه قائلند بدان مگر از امام مالک روایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم و روایات
صحیحه از وی مصرح اند بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی در مسافر نه
مقیم را همین است مقتضای انچه در مدونه است و بان جزم کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک
در مسح حال اقامت در خاصه نفس خودش است اما فتوی بر جواز بود مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی
و ظاهر مراد آنست که ایشان در حال اقامت مسح نمیکردند و اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم وصول مشقت
در ینحال نه آنکه معتقد جواز آن نبودند والله اعلم و از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت می کنند که فرمود حکم
نکردم مسح خفین تا ندیدم در وی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت
میکنند مسح خفین از رسول صلی الله علیه و آله وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا
و موقوفا و اما آنکه بعضے قرات جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قرات نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست
چه مسح خفین مغیا بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که
رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم مسح کرده بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور ست
و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی میگوید میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه
نیز مثل این آمده و در عقائد اهل سنت و جماعت آمده که و تری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات
سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و در حضر
مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانروز فرمود و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از

وصل در بیان مسح خفین

حدیث علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ولفظ حدیث اینست جعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المسح
علی الخفین ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر ویوما ولیلة للمقیم ومسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای
چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده وابو داؤد در سنن خود از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده
که فرمود که اگر کار وبار دین از برای حکم عقل بودی پایان پای اولی بودی بمسح از بالای آن وتحقیق دیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسح کرد بر ظاهر خف وصاحب سفر السعادة گفته مسح در اسفل
موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیره بن شعبه در حدیث ابو داؤد وترمذی وابن ماجه آمده
که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک پس مسح کرد اعلای خف و
اسفلش را واین حدیث صحیح نیست ودر اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین
بی ذکر اعلا واسفل ونزد ترمذی در بعضی طرق وابی داؤد واحمد علی ظاهرهما نیز واقع شده ونزد امام
ابحنیفه مسح بر ظاهر خف است ومذهب امام احمد نیز همین است ونزد امام شافعی وامام مالک بر ظاهر
خف فرض است وبر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قوی بر آنند
که غسل افضل است زیرا که غسل عزیمت است ومسح رخصت واخذ بعزیمت افضل است از عمل بر رخصت
پس اگر پای از موزه برآرد وبشوید افضل بود وبران ماجور گردد ومختار صاحب هدایه نیز همین است وجمعی
میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت ورد اهل بدعت که منکر اند آنرا از خارج وروافض ونزد اینجماعه
اگر پایها مکشوف باشند موزه پوشند ومسح کنند وصواب آنست که مسح وغسل هر دو مشروع وبرابرند و
هیچکدام افضل وارجح از دیگری نیست صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین وغسل
رجلین تکلیفی نبود بلکه اگر حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی وبرای مسح کردن موزه
نپوشیدی واگر پایها در موزه بودی مسح کردی وموزه بیرون نکردی وگفت احسن اقوال این است که
موافق عادت نبویت صلی الله علیه وآله وسلم **وصل در تیمم** تیمم ثابت است بکتاب وسنت واجماع وصل در تیمم
واز خصائص این امت است وآنحضرت بر هر زمین که نماز خواست گذارد وخواه سنگ وخواه خاک وخواه ریگ
تیمم کردی وفرق میان خاک وریگ وغیر آن نکردی وشافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک وبغیر آن درست
ندارد وابو یوسف گوید جز بر خاک وریگ درست نبود ومذهب ابو حنیفه آنست که تیمم جائز است بر خاک
وریگ وسنگ وهر چه از جنس ارض است ومراد بجنس ارض آن بود که با آتش گداخته نشود وخاکستر

نگردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بروی ندارد نزد امام درست است و در حدیث ابی امامه ارض واقع شده و در حدیث حذیفه تربت و تراب و تیمم نزد ما حکم وضو دارد و بیک تیمم چند نماز توان کرد چنانکه بوضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست برای دفع حرج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادت میگوید که در هیچ حدیث صحیح نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتدای شرعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد عائشه رض گم شده بود آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابو بکر رضی الله عنه بر عائشه رض که حبس کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر چه عجب است بر مسلمانان برکت شما ای ابی بکر رض رحمت کند ترا خدا تعالی ای عائشه نمی بینم ترا که صادر شد از تو امری اگر چه بظاهر مکروه پندارند مگر آنکه گردانید خدا تعالی در وی فرجی و کشادی مر مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار یافتند و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز پوشیده و در کیفیت تیمم اختلاف است که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدنست بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دو دست تا مرفقین و این مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی رض و ابن عمر رض و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدنست بر زمین و بروی و هر دو کف دست مالیدن و در بعضی روایات بتقدیم ذکر وجه بر کفین بود و در بعضی بعکس و در بعضی بتقدیم کفین بر وجه ثم و این مذهب مشهور از امام احمد است و قول قدیم امام شافعی رح و محفوظ و مختار از مذهب وی اولست و منقول از مکحول و اوزاعی و اسحاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقولست از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ ابن حجر در صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذهب اول تضعیف مینمایند و حق آنست که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است و

فصل در غسل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غسل بفتح شستن و بضمتین و سکون سین اسم و غسل بالکسر سر شوی چون گل خطمی و مانند آن و اغتسال غسل آوردن و غسول بفتح آب غسل مغتسل کذلک و جای غسل مغسل بکسر سین جای مرده شستن غساله بالضم آب دست و روی شسته یعنی مستعمل غسل مغسول

عن ابن عمر ان [illegible] ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه یصیبه الجنابة من اللیل [illegible] و اغسل ذکرک [illegible] ... استحباب تقدیم الوضوء [illegible] کما ورد فی بعض الروایات ان علیه الصلوة والسلام [illegible] فی الاوسط [illegible] رضی الله عنه انه علیه الصلوة والسلام [illegible]

شته ایمعانی بغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرح غسل جمیع اعضا ست و اجرای آب ان و اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب ما نیز همین ست و نقل کرده شده است از مالک و مزنی که از اصحاب شافعیست وجوب آن و اجتماع کرده اند بر عدم وجوب غسل میان دو جماع اما وضو مستحب ست و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهریه واجب داشته اند از جهت حدیث

اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوء رواه مسلم و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضو بمعنی لغوی و گفته که مراد غسل فرجست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی طواف میکرد بر زنان خود بغسل واحد و گاهی میکرد جدا جدا و فرمود هذا ازکی و اطیب و اطهر و از عائشه رض آمده که چون جنب میبود آنحضرت و میخواست که بخواب رود وضو میگرد د وضوء نماز و بخواب میرفت رواه البخاری و حضرت شیخ میفرمود که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد و خواهد که بخواب رود وضو سازد بطهارت خواب رفته باشد انتهی و بعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه رضی روایت کرده اند والله اعلم و ابتدا میکرد وی صلی الله علیه و آله و سلم بوضو پیش از غسل و در مسح کردن سر درین وضو دو روایت آمده و افضل آنست که وضو را کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و نزد مالکیه مسح نکند در وضو غسل و غسل راس کافیست در آن و در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن نیز دو روایت آمد اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل تنظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر لطافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضو می درآورد انگشتان را در آب و تخلیل میکرد با آن بیخهای موها پس از آن میریخت سه غرفه آب بهر دو دست پس از آن میریخت آب بر تمامه بدن و مراد بموی موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم میشود و بعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه اصول الشعر مطلق واقع شده است یا بالقیاس لحیه بر راس و بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه موی متلبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب با صول شعر و وضو کردن بعد از غسل بچیزی غسل خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لمس ذکر در غسل اعضا و رعایت مذهب شافعی احتیاط و مخرج میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلاف است و در حدیث میمونه رضی آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جامه داد که بدان بچکند آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت جامه را و از اینجا لازم نمی آید کراهت نشف شاید که عدم اخذ

[illegible]

۱۲ متلبد موی مجتمع شدن

بجهت دیگر باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا چرکین بود یا تواضع کرد بعضی گفته اند مکروه است در
صیف و مباحست در شتا و افشاندن آب بدست مکروه نیست و تمامه این مبحث در باب وضو گذشت نوع
دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است

نوع دوم در نماز آنحضرت صلعم

و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی
که آنحضرت صلعم در خانه داشتی و ذوق و شهودی که در نیوقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی
و قرة العین کنایه از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز بمطلب ست مشتق از قر بفتح قاف بمعنی قرار
و ثبات چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر ننگرد و در حالت سرور خوشحال ساکن و
برجای بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد
تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سرد است و سردی
چشم لغت وی در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و لهذا ولد را قرة العین خوانند
و گفته اند که الصلوة معراج المومن مراد بمومن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و هر مومن را
نیز بطفیل و تبعیت وی بقدر ایمان بهره ازین مقام حاصل است و در شرعیت التحیات اشارتی و دلالتی
بحصول این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب عزت حق سبحانه
متوجه و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است و مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است
در تمامهٔ ملائکه چه مرویست که حقتعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و ازان باز که پیدا کرده است ایشان
را سر بر نمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد و همچنان بسجود و قیام و قرات و قعود جمع گشته است در
نماز از عبادات و عبودیات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و صحت و استقبال و استفتاح و تکبیرات و
قرات و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک ازان عبادتیست
تنها چه جای جمعیت و باین جمعیت نماز مشابه و از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم که جامع
جمیع شیونات و تمامهٔ برکات و کمالات است و باین علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بود صلی الله
علیه و آله و سلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس حبیب خود را اتل ما اوحی الیک من الکتاب و
اقم الصلوة و فرمود وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و در قول وی تعالی واصطبر علیها اشارتست
بآنکه در نماز تکلیفی است نفوس بشری را که شاق است بران زیرا که می آید در اوقات لذات و شهوات

واشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن ازان همه و قیام در حضرت وی و فراغ
از ماسوی وی تعالی و لهذا فرمود واستعینوا بالصبر والصلوة و گردانیدن صبر و صلوة را مقترن اشارتست بآنکه
صلوة محتاجست بانواع صبر صبر امت بملازمت و مراقبت اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات
و آداب و صبر منع قلوب بروی از غفلات و التفاتات و ازینجهت فرمود و انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین
و فرضیت نماز در شب معراجست که نخست پنجاه حکم شده بود بعد ازان از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در
حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من در تعیین اوقات صلوة خمسه تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع
آنسرور است از معراج در مواهب از محمد بن اسحاق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم از شبی که اسرا کرده شد آمد او را جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد اوقات را و بعضے گمان برده اند که بعد از
هجرت است و بعضے گفته اند که پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و بعد ازوی به بیان آنحضرت بر هر تقدیر
در تعیین اوقات صلوة خمسه
آمد جبرئیل وقت ظهر در روز پیاپی پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعه پس جمع شدند صحابه و
امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب پس ازان
امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخصے مثل وی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد
عشا را هنگامیکه غروب کرد شفق و گذارد صبح را در وقتیکه شکافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت کرد
و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شی بمثل او را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل بمثلین او گذارد مغرب را
در وقت غروب آفتاب اینجا هر دو روز بیک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک
راویست و گذارد فجر را در وقتی که ممتد شد و در روایتی در وقت اسفار بعد ازان گفت جبرئیل یا محمد اینوقت
انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نماز مابین این دو وقت است پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوة و مبادرت
بدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل دران و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست اما این در غیر آن نماز خواهد بود
که تاخیر دران مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای تکمیل نماز و تتمیم ثواب
بود و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نمازها در اول نقطه چنانکه متعارف است میان
ایشان افضل میدارند و سنت میشمارند بی تمیز و تفصیل که واجبست رعایت آن کردن و ابراد ظهر صیف
که در احادیث هر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه دران رفته و نزد ایشان رخصت است و بعضے از ایشان
ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد است و زوال خود اول وقت است نعم توقیت ظهر

بلوغ ظل مثل شخص احوط است چنانکه مذہب ما مین است ونزد بعضے مفتی بہ از مذہب امام ابوحنیفہ نیز ہمین است وعصر را ایشان در وقتی نگذارند که ربع نہار باقی ماند وہمچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر واین نیز معقولیت ندارد بمثل آنچه گفته شد در ابراد ظہر ومبالغه در تاخیر عشا بحدی وارد است که اصلاً قابل تعجیل نیست و اصلوة مغرب تعجیل دران در اول وقت متفق علیه است که ہیچکس را خلاف دران نیست ونماز عصر را تا وقتی که آفتاب بلند وروشن تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نہار که سایه مثلیه باشد وآن احادیث که تمسک کرده اند بدان بر مذہب خود دلالت ندارند بران یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبعد از نماز گذاردن میرفت شخصے از مدینه بسوی رحل وجای باش خود که در منتہای آبادانی مدینه داشت وہنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی وصفار لون وی از تغیر وزردی ومیگویند که این در وقت رسیدن سایه بمثلیه نمی باشد واین سخن محل بحث است ودر حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند وروشن بود پس میرفت رونده بجانب عوالی مدینه وہنوز آفتاب بلند بود یعنی بالا از افق بود وغروب نکرده بود فافہم وبعضے عوالی مدینه بر مسافت چہار میل یا مانند آنست درین حدیث مبالغه بقدری بیشتر از حدیث سابق نگار رفته ست اما معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی میرفت بجای که چہار میل است یا کمتر از آن وسوار میرفت یا پیاده ونیز میرفت یا آہسته ورونده قوی بود یا ضعیف بر ہر تقدیر سه چہار میل ورسه چہار گھڑی بی تکلف میتوان رفت نه چنانکه مذہب ایشان است که در ربع نہار میگذارند وسایه مثلیه میباشد ودر حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وبعد از نماز نحر کرده میشد شتر وده پاره میشد وپخته میشد ومیخوردیم گوشت گداخته شده پیش از غروب آفتاب ازین حدیث نوعی از تعجیل مفہوم میشود که نزدیک مذہب ائمه است وشاید که در بعضے احیان بجہت تعلیم وتقریر کرده باشند دلالت آن بر دوام واستمرار مسلم نیست از جہت وقوع آن در بعضے مواضع که اصلا دوام واستمرار صورت ندارد ومحقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الہمام گفته رحمة الله علیه که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل وکسیکه مشاہده کند از طباخان ماہر وکار طبخ یا رؤسا رخود در سفرہا مستبعد نمیدارد این معنی را یعنی جماعه کثیر باشند که چندی نحر کنند وپاره کنند وجمع دیگر تہیه اسباب طبخ از آتش کردن وجز آن اہتمام نمایند وہر کس یک کاری بر خود میگیرد جوشانیدن یک شتر وگداختن آن چه مقدار کار است که درین مقدار وقت از دست

نیاید و تمسک بقول حق سبحانه و سارعوا الی مغفرة من ربکم جوابش آنست که مسارعت بر وجهی باید که
موافق حق باشد و در جای که تاخیر دران مستحب باشد چنانکه ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در
احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه دران وارد شده است و علماء مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافلست
از جهت کراهیت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضلست از اداء در اول وقت کذا قال السغناقی فی
المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصر ست تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد
چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بران که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد
نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم
تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب
زنده است بی فکر رجوع برجل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ ابن
الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده شده
از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود در
وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز بر تعجیلست و یکی از دلائل تاخیر حدیثی
است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب که حال و مثل شما
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل مردیست که سه اجیر گرفت یکی را
یک درهم اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کند و دوم را نیز یک درهم از پیشین تا نماز دیگر سوم را دو درم از
نماز دیگر تا شام چون وقت دادن اجوره شد داد هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو اجیر که از
بامداد تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر
و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست هر کرا خواهم بدهم شما را چیست
پس فرمود اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از همه درازتر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی مثال
نصارا و ثالث مثال حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و عملها کمتر و ازینجا معلوم شد که زمان فاصل میان
بامداد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان میان دیگر و شام ست و آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند استیناسی
بمقصود میتوان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر دران در شرحین مشکات زیاده

بر بن واقع شده است و درین کتاب برهمین قدر اقتصار کرده شد والله اعلم تنبیه سابقا در حدیث امامت جبرئیل علیه السلام گذشت که ندا در دادند بصلوة جامعه و این پیش از شرعیت اذان در مدینه بود در سنه اولی از هجرت و بعضے میگویند در سنه ثانیه و مشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند در تعیین وقتی که فراهم آیند در وی برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصارا برای نماز میزنند و بعضے گفتند مثل قرن یهود و بعضے گفتند آتشی باید سوخت در جای بلند و ناخوش داشتند این اشیا را پس عبدالله بن زید عبدربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست وی ناقوس است عبدالله بن زید گفت ای بندهٔ خدا میفروشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت میخوانم مردم را بزدن وی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بر کیفیت مخصوص و همچنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انها لرؤیا حق انشاء الله برو و القا کن بر بلال رضی الله عنه که آواز وی بلندتر و نرمتر و شیرین ترست و چون شنید عمر اذان بلال را دوید آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند آنچه نموده شد عبدالله بن زید فرمود آنحضرت فلله الحمد پس اگر اینچنین ست مر خدا راست حمد بر توافق این دو روایت یا بر روایت تو که از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صوابی و بعضے آورده اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی در وسیط گفته ده صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که هفت از ان انصار بودند و در بعضے روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند آنحضرت فرمود قد سبق بذلک الوحی و در خبر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمعراج رفت و بسرا پردهٔ عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از انجا بر آمد پس آنحضرت از جبرئیل علیه السلام پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت بخدای که ترا بحق فرستاد من نزدیکترین خلقم بدرگاه عزت ندیده ام من این فرشته را از ان باز که پیدا کرده شده ام جز درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پردهٔ جلال آواز آمد که راست گفت بندهٔ من انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز بگو بدو آنحضرت در مکه بی اذان نماز میکرد تا بمدینه آمد و درین باب با صحاب مشاورت کرد و بعضے اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشند والله اعلم و اختلاف

است علما را که آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه در حدیثی آمده است که روزی آنحضرت در سفری بود و وی و صحابه چند سوار و بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن بجهت گل ولای که در آنجا بود تنگ پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مراکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن انجام کردنست بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد آنحضرت باذان و در هدایه از امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین اشارتست که امام ابو حنیفه مباشرت میکرد اذان و اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود میکرد و گفت احسن آنست که موذن عالم باشد و امام در صلوة بخلاف آنچه متاخرین گویند که احسن آنست تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مباشرت نمیکرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفت همچنین سنت در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که موذن میخواند مردم را بجماعت پس کسیکه باشد درجه او اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز در بعضی احیان اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با آنحضرت در سفری چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و بگذارد نماز ظهر انتهی کلام نهایه است پوشیده نماند که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همین است که معلوم است و قول وی مراد اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز ماول است و ظاهر آنست که وقوع آن از امام ابی حنیفه دائم نبود و آنچه منقولست همین در نماز مغربست که احیانا واقع شده و در بعضی روایات آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخت این مگر در آنجا خواهد بود و چه صورت دارد که این امام اجل همیشه یا اکثر بر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمل میکرده باشد و بیانی که صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که اصل داعی الی الله اوست مستمر میبود بران نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگرچه بعضی سنن دیگر که قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قد قامت الصلوة فوت میشود و لهذا اختلاف کرده اند علما نزد بعضی مکروهست و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحبست و تصحیح کرده است این قول را نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه و بصحت رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر اذان گفتمی اگر اذان گفتن با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و اگر قصه

اذان گفتن آنحضرت مذکور شد بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان و اقامت میگوید جهت اگر آنرا هم محمول
بر بیان جواز ندارند و گفته اند که از شارع فعل مکروه برای بیان اصل جواز جائز ست والله اعلم **وصل** در افتتاح
آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنماز می ایستاد فرمودی الله
اکبر و پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت است و
نکرده است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی صلی الله علیه و آله و سلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده
گفت این بدعتی ست که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل
و نه از هیچ یکی از صحابه و استحباب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف دارند در
تلفظ به نیت بعضی بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب است زیرا که
آن عون است بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است میان عبادت لسانی و قلبی و از قواعد شرع
و ضرورت عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیت
و قیاس وی بر تلبیه و تسبیحات رکوع و سجود فاسد است و قیاس در مقابل نص است کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست
بر داشتی در اکثر احادیث اینچنین واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی
و قاضیخان اینست و گویند که رفع سنة تکبیر ست پس مقارن باشد او را و در بعضی احادیث تاخیر تکبیر از رفع
یدین نیز آمده و مذهب امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیه این است و عامه مشائخ برین اند و در هدایه این را اصح
گفته و میگویند که در رفع یدین نفی کبریاست از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا مراو راست سبحانه و نفی بر اثبات
مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم تکبیر ست بر رفع
و حدیثی از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جائز ست که همه آن فعل
آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر شدی و گاهی تا بدوشها
اول مذهب ابو حنیفه رح است و مروی است از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر است
که مسلم و ابو داود روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک رح از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث
واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را
صلی الله علیه و آله و سلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست بر دست
چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه رح و بعض اصحاب شافعی کذا فی

و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب ابوحنیفه گفته و در روایتی نزد وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسعست نزد علما یعنی هرچه کنند جائز است بعد ازین میخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ و ادعیهٔ استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الی آخر آن و شافعیه آنرا کلا او بعضا در نماز فرض و نفل همه میخوانند و نزد حنفیه آنها مخصوص بنوافل و صلوة لیل ست و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه هر دو آمده و مراد به ثنا سبحانک اللهم است و بتوجیه انی وجهت وجهی ست و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن گفته است که بعضی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایتیست از ابی یوسف و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و در اسناد سبحانک اللهم سخنی ست طیبی گفته که این حدیث حسن مشهورست و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ کرده بدان عبدالله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علما تابعین و غیر ایشان و اختیار کرده است او را ابوحنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بالطعن و ضعف و اجلهٔ علما حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیرهم و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسنادیست که خود آورده نه در جمیع اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قراءة قرآن مسنون است چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامهٔ سلف و حکایت از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و خلاف هم میان فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله و در بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین میخواند و میفرمود همچنین خوانانید مرا جبریل و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسمیه در اول صلوة مجمع علیه ست اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نیز از هیچ سوره ولیکن در اول صلوة فقط بخواند پس وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول صاحبین است زیرا که تسمیه برای افتتاح قراءتست و هر رکعت مستقل است در قراءت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف

در اسناد سبحانک اللهم سخن

بعد از دعای استفتاح استعاذه

علما در بودن وی جزو فاتحه نه درمیان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صور مخافتت و بدانکه خواندن بسم الله
الرحمن الرحیم متفق علیه است ولیکن اختلاف است در جهر و اسرار آن و از آنها که قائل‌اند باسرار تسمیه ابو حنیفه و ثوری
و احمد است و مروی است از عمر رضی و علی رضی و ابن مسعود رضی و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت
نماز گذاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابی بکر و عمر رضی و عثمان رضی و ندیدم از ایشان که جهر میکردند
بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد والنسائی وابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب
ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما از بعضی صحابه
روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تنصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر بتسمیه میکردند بجهت
بیان سنت بود اما بعضی از شراح حدیث گفته‌اند که آنچه مرویست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جهر
برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل و صاحب
سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله بجهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی در
جامع خود در باب عقد کرده اول در ترک جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر دست عمل نزد اکثر اهل علم
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابوبکر و عمر و عثمان رضی و علی رضی از ایشان‌اند و غیر ایشان و آنهامی که بعد از ایشان
اند از تابعین و باین قائل است سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند مصلی
به بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی حدیث
می آرد از ابن عباس رضی که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی
اسناد این حدیث قوی نیست و قائل‌اند بدان چندی از صحابه که ابو هریره رضی و ابن عمر رضی و ابن زبیر از ایشان‌اند و بعضی از
تابعین نیز بر آنند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس رضی صحیح است بی علت حاکم
تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته‌اند که این دو حدیث مثل احادیث
است در جهر و شیخ بن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبد العزیز
و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته‌اند که هیچ حدیث صریح نیست
در جهر مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده‌اند ارباب مسانید مشهوره و تحریر
نکرده‌اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از
دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث وارده

درین باب اکثر اوضح وارجحند چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است پس آنچه مشهور شده است در بعضی مردم که جهر ارجح است و مذهب امیر المومنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست و خود معلوم شد که مذهب این ائمه خلفای ثلثه ترک جهر است بعد ازان فاتحه میخواند و در آخر فاتحه آمین میگفت در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مقتدیان نیز بموافقت آمین گفتندی و در جهر تا آمین در نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است و در مذهب مالک خلاف گونه است و مذهب امام ابو حنیفه اخفاست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت بآمین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین برینست انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که

و غیر ازین چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرد و از حد در گذرانید و بآنکه گفت لا یزال عمل آنحضرت برین کیفیت بود تا ازینجهان رحلت کرد راه نسخ بربست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار در هر دو جانب موجود است پس با رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرد اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا محاذی میشدند و دستهارا او چون رکوع میکرد و بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین ترمذی بعد از روایت اینحدیث چنانکه عادت اوست اشاره بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحق بدان ذکر کرده و تصحیح اینحدیث نموده است و اشارتی برجحان اینحدیث نموده دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح و درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که بایاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر در اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء ابن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین میگوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه اینست در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث براء ابن عازب را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه و آله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا نزدیک دو دوش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابو داود گفت اینحدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که

اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم وبحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین و شیخ ابن الهمام از ابی وائل در اخفا و جهر هر دو آورده و گفته هر دو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است و بدانکه در بعضے روایات مد صوته آمده و این احتمال مد همزه نیز دارد ولیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضے روایات آمده یرتج بها المسجد یعنی جنبیدن ولرزیدن و آمین بمد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جائز ست و مد الف را با تشدید نزد بعضے خطاست و مفسد نماز نیست زیرا که کلمه قرآن است در قول وی سبحانه آمین البیت الحرام اگرچه نه باین معنے ست و نزد بعضے خطاء نیست

اثبات حسن حدیث بود موافقت آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بی خلاف محتج به است چنانکه در مقدم معلوم شد و امام محمد را در مؤطا خود بعد از روایت حدیث از ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین فی رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جهر در ابتداء نماز یکبار پیش نبود و این قول ابو حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از ان از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی ابن ابیطالب است بعد روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین میکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بردار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دو دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن و از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب وندیدیم و نشنیدیم اثر این از هیچ یکی از ایشان و ایشان برنمیداشتند دستها را خود را جز در ابتداء نماز در تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برمیداشت دستهارا در اول تکبیر افتتاح و برنداشت در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکوة آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده اند از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد دیدم عمر ابن خطاب برنمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند و بعد از ان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه برخلاف این نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و ابی بکر و عمر پس برنمیداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز

واگر خطا هم باشد معنی دارد ای قاصدین الاجابة کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوائی و در کلام شیخ
ابو عبد الرحمن سلمی صوفی نیز باین معنی گفته و بعضے فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی است
بعد از فاتحه سوره خواندی و در نماز صبح قرات دراز کردی مقدار شصت آیة تا صد آیة و گاه سورهٔ قاف خواندی
و گاه سورهٔ روم و گاه تخفیف در قرات کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سورهٔ الم تنزیل
السجده در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت و مداومت
غریب دارند و قطعا خلاف آن بوجود نمی آید و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه هست و شیخ ابن الهمام
در طحاوی و اسبیجابی نقل میکنند که این بر تقدیر است که آنرا لازم دانند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخوانند بحکم فاقرؤا

نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه با وزاعی بمکه در دار نقل الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را
نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از انجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یرفع
یدیه اذا افتتح بالصلوة و عند الرکوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة و الاسود عن عبد الله
بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود لشیء من ذلک اوزاعی گفت
من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این
اسناد تو با این اسناد من که علوم بانجا رسد پس ابو حنیفه گفت حماد راجح از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه از ابن عمر
نیست در فقه اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضلے کثیر است و عبد الله است یعنی او را چه توان
توصیف کرد که در جه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعد اسناد کرد و ابو حنیفه بفقه
روات و مذهب وی همین است کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند
کردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن
زبیر همچنین مکن این چیزیست که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس
منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس نیز
روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح چون مجاهد از ابن عمر رض که حدیث رفع یدین خود
شافعی از وی مرویست عمل بر خلاف آن روایت کرده گفت سالها خلف ابن عمر نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع
یدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت

ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک قرائت رسول الله صلی الله علیه وآله کراهتی ندارد ولیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیانا تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها را جائز نیست واز صاحب محیط نیز نقل کرده که گفت مستحب است قرائت آنها در صبح یوم الجمعة بشرطیکه احیانا غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جائز نیست و شیخ ابن الهمام گفته که تجویز نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت است انتهی وظاهر آنست که نزد حنفیه مداومت بدان از آنحضرت ثابت نشده است اگرچه طبرانی از حدیث ابن عباس رض بزیادهٔ کل جمعه آورده و در بعضے روایات از حدیث ابن مسعود آمده دیدیم و ذالک والله اعلم و در نماز جمعه سورهٔ جمعه و منافقون خواندی و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی و قرائت سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است سیوطی

خود عمل کند عمل این روایت ساقط گردد انتهی واما آنکه طبرانی وغیر وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن است و تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن است بی حصر و آن منافات ندارد و ما را به ثبوت رفع در غیر آن مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم هر دو ثابت است و جمعے از صحابه و من بعدهم خصوصا ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محل آن خسران بود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و چون علم فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقهٔ عدم رفع است مذهب حنفیه طریقهٔ ایشان آمده باخود باین عقیده ایم و علمای مذهب ما باینقدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است چون ابن عمر رض را که راوی حدیث رفع است دیدند که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عمل بخلاف آن کرد ظاهر شده که عمل رفع منسوخ است باوجود کثرت روایات و احادیث درین باب والله اعلم وهو علیم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و طرق از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده جدا و کلام دران واسع است و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر است از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان می یابد آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست بوجه شائع که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که طرق نمی یابد وی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی آن بر جنس آن نیست که معهود است در وے عدم شرعیت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت دستهای مبارک خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر همان روز یادی

سورهٔ منافقون نیز ذکر کرده وبالجمله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرچه خواستی خواندی از سورهای طویل یا قصیر در نماز که باشد میخواند بحسب مصالح وحکم که در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما وآنچه مشهور ومعمول ست واکثر ائمه فقه برانند که در فجر وظهر از طوال مفصل بخواند ودر عصر وعشا از اوساط ودر مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم همبرین نهج بود واخبار وآثار درینباب بسیار هست ودر هدایه میگوید که اصل درینباب کتاب امیرالمومنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما ولابد آنچه عمر نویسد جز موافق سنت نباشد وآنچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از قرارت فارغ شدی تکبیر گفتی وبرکوع رفتی واین تکبیر درحالت قیام است یا در حال انحطاط اکثر برانند که تکبیر درحالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط وهمچنین چون سر برمیداشت از رکوع ودر حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض ورفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هربار که سر فرود می آورد وبرمیداشت واین تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی واحمد وغیر ایشان ونزد مالک رفع واین اختلاف عجبی است میان حنفیه وغیرهم وشافعیه وصحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند وصاحب سفر السعاده گفته که اینحدیث از کثرت روایت بتواتر مانده راست وچهار صد اثر از حضرت رسالت وصحابه درینباب صحیح شده عشره مبشره روایت کرده اند آنرا وترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث واحوال علما را دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین ودرین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دوشهار او چون برکوع میرفت وبرمیداشت سر از رکوع ودر بعضی روایات آمده وکان لایرفع بین السجدتین واشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده وگفت بسیاری از صحابه وتابعین وغیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی وعبدالله وشافعی واحمد

اعلم است از عبدالله اصحاب وی او یاد گرفت وایشان یادنگرفته وبتحقیق حدیث کرد نمازجامه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی برداشته دستهار را در ابتدای نماز فقط وحکایت کرد آنرا از پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم وعبدالله اعلم است بشرائع اسلام وحدود وی ومتعهد است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم وملازم است ویرا در سفر وحضر وگذارده نماز را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما لا تعد ولا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت هردو فعل والله سبحانه اعلم انتهی ۱۲ از شرح سفر السعادت +

واسحاق بدان ذکر کرده وتصحیح اینحدیث کرده اشارتی بر رجحان این جانب نموده است دوم باب من لم
یر الرفع الا عند الافتتاح درینباب حدیث علقمه از عبدالله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با
شما نماز رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست را مگر برای تکبیر
افتتاح وگفت ترمذی که درینباب از براء ابن عازب نیز آمده وگفته که حدیث ابن مسعود حسن ست وباین
قائلند کثیری از اهل علم از صحابه وتابعین وهمه قول سفیان ثوری واهل کوفه اینست وامام محمد در موطای خود
از مالک از زهری از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنة آنست که تکبیر گوید در هر خفض ورفع
اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار پیش نبود واین قول ابیحنیفه است ودروی آثار کثیره آمده بعد از ان
از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیرالمومنین علی بن ابیطالب ست وبتعدد روایات آورده
که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد جز در تکبیر اولی واز ابراهیم نخعی آورده که گفت برندارد دو دست را در نماز
بعد از تکبیر اولی واز عبدالعزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستهارا در اول تکبیر افتتاح
وبرنداشت در ماسوای آن واز ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی از مشکلات الآثار طحاوی نقل کرده اند
که روایت کرد مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی
واسود روایت کرده که دیدم عمر بن الخطاب را برنمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی وچون عمر وعلی و
ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند وبعد از ایشان ابن عمر را
دیدند که همچنین میکرد آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی واحق بقبول نباشد ودر شرح ابن الهمام از ابراهیم واز
علقمه از عبدالله آورده که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم وابی بکر وعمر برنداشتند
دستهارا مگر نزد افتتاح صلوة ودر نهایه شرح هدایه میگوید که از عبدالله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی
را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام وبرمیداشت دستهارا نزد رکوع ونزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر
اینچنین مکن این چیزیست که کرد آنرا رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم بعد از ان ترک داد یعنی این حکم
در اوائل بود پس منسوخ شد وگفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم وترک کرد
ما نیز ترک کردیم واز ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستهارا
مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار وآثار در جانب رفع وعدم رفع هر دو ثابت است پس چاره نبود
از آنکه گوییم در رفع وعدم رفع هر دو بود باختلاف اوقات یا اول رفع بود ودر آخر منسوخ شد وشیخ کمال الدین

ابن الهمام گفته که تحقیق است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است
پس دور نیست که آن نیز از آن جمله باشد مشمول نسخ بود خصوصاً ثابت شده آنچه معارض اوست بثبوتی
که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن
نیست که معهود است ورود وی عدم مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون ست که مطلوبست در نماز باجماع
روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از وائل بن حجر که دید رسولخدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد با رسولخدا
صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم است از عبدالله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی
و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی بر نمیداشت دستها را
مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبدالله عالم ست بشرائع اسلام و حدود
وی و متفق است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت
ما لا تعد و لا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول
بنسبت هردو فعل انتهی یعنی با ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم و در شرح سفر السعاده کلام در مقام
زیاده برین کرده شده است فعلیک به و در رکوع هر دو کف دست را بر زانو سخت کردی و در انگشتان تفریج
کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود گذاشتن
بی ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست کردی و سر را برابر پشت
داشتی نه فروتر و نه برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی ست و گفته اند ادنی کمال است و
اگر زیاده بر سه گوید افضلست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی تا
ده گفته و بعضی تا مفضی بخوف سهو نبود و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت
جانب مقتدیان لازم است که در ایشان پیری و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که
گفت نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم
ازین جوان یعنی عمر ابن عبدالعزیز و اندازه کردند رکوع و سجود او را بده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده می گفت
و جود هم برین موازنه کردی و چون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها را
نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیش بعضی بینی پیشتر از پیشانی نهد که اقربست و مذهب ابو حنیفه

وشافعی واحمد همین ست که زانوها پیشتر نهد ومذهب مالک واوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین
واز احمد نیز روایتی آمده وسجده بهفت عضو کردی روی ویدین ورکبتین وقدمین وبجبهه والف هر دو کردی
ودر اکتفا بجبهه تنها والف اقوال است نزد حنفیه ومختار بهر دو است وبرفع قدمین فاسد میشود نماز وبرفع یکقدم
مکروه کذا فی شرح ابن الهمام ودر سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه ظاهر میشد بیاض الطین شریفین
وبازوها او شکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن در گذشتی ودر سجده سر مبارک میان دو کف
داشتی وقومه وجلسه نیز باندازهٔ رکوع وسجود بودی وگاهی آنقدر کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش
کرد ودر صحیحین آمده که قیام ورکوع واعتدال وسجده وجلسه قریب از برابری بود واین محمول است بر آنکه چون
قیام طویل بودی رکوع وقومه وسجده وجلسه همه طویل بودی وچون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی
نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده اند حدیث را واین باعتبار غالب معتاد است والا در بعضی
احیان چنانکه در صلوة خسوف وکسوف واحیانا در نماز تهجد رکوع وسجود وقومه وجلسه برابری بود با قیام
واحادیث درباب اطمینان واعتدال در رکوع وسجود وقومه وجلسه بسیار وارد شده وادنی آنست که استخوان صلب
راست گرداند فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله
دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع وسجود را وحذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد
وتمام نکرد رکوع وسجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید وگفت آنچه نماز بود که تو کردی
وبحقیقت نماز نکردی اگر میری تو بدین حال میری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی
محمد را بران دین ونزد شافعی واحمد وابی یوسف تعدیل واطمینان در رکوع وسجود وقیام میان رکوع وسجود
وجلسه میان سجدتین همه فرض ست وبقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع وسجود نیز واجب است وبروایتی
فرض وبروایتی سنة ونزد امام اعظم ابی حنیفه ومحمد اطمینان در رکوع وسجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است واجب
شود میان آن سجده وبتخریج جرجانی سنة اما قومه وجلسه سنة است وبعضی مالکیه نیز برین اند وایشان میگویند
حقیقت رکوع انحنا است وحقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین ودر مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به
بیان بود پس فرضیت متعلق نشد را دنی بود وزیادت از باب تکمیل وتتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص
ناتمام گردد وفاعل آن آثم وشیخی از بعضی ایمه مذهب نقل میکند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع وسجود
لازم گردد بروی اعادت ودر شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم

که جائز نباشد و از سرخسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشائخ گفته اند
که لازم ست و دافع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را با دل و این لازم است رکن ست
نه واجب انتهی این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال بر کنی از
رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از ان بسجود بی رفع ممکن ست بخلاف
سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بروایتی از ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است
اما راست ایستادن فرض نیست و تمسک ائمه فعل آنحضرت است که دایم و مستمر درین باب بر یک نهج و بر یک
قرار بود و اینحدیث بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد درآمد و آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در گوشهٔ مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر
حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکردهٔ نماز را آن مرد رفت و اعاده
کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود بر و اعاده کن که تو نماز نکردهٔ سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند
بخدای که فرستاد ترا بحق من به ازین نمیتوانم گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت
بیان وضو و استقبال قبله قیام و قرارت کرده فرمود رکوع کن تا قرار گیری دران پس تر بردار سر خود را تا باستی
برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابو حنیفه و محمد میگویند که امر ایشان باعاده صلوة بجهت آن بود تا نماز بر وجه
کراهت و نقصان واقع نشود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آئینه نگذاشتی او را
که مکرر اینچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت ابی داود ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و اما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک
پس تسمیه وی بنماز و وصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن
والا فرمودی لم تصل و لبطل شلا والله اعلم بدانکه در استفتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و
قومه و جلسه دعاها از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت
سجود که سزاوار است که دعای ساجدان مستجاب گردد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود
است و دعا دو نوع است دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم و اهب
متضمن سوال و طلب ست و بحکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب
است و ماثور درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا ظاهر شد که در نماز اقتصار بر اذکار کنند و ان

صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر بدعا فارغ و بیرون نیستند و حقیقت جامعیت آنست که در نوافل
بصریح دعا نیز متمثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از بعضی احادیث نیز تخصیص نوافل
و بصلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام غیر مفسد داشته و عجب است که با وجود
ورود احادیث صحیحه و عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در مطلق صلوة حرام داشته
فرائض و نوافل و این بغایت بعیدست تا مخصوص بفرائض داشته و این نیز بر تقدیری ست که جزما معلوم
شود بنوافل آمده و در فرائض قطعاً نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت
دوم برخاستے و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی و این را
جلسهٔ استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا حمل بر سنت کرده اند چنانکه مذهب شافعی
است که میگویند سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستے سبک پس از آن برخیزد و بعضی حمل بر حاجت
کنند و گویند این نشستن از جهت عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذهب
احمد همین است و ایشان می گویند که سنت نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی
از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم چون می بود در وتر نماز یعنی
در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین برنمیخاست و شیخ آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی العیاش
روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون بر میداشت
سر مبارک خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و از ابن مسعود و علی
و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند از مالک بن الحویرث که حرمت
بود در نزد آنحضرت اقامت نمود پس واجبست تقدیم آن و ابوداود از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون بر
میخاست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث آنست که حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث
را بر حالت کبر و ضعف و هم چنین اند جمهور ائمه و بدانکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسهٔ استراحت بود
اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض بی جلسه استراحت سنت نزد امام ابوحنیفه و امام
احمد آنست که هر دو دست را بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابی داود از وائل بن

بجا آورده کردیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر میخاست برکبتین و اعتماد میکرد بر فخذین و هم ابوداؤد از ابن عمر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست و برخیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین میکنند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن و ضعف بدن جائز است **وصل** و چون در تشهد نشستی پای چپ افرش کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی و قول امام ابوحنیفه اینست و نزد امام شافعی همچنین است در قعده اولی و این را افتراش گویند و ثانیه تورک و مذهب ایشان آنست که هر که تشهد که بعد از آن تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته برآوردن دو پای از جانب یمین با القای آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه گفت من داناترم بنماز رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا و نزد امام احمد در نمازی که دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و مهیی حرکت است و حرکت و قیام از هیئت افتراش آسانتر است و بعد از جلسه اخیر عملی نیست پس تورک که است سکون و استقرار است مناسب آن باشد و اینجا ائمه در این مسله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند که در حدیث مسلم از عائشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد اینست و نشستن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینچنین بود بی تقید و به تشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت در ینصورت بیشتر است و افضل الاعمال اخرها و در بعضے احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افتراش مطلق آمده و در بعضے احادیث که ذکر طریقه تورک آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه دران چه در طریقه تورک مشقت کمتر بود و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة

وچون تشهد خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی و تشهد کردی عقد پنجاه و سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که اورا بسط کند و طرف ابهام نزد اسفل مسبحه بجانب کف دست بنهد اینچنین تفسیر کرده علماء شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد ابوحنیفه عقد تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است

بر اصبع وسطے واین نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده وہمچنین ست مختار در مذہب احمد وشافعی
در قول قدیم ونزد مالک قبض ہمہ اصابع یمینی وبسط سبابه وتحریک آن ومر شافعیه را در کیفیت تحلیق
وجهی دیگر ہست وآن وضع انمله وسطے میان عقدتین ابہام وانگشت مسبحه را در کلمه شہادت برداشتنی و
وقت اشارت نزد بعضے وقت تلفظ الا الله است وپیش بعضے نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله ومشہور
آنست که نزد نفی انگشت بردارد ونزد اثبات بنهد وباید که اشارت بجانب فوق مقصد تا موہم جہت نشود
وباید دانست که عقد اصابع یمینی بر کیفیت مذکوره واشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده ودر
جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است ودر بعضے احادیث ذکر عقد است
با اشارت ودر بعضے ذکر اشارت فقط وہمین ست مذہب ائمه حدیث وفقہای مجتہدین وکثیری از
صحابه وتابعین وگفته اند که حق آنست که مذہب امام ابو حنیفه وصاحبیه نیز ہمین است ومتقدمین
علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متاخرین ایشان خلافی درمیان آمده است وما اگر احادیث
را بتمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله که در مواضع خود مذکور ند سخن از علمای مذہب بیارم تا سود مند
افتد ومثمر گوییا امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر وانگشتے را که متصل است بآن و
حلقه کند وسطے وابہام را واشارت کند بسبابه وامام محمد رح گفته که رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم اشارت
میکرد وانچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم وہمین است قول ابی حنیفه وہم نقل از ظہیریه آورده که چون شروع کرد
مصلے در تشہد پس رسید بقول اشہد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشائخ
در وی بیشتر چگونه کند نزد اشارت محکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر وبنصر را وتحلیق کند وسطے
را با ابہام واشارت کند بسبابه ودر منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی ودر حواشی ہدایه از
کفایه مینویسد که در محیط گفته است که بعضے گفته اند رفع سبابه یمنی در تشہد از سنن است نزد ابی حنیفه ومحمد
رحمہما الله وہمچنین مروی است از ابی یوسف وعلامه نجم الدین زاہد گفته چون متفق است روایات از اصحاب
ما جمیعا در بودن اشارت سنت واز کوفیان ومدنیان ہمچنین آمده وکثیره است اخبار وآثار دران لاجرم عمل
بآن اولی باشد انتهی وشارح وقایه گفته که عقد واشارت از اصحاب ما آمده انتهی وخالی از غرابتی نیست
انچه در ہدایه در باب بسط اصابع ونفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث وائل بن حجر وحال آنکه در کتب
احادیث ابو داود ونسائی ودارمی وابو یعلی وعبد الرزاق بروایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق

ابہام و وسطے روایت کردہ اند وشیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمۃ اللہ علیہ درین باب رسالہ جمع کردہ
وروایات فقہیہ از مذہب حنفی باختلافے کہ در انہاست ذکر کردہ واحادیث صحیحہ آوردہ جانب عقد واشارت
را راجح ساختہ ست وآن رسالہ را در شرحین مشکات وشرح سفر السعادت ترجمہ کردہ ایم وباللہ التوفیق ود
خطاب السلام علیک ایہا النبی دو سوال کردہ اند یکی آنکہ خطاب کردن بہ بشر در نماز منہی عنہ است ومفسد اوست

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعہ وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابہ اعلم ان مشائخنا یختلفون فی
اثبات الاشارۃ بالمسبحۃ فی التشہد وقت التہلیل ذہب کثیر منہم الی انہ لا یشیر قال فی المنیۃ والواقعات والتجنیس ومختار النوازل
والمضمرات والولوالجی والفتاوی الکبری وعلیہ الفتوی والخلاصۃ وخزانۃ المفتیین ہو المختار وفی الاخیرۃ وہو ظاہر الروایۃ
وعللوا ذلک بان فیہا زیادۃ رفع یحتاج الیہا فیکون الترک اولی لان مبنی الصلوۃ علی الوقار والسکینۃ وبان فیہا لما فقہ الرفضۃ
فکان ترکہ اولی تحقیقا للمخالفۃ وذہب آخرون منہم الی انہ مستحب وحسن وسنۃ وغیر ذلک من الالفاظ الدالۃ علی الرجحان وہذا
ہو المروی عن الائمۃ الثلثۃ وہو مذہب مالک والشافعی واحمد وغیرہم من ائمۃ الاعصار والامصار وبہ ورد صحاح الاخبار
والآثار وقد نص علیہ مشائخنا المتقدمون منہم والمتاخرون قال الشیخ العلامۃ المحقق ابن الہمام فی شرح الہدایۃ ان الکرخی روی
عن محمد رح فی کیفیۃ الاشارۃ انہ قال یقبض خنصرہ والتی تلیہا ویحلق الوسطے والابہام ویقیم المسبحۃ وکذا عن ابی یوسف رح
فی الامالی وہذا فرع تصحیح الاشارۃ وعن کثیر من المشائخ لا یشیر اصلا وہو خلاف الروایۃ والدرایۃ فعن محمد رح ان ما
ذکرہ فی کیفیۃ الاشارۃ بما لنا قول ابیحنیفہ رح وکرہ ان یشیر بمسبحۃ وعن الحلوانی یقیم الاصبع عند قولہ لا الٰہ ویضعہا عند
الا اللہ لیکون الرفع للنفی والوضع للاثبات انتہی وقال السغناقی وقد نص محمد رح علی ہذا یعنی الاشارۃ بالمسبحۃ فی کتاب
المسبحۃ وروی فیہ حدیثا عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ کان یفعل ذلک ثم قال نحن نصنع بصنع رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم ونأخذ بفعلہ وہو قول ابیحنیفہ رح وقولنا ثم ذکر کیفیۃ الاشارۃ کما ذکرہ المحقق ابن الہمام فی شرحہ للہدایۃ
عن محمد رح واسندہ ایضا الی ابی جعفر المدائنی وقال الحافظ عبد القادر عن الشیخ محی الدین النووی وروی البیہقی وابن
ماجہ باسناد صحیح ان النبی علیہ السلام عقد الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطے بالابہام وفی الخزانۃ الاشارۃ عند قولہ لا الٰہ الا اللہ
حسن لا خلاف فیہ قال ابو یوسف رح یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطے بالابہام ویشیر بالسبابۃ وروی ذلک عن ابی یوسف رح
فی الامالی ابن امیر الحاج فی شرحہ للمنیۃ وفی الزاہدی اتفق الروایات من اصحابنا انہ سنۃ وکذا عن المذہبین الکوفیین
وکثرت بہ الاخبار والآثار فکان العمل بہا اولی ونقل السروجی عن صاحب الحاوی وتنبیہ المفتی والاجناس والواقعات
عن اصحابنا ان یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطے والابہام وہذا ہو الذی ذکرہ محمد فی الموطا وقال ہو قول ابی حنیفہ رح

وجواب داده اند که از خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم ودر حقیقت این دعای ست ونماز اگرچه
بصیغهٔ خطابست وچون در اصل که قصهٔ معراج است اینچنین واقع شده است همچنین نگاهداشته شد
وباین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب بآنکه
مقتضای سباق لفظ غیبست چنانکه گویند التحیات لله والصلوٰت والسلام علی النبی والسلام علینا

وبه ناخذ وفی المجتبی ذکر محمد هذا قولی وقول ابی حنیفة رح وفی مختار النوازل لصاحب الهدایة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن وفی الفتاوی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشهادة فی التشهد وهو حسن وفی بعض شروح الغایة وعن اصحابنا جمیعا انه سنة وفی تحفة الاشارة مستحبة وهی الاصح علی ما ثبت فی الحدیث وفی الذخیرة قیل رفع سبابة الیمنی فی التشهد من السنن عند ابی حنیفة رح ومحمد رح والشافعی رح وفی ظاهر الاصول لا یرفعها وکذا روی عن ابی یوسف رح انتهی ولا یترک القول فی ظاهر الاصول والروایة فان الظاهر قد یکون علی خلاف ما اختاره الائمة وذلک غیر خفی علی من له فی الفن خبرة ومعرفة وفی درر البحار وشرحه ونحن لا نشیر عند التهلیل بالسبابة والفتوی ای المفتی به عندنا خلافه ای به یخالف عدم الاشارة وهو الاشارة علی کیفیة عقد ثلثة وخمسین کما قال الشافعی واحمد وفی المحیط انه سنة یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات وهو قول ابی حنیفة ومحمد رح وکثرت به الاخبار والآثار فالعمل به اولی ثم لما لاح لک ایها المصنف من هذه الروایات التی صرحوا فی بعضها بانه صحیح او اصح او علیه الفتوی وفی بعضها قالوا انه سنة او مستحب او حسن ثبوت الاشارة فی التشهد وقت الشهادة فلا ریب فی ان العمل احری واولی فان قیل ما الجواب عن تعلیل المانعین بان الاشارة زیادة رفع لا یحتاج الیه وبان فیها تشبیها بالرفضة وبانه خلاف ظاهر الروایة المؤید الفتوی والتصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق الزیادة علیها لان الامر المطلوب شرعا لا یسمی زیادة ممنوعة وهذا الامر قد ثبت طلبه ودوامه شرعا لما ذکره من الاحادیث والآثار والروایات بالاکثار وعن الثانی بان التشبه باهل البدعة الممنوع انما یکون بشیء ابتدعوه او یکون مختصا بهم وشعارهم اما غیره فیکون مسنونا او مندوبا او مستحسنا شرعا فلا اعتبار للتشبه بهم ولو اعتبر ذلک یلزم ترک کثیر من السنن والمندوبات لانهم یشارکون اهل السنة فی کثیر من اعمال العبادات وکذا العادات وهذا لا یقول به قائل والشیء اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما لکونه سمة لاهل الورع یؤیده ذلک ما ذکر الشیخ الامام التورپشتی فی شرح المصابیح عند شرح حدیث فی اهل البدعة قالوا یا رسول الله ما سیماهم قال التحلیق ای ینبغه البناء اما التعریف بما لغتهم فی الحلق او لاکثارهم منه قد حدث به بنیها علی عاداتهم وتوفیقا علی شعارهم الظاهر ولیس فی ذلک ما یدل علی الوضع ممن یتخذ الحلق والا فقد وضعهم کثیرة الصلوة والصیام کما وضعهم بالتحلیق والشیء اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموما باستنان من لیس به بین اهل الزیغ

وعلی عباد الله الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظے را که از رسول خدا آمده تعلیم کرده مر صحابه را وصاحب مواهب لدنیه بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را بدخول در حریم حرم عزت الٰهی تبارک وتعالی پس روشن گشت دیده بصیرت ایشان وآگاه شدند ویافتند که آن بوساطه نبی الرحمة وبرکت متابعة اوست پس حاضر یافتند حبیب او در حرم حبیب پس اقبال کردند بروے

فی حق العموم وانما یذم بالسنة الیهم لعوج فی قصدهم وفساد نیتهم والتخلق من جملة شعار والنسک وسمته وعبادة الصالحین انتهی فان قیل قد ذکر وتمثل هذا التعلیل فی لبس الخاتم وهو ان السنة فی الیمین والاولی لبسه فی الیسار فی هذا الزمان لان التختم فی الیمین صار من شعار اهل الرفض اجیب بان هذا لیس من ذلک الفعل لان السنة فی لبس الخاتم التخیر بین والیسار فباختیار الیسار لا یفوت سنة مع حصول الاحتراز عن التشبیه بخلاف المتنازع فیه فان فیه تفویت السنة بالکلیة ولئن اسلم فهو قول البعض لا الکل اعنی فی اختیار الیسار علی انه یقال ان اهل البدعة لا یقولون بالاشارة اصلا فضلا ان یعلیل راسا والجواب عن الثالث انه تعارض الفتوی بالفتوی وبالصحیح والاصح بالاصح ویبقی معناه من البراهین المرجحة والاحادیث المصححة لیس معهم فانه لیس لهم نص صریح ولا حدیث صحیح بل ولا ضعیف فی نفی الاشارة اما ما معلقون به فی بعض الاحادیث من التلویح والتلویح لا یقاوم التوضیح التصریح وسنذکر الاحادیث الواردة فی اثباتها قولا وفعلا فعن ابن عمر رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی وعقد ثلثا وخمسین واشار باصبعه السبابة رواه مسلم والنسائی وعنه رضی الله عنه کان صلی الله علیه وآله وسلم اذا جلس فی الصلوة وضع کفه الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی یلیها الابهام ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری رواه مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه ان النبی علیه السلام کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبته ورفع اصبعه الیمنی التی یلیها الابهام فدعا بها ویده الیسری علی رکبته باسطها علیها رواه مسلم والترمذی والنسائی وللنسائی عنه رضی الله عنه قلت کیف رایت رسول الله علیه السلام یفعل قال هکذا ونصب الیمنی ووضع الیسری وجعل یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار بالسبابة وفی اخری نحوه وقال کیف کان یضع قال یوضع یده الیمنی علی فخذه واشار بالتی یلی الابهام فی القبلة ورمی ببصره الیها ونحوها ثم قال هکذا رایت رسول الله علیه السلام یضع وعن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان رسول الله علیه السلام اذا قعد یدعو وضع یده علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار باصبعه السبابة ووضع ابهامه علی اصبعه الوسطی ویلقم کفه الیسری علی رکبته قال فی المشکوة رواه مسلم وعنه رضی الله عنه صلی الله علیه وآله وسلم وضع یده الیسری

وگفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انتهی وبعضے از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار سریان حقیقت محمدی است در ذرائر موجودات وحضور اوست در باطن عبد وانکشاف اینحال است در وقت صلوة که افضل حالات واقرب مقاماتست هذا وکرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات آن سرور بود صلے الله علیه وآله وسلم وصحابه بعد از آن اینچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی

علے رکبته الیسری ووضع یده الیمنے علی فخذه الیمنے واشار باصبعه قال زاد یرید انا عبد اوا حد واشار بالسبابة رواه ابو داود و عنه ان النبی علیه السلام کان یشیر باصبعه اذا دعاه لا یجر کما فی روایة انه رای النبی علیه السلام یدعو کذلک ویتحامل النبی علیه السلام بیده الیسری علی فخذه الیسری زاد فی روایة لا یجاوز بصره اشاره رواه ابو داود والنسائی وللنسائی عنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی الثنتین او فی الاربع یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه وعن وائل بن حجر رض انه رای النبی علیه السلام جلس فی الصلوٰة فافترش رجله ووضع ذراعیه علی فخذیه واشار بالسبابة یدعو رواه النسائی وعنه ووضع یده الیسری ووضع مرفقه الیمنے علی فخذه الیمنے وقبض ثنتین وحلق حلقة ثم رفع اصبعه فرایته یحرکها یدعو بها رواه ابو داود والنسائی والدارمی وفی روایة لابی داود و النسائی وحلق حلقة وروایت یقول هکذا حلق الابهام والوسطے واشار بالسبابة وعنه ثم وضع یده الیسرے علی رکبته الیسرے ووضع ذراعه الیمنے علی فخذه الیمنے ثم اشاره بالسبابة ووضع الابهام علی الوسطے حلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق وعنه وضع مرفقه الیمنے علی فخذه الیمنے وعقد اصابعه وجعل حلقة بالابهام والوسطے ثم جعل یدعو بالاخری رواه ابو علی وفی روایة له وقبض اثنین وحلق حلقة فی الثالثة وعن ابی حمید الساعدی رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوة رسول الله علیه السلام فذکر حدیثا طویلا وفیه ووضع کفه الیمنے علی رکبته الیمنے وکفه الیسری علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابو داود وعنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فے الصلوة فی الرکعتین الاولیین نصب قدمه الیمنے وافترش الیسری واشار باصبعه التی تلی الابهام واذا جلس فی الاخرین افضے بمقعدته الارض ونصب الیمنے رواه عبد الرزاق وعن عاصم بن کلیب عن ابیه عن جده قال دخلت علی رسول الله علیه السلام وهو یصلے قد وضع یده الیسری علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنے علی فخذه الیمنے وقبض اصابعه وبسط السبابة وهو یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک رواه الترمذی وروی ابو یعلی نحوه وقال وفیه دلیل علی بسط السبابة حین یشیر بها وعن نمیرة الخزاعی رض قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنے علے فخذه الیمنے فی الصلوة یشیر باصبعه وعنه ثم قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنے علی فخذه الیمنے رافعا اصبعه السبابة قد حناها رواه ابو داود والنسائی وعن ابی امامة بن حارث رض قال رایت النبی علیه السلام واضعا یده اراه علی فخذه یشیر باصبعه رواه الطبرانی فی الکبیر وعن خباب الغفاری رض قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس

ورحمة الله وبركاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد میفرمود اشهد ان لا اله الا الله واشهد انی رسول الله رافعی که از ائمه مذهب شافعیه است این را گفته ولیکن روایت آن بتصریح نشده نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور معجزه گاهی فرمودی اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده که در سفری توشهای قوم سبک گشت و سیری شد

فی آخر صلوة یشیر باصبعه السبابة رواه الطبرانی فی الکبیر رواته ثقات وعن ابی عمر رض قال قال رسول الله علیه السلام اذا کان احدکم فی المسجد فلا یسمع احدا صوته ویشیر باصبعه الی ربه تبارک وتعالی رواه الطبرانی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله علیه السلام ان حرزین سبعین حریز النبوة تاخیر السجود وتبکیر الافطار واشاره باصبعه فی الصلوة رواه عبد الرزاق وعن نافع قال کان عبد الله بن عمر رض اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبته واشار باصبعه واتبعه بصره ثم قال قال رسول الله علیه السلام هی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی السبابة رواه احمد وعن ابن التیمی قال سئل ابن عباس رض عن تحریک الرجل اصبعه فی الصلوة فقال ذلک الاخلاص رواه عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل کان اذا جلس فی آخر صلوة اعتمد بیده الیسری علی فخذه الیسری ویده الیمنی ویشیر باصبعه اذا دعا رواه الطبرانی فی الکبیر وعن بشیر بن عراب انه سمع ابن عمر رض یقول رفعکم ایدیکم فی الصلوة لبدعة والله ما زاد رسول الله علیه وآله السلام علی هذا یعنی الاشارة باصبعه رواه ابن منبه الحمد لله علی الانعام والصلوة والسلام علی خیر الانام علی الامام خاطر رسالة شیخ علی متقی اما قوله خلاف الروایة فلانه لم یرد فی شیء من کتب الحدیث لا من حدیث صحیح ولا عن ضعیف ما یکون فیها ایماء الی منعها فضلا عن التصریح فالله لانه ایضا لم یثبت روایة عن امام ابی حنیفة ولا عن محمد ولا عن ابی یوسف بدون ان الاشارة سنة کما قال الامام الزاهدی انه اتفقت الروایات عن اصحابنا انها سنة واما قوله خلاف الدرایة فلانه ما رأینا لاصحاب المنع متمسکا الا قولهم انه فعل کثیر ولا یشک من انکر سالم انه لیس کل کثیر فعلا واقعا فی الصلوة کیف والصلوة انما هی افعال مخصوصة منها فرض و واجبات ومنها سنن ومستحبات وانما یقدح فیها ما یکون منافیا للصلوة والعاملون بالرفع انما یدعون سنیته فکیف یکون قادحا فی الصلوة الا تری رفع الیدین جمیعا فی السجدة من الارض ثم وضعهما علی الفخذین ثم رفعهما عنهما ووضعهما علی الارض کذا رفع الیدین فی الوتر اکثر من رفع السبابة مع انها من سنن الصلوة فما قولکم ایها العلماء المتحلون بالانصاف اجرکم الله تعالی فیما اذا اتفق الامام ابو حنیفة وصاحباه رح علی سنیته قولا واحدا وکانت الاخبار الواردة فی هذا الباب صحاحها وحسانها وضعافها کما یشهد بحقیقته ثم آثار الصحابة واعمالهم یؤیده و بعض المجتهدین فی مذهب الامام اذا حکم ببطلان ذلک الامر وعدم جوازه اعتمادا دلیل اوهن من نسج العنکبوت کما تقدم ولم یکن شیء من الاحادیث لا حسن ولا ضعیف یکون فیه الانکار الی ذلک فعل مقلد یقبل اجتهاده ویؤخذه ویترک ذلک المؤید المتفق علیه

پس آنحضرت دعا کرد و ببرکت چنانکه تمامهٔ لشکر پر کردند ظرفہا را از ان و این در غزوهٔ تبوک بود که هفتاد هزار
کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله و در قول آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم علینا وعلی عباد الله الصالحین تنبیه است مر امت را که نصیبی از صلاح داشته باشند تا به تسلیم آنحضرت
و تمامهٔ خلائق در صلوات مشرف و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و از ینجا لازم می آید که در نماز
چنانکه حق خداست عز و جل حق مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق تمامهٔ مومنین
از نہا که گذشته اند و آنہا که بیایند تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین و
کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقا در محل خود گذشت و
نزد طبرانی و ابن ماجه و دار قطنی از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیست نماز مر کسی
را که درود نفرستد بر پیغمبر خود و نزد دار قطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
کسیکه بگذارد نمازی که صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صیغهٔ صلوة
روایات متعدده آمده و کافی است همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید
کذا سمعت من بعض المشائخ و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده و اگر این را هم گوید
بهتر و در بعضے روایات وارحم و ترحم کما رحمت و ترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیه و صید لانی از
شافعیه انکار کرده صحت آنرا و از قبیل بدعت داشته و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة
بوجهے پس زیاده کردن برای استدراک است بروی صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب از ذخیره که از کتب حنفیه
است نقل کرده که مکروه هست زیرا که موهم نقص است چه رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند که ملامت

سلمنا ان لهم روایة عن ابی حنیفة او ابی یوسف او محمد او عنهما او عنهم جمیعا لکن الروایة المشهورة المویدة بالاحادیث الصحاح وآثار الصحابة
احق بالاخذ والقوی من الروایة الشادة المخالفة حاشیه بر عبارت محقق ابن الهمام و تصنیف علیم الله بن عبد الرزاق المکی الحنفی رحمهما الله ولا یشیر بسبابة
عند الشهادة وعلیه الفتوی کما فی الولوالجیة والتجنیس وعمدة المفتی وعامة الفتاوی لکن المعتمد ما صححه الشراح ولا سیما المتاخرون کالکمال والحلبی والبهنسی والباقانی
وشیخ الاسلام الجد وغیرهم انه یشیر لفعله علیه الصلوة والسلام والنبوة لمحمد والامام بل فی حاشیه درر البحار و ترجمة غرر الاذکار المفتی به عندنا انه یشیر باسطا
اصابعه کلها وفی الشرنبلالیة عن البرهان الصحیح انه یشیر بمسبحته وحدها رفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات فاحترزنا بالصحیح کما قیل لا یشیر لانه
خلاف الدرایة والروایة ولقولنا بالمسبحة عما قیل یعقد عند الاشارة انتهی وفی العینی عن التحفة الاصح انها مستحبة وفی المحیط سنة وفی الخزانة

کرده میشود بروی و جزم کرده است ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین است و گفته که روایتیست مرجیح یکی را چون
ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وآله وسلم که بگوید رحمه الله زیرا که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم
علی نه من دعای اگرچه معنی صلوة رحمت است ولیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما له پس عدول
کرده نشود ازان بروی لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواز آنرا نقل کرده و قرطبی گفته صحیح همین است از
جهت ورود احادیث بدان و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی ورحمة الله و حق آنست که انکار مخصوص
این لفظ راست که اللهم ارحم و ترحم الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم والله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعای کرد و مشهور دریجا این دعاست که از عائشه رضی الله
عنها آمده اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من فتنة المحیا و
فتنة الممات اللهم انی اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی
اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس رض تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سوره
از قرآن را و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعای که بخوانم آنرا در نماز
خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفرلی مغفرة من عندک و
ارحمنی انک انت الغفور الرحیم و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در ما بین تشهد و تسلیم اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به
منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند که در هر
دو محل بعد از سلام و پیش از سلام میخوانده باشد و در صدد این ادعیه و امثال آن که در آن طلب مغفرت
ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم و فتنهٔ دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع
است اشکال کرده اند که آنحضرت مغفور و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند
که مقصود تعلیم امت است یا سوال برای ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق تواضع
و اظهار عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی او است تعالی و تقدس و برین نهج است
حال مقربان درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان اینست از دیگران
چه گوید همیشه استعاذه میکنند و استغفار مینمایند تصور عظمت الهی و هیبت درگاه لاابالی عزوعلا برین
میدارد با چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا داخل تقصیرات میدارند و گناه نام میکنند حقیقت سید

رسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم تر از همه معصومان است و هر چه هست از بوده و نابوده همه را بوی بخشیده اند
و آمرزیده اینچنین میگوید و میکند دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه وآله وسلم مامور است باستغفار قوله
تعالی واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات واستغفار کار تمامه عارفان انبیا و اولیا را از اول تا آخر و از آدم
تا این دم شاعر عرفی بزبان مجاز گفته بر قیاس آن در حقیقت نیز تصور توان کرد **بیت** دیدم که خاطرش
ز من آزار میکشد کردم ◦ از قبول گناه نبوده را ◦ آزار خاطر درینجا کنایه از توهم دعوی هستی و پاکی توان
داشت و وجودک ذنب کنایه ازان است و غفر بمعنی ستر است و از عارفان کسی گفته است **بیت** از
خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او ◦ این بود ساعت بساعت ستر استغفارشان ◦ کنایت از فنای آنها
داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد برین صورت واقع
است و تا میرود و دراز تر میگردد اللهم اغفرلی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از تشهد سلام میداد در
جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته و مخاطب بوی ملائکه و قوم را میداشت و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمین است
که بعد از نزول از معارج قرب و رجوع از مشهد انوار و دو که نماز است اول نظر بر اهل اینجانب می افتاد و دو
سلام دادن را نیز دائمی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم که پانزده نفر از مشاهیر صحابه و عظمای ایشان آنرا
روایت کرده اند و همین ست مذهب ابیحنیفه و شافعی و ائمه دیگر الا امام مالک رحمة الله علیهم اجمعین که نزد وی
یک سلام است مقابل وجه و حدیثی که درینباب روایت کرده است صحیح نیست و اگر احیانا بود در نماز شب
میبود چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که یک سلام میداد برای بیدار کردن
ما وگفته اند که اینحدیث معلل ست و اگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست درانکه سلام دیگر نمیداد و ازان
ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود ازان ایقاظ اهل بیت بودی
و ازینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که جهر
بتسلیم واحد میکرد و از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست
که ابتدا السلام از جانب قبله کردی بعد ازان التفات کردی به یمین و یسار که بدان نه رفع صوت کردی
و درباب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون ست نزد محدثین و از شافعی نیز نقلکرده اند که
مصلی مخیر ست اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در نماز التفات نکردی و صحابه را نیز ازان منع کردی

خصوصاً در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمین و شمال است با پیچیدن گردن پس بگوشه چشم نگریستن التفات
نباشد و مکروه نبود کذا فی النهایه و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که بپیچد گردن را تا بیرون
اندازد مواجهه قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی
مکروه چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شیخ گوید مکروه است التفات بعنق بی تحویل سینه و اگر تحویل
سینه کند باطل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس آورده که گفت
لحظه میکرد رسول خدا در نماز یمینا و شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود
یا بجهت تعلیم آنکه لحظه مبطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی
جل و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب که می نگری
ترا کسے نیست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آرد چون بار دوم التفات کند باز همچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لملتفت اما اینقدر ثابت
شده است که یکبار در بعضے اسفار شخصے را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد
و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص بر آن گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب آن
شعب می نمود و این قضیه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر باشد چنانکه بعضے گفته اند و اگر نیز فرض باشد
که نماز فجر است چنانکه در جامع الاصول مفهوم میگردد برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و احراس
سلامت و جمعیت ایشان است پس این از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب آن
شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عمر رضی الله عنه
آمده می گفت انی لاجهز جیشی و انا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی
الصلوة و در ترجمه این قول ابن عمر رض آورده و در باب اینحدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نماز
میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلای در خانه در نماز یاد آمد پس
مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن و اینهمه را از قبیل تداخل عبادات داشته اند و گفته اند که
خواطر جبلت انسانست و ازینجا معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
و گاهی از شنیدن آواز گریه طفل نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی
آنحضرت طفلے در نماز بوی متعلق شدی و او را برداشتی و آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بر دوش مبارک

نهادی وگاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود به پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی
اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی و رعایت حال وی کردی وگاهی در نماز بودی و عائشه رض بیامدی و در بسته
بودی چند گام بنهادی و در بروی بگشودی و در خانه بجانب قبله بود امثال این چیزی چند در احادیث آمده است
و علما را همه را در صورت عمل کثیر اختلافست مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست عمل کثیر ست و مراد باین آنست
که بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر در صورت فرضا آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص
و تسرول و آنچه محتاج بیکدست است و اگر اتفاقا بدو دست کند قلیل است و مفسد نه و بعضی گفته اند که آنچه ناظر فاعل
آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر پندارد و مختار نزد بعضی آنست
که سه فعل متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه وآله وسلم سلام
کردی باشارت دست رد سلام وی کردی باین طریق که دست را بگستردی چنانکه پشت دست بالای بود و
گاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحا واقع شده وگاهی بسر مبارک ایما کردی هم در
رد سلام و هم در غیر آن و ما در اشارت براس در رد سلام حدیثی صریح نیافتیم جز آنکه در روایت ترمذی از ابن
عمر واقع شده کان یرد اشاره این را مگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول
آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از شراح اشارت براس ذکر کرده اند بی ایراد حدیث
و لابد حدیثی درین باب یافته باشند والله اعلم و در غیر رد سلام در صلوة کسوف از عائشه رض آمده که نماز میکرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و مردم گرد وی ایستاده بودند یکی ازین میان بپرسید که این چه حال ست پس اشارت
کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت بدست برای غیر رد سلام
نیز آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری
چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و یکباری ام سلمه رضی الله
عنها جاریه را بران حضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده
بود چون جاریه آمد و آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بجاریه تا صبری کند پس وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب فرمود
که این دو رکعت نماز سنت پیشین ست که بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اوائل اسلام
رد سلام در نماز کردی پس ازان منسوخ شد و در روایت بخاری ثم مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است
که گفت بودیم که سلام میکردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حال نماز و رد می کرد بما و چون از پیش نجاشی

برگشته آمدیم سلام کردیم برومی صلی الله علیه وآله وسلم در نگرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام میکردیم
بر تو ورد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوٰة لشغلا و در بعضے روایات آمده که الله تعالی میکند از امر خود
هرچه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر وی تعالی نکنند و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در نماز بسیار گریستے چنانکه جوف وی را آوازی میبود همچو آواز دیگ مسین یعنی گریه میکرد و درونش میجوشید
و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از بکا و در فقه حنفے مذکور است که آمین و بکا اگر بآواز نبود
اصلا مفسد نیست و اگر بآواز بود پس اگر بعلت دردی یا مصیبتے دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت
بود از خوف و رجا و رغبت و رهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث
مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایة کرده که بکا بصوت از جهت آخرت اگر نگاهداشتن آن
طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی و بی حاجت نه
و لهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوٰة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت
احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد و باعث طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ باشد و اگر برای
تحسین صوت کنند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا کنند او را مصطلے تا بدان
ماند و دیگر یراکه در نماز است فاسد نمیگردد نماز او و هکذا ذکر الشمنی و نیز گفته اند که مراد به تنحنح آنست که بوی حروف پیدا
گردد و در هدایه همچنین است و در نماز چشم مبارک کشاده داشتی و فرو نگرفتی در صحیح بخاری از انس آمده که گرفت
عائشه پرده رنگین و منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مراد بتصاویر نقوش است با این پیش از حرمت تصاویر
بود و گفته اند که مراد بپوشیدن جانب خانه بدانست که متاعی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده بود و الا
از ستر جدار به ثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکٰوة و در مجمع البحار گفته که مثل حجله
عروس بر پا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم جامهٔ علمدار پوشیده بود در نماز به علمهای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکند
و فرمود این را بابی جهم صحابی که جامه را پیش کش آورده بود برده گلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه
در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور فرود تر آورد و در حقیقت از برای تعلیم امت بود
والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت دست کردی این هم دلیل است بر آنکه در نماز چشم نمی پوشید

کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارد مگر آنکه تغمیض عین دائم و مستمر نبودی و از اینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی این دلائل تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم است که اصلا نمی بست والله اعلم و فقهاء را اختلاف ست در کراهیت تغمیض عین و نزد ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شد و چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلائل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین والله اعلم

وصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد صلوة میخواند روایت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز یعنی سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبردیم ما که این درنگ کردن برای آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از آن برمیگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود بر اصحاب بتوجه تشریف خود و دعای میخواند و ذکر میکرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و مواعظ و احکام نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث که در این باب تصنیف یافته مذکور مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و جمع آن لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هرچه خوانده شود کلاً او بعضاً باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی در دعوت استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همبرین نسق بود نه آنکه بر جمیع دعوات و در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تتمه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین ست و باعث اختلاف نیز همین ست و نیز گفته اند که از تذکیر ندب و ترغیب

وصل در بیان اذکار و دعوات بعد نماز

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدان لازم نیاید والله اعلم وبعضی ادعیه واذکار که مشهورند وبعضی و نکته دران مذکور ست درینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار سه بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله وبعضی از نادانان استبعاد کنند و گویند که استغفار بعد از نماز موهم است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله که ایشان را مهدویه گویند نقل میکنند که میگویند هر که بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیرات که در ادای نماز واقع شده کافی ست در استحباب استغفار و خود بعد از ورود سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد ازان گفتی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وبعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند و در اوراد مشائخ ازین نیز زیاده تر گویند فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و در روایات صحیحه نیامده مگر همین قدر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد در هر دو موضع بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید وبعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار فتح است یعنی اول و گفتی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سائر انواع ذکر وارده عقب سلام و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد ازان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا فی الحدیث فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با علا صوت می گفت وبعضی علما گفته اند که افضل در جمیع انواع اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند درست است بلکه مستحسن باشد و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت است و مراد بمعوذات بکسره واو مشدده معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است بمذهب اقل الجمع اثنان وبعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل

دارند که در وی برات است از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل
شامل معوذتین و امثال آن نیز دارند مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من ہمزات الشیاطین و قول وی عز و جل انی
توکلت علی اللہ ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی
معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن قل ہو اللہ احد ده بار بعد از ہر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و صیت
فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم معاذ بن جبل را رضی اللہ عنہ که در عقب ہر نماز گوید اللہم اعنی علی ذکرک
و شکرک و حسن عبادتک و فرمود واللہ من دوست می دارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب
ہر نماز و این حدیث معروفست میان علماء و مسلسل ست بو اللہ انی لاحبک و این فقیر نیز از طریق بعضے علمای
یمن بدان مشرف شده است و یکی از وردہای مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش
از آنکه تکلم کند و در روایت پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کند پا ہا را ده بار بگوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک له له الملک
وله الحمد و ہو علی کل شئ قدیر در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهور ترین اوراد
بعد از فرائض ذکر معقبات است بکسر قاف و تشدید آن که نام این کلماتست که پی یکدیگر می آیند سبحان اللہ
والحمد للہ واللہ اکبر سبحان اللہ سی و سه بار و الحمد للہ سی و سه بار واللہ اکبر سی و سه بار تمامی صد لا الہ الا اللہ وحدہ
لا شریک له له الملک و له الحمد و ہو علی کل شئ قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر از مسلم اللہ اکبر سی و چہار بار و بآن
صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان اللہ بیست و پنج بار و الحمد للہ بیست و پنج بار واللہ اکبر بیست و پنج بار و
لا الہ الا اللہ بیست و پنج بار و در جامع الاصول از نسائی و مشکاۃ از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه
مامور شدند که بعد از ہر نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار و یکی از انصار را در خواب
نمودند که مردی با وی میگوید آیا امر کرد شما را رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که تسبیح کنید بعد از ہر نماز سی
و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر ہر کدام را بیست و پنج بار بگوئید تہلیل را داخل
این می سازند بہتر باشد و چون صباح شد آن انصاری بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خواب خود
را عرض داشت فرمود و ہمچنین کنید که آنمرد میگوید و چون بامر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مقرون گشت
سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان اللہ ده بار و اللہ اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان اللہ یازده بار
والحمد للہ یازده بار و اللہ اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار میشود و بعضے از علماء گفته اند که این روایت
ہمانا تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی ہریره که تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلثین

واین تفسیر وہم است چہ مراد آن است کہ ہر کلمہ را سی وسہ بار گوید در احادیث دیگر منصوص علیہ گشتہ است
و در صحیحین در ثواب این معقبات آمدہ است کہ ہر کہ آنرا بعد از نماز گوید آمرزیدہ شود گناہان اگرچہ باشند مانند
کف دریا و نیز آمدہ است کہ ابو ہریرہ گفت کہ آمدند فقرا از مہاجرین در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وگفتند یا رسول اللہ سبقت بردند از ما اہل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعیم مقیم فرمود بچہ سبب
گفتند نماز میکنند ایشان چنانکہ ما میکنیم و روزہ دارند چنانکہ ما داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نباید و بردہ آزاد
کنند و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی کہ اگر کنید شما آنرا ہیچکس را آن نصیب نبود کہ شما راست تسبحون و
تحمدون و تکبرون در کل صلوٰة ثلاثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز اینحدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت
آمدند وگفتند یا رسول اللہ یاران ما کہ اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون
چہ کنیم فرمود چہ توان کرد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء از ینحدیث مفضل غنی شاکر بر فقیر عابد لازم آید و این
مبحث در جای خود تحقیق یافتہ است و در بعضے احادیث آمدہ کہ چون فقرا شکستہ دل شدند و غمگین گشتند فرمود
غم مخورید و اندوہگین نباشید کہ شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بہشت درروید و اینحدیث جزو حدیثی ست کہ
در مشکات از ابی داؤد و از ابی سعید خدری آوردہ و این جزای فقر و سبکباری است کہ فقرا دارند و بحساب
وسوال نعیم دنیا موقوف نمانید و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات وکثرت
ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضے گویند کہ این مخصوص بفقرا مہاجرین ست چنانکہ در حدیث واقعست و در
بعضے احادیث مطلق فقرا واقع شدہ واللہ اعلم و این ورد مذکور وقت خواب رفتن نیز آمدہ و حضرت رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا بہ بنت خود فاطمہ زہرا و علی مرتضی رضی اللہ عنہما آموختی در مسند امام احمد بروایت
ام سلمہ ثابت شدہ کہ آمد فاطمہ بخانہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درحالی کہ می طلبید از آنحضرت خادم را
یعنے جاریہ کہ خدمت کند آوردہ اند کہ دست مبارک وی رضی اللہ عنہا از بس آسیا گردانیدن و پشتش از
آب کشیدن شوخ بستہ بود و رنگ روی مبارک وی از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیرہ گشتہ و
چون آمد آنحضرت را در خانہ نیافت چون آمد پرسید کہ فاطمہ بنت من برای چہ آمدہ بود گفتند برای طلب
خادم آمدہ بود پس رفت آنحضرت بخانہ فاطمہ و بنشست بر سر وی وگفت یا فاطمہ خادم مطلبے خادم
خود نیز ما بالفعل نیست و چون از جای بیاید خبر کن تا بدہم ترا پس از آن فرمود یا فاطمہ محنت و مشقت
دنیا سہل ست بہر طریق میگذرد یا فاطمہ تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اہل خانہ خود را من ترا

چیزی بیاموزم که بهتر ست از خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگوئی او را سی و سه
بار و تکبیر میگوئی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی از اینها الا علی
التعیین سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده
و تعلیم نموده انست بعد از آن علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که
این از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشد و نه در لیلة صفین تا آخر شب بیاد من آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد
که چون بگذاری نماز صبح را بگوی لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از
نماز مغرب نیز ده بار چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خوانند آیة الکرسی است چنانکه در سنن
نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده
و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع فی تحقیق این را در
موضوعات آورده و حفاظ بروی ازین جهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر
الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و
در عهد امان وی تا نماز آینده و این را جماعتی از صحابه روایت کرده از انجمله امیر المومنین علی است رضی الله
عنه و در مشکوة حدیث امیر المومنین علی را اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
که گفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی
شرطست موت برای دخول جنت که بغیر از وی بجنت نتوان رفت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن
گرداند او را خدا تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد هاش او یند رواه البیهقی
فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف و هم از امیر المومنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآن الله
لا اله الا هو الحی القیوم ست و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب
مذکور شده معروفست تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیاء متعدده واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانکه ادعیه
مذکوره آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد ببعدیت اتصال بنماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه
مراد عدم فصل است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا
نشمرند و اگر سکوت بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ از نماز هرچه بر وجه مذکور بخوانند عقیب
او بود بر اوست مانند آنکه اشتغال بسنة راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره

وعدم تعاقب گردد یا نه اینجا ہم محل نظر است وظاہر آنست که نگردد خصوصاً بر قول کسیکه سنة میداند وصل سنة را بفرض وسرعت قیام برای گذاردن سنة بعد از ادای فرض و در شرح ابن الہمام تصریح کرده است که انچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه واذکار دراد بار صلوة تقاضا نمی کند وصل آنہا را بفرض بلکه بودن آنہا عقیب سنة بی اشتغال بانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند دران واختلاف علما را در اولویت وصل سنتی بعد از فرض است بعضے گفته که قیام بسنة متصل بفرض مسنون ست و درین میان مشغول بسنن ونوافل نباید شد وایں قول مخالف حدیث است که در نہی از وصل واقعشده است در سنن ابی داؤد آمده است از ابی رمثه که گفت استاده مردی که دریافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تکبیرهٔ اولی را تا متصل بگذارد سنة را عمر رضی الله عنه دوش او را بگرفت وبجنبانید وگفت بنشین زیرا که ہلاک نگشتند اہل کتاب مگر ازانکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بپسندید اینسخن را از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل است ببعضے ادعیه واذکار ولیکن اولی آنست که فصل کند ببعضے اذکار وادعیه مختصر وادعیه اذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند وثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد مثل قراءة آیة الکرسی وتسبیحات وامثال آن وحلوائی گفته است که لاباس است بخواندن اوراد میان فریضه وسنة واین منافات ندارد با ولویت مذکوره زیرا که مشہور درین عبارت اولویت خلاف او است و در خلاصه گفته که چون سلام دہد امام از ظہر یا مغرب یا عشا که بعد آنہا سنن است مکروه است او را مکث قاعدا وباید که بایستد بتطوع ولطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پستر آید واگر خواہد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد وہمه برابر است در سنة ولیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکر ہذا کله فی شرح ابن الہمام وانکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنة مغرب منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله لا شریک له الملک وله الحمد وہو علی کل شئ قدیر ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست واگر بسیار بجد است در تعجیل این ذکر را بعد از سنة بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت وانکه بعضے مردم آیة الکرسی در سنة مغرب بخوانند مخالف سنة است که سنة خواندن قل یا ایہا الکفرون وقل ہو الله احد است وصل دربیان سجدهٔ سہو بدانکه سہو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اقوال در الخ وصل

متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق
جواز اوست و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است در باعثیت تشریع احکام و دریافت سعادت
اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام و مجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن ست چنانکه گفتی بهر که سهو
کند سجده سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک بیاید ولیکن این نکته با ضمیمه دریافت سعادت اقتدا
تمام میشود و فرمود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم فراموشی داده میشوم من تا سنت گردانم آنچه در خبر و جزای آن
مشروع گردد و صاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسهو فرمود
در نماز در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول ننشست و برخاست چون تمام کرد نماز
را دو سجده کرد پس سلام داد دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد و سخن گفت
بعد از ان یاد کرد و اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد درین حدیث سجده سهو بعد از
سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش کردی
یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و درین حدیث دو اشکال است یکی آنکه این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع
دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال است و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوة
یا اتمام صلوة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد این است که در اعتقاد من اینچنین است در نفس الامر
و این خبر صادق است بلاشبهه یا کنایتست از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این نیز صادق است فافهم
و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و اتیان بمنافی بطریق سهو مفسد نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف نمیکند پوشیده
نماند که این مذهب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز جاری نمیگردد و ایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام
در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از ان است و بعضے میگویند که این گفت گو همه با بیا بود نه بقول و این سخن در غایت
بعد است و نیز گویند که این قضیه بر خلاف قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد و در شرح کنز الدقائق مسمے البحر الرائق
گفته که لاجوابی شافعی ازین اشکال نیافتم و مذهب امام احمد آنست که کلام عابد و ساهی آن مبطل است مگر آنکه امام
تکلم برای مصلحت نماز کند چنانکه گمان نبود که وی تمام کرده است نماز را بعد از ان معلوم شد که تمام نشده است
پس تمام کند و این نیز از تکلم ذی الیدین ست و بعضے صحابه جواب می شود کلام درین حدیث دراز است و شیخ ابن
حجر در شرح بخاری استیفا می آن کرده است سوم یکروز نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود و چون
از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبدالله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت

فراموش کردی پس مسجد رفت و رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و باز گشت و درین حدیث ذکر سجدهٔ سهو مسکوت عنه است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجده سهو واجب نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی حنفیه نقل کرده است که گفته است سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما والله اعلم رابع نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند پنج رکعت گذاردی آنگاه دو سجده کرد سهو را و سلام داد و بران اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز گذارد و بخانه در آمد فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد باز گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دوم بار سلام داد درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را غیر این مواضع خمس اندر ان قیاس کرده اند داؤد ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که بعمل ظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد و در غیر این مواضع اگر سهو کند سجده نکند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی مواضع سجدهٔ سهو پیش از سلام کرد و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش از سلام میکند بترجیح احادیث وارده درین باب یا بادعای نسخ و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند بترجیح این حدیث بر ما عدای آن و در کتب سنت از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام ما بجد ثنی که روایت کرد ابو داؤد و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد تعارض فعلین یا بقیاس چنانکه مذهب ایشان آنست از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین آنست که در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق که در تردد افتد و در نیابد که چند رکعت گذارده و بهیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکی جانب اگرچه خلاف واقع است اما او را مقرر نمیداشتند و البته آنچه واقع و نفس الامر است یادش میدادند و در صورت

شک و تردد متحیر است و بالجمله بجهت غلبه و استغراق و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
بوجود آمده اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان ست چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است
آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند بر وی و در التباس و اشتباه
می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم شک در نماز هرگز واقع نشد
ولیکن برای تعلیم حکم آن مر امت را میفرمود که اگر کسی در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که
بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن تردد قرار دهد در بیصورت بران که سه گذارده است چه
گذاردن سه یقین است اگر چهار گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری کند
و بهر جانب که ظن غالب دارد بنا بران نهد خواه باقل بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یکجانب بود نیفتد بنا بر یقین
کند و بعضے مردم درین حکم برین امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم است به بنا بر اقل و نمیدانند
که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع که در بیحدیث آنرا طی کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین
از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا اورده الشیخ
و در جامع الاصول از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد و هم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم لیسجد سجدتین بعد
ما یفرغ وهو جالس و ترمذی گفته که بعضے از علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه
آنست اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند ولا تحری نماید و اگر بعد از
تحری غلبه ظن در یکجانب نیفتد بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطای گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار
است و میگوید اگر اینچنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار
آن حرجی تمام است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا خواه ظن غالب بر یکجانب
افتد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد و در شرح مشکات تحقیق این کرده شده است فتدبر

وصل

در سجده تلاوت اختلاف کرده اند علما در حکم سجده تلاوت ائمه ما بر آنند که واجب است و امام مالک و شافعی
بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک اوست و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز
باشد و در غیر آن واجب نیست بجهت آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه
که در ادای آن ورود یافته و نیز گویند که سجده جزو صلوة ست که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده
باشد چنانکه در قیام نماز جنازه ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم و تمسک ائمه دیگر

تحدیث زید بن ثابت که گفت سورهٔ والنجم را نزد آنحضرت خواندند و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفوریت نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهت بیان جواز تاخیر این مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرطست در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلافی دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز سجده میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا الشعبی و بیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی در حالت اختیار است و اول نزد ضرورت و نیز گویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد بغیر بجهت قبله بی وضو و میگذشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت واجب نیست مگر بر مستمع نه بر سامع یعنی اگر اتفاقاً بی قصد آیهٔ سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ائمه آنست که واجبست بر قاری و بر سامع مطلقاً بشرائط صلوٰة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده تکبیر گویند و هر دو سنت است نه واجب و مروی از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نزد هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجدهٔ نماز است سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و ارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجدهٔ تلاوت در نماز افتد بیشک این تسبیح که خصوصاً نزد حنفیه دعا در سجدهٔ نماز نمیکنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته و در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که می گفت این را در سجود قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نیز نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و اینچنین میگویند و بسا بودی که در سجده این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگذاردم

وچون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد واین دعا بخواند وگفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیهٔ سجده را وسجده کرد وبخواند این دعا را که آنمرد خواب بیند واز درخت نقل کرد قال الترمذی ہذا حدیث غریب و در حدیث بخاری از ابن عباس آمده که گفت سجده کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسورهٔ نجم که در آخر آیهٔ سجده دارد وسجده کردند باوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مسلمانان وکافران وجن وانس مراد ہمین جن وانس باشند که درین مجلس حاضر بودند بطریق تکریر وتاکید تا ہر که برروی زمین از آدمیان وپریان بود واللہ اعلم وگفته اند که سجدهٔ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجہت امتثال امر الٰہی تعالی بود بسجود وشکر گذاری نعم عظیمهٔ وی سبحانه که معدود اند در اول سوره وسجدهٔ مسلمانان بجہت متابعت آنحضرت در امتثال امر وایشان شکر و سجدهٔ مشرکان بجہت استماع اسمار الہیه ایشان بود از لات وعزی که درین سوره مذکور شد یا از جہت ظہور سطوت وسلطان کبریا وجبروت الٰہی تعالی شانه وسطوع انوار عظمت وعزت صدق وحقانیت حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکه تاب وطاقت اختیار ایشان باطل شد واثر سجود وانکار استکبار محو ومضمحل گشت مگر ازان کسیکه اشقی واطغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت وبر جبہهٔ زشت خود زد وگفت اینقدر بس است وآن یکی از اشقیای قریش بود که بجہنم رفتند ودرینجا قصه ہست از وضع زنادقه ونعوذ بالله ایشان که بعضے از ارباب سیر وتواریخ که مولفند بذکر غرائب وعاجیب قصص آورده اند وعلمای محدثین حکم بوضع آن کرده ورد وابطال آن نموده اند وآن اینست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد ذکر اسمای لات وعزی ومناجات مدح ایشان کرد وگفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی وان بسہو بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان باواز بلند مشابه صوت شریف آنرا از پیش خود خواند ومشرکان آنرا شنیدند وسجدهٔ مشرکان ازینجہت بود وگفتند اکنون محمد مدح آلہه ما کرد ومارا باوی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق ومحیی ومميت وعلیم وقدیم ورزاق یکیست این بتان شفعای ما اند ومحمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل آمد وخبر داد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی وی این آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ اللہ ما یلقی الشیطان ثم یحکم اللہ آیاته واللہ علیم حکیم واین قصه عقلا ونقلا باطل وموضوع است وبهر این آیه را تفسیر دیگر است که نیست دروی ذکر این قصه واللہ اعلم

وصل در سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ منفرده که خارج صلوٰة کند آیا جائز ومسنون است وعبادت وموجب تقرب بجناب الٰہی است یا نه نزد بعضے بدعت

است وحرام ولا اصل بها فی الشرع ونزد بعضے جائز ومسنون واز بعضے حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکراهة
وتفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است وآن خود در حکم سجدهٔ نماز است دیگر
سجدهٔ تلاوت است ودران خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات است بعد از نماز وظاهر از کلام اکثرین آنست
که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر است بر حصول نعمت واندفاع بلیت ودرینجا اختلاف است نزد امام
شافعی سنت است وقول امام احمد وابی یوسف نیز همین ست واحادیث وآثار درین باب بسیار آمده چنانکه
مذکور گردد ونزد امام ابو حنیفه ومالک سنت نیست بلکه مکروه هست وایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی
است وبنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مودی
بتکلیف مالا یطاق باشد وگویند مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از ان
بسجده کرده اند یا منسوخ است ولیکن آنها که قائلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت
نیز همچنین واقع ست نه هر نعمت وگویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است وچون از بعضے خلفای راشدین رضی
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فعل این سجده ماثور است قول نسخ درست نباشد ویک
قسم دیگر است که آنرا سجدهٔ تحیت گویند ودر بعضے روایات فقهیه رخصتے دران واقع شده مختار کراهت وحرمت
آنست ودر مسند امام احمد وجامع ترمذی وسنن ابی داؤد از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چیزی که خوشحال میساخت بروی می افتاد سجده کننده مر خدا را بجهت شکر کردن
مر اورا عزوجل واز انس نیز مثل این آمده وبیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی رضی
الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آورده در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم سجدهٔ شکر بجا آورد ودعا کرد بران قبیله وگفت السلام علی همدان وعبد الرحمان
بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید که هر که
یکبار صلوة بر تو فرستد خدا تعالی بروی ده صلوة فرستد وهر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام
فرستد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد وسجده کرد وبغایت طویل کرد چنانکه بعضے
گمان برد که روح پاکش بر آسمان رفت واز بدن انسلاخ پذیرفت ویکبار شخصے کوتاه بالای حقیر ضعیف الحرکت
ناقص الخلقت را بدید سجدهٔ شکر کرد ودر جز این نیز در حدیث آمده ودر صحیح غیر آمده که چون روز بدر سر ابو جهل لعین را
آوردند آنحضرت سجده کرد ونمودمات فرعون هذه الامة ودر روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد واین

ناظر درصحت تادیل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه وامام مالک کرده اند ودر آثار آمده که چون کعب بن مالک بر اشارت توبه حق بوی رسید سجدهٔ شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعراء اسلام است و یکی ازان سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک وتوبه ورجوع برحمت کرد پروردگار تعالی برایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم است وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیة واین قصه دور دراز است واز احسن قصص است درشرح سفر السعادت ازا ذکر کردیم فلیطلب ثمه وامیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر قتل مسیلمهٔ کذاب بشنید سجدهٔ شکر کرد وقصهٔ وی مشهور است وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون ذوالثدیه را که از رؤسای خوارج بود درمیان قتلی بدید سجدهٔ شکر کرد وقصهٔ وی وحال خوارج نیز درکتب احادیث وسیر مذکور ست چیزی ازان نیز درشرح سفر السعادت وشرح مشکاة ذکر کرده شده است

وصل

در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم وسکون میم وضم است وسیوطی بفتح میم نیز گفته از زجاج کسر آن نیز حکایت کرده ودر قرآن مجید قرارت سبعه بضم میم ست وسکون از شواذ است واین روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین وضم راء وباء موحده میخواندند وجمعه اسم اسلامست بجهت اجتماع ناس دروی برادی نماز کذا قیل وتحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت وهم از جاهلیت تغیر داده اند بجمعه بجهت اجتماع آفرینش دروی یا بجهت آنکه جمع وتمام شد پیدایش آدم دروی چنانکه سائر ایام هفته را تغیر دادند

فائده

ونامهای قدیم هفته این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار واین روز در زمان جاهلیت نیز شرفی داشت ودر اسلام بفضائل وخصائص امتیازی دیگر یافت ودر حدیث آمده است که گمراه گردانید خدا تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود ونصاری اند وبود مر یهود را روز سبت یعنی شنبه ونصاری را روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه وگمراه گردانید یهود ونصاری را روز جمعه به آنکه امر کرد مرایشان را بعبادت کردن درین روز واجتماع نمودن دروی بعبادت وشکر نعمت پس مخالفت کردند وتمرد ورزیدند وابا آوردند واختیار کردند یهود در بدل وی شنبه را وتعلل نمودند باینکه روز انتهای آفرینش است وروز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند وگفتند نصاری که روز یکشنبه که وقت ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوارتر است به تعظیم وشکر نعمت وایجاب عبادت واکثر بر آنند که فرض نگردانید برایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج وتعیین آن بفکر واجتهاد خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند یهود روز شنبه را ونصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد وتمیز

قیاس و در هدایه مسلمانان بجمعه نیز دو معنی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند بدان
بقول وی سبحانه یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا و هدایت نمود و گمراه نکرد ایشان را
بآباد و تمرد و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان را بدریافت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد
ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت درو اولی و انسب باشد و نیز در سائر
ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اولی و احری
بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات و ظاهر درینجا معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در شرح
صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و پیش
از نزول قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی ست که دروی جمع میشوند در هر هفته برای عبادت
ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم دروی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم دروی و بجا آریم وظیفهٔ شکر و
عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه باین خصوصیات که در
نماز جمعه است نبود بعد از نازل شدن قرآن باین خصوصیات و اینقدر در مقصود کافیست فتدبر و در حدیث
اوس بن اویس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود
که افاضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جملهٔ آنهاست و اختلافست علما
را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه
افضل ایام سنه و این سخن محصلی ندارد نزد تامل و همچنین اختلاف دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود
رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه در آمد و در ایام منا بود
چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث دیگر آمده است که
سید الایام یوم الجمعة جمع شدند دروی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه و در آورده شد در بهشت
در روز جمعه و برآورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرده آدم در روز جمعه و درین روز
برپا شود قیامت و در وست نفخه و در وست صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع دارد درین روز
یا بجهت آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی درینعالم متضمن حکمتهاست که حصر آن از دائره امکان
بیرونست و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است به نعیم جنت و
ظهور مواعید حق تبارک و تعالی و خصائص و فضائل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که دروی ساعتی است

ذکر روز جمعه و فضائل او

که هرچه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد و علماء از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف است
بر دو قول بعضے میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این
قول مردود است و از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب
بود در وی دعا برداشته شد ابو هریره فرمود دروغ گفت هر که آنرا گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز
جمعه قول دوم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان درینوقت نیز باقی است و درینجا نیز
دو قول واقع شده جمعی میگویند که آن ساعت را درینوقت مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر
شب قدر در عشر آخر و اکثر بر آنند که متعین ست و درینجا اقوال متعدده زیاده بر سی قول آمده و شیخ ابن حجر
عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده و ادلۂ آن آورده و تصحیح
و تضعیف و رفع و وقف آن بیان کرده و دران تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم
و ارجح اقوال دو قول ست اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز خلاف
است علماء را در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارده در آن تقویه و تائید نموده و
و صاحب سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از
صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از ان مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکردند در آن که آن ساعت آخر روز است
و از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبر دار کند او را با آخر ساعت چون
خبر میکرد مشغول میشد وی رضی الله عنها بدعا و در روایتی وقت غروب آمده والله اعلم دیگر از جمله خصائص آنکه
درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین روز بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه در وی نمازی
است که اعظم فروض اسلام است و تهاون دران موجب ختم بر قلوب و نوشتن از جملۂ منافقان است و غسل
در وی سنت مؤکده است و نزد جمعی واجب و تطیب و استیاک و تجمل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تجمیر مسجد
یعنی خوشبوی کردن آن مستحب است درین روز و نزد جمعی از علماء صلوة نافله در وقت استوار مکروه نیست
روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه
و فرمود دوزخ در انوقت می افروزند الا روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب
جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب می شوند از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای تضرع
و عبادات را و مزیت او بر سائر ایام چون مزیت شهر رمضان است بر سائر شهور و ساعت اجابت درین روز

مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عیدی است مر مسلمانرا که در هر هفته مکرر میشود و در حدیث مرفوع آمده گر

یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکسال وافضلها

نماز و روزه بیابد و این روز مکفر سیآت است و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلائق در روز جمعه می ترسند

بجهت علمی که حقتعالی بخشیده است ایشانرا بوقوع قیامت دران الا جن و انس که پرده بر روی دل ایشان فرو هشته

از برای قیام تکلیف و ایمان بغیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند درین روز بقبور خویش و زائران را می شناسند

شناختی زیاده بر سائر ایام و در بعضے روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت

قبور درین روز مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین همبرین است و روزه داشتن روز جمعه علی انفراده پیش

اکثر علما مکروه است که روز عید ماست و روز عید صوم مکروه است و روایت است از امام ابوحنیفه و امام مالک

رحمة الله علیهما که مکروه نیست و این روز مخصوص است باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر بطریق وجوب در

خطبه و خطبه در عید سنت است و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب

الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علمای برای این

وجوه گفته اند که ناتمام است و ظاهر نزد این مسکین آنست که این اشارتست بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول بطاعت

و عبادت باشند تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشند چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه و شب آن بامن

از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر و از ابو نعیم

در حلیه از جابر آورده کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید بروز قیامت و حال

آنکه بر دست مهر شهدا باشد و نیز وارد شده است که آمرزیده میشود روز جمعه ششصد هزار کس و سیصد هزار کس در شب

جمعه و در روایتی تمامه مردم و می نشینند ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول

و چون بیرون آید امام برای خطبه بر میدارند صحیفها را و می درآیند در مسجد و مضاعف میگردد درین روز حسنات

دو رکعت نماز در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حقتعالی

تبارک و تعالی می برانگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتی که دارند می برانگیزد روز جمعه را روشن و تابان

مر اهل جمعه را و روشنائی میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی

مثل برف و بویهای ایشان مثل بوی مشک و خوض می کنند در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن

وانس و برهم نیز تند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچکس مگر موذنان
و برای خدا اذان گفته باشند و حرمت و کراهیت بیع نزد اذان و استحباب نشر بعد از نماز آن نیز از خصائص
جمعه است و قرارت سوره الم السجده و سوره هل اتی علی الانسان در نماز فجر و خواندن سوره جمعه والمنافقون
یا سبح اسم ربک و سورة الغاشیه در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد در نماز مغرب
وی و خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز عشاء وی نیز مسنون است و شافعیه التزام دارند و هرگز خلاف
آن نکنند و حنفیه مکروه میدارند تعیین سوره را و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد
گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده در آن و گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایهام تفضیل و هجران
باقی و عدم جواز جز آن ست عدم مداومت است نه مداومت عدم گفت بندهٔ مسکین عبدالحق بن سیف الدین
ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز دائمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف وی است
در نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد پس طریقهٔ حنفیه آنکه اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمعاً بین الحدیث والمذهب والله اعلم
و فضائل خواندن سورهٔ کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند
سوره کهف در روز جمعه روشن شود در روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن شود نور ما بین العتیق و
امرزیده شود برای وی گناهی که در بین الجمعتین یعنی صغائر اگرچه احادیث ظاهر در غفران عموم ذنوب است و لیکن تخصیص میکنند آنرا علماء به صغائر
والله اعلم **وصل** و بالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد وصل
و در عظمت وی در آخرت حدیثی ست که وارد شده است مشتمل بر فوائد شریفه و حقائق عظیمه که دلالت دارد
بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند بنماز جمعه حاصل میگردد از انوار شهود عظمت و جلال حق پرتوی است
و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است
امام شافعی و ایمهٔ دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست اوست
آئینه سفید که در وی نکتهٔ سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه سفید در وی نکتهٔ سیاه گفت این آئینه مثال
روز جمعه است که از سائر ایام بصفا و نورانیت مخصوص ست و این نکته ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار
امتیاز وی از سائر اجزای روز امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و ظاهرتر بود و لهذا برای کتابت از میان
سائر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید است گفتم یوم المزید چه معنی دارد
و چیست وجه تسمیهٔ جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی درجات جنت است

وروی کشاده لاکه طول و عرض آنرا جز خدا کس نداند در وی تلهاست از مشک که سرهای آن از غایت بلندی
باسمان رسیده است و چون روز جمعه شود دران عالم میفرستد پروردگار تعالی آنقدر که میخواهد از فرشتگان خود
در گرد آن وادی منبرهاست از نور که بران نشستگاه پیغمبران است و گرد کرده شده است آن منابر نور بمنبرهای
دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بر آن شهیدان وصدیقان در پس آن منابر از نور می نشینند پس میفرستد
ویتعالی آن مشک را در جامهای و بروهای و مویها پس میگوید پروردگار عز وجل من پروردگار شمام که
راست کردم با شما وعدهٔ خود راکه در آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه میخواهید بدهم شما را گویند پروردگار
را میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی واگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیگردانیدم شما را در
سرای خود یعنی بهشت بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد منست مزید در هر چیز چه نعمتهای
من و درجات فضل من بی نهایة و بی اندازه است و امروز روز مزیداست پس اتفاق کنند همه بر یک سخن
که یارب بنما او جه کریم خود راکه نظر کنیم بآن و ببینیم آنرا بچشم سر عیاناً نهایة مقاصد و منتها مطالب این است
که بالاتر ازین مطلوبی نیست بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ارنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام
پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بصد لطف و مهربانی خود
بر سوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سوال و مامول وقت است هر که پیش
از وقت طلبد و پیش از قسمت خواهد محروم باز گردد وسحاب الخیر له مطر اذا جاء الایان یجی پس تجلی کند
پروردگار تعالی و تقدس مر ایشانرا و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را از نظر جمال و جلال وی سبحانه
چیزی که اگر نمیرفت قضای ویتعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست
هر آینه می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از انکه بدیدار مشرف شدند و بنور جمال وی منور گشتند گفته میشود
مر ایشانرا اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جملهٔ لطف و مهربانی است به بندگان چه دائم در درگاه عزت
داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان است بروند و زمانی بحال خود بیایند و
بیاسایند و در پرده های صفات که محال و مرایای آن نعیم جنت است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد
تجلی دیگر شوند شهود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود داشت پس باز میگردند ایشان
بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده بر انچه بودند بر آن از
حسن و جمال و نورانیت در بهشت چه آن جمال صفات است و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان

خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دیده و
نموده میشوند بر یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است ایشانرا نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان
چون باز آیند بجای خود زمانی بگذرد و فرو نشیند آن نور و برود غلبهٔ آن و رجوع نمایند بصورتهای خود
که پیش ازین بران بودند یکدیگر ببینند و بشناسند میگویند مر ایشانرا زنان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید
شما از پیش ما بر صورتی و هیئتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و هیئت یعنی این حسن و جمال پیش
ازین نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال ازان جهت است که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس
بر ما پس دیدیم ما از ذات مقدس وی دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم بدرستی و راستی
الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوقی و لیکن
نمود وی جل جلاله ایشانرا از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این ست معنی نظر کردن بذات اقدس
وی و نگویند که ازینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که فاش شد از ذات وی تعالی و تقدس
نه ذات و عظمت و جلال صفات اند و مشاهدهٔ صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کردند نه رویت
را و حاصل در دنیا مشاهدهٔ عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی بنماید که حقیقة و عرفا توان گفت
که وی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست
که بدل بود نه بچشم مثلا عقلا میگویند آنچه مرئی است از جسم ضوء و شکل لون است نه کنه حقیقت جسم آنها
همه صفات جسم ست و با وجود آن در عرف میگویند جسم را دید و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی
را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم ایشان پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را
اعتقاد کرده ساکت مانند اینقدر بس ست والله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این حالت
همیشه در هر جمعه باشد مومنانرا دو چند و زیاده آنچه در جمعهٔ دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را ازان جهت ست
آنچه میدهد ایشانرا پروردگار ایشان از خیر و برکت و مخصوص میگردند باینچنین فضل و کرامت و خود چون دو
ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود وی تعالی بخواهید و هر چه خواهید شما را بدهم لاجرم همیشه حال بر منوال
باشد فهذا المعنی الیوم المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون **وصل** چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خطبه بمنبر شریف بر آمدی بلال
شروع در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در

وصل

زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت بعثمان رسید و کثرتی و تفرقهٔ در مردم پیدا شد امر کرد باذان
دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره ست و در بعضے روایات آمده
که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است
و انچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار
وجود و ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسمیهٔ اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوٰة
و بهمین اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم دو اذان بود و معتبر در وجوب
سعی و حرمت بیع نزد بعضے همان اذان است که بعد از جلوس خطیب است بر منبر از جهت اصالت و وجود وی
در زمان آنحضرت پس مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة همین ست و لیکن علما را صح
آنرا داشته اند که معتبر اذان اول است که متحدث گشت اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشند زیرا که
مقصود که اعلام است بوی حاصل میشود و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای
خطبه و التزام انصات و ترک صلوٰة اما این اذان دیگر که در بعضے بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت
بود صلے الله علیه و آله و سلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و عمل بروی در اکثر دیار
اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خواهند
بقصد اعلام الصلوٰة الصلوٰة گویند چنانکه در بعضے علما دیده شده است و در بعضے کتب واقع شده است که
اذان اول از متحدثات بنی امیه است و غالباً این باعتبار آن خواهد بود که بعضے از محققین گفته اند که همین اذان
را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر کرده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده و الله اعلم و بر هر تقدیر
انچه خلفاء راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضے از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده باشند
بمعنے آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المومنین عمر در جماعت
تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم هر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان رضی الله عنه اجماع
سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکرد و قدیر و آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم چون خطبه خواندے
آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی
بجهت شروع و تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا وی صلی الله علیه و آله و سلم منذر جیش ست که میگوید صبحکم و مساکم و منذر جیش آنکه خبر میرساند

قومی را ومیترساند ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکنند یا در وقت شام می آید و شبخون میزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة رواه مسلم ودر بعضی احادیث این زیاده آمده وکل ضلالة فی النار وکلمهٔ اما بعد بعد از حمد وثنا در خطبه مسنون است وبخاری برای آن بابی عقد کرده ودر فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داؤد است علیه السلام ودر حدیث مرفوع از شعبی آمده که فصل خطابی که داؤد را داده اند وفرموده واتیناه الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است وبعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه واثبت است وجمع کرده شده است میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی ست ودر بواقی اضافی ودر خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی وشمشیر ونیزه بدست نگرفتی وبعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس وسیف میکرد ودر جمعه بر عصا ودر بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت وبعضی گفته اند که در هر بلده که فتح وی بغلبه ومحاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند وانجا که بصلح ست چنانکه در مدینه مطهره بعصا ولهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است وحنفیه بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما سیبین فی موضعه ان شاء الله تعالی وصاحب سفر السعادة گفته است که این معنی بر تکیه کمان وعصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد نه عصا ونه غیر آن والله اعلم وآنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز ونماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه والا در روایت مسلم وترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه وآله وسلم میانه ودر روایت ابی داود که آمده بود نماز وی میانه وخطبه وی میانه وفرمودی که درازی نماز مرد وکوتاهی خطبه وی نشان فقه ودانستنی اوست وهمانا که وجه وی آن بود که در وعظ ونصیحت حرفی بس است خصوصاً از آنحضرت که مصدر جوامع الکلم ومظهر غرائب حکم است مرد باید که در طاعت وعبادت کوشد وبه تهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصداق

لم تقولون ما لا تفعلون نگردد وگفته اند که کردار باید نه گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم امت بود وآن از تعلیم قولی نیز موکد ساخت ونزد امام ابو حنیفه مقدار الحمد لله ویا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض خطبه کافی است

وزیادت بران سنت و مستحب است چه در قران مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده ست و مراد بدان خطبه است و ذکر الله برینقدر صادق است و نیز فعل امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و بنشست و کفایت کرد بدان دلیل انست کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست و در کتب حدیث مگر در بعضے کتب فقه و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشستے و اگر در اثنای خطبه حاجتی عارض شدی یا سایلی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاری و سائل را جواب دادی انگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسنؑ و حسینؑ را دید که افتان و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و برداشت ایشانرا و چنانکه سائلی آمد و پرسید از دین با سلام پس فرود آمد از منبر و بنشست بر کرسی و تعلیم کرد او را پس باز بمنبر بر آمد و خطبه را تمام کرد و اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمعی دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق و تحریص کردی بدادن چیزی بوی از ثوب و دراهم و جز آن و ما ماکه علما اینهارا از خصائص آنحضرت داشته اند والله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش وی نبودی چنانکه الان متعارف شده است در بیرون آمدن جمعه و عید در حرمین و غیرها که با جماعه کثیر با علمها بوضع غریب برایند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز طرقوا والیک نبودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طیلسان و طرحه و جامهٔ سیاه و امثال این ملابس متعاد نبودی ولیکن در مشکات از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود و طرف آنرا میان هر دو کتف خود روز جمعه لبس سود امستحب ست و نزد حنفیه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال انکه امام خطبه میخواند حال و مثال وی همچو مثال حماری است که بر میدارد کتابهارا تعریض است بمذهب یهود که این ایه نازل شده در شان ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که مشقت میکند در برداشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست داد و هر که لغو گفت نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الصراح لغو

بیهوده گفتن واین انصات واجب ست نزد اکثر علما وامام ابوحنیفه از ایشان است ومذهب امام مالک نیز
همین است وپیش بعضی مستحب است وامام شافعی از ایشان است ودر مواهب لدنیه گفته که از شافعی دو قول
است واز احمد نیز دو روایتست ومیگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرد بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین
واختلاف کرده اند در رد سلام وتشمیت عاطس بعضی مکروه دارند وبعضی رخصت کرده اند ومذهب امام ابوحنیفه
آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در نماز صلوة وکلام هر دو حرام است واگر
در نماز بود وامام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بر دو رکعت ونزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در
خطبه وبعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لاباس به ست زیرا که اینوقت استماع نیست بخلاف نماز که امتدادی
وارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود وگفته اند که مراد نماز نافله است والاقضای فائته در وقت خطبه
درست بود بی کراهت ونیز اختلاف است در آنکه دور نشسته است وخطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوتست
وبعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر وتسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین
بهتر بود ودر شرح ابن الهمام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه بامر معروف باشد وتسبیح وتهلیل بود
وحرام است اکل وشرب وکتابت ومکروه است تشمیت عاطس ورد سلام وبروایتی از ابی یوسف مکروه نیست
زیرا که فرض است وجوابش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد واز جهت آنکه رد سلام ممکن است در
هر وقت بخلاف خطبه درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود وهو الصواب ومحمد نزد عطسه نیز در دل گوید
ودر رد منکرات اشارت بچشم ودست مکروه نبود وهو الصحیح ودر نظر کردن در کتاب واصلاح آن بقلم روایتی
از ابی یوسف آمده انتهی وآنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه ودر ثانیه اذا جاءک المنافقون میخواند

وصل
بیان نماز تهجد

وگاهی سبح اسم ربک الاعلی وهل اتیک حدیث الغاشیة میخواند ودر روز عیدین نیز این دو سوره میخواند واگر
عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز این دو سوره میخواند **وصل** در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم الهجود بمعنی نوم وتهجد ترک نوم چنانکه تاثم ترک اثم وتحنث ترک حنث واینجا مراد ترک نوم بمعنی استیقاظ است
چه نماز تهجد بعد از نوم وبیدار شدن از آن میبود اختلاف است در آن که قیام لیل که بمعنی نماز تهجد است فرض
بود بر آنحضرت یا سنت ودلیل هر طایفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله را
از نفل گویند بمعنی زیاده بر فروض وآنکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل لغت نفل است
یعنی فریضه زائده علی الفرائض وگویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک که مفید اختصاص بآنحضرت است

گفتے چہ نفل و تطوع مخصوص باآنحضرت نیست و بعضے گفتہ اند کہ مراد زیادت درجات است چہ تطوع در حق وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای ہمین باشد و در حق غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در ہیچ حال قیام شب از فو نگذاشتی و در سفر و حضر بران محافظت نمودی و اگر گاہے بہ سبب مرضی یا غلبہ نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازدہ رکعت نماز بدلہ آن بگذاردی و این نیز بظاہر دلالتی دار بر وجوب تہجد بر وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و چندان ایستادی کہ پاہای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عائشہ آمدہ کہ بشگافت قدمہای وی و بعضے مفسران در تفسیر قول وی سبحانہ علم ان لن تحصوہ فتاب علیکم الایہ گفتہ اند کہ قیام لیل واجبست بہ تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب وی رضی اللہ عنہم تا یکسال بعد ازان منسوخ گشت باین آیہ و در ینجا نیز اختلاف دارند کہ نسخ شامل آنحضرت ہم است یا مخصوص است بامة و وجوب باقی است بر آنحضرت واللہ اعلم و گفتہ اند کہ نماز تہجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب سیزدہ رکعت بود پنج دوگانہ و سہ رکعت وتر یا یک رکعت وتر و وتر در مذہب ما سہ رکعت است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن ازان و از امام احمد رسیدہ کہ در وتر چہ گوئی گفت اکثر و اقوی احادیث یک رکعت است پس من قائلم بدان و گفت سلام بدہد بر دو رکعت و اگر سلام ندہد وتر بسہ رکعت کند امید دارم کہ زیان نکند و کاتب حروف عفا اللہ عنہ در شرح سفر السعادة اثبات ہر سہ رکعت را اثبات کردہ و تقویت نمودہ است بحدیکہ اگر زیادہ تر اتیار بیک رکعت نباشد کمتر ازان ہم نخواہد بود واللہ اعلم و اتیار بیک رکعت کہ میکند باین طریق میکنند کہ دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام میدہند و در اتیار بسہ رکعت سلام نمیدہند و در حدیث نہی از بترا واقع شدہ و شافعیہ از ابر رکعت مفردہ مستقلہ بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضے از علمای حدیث گفتہ اند کہ نماز شب از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیادہ بر یازدہ رکعت نبود و در روایت سیزدہ نیز صحیح است اما مراد با دو رکعت سنت فجر است یعنی نماز شب ہمان یازدہ است و سیزدہ مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت فجر ازان و صحیح آنست کہ سیزدہ رکعت بود خارج از سنت بامداد و نہ رکعت و ہفت و پنج نیز آمدہ با وتر و گاہی بر تمام نماز شب اطلاق وتر نیز آمدہ و بحکم ان اللہ وتر یحب الوتر از افضلیتے ثابت شدہ و صلوة نہار نیز با مغرب وتر شدہ و وارد شدہ است کہ صلوة المغرب وتر النہار و نماز شب ایستادہ گذاردی و قرارت دران دراز کردی چنانکہ سورہ بقرہ و

سورهٔ آل عمران و نساء و مائده یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود و قومه نیز براندازهٔ آن دراز
کردی و در بعضے شبها در نماز شب یک آیه را مکرر کردی و آیه اینست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک
انت العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیر را کوتاه تر از دوگانه سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و
چون نشسته میگذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته میگذارد و چون پاره از قرأت ماندی و برخاستی
و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته
یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم
که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت چون
گرانی پیدا کرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه وآله وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بودی و حفاظ در حدیث طعن کرده اند
و فقها را در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابوحنیفه است جلوس نفل هیئت جلوس
تشهد است و در روایتی احتبا و تربع نیز آمده و روایت است از ابی یوسف احتبا و از محمد تربع و جلوس تشهد افضل
است باتفاق و چون میگذارد نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد از آنکه دراز می شد و سجده درازتر از ان و درین
دلالت است برآنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد قرأت و رکوع و سجود و سائر ارکان آنرا بتمام و کمال بجا آرد چنانکه
تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند نه چنانکه بعضے نادانان از اصحاب ورد میکنند چنانکه بشتابی گذارند که هیچ یکی از ارکان
را بجای نیارند و خواهند که عددی را که در اوراد خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افتتاح
میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از ان تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات روایات متعدده واقع
شده متعدد مخیر است در مواظبت بر یکی از ان انواع و در فعل هر یکی از ان در اوقات مختلفه و اینطریق ادخل و انسب
بسلوک طریقه اتباع و آن طرق در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعادة و شرح آن مسطور و آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذارد و در جامع الاصول
از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و
ترمذی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست
باید که وتر را هم در اول شب بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس بدرستی نماز آخر شب مشهود
و محظور است و این افضل است و از بعضے اصفیا شنیده شد که گذاردن وتر در آخر شب نسبی مقام رفیع است

در قرب حضرت الٰهی عز اسمه و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه وتر در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ هذا بالحذر و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوة و بالجملة الصحیح رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احیاناً در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد ازان به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد پس ازان به تهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی ازان نفل بود و وتر از نفل وارد نشده در شرع و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر دو رکعت سبک میگذارد و میخواند در ان اذا زلزلت الارض و قل یا ایها الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نیز نمی کنم ازان و گفته اند گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضے گویند که مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضے گفته اند که این دو رکعت وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میکرد و این بر تقدیری خواهد بود که کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضے روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ حدیثی مروی و ماثور نه و میگویند که در بعضے روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سوم باواز بلند و کشش حروف خواندی و بعد ازان گفتی رب الملائکة والروح

وصل

وصل آنحضرت بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه بخفتندی بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده اند که چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من و الا اضطجاع مینمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم میشود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کرده و از عائشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد و الا بیرون می آمد برای نماز و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته که بعضے اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم و من بعدهم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الٰهی باشد ضروری بود که ازان چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحٰق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم ازین

قبل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له الی حاجة کلمنی تا نظر دران است واگر فرضا سخن نه از جنس ذکر و ضروری
بود نیز مبطل سنت و موجب اعادهٔ آن نیست مگر بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطاً و تکمیلاً اعاده کنند یکباری
در مکه معظمه نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمدهٔ فقها بود گفته شد که مردم دیار ما تکلم بعد از سنت فجر
را مبطل سنت دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع
بعد از سنت فجر را فرض دانند بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین
قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و از شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علماء
بکراهیة آن قائل و آن را بدعت میشمرند و این هر دو قول بعید است اما فرضیه بجهت عدم ذکر اضطجاع در بعضی
احادیث اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جابر علما طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته و امام
مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام ما امام اعظم نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهت آنست که عادت
شریف اضطجاع برین وجه بود که ادخل است در عدم ثقل منام و تیسر استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش بیان
وصل
شده است **وصل** اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار از شب برات میخوانند ثابت
شده است بحدیث عائشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس دراز کرد سجده را تا گمان بردم که قبض
کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم اینحال را ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم تا انگشت او را پس
بجنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عائشه یا گفت یا حمیرا تو گمان بردی که پیغمبر خدا خیانت
کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست و لیکن من گمان بردم که قبض کرده شد روح تو از جهت
درازی سجدهٔ تو پس فرمود آیا در می یابی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا داناتر است پس
فرمود این شب شب نصف شعبان است خدا تعالی می نگرد بر بندگان خود را و در روایتی آمده است که از وقت
غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب تمام شب میشود
پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت میکند مر رحمت خواهندگان را و تاخیر میکند و نمی آمرزد اهل حسد و کینه
را که بناحق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عائشه در حدیث دیگر آمده که گفت آمد آنحضرت بر من و بالید
و زود برگشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم که آنحضرت در بقیع سر بجانب آسمان
برداشته ایستاده است و دعا می کند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عائشه که حیف میکند خدا و رسول

وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت آنحضرت که این شب نصف
شعبان است نزول میکند حق سبحانه بآسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب و در حدیث دیگر آمده است
که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل حقد و نوشته میشود دروی
ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و احادیث در فضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است بعد
لیلة القدر و در احادیث آمده است که گشاده میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید اضحی و شب عید فطر و شب نصف شعبان
و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین از اهل شام من خالد بن سعدان
و لقمان بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت می پوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند و قیام میکردند
در مسجد و از ایشان گرفتند مردم تعظیم این شب را و میگفتند رسیده است بایشان در باب آن آثار اسرائیلیه و لیکن علماء
حجاز و مدینه موافقت نکردند بایشان در آن و این اجتماع در مساجد را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام
است تنها نماز گذاردن را مکروه نمیدارد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز قیام و طول سجده و استغفار
برای اهل بقیع بصحت رسیده و از عائشه آمده که گفت بود شب نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون میانه
شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا آنچه میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای
خود را و جستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی نیافتم او را در آن و برگشتم بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامه
افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی هذه یدی و ما جنیت بها علی نفسی یا عظیم ترجی
لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره پس برداشت سر خود را پس باز فرو برد
بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی و حق له ان یسجد پس برداشت سر
مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا نقیا من الشرک نقیا لا فاجرا و لا شقیا پس برگشت از نماز و در آمد با من
در جامه خواب و دیدم مرا که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من
از حقیقت حال خود پس مسح کردن گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مرا این دو زانو را که چه
مشقت کشیدند و براه خطر رفتند یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند دروی حقتعالی بآسمان
پایان و می آمرزد بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را و در اوراد نامه مشائخ درین شب صد رکعت نوشته اند
در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت رسیده است شیخ امام ابو الحسن بکری رحمة الله از علما

امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بگذارد چهارده رکعت در شب نصف شعبان وخواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب وچهارده بار قل هو الله احد وچهارده بار قل اعوذ برب الناس ویکبار آیة الکرسی وخواند بعد ازان آیة لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر پس پرسیدم آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع باشد او را ثواب بیست حج مبرور وصیام بیست سال مقبول وچون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته ویک سال آینده ونزد محدثان درین حدیث سخن است واز بیهقی آورده اند که گفت بآن میماند این حدیث مرفوع باشد والله اعلم وانچه متعارف شده است در دیارها از سوختن چراغان وامثال آن همه نامشروعست ومشابه بدوالی هندوان کنند ورسم مجوس است واما قیام لیل در رمضان که آنرا تراویح گویند بیان آن درباب صیام بیاید انشاء الله تعالی وتحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که دائم در تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردد

فصل در بیان صلوة ضحی

فصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو وضحوة وضحیه بروزن عشیه ارتفاع نهار وضحی فوق اوست وبمعنی شعاع آفتاب نیز آمده وضحاء بفتح ومد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب وبلند شدن وی یک نیزه واین را صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن آفتاب مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار واین را صلوة ضحی ونماز چاشت گویند ودر اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت آمده ودر بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق ودر تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گزارد نماز ضحی را وگفت هذه صلوة الاشراق وآمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت بود وشیخ اجل علی متقی در مواهب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده واین حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب وبگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه وعمره تامه تامه وبرای صلوة ضحی جدا وصحت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده وامت را بدان ترغیب نموده وامر استحباب کرده است وظاهر آنست که این یکوقت است ویک نماز که اول وقتش اشراق است وآخر وی تا قبل انتصاف نهار وچون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان بردند که مگر اینجا دو وقت ودو نماز اند وبعضی ضحوة صغری وضحوة کبری نیز گویند والله اعلم وانچه گفته اند که علما را اختلاف

است در صلوة ضحی بعضے اثبات نمودہ و بعضے نفی کردہ و بعضے سنت گفتہ و بعضے بدعت و بعضے روایات آن جانب
را ترجیح نمودہ و بعضے اینجانب را ظاہر آنست کہ این اختلاف در نماز اخیر است کہ آنرا نماز چاشت میگویند در نماز
اولی کہ آنرا نماز اشراق می نامند چہ این را بعضے از سنن موکدہ داشتہ اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمدہ
و در بعضے روایات دو آمدہ و در بعضے چہار و در بعضے شش و در بعضے ہشت و در بعضے دہ و در بعضے دوازدہ و بر
ہر کدام ثوابہای عظیم وارد گشتہ و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ شیخ ولی الدین بن عراق گفتہ کہ وارد شدہ است در
نماز چاشت احادیث کثیرہ صحیحہ مشہورہ تا آنکہ گفتہ است محمد بن جریر طبری کہ اخبار درین باب بدرجہ تواتر معنوی
رسیدہ و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفتہ کہ وی صلوة انبیای سابق است کہ پیش از محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بودہ اند پروردگار تعالی خبر میدہد از داود علیہ السلام انا سخرنا الجبال معہ یسبحن بالعشی والاشراق
پس باقی داشت حق سبحانہ ازان تسبیح در دین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عصر و صلوة اشراق را و در حدیثے
آمدہ است کہ بود صلوة ضحی اکثر صلوة داود و در حدیث دیگر آمدہ کہ صلوة الضحی نماز است کہ محافظت میکردند بران
آدم و نوح و ابراہیم و موسی و عیسے صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین گفت بندہ مسکین خصہ اللہ بفضلہ المبین
کہ چون عنایت الہی کہ در تیسر عباد و عموم مسلمین بملاحظہ حوائج و شواغل ایشان ظہور نمودہ است در وقت
مابین فجر و ظہر ترخیصی و تخفیفے فرمودہ است بندگان خاص وی تعالی کہ برای عبادت وی متجرد و متفرغ اند
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند و وی تعالی بندب و استحباب ایشان از انہ بوجوب و افتراض ترخیص
و تخفیف فرمود جل جلالہ و عم نوالہ و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علماء مذہب
و مشائخ است زیرا کہ روایت مثبت ارجح و مقدم است بر جزنانی چہ با مثبت زیادہ علم ست کہ پوشیدہ شدہ است
از نافی چنانکہ این قاعدہ در علم اصول فقہ مقرر شدہ است و جمعی از علماء بکراہیت آن قائل شدہ اند و میگویند
کہ گذاردن آن بدعت است کہ بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء راشدین پیدا کردہ اند و استدلال میکنند این جماعت
بر بدعت بودن آن باحادیث و آثاری کہ در نفی آن وارد شدہ چنانکہ بخاری از ابن عمر روایت کردہ کہ مورق
عجلی کہ از کبار تابعین طبقہ ثالث است گفت گفتم مر ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد
آنرا عمر گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر رض گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت لا اخالہ یعنی گمان
نمیبرم کہ میگذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم کہ نمیگذارد اگرچہ جزم بدان ندارم و از ابو بکرہ ثقفی کہ
از کبار صحابہ است مرویست کہ جمعی را دید کہ نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوة

ما صلیها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا عامة اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین هر آینه شما میگذارید نماز زیرا که نگذارده است آنرا پیغمبر خدا ونه اکثر اصحاب وی واز عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ضحی را ودر روایتی آمده نه در حضر ونه در سفر ومن میگذاردم آنرا وتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آینه ترک میکرد عمل را وحال آنکه دوست میداشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده نشود بر ما ولازم نگردد بر ما وقیس بن عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد ورفت کردم بعبد الله بن مسعود وهرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد ومسروق میگوید که میخواندیم ما آنرا پیش ابن مسعود پس نشسته میماندیم ما بر جای خود بعد از برخاستن ابن مسعود بعد از ان می ایستادیم ومیگذاردیم نماز چاشت را پس رسید این قصه ما با بن مسعود پس گفت تکلیف میکنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است ایشانرا خدا واگر میکنند البته وناچار شما گذارندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود واز مجاهد روایت کرده است که گفت درآمدم من وعروة بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم ابن عمر رضی الله عنه را که در مسجد نشسته است نزد حجره عائشه رضی الله عنها ومردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر رضی الله عنه را از نماز این قوم است که سنت است یا بدعت گفت بدعت است ولیکن نیکو بدعتی است وپیدا نکردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز ضحی این اخبار وآثار است که در نفی صلوة ضحی آورده اند وغیر آن هست وعلما در جمع وتطبیق میان این آثار واحادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت میکرد بر صلوة ضحی اگرچه امت را بر محافظت ومداومت آن تحریص فرموده وترغیب نموده از جهت محافظت آنکه بر ایشان فرض نگردد ودر مشقت نیفتند ودر آخر در خروج از عهده آن در نمانند چنانکه تصریح کرد بدان عائشه رضی الله عنها ولیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جای که با کان یصلیها یا ما سبح رسول الله وارد شده مراد ما دام علیها باشد محتمل ناگزاردن ابن مسعود رضی الله عنه ونادیدن قیس بن عبید او را مدت یکسال درین نماز همین تواند بود ونیز ابن مسعود مشغول بفقه وعلم بود وچون اشتغال بعلم افضل است از عبادت ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب وفضیلت این والله اعلم وتواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر رضی الله عنه لا اخاله چون از ابوبکر وعمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندید ووثوق باخباری که از مردم در گزاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده پیدا نشد پس توقف کرد وخبر داد از عدم وثوق وآنکه بدعت خواند آنرا بجهت اجتماع مردم واظهار آن در مسجد بود

یعنی این نماز در حد ذات مشروعست ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت است چه سنت در نوافل و مفضلیت آن پنهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که در روایت با مداومت یا اجتماع باشد و روایت کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید درون خانهای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعودؓ نقل کرده چنانکه گذشت و طائفه دیگر از علماء بقصد تطبیق و توفیق روایات میگویند که مستحب ست که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طائفه استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست گفت از عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفری بیامدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز و ترک میکرد آنرا تا آنکه می گفتیم نخواهد گذارد آنرا هرگز چنانکه عادت شریف در اکثر نوافل و تطوعات این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباسؓ که میگذارد این نماز را یکروز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند که محافظت و مداومت کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض پس میگذارند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علمای سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصاً صلوة و صوم همچنین بود تا مانع از اشتغال علم و خیرات و صفات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تعبد ایشان بدان بحدی ست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصور دارند بسیار از خیرات و مبرات را که مهم تر و مقصود تر است از آن ترک کنند هذا لیس بشئ و بالله التوفیق و صاحب سفر السعادة گفته که صواب آنست که استدامت بران نیز مستحب است اما اجتماع بران در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عائشهؓ مروی است که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نمی کنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن مادر و پدر حاصل شود بلذت و سروری که در نماز ضحی یابم هرگز نرسد تنبیه عدد رکعات درین صلوة مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسبب نشاط و کسل یا اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علماء اختیار هشت کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قرأت این نماز در اوراد مشائخ والشمس وضحاها و اللیل اذا یغشی و الضحی و الم نشرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز ماثور است

و در حدیث عائشه رضه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده

وصل در نماز عید بدانکه روز عید را ازان گویند که وی عود میکند و مکرر می آید در وقتش واین وجه عام است بر مواسم دیگر نیز صادق می آید از جهت بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند وگفته که عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر شکرانهٔ تمامی نعمت صیام است و در عید اضحی تمامی نعمت حج که موقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانهٔ نمازهای تمامی هفته پس شکرانهٔ تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکرانهٔ طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوة چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاق اجتماعی نبود شکرانهٔ تمامی آنرا عیدی مناسب نبود ولی همان فرح و سروری که فقرا را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهت لقا بعود وی گفتند یعنی لقا با دو سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتداء خروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع و بازگشتن بود که بتفاؤل است بآنکه برود و بسلامت بازگردد و در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که عید ازان گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است بندگان را بفرح و سرور و فضل و کرم خویش برین وجه وارد می شود که اشتقاق عید از وعد بعید است چه این اجوف است و آن مثال مگر آنکه قائل شوند بقلب چنانکه در جذب و جبذ و عادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گذاردی و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله مکه ازانجانب درآید میان و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باوجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود همبرین است عمل ناس در امصار و در بعضی امصار که در مساجد میگذارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار پیش نبود و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت است بآبادانی این بلده شریفه بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که برآید امام بجبانه واستخلاف نماید کسی را که باضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز است گذاردن آن در شهر در دو موضع

باتفاق ونزد محمد جائز است در سه مواضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در روز عید احمل واجب ثبات پوشیدی وحله داشت فاخر برسم عید وجمعه از پوشیدی از برای اظهار
عزت اسلام وشعائر آن وحله جفت جامه را گویند که ازار ورداء است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
افریشم وغیر آن چنانکه بعضے توهم کنند وگاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی واین جنس برد درین
بسیار بود برد یمانی که گویند این است وتجمل وتزین برای عید مسنون ومستحب ست اما بلباس مشروع و
عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه بچند خرما افطار
کردی وعدد آن وتر بودی یا سه یا پنج یا هفت وگفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست که بمفید
تقویه بصر ست که صوم مضعف آنست وحلوا موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلوی واگر کسی چیزی شیرینی
در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد وشیرین مرقق قلب ست ولهذا گفته اند که افطار
بچیزی شیرین افضل است ورعایت عدد وتر در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم وفرمود
ان الله وتر یحب الوتر ودر عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی ودر حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز
فطر تا نخوردی ونمیخورد در روز اضحی تا نماز نمیگذارد وگفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر است که چون
وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الهی واگر به مجرد
امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی وبعضے گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو
عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر کدام وچون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن
بمصلے بود صدقه برآورد واکل کرد وبمصلے رفت واخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن بعد
از نماز است ذبح کرد وصدقه داد وبعد از آن بخورد ودر باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث آمده یکی از فاکه غسل روز عید
بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده وبشهرت انجامیده است وغیر این یک حدیث از وی
شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلے الله وآله وسلم که غسل میکرد یوم الفطر ویوم النحر ویوم عرفه دیگر
از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را هر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم از شما دیدم
الا آنکه غسل نمیکنید روز عیدین ومحدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث وما غیر این دو حدیث درین
کتب نیافتم ودر کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر رضی الله عنهما که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعیدگاه شدت مبالغت وی رضی الله عنه در

بغایت

متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب صحیح است کذا قال النووی رضی الله عنه تکبیر میگفت
در تمام راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف امام ابی حنیفه است و اگر
سر گوید مانعی نیست و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن
بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی رح گفته که رسیده است ما را از زهری که گفت سوار نشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز عید اضحی
زودتر گذاردی و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده است
و همه در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع
باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بمصلی رسیدی در نماز
شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعه و در فعل آنحضرت در تکبیرات عید خلاف
است و مختار در مذهب حنفیه شش تکبیر است در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت
و مشائخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات در رفع ایدی در
نماز خلاف معهود در شرع است پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه
و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد از اکثر بن الصلت از گل که خانه وی در جوار مصلی بود
و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی بر خاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب
کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر رض بعد از وی
نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند
که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کرده اند که
کسے که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی
گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان رض نیز کرده بود و در اوائل نماز گزاردی پس تر خطبه خواندی و در آخر چون دید
که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی است که مروان
بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی
سب و ناسزا نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لائق آن بودند میکرد بشنوند چنانکه

در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه مانمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا میکرد و مروان بران مواظبت نمود با بجهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعضے گفته اند مکروه است و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان ما و مروی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که از جهان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتے بلکه براه دیگر باز گشتے و علمای برای آن وجوه نکات پیدا کرده اند که بعضے ازان یا مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود خلائق را درک آن تنگ است و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد او را بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعات و یا انکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشرف و ثواب این عمل متشرف شوند و حصول سعادت تشرف برد سلام بر آنحضرت بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا انکه برکات وی صلی الله علیه وآله وسلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو بمراتب فضل و برکت مرور و حضور شریف مشارک و مساوی باشد و یا انکه فوائح روائح طیب آنحضرت استشمام کنند و یا انکه حاجات فریقین را از تعلم و استفاده و استرشاد و صدقه و سرور بمشاهده جمال جهان افزای وی و مانند آن قضا کنند و یا انکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد و یا انکه اهل کفر و نفاق را بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گرداند و بکثرت عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازد و بترساند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود بیانش آنست که قبله مدینه مطهره جنوبی ست و مصلای عید بجانب غربی است و ازینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود و منزل شریف در وقت وقوف بمصلا بجهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع می شد و انکه صاحب مواهب لدنیه گفته ست که این محتاج بدلیل است ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت در ابتدا در جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار یمین ابتدا

تا نیست و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت و اعتبار بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید فتامل یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صلهٔ ارحام کردی و یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از دحام و هجوم خلائق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع فقرا و سائلان نبودی رجوع کردی تا نهر و منع سائل لازم نیاید و اینوجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده و لیس الامر کما قال و بعضے گفته اند که باین تغیر طریق تفاول میگرفت بر تغیر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و اینوجه خالی از دقتی و خفای نیست یا آنکه شاید راهی که بدان متوجه بمصلے شدی دورتر و درازتر بود از ان راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نبود و درینوجه سخن کرده اند بآنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بود و بنیای این وجوه همه بر احتمال است و ابن ابی حمزه گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقة گرد این را از جهت خدا را اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید و بعد ان در شرح سفر السعادت کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود تعرض بدان

تنبیه در صلوة عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی گفته که درینباب حدیث از ابن عمر رضی الله عنهما و عبد الله بن عمرو و ابی سعید رضی الله عنهم نیز آمده و عمل برین است نزد بعضے اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طائفهٔ از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز داشته اند و قول اول صحیح تر است انتهی ازکشی می آرد که امیر المومنین علی و ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت یا ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و

وصل

واقع نشد **وصل** در استسقای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صاحب مواهب لدنیه میگویند که اختلاف نکرده است هیچ یکی از علماء در سنت صلوة در استسقاء مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که دران ذکر صلوة نیامده واحتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت است در صحیحین وغیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست دران ذکر صلوة بعضے ازان محمول است بر نسیان راوی وبعضے ازان در خطبه جمعه بود که بعد ازوی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شد بدان واگر اصلا نگذارد پس آن برای بیان جواز استسقا بود بدعا وخلافی نیست در اصل جواز واحادیث مثبته مقدم است بقاعدهٔ مقرره تقدیم قول مثبت بر نافی انتهای این است کلام شافعیه ونزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست وهمین دعا واستغفار است بموجب قول حق سبحانه واستغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ونیز در احادیث وجوه استسقا که مذکور اند ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلے رفت ودو رکعت گذارد وخطبه خواند واین حدیث بجمیع خصوصیات خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ونیز سنت آن باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا واینجا ترک صلوة اکثر است وفعل آن جز یکبار نه وبصحت رسیده است که امیر المومنین عمر رض استسقا کرد ودر وی همین دعا واستغفار بیش نبود و

گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز گذارده پیش از نماز عید وبعد ازوی رواه الاثرم وخلاف در آنست که این مخصوص بمصلی است یا شامل است بمصلے ومنزل را وبعضے گویند اگر در غیر مصلے بگذارد فلا باس وروایت کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از عید میگذارد وچون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه انتهی ودر هدایه میگوید تنفل نکند در مصلے پیش از عید پس کراهت در مصلے است خاصة واگر نماز اشراق وضحی را پیش از خروج بخانه کند مکروه نبود کذا فی الشرح وبعضے گفته اند که در مصلے وغیر مصلے ودر شرح هدایه گفته این نفی باطلاقش متناول است امام را وقوم را بمیعاد وشافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را وگفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته ودر فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید وبعدها احتمال دارد که مراد ازان منع تنفل باشد یا نفی راتبه وبر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهیت است یا غاتهٔ ازان بر هر تقدیر مخصوص بامام است یا شامل است امام ماموم را ومخصوص است بمصلے یا شامل است بمصلی راویت واختلافات مطلقا سلف را در جمیع کوفیان میگویند بگذارد بعد از عید نه قبل آن ومذهب اوزاعی وثوری وحنیفه اینست وبصریان میگویند بگذارد قبل نه بعد ومذهب حسن بصری وجماعهٔ اینست ومدنیان میگویند نه قبل ونه بعد ومذهب زهری وابن جریج واحمد اینست وبعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلے وهر که تجویز کرده اند که آن وقت مطلق نماز است وهر که منع کرده میگوید که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نگذارده ومن اقتدی فقد اهتدی وحاصل آنست که نماز عید را سنتے ثابت

اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام باتکه در نماز استسقا نمازی نیست آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست والا اگر هر کدام تنها تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار باینوجه برپا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس اخذ کرد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار است و تجویز کرد نماز و اثبات نمود جماعت خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبیه و ائمه ثلثه رحمة الله علیهم در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضے گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و کیون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دعای استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشد سفیدی بغلهای شریف و دستها از سر مبارک درگذشتی و گفته اند که واقعه هرچند صعبتر و مسئله و مطلب قویتر برداشتن دستها بلند تر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا اینچنان بود که باطن کفین شریف بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داؤد نیز مانند این آمده و گفته اند که دعای چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نعمار باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نائره غضب و فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته است که نیز تفاول است بقلب حال چنانکه در تحویل رداکه منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب ردا تفاول است برای تغیر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعضے گفته اند بلکه این امتثال امریست که کرده شد آنحضرت را صلے الله علیه و آله وسلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاول چه شرط تفاول آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار اینکس واقع شود و از بجا تفاول گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چند بار بود یکباری قحطی در زمان شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم بوجود آمد و آنحضرت روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک

المال وجاع العیال فادع لنا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست
ابرها مثل کوهها و بیارید تا جمعه دیگر پس آمد همان اعرابی بار دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال
پس بر داشت دستهای مبارک را و بروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم
علی الآکام والظراب و بطون الاودیه و بهر سوی که اشارت میکرد می کشاد ابر از ان سو و در روایتی پس بکشاد
ابر از مدینه و می بارید گرد بر گرد او و نمی بارید در وی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تخشع و تبذل تمام
چون بمصلے رسید بمنبر بر آمد و خطبه خواند و اینقدر از ان خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن
الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد
دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرأت بجهر کرد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی
و در رکعت ثانیه هل اتاک حدیث الغاشیه چنانکه در روز عید و جمعه می خواند پس پیدا کرد خدا تعالی ابری را با رعد
و برق و سخت بارید تا آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دویدن و خزیدن
مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر و ان عبده و رسوله و این همان حدیث است که
تمسک ائمه است در استسقا چنانکه گذشت بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة
آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط
و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد برما و باید که شفاعت کنی تو ما را بپروردگار
خود و شفاعت کند پروردگار بتو فرمود آنحضرت ویلکم به شفاعت پروردگار کند کیست که پروردگار تعالی بوی
شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین
میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز گم نخواهیم کرد
طلب خیر از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین سخن اعرابی بخندید پس
بمنبر بر آمد و دستها بدعا بر داشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مروی نیست
بلکه مجرد خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهره استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر و از دعای آنروز
همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث نافعا غیر ضار بار دیگر در مدینه مکانی است
که آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از

سر مبارک بگذارند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند
و تشنگی بر همه غالب کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند با مشرکان
گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و زد
عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه
در نص قرآن مذکور است اینخبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که همچنین سخن گفتند نومید مشوید شاید
که حق جل شانه شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهان را تاریک کرد
و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی گشت اینچند بار است که استسقای آنحضرت در آن
مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ
کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود سنین
کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشانرا قحط و هلاک شدند در وی و خوردند مردارها
و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان چیزی را مثل دخان پس ابو سفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که
امر میکنی بصلهٔ ارحام و این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و بارید و
برفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان منکشف گردد
و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قریش از روز انداختن این اشقیا بود شکنبهٔ شتر را
بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وآله وصحبه ولعن الله علی الکافرین والمنافقین و ازینجا معلوم میگردد که این قصه
در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابو طالب بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وابیض یستسقی
الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل وجوه استسقا که مذکور شدند در مدینه بودند و ابو طالب در آنوقت نبود و بعضی میگویند که قول ابو طالب اشارت
است بانچه واقع شده بود در زمن عبد المطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و پوشیده
نماند که قول ابی طالب یستسقی الغمام بوجهه وقوع استسقا را نمی طلبید یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه وآله وسلم و مقتضی ذات شریف
وی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند آب این آب دادن حقتعالی است خلق را بدعای حبیب خود از آسمان و آب دادن از زمین معجزهٔ آنحضرت جدا است
پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وآله وسلم بتصرف الهی جل جلاله و عم نواله زمین و آسمانرا شامل است بلکه تمامهٔ شربها و طعامهای
دنیا و آخرت و ارزاق حسی و معانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت ست مصرع آخرای باد صبا اینهمه آوردهٔ تست بیت
شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست * وانشد الشیخ العالم العارف بالله الکبری قدس سره

وصل در صلوٰۃ کسوف

نظم ما ارسل الرحمن او یرسل + من رحمة یصعد او ینزل + فی ملکوت الله او ملکه + من کل ما یختص او یشتمل الا و طه المصطفی عبده + و نبیه المختار المرسل + واسطة فیها و اصل لها + یعلم هذا کل من یعقل **وصل** در صلوٰۃ کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و روات حدیث بعضے بکاف روایت کرده در هر دو و بعضے بخا در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور اند درین باب و مخبر از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکوٰۃ بر خسوف قمر حمل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذالک فاذکروا الله و در حدیث عائشه رضی الله عنها فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عائشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را دراز گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر معهود کرد و قرأت مقدار سوره بقر خواند در رکوع و سجود نیز مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرد و در روایتے سه و چهار و پنج کرد در رکوع دراز میکرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و نزد شافعی این نماز بدو رکعت و بخطبه ست و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب ما فرادی بیک رکوع و بی خطبه بر وجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق ست بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین است و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بر روایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در اینها اضطراب کرده اند روات آن بعضے دو رکوع روایت کرده و بعضے سه و بعضے چهار و بعضے پنج پس لازم است که گذارده شود بر وجهے که معهود و موافق است مر روات اطلاق را چنانکه فرموده فاذا کان کذالک فصلوا و بجهت همین اضطراب گفته اند بعضے از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آن از روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت است و انچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که مادر او ماریه قبطیه است در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت او است و معهود بود در میان مردم که وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن میباشد پس فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیه اند از آیات الهی که دلالت میکند بر کمال قدرت الهی و صنع او و دلالت میکند به خسوف

وکسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی و موجب غیرت اند اهل دانش را که در یکساعت با آن نورانیت
وابهت منظلم و منکسوف شدند بهمچنین قادر است و تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کشف کند
و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین رد است
قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این بر خلاف عادت
بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محال ست این سخن باطلست والله علی کل شی قدیر

وصل در صلوة الخسوف

صلوة خسوف ثابت است بکتاب و سنة اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم
طائفة الایة و آیة و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و اکثر برآنند که در قصر رباعی ست
بدو رکعت و بعضے آنرا بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترک بعضے افعال و کیفیات چنانکه
در سفر قصر است در عدد و کمیت و بعضے شامل هر دو داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد از حنفیه
و مزنی از شافعیه برآنند که این نماز مخصوص بزمان نبوتست بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم و ظاهر مفهوم کریمه و اذا کنت فیهم همین است و مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت
و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دلیل آنست و قید اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم
مقامک است چنانکه در کریمه و خذ من اموالهم صدقة الایة ثابتست و از گزاردن نماز خسوف باین کیفیات غایت
تاکید و محافظت است بر نماز که بهیچ وجه عذر در ان گنجایش ندارد و نماز خسوف از آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده بر وفق مصلحت وقت و ملاحظه حضور عدو و هر یکی از ائمه وجهی
از ان وجوه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه از ان وجوه وجهی است که در کتب سته با جمعها از ابن عمر رض مروی
شده است و اگر همان را ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم ما همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طائفه از صحابه با آنحضرت و روی آورد طائفه دیگر بر دشمنان
پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن طائفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند
این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگزارده بودند و آمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع
و سجده کرد دو سجده پس سلام داد آنحضرت و ایستادند هر یکی ازین دو طائفه و بگذارد برای خود رکعتی یعنی

آن رکعت را که با آنحضرت نگزارده بود این ترجمه لفظ بخاری است و در بواقی کتب سته نیز همچنین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که اینطریق اوفق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصریح بآنکه در کدام نماز بود واقع نشده ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازینجهت است ولیکن مذهب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوٰة خسوف جائز است ولهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهة عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و خواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد والله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور است و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود و وجود نماز خسوف باین وجوه درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود برهمین قدر اقتصار افتاد و این برین تقدیر است که مجال اقامت صلوٰة باین نهج صورت پذیر گردد و اگر خوف زیاده بود و دائره مجال تنگ گردد بگذارند بر وجه که توانند پیاده و سوار برکوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع شده و اگر مشغله جنگ بحدی واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حبسونا عن صلوٰة الوسطی صلوٰة العصر ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا و دعا است بعقاب درین سبحان الله در غزوه احد چه محنتها و شدتها بآنحضرت رسید صلی الله علیه و آله وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی مبارک و جز آن دعا نکرد برایشان بلکه فرمود اللهم اغفرلهم فانهم لایعرفونی چه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشانرا و گفتند که ایشانرا نمازی است که محبوب تر است برایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر است دران وقت برایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله وسلم

وصل در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی ست در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور میگردد دو مسئله است یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار گانی را دو رکعت گذارد متفق علیه است میان علما را است و هیچکس را خلافی نیست دران لیکن نزد حنفیه قصر عزیمه است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد

وصل در عبادات سفر

ودر تشہد اول بنشست جائز می افتد واگر بنشست نماز فاسد است ومذہب مالک رح نیز ہمین ست ونزد شافعی رح
رخصتی ست وچہار گذاردن نیز جائز است وثابت نشدہ است از آنحضرت کہ وقتی نماز رباعی در سفری تمام
گذاردہ باشد وحدیثی کہ مروی ست از ام المومنین عائشہ رضی اللہ عنہا کہ آنحضرت ہم قصر میکرد وہم اتمام وافطار میکرد و
صیام بصحت نپیوستہ وہیچکس از صحابہ عظام چہار رکعت نگذاردہ مگر امیر المومنین عثمان رض کہ در آخر ایام
خلافت خود در موسم حج چہار گذارد واز آن توجیہات کردہ اند ومیگویند کہ مذہب عائشہ رض نیز ہمین ست وعادت
شریف بود کہ در سفر بنماز فرض اکتفا کردی ومحفوظ نیست کہ در سفر سنت گذاردہ باشد پیش از فریضہ ونہ بعد از
فریضہ مگر دو رکعت سنت فجر ونماز وتر وگذاردن سنت بعد از ظہر نیز مروی است واز جماعتی از صحابہ ثابت
شدہ کہ در سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر رض نگذاردی اگرچہ در بعضی روایات گذاردن از وی آمدہ ونیز
آمدہ کہ اگر کسی گذاردی منع نکردی وبعضی گفتہ اند کہ اختلاف در سنن رواتب است اما در تطوع غیر راتبہ خلافی
نیست وآنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچہ در سفر بودی وگاہی تہجد بر پشت مرکب گذاردی بایماء ووتر
نیز بگذاردی ونفل بر پشت مرکب بایماء جائز است بہر طرف کہ رود بشرط استقبال قبلہ در وقت تحریمہ
ووقتی در راہ تنگ میرفت وی واصحاب وی وبالا باران می بارید وپایان گل ولای بود پس در آمد
وقت نماز پس اذان گفت وتکبیر بر آورد وہم بر راحلہ پیش رفت وباصحابہ نماز گذارد بایماء وگردانید سجود را پست
تر از رکوع واین یکی از تواضع است وگفتہ اند کہ آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت وبعضی گویند مراد او
امر باذان است ودر بعضے روایات بصریح نیز آمدہ کہ فامر المؤذن فاذن واما جمع صورتش آنست کہ چون
رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظہر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی
میان ظہر وعصر واین را جمع تاخیر گویند واگر در وقت ظہر پیش از رحیل در آمدی درینجا گاہی نماز ظہر بگذاردے
وسوار شدی بعد از ان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی درین صورت جمع واقع نشدی و
در بعضے اوقات ظہر را با عصر جمع کردی وہر دو بگذاردی آنگاہ سوار شدی واین را جمع تقدیم نامند ودر
مغرب وعشا ہمچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی ووقت مغرب در راہ در آمدی نماز مغرب را
تاخیر کردی تا در وقت نزول مغرب وعشا را جمع کردی جمع تاخیر واگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی
مغرب وعشا ہر دو را جمع کردی وسوار شدی جمع تقدیم بدانکہ در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع
شدہ ودر بعضی احادیث مطلق ودر بعضے مقید بحالت سیر ودر بعضی بجد در سیر یعنی تعجیل در سیر واز ینجاست

اختلاف علما که قائلند بجواز جمع بعضے قائلند علی الاطلاق و امام شافعی رض از ایشان است و بعضے مخصوص
میدارند بحالت سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلعم نبود بلکه چون در سیر بودی جمع
کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده‌اند
و در فتح الباری میگوید که مشهور از امام مالک رح اینست و نیز بعضے مخصوص میسازند بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضے جائز است جمع تاخیر
تقدیم و این روایتیست از امام احمد رح و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقاً و در فتح الباری میگوید
که مروی از امام مالک رح نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جائز نیست مطلقاً و وجه قول ایشان آنست که تعیین
اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده‌اند
امام محمد رحمة الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب رض که وی نوشت بحکام خود در آفاق
و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت
واحد کبیره ایست از کبائر و می آرد که روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت
کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر
در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رض می آرند که گفت ندیدم من رسول
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع
کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود
نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع
شده در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام
استمرار ندارد کما حققته فی موضعه و در جامع الاصول روایت ابی داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع نکرد رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر رض نیز آورده که وی
رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت زوجهٔ وی از جای نه رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار
یا دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر رض را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شبی از صلوة
در سفر مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایات صحیح بخاری اختلاف است
و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعضے احیان و تاویلش آنست که مراد
بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود

ثانیه را وگذارده شود در اول وقت آن وبعضے این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر وصورت جمعیت
نه در حقیقت ومعنی واطلاق جمع بر مثل اینصورت که حنفیه در جمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه
در حدیث حمنه بنت جحش آمده است فتدبر واگرچه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است
که جمع میکرد در میان ظهر وعصر در وقت وبیگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلائلی که
ذکر کردیم وتحقیق روایت کرده است ابوداؤد از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد
وسیر میکرد وبعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد ومی گذارد مغرب را
پس میطلبید طعام را وتعشی میکرد پستر میگذارد عشا را وارتحال میکرد ومیگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم وامام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر رضی الله عنهما که وی میگذارد
مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق ودر
جامع الاصول از ابی داؤد واز نافع وعبد بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر رضی الصلوٰة گفت ابن عمر رضی
عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق نزول کرد وبگذارد مغرب را پس اذان انتظار کرد تا غائب شد شفق پس
بگذارد عشا را پستر گفت که بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امر میکرد چنانکه
من کردم ودر روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند در جمع بطریقی
که بمذهب امام ابو حنیفه است وظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع وجمع در وقت واحد وجمع بمعنی تاخیر
تا آخر وقت وتعجیل در اول همه آمده وامام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً
لمحافظة الوقت وشیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل است ودر
روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است وفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای جواز بود والله
اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود فاما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین
بجمع بین الصلوتین مریض را رفته اند وباین قائل است احمد واسحق وبعضی رفته اند بجمع در مطر وباین
قائل است شافعی رح واحمد واسحق وقائل نیست شافعی رح بجمع مر مریض را واین عبارت ترمذی است واز
ابن عباس رض می آرد گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی باباً من ابواب الکبیرة وعمل بر نیست نزد
جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر وعرفه انتهی وصل در نماز جنازه مسائل کتاب الجنائز
واحادیث وارده وآداب ومقدمات آن بسیار است از فضیلت مرض وثواب آن وثواب عیادت وآداب

وصل در نماز جنازه

آن آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات در شب و روز
عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شب نباید کرد چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً عیادت
کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که
این بدعتی است که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد از ان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شد و آن طبیب را الزام بملازمت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی خواست
روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آن روز که در دین یهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز
شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار است پس پادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بجهت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابو داود از زید بن ارقم آورده اند
که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح است
و در این حدیث رد است بر کسیکه قائل است که عیادت از رمد مسنون و مستحب نیست و حدیثی در این باب از بیهقی و
طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث ضعیف
است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمیت احسان کردی بامور یکه ویرا در قبر و قیامت نافع بود و
احسان کردی باقارب و اهل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از ان همراه شده بمدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و اورا
دعا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب و سوال منکر و نکیر درخواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و بسلام
و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و مدتی عادت
صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و بر موت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دعوت
کردندی پس حاضر شدی تا حضور وی وفات کردی و تجهیز و تکفین کردی و نماز گزاردی و تشییع جنازه
تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام است بران اختصار کردند و چون شخصی وفات کردی اعلام
کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی
و بحضرت آوردندی و بروی نماز کردندی ودفنا در اوقات اگر شب بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز خبر نمیکردند
و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد و در اوائل
چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که بآن قضا

دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود میگرفت دین او را نماز میکرد والا
میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر یار خود و خود نمی کرد و چون فتح کرد خدا تعالی بر وی صلی الله علیه و
آله وسلم بلاد و توسعه کرد در اموال میگذارد و نمیپرسید از دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل
و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهدهٔ آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی و
گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت
شده است که آخر نمازی که از آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار همبرین افتاد و اخبار و آثار در باب اربع
تکبیرات مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله
عنهما مروی است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم
یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذهب امام
ابو حنیفه و شافعی است و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این ست و بروایتی از وی
دو سلام است و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی رض آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر اینچنین آمده
و دستها در همه تکبیر برداشتے و مذهب شافعی رح و احمد اینست و مروی است از فعل عمر رض و ابن عمر رض و ابن عباس رض
و زید بن ثابت و از امام مالک رح سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع
در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه همین ست از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب
آمده است شاید که گاهی اینچنین بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب رفع
یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم و در قرأة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ
ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرأة نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به ثبوت نرسیده ولیکن
در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس رض آمده و از وی رضی الله عنه قولاً و
فعلاً مروی شده و در بعضے روایات قرأت فاتحة الکتاب و سورهٔ جهراً از وی ماثور شده و گفته اند که جهر
بقصد تعلیم بود و تا بدانند سنت بود چنانکه تصریح باینمعنی نیز در حدیث آمده و مذهب شافعی رح و احمد و اسحق
اینست و مذهب امام ابوحنیفه رح و مالک و ثوری برخلاف اینست و از صحابه نیز درین باب اختلاف بود
و طحاوی گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بود نه بر وجه قرأت و از کلام
شمنے ظاهر میشود که مراد اگر به نیت ثنا بخواند نزد ما نیز جائز ست و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود

قائلین بقرأة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب ست و مراد نسبت که در کلام
ابن عباس رضی اللہ عنہ واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه رح و مالک واجب نیست و آنچه
محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز میت میخواند اینست اللهم اغفر له وارحمه
وعافه واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب
الابیض من الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه
من عذاب القبر ومن عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک آورده اند
که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عوف
که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آن جنازه خواند آرزو بردم که کاشکی
آن مرده من بودمی و الآن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا
اجرنا ولا تضلنا بعده و در روایتی ولا تفتنا بعده و در بعضے روایات زیادة اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریرة و در نماز بر اطفال زیاده میکنند این دعا را
که اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا و چون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یکشبانروز کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد و در حدیث اینچنین واقع شده است
و بعضے میگویند که جائز است تا منفسخ نشده میت و آنرا تقدیر بسه روز کرده اند و نزد بعضے تا متخرق نشده
و این تا یکماه بیشتر احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضے این را از خصائص آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم دارند بدلالة الحدیث که فرمود قبور مملو است بظلمت و نماز من منور است آنرا و
صواب آنست که عام است و بعضے گفته اند آنکه نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا فلا
و آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و ترمذی و ابو داؤد از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم ما با
جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه از سواران را بهمراه فرمود شرم ندارند این جماعه که
فرشتگان خدا تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابی داؤد را آمده است که آورده شد
نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و تا جنازه را فرود
نهادندی ننشستے و فرمود اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده

میشد ونیز اختلاف است که مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف جنازه ومذهب اوزاعی نیز همین است زیراکه این ادخل است در تفکر واتعاظ وثوری وطائفه دیگر گویند هر دو برابر است ومالک وشافعی واحمد رحمهم الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیراکه قوم شفعا اند وشفیع مقدم میباشد در عادت ودر حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت وابوبکر وعمر پیش جنازه میرفتند ومنقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت ودر حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف رود وپیاده هر طور که خواهد مشی کند وپس وپیش ویمین ویسار وآنحضرت بر هر جانبی نماز نگذارد وی اما صحیح شده که بر نجاشی که در حبشه مرد نماز گذارد وی وگفت لصحابه برادری از آن شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد ونماز بگذارد با صحابه وتکبیر گفت چهار تکبیر وبر معویه لیثی نیز بگذارد ودر وقتی که غزوه تبوک بود ومعاویه در مدینه پس جبرئیل آمد وخبر کرد وگفت یا آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین وبگذاری بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی خود را وبر انداخت هر درخت وتل که درمیان بود وبرداشت حجاب از میان ودر روایتی برداشت سریر اورا وآورد نزد آنحضرت پس بگذارد آنحضرت نماز بروی ودو صف از ملائکه خلف وی ودر هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید آنحضرت که بچه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد وخواندن وی آنرا در آمد ورفت ونشست وبرخاست وفقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی واحمد میگویند نماز بر غایب مطلقا سنت است وابوحنیفه ومالک بالتمام منع میکنند وبعضے تفضیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نگذارده اند بگذارند واگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست وبعضے میگویند که جواز آن در روزی است که مرده است دران روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد وحنفیه ومالکیه که قائل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جنازه نجاشی وبرداشته شد پرده از آن یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول بطریق طی ارض پس نماز بگذارد بروی ووی دید ومردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کننده بر جنازه که امامش می بیند وقوم نمی بینند ودرینصورت خود جائز است باتفاق واین نیز اینچنان باشد چنانکه در قصه معاویه لیثی آمده است وبعضے میگویند که این مخصوص بنجاشی است واین منتقض است بقصه معویه لیثی ونیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب وزید بن حارثه وعبدالله بن رواحه که در غزوه موته

شہید گشتند و گور را بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل سخت نکردی و
بالای گور عمارت و قبہ نساختی و این مجموع بدعت است و مکروہ کذا فی سفر السعادت و در مطالب المومنین
گفتہ است کہ مباح داشتہ اند سلف کہ بنا کردہ شود بر قبر مشائخ و علمای مشہور تا زیارت کنند ایشان از مردم
و استراحت یابند دران و بنشینند در سایہ آن نقل کردہ است از از مفاتیح شرح مصابیح و گفتہ است
کہ دیدم بخارا قبور کہ عمارت کردہ شدہ است بخشتہای تراشیدہ و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاہد کہ از مشاہیر
فقہاست انتہی و رخصت کردہ اند بعضے از اہل علم کہ حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور و شافعی
رحمۃ اللہ علیہ نیز ہمبرین است و نہی کرد از پی سپر کردن قبور و نشستن بران و آمدہ است کہ آنحضرت مردی
دید کہ درمیان گورستان بنعلین سیرفت فرمود بکش نعلین خود را و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابو الہیاج
اسدی آوردہ اند گفت مرا علی رضی اللہ عنہم بفرستم ترا بہ چیزی کہ فرستاد مرا بران خبر رسول خدا و گفت بر و
مگذار ہیچ تمثال را مگر آنکہ محو کنی نقش و صورت او را و مگذار ہیچ قبر بلند را مگر آنکہ پست کنی و قبر مسنم باید و
بلندی او ہمان قدر کہ ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد کہ اینجا قبر است تا پائمال کردہ نشود از آن و نشستہ
نشود بروی و قبر آنحضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر است و مسنم و سنگریزہای
سرخ بران چیدہ و نیز آمدہ است کہ آنحضرت آب پاشید بر قبر پسر خود ابراہیم و چند بروی سنگریزہای
و در حدیث صحیح آمدہ است کہ چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت
بمدینہ فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینہا بمالید و بزور حملہ کرد
و برداشتہ بر سر قبر او نہادہ و در حدیث صحیح آمدہ است کہ آنحضرت فرمود لعنت کند خدا تعالی یہود را
کہ گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنانی را کہ بزیارت قبور روند و بعضے گفتہ اند کہ این منع
و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند کہ منع از جہت قلت صبر و کثرت جزع و فزع
ایشانست و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکہ در سایہ آن کاری کنند یا نزدیک آن راہی
رود و نماز کردن در مواجہہ قبر مکروہ است و بعضے در مقبرہ نیز مکروہ دارند عادت شریف آن بود کہ چون
زیارت میکرد از برای دعای و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمدہ است کہ آنحضرت مامور شد کہ بزیارت
اہل بقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکہ گذشت و این چنین
زیارت کہ برای این معنی بود بی آنکہ ارتکاب بدعتی و مکروہی دران راہ یابد مستحب و مسنون است و در روایات

آمده که آنحضرت فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی ازان در هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود
صید با استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را بینید بگوئید السلام علیکم
اهل الدیار من المومنین والمسلمین وانا انشاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری که در مدینه مطهره
بودند گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا
ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار
آمده است و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این
مجموع بدعت است نعم برای تعزیهٔ اهل میت و جمع و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب است اما این اجتماع
مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است
وحد تعزیت تا سه روز ست و بعد ازان مکروه و بعضے تا هفت روز تجویز کرده اند و بعضے گفته اند
که تعزیت میت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یکروز و تعزیت جز یکبار نباید کرد کذا روی عن ابی حنیفه
و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی
بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند و در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد
قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسان که بتعزیت بیایند طعام کنند و
در بعضے کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز است
نه دیگر ازان اقربای میت و همسایهای او و پیغمبر فرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت
مانع است و ایشان فرصت طعام پختن و تهیهٔ آن ندانند چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابیطالب بمردم خانه
شریف فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است ازان و
اختلاف است در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغولند بتجهیز و دفن میت جائز است

وصل در سنن رواتب مراد بسنن رواتب اینجا نمازهاست غیر فرائض که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در روز و شب بطریق وظیفه میگذارد عامتر از موکده و غیر آن زیرا که چهار رکعت پیش از عصر را در رواتب ذکر
میکنند و حال آنکه آنرا از موکدات نمی شمرند و باوجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کرده اند پس یا مواظبت
را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و
موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در رواتب معنی دوام معتبر

وصل در سنن رواتب

است و ماخوذ است از راتوب که بمعنی دوام و ثبوت است امارا تبہ ظہر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی
و دو رکعت بعد از وی و ہمین است مذہب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنہ چہار رکعت
پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و ہمین ست عمل اکثر اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم
و آنہای کہ بعد از ایشانند از تابعین و ہمین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و ہمین ست مذہب
امام ابی حنیفہ از عائشہ رضی الله عنہا آمده کہ گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیہ السلام چہار رکعت را پیش
از ظہر پس با آنکہ گفتہ شود کہ چون در خانہ میگذارد چہار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چہ آنکہ در
بعضے روایات آمده است یا گاہی اینچنان میگذارد و گاہی ہمچنین پس حکایت کرد عائشہ و ابن عمر آنچہ دیدند
و ہر دو حدیث صحیح اند طعن نیست در ہیچ یکی از ینہا و نیز در حدیث آمده است کہ آنحضرت بعد از زوال چہار
رکعت میگذارد و میگفت کشاده میشود درین ساعت درہای آسمان و من دوست میدارم کہ صعود کند
برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضے علما این را برہمین سنت ظہر حمل کرده و بعضے گفتہ اند کہ این نماز
مستقل بود ورای راتبہ ظہر کہ عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال آنرا
در خانہ میگذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنہما بعد از زوال ہشت رکعت میگذارد و میگفت این ہشت
رکعت برابری میکنند ہشت رکعت را از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تہجد زمان نزول
رحمة است چہ درہای رحمة بعد از زوال کشوده میشود و آن بعد از انتصاف نہار است و نزول رحمة الٰہی در
شب بعد از انتصاف شب ست و باینوجہ مناسبت میان ہر دو وقت پیدا شد و نماز در دیگری بود در فضل
و چون نزول رحمت در وقت سحر اشہر و اظہر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیہ کرد بوی نہ
عکس و از امیر المومنین عمر آمده کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود چہار رکعت پیش از
ظہر بعد از زوال حساب کرده میشود مانند آن از سحر و ہیچ شیی نیست مگر آنکہ سجده میکنند پروردگار را در ان
ساعت پس برخواند این آیہ را یتفیؤ ظلالہ عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیہ و شیخ ابن الہمام از سنن سعید بن
منصور از براء بن عازب آورده کہ گفت رسول خدا صلے الله علیہ وآلہ وسلم کسیکہ بگذارد پیش از ظہر چہار رکعت
گویا کہ تہجد کرد در شب و کسیکہ بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا کہ شب قدر گذارده بعد از ظہر دو رکعت گذاردی و این
دو رکعت ہرگز از وی فوت نشدی نہ در حضر و نہ در سفر و در وقتی کہ فوت شد بجہت اشتغال بوفود و باقسمت
مال پس قضا کرد آنرا بعد از عصر چنانکہ در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل آنست کہ ہم در حدیث صحیح

آمده است که همیشه میگذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و جل واحادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه از راتبهٔ عصر بود پس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود که این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که میگذارد رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال را و نهی میکرد از ان و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانهٔ شریف میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مرویست که کسیکه محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ و شیخ ابن الہمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا با آنهاست و بر تقدیر ثانی اما میتوان کرد بتسلیمهٔ واحده یا نه و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام باید و سلام حاصل شود و عدد مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق با بودن راتبه از آنها انتهی گفت بندهٔ مسکین عفا الله عنه ظاهر آنست که این چهار رکعت و برای دو رکعت سنت است چنانکه بعد از عشا و عمل مشائخ بر انست بیک سلام والله اعلم و اما راتبهٔ عصر از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که گفت میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مرویست از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد پیش از عصر چهار رکعت فصل میکرد میان آنها بتسلیم بر ملائکهٔ مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از مسلمین و مومنین رواه الترمذی و در روایتیست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود رحمت کند خدا تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود و در روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود و از جهة اختلاف همین روایات است که مذهب حنفی تخییر است میان چهار و دو جمعاً بین الاحادیث و چهار افضل است چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند و اما راتبهٔ مغرب دو رکعت است بعد از وی مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت احصا نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرات میکرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کردی در قرات از ابن عباس رضی الله عنه آمده که گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله

وسلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد رواه ابوداود و راتبهٔ عشا نیز دو رکعت است بعد از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت عشا را هرگز پس در آمد در بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابوداود و این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عائشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم پس می در آمد خانهٔ مرا و میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند والله اعلم و در سفر السعادة میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی و فرمود محبوبترین نماز مرد بعد از مکتوبه نمازی است که در خانهٔ خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذاردے و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضے از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد مجزی نیست که از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد از جهت مخالفت امر فکل امر که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد ولیکن اول افضل بود و از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت زود برخاستی و فرمود ملائکه انتظار آن دارند که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه وآله وسلم و سنت بامداد بجدی بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گزارده باشد بجز سنت فجر و در بعضے روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضے سنت فجر واجب است چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایة و اهتمام بشان هر دو معروف شده و نشسته گذاردن بی عذر جائز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد العشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضے گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی تنبیه در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر و سنت مغرب و عشاء دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشاء که چهار رکعت بعد از ینها آمده است و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شش رکعت آمده در بعضے روایات با سنت و در بعضے بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز خالی از غرابت نیست همچنین عادت مردم نشسته است فقط

نوع سوم زکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت و پاکی است زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی یزکیهم ای یطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر

حاجت باشد وگاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند وزکوة موجب نماء مال وطیب وطهارت وی وعلو اجر صاحب مال وطهارت وی از خبث ذنوب است وبعضی زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکند وشهادت میدهد بصحت ایمان وی وزکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب وی در صحت دعوی ایمان واصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنة ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد از وی وعادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة وصدقات دیگر مثل عشر وماند آن مراعات فقرا بود چنانکه وصیت کردی وترغیب نمودی در رسانیدن آن با ایشان را بدیانت وامانت ورغبت بی محنت ومشقت ومن اذای وایجاب انثی در ابل که منفعت در وی بیشتر از ذکور است نیز ازین بابست ومراعات واصحاب اموال نیز فرموده تا عمال بر ایشان ظلم وتعدی وتجاوز از حد نکنند واز اموال جیده انتخاب ننمایند وزیاده بر قدر فرض از هدایا وضیافات نستانند وشرط نصاب وحولان که ناظر در تیسیر ورفق است ازین جهت است واز رعایت وحکمت وعدالت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر واحتیاج مردم بآن فراوان تر است ودوران آن اکثر است واجب کرد تا دادن آن بآسانی میسر گردد وگرفتن میسر موجب دفع حاجت گردد یکی صنف زروع وثمار چنانکه وجود خرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی تباه گردد دوم صنف بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسپند صنف سوم زر وسیم که قوام ومعاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان ست صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب وظروف وفرش وسائر اقمشه وامتعه ودر جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرموده ودر زروع وثمار در وقت حصاد ودروی وآن وکمال آن که وقت حاصل شدن غله است ودرین نیز رعایت غایة عدل است هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال وحصول منفعت مال ونماء آن باختلاف نرخ وقیمت که تبدیل وتغیر آن در سال غالب بلکه متعین است ودر وقت حصول غله وثمار بحصاد وکمال آن آسان تر است وهم در غایة جانب فقرا تا مبادا بتاخیر از حصاد وبادای زکوة تاخیر واهمال راه یابد ومتغیر گردد وهم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال سهولة ومشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مال که بی مشقت وتکلف بدست آید چون مالی که از کان یافته ودر زمین پیدا شود خمس واجب گردانید وبر گذشتن سال موقوف نگردانید وآنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی وکلفتی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زروع وثمار که بآب باران حاصل گردد عشر

واجب گردانید واگر بزیادت تکلف ومشقت محتاج بود چنانکه زروع وثمار که بدولاب یا بگاو وشتر یا خریدن
آبی حاصل گردد نصف عشر واجب کرد وانچه محتاج است بعمل وتعب والم از ارتکاب مشقت واسفار و
رکوب بحار ودور رفتن ببلاد واکناف عالم عمل یک فرمود ولابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز
علم شارع بدان احاطه نتواند کرد ودر هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال وحکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی
تعیین فرمود ونصاب در لغت بمعنی اصل ومرجع آید ونصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد
تمام شود واثری خاص وحکمتی مخصوص بران مترتب گردد ونصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد
برسد زکوة واجب گردد ودر شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم
که مبلغ آن بحساب دیار یا پنجاه ودو نیم تولچه باشد ودر زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت ونیم تولچه بود ودر
غلات وثمار پنج وسق گفته اند که هشتصد من شرعی است ووسق شصت صاع ودر گوسپند چهل ودر گاو سی
ودر شتر پنج واصل در باب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم وعمل
خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب واجماع امت بران بعد ازان واین مقادیر واعداد منتهی بعلم شارع
ووحی آسمانی است وتمامه مسائل باب وتفاصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر بس است وهرگاه
کسے زکوة بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آوردی او دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرمود خذ من
اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ومراد بصلوة معنی دعاست واگرچه بلفظ صلوة بود واوفق وانسب
باشد بلفظ منصوص چنانکه فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی واز ینجاست که در بعضے احادیث واقع شده است که
فرمود اللهم صل علی عمرو بن العاص که وی صدقه را بر وجه مطلوب ومرغوب می آورد وآنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد وفرمود عائد در صدقه حکم سگے دارد که میخورد قی خود را واین کراهیت
بر تقدیر ملک اختیاری است چنانکه بیع وهبه اما اگر بمیراث رسد کراهیت ندارد که در ملک ارث اختیار را دخلی
نیست وآنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی وغالبا داغ بر گوش
کردی ودر داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر دران مصلحتی باشد مثل علامت نهادن
وتمیز کردن تا مختلط نشوند جائز است وفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه
حجت است ولیکن باید که داغ بر روی نکنند که ازان نهی واقع شده است ودر داغ کردن آدمی بقصد علاج
نیز اختلاف گونه هست وصحیح حرمت وکراهت است مگر تردد انحصار علاج در آن بقول طبیب حاذق ودر لکن

معسر و تحقیق این مسئله در مقام خود کرده شده است و صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان مرد یا زن آزاد یا بنده خورد یا بزرگ و وجوب بر بنده و صغیر یعنی وجوب بر سید و والد ست و در وجوب صدقه فطر در مذهب مالک نصاب فاضل از جامه و مسکن و خادم و دین شرط است و صدقه فطر نصف صاع است از گندم که بوزن جهانگیری ابدالله سلطانه که سیری وسی و شش سیر شاهی است دو سیر و یکپاو میشود و صاع از وجود و چندین باشد و افضل آنست که صدقه فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدهند و عادت شریف نبوی صلے الله علیه وآله وسلم همین بود و تقدیم از روز عید نیز جائز ست و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیر و نزد بعضے جائز است بیک روز و دو روز و بعضے گفته اند که بعشر اخیر رمضان تقدیم کنند و در جواز تاخیر نیز اقوال است وصل این بیان صدقه واجب بود اما صدقه تطوع اگرچه امر ایجابی بدان نکردی و بر ترک وعید نفرمودے اما او را بغایت دوست داشتی و بدان چندان شاد شدی که بخلا بستیدن آن شاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرف کردی آنرا بسیار نشمردی و هیچکس چیزی از وی نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر در نعت وی صلی الله علیه وآله وسلم گفته است شعر ما قال لا قط الا فی تشهده + لولا التشهد کانت لاؤه نعم و درینجا تفصیل و تحقیقے است که در باب اخلاق شریف گذشته است آنجا باید نگریست و در عطا و تصدق تنوع نمودی و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی چیزی بخشیدی و هبه کردی یا از حقی و دینی که بر کسی داشتی در گذشتی و گاهی کالای نخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی کالای بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاهی زیاده از ثمن بدادی و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و هر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و هر که با وی صلی الله علیه وآله وسلم بودی صفت احسان و کرم بروی غالب گشتے و اگر بخیل شحیح حال مبارک او را مشاهده کردی صفت جود و سخاوت در وی اثر کردی و بالجمله در سخاوت و سماحت و کرم بی تعلقی بدنیا و متاع آن بر همه افراد انسانی فائق بود و مثل نداشت و ازینجهت دائما منشرح الصدور و مسرور القلب و طیب النفس و شادان دل بودی چه همه انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله وی و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و شرح صدر از صفات و خواص عظیمه آنحضرت است که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت نیست مگر بعضے از کمل اولیا را بقدر اتباع وی صلے الله علیه وآله وسلم نوع چهارم صوم صوم عبارتست از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و صوم

کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و در بعضے احادیث آمده که پنج چیز نقض میکند
صوم را کذب و غیبت مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر بغیبت روزه بشکند کدام یکی را از ما روزه سالم
و باقی بماند و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة جمهور برانند که صلوة افضل است از جهت حدیث
و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابو داؤد وغیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت آمدم حضرت
رسول را صلی الله علیه وآله وسلم بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی
مثل آن نبود غالباً مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فوائد و ثمرات صوم ست که مناسب بحال
صائم بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من ست و من
جزای میدهم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست و من جزا میدهم
بوی کنایتیست از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند است تا بهفتصد
مگر روزه که آن برای منست و من جزای میدهم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع میگردانم
کسے را بران و بی وساطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای منست و حال آنکه همه عبادت برای او ست
تعالی شانه مقصود ازین زیارت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم در غیر
حقتعالی و هیچ کافری در هیچ عصری از اعصار تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار
اموال و قصد وی از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزه ریا را که شرک اصغر است
راه نیست یعنی بمجرد فعل و اگر بگوید که من روزه دارم ریا دران قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صائم را
حظے نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند مزه طعام و شراب و شهوات خود را از جهت
من پس ازان فرمود الصیام لی وانا اجزی به مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضے روایات تصریح ذکر
آن آمده یا تمام شهوات و اشارت است بکف تمامه اعضا و جوارح از معاصی و بعضے از محققین گفته اند که
استغنا از طعام وغیره از صفات الهیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات
اوست تعالی اضافت کرد و تعالی آنرا بخود و بالجمله عبادت صیام را شانی عظیم است میان عبادات خصوصاً
صوم رمضان را که فرض است و بود آنحضرت کریم ترین و جواد ترین خلق خدا تعالی خصوصاً در رمضان که سخاوت
و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف
گشتے و بذکر و نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را معمور داشتی و چون اینماه عظیم است و منبع

برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانهٔ آن نیز بانواع عبادات و
قربات اکثر داد و کردی و چون جود حضرت واهب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت سید کائنات که مظهر
انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل
علیه السلام میکردی و بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و جود تیزتر از باد و آن که میرسد و شامل میگردد همه را و عرض میکرد
بر جبرئیل قرآن را و میخواند با وی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهمدیگر میخوانند و اینهمه تنبیه است برآنکه آدمی
را باید که در ایام شریف و مواسم خیر و حضور صحبت صلحا در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجدتر و
ساعی تر باشد و بالله التوفیق و بود فرضیت صوم رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت در ماه رمضان
روزه داشته بود و ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی باسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان
و گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول توریت در شب ششم از رمضان و نزول
انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردی بعد
از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسحیر تاخیر کردی و صحابه را برین تعجیل و تاخیر ترغیب نمودی و مدح
کردی و افطار بخرمای چند کردی و اگر خرما نبودی دمی چند از آب خوردی و فرمود نعم سحور المؤمن التمر و در وقت
افطار فرمودی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی و این کلمات نیز خواندی ذهب الظماء و ابتلت العروق
و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستحب ست و نهی کردی صائم را از فحش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن و بجواب
مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگر آنرا نیز مخیر میکرد
میان افطار و روزه و علما را اختلاف ست درانکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ائمه رحمة الله علیهم برآنند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر
گردد افطار اولی ست و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر
نیز کردی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در نهار رمضان حجامت
کردی و سواک کردی در مضمضه و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از سواک و اکتحال در رمضان حدیثی
صحیح نشده و مذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست در روزه نافله گاه چندان پیاپی داشتی که گمان بردندی که دیگر
افطار نخواهد کرد و گاهی پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه
خالی نگذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از حیث [illegible]

فرمودی و در حق صائم دهر فرموده لاصام ولا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی در عشره الحجه که مراد بآن نه روز از دست نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشره ذالحجه و در روز عاشورا البته روزی داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی و صاحب سفر السعادة گفته که این سه ماه که دران عوام روزه دارند بچیزی نیست و در سنت شوال فرمود که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف نفرمود و در عشر اخیر مگر در یک رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد دران عشر که شب قدر درین عشر است دیگر بر اعتکاف درین عشر مواظبت تا آخر عمر شریف فرمود و برای اعتکاف خیمه میزد در مسجد شریف و گاهی سریری نیز می نهادند و بران فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل روز مروی نشده و در هر سال یکبار قرآن را جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم بیاید انشاء الله تعالی و صل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضے از لیالی رمضان وصال کردی یعنی پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را ازان بجهت رحمت و شفقت و کراهیت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی ما را ازان چرا منع میکنے بانکه همیشه را متابعت خود میخوانی فرموده است کاحدکم لستم مثلی انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی یعنی نیستم من مانند یکی از شما و در روایتی فرمود ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل منست انی ابیت عند ربی یطعمنی ربی ویسقینی من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و ترتیب کننده منست یطعمنی ویسقینی میخوراند و مینوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است یکی آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب طعام و شراب از بهشت می آمد که میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وآله وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است شرعاً طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق خارق عادت از بهشت از پیش پروردگار آید موجب افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقه از جنس صوراست نه از قبیل اعمال و بعضے گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتست و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شرب می بخشد افاضه مینماید چیزیکه قائم مقام شراب و طعام میگردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی وجع و جوع

فتور و شمار این حالت است و مختار نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی ست که از ذوق و لذت مناجات
و فیضان معارف و لطائف الهی که بر دل شریف و روح پر فتوح وی صلی الله علیه و آله وسلم وارد و نازل
میگشت و احوال شریف از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی
میشود این معنی در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نمیفتد بلکه باد از ان نیاید
چه جای محبت حقیقی و مسرت معنویست والله اعلم بحقیقة الحال فرع اختلافست علما را در صوم وصال
در غیر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که جائز است یا حرام ست یا مکروه طائفه میگویند که جائز ست
هر کسی را که قادر است بر آن چنانکه صوم دوام و مروی است از عبدالله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا پانزده
روز و از ابراهیم تیمی که از تابعین است آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد پس در عوارف آورده است
که بعضی بورزش و ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یکروز پیدا کرده آورده اند
که بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت
و تخفیف بود نه برای تحریم چنانکه اشارتی بان در صدر حدیث کرده شد و اکثر برانند که جائز نیست و امام ابو حنیفه
و امام مالک رحمة الله علیه بر نیند و امام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهیت و اصحاب وی
مختلف اند که این کراهیت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگوید که

وعن ام حرام عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال المائد فی البحر الذی یصیبه القی له اجر شهید والغرق له اجر شهیدین رواه

ابو داؤد و بدانکه این بر تقدیر یست که رکوب وی برای غزو و حج و طلب علم و صله رحم و مانند آن باشد و تجارب اگر برای تحصیل
قوت نفس و نفقه عیال باشد و بی رکوب بحر حاصل نشود همین حکم دارد و پروردگار تعالی منت نهاده است بر بندگان بر رکوب فلک
و تسخیر بحر و حصول منافع بدان و بتحقیق سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در بارا برای هجرت حبشه
و از برای غزو و چندین از کبار علما و اولیا و اتقیا سوار شده اند برای حج پس بعضی فقها که منع کنند از ان و آنرا از قبیل القای
نفس در تهلکه دارند این احادیث و مانند آن حجت است بر ایشان و اباگردانیدن آن منافی این طریق مردود است بانکه
معتبر درین باب غالب است و تنک نیست که غالب سلامت است و هلاک نیست مگر مانند راکب بر خصوصا در بفاوز و
جبال که احتمال خطر دارد که وی تعالی در بحر راکب ساخته چنانکه در بر هلاک حکم وهم است و عقل حاکم است ابرو و از اسباب عادل
است سیدی احمد بن ازوق که از اعظم علما و مشائخ مغربست در شرح حزب البحر میگوید رکوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف
نیست امروز بر جواز آن اگرچه نظر سلف مختلف است در آن و ان ممنوع است در پنج حال نخست آن که مودی گردد بترک

جائز ست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود وصال مکنید واگر یکی از شما خواهد که وصال کند گو بکند آنرا تا سحر واین در معنی تاخیر افطار ست نه وصال و
این نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد وباعث تعذیب نفس نگردد والا داخل قربت نبود وظاهر حدیثی اگر کند
در آنست که وصال از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم وجمهور برانند که حرام است بر غیر وی
صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا ورحمت وشفقت
منافات ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود واز اهل سلوک انهامی که مولع اند بریاضت نفس وکسا
وی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم نوع پنجم حج وعمره حج در لغت بمعنی قصد آمده
ودر شرع شریف قصد بیت الله بروجه مخصوص وفتح حا وکسر او هر دو لغت است ودر کریمه ولله حج البیت
هر دو قرأت آمده وعمره در لغت بمعنی زیادت آید وعمره زیاده است بر حج وبمعنی عمارت وزفاف زن نیز آید ودر
عمره تعمیر وتعظیم است بر مسجد حرام را وموجب عمارت بنای محبت ووداد است ودر شرع اسم است مرافعال مخصوص
را که احرام بطواف وسعی است جز وقوف بعرفه که مخصوص است بحج ونسبت عمره بحج همچو نسبت نماز نفل
است بفرض وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع وحجة الاسلام
گویند که بمردم تعلیم احکام نمود وفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابند وایشان را بسفر آخرت وداع
فرض از وانقص یا نقص ابن مالک گفت رضی الله عنه در شان آنکه سوار میشود ونماز نمی گذارد وای بر کسیکه ترک کند نماز را دوم آنکه در غیر موسم
فتنه نیست که خوف هلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس اسیر شدن در بند دشمنان وبی افتادن بغلبه واستیلا ایشان بر نفس ومال بخلاف آنکه متعهد وامان
در میان باشد ومسلمانان از شوکت وقدرتی بود چهارم آنکه رکوب آن مفضی ومودی بود بدر آمدن در تحت احکام اعدای دین وتذلل نمودن
با ایشان ومشاهده نمودن منکرات ایشان وبعضی مشائخ جاری گردانیده اند آنرا بر مسئله تجارت در ارض عدو ومشهور در مذهب کراهت است
با ثبوت اصل جواز وهمچنین برابریت رکوب علما وصلحا وایشان خفیف میدانستند کراهت ادرا حسب تحصیل واجب که حج است وانچه در معنی او
پنجم خوف کشف عورت بر کوب چنانکه زنان در مرکب صغیر افتند که پرده ندارد عمر بن الخطاب بعمرو بن العاص گفت وصف کن امی من بحرا
گفت مخلوقیست عظیم که سوار میشوند بروی خلقی ضعیف مثل دود علی عود مانند کرم دارچوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم
اگر حج وجهاد نبود میزدم بدره کردن کسی را که سوار میشد بران ورجوع کرد عمر بعد از ان ازین قول وهمچنین واقع عثمان
را رضی الله عنه پس از ان قرار یافت امر بر جواز آن بشرائط مذکوره وبالله سبحانه التوفیق انتهی کلام ابن
رزوق شرح ۱۲ مشکوة در کتاب الجهاد ۱۲

کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و پرسد شمارا از کردارهای شما دانا و آگاه باشید
مگر دید بعد از من گمراه و در روایتی مگر دید کفار که بزند بعضی از شما گردن بعضی را و انا آگاه باشید که من ساینده ام
حکم پروردگار شمارا و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این احاضر بغائب و بکسی که رسانیده شود بسوی
او احفظ و اعلم باشد از رساننده و فرمود مناسک حج بیاموزید و شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید
پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا در آئید
بهشت پروردگار خود را و این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر
ازان گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم از هجرت است و تحقیق آنست
که در سال نهم است و هم درین سال به تجهیز اسباب سفر مشغول شد ولیکن رفتن وی صلی الله علیه و آله وسلم درین
سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و تشئید احکام و تعلیم وفود که ورود می نمودند بروی پس ابوبکر صدیق
را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریف فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله بقرائت سورهٔ برائت بر
مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او مامور گفت بل مامور و تخصیص
علی مرتضی بقرائت سورهٔ برائت آن بود که در وی نقض عهد مشرکان است و عقد عهد و نقض آن بدست
مرد یا اهل بیت وی میباشد و اما عدد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چهار گفته اند اول
عمرهٔ حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که بریک مرحله است از مکه رسید مشرکان
همه باجتماع بجنگ برآمدند و از درآمدن مکه معظمه مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر الهی
بایشان مصالحه کرده از احرام برآمد و بمدینه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آورد
دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری که در قضیهٔ مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز
بمدینه عود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بریک مرحله از مکه است بعد
از قسمت غنائم چنین شبا شب آمده و عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال
دهم از حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید ان شاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند
باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقت عمره نبود زیرا که بمکه در نیامد و از همانجا از احرام برآمده بمدینه رفت
ولیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام
کرد به حج و همه سازنگی سفر حج کردند و این خبر ببلاد و قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسید مجموع مسلمانان

متوجه مدینه شدند و در راه بمکه از هر طرف طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بست و چهار هزار آمده پس در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بمکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابو داود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را در بهشت دهی و ظالم را بخشی در آنوقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله مادر و پدر من فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود عدو خدا ابلیس چون دانست که اجابت کرد حقتعالی دعا را مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و یلا فریاد کرد و دیگر بخت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزاع و فزاع وی و گفته اند که مراد بامة در بنجا واقفان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج بکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن ماجه آورده و گفت این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگرنه قول حق سبحانه ویغفر ما دون ذالک بس است و ظلم نیز ما دون شرک است و بالجمله حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل خدا واسع است و ظاهر حدیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که ساقط میگردد و ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط نمیگردد پس کسیکه بر دست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیگردد از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوة است پس اثم تاخیر و مخالفت ساقط میگردد بحج پس حج ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزیرا که واجب است بروی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و را و الا قتل کرده شود و ساقط نمیگردد حق آدمی بحج اجماعاً اینچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست والله اعلم و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود

و در حدیث ابی داؤد آمده است نزدیک آورده میشد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم آنهارا شتران نزدیک میشدند و ازدحام مینمودند و سعی میکردند و هر یک از انها خود را نزدیک آنحضرت
می آوردند و درون میخزید تا او را بیشتر منحر کند و امیر المومنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد تا تمه شتر
که وی رضی الله تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در
روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نسائی خود و در روایتی نحر کرد از عائشه رضی الله عنها
بعد از ان حلاق را طلبید که معمر بن عبد الله نام داشت و اشارت کرد بحلاقت که ابتدا بجانب راست کند
و قسمت کرد مویهارا بر اصحاب هر یکی را یکتا موی یا دو تاره موی نصیب رسید و مویها جانب چپ را همه
بابو طلحه انصاری داد و بآخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد و از انیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه
حلق کردند و بعضے تقصیر کردند و مکرر فرمود اللهم ارحم المحلقین و در آخر بالتماس ایشان فرمود و المقصرین
و چون آنحضرت بر سر زمزم آمد و عباس و اولاد وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود
آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی
من خود فرود آمدی و از چاه آب بر کشیدی و شما را بر سقایت اعانت کردی از جهت فضل و برکتی و بزرگی
که درینکار است یعنی اگر من اینکار بکنم بعد از من سنت کرده بر امت من و مردم همه باینکار بقصد اتباع
من دست زنند و بر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود پس ایشان یک
دلو بر وی صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای
بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی
دیگر و الله اعلم و بعضے گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضو است چنانکه در باب عادات
شریف بیاید و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب اوست و زمزم و زمازم مار کثیر را گویند و بعضے
گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا رعلم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرد زمزم را
جبرئیل علیه السلام بود و چون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود زد و از انجا چشمه پیدا شد
و آب را گرد کرد تا پیش از انکه مشک پر کند پراگنده نشود و اگر بگذاشتی چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث
آمده است بعد از ان ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا انباشتند تا
آنکه اثری از ان نماند بعد از ان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حقتعالی او را مخصوص

بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام قبل و بروایتی پیش از آن بعد از آنکه
ابوطالب تزانبا کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار
در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است بدانکه ذبحی که بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی است
که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند و عقیقه ذکر عقیقه
سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد رحمهما الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه عقیقه
سنت نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معلوم
شد پس از آن نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود
و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود اینچنین رسیده است
انتهی بدانکه مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
چون به بیند ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی و ناخن خود تا آن زمان که تضحیه کند
و بعضی از علما مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی برآنکه بر طریق کراهت است
و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک عید اضحی پس طلا کردند
بعضی نوره زدند جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردیم سعید بن
المسیب اذکر کردم این سخن با وی گفت ما این اخی این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا و ترک داده
حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم چون به بیند ماه ذی الحجه الحدیث پوشیده نماند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم شود همین ترک قص اشعار و اظفار
است نه التزام لباس محرمان نیز پس قول صاحب سفر السعادت که گفت در موی و ناخن خود چیزی دور نکند و از زنان
دور در صورت محرمان باشند محل نظر است والله اعلم نوع ششم از عبادات و اذکار و دعوات و استغفار و قرات
اما ذکر گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر میکرد خدا تعالی را در جمیع احیان و نوع ششم از عبادات در ذکر و دعوات و استغفار
اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و تمجید و
توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسما و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و
تعلیم از احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب اینهمه ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل
وی همگی یاد حق بود و دل و زبان و انفاس وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن

ورفتن و خوردن و آشامیدن و در آمدن و بر آمدن و سفر و اقامت و رکوب و قدوم و سائر حالات از ذکر
حقتعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است هر گونه که یاد کند خواه
بدل یا بزبان در هر فعل و هر شام ذکر بود لابد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام
بعضے فقہا واقع شده است که انچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و انچه در شرع ذکر آن
بلسان واجب خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار که در نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعد از وی وارد شده نه مطلق
ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان پس شامل باشد ذکر قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم
اعتبار آن باطل است و قیاس بر عقود شرعیه که بی فعل لسان معتبر نباشد از جهت نص شارع بران و اذکار
و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام لیل تا وقت رفتن بخواب و انچه در اوقات و احوال و اوضاع
و اطوار خواندی در کتب احادیث مذکور و مسطور است و ادعیه ماثوره که شامل و حاوی تمامه مقاصد و مطالب
و حاجات است هیچ حاجت با دعیه و اذکار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب در ان و تحریص بران
آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد و حصر و شمار وارد شده و بس است در اثبات آن امر حق جل و علا ادعونی
استجب لکم و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم الدعاء مخ العباده و قول وی من لم یسأل الله یغضب علیه
و در دعا توجه و اخلاص که روی از همه جانب بر تافته بجناب حق آورده و حمد و شکر است مر پروردگار را
و اثبات کمال مر او را صریحاً و ضمناً و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استغاثت و این معانی
همه خاصه عبادت و زبده آنست و ازینجهت وارد شده است که الدعاء مخ العبادة و امام ابو القاسم قشیری
گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضے بر انند که دعا افضل است زیرا که
دعا در حد ذات خود عبادتست و اتیان عبادت و قیام بدان افضل و اولی بود از ترک آن و بسے
حقتعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بحظ و خواهشے خود نرسد نقصانی ندارد زیرا که
بنده بانچه حق ربوبیت بود قیام نمود چه مقصود از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و قد حصل ابو حازم اعرج گفته
رحمة الله علیه محرومی از دعا نزد من صعب تر است از محرومی اجابت و امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته که من نمیدارم
هم اجابت را لکنه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست و طائفه گویند که سکوت و خمود و تحت جریان حکم و تقدیر
اتم و رضا بسابقه و اختیار مولی است و بعضے ازین قوم باشند که چندان ادب بحضرت نمایند که اصلا زبان بطلب سوال نکشایند و هم
بذکر خدا مشغول باشند و در ان مستغرق بدان انچه جاری گردد از تصاریف اقدار راضی

وبتحقیق فرمود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حاکیًا عن ربہ تعالی من شغلہ ذکری عن مسئلتی اعطیتہ
افضل ما اعطے السائلین وقومی دیگر گویند بندہ باید بزبان شاغل دعا باشد وبدل در مقام رضا تا جامع
بود میان ہر دو فضیلت وعلامت صحت آنست کہ دعا بحکم عبودیت وتذلل وامتثال امر باشد بی قصد
نیل خطوط وحصول مقصود ونزد تاخیر اجابت تسخط نورزد وتہمت نہد بر مولی کریم واجابت وعدم اجابت
نزد وی یکسان بود وامام قشیری میگوید رحمۃ اللہ علیہ کہ اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بہتر
از سکوت بود وادب وقت ہمدران باشد وبعضے احوال سکوت افضل از دعا گردد وادب دران بود وشناسائے
اینمعنے ہم در وقت پیدا گردد چہ علم ہم در وقت حصول پذیرد واگر از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی
بود واگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی ونیز اگر غالب بر وقت علم بود دعا اولی است از جہت بودن وی
عبادت اگر غالب معرفت وحالی است سکوت وسکون اولی ونیز در ہرچہ مسلمانرا نصیب ست یا مرحق تعالی
حق است دعا در انجا کہ نفس را حظے ونصیبے ست سکوت احسن انتہی کلام الامام گفت بندہ مسکین خصہ اللہ
بمزید الیقین کہ دعا گاہی بزبان قال بود چنانکہ بزبان بطلبد حاجت خود را وگاہی بزبان حال چنانکہ عرض
نماید حال خود را وگاہی بزبان تعرض چنانکہ مدح وثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم واحسان وجود
وعطا این نیز در معنی دعاست زیرا کہ مدح وثنا در حضرت کریم تعرض بدعا وسوال است ومراد بسکوت
از دعا فوق آنست کہ در وی مجرد رضا وتسلیم است وبعضے از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفتہ اند واین
فوق دعا بزبان حال است ودر سکوت نیز حاصل است فافہم وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تعلیم
کردہ است امت را بشرائط وآداب کہ مذکور اند در کتب وعمدۂ آنہا اکل حلال وصدق مقال وجد وجہد
وعدم استعجال وابتدا بحمد وثنای حضرت ذی الجلال ست وصلوۃ وسلام بر وی صلعم واصحاب وآل
ویکی از آداب دعا رفع یدین است وبسط آنہا مقابل وجہ ودر بعضے روایات خدا رشنکبین واین روایت
دلالہ دارد بر تفریق یدین وبسط آنہا نہ بر ہیئت اعتراف کذا فی المواہب واز ابن عباسؓ آمدہ کہ چون دعا
میکرد ضم میکرد ہر دو کف خود را ومیگردانید بطون آنہا را مقابل وجہ ودر روایتی آمدہ کہ برداشت آنحضرت
دستہا را تا دیدہ شد بیاض ابطین او وگفتہ اند کہ ہرچند واقعہ صعب تر رفع یدین بیشتر تا آنکہ برداشت در
استسقا محاذی سر تا بالای سر ومسح وجہ بیدین نیز از ادب ست در غیر حالت نماز وآنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم دعا ہا کردہ مر جماعہ را کہ ہمہ بموقف اجابت رسید وہم دعوات وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمین حکم

وارد شده در حدیث بخاری از ابی ہریره آمده که رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم فرمود مر ہر پیغمبر را دعای است
مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواہم که پنہان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت مر امت خود را در
آخرت و ظاہر این مشکل ست زیرا که واقع شده است مر پیغمبر را و مر بسیاری از پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم
از دعوات بجابه و ظاہر این حدیث اینست که پیغمبر را یک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد با جابت
در دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان است و باعدای آن دعا از دعوت ایشان بر جا اجابت است و بعضے
گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی است و مر ایشان راست دعوات دیگر و بعضے گفته اند
که مراد آنست که مر ہر پیغمبر را دعا عام است مستجاب در حق امت وی یا باہلاک ایشان یا بنجات و اما دعا ہای
خاصه بعضے مستجاب است و بعضے مستجاب نه یا مراد آنست که ہر یک را یکدعاست خواه در حق امت چنانکه نوح
علیه السلام فرمود رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود
فہب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود علیه السلام رب ہب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی و کرمانی
در شرح بخاری سوال کرد آیا جائز است که مستجاب نگردد دعا پیغمبر و جواب داد یک دعا مستجاب است و
باقی در مشیت خدا تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در وی اشناعتی
است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیہم اجمعین مستجاب اند و مراد بقول وی
لکل نبی دعوة مستجابة حضرنیست انتہی و بعضے محققین گفته اند که آنحضرت اعز و اکرم است از انکه چیزے
خواہد از پروردگار خود و وی اجابت نکند بآن و نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی و مستجاب نشد
یا رب مگر مصلحت تمام باشد دران چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من امت خود را یکی آنکه غرق نبرد
ایشانرا در زمین دیگر آنکه ہلاک نکند ایشانرا بقحط سوم قتال نکنند میان یکدیگر پس اجابت کرد دو دعا اول را و
منع کرد از ثالث و احتمال دارد که مراد منع کردن آن باشد که گفته شد مر اورا این دعا مکن نه منع از اجابت بعد
از دعا اگرچه اینمعنے غیر متعارف است درین عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت یا رسول الله
انس خادم تست دعا کن مر او را و بود انس در وقتی که ہجرت آورد آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم بمدینه طیبه
ہشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللہم بارک فی ماله و
ولده و اطل حیاته و اغفر له و در روایتی و ادخله الجنة پس تجاوز کرد عمر او از صد سال سه سال یا ہفت سال
و اقل آنچه گفته است نود و نه سال بود بستان او از نخیل و کرم که میوه می داد در ہر سال دوبار و رعایت کرده است

ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه می آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که فایح
میگردید از وی رائحه مشک در حال اینحدیث ثقات اند تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد از صد و روایت است
از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امنیه بضم همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون در آخر از اولاد
صلبیه من صد و دو و در روایتی صد و بیست و میگفت انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد
وطول حیات و امید دارم رابع را که دخول جنت است انشاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم مر مالک بن ربیعه سلونی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد ذکور
رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم نزد علی کسی را و بود از درد پس تفل کرد در هر دو چشم وی
چنانکه هرگز درد نیافت و فرمود اللهم اذهب عنه الحر و البرد پس نیافت وی رضی الله عنه نه حر را و نه برد
را و فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم علی را بقضا به یمن و گفت وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و
روش حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی الله عنه اللهم اهد قلبه
و سدد لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس رواه ابوداود وغیره
و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه
و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول صلی الله علیه و آله
وسلم و گفت ای برادر زاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو مر او را تا عافیت دهد مرا پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اشف عمی پس برخاست ابوطالب گویا بند از پا گشاده شد و گفت
ابوطالب ای برادر زاده من میدهد ترا پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه میخواهی و میکند هر چه میگوئی فرمود
و تو ای عم من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را میدهد ترا نیز هر چه میخواهی و دعا کرد آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم ابن عباس رضی الله عنهما اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة و علمه التاویل رواه البیهقی و ابو نعیم و
در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و بحر علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن
و در درجه علیا و محل اقصی و گفت نابغه جعدی را بیتی که خوش آمد آنحضرت را از وی نیندازد خدا تعالی
دندانهای ترا پس گذشت بر نابغه زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال و نیفتاد یک دندان او و بود
بهتر و آبدار تر و نیز بهترین مردم در دندان و در روایتی اینچنین آمده که چون می افتاد مر او را دندانی میرست
بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت را عمرو بن احطب آبی در قدح قواریر پس دید عمر در وی موی

را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم جمله خداوندا صاحب
جمال گردان اورا و خوبی ده اورا پس رسید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در لحیه و راس وی یکموی سفید
ظاهر العلاقه و مناسب آنکه موی از آب که آنحضرت میخورد بر آورد حسنی و جمالی و جوانی برای وی طلبید و
از جمال اکثر جوانی و سواد لحیه مراد میداراند و در اول کتاب در بیان حلیه شریف و نفی شیب از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سخنی ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریف وی صلی الله
علیه وآله وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت
ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله پس
سیاه گشت مویهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد و ازینجا معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان
نعمت و برکت وی محروم نبودند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضائی کافر را
تاثیری است در افاضهٔ خیر و برکت و کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم
نماند و اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا تجمل با یمعنی مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاد و تواند
که آن یهودی حسن جمال ظاهر داشته باشد و دعا بمزید آن کرد والله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم متعه
بشبابه پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله
عنها و حال آنکه دویده بود بروی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد دست
شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت محمد را بالا آمد
خون سرخی بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائی
فی دلائل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد بارقی اللهم بارک له فی صفقته پس نمیخرید وی هیچ
چیز را مگر آنکه سود می کرد در آن و دعا کرد عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در اموال
پس رسید حال او در غنا تا آنجا که رسید و گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم سنگی را امید میداشتم
که در زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر مصر بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه میخوردند پوستها را و مردارها را و
قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است
و خورد نزد آن حضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم فرمود هرگز نتوانی
پس بر نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد از آن و یکبار نماز میکرد آنحضرت بجانبه

نعمت بر کسان

نخله پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه قطع کند بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس دیر کرد و نیامد گفتند که وی طعام میخورد فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین این چیزهاست که ذکر کرده اند علما اثر او این همه قطرات است از بحر معجزات وی و بادی ارشاد اوست و اجابت دعا حاصل است مر تابعان و پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت خلیفه وی صلی الله علیه وآله وسلم حق آنست که دعوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد ساعت بساعت در روایت ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم علیه المعبود انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایة مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه در انست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که با می شمردیم مر آنحضرت را در یک مجلس پیش از آنکه برخیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در روایتی استغفر الله العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر رضی آمده که میشمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی ذنب علی انک انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار این ست که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان در روز و بمیرد پیش از آنکه شام کند در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند والا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم و مغفور است استغفار و توبه از چه کند یا این استغفار برای امت میکرد والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله الحدیث یعنی بدرستی و بتحقیق پرده افگنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و مراد ازان اکثر بر آنند که این غین پرده رقیق لطیف است که بحکم بشریت از ملابسه کثرت و اهتمام مهام دین و ملت و دعوت خلق و بیان احکام شرعیة

اما استغفار

سید الاستغفار

فترتی و غفلتی از مشاهده وحدت بر دیده شهود آنحضرت می نشست و همدران لطیف باشتغال نازکر
و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از طریان این حالت و عروض فترت استغفار میکرد
سیئات الابرار سید المقربین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه به مقام قرب ترقی دیگر بود و مشاهدات او در رنگ تجلیات
حق نهایتی نه پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از آن طرف میشد
بوقوف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در اینجا مانده بودم و این را از تقصیرات خود می پنداشت و
بعض الصوفیه هذا عین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکوٰة نقل از شیخ ابو الوقت شیخ شهاب الدین سهروردی
کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دائم در مقام ترقی و شوق وصول برفیق اعلی و التحاق بملکوت
که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب
اسرع و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب حریم عزت از مصاحبت و مرافقت
روح و قلب جدا می افتاد و موجب انقطاع علاقه هیئت عنصری میگشت پس حکمت بالغه الٰهی و رحمت
عاطفت نامتناهی وی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش میکرد ورود این غین
و فرو هشتن پرده سبب ابطاء حرکت قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق
نه پذیرد و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم را از ابطاء حرکت قلب با وجود تضمن آن حکمت
و مصلحت و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکند و اعتذار میخواهد و اصمعی را که از علمای علم لغت
است پرسیدند حقیقت این غین چیست و مراد بآن چه گفت ای سائل اگر از غیر قلب رسول الله غین وی
می پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما در قلب رسول خدا و صفات و احوال وی دم نتوانم زد و مرا از همه این سخن
اصمعی خوشتر آید و با ادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند و قریب تر نماید و هر کسی
هرچه گوید بر اندازهٔ معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خبر دهد و از
وصل
حقیقت حال کشف کند گویا تاویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تاویله الا الله وصل اما صفت قرات
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرات مرتله مفسره بود حرفا بعد حرف ادا میکرد و نزد حروف مد و وقف میکرد
بر سر آیات چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد و بعد از ان میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
بعد از ان میگفت مالک یوم الدین و وقف میکرد رواه الترمذی و این را وقف النبی میگویند و اهل صناعت
قرات را قاعده است در وقف که بحسب تمامی کلام و عدم تعلق او بما بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم

می شد وقف را بتمام وحسن وکافی وچنانکه در کتب تجوید مذکور است وترتیل میکرد آنحضرت سوره را تا آنکه درازتر میشد از سوره درازتر از آن ونبود هیچ یکی خوش آوازتر وخوش قرأت تر از وی صلی الله علیه وآله وسلم و تغنی میکرد آنحضرت بقرأت خود ورفع میکرد صوت را بدان احیانا چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرأت انا فتحنا لک فتحا مبینا وحکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیع او را ۱۱۱ سه بار ذکره البخاری وظاهر آنست که این ترجیع بفعل آنحضرت واختیار وی بود صلی الله علیه وآله وسلم نه بطریق اضطرار وجنبش ناقه چنانکه بعضی مردم گمان برده اند واگر بسبب جنبش ناقه بودی عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد باختیار نمیکرد تا مردم اقتدا کنند بآن وترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد ونمیگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است ودر حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم المعبود زینوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآنرا بآوازهای خوش وفرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن وفرمود گوش نمی نهد واستماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیزرا همچو گوش نهادن واستماع کردن وی پیغمبر حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآنرا وجهر میکند بدان وگفت ابن عباس رضی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکل شیء حلیة وحلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیزرا پیرایه ایست وپیرایه قرآن خوش آوازی است وآمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی در قرأت ابو موسی اشعری که نهایت خوش آواز وخوش خوان بود ودر شان او فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود وچون روز شد خبر داد آنحضرت او را باینحال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم من که تو می شنوی یا رسول الله تحسین وتزئین میکردم آنرا بیشتر ازین واختلاف کرده اند علما در مسئله تغنی بقرآن بعضی مطلق جائز دارند یعنی اگر چه لازم آید افراط در مد واشباع حرکات ومانند آن واگر چه بقوانین موسیقی باشد وبعضی مطلق منع کنند وحق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب وتغنی بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت وسماحت کند بدان بی تکلف وتمرین وتعلیم بلکه چون گذشته شود با خشوع بیارد آن تطریب وتلحین را واین جائز است اگر چه بیارد بزیادت تزئین وتحسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله عنه که اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم تزئین وتحسین او وکسیکه هیجان میکند او را طرب وحب وشوق مالک نمیشود نفس خود را وصبر نمیتواند کرد از تطریب وتحزین وتزئین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه متطبع ومکلف است نه متکلف واین است مراد بصوت عرب ولحن عرب واین قسم از تغنی است که میکردند آنرا صحابه ومی شنیدند آنرا واین تغنی محمود است که متاثر میگردند بدان تالی وسامع و وجه ثانی آنکه بصناعتی از صنائع موسیقی باشد که نیست در طبائع سماحت بدان وحاصل نمیشود مگر به تکلف وتصنع وتمرین چنانکه آموخته

می شود با نواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و آواز مخترعه که حاصل نمیشود مگر بتعلیم و تکلف و این است که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرأت باین وجه و هر کسی که علم است او را باحوال سلف میداند قطعاً که ایشان بیزارند از الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود بآن بر الفاعلت و حرکات موزونیه معدوده محدوده و ایشان پرهیزگارتراند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند آنرا الکه میخوانند بتحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری است مرکوز در طبائع و نهی نکرده است ازان شارع بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بدان و بنویسید حدیث را ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه حکایت آورده اند که چون میخواست داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه میشد تا هفت روز و نمیخورد و نمی نوشید و نمی آمد زنان را بستر امر میکرد سلیمان را که ندا در دهد در کرانها و گوشها و بیشها و کوهها و رودها که داود می شنید فلان روز و تکلم میکند بعد ازان تا بیرون می آورده میشد برای وی منبر بسوی صحرا پس می نشست بران و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیر و وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داود در ثنا بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواند زبور را پس میمردند طائفه از شنوندگان پس ازان شروع میکرد داود بوجه کردن بر گناهگاران پس میمردند طائفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت و میگفت مر اورا سلیمان یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داود و بیهوش میگشت بر داشته میشد بسوی خانه وندا میکرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی و دوستی بود با داود بگوید او را و بیرون آمدندی پس آوردندی زنان سریرها را وی ایستادندی بر شوهران و پسران و برادران خود و بر میداشتند و بیرون بشهر و چون بهوش می آمد داود روز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردیا نبی الله فلان و فلان و میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد و توجه میکرد داود و میگفت آیا خشم میکردی تو خدایا بر داود که نمرد همراه آنها که مردند از خوف تو با شوق تو پس بود و آب داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد برین حال تا آنکه خواست خدا عزوجل و گمان بردند که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این امت اما غنا و مزامیر پس است حال ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق وی

که داده شده است مزماری از مزامیر آل داؤد و اما مردن از خوف و شوق در جواب ازان دو طریقت یکی
آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت را مقاومت میکند باحوال که وارد میگردد بران و نگاه میدارد حیات
را و فانی نمیگرداند قوت جسمانیه را بلکه پیدا میگرداند قوت روحانیه تائیدات آلهیه را و از جهت فرط قوت این
امت و تمکین وی برابر است حال سماع و موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و اطوار یقین
چنانکه فرموده اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داؤد و سلیمان که اصحاب امیر و اخص خواص آن
بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد در غیر ایشان از
و نبود آن مگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بدان
و اما توجه داؤد علیه السلام بر نامردان و اعتذار وی علیه السلام ازان از تواضع و شفقت اوست بر امت
نه از انحطاط رتبه وی از احاد امت و بوجود این قوت آلهیه و تمکین بران اشارت کرد ابوبکر صدیق رضی الله
عنه در وقتیکه دید مردی را که می گرید نزد استماع قرآن و زعقه و صعقه میکند ازان و گفت وی رضی الله عنه
همچنین بودیم ما و لیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه وی محفوظ
و منزلت وی مرفوعست و آورده اند که شنیدند روزی سهیل تستری قرآن را از کسیکه میخواند از او لرزید بر وجود
و بیفتاد بر زمین و بیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال گفتند اگر
ضعف اینست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند و از جا در نیاید و مستقیم ماند
طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از خوف و شوق قدیما و حدیثا در مجلس سماع
قرآن مردند و به ذوق شوق از عالم رفتند در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسماء ایشان جامعه
بجلدی تصنیف کرده است و در کتاب نفحات الانس نیز جمع از آنها که در مجلس سماع جان دادند مذکور اند
وصل و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله سماع اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین وصل
مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما و حدیثا قولا و فعلا بعضی باباحت متوقف و متردد مانده و گفته که انکار کنیم
و نه انکار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و یقول و یتعالی
و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع است
که متفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست در وی کسی از اهل ایمان و این سماع متجلب رحمت است از
پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصائد است بالحان مطربه موسیقیه و درینجا است کثرت اقوال

وتباین احوال بعضے آنرا منکر باشند و به فسق و فجور ملحق دارند و بعضے بدان مولع و آنرا حق واضح شمارند و هر دو
طائفه در طرفین تفریط و افراط اند انتهی و بالجمله درینجا سه طریقه است یکی مذهب فقها است و ایشان انکار میکنند
اشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و عناد و الحاق میکنند فعل آنرا بذنوب و کبائر و اعتقاد آنرا به کفر و زندقه
و اتحاد و این افراط است و خروج است از طریقه اعتدال و انصاف و نمی باید بران جرأت کرد خصوصاً در موضع
خلاف نعم نقل کرده شده است از علمای مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریقه محدثین است
و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هرچه وارد شده است در منع آن
از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرانی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضے مفسرین بچیزی
که دلالت میکنند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل و مکرم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما و چون
ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات و بعضے گویند
ثابت نشده است نه بر حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبنی گردد بر اصل در اشیا که حظر
است یا اباحت سیوم طریقه سادة صوفیه و مذهب ایشان درین باب مختلف و افعال متعدد آمده و بعضی اجتناب
کرده و بعضے مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب
ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال است در جمیع اوقات و احوال و لیکن بر بعضے از ایشان غالب
آمده ولع و شوق و سکر محبت و صفح حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست در
تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و آثارت کوامن بواطن و این معلوم است بمشاهده و عیان حتی در حیوانات
و بله و صبیان پس متمکنات ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب یا رسوخ قدم و متلونان از اهل شوق متهیج
و مقشعر بغلبه وجد و غرام و بعضے از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب مواجید است
که میگذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متباینه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان در ان هر رواست و تحقیق
کرده اند این طائفه شرائط و آداب آنرا و کفایت میکنند طالب متبع را که جامع است میان احکام و معارف نظر
در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغفار از سماع
و بابی دیگر در ذکر تادب و اعتنا و الله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو نوع
است نوعیت که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط قلوب و مجادلت اعمال و حمل
اثقال و قطاع مفاوز در طریق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و مبارات

مثل حداد نصب و رکبانی و مثل غناء زنان برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه مندوب است که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع دوم غنای است که انتحال میکنند آنرا مغنیان که عارف اند بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند تلحینات رقیق که تهیج میکنند نفس را و تطریب میکنند نفس را و تطریب میکنند آنرا و این نوع مختلف فیه است میان علماء جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهما الله قول بکراهة است و اطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابو حنیفه میگرداند غناء را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از عامر شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و فاکهی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی است که ازین گوش در آمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند که این اشارتست از وی بآباحت رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل نکرده میان رجال و نساء امردان و تسویه کرده میان آن و لیکن بشرط امن فتنه و وقوع در آن و بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و رجال و نساء و گفته اند قائلان باباحت که روایت کرده شده است غناء و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از عشره مبشره اند و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایتست در آن و بثبتیکه معلوم گردد که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا هر که امعان کرده است درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب گفته نمیدید وی بغنا باسی و بود امیر المومنین در آن زمان عم وی علی بن ابی طالب و میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمیله که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه و بشنواند او را و کفارت دهد از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و عود میزدند برای وی و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و زده میشد بوی مثل در ورع می شنید غنا را و مستلذ میشد بسماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از عاظم تابعین ست شنید از جاریه که تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبد الملک

بن جریج که از علماء و حفاظ و فقهاء عباد که اجماع است بر عدالت و جلالت وی که می‌شنید غنا را و میدانست الحان را و ابراهیم بن سعد مردی بود امام عصر خود در فقه و روایت نمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشانرا غنا و فتوی داد در مجلس رشید بتحلیل غنا و پرسید از وی از احوال مالک پس گفت خبر دادند مرا که دعوی بود در بنی یربوع و با قوم وقوف بود و عودها که تغنی میکردند و لعب مینمودند بدان و بود با مالک دف مربع که میزد آنرا و تغنی مینمود والله اعلم حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند هر دو نیست غنا از کبائر و نه از اسوء صغائر و نقل کرده اند که امام ابو حنیفه را همسایه بود که هر شب بر میخاست و تغنی میکرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی چه شد امشب که شنیده نمے شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و برفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآورد از زندان هر کرا عمر نام بود و گفت امام آیا نمرد که باز گرد بانچه میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه بغنای او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی و استماع وی هر شب با آن ورع و تقوی که وی داشت حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وے چنانکه رفت بولیمه که در وی غنا بود و مانند آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد وی ابو یوسف مسئله غنا پس ذکر کرد قصه جابر و ابو حنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که هر گاه که حاضر میشد مجلس رشید را و میبود در وی غنا پس میشنید و میگریست و پرسیده میشد از مالک از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را در بلاد خود که منکر نیستند آنرا و نمی نشستند از آن و گفت منکر میشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین نقل کرده است از وی عدای و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنای که مقترن است بوی منکر جمعا بین القول والفعل و اما امام شافعی رحمة الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب او نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات وی را ندیدم او را نصی بتحریم وی و استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذهب وی اباحت سماع است بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امرأة که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا خانه بعضے اصدقاء خود و نشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد

سماع بچیزی از منکرات وضائع نکند بسبب آن اوقات نماز را وروایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب کرد مرا بسوی مجلس که در وی قینه بود که تغنی میکرد وچون فارغ
شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش
داشتن غنا علامت سلامت طبع وحس است وناخوش آن نشان اعوجاج طبیعت ونقصان حس واز اینجا
معلوم میشود که دلیلی شرعی بر حرمت وکراهت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فائده
کردی در تاثیر نغمه در طبائع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جای او میان ومنقول است از
شافعی که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل وگفته اند که تواند که مراد بمکروه آن باشد که ترک آن اولی است که اطلاق
آن بامعنی آمده است وغزالی گفته است دلالت نیست این را بر حرمت وکراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت
نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فائده نباشد در وی ومباح نیست فائده در وی وگفته که حمل کرده شود هر چیز
که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیط بر غنای که مقترن است بفحش ومانند آن پس تحریم از
جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است وبالجمله بتحقیق صحیح شده است از قول وفعل شافعی
چیزی که صریح است در اباحت ونیست نص در تحریم واما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که
وی شنیده است غنا را از دو پسر خودش که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت
شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را وبود پدر من که ناخوش میداشت
آنرا پس وعده کردم ابن خبازه را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس
شروع کرد ابن خبازه در تغنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس بر آمدم بالای بام ودیدم پدر خود را بالای
بام که می شنود غنا را ودامن در زیر بغل اوست ووی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند ومثل این قصه از
عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است واین دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله وآنچه
منقول است از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم مقترن بفحش ومنکر وروایت کرده شده است
از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح وانکار نکرد پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی
ومکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی منکر را وحکایت کرده اند از داود
طای که وی حاضر میشد سماع را وراست میشد پشت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن وبود وی
رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی وگفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو الخیر اسکندری

در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود صحیح است اختیار کرده است این قول را از حنابله
ابوبکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبدالعزیز و حکایت کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقلکرده
است سماع آنرا از صالح و عبدالله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابوالفضل مقدسی و غیر وی
از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مراو را رساله است درین باب و تصنیف کرده ابن طاهر
و نقلکرده اجماع صحابه و تابعین را بران و سوق کرده باسانیدی که وارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبدالرحمن
فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و این فقه اجماع اهل حرمین را بران و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر عراق
و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه سنة است
و روایت کرده است یونس بن عبدالاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم
هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر انچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابویعلی حنبلی که یوسف
بن یعقوب ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی ابن معین که از اعاظم علما حدیث
است که می آمدیم ما یوسف ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر
و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند عبدالعزیز بن سلمه ماجشون که مفتی
اهل مدینه بود و روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکردی در عود و نقل کرده است
صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را وقتی که تغنی کند
باستفاده کند بآن نظم و قوافی را و گردد فصیح اللسان و گفته لاباس به و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد
و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لاباس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه السرخسی و استدلال کرده است
بران بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود و نمی کرد از الطریق تلهی و گفته است که هر که قائل
است بکراهت مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر انشاد اشعار مباحه و جزم کرده است صاحب بدائع از حنفیه
بچیزی که ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است بانکه سماع غنا لازم میگرداند دل را و صاحب ذخیره از
حنفیه نقلکرده است از بعضی حنفیه که لاباس به فی الاعراس و بعضی گفته لاباس به در اعیاد و سائر اوقات سرور
مباحه و اختیار کرده است آنرا از علماء متقنین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبدالسلام و صاحب وی شیخ محمد بن دقیق
العید و گفته است صاحب امتاع که بتحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و معرفت بانواع علوم
شرعیه مثل استاد ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوطالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان در

در رسائل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیرهما که وی گفت نزول میکند رحمت برین طائفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند در مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علما و جماعهٔ صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم **وصل** بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرد دلائل هر مذهب را و ترجیح کرد مذهب اباحت را چنانکه مدعای اوست و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت و کراهت و اطناب کرد در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرد آنرا بکتاب و سنت و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جائز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب مینماید خشوع و خضوع را و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مباحات و زهد در دنیا و رغبت در آخرت و مثمر مزید محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نیز جائز باشد و بعضے قیاس بر حدا و نصب و تشید الحواء و اقسام دیگر که جائز و مباح اند باتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابله نص لازم آید و قائلان با باحت میگویند که نصی که درانجانب ورود یافته است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل اقاویل با آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن دران مناسب طریقه اختلاف نیست اگر کسی را صلاح وقت دران نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود دران بیند و احتیاط و تقوی دران اندیشد بسیار کبا و اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تفضیح بزرگان و افتادن در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق وجود علما و فقها و عرفا دران جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوع نگاهدارد و سر رشته انصاف رها نکند بیت صحبت و عافیتست گرچه خوش افتاد ای دل ✦ جانب عشق عزیز است فرو مگذارش ✦ و قائلان با باحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصاً آنهای که سالک طریقه دیانت و بصحت باشند و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و هر دو طائفه باید که رعایت طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کار نامحمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة و همچنین صاحب امتاع در الات و فرموده

نیز سخن کرده وگفته که معروف در مذهب ائمه اربعه مزامیر است وباوجود آن از بعضے علما مذهب شافعی واصحاب ظواهر وغزالی وامثال وی خلاف نها نقلکرده وانواع آلات ومزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضے مطلق مباح گفته وبعضے مطلق حرام داشته وبعضے فرق کرده در جلاجل دار وغیر آن وصواب اباحت اوست در نکاح وبعضے اعلان آن بدف مستحب داشته ودر شبابه که بمعنی نی وست نیز اختلافها ذکر کرده دیگر از مزامیر عود است که آنرا بربط نیز گویند وتارها دارد که آنها را زیر وبم گویند ودروی نیز اختلاف ها ذکر کرده وگفته که معروف در مذهب اربعه آنست که زدن آن وشنیدن آن حرام است ورفته اند طائفه از علما بجواز آن وحکایت کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن جعفر وعبدالله بن عمر رض وحکایت کرده شده است که درآمد عبدالله بن عمر رض بر عبدالله بن جعفر پس یافت نزدوی جاریه را که میزد عود پس گفت عبدالله بن جعفر مر عبدالله بن عمر رض را آیا می بینی درین باشی گفت لاباس اهذا ونقل کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن الزبیر ومعویه بن ابی سفیان وعمرو بن العاص وحسان بن ثابت واز غیر صحابه عبدالرحمن بن حسان وخارجه بن زید که از فقهاء سبعه مدینه است ونقلکرده است استاد ابو منصور از زهری وسعید بن المسیب وعطاء بن ابی رباح وشعبی عبدالله بن ابی عتیق واکثر فقهاء مدینه مطهره وحکایت کرده است جیلیلے از عبدالعزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود وحکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس وحکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که درآمد بر رشید وگفت ارید العود پس گفت رشید عود المتجمر ام عود المزمر قال لابل عود المزمر پس طلبید رشید عود را او بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد وفتوی داد باباحت غناء وعود ونقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه معظمه بسندیکه دارد از موسی بن المغیره الجمحی که خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس درآمد وبودند در آنجا قومی که میزدند عود را وتغنی میکردند چو دیدند عطا را که درآمد باز ماندند از ان پس گفت نمی نشینیم تا عود نکنید بانچه میکردید پس نشست وتغنی کرد وصاحب امتناع همین عود را اصل ساخته ومزامیر دیگر را بران قیاس کرده وبالجمله وی درین باب از وسعت وخلاعت خالی نیست واجتماع آلات ومزامیر را نیز نقلکرده وگفته اختلاف است ازمیان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره ومتاخرین از شافعیه برانند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقلکرده شده والعهدة علیه وغرض از نقل وجزان نیست که اگر احیانا از بن طائفه چیزی از ان نقلکرده شود مبالغه در تشدید وتجهیل وتشنیع وتفسیق وتضلیل نمایند وستر عیوب وزلات قوم شیوه خود سازند وعامه را گذارند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم وعلمه احکم واین ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است که هم

طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاهداشته یا دفی میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیراکه آن جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در اذهان حاجت بنقل ندارد و نیت همانست که گفته شد شعر عیب می چون همه گفتی هنرش نیز بگو + نفی حکمت کن از بهر دل عامی چند + اللهم

ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت تغنی و سماع آن رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد بوی متوجه شده چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد در مشکات آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوهٔ بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شما تا ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شمار و دمی شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی دران باتفاق مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه رضی الله عنه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی تودد و تحبب مینمود زن معاویه رضی الله عنه اظهار انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت بروی و گفت معاویه رضی الله عنه حال او اینست تو چه معتقدی بوی روز دیگر عبد الله بخانه معاویه رضی الله عنه آمده و نماز بسیار گزارد و تعبد بسیار کرد معاویه رضی الله عنه بازنش گفت این مرد اگرچه این کار میکند پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشار اختلاف آن مینماید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان قدیم کار و بار مفیدان و الاهمان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که محو کنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی است و نهی کنم از شراب خمر و زنا و در اصل نام غنا لهو است و ذکر وی در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع و ازالهٔ این منکرات چون آن رسم و عادت نماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز دران افتادند و ازان محظوظ گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعهٔ دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان و نشان بی قیدی است و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری با آن جانب کشد اجتناب نمودند و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد وعده باشد و آنکه محدثان گویند که نهی از شارع به ثبوت نپیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از قوی

آنکه دائره صحت باصطلاح این طائفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و آنکه بعضے از اہل ظواہر گفته اند که ہیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال اینحال قضیۀ ظروف و اوانی است که انهار ا ختم و مزفت و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب در آن میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن منتبذ در اوانی دیگر در ان چندگاه حرام ساختند از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامات آن نماند منع و نهی از ان اوانی نیز نماند و با وجود آن علمار و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی منع رفتند از استعمال آن اوانی و قومی تجویز کما ذکر فی موضعه و در ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی بنظر عادت عرف قدیم که اینصورت نشان اہل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداختند که اگر بطالبت فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین ست مباح واللہ اعلم و علمه احکم بعد از ان تعصبے و تشددی در میان آمد ہم مانعان افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و ہم سبحان بر رغم آنها آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و مجمعها و معرکها گرفتند و ہر دو طائفه فرق میان اہل و نا اہل نکردند و سررشتۀ انصاف که معنی آن لیعبد لی و نصف لک است از دست دادند و طریقه ادب که حقیقت آن نگاه داشت حد ہر چیزی ست نگاه نداشتند دیگر منشار اختلاف آنست که جمعی را نظر بر تاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و اضطراب کار اوست و روح انسانی منزه است از انکه محل ورود معانی ست و سکون و اضمحلال و توانی صفت اوست اما اینجا کس را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جواری و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر بنغمه است نه بقرآن این سخن خالی از تکلف نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن ہر دو حال خارج از دائرۀ امکان است مگر کسیکه مشهود و مکشوف مجرد ذات و صفت الٰهی باشد فائده صاحب امتاع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تغنی کرد غناء عربی را پس گفته است ابو هلال عسکری که اکثر اہل علم برانند که نام وی طویس ست و آنچنان بود

که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا بیکردند آنرا از فرس و روم و تغنی میکردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا بعربی و مخنث کسیکه ابتدا کرد طویس بود و طویس را و میشوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه ولادت او در روز وفات آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و فطام او در روز موت ابوبکر رضی الله عنه بود و بالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزوج کرد روز قتل عثمان رضی الله عنه و زائیده شد برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از نقل این غنا موسیقی در عرب انواع غنا و حسن صوت بود مثل نغب و نشید اعراب و حدا و رکبانی و این اقسام همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در ان و برین اقسام حمل میکنند بر غنای موسیقی آنها که قائل اند بحرمت آنچه منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد و نعم از بعضی صحابه مثل عبدالله بن جعفر و غیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است و تفاوتی نیست نعم در قرآت قرآن تفاوت میکند که در غنا موسیقی تمطیط و تغیر بسیار است اینهمه گفته شد ولیکن در تغنی و استماع آن از حیثیه اتباع سید رسل صلی الله علیه وآله وسلم و اقتضای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق تقرب و تعبد بران اجتماع میکرده باشند خلجان باقی است جواب همانست که محل و مقام آنحضرت تعالی است دیگر از اوضاع و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب تورع و اتقا غالب آمده و احتیاط و امن کثیر وقت شده و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بر بعضی بیکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را بحال خود باید گذاشت و ربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب صلی الله علیه وآله وسلم علی سید الخلق محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین هداة طریق الحق و محی علوم الدین

باب یازدهم در عبادات شریف در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات است که قوام بنیه و صدور حرکات و تخصیص عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس اهل عبادت از آن بر قدر حاجت مفتقر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت ان منهمک نباشند و آمده است که سیری در زمان شریف نبوده و گفته اند که شبع بدعتی ست که ظاهر شده بعد از قرن اول و روایت کرده است آنرا نووی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود پر نکرد ابن آدم وعائی از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب

وبراو اگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید
بقراط این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل
تشریح گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صائم و
رقیق و سه دیگر اعور و قولون و مستقیم و طرق وی دبر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت
طعام مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه در آنست حقیقت عدد یعنی مومن چون مشغول باجراز اسباب عبادات است
و دیده اند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادات است نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمیخورد و کافر
چون مطلوب او ترتیب بدن و استیفار شهوت نفس است حالش بر خلاف آنست ولیکن باید دانست که این
سطر در هر مومن و هر کافر نیست تواند مومنی بسیار خوار باشد یا بمجرای عادت یا بجهت عارضی که عارض است
مر طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران و کافری کمخوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات صحت
بر رای اطبا یا برای ریاضت بر روش راهبان و گفته اند که هر که بسیار ست تفکر وی قلیل ست مطعم وی
و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است تفکر او کثیر ست مطعم وی و سخت است دل وی و نیز گفته اند
در نمی آید حکمت معده را که پر شده است لطعام و هر که کم ست طعام او کم ست شراب او و خفیف است خواب
او و کسی که خفیف است خواب او برکت در عمر وی و کسیکه گران است خواب او بی برکت است عمر وی
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل تشبع در دنیا اهل جوع
اند در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیری هرگز
و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خواهانی نیکرد اگر میخورانیدند میخورد و
هرچه میخورانیدند قبول مینمود و هرچه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلا و نفی سیری محمول است بر سیری
مکروه که گاهی منتهی میگردد و بتحریم بر اندازه آنچه مترتب میگردد بران از مفسده و باطل نه شبع نسبی معتاد
فی الجمله دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبیه ابی بکر رضی و عمر رضی از جوع و
رفتن به بیت انصاری و ذبح کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند
الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول است
بر مداومت انتهی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز
بلاشبه و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از طعامی سه روز پیاپی تا رفت

از عالم رواه الشیخان واین حدیث دو مفهوم وارد یکی آنکه سیر نمی صلی الله علیه وآله وسلم سه روز پیاپی بنز د واگر بود
در یکی از نان بود یا مراد آنست که تا سه روز بگرسنگی میگذشت ودر هیچ روزی روی سیری نمیدید وظاهر آنست که
مراد معنی ثانی است والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذرانیدا آنحضرت واهل وعیال وی شبها پیاپی که
نمی یافتند طعام شب ونبود طعام ایشان مگر نان جو رواه الترمذی وصححه ودر حدیث مسلم آمده که سیر نشد
آل محمد از نان گندم مگر آنکه نبود دریکی ازین دو روز تمر ودر حدیث عائشه رضا آمده که گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت
در دنیا وپر نشد شکم شریف وی در یکروز از دو طعام اگر سیر میشد از تمر سیر نمیشد از نان جو واگر سیر میشد از نان
جو سیر نمیشد از تمر واز حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وفرمود بخدا
سوگند شام نکرد در آل محمد یکصاع از طعام وبود آنحضرت را نه خانه گفت حسن رض گفت آنحضرت این سخن از
برای کم پنداشتن مرزوق خدا را ولیکن خواست که اقتدا کنند بوی امت وی واز عائشه رضا آمده رضی
الله عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا سه چیز طیب ونسا وطعام پس یافت
آن دو چیز را یعنی طیب ونسا را ونیافت طعام را وترمذی در شمائل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر
خدا صلے الله علیه وآله وسلم وانمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم را ودقل روی ترین تمر که مخلوط باشد
از اجناس مختلطه که خوراک فقرا باشد وگفت عائشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که مکث میکردیم یکماه که نمی
افروختیم آتش ونبود قوت ما مگر خرما وآب ودر روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را برینحالت وسیفرستادند
بعضے همسایها از انصار شیرها وی نوشیدیم ما آنرا وفرموده است آنحضرت بتحقیق رسانیده شده ام من در راه
خدا یعنی ببلا ومحنت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی وایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشد هیچ یکی و
بتحقیق میگذشت شب وروز ونبود مرا وبلال رضا را طعامی که بخورد آنرا جگر داری مگر چیزی که میپوشید آنرا ابط بلال
یعنے اندک چیزیکه در بغل آدمی گنجید وپنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی وصححه ودر بعضے غزوات بودند
اصحاب که میخوردند برگهای درخت آنرا تا آنکه مجروح میشد گلهای ایشان ونه دید آنحضرت صلی الله علیه وآله
نان تنک را ونان میده را ونبود در زمان آنحضرت غربال وصاحب مواهب گفته بسیار تتبع کردم تا بدانم
که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خورد بود یا بزرگ ونیافتم درین باب چیزی که بصحت
رسد ودر بعضے احادیث امر واقع شده بتصغیر از غفه که موجب برکت است واسانید آن ضعیف است و
بود نان خورش آنحضرت سرکه ومیفرمود نعم الادام الخل وباید دانست که این ضیق وقلت در معیشت مر

خورش آنحضرت صلعم قلت در معیشت

آنحضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم واصحاب او را رضی اللہ عنہم کہ مذکور شد دائمی نبود وہمہ را نبود واگر بود نہ از جہت
احتیاج وافلاس ونایافت بود بلکہ گاہی بجہت جود وایثار بود وگاہی بجہت کراہیت شبع وکسر ماده اکل و
اختیار ریاضت وپیش از ہجرت بود در وقتیکہ بمکہ بودند وچون ہجرت کردند وبمدینہ آمدند مواسات کردند ایشان را
اہل مدینہ بمنازل ومنایح واموال وبساتین ومزارع وبودند اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر رض وعمر رض وعثمان رض
وطلحہ رض وسعد بن ابی وقاص رض وغیرہم وبذل میکردند ایشان جان ومال خود را برای آنحضرت وامر کرد آنحضرت
ایشان را با درون مال پس آورد ابوبکر تمام مال خود را وعمر نصف را وحث وترغیب کرد آنحضرت اغنیای
صحابہ را بتجہیز وجیش عسرت پس تجہیز کرد عثمان رضی اللہ عنہ بہزار شتر الی غیر ذلک وثابت شدہ است
کہ بر میداشت مر اہل وعیال خود را قوت یکسال وسوق کرد در عمرۂ خود صد بدنہ ونحر کرد وطعام کرد مساکین
را وقسمت کرد صد ہزار درہم در یکساعت کہ از بحرین آمدہ بود وبذل کرد در ہوازن وچنین از بغیر وشاہ و
نقود بیرون از خیطۂ قیاس چنانکہ تفاصیل این احوال در مواضعش بیاید واختیار کرد آنحضرت صلعم فقر را با امکان
حصول توسع وبسط چنان کہ روایت کرد از حدیث ابی امامہ کہ گفت رسول خدا صلعم عرض کرد بر من پروردگار من
کہ بگرداند برای من بطحای مکہ را طلا گفتم لا یا رب سیر میشوم شکر میگویم ترا وگرسنہ میمانم ثنا میکنم ترا واز ابن عباس آمدہ
رضی اللہ عنہما کہ بود روزی رسول خدا با جبرئیل بر کوہ صفا پس شنید آوازی ہولناک کہ بترسید از ان فرمود یا
جبرئیل چیست این صوتہا بال مگر قیامت قائم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کردہ است پروردگار
تو اسرافیل را کہ نزول کند بر تو وبیارد مفاتیح خزائن ارض را پس آمد اسرافیل وگفت کہ خدا تعالی امر کردہ
است مرا کہ عرض کنم بر تو کہ بگردانم ہمراہ تو جبال تہامہ را وبگردانم آنہا از زمرد ویاقوت وذہب وفضہ ودر حدیث
دیگر آمدہ است کہ گفت جبرئیل علیہ السلام کہ میفرماید پروردگار تو کہ با وجود آن قدر ومرتبہ وثواب تو ہمان باشد
کہ داری وگفت جبرئیل علیہ السلام اگر خواہی پیغمبر پادشاہ باشی واگر خواہی پیغمبر بندہ باشی ودر روایتی آمدہ است
کہ یکی از سوالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول اللہ آنرا کہ چندگاہ از دولت تو بیا سایم پس ایما کرد
جبرئیل بسوی آنحضرت کہ تواضع کن وبندہ باش وعلما راضی نیستند کہ آنحضرت را فقیر ومحتاج خوانند وبنا بر
ضروری وصف کنند وصاحب مواہب لدنیہ از حلیمی در شعب الایمان نقل میکند کہ گفت از جملہ تعظیم آنحضرت
است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ وصف کردہ نشود بانچہ پیش مردم از صفات ضعفہ ومساکین است وگفتہ شود
کہ فقیر بود ومفلس بود وانکار کردہ اند بعضے اطلاق زہد را در حق آنحضرت علیہ السلام وحکایت کردہ است

صاحب نثر الدرر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقها اند پس فتوی دادند بقتل و صلب شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را به یتیم و گفت زهد وی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طیبات می یافت میخورد انتهی و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت اگر پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی علما به تعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از نفس خود نعم اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگویند که آنحضرت گوسفند چرانیده است روا است و هم صاحب مواهب از شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی اللہ علیه و آله وسلم هیچ حال فقیر بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر دنیای او را در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت در قول وی صلی اللہ علیه و آله وسلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکنتی که چیزی در دنیا بود و ندارد و آنچه واقع شود موقع کفایت وی و تشدید میکرد انکار را بر کسیکه اعتقاد کند خلاف این را انتهی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است فتدبر والله اعلم فائده در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک می بست و صحابه نیز آنرا روایت کرده شده است از ابن سیرین که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمه و ناعمه در دنیا که جائعه و عاریه باشند روز قیامت آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده و تکبیر دارنده و حال آنکه وی اهانت کننده است او را و بسا خوار دارنده نفس را و تواضع کننده وی اکرام کننده است او را روایت کرده ابن ابی الدنیا و از انس ابی طلحه آمده که گفت شکایت کردیم ما بسوی رسول خدا صلی اللہ علیه و آله وسلم جوع را و کشادیم هر یک از ما از شکم خود سنگی پس کشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ و گفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دید آنحضرت را صلی اللہ علیه و آله وسلم که ایستاده برای کدیه و حال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر و صاحب قصیده برده گفته شعر و شد من سغب احشاءه

وطوی تحت الحجارة کشحا اشرف الادم و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر بطن شریف از جوع گفته است که اینحدیث باطل است وتمسک کرده بحدیث صوم وصال
که فرمود یطعمنی ربی ویسقینی وگفته که پروردگار تعالی میخورانید ومینوشانید حبیب خود را وقتی که وصال میکرد
پس چون محتاج گردد وبستن حجر بر بطن که هیچ فائده نمیکند وتاثیر ندارد دربستن سنگ از گرسنگی وگفته است ابن
حبان که لفظ حجر است برای معنی طرف ازار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت ضعف کمر
محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است وبستن آن تسکین میکند بعض
الم جوع را زیراکه الم جوع از شدت حرارت غریزیه معده است وچون پر میشود بطعام مشغول میگردد وآن
حرارت بطعام وچون نباشد در معده طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را ومیسوزد ومیخورد آنرا
پس متالم ومتاذی میگردد وانسان ازان حرارت وچون منطوی وملتوی میگردد بر معده احشا وپوست
پست میگردد وآتش معده بقدری کم میگردد والم تسکین می یابد وتالم آنحضرت بجوع برای تحصیل وتضعیف
اجر است با حفظ قوت ونضارت جسم وحسن لون بیشتر ازانکه اهل تنعم وترفه دارند واین یک معجزه ایست
از معجزات که نضارت وحسن لون اهل دنیا به تناول اطعمه لذیذه شهیه وبه استعمال لباسهای ناعمه و
وفراشهای لینه وامثال آن میباشد واینجا خوراک نان جو ولباس ثوب خشن وفراش بلاس درشت بود
وحسن جمال ونضارت ولطافت ونهایة الجنان صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله علی قدر حسنه وجماله
وحب فضله وکماله وبعضے گفته اند که عرب را وخصوصاً اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف
ایشان وفرو میرفت شکمهای ایشان می بستند بران سنگ برای تسکین وتخفیف الم پس آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نیز بست تا بدانند ویا گاه اند اصحاب را که نیست نزد وی چیزی استبشد واستبداد کرده شد
بآن واظهار کند اینحال را وصاحب مواهب میگوید که صواب آنست که کردن آنحضرت آنرا باختیار وطلب
ثواب بود نه برای مجرد اعلام واظهار حال والله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول
ابن حبان که اطعام وسقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کند برای
دفع جوع والم مدخول است بآنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالة ذوق وشوق
ودائمی نباشد واحوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان گاهی چنین وحق جل وعلا را حکمتهاست ومعاملتی
خاص ست با حبیب خود در تصریف وتحویل که در قیاس عقل نمیگنجد وفهم دران نرسد آن احادیث اگر سخن

کنند ان دیگر است والله اعلم **وصل** با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضاء شهوت چهل
وعدم استیفای آن در جلس نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف نمیکرد و بجهت عدم سلوک راه تکلف و
بقصد توسع برامت و سد راه رهبانیت تناول میکرد از انچه عادت اهل بد بود و هر چه حاضر می آید از لحوم و
فواکه و جز و تر و مانند ان و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضرات بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی
بود پس میخورد حلوا و عسل و دوست میداشت آنهارا رواه البخاری والترمذی و حلوا القصه و مدهر طعام شیرین
که خورده شود و خطابی گفته که حلوا واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد در ان صنعت پس عسل را حلوا نگویند
و گاهی اطلاق کرده میشود بر فاکهه نیز و نبود محبت آنحضرت و آنرا بمعنی کثرت تشهی و شدت میل و انزاع
نفس بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آمد میلانی مینمود و میخورد از آن قدری صالح ازینجا معلوم
میشد و خیال میکردند که دوست میدارد آنرا صاحب مواهب از ثعالبی در فقه لغت نقل کرده که حلوای که آنحضرت
آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و ان تمری که خمیر ساخته شود بلبن و نیز آمده است که
عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که با وی شهد و آرد بود و در روایتی آرد میده و روغن و عسل پس آورد
پاره ازان نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و نهاده بر آتش و پخته حلوا و نمود
بصحابه بخورید این را این چیزیست که نامند آنرا اهل فارس حبیص و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و تصدق کرده بدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شد ان حضرت عرس مردی
را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم دستهای خود را از جهت ادب آنحضرت
پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما دعوتها
نهی نمیکنم ازان پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است طحاوی
باینحدیث برانکه نثار بر غیر مکروه است چنانکه رفته است باین امام ابو حنیفه و حکم کرد باین حدیث بر احادیث
صحیحه که وارد اند در نهی از نهبه ولیکن بیهقی اینحدیث را ثابت نمیگرداند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی در قایل
شدن بغارت گفت بنده مسکین خصه الله بمزید الیقین که بتحقیق وارد شده است امر بغارت در صحابا و در حج
این نیز صحیح است پس بر قول امام ابو حنیفه و خورده است ان حضرت صلی الله علیه واله وسلم لحم شاة را و
خوردن لحم بقر بخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره خود
گاوی را و ظاهر آنست که ازان خود هم خورده باشد والله اعلم و در مدح لحم احادیث متعدده وارد شده

اللحم سید الطعام اہل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اہل الدنیا والاخرة روایت کرده است اینحدیث را
ابن ماجه وابن ابی الدنیا وسند وی ضعیف است ومراورا شواہد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم فرمود سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی واکل
وی زیاده میکند ہفتاد قوت را قاله الزہری ہکذا فی المواہب وہم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن
لحم تصفیه میکند لحم را وحسن میگرداند خلق را وکسیکه ترک دہد آنرا چهل شب بد می گردد خلق او وکذا فی المواہب
وہمچنان که در استدامت ترک وی در یمدت این خاصیت واقع شده ودر استدامت اکل وی در یمدت
در قساوت قلب وسختی طبع نیز اثری وارد شده است ونیز در بعضے آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم لحم بود ومیفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سمع را ووی بهترین طعامهاست در دنیا
اگر بخواہم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت ہر روز ہر آئینه میکند آنرا ومنقول است از امام شافعی که
اکل لحم زیاده میکند عقل را وآمده است گوشت ذراع محبوب بود نزد آنحضرت وہم ازینجهت زہر کرده یہود
گوشت در وی واز عائشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت ازانجهت بود که نمیافت لحم را ونمیخورد
آنرا مگر گاه گاه ولحم ذراع زود تر پخته میشد پس شتابی میکرد به تناول آن ودر حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت
الطیب اللحم لحم الظهر وبعضے گفته اند که محبت لحم ذراع ازانجهت بود که ابعد است از مواضع نجاست ومؤید
این توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گردہا را ازجهت قرب آنها
بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است وآنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم نہش
میکرد لحم را یعنی بدندان میجوزد از استخوان ونہش بشین معجمه ومهمله نیز آمده وبعضے گویند بمعجمه بدندان تمام
خوردن وبمهمله بسر دندان ولحم بکارد بریده نیز خورده است ودر حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت
گوشت از شانه گوسفند بکارد که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کارد را
که می برید بدان وبرخاست بر نماز وضو نکرد ودر حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلے الله علیه وآله
وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است ونہش کنید آنرا بدندان که آن اہضم تر وگوارتر است
وابو داؤد گفته که اینحدیث قوی نیست وحافظ ابن حجر عسقلانی گفته که اینحدیث را شاہدی است از حدیث
صفوان بن امیه اخرجه الترمذی ودر بعضے روایات امر بنہش واقع شده بی تصریح نہی از قطع وتطبیق کرده اند
که نہش از عظیم صغیر است وقطع از کبیره وخورده است آنحضرت بریان را وروایت است از ام سلمه که گفت

که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی بعد از ان برخاست برای نماز و وضو نکرد
حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است
که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح
کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از ان گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد باصلاح لحم قدید
کردن داشته اند و خورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را روایت کرده آنرا
بخاری و مسلم ترمذی وغیرهم و خورده است آنحضرت لحم حمار وحش را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است
گوشت شتر را در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بحر را رواه مسلم و ائمه را در خوردن
آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جائز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خنزیران و در مذهب ما جائز نیست
جز ماهی خورده است ثرید را که بفارسی آنرا اشکنه گویند که شکسته شود نان در شوربای گوشت و گاهی گوشت
نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عائشه علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و ابو داود از ابن عباس
آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثرید از خبز و ثرید از حیس و حیس اینچنین
طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان تر کرده شده بروغن و مسکه و خورده است نان بزیت و
در خوردن هریسه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع دارند طبرانی در اوسط از حذیفه رضی الله عنه
آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گردانید پشت مرا برای قیام
لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی ست و اوست که وضع کرده است این حدیث را و خورد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم کدو را دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی پخته میشد میجست آنرا از جوانب کاسه
و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از ان باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست میدارم
کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر چغندر که نام تره مشهور است و روایت
کرده است ترمذی در شمائل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله
عنهم نزد سلمه که خادمه آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز از برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و
نفیس میخورید کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو اش

خورد آنحضرت

کردہ وبنداخت آنرا در دیگ وبریخت بروی پارہ از زیت وفلفل وحوائج دیگ ونہاد آنرا پیش ایشان وگفت اینست طعامی کہ خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبرغبت میخورد آنرا وخوردہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خزیرہ را بفتح خاء معجمہ وکسر زای وبرای بعد از تحتانیہ ساکنہ طعامی است کہ ساختہ میشود از آرد بہیئت عصیدہ لیکن رقیق تر از ان کذا قال الطبری وجوہری گفتہ تر میشود خود لحم وریزہ کردہ میشود خرد وپختہ میشود بروی آب بسیار وچون پختہ ونرم گردد انداختہ شود آرد واگر لحم نباشد عصیدہ است وبعضے گفتہ اند شوربائے کہ صاف کردہ شود از سبوس وپختہ شود وبعضے گویند خزیرہ باعجام از نخالہ است وباہمال از لبن وعتبان گفتہ کہ آمد بر من آنحضرت وابوبکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاہداشتم من ایشان را بر خزیرہ کہ ساختم برای ایشان وخوردہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقط را بفتح ہمزہ وکسر قاف کہ آنرا بفارسی پینو گویند شیر کہ بیرون آوردہ شدہ است از وی مسکہ وبستہ شدہ است وترش شدہ وسخت گشتہ انداختہ میشود در طعامہا واشتہا وخوردہ است رطب وتمر وبسر را رطب بضم راء وفتح طاء خرمای تر وتمر خرمای خشک وبسر بضم باء وسکون سین غورہ خرما یعنی خرمای نیم پختہ یقال ارطب البسر ویقال اول ما بدا من النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب وخوردہ است کہ کباث را بفتح کاف وتخفیف موحدہ بعد از الف مثلثہ ثمر اراک کہ پختہ باشد واراک درخت مسواک کہ بزبان ہندوی آنرا پیلو گویند ودوست میداشت جذب را بجیم وذال معجمہ مفتوحتین کہ جمار آنرا گویند بضم جیم وتشدید جیم چیزی است کہ از درون درخت خرمای برآید کہ آنرا شحمۃ النخل گویند وخوردہ است جبن بضم جیم موحدہ یعنی پنیر از ابن عمر رضی اللہ عنہما آوردہ کہ گفت آوردہ شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید وتسمیہ کرد وبرید آنرا رواہ ابو داؤد ودر جبن رومی بعضے فقہا را سخن ست وخوردہ است آنحضرت بطیخ را برطب ودر روایتی طبیخ واقع شدہ بتقدیم طا بر با ودر روایتی الطبیخ او البطیخ بالشک وطبیخ لغت است در بطیخ کذا فی المواہب نقلا عن صاحب الحکم وبود بطیخ احب فواکہ نزد وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ودر فضل بطیخ احادیث آمدہ ودران کتابی ساختہ اند ومحدثان بران حکم بوضع کردہ اند واللہ اعلم واز عجائب است کہ محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا کہ منقول نشدہ است کہ چگونہ میخورد آنحضرت آنرا ودر روایتی خوردن قثا برطب آمدہ کہ در دستی قثا بود ودر دستی رطب گاہی ازین میخورد وگاہی ازان وہمچنین در رطب وبطیخ کہ در حدیث انس آمدہ است کہ جمع میکرد میان رطب وخربزہ واین دو احتمال دارد کہ یکی را بر دیگری مینہاد ومی خورد وگاہی ازین میخورد وگاہی ازان وخربز بکسر خاء معجمہ وسکون راء وکسر موحدہ نوعی است از بطیخ اصفر واز غرایب احادیث حدیثی است کہ ابن ماجہ آوردہ

از عائشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای فربهی من و استعمال میکرد در ان نا درآمد مرا بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی تمر بجای رطب پس فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث برانند که مقصود آن حضرت از جمع میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بود به برودت بطیخ و تعدیل این بآن تا بقا عمده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده انه صلی الله علیه و آله و سلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا اظهار میکرد و گفته اند که این اصلی عظیم است در ترکیب اطعمه و ادویه حتی که گفته اند که مراد ببطیخ که برطب میخورد بطیخ آنحضرت که بارد است نه اصفر که حار است و تعقب کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر است و جواب داده اند که بطیخ اصفر را نیز نسبت برطب برودتی است اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که تعلیل جمع رطب به بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه قوم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم انهماک در استلذاذ بود و در خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز همچنین گفته اند که شعیر بارد یابس است و تمر حار رطب پس آنحضرت ساختن تمر جزء شعیر را برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر به شعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم بحقیقة الحال و میخورد آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و هنوز این طعام دران دیار متعارف است و در بازارها نیز میفروشند تمری است بدهن و بی مسکه نهاده و غالب با رطب است که دسومت مسکه و عفونت آنرا می برد و میخورد آنحضرت نان را با نان خورش هرچه میسر میشد گاهی بگوشت و گاهی ببطیخ و گاهی بتمر چنانکه آمده است نهاد تمر را بر بان پاره از شعیر و گفت این نانخورش اینست و گاهی بخل و فرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در ماکل است و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از آنچه خفیف است مونت آن و عزیز نیست وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد دین و مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است و اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم ست از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفته که این ثنا است بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل است مر او را بر نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت درآمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود آیا نانخورشی

نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی از ینها دو نیست در وی تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق و اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای جبر انکسار قلب و خوش کردن دلهای ایشان است نه برای تفضیل وی بر سائر ادامها و میخورد آنحضرت از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پرهیز نمیکرد از آن و صاحب سفر السعادة میگوید و این از اکبر اسباب حفظ صحت است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوه‌های که منتفع میشود اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهت ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف‌تر و دورترین مردم است از صحت و قوت پس هر که بخورد آنرا در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط آنست که بنهد خوشه را در دهن و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن آن در دهان ست و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرصا آمده بصاد مهمله بدل طا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصل نخورده و است را از آن نهی هم بکرده فرمود هر که بخورد باید که در مسجد نه درآید و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابوداود از عائشه رضی الله عنها که آخر طعامی که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنرا برای اثبات و تاکید جواز خورده یا پخته بود و امانت کرده شد بوی آن و کراهت در خام اوست و در آنچه بوی آید و وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدا هجرت در خانه ابوایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که دران از ین بقول رائحه دار میبود خود نمی خورد و بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ از آن و نووی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بر وی و اصح آنست که مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا در جواب قول صحابه احرام هی و کسیکه قائل است بحرمت میگوید معنی آنست که حرام نیست بر شما والله اعلم و صاحب مواهب گفته که واجبست در محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله و سلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن

چیزی که مکروه داشته است آنحضرت آنرا زیراکه از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزیرا که دوست
دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله و گاهی نظر بر مهربانی
و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت می افتد بحکم ان الله یحب ان یوتی رخصه کما یحب ان یوتی عزائمه
ارتکاب آن واقع میشود آن چیزی دیگر است عفا الله و در بعضے روایات آمده که یکباری آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و گرسنه شدند خود را بر وی داد ند تا آب دهند بستان
مردی راوی جزو کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود تناول کرد و کراث لعلے رضی الله عنه واو گذاشت ذکره فی
تاریخ المدینة وصل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اکل میکرد به انگشت ابهام و سبابه و وسطی

وصل

رواه الترمذی فی الشمائل زیراکه اکل بیک انگشت ابهام و سبابه و وسطے رواه الترمذی فی الشمائل زیراکه
اکل بیک انگشت و دو انگشت اکل متکبر انست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیکرداند او را اگر بعد از
زمان طویل و اکل بخمسه خالی از نشان شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم به پنج انگشت خورده است و جمع کرده است میان این حدیث متقدم که در اکل سه انگشت
آمده است باختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل می لیسید انگشتانرا پیش از انکه مسح کند بمندیل و در بعضے روایات
امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه استغفار میکند مر لاحس خود را در تعلیل لعق واقع شده که
دریافته نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است و شرط نیست و در لیسیدن که در آرد اصابع در دهان و لیسیدن
آنها بزبان یا بباطن شفت کافی است و در بعضے اوقات می لیسانید انگشتانرا بعضے اطفال و خادمان زاده
لعق اصابع در اثنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و
در بعضے روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرف کرده میشود از اولاد وی حمق
و عافیت داده شود در ایشان و دیلمی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است از ابای خود از ابن عباس
آورده که هر که بخورد از انکه ساقط شده از مائده برآیند اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده شود از وی فقر و اتباع
درین امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آنرا استقذر دارند و اگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقذار نیست اجزای
همان طعام ست که خورده است بمساس اصابع و لعق قصعه چرا استقذار گردد خصوصا وقتی که بشنود
که فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بحقیقت هر که استقذار کند چیزیرا که منسوب ست بآن سرور لازم
می آید بر وی چیزی عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی بعضے

میکند وی در آرد اصبع خود را در دهن خود و ذلک میکند دندانهارا و باطن فم را و هیچکس آنرا استقذار نمی کند و بود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمیخورد متکی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشینند بنده و میخورم
چنانکه میخورند بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث است در شفا
گفته است که مراد باتکا تمکن و تقعد است برای اکل بچو تربع و مانند آن از آن جلساتی که اعتماد کنند در وی
جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس بدین هیئت استدعا میکند کثرت اکل را و استکبار میکند از آن
و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق اقعا و گفته است که هیئت
معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد باقعا آنست که بچسپاند الیتین خود را
بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و مستند باشد به پشت خود و اینست که منهی عنه است در نماز و صاحب مواهب
میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را ابدان و در اکمال از خطابی
که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان است و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان
تفسیر کرده اند اتکا را بمیل باحد الجانبین و گفته است خطابی گمان میبرند عامه که متکی بمعنی خورنده بر یکجانب
خود و نه اینچنین است بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطاء که در تحت اوست انتهی و اتکا را بمیل بیکجانب نیز تفسیر
کرده اند و ابن جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و مانند
آن و بعضے گفته اند اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعضے احادیث نهی ازین صریحا نیز آمده است و ابن اثیر
در نهایه گفته که کسی که تفسیر کرده است اتکا را بمیل بر احد الشقین تاویل کرده است آنرا بر مذهب طب و ابن
قیم گفته که این ضرر میکند باکل زیرا که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ
طعام بمعده و می پیچد معده را و مستحکم نمیشود فتح وی مر غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمیرسد غذا
بسوی وی بسهولت و اما اعتماد بر شئ پس آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت است و ازینجهت
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکل کما یاکل العبد و بعضے گفته اند که این حکم نفی اکل متکئا از خصائص
حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم و حق آنست که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت
این ادب آن چیزی دیگر است والضرورات تبیح المحظورات و صاحب سفر السعادة گفته که اتکا بر پنج
نوع است و همه این هیات را که ذکر کرده شد عد کرده است و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد کراهیت
اتکا و نابودن او خلاف اولی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست که بر دو زانو نشیند بر پشت هر دو قدم

یا ایستاده کند پای راست را و بنشیند بر پای چپ و ذکر کرده است ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع و تادب و گفته که این هیئت انفع و افضل هیات اکل است زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است خدا تعالی و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه میکرد و افضل آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود سنت در آخر طعام حمد میگفت خدای عزوجل را و صیغهای حمد متعدد ماثور است و بس است اینقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصحت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت وسقیت واغنیت واقنیت وهدیت واحییت فلک الحمد علی ما اعطیت و میخورد آنحضرت بیمین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام سم الله و کل بیمینک و مما یلیک و حمل کرده اند بعضے از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که واجب است از جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد بشمال خود پس فرمود کل بیمینک گفت از رد لا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست برداشت دست را بجانب دهن خود و بعضے استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل مما یلیک و خوردن از مما یلی واجب نیست و جواب داده اند که آن واجبست و تارک آن عاصی واثم است بعد از علم بنهی و بعضے گفته اند که اگر طعام لون واحد است تعدی نکند مگر بما یلی خود را و اگر الوان متعدد است مثل فواکه وغیره جائز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن حدیث ضعیف است کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم تتبع میکرد دبارا از حوالی قصعه و این معارض حدیث اکل مما یلی است جوابش آنکه نهی از ان بر تقدیر است که مصاحب اذی نباشد و از حضرت کیست که راضی نباشد بعضے گفته که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود والله اعلم و آنحضرت می شست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله والوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده است که نزدیک گردانیده شد بآنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم ترا که وضو کنی فرمود مامور نیستم بوضوء مگر وقتی که بایستم برای نماز مراد آنجا وضو شرعیست و در ان حدیث دست شستن است که وضو لغوی ست بمعنی نظافت و نمیخورد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم گرم را و ازابی هریره که نزد آنحضرت طعامی آوردند در صحیفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرموده است ما را بخوردن آتش و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن را و طعام گرم را

و میفرمود بخورید طعام سرد را که دروی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسما آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است برکت وی و بود مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم قدحی از خشب مضبب بحدید و گفت انس نوشانیده ام آنحضرت را باین قدح آب و نبید و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نزد انس و خوردم در وی آب و راه یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل گردانیده او را انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز داشت او را از آن ابو طلحه و گفت تغیر مده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و امام ابو عبد الله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدح را بصره و خوردم در وی آب و خریده شد آن از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره و آن از چرم یا برگ بود و الان متعارف در حرمین از برکت خرملت و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضر است و نماز گزاردن بعد از اکل آسان میگرداند هضم را

وصل و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بتحقیق دوست میداشت آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف چشمه ایست که میان وی و مدینه دو روزه راه است سی و شش میل و استعذاب آب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم نی و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده بر آن از طیب آن بمشک و بگلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب شور فضیلت و سرد نیز همین حکم دارد و منقول است از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسرک من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آنمرد را چه گوئی که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بر آن و بر نداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آنمرد صاحب حال است متابعت او را نیاید و گفته اند مراد از آن مرد سری سقطی است رحمة الله و آورده اند که آنحضرت عسل بآب مزج میکرد و قت

صباح آن را نوشجان میفرمود وچون ساعتی چند بران میگذشت ونوعی پیدا میشد تناول میکرد چیزی ازان
آنچه حاضر میبود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت ست که راه نیابد
بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل ولعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را ومیشوید خمل معده را وجلا میدهد
لزوجت او را ودفع میکند فضلات او را وگرم میگرداند معده را باعتدال ومیگشاید سدهای او وآب سرد رطب
بارد است قمع میکند حرارت را وحفظ میکند صحت بدن را وبعضی گفته اند که آنچه در حدیث عائشه واقع شده است
که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است یا نقیع تمر وزبیب
ونبیذ است ودروی نفع عظیم است در ازدیاد قوت وروش ساختن نقیع ونبیذ آنست که تمر یا زبیب را کوفته
ودر آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکروز نگاه دارند تا بشیرینی لب گزیدگی پیدا گردد نبیذ است
واگر بالفعل نخورند نقیع گویند واگر یکروز دو روز بایستد نبیذ واین حلال است ووضو بوی جائز است در مذهب
حنفی واگر بسیار بایستد وتند وتیز گردد مکروه واگر کف اندازد حرام وخمر است وآنحضرت دوست میداشت لبن را
ومیفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام وشراب وکار هر دو کند مگر لبن وبعد از خوردن طعام میفرمود
وارزقنا خیرا منه وبعد از لبن میفرمود وزدنا منه ونیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که سه چیز اند که اگر
یکی بهدیه رد نباید کرد لبن ووساده ودهن ودر حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف
از انست ومیخورد گاهی شیر خالص وگاهی آمیخته باب سرد زیرا که شیر نزد دوشیدن گرم میباشد وآن بلاد در غالب
گرم اند پس میشکست گرمی شیر به سردی آب وتواند که شیر سرد بمزاج لطیف آنحضرت مناسب وموافق تر آمده باشد
واین مسکین را نیز حال برین منوال است ان شاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد ودر حدیث
بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمد در بستان یکی از انصار وبا آنحضرت صاحبی
بود مر او را ودر روایتی آمده که ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه وآن انصاری آب میگردانید در بستان خود پس
آنحضرت فرمود صلی الله علیه المعبود اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار واگر
نه کرع بکنیم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب کرده است در
مشک کهنه پس رفت در عریش پس ریخت آب در قدح ودوشید بران از گوسفندی که در خانه داشت پس
خورد آنحضرت آن آب را ولیکن باید دانست که کرع آب از جرع خوردن بدهن است چنانکه چارپایها خورند ودر شرح
حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردنست نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقت کرع نه مناسب

بعلو مقام و رفعت درجه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از تکلفهای آن سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت که بر علم حدیث اطلاع نداشت رحمة الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز کرع کرد و آب خورد و در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل از آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که مفسد است و تا طعام بانهضام نیارد آب نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که آب نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بفراموشی قی کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب قائما مکروه است کراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جائز است مر شارع را کردن فعل مکروه برای بیان جواز که واجبست بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقا محمول است بر ندب و استحباب پس هر که ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بجهت این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمداً و در حدیث تخصیص بنسیان برای اشارت است بآنکه ترک اولی و افضل عمداً از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه بر آنند که لا باس بالشرب قائما و استدلال کرده است بحدیث جبیر بن مطعم که گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عبدالحق که از ائمه حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضے گفته اند که شرب قائما مخصوص باب وضو و زمزم است و بعضے از علما گفته اند که شاید که نهی متصرف و متوجه بکسے است که آورد آبی برای یاران خود و سبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بر وجه استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا انتهی و حمل برین وجه محض احتمالی است که برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بر آن و صواب آنست که احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرط قاعداً و اولی و

افضل شرب قاعد است واز کلام بعضے شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قایما مبنی بر قواعد طبیه است
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا رعایت میکرد وبدان ارشاد میفرمود ومقتضای اینکلام آنست که اغنیاء
بدان تکنند واگر احیانا بخورد ممنوع نباشد والله اعلم وبعضے گفته اند که قول باستقاء موقوف بر ابیهریره است و
حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم ونزد امام احمد
از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آیت را گفت مرد برای
چه قی کنم گفت ابوهریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت بتحقیق آب خورد با تو کسیکه بدتر
از گربه است که شیطان است وبود آنحضرت که میخورد آب را بسه دم ومیفرمود که این شراب سازنده تر وگوارا
تر وشفا بخشنده تر است وقدح را از دهن مبارک جدا میکرد ودم میزد واز دم زدن در قدح نهی میکرد
وچون نزدیک میگردانید بدهن نفیس تسمیه میکرد وچون جدا میکرد حمد میفرمود میکرد این را سه بار ولهذا گفته است
که در دم اول گوید الحمد لله ودر دم دوم الحمد لله رب العالمین ودر دم سیوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم وبعد
از شرب این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا ونیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکید آب را مکیدنی ودر نکشید در کشیدنی واز ین حدیث معلوم
میشود که بول کوزه بمبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضے میکنند ممنوع است زیرا که مص بلب من باشد ولیکن جدا
داشتن وبلند تر از دهن گردن نیز موافق معنی مص نیست وآنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر مهمانان خود بجای
نوشانید شخصے را شیر وهر بار میفرمود اشرب اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا
بحق که دیگر جای نمانده است از رواه البخاری وچون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول
نمیخورند ودر آخر موافقت میکرد با ایشان ودر حدیث آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که برنخیزد مرد
ودست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را وشاید که
باقیمانده باشد مر او را حاجتی بطعام واگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام ومهمانی می برد وشخصی در دنبال
می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میزبان او ومیگفت این شخص تابع شده است ما را اگر
خواهی برگردد الحدیث وطفیلے شدن خادمان وتابعان با اکابر ومقتدایان آمده است وجائز است ومقتضای
این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کند واستجازت خواهد از وی وچون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
طعام میخوردند نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعای میکرد برای ایشان ومیگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم

پشمینه

وار جهنم **وصل** نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و ترک تکلف بود یعنی هر چه میافت میپوشید و تنگ نمی گرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس خالی و نه خسیس رخیص و تکلف نمیکرد و هر چه موجود و میسر میشد میپوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کسا ر ورداو ازار درشت می بود و پشمینه میپوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کسا رلید پیوند کرده شده که میپوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بندگان میپوشند رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اهدا و ارسال مینمودند بقصد استمالت خاطر ایشان میپوشید زود میکشید از بدن شریف و می بخشید و بر مردم قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بعلو همت مباهات در ملابس و تزین بدان از خصال اهل شرف و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساست محمود تفاوت و لطافت ثوبست و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان باشد و مسقط مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عز و جل تفاوت ثوب و رضا بیشتر ست و آنحضرت مکروه میداشت جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بروی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه بد است فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانی است و تکلف و مبالغه در تزئین نیز خوش نمیداشت در سفر السعادة میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم دو فرقه شدند بعضے مبالغه کردند در تزئین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضے التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقید و تکلف محمود است در همه حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد ایشان بذاذت هیئت ثبات بود و احادیث هم در مدح آن و ترغیب در آن نیز ورود یافته و آمده است البذاذة من الایمان و در باب تجمل و تحسین هیئت و تنظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم کبر و خیلا کرد گفتند یا رسول الله مرد دوست میدارد که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست که عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله نظیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بود برمن جامه دون آیا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدا تعالی از نعمتها و اموال از شتران

وگوسفندان سر موده پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال غنا بپوش
و شکر نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدای تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت
خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دید پریشان و ژولیده موی را فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین کند
بدان سر خود را و دید مردی که بروی جامها است چرکین و رنگین فرمود نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن
جامه خود را و آمده است که خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت را بر بنده خود پس اینجمال ظاهر موجب
شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد
انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود
را طاهر و نظیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق آراسته و جوارح بزیور طاعت
و نظافت پیراسته و ازینجاست امر تطهیر بدن از انجاس و احداث و حلق شعور مکروهه و ختان و تقلیم اظفار
و حلق عانه وارد شده است بدان سنت و آنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیاء سابق و مدار کار درینباب
بر نیت است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و رعونت و کبر و فخر دنیا و اظهار جاه و جلال و آرایش
و شوکت نفس و تفوق بر فقرا و کسوت قلوب ایشان میکند مذموم و مستقبح است چنانچه در شان منافقان
آمده است واذا رایتهم تعجبک اجسامهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لاینظر الی صورکم واموالکم
وانما ینظر الی قلوبکم واعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم آمده و در بعضے روایات آمده ان الله لاینظر
الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم دنیاکم واگر بنیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و
حال و نیفتد در دین باشد ممدوح و چندین از علما و عباد لباس حسن و جامه نفیس میپوشیدند و نیت ایشان
در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل مینمود و برای جمع و اعیاد نیز جامها جدا میداشت و گفته اند
که این نظیر لباس آلت حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلاء و کر و فر در آن است که متضمن
اعلاء کلمة الله و نصر الدین و غلیظ اعداء دین است و بعضے برای آن لباس نفیس میپوشیدند تا اظهار غنا
و ثروت کنند و فقرا و سائلان با ایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز میرود
اگر بجهت بخل و خبث یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع دنیا
و زینت آن و کفایت و ایثار بود محمود و آنکه ازین هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی المواهب
و ظاهر آنست که این قسم از دائره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن در فضیلت و استحباب

و زینت توالیست نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک نیست که سیرت
سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و
آراسته و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید
بانچه نقل میکنند از بعضی مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و
مشغولان بدنیا را منهمک در زینت ظاهر و مفتخر بمتاع دنیا و مطمئن بران مخالفت نمودند ایشان را بقصد
اظهار حقارت چیزی که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند آنرا غافلان و استغنا از انچه محتاج
اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از انچه رغبت کرده اند ایشان دران شکرگذاری این نعمت گوارا و دولت
هنیئی و چون گذشت برینحال زمان دراز و راه یافت فسادت بنیان اجمعینی و درک این حقیقت و راه یافت غفلت
از راه دیگر و گرفتند بعضی مردم رثاثت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا و منعکس شد امر و گشت انچه طریقه ترک
دنیا بود وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشائخ شاذلیه و هر که میرود از پی ایشان
و سلوک میکند بر مذهب ایشان رثاثت لباس و بذاذت هیئت را و داد و النقد این را موافقت سلف نه مخالفت
ایشان نظر بمعنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهر بینان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد استاد ابو الحسن شاذلی که مقتدی
و رئیس سلسله شاذلیه است هر کسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بروی جمال هیئت و تجمل لباس را گفت یا هذا این
هیئت من و لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر مر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو
میگوید بده بمن چیزی مرا از دنیای خود و افعال این دائر بر حکمت و مبنی بر معنی و مقرون به نیت است اکنون
بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنم وصل بدانکه بود عمامه شریف آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که ازان بر سر مبارک باری بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر و برد
آمده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت
میانه تا بند مرفق و آن دو شبر است مقدار بست و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در
بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی نیز اعتبار کرده و آن متعارف هر قوم است در هر
زمانی اما اعتبار آن درینجا نیز تجویز میتوان نمود والله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کنند بر قدر معهود مسامحه
کرده میشود دران و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه حاجز است میان مسلمین و مشرکین عمامه با عذبه
است چنانکه سیاق حدیث ناظر است دران و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کرده بود و آنرا بعد

وصل

وافراس ومرکب رانزدوی صلی الله علیه وآله وسلم اسمای بود چنانکه در آخر کتاب بیاید ودر تحت عمامه قلنسوه
می بود لاطیه یعنی پست بسر پیوسته نه بلند مثل طاقیه وبود مر آنحضرت را قلنسوه سفید وآمده ست که آنحضرت
فرمود صلی علیه المعبود فرق میان ما ومشرکان عمائم بر قلانس است واین عبارت احتمال دارد یکی آنکه ما عمائم
بر قلانس میپوشیم وایشان بی قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمائم ومراد معنی اول است زیرا
که عمامه پوشیدن مشرکان مقرر است والله اعلم وچون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی فی الشمائل
عن ابن عمر وزیاده کرده مسلم وقد ارخی طرفها بین کتفیه یعنی تحقیق رها کرده بود وطرف عمامه را میان دوشانه خود
واین را عذبه وذوابه نیز گویند واین را سنت عمامه میدارند ونیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در تعمیم تدویر میکرد ومیگردانید پیچ دستار را بر سر مبارک ومیخلانید یکطرف عمامه را ورها میکرد طرف دیگر
را ودر صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر وبروی عمامه
سودا بود که رها کرده بود طرف آنرا میان دوشانه خود واز جابر آمده رضی الله عنه که درآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم مکه را وبود بروی عمامه سیاه ودر حدیث جابر ذکر ذوابه نیست واین دلالت دارد که از جابر ذوابه دائم نبود کذا فی
المواهب بلکه در حدیث بخاری آمده که درآمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود ومیگویند که در دخول مکه
بر سر ساز جنگ در برداشت ومغفر بر سر مبارک بود نه دستار وپوشید در هر موطن مناسب آن وبعضی جمع کرده اند
میان این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفر بود وجمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت وبعد از
درآوردن مغفر از سر عمامه سودا بربست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بروی آنحضرت وبروی عمامه سودا بود
زیرا که خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح وابن اعرابی گفته که این اولی واظهر است در جمیع از اول وتمام این قصه
در غزوه فتح مکه بیاید ان شاء الله تعالی ودر حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بربست بر سر من رسول خدا
پس سدل کرد پیش روی دست من وپس پشت من وآمده است که ملائکه روز بدر وحنین بنصر مومنان آمدند عمامه بآن هیئت
بسته بودند وگفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است واکثر آن تا نصف ظهر وزیاده بر آن داخل اسبال است
که حرام ومکروه است ودر جای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک وذقن گذرانیده بر جانب
یمین بخلانند وگفته اند که تعمم بی تحنیک وسدل مکروه است واین بر تقدیری است که آن سنت موکده است و
اگر مراد کراهت تنزیهی دارند مآل آن ترک اولی وافضل خواهد بود والله اعلم وبود آستین پیراهن شریف آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تا بند دست ودرازتر ازین مانع گردد از سرعت حرکت وبطش وکوتاه‌تر ازین نگاه ندارد

ودست را از حد هر دو در همه افعال آنحضرت واوضاع وی صلی الله علیه وآله وسلم معانی وحکم است که از بعضی
برطبق عدالت ومناسبت وهمچنین بود ذیل قمیص ورداء وازار وی صلی الله علیه وآله وسلم تا انصاف ساقین
ونیگذشت از شتالنگ وگویا انصاف بلفظ جمع اشارتست بانکه حقیقت نصف که وسط حقیقی است شرط نبود
وطبرانی از ابن عمر آورده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود
آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی که لبس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است ودر حدیث بخاری هر چیزی
که پایان تر از شتالنگ ست از ازار در نار است واین حکم برای مردانست وزنان را جائزست اسبال وتطویل وچون
ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود ارخا کنند یک شبر گفت اکنون برهنه
میشود پایهای ایشان فرمود ارخا کنند یک ذراع وزیاده نکنند بران واین است حکم ازو ذیل قمیص
ایشان وظاهر آنست که بر زمین کشیدن ذیل مر زنان را جائز باشد وباید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست
بلکه شامل ست قمیص را ورداء وعمامه را نیز در حدیث ابن عمر آمده وتصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم اسبال در ازار وقمیص وعمامه است وهر که بکشد از ان چیزی بطریق رعونت ذکر الحدیث ولیکن
اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهت کثرت وجود اسبال دران وبلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده ولیکن
وجود معنی خبر در عمامه خفای دارد ومراد بآن اطالت عذبه است از حد معهود وتطویل اکمام چنانکه معتاد اهل
حجاز شده است نیز داخل این حکم است وصاحب مواهب از ابن قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای
فراخ دراز مانند اخراج وعمائم مثل ابراج که حادث شده است ونپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم ونه هیچ یکی از اصحاب وی رضی الله عنهم مخالف سنت است واز جنس خیلاست واز بعضی دیگر از علما نقل
کرده که گفته پوشیده نیست بر ذوی البصیرت که آستینهای دراز که درین زمانه متعارف شده ودروی اسراف
واضاعت مال است که منهی عنه است ولیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی وگشته است مر هر قومی را
شعاری که شناخته میشوند بدان وهر چه از ان بطریق خیلاست شک نیست در تحریم آن وانچه بطریق عادت است
تحریم نیست دران مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع است از ثوب ونقل کرده است قاضی عیاض کراهت
هر چه زیاده باشد بر عادت وبر انچه معتاد است در لباس از طول وسعت انتهی ودرین اقوال که از علما
نقل کرده شد تصریحست بحرمت وکراهت این طول وسعت ولیکن در ادراج لفظ عادت ومعتاد وتعارف اشارت
گونه جواز وعذر ازان میکند واز بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتشریفا شنیده شده است که

که

میگویند این طریق لباس عرف و شعار ما شده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت میشود اما سخن درانست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است والله اعلم و بر هر تقدیر هر چه واقع شده است از حرمت و کراهت از اسبال و تطویل آزار و جز آن مقید بقصد خیلاء و تکبر و تزئین ست و اگر نه باین قصد باشد چنانکه بجهت دفع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق را رضی الله عنه عادت وضع چنین نشسته بود که از روی فرح وی میهشت در صورت اسبال می نشست و چون از آن نهی واقع شد آنحضرت اظهار کرد که حال آزار من چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از انها نیستی که در شان تو خیلاء داشته باشد و باید دانست که ازار که اینجا مذکور ست بمعنی ته بند است فاما ازار که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء جزم کرده اند که بپوشیده و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آمدم من بازار را روزی همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود مر اهل سوق را وزانی که وزن میکرد دراهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر کش و جرب بر کش پس گفت وزان این کلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابو هریره وای تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت بزازان را و جهید بسوی دست رسول خدا میخواهد که ببوسد از اپس کشید رسول خدا دست خود را ازوی و گفت ای فلان این را عاجم بملوک خود میکنند من ملک نیستم منم مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل را گفت ابو هریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع سزاوارتر است ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله خریدی سراویل را اما بپوشی آنرا گفت نعم میپوشم در سفر و حضر و شب و روز زیرا که بدرستی من مامورم بستر و نمی بینم چیزی را ساتر تر ازوی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن خریدن آنحضرت بصحت رسیده است و در هدیه گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود روایت کرده شده است که میپوشید آنحضرت سراویل را و میپوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی والله اعلم و بود محبوب ترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قمیص اگر چه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست تر میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه و دامان و آستین و بود قمیص ها و در انها و تحقیق علماء محدثین و متعارف تمام دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص

اینست وانچه متعارف اهل دیار ماوراء النهر وهندوستان است که دو تکمه کنند بر هر دو طرف گردن در عرف عرب متعارف
زمان است تکمهای مردان بر سینه است ودرین دیار اصطلاح برعکس اصطلاح آنجاست حکایت یاد دارم
که روزی در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن او بر روش اهل هند بود نشسته بودم که یکی از علمای
عرب پیش ما میگذرد ومی آید ومیرود وبجانب آن یار هند نگاه میکند عرض کرده شد که سید ما چه می بینید وچه میجوئید گفت
این قدر شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت از معویة بن قرة از پدرش که گفت آمدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در رهطی از مزینه تا متابعت کنم آنحضرت را وبود تکمهای پیراهن او کشاده
پس درآوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوة را رواه الترمذی سیوطی میگوید
که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که ازار داشت وتوهم کرده کسیکه نیست نزد وی علم نسبت
خلاف آن انتهی وبود طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار ذراع عرض وی دو ذراع وشبر و
از ابن عمر آمده که گفت درآمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وبر وی ازاری بود که تقعقع میکرد وآمده است
که آنحضرت ازار را ارخا میکرد ازار را از پیش وبر میداشت وبلند میکرد از پس واز ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم که ازار می بست زیر ناف خود پیدا می بود ناف وی ودیدم عمر را رضی الله عنه که ازار
می بست فوق سره ودر وی است از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما خود ما را
عائشه رضی الله عنها ردا وازار را در شب مرقع وگفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
درین دو وجبابه باین صفة وگفت اسما بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد عائشه
که چون فوت کرد آنرا من گرفتم وما می شوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا وپوشیده است آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین برآورد وجبه بر کتفین
وپشت افگند پس دستها بشست واین در حالت سفر بود ودر سفر جامه تنگ میپوشید وروایت کرده است انس
بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت ومیپوشید حبره را بکسر حاء مهمله وفتح موحده نوعی
است از برود که در وی حمرة است واز جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
در شب ماهتاب وبر وی حله حمرا بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر وگاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت
نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وآله وسلم واز براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ یکی را ودر روایتی هیچ چیزی
را احسن در حله حمرا از رسول خدا ودر روایتی ندیدم من ذی لمه را در حله حمرا احسن از رسول خدا ولمه بکسر لام و

تشدید میم موی سه دون جمه بضم جیم وتشدید میم که لمام میکند وفرود می آید تا دوش وتحقیق آن در بیان حلیه
شریف گذشته است واز جابر آمده که گفت بود رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم که میپوشید برد احمر خود را در عیدین
وجمعه وحله نام جفت جامه است ردا وازار وحله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که استر دارد احمر آنکه بخطهای سرخ
یافته از چنانکه درین دیار ما الایجه میباشد واین از برود یمنه است مشهور باین اسم بجهت نسج خطوط سرخ
در وی ونیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است لبس آن ودر صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است پس مپوش از او واز عبدالله بن
عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وبود بر من جامه معصفر گفت از کجا یافته
تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من اهلیه من فرمود بسوز آنرا واشتباه باشد بعضے مردم را از حدیث که
لبس احمر جائز باشد این خطاست مراد باحمر اینجا همان است که خطوط احمر دارد وهمچنین اخضر که در حدیث ابی
رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بود بروی دو برد اخضر ودر حدیث عطا
بن ابی لیلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که طواف میکرد مضطبع به برد
اخضر مراد برد است که در وی خطهای سبز است اگرچه در اینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف
دیار عرب همان معنی است وهمچنین اصفر هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد وبعضے مردم حله نیز بمعنی جامه قرمز یکسیمی
فهمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد وصاحب مواهب از نووی نقل کرده است اختلاف
کرده اند علما در ثیاب معصفر پس اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم وگفته
است که باین قائل است امام شافعی وابو حنیفه ومالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر
معصفر افضل است ودر روایتی تجویز کرده است لبس آن در بیوت وسرایها ومکروه داشته است در محافل واسواق
وجمعی گفته اند که مکروه است کراهت تنزیهی وحمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشیده
حله حمرا ودو جامه زرد آن معلوم شد وبعضے حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره واین نیز تکلف است بنیست دلیل
بر تخصیص ودر مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی وجائز است با آن نماز
با کراهت وشیخ قاسم حنفی که یکی از ائمه حنفیه ومحققین ایشان در مصر بوده تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر
از جهت لون است معصفر باشد یا غیر معصفر وصاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت
سنن وگفته که نهی کرده است شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران واباحت کرده معصفر را و

گفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم نهی از آن مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا ومیگویم نهی کرد شما را و میگوید
بیهقی که بتحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث مسلم را که هذا من لباس
الکفار و احادیث دیگر را پس گفت اگر میرسید شافعی را این احادیث هر آئینه قائل میشد بآن پیشتر ذکر کرد
بیهقی باسناد خود بصحت رسیده است از شافعی که گفت وقتیکه بصحت رسید حدیث بر خلاف قول من عمل
کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی بتبعیت کرد شافعی سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد
را بهر حال مزعفر است وامر میکنیم او را که اگر مزعفر کرده باشد بشوید آنرا و متابعت او در معصفر اولی بود انتهی
پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو منهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از
مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رنگ کرده است بصفرة و در حدیث
دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را از زعفران پیراهن مبارک خود را و عمامه خود را و رواه النسائی و
ابوداؤد باین لفظ آمده که رنگ میکرد بورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد عمامه را نیز و همچنین
روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم وام سلمه و ابن عمر ولیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند
احادیث نهی را یا منسوخ اند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت جامه سفید را
ومیفرمود بپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه سفید است باید که بپوشد آنرا زندهای شما و تکفین کنند در آن مردهای
خود را گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود
بروی مرط موی سیاه مرط بکسر میم و سکون را کسا از خز یا صوف ازار ساخته میشود بوی و در ذکر عمامه شریف
گذشت که دخل النبی صلی الله علیه وآله مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء و لبس اسود مستحب است و مذهب حنفی
نیز همین است و جامه پشمینه پوشیده واما تطلیس که عبارت است از پوشیدن سر بچادر و مانند آن و انداختن
طرفین آن بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و نه اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کرد دجال را و فرمود بیرون می آید با وی هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است و دید انس
رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه پس گفت چه عجب مشابه اند ایشان یهود خیبر و در حدیث ابی داود و
حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت

آمده است که آنحضرت بخانه ابوبکر آمده و در نیمروز متقنع از جهت ضرورت اخفا کرد نشناسد کسی او را نه آنکه تقنع عادت
آنحضرت بود انتهی واین سخن از ابن قیم خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت وبجهت ضرورت
بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار میکرد قناع
را رواه البیهقی فی شعب الایمان ونیز روایت کرد بیهقی در شعب وابن سعد در طبقات از حدیث انس
بلفظ کان یکثر التقنع پس این حدیث وجز آن رد میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که
پوشیده است قناع را واما قول او که او نه نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این
نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم که یاد کرد فتنه را ونزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متقنع در یومی پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم این مرد دران روز بر بدی خواهد بود پس ایستادم من تا به بینم که آن مرد کیست ناگاه
عثمان بن عفان بود وسعد بن منصور در سنن خود از ابی العلا آورده که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله
عنهما که نماز میکرد ومتقنع بود هراس خود وابن سعد از سلمان بن المغیره آورده که دیدم حسن را رضی الله
عنه که میپوشید طیالسه را ودر روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان اندقی را وآنکه ذکر کرده است ابن قیم
از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که طیالسه از شعار یهود باشد وتحقیق برطرف
گشته باشد درین ازمنه پس داخل شد در عموم مباح وشیخ عزالدین بن عبد السلام گفته که شئی که از شعار قومی
از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن از اضلال بمروت است اوکما قال وگفته اند که انکار انس بجهت الوان طیالسه
بود که زرد بودند ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه واز کبار مشائخ وصلحا منقولست که تطلس میکردند فی بهجة الاسرار
وکان الشیخ عبد القادر یتطلس مع غالبا انکار ابن قیم آنرا ومبالغه دران بجهت آنست که آن فعل حضرت شیخ
بود زیرا که ابن جوزی واتباع او بانکار این جناب گرفتار بودند تاب الله علیهم والله اعلم وچون بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اطیب والطف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم
که چرکین نمیگشت جامه وی بمساس بدن وی ونمی افتاد در جامه او شپش ونمی نشست مگس بر جامه وبدن
وی صلی الله علیه وآله وسلم کذا جاء فی الحدیث ولیکن مشکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است احمد
در مسند وترمذی در شمائل از عائشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یفلی ثوبه ویحلب شاته ویخصف نعله بود آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم که میجست از جامه شپش را و می دوشید شاة خود را و میدوخت نعل خود را وگفته اند که شاید که شپش
در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد نه آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که
اطلاق قمل اینجا مجاز است از نفس مثل خس و خاشاک و بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که در صورت
قمل است یعنی در جامه خود نگاه میکرد و میجست آنرا و پاک میکرد مشابه آنکه مردم شپش میجویند و در ذهن این مسکین
همین معنی می نشیند و قرار می یابد والله اعلم بحقیقة الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد
که شپش ایذا نمیکرد ورا تعظیما وتکریما صلی الله علیه وآله وسلم واین عبارت ظاهر در نفی ایذاء شپش میکند نه وجود
آنرا و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود **وصل** واز جمله لباس شریف آنحضرت خاتم بود که میپوشید

وصل
لباس شریف
آنحضرت خاتم بود

آنرا و در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود
آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر رضه و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله
عنهم تا آنکه افتاد در بیر اریس بفتح همزه و کسر راء و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا و در حدیث
ترمذی آمده است که افتاد در بیر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف
و سکون تحتانیه در آخر موحده نام خادم عثمان رضه است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را
دران چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا دران خاتم سری بود که انتظام کارخانه
ملک و ملت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و فتور بملک ایشان راه
یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز تفرقها و فتنها
بظهور آمد که ابتدا از آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت فرو ننشست و هم در
صحیحین از انس رضه آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید خاتم فضه را که نگین وی حبشی بود و در معنی حبشی
اقوال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه میباشد و کان او در انجاست
و بعضی برانند که صانع او حبشی بود و روی می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده
آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار
بیفکن فرمود مر او را که بسازد خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را بر مثقال و همچنین آمده مردی
که بروی خاتم شبه بود بفتح معجمه و اسکان موحده و کسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس است که آنرا بهندی زبان
پتیل گویند ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شد بآن از جهت مشابهت بمذهب و در رنگ پس فرمود

گرچه شد مرا که می یابم از تو ریح اصنام پس انداخت آنرا و آن خاتم را و در حدیث ترمذی من جعل لخیتم صاد و سکون فا و دو می بمعنی شبه است و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت بخاطب واهبه نفس فرمود اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف است چه اینجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه ارادهٔ شی قلیل حقیر ست و در سنن ابو داؤد باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حدید بود که پیچیده شده بود بروی فضه والله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی هریره آمده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر رض آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و همین ست مذهب ائمه اربعه و اکثر علما و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب است و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خواتیم ذهب را برنداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا برنمیداری مال تست بردار آنرا گفت برندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت صلعم از آن و مکروه داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و بدرستی سزاوارترست بزینت و در روایتی آمده است تختم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن نفی میکند فقر را و در روایت عائشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسیکه تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرفوعاً آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم تختم بیاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما فص خاتم در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در وی محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب

بود که سطر محمد فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته واما قول بعض شیوخ که اسم جلاله سطر اعلی
بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم من بدان در هیچ حدیثی بلکه روایت اسمعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب واما تختم اکثر اخبار
و آثار بر آنند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب میگوید که جائز ست تختم در یمین و یسار و اختلاف
کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این نص امام احمد است در روایت صالح از وی
که تختم در یسار احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی و ظاهر
مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس رضه آمده که گفت بود خاتم آنحضرت در این انگشت
و اشارت کرد به خنصر از ید یسری و همچنین در روایت ابی داؤد از ابن عمر رضه آمده که آنحضرت تختم در یسار
میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مرویست از جماعه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند تختم در یمین را
و این قول ابن عباس رضه و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند پس بعضی میگویند
که شاید که گاهی در یمین میپوشید و گاه در یسار و بعضی گفته اند که تختم در یسار آخر الامرین است یعنی تختم در یمین
منسوخ است و حق آنست که در صحت آنها سخن است ذکره هکذا صاحب المواهب و در بعضی روایات آمده که آنحضرت
گاهی در خاتم رشته می بست از برای تذکر شی و یاد داشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن دو خاتم یا زیاده
کراهت است خصوصا که از فضه باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام
نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بیکراهیت و بعضی
مکروه داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی مکروه دارند مگر ذی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم
را و در حدیث نیز همچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که بر خاست مناشیر بسوی
ملوک و امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشند پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند و نمیخوانند
کتابی را که بی خاتم بود پس ریخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل کرده است
لبس خاتم را مطلقا و ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خاتم ساخت اما نپوشید و بعضی
گویند چند روز پوشید بعد از آن بینداخت والله اعلم واما لبس خف پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم موزه را و مسح کردن بران بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را بستر و وضو کرد و مسح کرد بر آنها

وصل در نعل آنحضرت

واز مغیره بن شعبه آورده وصه فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنهارا وصل واما نعل آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ونعل چیزی راگویند که بپوشند بآن قدم را اگر پوشیده شود بآن تا ساق موزه است
والا نعل در صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو قبال وقبال زمام نعل
وآن دوال است که میباشد درمیان دو انگشت و ترمذی در شمائل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که
دو تو بود شراک آنها واز ابوهریره مرفوعاً آمده که گفت وقتی که نعل بپوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کند بیمین
وچون نکشد ابتدا کند بشمال الحدیث ودر حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از مشی در نعل
واحد ووجهش آنکه این وضع نامطبوع است واحتمال لغزش نیز دارد وبعضی گویند وجه سبب حدوث بعض امراض
میکرد ودر روایتی از عائشه رضی الله عنها آمده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخانه خود یک نعل واحتمال
دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند وراه قریب باشد ودر یکجانب یک پای احتمال تلوث باشد پس
مشاهده کرد و پوشید همان جانب را واحتمال دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصاً درین طور صورتی و
در مواهب از ابوداود وترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن وبعضی از علمای تمثال
نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده وفضل ونفع وبرکت آن بیان کرده ودر مواهب تجربه آن برای
دفع وجع بنهادن آن تمثال در موضع وجع وحصول امان از بغی آفات وعلیه وغیره از هر شیطان مارد وچشم
هر حاسد وتیسیر طلق براه ذکر کرده وقصائد در مدح آن وبیان فضائل آن انشار نموده اند وصل واما فراش

وصل در فراش آنحضرت ص

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در صحیحین از عائشه رضی الله عنها آمده که گفته بود فراش رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که خواب میکرد بران چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود گوفته وروایت کرده است بیهقی از
حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت درآمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قطیفه
دو تا کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود
چیست این ای عائشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه درآمد بر من پس دید فراش ترا پس فرستاد این
فراش را فرمود باز گردان ای عائشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان میگرداند با من خدای تعالی کوههای
طلا ونقره را یعنی این زهد وریاضت من نه از عمر فقر وتنگدستی میکشم بلکه باختیار میکنم بمحبت مولی خود وطلب
رضای وی تعالی واحمد در مسند خود وابن حبان در صحیح خود وبیهقی از حدیث ابن عباس آورده که درآمد عمر
رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآنحضرت بر حصیر افتاده بود واثر کرده خشها در پهلوی مبارک

وی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر ازین فرمود آنحضرت
چه کار است مرا با دنیا نیست قصه و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد در روز گرم
تابستان پس ایستاد ساعتی در سایه درختی پس برخاست و گذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده رضی الله عنهما که گفت
درآمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام است و خفته است بر حصیری که
تأثیر کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله
کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر بخسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله ایشانرا دنیاست
و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل تر و زیاده تر ازین واقع شده و گفته
که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز ازاری و حصیر تأثیر کرده بود در پهلوی وی و در
گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدیوار خانه آویخته پس ریخت هر دو چشم من اشک را گفت چه چیز
در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه گونه نگریم کسری و قیصر در اثمار و انهار بر تخت زر و فرش دیبا
و حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد مر ایشانرا
دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری که بعض او بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پلاس
محشو بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا و
ما قومی ایم که دیر نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد
برای وی فراش می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین **وصل** در سیرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت است و احتقان منی و احتباس آن و اشتداد امتلا
بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث امراض ردیه است مثل وسواس و جنون و صرع
و غیر آن و لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی افراط و تکثیر و هر که را قوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او را اضر تر
بود و قوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکثر و اوفر از قوای سائر ناس ابن سعد از طاوس و مجاهد روایت
کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت
و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم مرفوعا آمده که یکمرد از اهل جنت را داده میشود قوت صد مرد در اکل
و شرب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعا آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم از ان دیگ
پس داده شدم قوت چهل مرد را در جماع و در بعضی احادیث آمده و یکی از هریسه و محدثان حکم بوضع این حدیث

وصل در سیرت آنحضرت

کرده اند چنانکه گذشت و گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیراکه افضل این کسی است که بیشتر است نساء وی اشارت میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس رضی الله عنهما بخیر پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وسلم و خواص اصحاب اوینند گفت بنده مسکین ظاهر آنست که مراد عام است باشد و باتفاق اهل عرف ابتهاج و مباهات و تفاخر و تمادح و تفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر است و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم مباشر نکاح بود و زیاده از وظیفه نکاح که احرار اربع نساست او را مباح شده و از عائشه رضی الله عنها مروی است که نرفت آنحضرت از عالم حلال نشد

او را از نساء هر چه خواهد و محبوب گردانیده شد بسوی وی نساء فرمود اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و در روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تفضیل داده شده ام من بر مردم بچهار خصلت سماحت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت مباشرت نساء از کمال انسانیت است خلیل الرحمن ابراهیم صلوة الله وسلامه علیه که ابو الملة و امام الحنفا است ساره که اجمل نساء عالمین است زوجه او بود و هاجره سریه او شد و از برای صحبت هاجره هر روز از شام بر براق می آمد از جهت کثرت شغف بوی و قلت صبر از وی و بود نزد داود علیه السلام نود و نه زن پس دوست شد زن دیگر را تا صد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام طواف میکرد بر نود و نه زن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صد مرد و این معجزه وی علیه السلام بود مر او را سیصد زوجه و هزار سریه کذا فی المواهب و از اینجا توهم نکنند افضلیت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه وآله وسلم زیراکه مر آنحضرت را فضائل است که سائر فضائل در جنب آن محو و مستور است و گرفت آنحضرت از جماع کفایت بود مر او را دران و سلیمان علیه السلام نبی ملک بود و داده شد مر او را ملکی که داده نشد مر کسی را که بعد از وست و این کثرت نساء مر او را نیز از جمله آن ملک بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده قوت جماعی که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه وآله وسلم نیز داخل معجزه است که میگشت بر تمامه نساء خود در یک شب و ایشان یازده بودند و در روایتی نه و توفیق داده شده است میان این دو روایت که اول نه بودند بعد از ان یازده شدند با کثرت صیام و مواصلت دران و شدت جوع که سنگ می بست بر شکم مبارک خود و قوت بدان بحکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول و مشروب و در حق آنحضرت نادر بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لون وی و لمعان وجه که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه شهیه و ملابست لباسهای ناعم و فراشهای لین حاصل میشود از معجزات بود و از عالم ظاهر نبود نعم بعضی انبیا علیهم السلام بحکم صلاح وقت و حکم الٰهی عدیم النکاح و قلیل

الازواج نیز بودند اما درانها که بکثرت این شان ومبالغه دران بودند بنظر نقص نباید نگریست حاش لله عیاذاً عن
ذلک بلکه باعتبار وجود این فضیلت وکمال افضل واکمل باید دانست از دیگران وبعضے از متقشعه زنادقه
صفت جهل ورهبانیت درایشان ثابت است در حسن اعتقاد ومعقولیت این امر درمی مانند وآنرا محض
از لذات حسیه دانند وندانند که درینجا اسرار وفوائد ومنافع مندرج است که درغیر آن نیست فعل سید الانبیا صلوات
الله علیه وآله وعلیهم در حسن لطافت ووجود کثرت ازواج در دلیل آن کافی است وفوائد ومنافع نکاح وجماع
بسیار است عمدهٔ آن وجود تناسل وبقا ودوام نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است وقضاء حاجت ونیل
لذت وذوق مباشرت تمتع بنعمت واین منفعت است که در جنت میباشد از جهت عدم تناسل احتقان منی وجود مضار
در وی وازمنافع آن غض بصر ودفع احتقان منی باستفراغ ازان وحفظ صحت ودفع مضار که حاصل میگردد
ازان چنانکه گذشت وحصول عفت وکف نفس از وقوع ورافت زن ومرد واز فوائد نکاح زیاده تکلیف وقیام
بحقوق نساء وصبر برایذا وکج خلقی ایشانست واین فائده درباب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشد واتم
واکمل عبادت است که متضمن اینچنین اجر جسیم نیست ودر مذهب حنفی مطلق تزوج
افضل از تجرد است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم ترغیب کرده است امت را در نکاح وفرمود تزوج کنید زن
زاینده دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت ومباهات میکنم بشما امتهار ادر قیامت ومنقول است از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه که گفت که من جماع میکنم زنان را باوجود عدم میل من باایشان باامید آنکه بیرون آرد خدا تعالی
از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله علیه وآله وسلم امتها را روز قیامت وآنحضرت ارشاد کرد
کسے راکه استطاعت ندارد نکاح را بصوم که می شکنند قوت باه وماده آنرا پس ظاهر شد که نکاح اعظم است در
اجر وثواب از صیام زیراکه امر کرد بصیام مگر بر تقدیر عدم طول واستطاعت نکاح وشک نیست که چون مقصود
از نکاح تناسل باشد برای تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بی شبهه وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
لا رهبانیة فی الاسلام ومراد برهبانیة ترک نکاح است واگر ترک نکاح افضل بودی هر آئینه مشروع گردانیده
شدی ودر دین ماکه خیر او آن است ویکی از فوائد تکثیر ازواج ومخصوص بذات اشرف آنحضرت است صلی الله
علیه وآله وسلم قصد تبلیغ احکام دروی ونقل محاسن آنحضرت واطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتوانند شد
بر آن رجال چه بعضے از ازواج آنحضرت بودند که گشته شد پدر وعم وزوج وی چنانکه صفیه ووجود پدر ام حبیبه رئیس ودشمن
رسول خدا در آن وقت وغیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق وطهارت سیرت وی صلی الله علیه

وآله وسلم طباع بشری اقتضا میکرد و میل ایشان از آباء و قرابت پس در کثرت وجود نساء و کثرت ایشان بیان
معجزات و اظهار کمال بود ظاهراً و باطناً صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه اجمعین تنبیه حدیث حبب الی من دنیاکم
ثلث مشهور بر زبانها اینچنین شده و امام غزالی در احیاء العلوم و صاحب کشاف در تفسیر سوره آل عمران
و در کثیری از کتب فقها اینچنین واقع شده و برین عبارت اشکال وارد است که صلوة از دنیا نیست ارباب
تحقیق محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق و استقصاء آن و رآن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس این اشکال ساقط
است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق این معنی در شرح حدیث
و بیان معانی و نکات آن در شرح مشکات کرده شده است فلینظره وصل در نوم آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نوم آنحضرت بر قدر اعتدال بود و نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع میکرد نفس را از قدر محتاج
الیه و ازینجاست که در احادیث واقع شده است که میخواست کسیکه ببیند پیغمبرا صلی الله علیه وآله وسلم در منام
اگر آنکه ببیند وی را ان و میخواست که ببیند در نماز مگر آنکه ببیند وی را آن یعنی در قیام هم بودی و در منام هم بودی
چنانکه عادت شریف وی بود و در نوافل عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی
باز بخواب رفتی همچنین چند بار بخفتی و برخاستی و درین صورت نیز درست می آید هر که خواستی در خواب یافتی و هر که
خواستی بیدار یافتی و بخواب بر پهلوی ایمن کردی از جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست راست نهادی
و در صورت تعریس ایستاده کردی ذراع را و نهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستی برای
نماز و در سر نوم بجانب یمین تکیه گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب الیسر پس
چون در جانب ایسر بخسپد دل در آسائش و راحت بباشد پس گران می آید خواب و چون بر شق ایمن بخسپد
دل در قلق میباشد و مستغرق نمیگردد نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن وی و طلب مستقر و میل وی بدان
و کثرت نوم و ثقل وی ادخل است در هضم طعام و گوارائی وی و لیکن نوم بر یمین اعون است بر
قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسائش قلب صنوبری اند چنانکه اطبا
نوم بجانب الیسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب یمین
اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب میگوید که درین سخن چیزی نیست زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خواب نمیکرد قلب وی خواه نوم بر جانب ایمن باشد یا ایسر و این حکم ثابت است
مراو را دائماً و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل او بجب

وصل نوم آنحضرت

تیامن که عادت شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بوده فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شی الحدیث یا بقصد تعلیم وارشاد است که دل ایشان بخسپد انتهی ومیتوان گفت شاید که بیداری وهشیاری دل در صورت خواب بر دست راست اشد واقوی باشد بجهت قلق وعدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون بر دست چپ واقع شود کمتر وسست تر گردد بجهت مزاحمت طبیعت از جهت مدخلیت حکم طبیعت در نفس شریف آنحضرت در بعضی اشیا رو در بعضے احیان پس بیداری دل هر دو صورت حاصلست و در یکصورت بیشتر و ظاهر ترا مقصود قوم همین باشد نعم ظاهر عبارت ایشان ناظر وموهم در آنست والله اعلم وحدیث تنام عیناى ولا ینام قلبی صحیح است روایت کرده است آنرا بخاری از حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت با آنحضرت آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تنام عینی ولا ینام قلبی و صاحب مواهب لدنیه میگوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسبب آنست که قلب چون قوی باشد در وی حیات خواب میرد واو وقتیکه خواب کند بدن وبود اینحالة مر پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم و مر کسی را که زنده گردانیده است حقتعالی او را بمحبت خود واتباع رسول خود روزی کرده است او را نصیبه از ان و نقل کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف وحقائق بود که گفت عینی ینام ولکن قلبی والله لا ینام وکیف ینام عاشق مسی مستهام ناظرا الی وجه الحبیب شاخص علی الدوام انتهی پوشیده نماند که در حصول نصیبه از حیات قلب وعدم منام قلب که صاحب مواهب آنرا لازم وثمره ونتیجه حیات داشته است مر بعضے اولیا را بقدر محبت الهی جل جلاله ومتابعت حبیب وی سخن نخواهد بود اگرچه دعوی اشتراک اینحال میان آنحضرت وغیر وی صلی الله علیه وآله وسلم وذکر این عبارت ومقال بر ما گران می آید واگر باشد هم ترتب احکام آن از عدم انتقاض وضو ومانند آن منتفی خواهد بود که آن از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم وشنیده شده است که بعضے از جمله صوفیه در قریب این زمان دعوی میپندار ولی میکردند واز خواب برمیخاستند ونماز میکردند بی آنکه وضو کنند وادعای فقاهت هم درین مسئله مینمودند که علة مشترک است که مصحح قیاس ست واین از جهل است وشرط قیاس عدم اختصاص حکم است بمنصوص علیه وبالله التوفیق ماند آنکه در حدیث لا ینام قلبی وحدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة التعریس در وادی از نماز صبح تا آنکه بر آمد آفتاب وگرم شد وبیدار کرد آنحضرت لشکر را از اشکال آورده که چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود در نیافت وجواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه قلب ادراک نمیکند از محسوسات مگر

انتها را که متعلق باوست چنانکه لذت والم و مانند آن نه آنچه متعلق است بعین وادراک طلوع و غروب کار چشم
است و وی خود نائم است اگرچه قلب یقظان بود یکی بیدار باشد و چشم بسته بود و فجر طلوع کند در نمی یابد ازآنکه
اگرچه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دو حالتی است حالتی است که قلب وی نائم نمیشد
و این اغلب است و حالتی است که نائم میگردد دل وی و این نادر است و قصه نوم از صلوة درین حالت
بود گفت نووی که صحیح معتمد جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم نوم قلب حالة دائمی
است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین واقعست و بعضے هنوز اشکال باقی دارند و گویند
که اگرچه ادراک طلوع فجر بعین است که قلب ادراک آن نکند ولیکن می یابد که در باید مرد در وقت طویل ازانکه
از ابتدا طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نماند مگر بر کسیکه مستغرق نوم است
و در فتح الباری گفته که این استبعاد مردود است بآنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در آنوقت مستغرق بوده باشد بوحی ولازم نمی آید ازین وصف او بنوم چنانکه در اوقات دیگر در
یقظه مستغرق میگشت در حالة القای وحی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع زیرا که
آن وقعت در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالة صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو
واقع شده باشد درین یقظه که سخن در آنست چه او واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه رضی الله عنهم که بود
آنحضرت که چون نوم میکرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در نیافتیم که در چه حال و مقام
وی است صلی الله علیه وآله وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی ازان نه از جهت آفت نوم قلب بود
بلکه از تصرف در حالتی بحالتی دیگر بود مثل آن بلکه بلند تر ازان تا سنت گردد برای ما کذا نقل صاحب المواهب
من القاضی ابوبکر العربی المالکی و بعضے از متصوفه گفته اند که این ابتلای بجهت تعلق آنحضرت تدبیر و توکیل
بلال و عدم تفویض آن بتقدیر رب متعال و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تاکید و اهتمام
بود بامتثال امر الهی سبحانه نه اتکال بتدبیر و بعضے گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لاینام
آنست که مخفی نمی ماند برمن حالت انتقاض وضو یعنی آنچنان مستغرق نمی شویم در نوم که در نیابم وجود
حدث را گویا که این قائل تخصیص کرده یقظه قلب را بادراک حالت انتقاض وضو و این بعید است زیرا که
قول آنحضرت تنام عینی ولاینام قلبے جواب است از قول عائشه رضی الله عنها که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله
پیش ازانکه وتر کنی و اینکلامی است که تعلق ندارد بانتقاض طهارت بلکه مطلق است بامر وتر پس باید که

حمل کرده شود لیقظه او بر تعلق قلب وظاهر عبارت حدیث اطلاق حال شریف است بی تقیید بحالتی دون حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرمود من میشنوم آنچه میگوئید شما الحکایت پس جواب حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم وبالله التوفیق وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی میکرد از نوم بر روی افتاده کردن و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت بر مردی که خواب میکند بر روی خود پس زد او را بپای مبارک خود و فرمود برخیز و بنشین که این نوم جهنمیه است وصاحب مواهب گفته که روی ترین نوم نوم بر پشت است و نوم بر روی از وی ردی تر و گفته که ضرر میکند استلقا بر پشت از برای راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم میگوید که خفتن بر چهار وجه است خفتن بر ظهر رای معتبرین که نظر می کنند در آسمان وکواکب و فکر میکنند در آیات آن وخفتن بر یمین برای متعبدان وبرخیزندگان برای نماز شب وخفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بهضم طعام وخفتن بر روی برای نگون بختان وبیخردان او کما قال وخواب میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاهی بر فرش وگاهی بر نطع وگاهی بر پلاس وگاهی بر زمین وبود فراش وی از چرم که حشو او لیف بود چنانکه گذشت اینقدر از عادات شریف که متعلق بحال اکل وشرب ولباس ونکاح ونوم بود از کتاب مواهب لدنیه نقل کرده شد وجزئیات آداب درین ابواب وابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة وشرح مشکات وغیر آن مذکور است در ینجا کفایت بآن کرده شد فقط

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین اوان فیض اقتران بمیامن توفیق ربانی واز برکات عنایت سبحانی جلد اول کتاب مستطاب سعادت انتساب هدایت مآب مرغوب کافهٔ اهل دین ومحبوب سائر مسلمین مصدر سعادت و فتوت مسمی به مدارج النبوة متضمن احوال ستوده خصال جناب حضرت سید المرسلین خاتم النبیین سرور کائنات خلاصهٔ موجودات مصداق لولاک لما خلقت الافلاک احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تصنیف جامع علوم معقول ومنقول حاوی فروع واصول افضل العلما اعظم الفضلا قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی بتصحیح مالیق در مطبع آفاق مرجع ابر کرم بحر همم جناب منشی نولکشور صاحب دام اقباله باردوم بماه نومبر ۱۸۸۰ع مطابق ماه ذی قعده ۱۲۹۷ هجری بحلیهٔ انطباع آراسته شد شعر قبول عالمش گردان خدایا ✦ پسندیده درآید در نظرها آمین ثم آمین